بسمه تعالی

گزیده

متون اساسی سیاست

دکتر علیرضا صدرا

هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

Sadra@ut.ac.ir

*فهرست اجمالی سیر و ساختار اجمالی مطالب ص۲

**پیش درامد ص۶

**درامد ص۱۵

*اول.نگرش و گرایش حکمی مدنی(فلسفی سیاسی): ص۱۵

*۱.یک.حکمت مدنی فاضلی: فارابی؛ الف.علم مدنی احصا علوم ص۱۵

علم علوم مدینه فاضلی

*ب.۲.سیاست مدنی فارابی ص۳۷

نظام مدنی فاضلی-جاهلی

*ج.۳.اندیشه های اهل مدینه فاضلی ص۷۶

آراء مدنی: فاضلی-جاهلی ص

*دو.حکمت مدنی تقریبی: خواجه نصیر ص۸۹

کتاب«اخلاق ناصری»: خواجه نصیر؛ قسم سیاست مدن.فصول اول و تا سوم: فلسفه فن سیاسی

*سه.حکمت متعالی مدنی: صدرایی ص۸۹

تجدید تفکر مدنی

*الف.۴.کتاب مبداء و معاد: صدرا المتألهین ص۹۰

بخش مدنی: پدیده شناسی مدنی

*ب.۵.شواهد ربوبیه و مناهج سلوکیه [سیاسیه]: ملا صدرا ص۱۱۴

نشانه های تربیت و روش های انسانی و مدنی؛ اجتماعی و سیاسی.بخش دوم.ولایات مدنی

معرفت شناسی و روش شناسی حکمت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی دینی متعالی

***چهار.حکمت مدنی متعالی:** امام خمینی(ره) ص۱۲۳

حکمت حکومت اسلامی: انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی

*دوم.نگرش و گرایش دانش انسانی و اجتماعی مدنی ص۱۲۳

۶.کتاب مقدمه تاریخ: ابن خلدون: الف.فلسفه تاریخ سیاسی، ب.فلسفه سیاسی تاریخ

*سوم.نگرش و گرایش فقه سیاسی ص۱۳۲

***الف.۷.احکام سلطانی و ولایات دینی:** ماوردی ص۱۳۳

فقه سیاسی خلافت سنی قدیم و میانی

***ب.۸.تنبیه امت و تنزیه ملت؛** حکومت اسلامی: نایینی ص۱۴۱

فقه سیاسی مشروطیت اسلامی سلطنت: حکومت قدر متیقن و قدر مقدور اسلامی

فقه سیاسی امامت جدید

*ج.نفی مشروطیت مطلقه سلطنت ص۱۸۵

جایگزینی: راهبرد مشروطیت مشروعیت اسلامی

۹.تذکر غافل و ارشاد جاهل: شیخ فضل الله

*د.۱۰.ولایت فقیه(حکومت اسلامی): امام خمینی

گفتمان، فلسفه فقه و فن راهبردی سیاسی؛ انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ص۱۹۳

*چهارم.نگرش و گرایش فنی کارگذاری سیاسی ص۲۱۳

سیاستگذاری و سیاستمداری

*یک.۱۱.جاویدان خرد این مسکویه رازی ص۲۱۵

حکمت دینی مدنی جاویدان شرقی-ایرانی

*دو.۱۲.سیاست نامه؛ خواجه نظام؛ کارگزاری خُرد وزارت سیاسی ص۲۲۴

*سه.۱۳.قابوسنامه؛ سیاستگذاری و سیاستمداری ص۲۳۲

راهبردهای نظام مدنی و نظام راهبردی(دکترین)مدنی؛ اجتماعی و سیاسی

*چهار.۱۴.کیمیای سعادت: غزالی ص۲۴۳

اخلاق سیاسی، سیاست اخلاقی کشور داری

*پنج.۱۵.اخلاق ناصری: خواجه نصیر ص۲۴۷

سیاست حکمت تقریبی مدنی: رهبری و مدیریت سیاسی

*شش.۱۶.رساله اخلاق اشراف: عبید زاکانی(قرن ۸هق) ص۳۰۴

نقادی و طنز پردازی سیاسی

*۱۷.هفت.عروه وثقی؛ سید جمال الدین اسد آبادی ص۳۱۱

رهیافت راهبردی بیدارگری و اصلاحگری سیاسی

*کتابشناسی(مراجع اصلی و منابع کمکی) ص۳۱۷

**برامد۳۱۸

ضمایم: ضمیمه اول ص۳۱۹

*۱۸.منشور حکمروایی شایست: امام علی(ع)

منشور فن استانداری شایسته در کشورداری خوب علوی

خود گردانی کارگزاری خُرد کاربردی و اجرایی ملی در کارگذاری راهبردی امتی

ضمیمه دوم ص۳۳۹

*۱۹.حکمت مدنی حیات معقول: علامه محمد تقی جعفری

سیاست طبیعی-سیاست معقول

*کتابشناسی

*فهرست تفصیلی مطالب ص۳۴۳

**پیش درامد

*اول.۱)در رویکرد مدنی یگانه انگار دو ساحتی مادی و معنوی: انسان، مدنی است. اجتماعی و سیاسی میباشد. چنانکه همه جا به صورت اجتماعی و در جامعه زندگی میکند. کوچک یا بزرگ، توسعه یافته یا پیشرفته یا غیر آن و مانند اینها. این واقعیت امر انسانی مدنی، به تناظر آن اجتماعی مدنی و حتی به تبع و به تناسب آن سیاسی مدنی است. این واقعیت سیاسی چه بسا ناشی از ماهیت مدنی و حقیقت مدنی انسان و انسان مدنی داشته باشد. و بازتاب و برامد عملی یعنی کنشی و روشی یا رفتاری بیرونی ارزش ها، بینش و منش درونی او بوده و بشمار آید. همه جوامع دارای نظام سیاسی اند. نظام سیاسی: صناعی یعنی ساختنی می باشد. یعنی بسان کندوی عسل، طبیعی یا غریزی و جبری نیست. حاصل تدبیر و تلاش خود افراد(نخبگان فکری)، گروههای اجتماعی(بویژه سیاسی) و جامعه مدنی و پذیرش آنها است. هر نظام سیاسی، دارای نظریه سیاسی میباشد. بسان مهندسی که نخست طرح ساختمان را در ذهن خود تصور کرده سپس آنرا تحقق عینی میبخشد. چه این طرح و نظریه غیر مدون و بوده و در حد همان تصور ذهنی باشد. یا مدون شده و به اصطلاح تصویر و ترسیم گردد. نظریه نظام اجمالی بوده یا تفصیلی باشد. کما بیش رسا و سازوار بوده یا نباشد. در نتیجه نظام مدنی مبتنی بر آن نظریه، کارامد یعنی؛ بهره ور و اثربخش بهینه و بسامان بوده یا دارای نارسایی و یا ناسازورای کارامدی گردد. بدین سبب جامعه و نظام و حتی دولت و سیاست توسعه یافته یا پیشرفته بوده یا غیر آن بشمار آید. در هر صورت این انسانها بوده که با تدبیر و اراده خویش نهادسازی و نظامسازی مینمایند. کما اینکه با کارامدسازی به توسعه یا پیشرفت دست یافته یا با عکس آن، ناکارامد شده و از توسعه و پیشرفت باز میمانند. تمدنساز شده یا ضعیف و حتی ذلیل گشته و اگر تجدید نظر و نظام نکنند سرانجام نابود میگردند. انسان اندیشورز است. «اول اندیشه آنگه کار». در کاری را بخواهد انجام داده و هر چیزی را بخواهد بسازد نخست در ذهن خود می اندیشد بعد بر اساس آن آن چیز را صورت بخشیده و آن کار را بانجام میرساند. از یک چوبدستی ساده انسان های اولیه، تا ساختن یک ساختمان بلند تا دولتسازی و نظام سازی و تا ماهواره و رایانه. همگی این ها صنعت و به تعبیر صناعتند. این صنایع حاصل تفکر صورت بخش ایجادی انسانی و ماده تَعُّین بخش طبیعی و موجودند. انسان، مدبر است. پس و پیش امور(چیزها و کارها) یعنی پیشینه و پیشار رو را دیده، آنگاه انتخاب کرده، تصمیم گرفته و عمل و تجربه میکند. ورای فعل حیوان که حسی و حداکثر خیالی و شرطی است. گرسنه شده، احساس گرسنگی کرده، راه می افتد، بوی غذا را حس کرده، اگر احساس خطری نکند، بسوی آن رفته، غذا را خورده، سیر شده و آرام میگیرد. انسان در همین غذا خوردن که نیازی طبیعی هم می اندیشد. چه بخورد، کی بخورد، چگونه بخورد و مانند اینها است. حتی انتخابگر می باشد. اندیشه، اراده و تدبیر میکند. تا چه رسد به زندگانی سیاسی و نیل به سعادت مدنی که اندیشه ورزی و تدبر و تدبیر و مدیریت می نماید. افراتر اینکه نسان: خردورز هم است. یعنی بنیاد و غایت

خود از فطرت خویش تا سعادت خویشتن را نگریسته و بدان گرایش میباشد. بعد کنشگری و رفتار مینماید. انسان به صورت آفرینش تکوینی و به اصطلاح ذاتی، نیازمند امنیت، سلامت، آسایش بدنی و آرامش مدنی است. با خِرد خود بایستگی اینها را دریافته و حتی آنها زیبا و شایسته میداند. غیر و ضد آنها را نیز ناشایست دانسته و نابایستگی آنها درک کرده و رفع آنها را می طلبند. و با این مبادی، بر این اساس و در این راستا بامید توفیق، تدبیر و تلاش می نماید. بدین سبب همگان امنیت، سلامت، آسایش و آرامش یعنی سعادت و بهزیست خود را میخواهند. کما اینکه همگی نیز میدانند که اینها خود بخودی وجود نداشته و خودکار ایجاد نشده و پایدار نخواهند بود. تنها و تنها با خواست یا اراده و با تدابیر و تلاش های فردی، جمعی و اجتماعی مدنی خودشان قابل تحقق و تحصیل میباشند. چنانکه همه کوشش ها و کنش ها برامد تدابیر و تلاش های انسانی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی بوده و بدین سبب و بدین سو میباشد. همگای افراد، گروه ها و جوامع انسانی و هماره در پی آن بوده و هستند که امروزشان بهتر از دیروز بوده و فردایشان برتر از امروز باشد. اما امنیت بویژه آسایش و بهزیست چیست؟ نظم و نظام، عدالت و سایر ارزش های بنیادین و غایی انسانی و مدنی چه میباشد؟ پرسش های پایدارند. به تعبی خواجه نصیر:

هستی همه را خود میدانیم　　چون کار به ذات میرسد حیرانیم
کار ما چو کار پیر زن میماند　　سر رشته بدست و سر گردانیم

همگان یعنی یکایکا افراد و اشخاص انسانی از عامی حتی عوام و عالم، زن و مرد و کوچک و بزرگ ضرورت و زیبایی راینها یا این ضرورتها و زیبایی ها را بصورت فطری درک کرده و طالبند. نسبت بدانها نگرش نظری و گرایش عملی داند. همه در این درک مساویند، چون انسان خرد ورزند. با این تفاوت که اینها برای مردم خردورز، بدیهی بوده و یا مینمایند. اما برای خردمندان، نظری بوده و سعی در اثبات اینها با تنظیم سلسله مراتب آنها تا مرز اصل بداهت و اصالت هستی مدنی می نمایند. من هستم. هستی اصل و زیباست. بسان نور و روشنایی وجودی بوده که قیاس با تاریکی و ظلمت که عدمی است. چرا که تاریکی چیزی جز عدم روشنایی نیست. نه اینکه اصلی داشته باشد. همچنانکه عدالت، وجودی و ستم عدم عدالت و عدمی است. اصل، روشنایی می باشد. اما همین نور سبب شده که همه چیز را ببینیم. اما خود نور را نمی بینیم. هستی نیز این چنین است. از جمله هستی مدنی و سیاسی می باشد. هستی من اصل و زیبا و مطلوب است. نیستی من، زشتی و نامطلوب می باشد. برای همین بوده که همگی از ناامنی، مریضی و مرگ گریزانند. پس امنیت، نظم و نظام، عدالت، ... که از وجوه هستی بوده بایسته و شایسته اند. آنهم نه تنها بشکل برهانی و شهودی یا کشفی و ذوقی یعنی حضوری و وجدانی بلکه مبرهن که بنیان هر برهانیست. بگونه ای که حتی اگر از یک کودک به به حد تمیز رسیده بپرسید: امنیت خود را میخواهید؟ اگر در پرسش شما شک نکند، پاسخ می دهد بله. اگر بپرسید اطمینان دارید؟ ممکنست کمی در شما شک کرده و بگوید آری! اگر بپرسید چرا؟ چه بسا با تعجب در پرسش شما و بلکه در خود شما شک کرده و با خود بگوید: این با این پرسش مرا

دست انداخته یا خود مشکل فکری و یا روانی دارد! و با تبسم اگر نگوید: پر روشن است. سئوال کردن ندارد!، میگوید: «آفتاب آمد دلیل آفتاب». «امنیتم را میخواهم چون خودم را میخواهم»! این چه پرسشی است؟ می توانید اینرا آزمایش کنید. در هستی و هستی شناسی این مبادی و محکمات مدنی همه مشترکند. بلکه زبان مشترک و اشتراک زبانی و نیز فهم و بویژه تفاهم انسانها همین ها و از همیجا میباشند. چون ثابتند و واحدند. همگان و هماره اینها را درک کرده و میخواهند. نه تنها استدلالی بلکه برهانی و حضوری و مبرهن و وجدانی اند. اما در چیستی اینها می مانیم. حتی خردمندان و دانشمندان . اینجاست که «پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین بس بی تمکین بود». اینها نقلی و سمعی و در نتیجه اجتهادی و استنباطی اند. چگونگی و چگونگی شناسی اینها از طرفی محسوی و ملموس و مشهود مردم بوده و نیز کارویژه دانشمندی و دانشمندان مدنی و سیاسی است. در چیستی شناسی مدنی، انسان؛ فرای اندیشه(هوش) و عقل، نیازمند شناخت و علم است. چنانکه انسان آنگاه که بیمار بوده آنرا حس میکند. با خِرد خدادادی، نیز درک میکند که خود درمانی بویژه در موارد حاد و حیاتی، نکرده و برای تأمین سلامت بدنی به پزشک مراجعت نماید. همچنین با همین خُرد در می یابد که به پزشک قوی و امین مراجعت کرده و طبق نسخه تجویز او عمل کند. سعادت مدنی نیز بسان سلامت بدنی این گونه است. آنهم با توجه به سرشت ساز و سرنوشت سازتر بودن سعادت می باشد. همگان آنرا میخواهند. اما همه کس نیز آنرا میشناسد؟ چه کسی میتواند ادعا کند که سعادت خود را بصورت یقینی میداند. چنانکه بزرگان و برجستگان خردمند و دانشمندی بسان ابن سینا ها نیز که خود کتاب سعادت نگاشته اند آخرش مدعی میشوند: «نموت و لیس لنا الحاصل علمنا ما علم»؛ «مُردیم و نفهمیدیم که فهمیدیم یا نفهمیدیم». دیگران که جای خود دارند. اینجاست که همین انسان خردورز حتی خردمندان آنها، نیازمند به راهنمایی اند. همانگونه پزشک تن: تأمین کننده سلامت بدنی است. همینگونه پیامبر بسان پزشک جان: تأمین کننده سعادت مدنی میباشد. راه، راهنما و رابهرد دیگری نیست. همین انسان ها و جوامع انسانی با این دانایی هستی شناسی عقلی و بینش چیستی شناسی نقلی با دانش آگاهی چگونگی شناسی تجربی عینی، کنش و رفتار می نماید. علم مدنی: فراهم آمده هستی شناسی، چیستی شناسی و چگونگی شناسی اجتماعی و سیاسی است. فراگیر دانایی سیاسی، بینایی سیاسی و آگاهی سیاسی میباشد. جامع ارزششناسی، بینش و دانش سیاسی است. مراد شناخت: مبادی حقیقی، مبانی ماهوی یقینی(از ظنی و توهمی)و مظاهر عملی و عینی واقعی است. بنیاد و غایت شناسی سیاسی، بودشناسی سیاسی و نمودشناسی سیاسی اعم از کنش شناسی سیاسی و روش یار فتارشناسی سیاسی می باشد.

*۲)در رهیافت راهبردی که نگاهی بنیادین(از آغاز و از فطرت)، جامع(همه جانبه)، سازوار(نظاممند) و هدفمند به انسان، جامعه و جهان انسانی و زندگی سیاسی داشته ایران بگواه شواهد و اسناد از پگاه تاریخ با استقرار در سرزمین کنونی، تولید نخستین خط نوشتاری و بزرگترین اختراع بشری یعنی دولت، وارد مرحله تاریخسازی و بلکه مرتبه تکوینی مدنی و تمدنسازی گردیده است(از گیرشمن تا فوکو). اگر نبود این استقرار

و اختراع عظیم و تحول سرنوشتساز و حتی سرشت ساز مدنی چه بسا بشر همچنان در حالت بدوی و بیابانگردی بودند. چنانکه پیشتر بودند. همه مظاهر تمدنی کنونی از رایانه و ماهواره تا سفر به ماه و مریخ، همگی و همگی مرهون این ابر اختراع و بینگ بنگ جهانی مدنی می باشند. پیوسته نیز فرای فراز و فرودهای متوالی تمدنی، هیچوقت صحنه را ترک نکرده و تا کنون پایدار بوده است. از پیشا اسلام تا دوران اسلامی هماره پیشتاز، پیشاهنگ و پرچمدار بوده و بشمار میرفته است. به صورت عجیب اما چه بسا بسبب آمیزش بهینه و بسامان اراده و خرد مردمی و مقتضیات سرزمینی آن بوده باشد. ملتی بهره ور مدنی بمثابه باغبان و سرزمینی حاصلخیر تمدنی، با بذر بارور دینی و کمک نور(روشنایی) و گرمایش و هوای(اکسیژن)اندیشمندی و دانشمند مدنی و تجربه اندزی عبرت آموزی هم این با انقلاب اسلامی خود که می توان موج نخست و پیشین مدنی با اختراع دولت و گذار از بدویت به مدنیت آنرا انقلاب مدنی و اوج آنرا تمدنسازی ابزاری مادی نامید، اختراع انقلاب بی بدیل اسلامی و نظامسازی بدیع جمهوری اسلامی ایران را می توان موج دوم و پسین مدنی معنوی تعبیر نموده با این امید که زمینه ساز اوج آن یعنی ظهور، انقلاب و نظام مدنی و دولت و حکومت جهانی نهایی مهدوی(عج الله) باشد. چنانکه پس از گام اول گسست از نفوذ و وابستگی بیگانه و گذار از نظام سلطنتی و وابستگی بیگانه و نهادسازی و تاسیس نظامسازی، دفاعمقدس و تثبیت و توسعه زیربنایی و تحکیم نظام، هم اینک در گام دوم، تجدید تمدن پیشین و تمدنسازی نوین اسلامی ایرانی را در چشم انداز فراز آینده خود داشته، فرابرد الگوسازی پیشرفت را فرا راه خویش دارد. با چالش ارتقای هر چه فراتر کارامدی مدنی نیز فرارو میباشد.

*۳)پیشینه و پیشتوانه اینها همه، تفکر مدنی بوده و همچنان همچنین است. آرا پیشینه و پیشتوانه اینها همه، تفکر مدنی است. پیشینه و پیشتوانه اینها همه، تفکر مدنی است.آراء تولیدی تمدنسازی که در قالب آثار تحت عنوان کتب و متون مدنی، تدوین گشته و بسان ذخیره ای جاویدان جهانی امرزوه در اختیار ما میباشند. اینها در حقیقت نه تنها پیشینه و پشتوانه که پایه امروزین ما بوده، بمثابه چراغ راهنما راه و راهبردی، ارمغان و سرمایه ساختن آینده بلند ما و هر ملتی می باشند. همانگونه که نفت خام که از میلیون سال پیش پرورده و ذخیره شده امروز با کشف، انتقال و پالایش بصورت سوخت و مواد اولیه، نیروی محرکه و مولده توسع اقتصادی جهانی میباشد. این متون بسان خزاین، بایسته کشف و بازشناسی، انتقال و روزامد سازی و پالایش و بهینه و بسامان سازی و کاربری در کارامدسازی کارگزاری سیاسی؛ سیاستگذاری و سیاستمداری اند.

*دوم۱)عنوان درس: «**متون پایه در سیاست**»(Basic Texts in Politics)است. هدف درس: آشناسازی دانشجویان با متون اساسی(پایه)سیاسی در تمدن اسلامی ایرانی و نحوه تحلیل ارایه شده در این متون. **شرح درس:** دانشجویان با متون اصلی و پایه حوزه تمدن اسلامی ایرانیِ مرتبط با نگرش ها و گرایش های گوناگون فکری علمی حقیقی و ماهوی فلسفی سیاسی و کلامی سیاسی، علمی عینی تاریخی و اجتماعی سیاسی، علمی فقهی و حقوقی سیاسی و علمی فنی و عملی سیاسی آشنا می گردند.

*۲)از میان صدها اثری که در تمدن پیشین ایرانی تولید شده و حاوی آرائی بوده که از سویی محصول مبادی عقلی و مبانی دینی به تناسب مقتضیات زمانی و موضوعی بوده و در تحول تا تمدنسازی پیشین اسلامی، که نقشی تاثیر گذار بلکه تعیین کننده سرشتساز و سرنوشتساز داشته، حدود بیست اثر در این درس مورد واکاوی قرار میگیرد. بسیاری از باقی آثار نیز چه چه بسا از یک کتابخانه بزرگ ملی فراتر رفته هر یک شایسته است در قالب مطالعات درسی دانشجویی، و ارایه گزارش شفاهی و کتبی، مورد بررسی واقع گردند. ما در این آثار گمگشته خویشیم. شناخت قالب اما نه قالبی متون بمنظور شناسایی و شناساندن محتوایی قلب و حتی قلبی آنها است.در پی **علم و حکمت**(فرزانگی) **مدنی ماندگار ایرانی، اسلامی و جهانشمول** و آشنایی بمنظور باز آوری بشکل روشمند، قاعده مند، نظاممند و هدفمندیم. برخی آثار کاملا مدنی؛ اجتماعی و سیاسی اند. بسیاری دیگر از جمله دارای مباحث مدنی میباشند. اعم آثار عمومی و اهم آثار سیاسی در و با نگرش های نظری و گرایش های عملی مدنی متعدد بنگارش در آمده و گزارش گردیده اند. که میتوان آنها را در ضمن و ذیل چهار نگرش و گرایش عمده و اصلی تقسیم بندی، دسته بندی، طبقه بندی و در نهایت نظام بندی نمود. هر یک از این نگرش های نظری و گرایش های عملی بنوبه خود؛ از خُرده نگرش ها و گرایشات و نیز از مکاتب، فرق و نحل و به تعبیری از رویکردها، رهیافت ها و راهبرد های مختلفی فراهم امده است. سیر و ساختار متون این درس میتواند واکاوید.پیشین اسلامی ایرانی و دیگری سیر تجدید حیات تفکر مدنی و تجدید تمدن پیشین اسلامی تا مرز تمدنسازی نوین اسلامی ایرانی را فرا نگریست. و آثار موثر و ماندگار و قابل روزامدسازی و کارامد اینها را بدین ترتیب طرح ساخت. در سیر حیات نیز مراحل سه گانه؛ شکل گیری، شکوفایی و پسا شکوفایی و در سیر تجدید حیات هم مراحل سه گانه؛ بازبینی و نهضت اصلاحگری، بازخیزی و نهضت مشروطیت اسلامی و باز سازی و انقلاب اسلامی اط پیدایی و پیروزی تا بیداری و خیزش انقلابی اسلامی را دیده و متون تولیدی و مولد این مراحل را به همین تناسب بررسی نمود. یا همان نگرش ها و گرایش ها و آثار محتوی آراء تولیدی و موثر آنها را بر کاوید. با این پیش فرض که این نگرش ها و گرایشات بمثابه مراتب هستی و هستی شناسی، چیستی و چیستی شناسی و چگونگی و چگونگی شناسی مدنی و تمدنی پیشین و جدید تا جاری بوده و همچنان جریانساز بوده و بایسته و شایسته است باشند.

*۳)روش شناخت آثار فرای کتابشناسی، اعم از شناسایی و شناساندن، روش تحلیل میباشد. مراد تحلیل متن و تحلیل محتوایی است. تحلیل متن به چگونگی شناسی توصیفی متن اثر میپردازد. تحلیل محتوا به چیستی شناسی یا مبانی و ماهیت بحث میپردازد. همچنین چرایی، هستی شناسی و مبادی بحث را واکاوی نموده و

بر می نمایاند. فرای چگونگی، چیستی و چرایی خود کتاب، موضوع و مسئله آن شامل منابع و مراجع، موثرات، مفروضات، فرضیه، سیر و ساختار بحث و اثر، فصل بندی، حاصل اعم از جمع بندی، نتیجه و راهبرد جدید آن است. پیش فرض تحلیل و تفسیر متون: اول.امکان شناخت مبادی فرازمانی و فرامکانی مدنی یعنی ارزشهای ذاتی و فطری بنیادین و غایی، توسط همگان از عالم و عامی، قدیم و جدید، ایرانی و غیر ایرانی بصورت مشترک ولو بشکل متفاضل قابل درک میباشند. دوم.شناخت و درک مبانی مکتبی، توسط معتقدین و پیروان همان مکتب امکانپذیر است. چه مکتب دینی مدنی اسلام توسط اسلامیان بوده یا مکتب غیر و ضد دینی مدنی مدرنیسم توسط غربیان باشد. مثلا مفهوم وحدت دیانت و سیاست در اسلام، عزت اسلامی یا عدالت اسلامی را، مسلمانان می فهمند. درک ماهیت و ماهوی آنها بصورت یقینی برای غیر معتقدین، اگر محال نبوده، مشکل است. مگر این که بینش مربوطه را بپذیرد و از این منظر و با این نگاه ببیند. در این مرتبه علمی، شناخت؛ شناسایی و شناساندن و پدیده شناسی، نگاه، دیدگاه، منظر، و بینش یا اعتقاد مکتی مدنی اعم از دینی(یقینی)و غیر یا ضد دینی(ظنی و توهمی)مبنا و ملاک بوده و مؤثر و ممیز می باشد. حتی زبان سیاسی نیز اینگونه است. این وضعیت در علوم و فنون و تحلیل متون مهندسی جریان ندارد. مظاهر متعارف زمانمند و مکانمند سیاسی متناسب هر ملت، عصر و مقتضیات آنست. مثلا احساسی که ایرانیها از چگونگی امنیت در این زمان دارند، معلوم نیست که افغانی ها یا عراقی ها نیز همان احساس را داشته باشند. چرا که آنها هنوز تهدیدات امنیتی بالاتری دارند. این بسان مطلوبیت سیر نسبت به گرسنه است. این احساس مظاهر سیاسی از زمانی، بزمانی دیگر، از مکانی بمکانی دیگر و حتی از شرایطی بشرایط دیگر، متمایز می باشند. بنابراین حد تحلیل و تفسیر علمی سیاسی متوان: درک معانی اعم از مبادی(ارزشی) و محتوایی(بینشی و منشی) مظاهر سیاسی عصر متفکر و مولف بوده که در عین حال قابل تسری و تعمیم و قابل روزامدسازی و کاربری جدید بمنظور کارامدسازی سیاسی مجدد میباشند. نه عین مظاهر(کنش و روش یا رفتار سیاسی که بر گزارش آنها عهده فن تاریخنگاری و توصیف تاریخی است. مراتب سه گانه نظری و عملی در اندیشه، علم و عمل و عین و تحلیل و تفسیر آنها از جمله در زبانشناسی و متنشناسی مدنی و سیاسی جریان دارد.

*۴)شیوه تحلیل: هر متن بصورت ضمنی یا صریح دارای یک عنوان، متضمن یک موضوع اصلی و مبین یک مسئله مهم اساسی، خطیر و حتی حیاتی مدنی است. فراگیر پیشینه و پیشفرض(ها)تحت عنوان چهارچوب نظری(رویکرد، راهیافت و راهبرد)، پرسش اصلی، پرسش های فرعی و فرضیه است. همچنین فراگیر سیر و ساختار موضوعی، فصل بندی(که هر یک به پاسخ و پردازش یک پرش فرعی پرداخته) گزارش میباشد.

چنانکه در نهایت در بردارنده حاصل اعم از؛ جمع بندی(خلاصه فصول و پاسخ پرسش ای فرعی)، نتیجه گیری(اثبات فرضیه و پاسخ پرسش اصلی)و راهبرد جدید است. به همین سبب هر اثری کما بیش از تعدادی قسمت یا بخش یا فصل، .... فراهم شده که هر قسمت، بخش یا فصل، ... پردازش یک موضوع جزئی و پاسخ یک پرسش فرعی است. تحلیل متن و محتوایی: تجزیه و ترکیب(آنالیز و به تعبیر فارابی: آنالوطیقای اول و دوم؛ کالید شکافی و شناخت کالبدی: فیزیولوژی و آناتومی) می باشد. خود اثر به فصول، یا بخش ها، یا قسمت ها، ... تجزیه یا تقسیم بندی شده است. بسان ساختمان از آجرها یا لوک، دیوارها، قسمت ها فراهم آمده و قابل تجزیه و تقسیم به قسمت ها تا دیوارها و سرانجام بلوک ها یا آجرها میباشد. برخی ممکنست به صورت فصل، بخش، قسمت، .... یا برعکس قسمت، بخش، فصل، .... یا حتی بخش، قسمت، فصلی، ... و بلکه بخش، فصل، قسمت، ... تنظیم شده باشند. کوچکترین عنوان تقسیم بندی، از یک یا چند و حتی چندین عبارت(فراز، پاراگراف)نوشتاری فراهم آمده است. هر عبارت فراگیر تعدادی گزاره(به تعبیر منطقی قول و به تعبیر ادبی جمله اسمی یا فعلی)ناقص یا تام و نیز خبری(توصیفی) یا انشایی(تجویزی)بوده که پیرامون یک جزء موضوعی فصل سخن گفته و بدان میپردازد. گزاره: در تعبیر منطقی و فلسفی؛ قضیه اعم از حقیقی یا اعتبارینند. در تعبیر علمی: بدانها قانون اطلاق میشود. قوانین علمی همین اند. بیشتر بمناسبات طبیعی و در علوم طبیعی بسان قوانین شیمی، قوانین فیزیک بکار برده میشود. چنانکه برای مناسبات تکوینی از سنت(«لن تجد لسنت الله تبدیلا» و «لن تجد لسنت الله تحویلا»)استفاده بیشتر میشود. قاعده عمدتا به گزاره ارادی و تدبیری صناعی که برساخته انسان بوده گفته میشود. بسان قواعد منطق، قواعد سیاست، و همانند اینها است. کاربرد قانون برای موارد علمی مدنی یا مدنی علمی بسان قوانین اساسی و عادی مصوب مجلس نیز جاریست.

اول.تجزیه عبارت تا از حد مجموعه یا منظومه گزاره ها، گزاره ها، تا واژگان؛ مولفات تا مفردات اعم از اسامی(و صفات)، افعال (و قیود) حتی حروف(ربط، اضافه، ...) و روشن کردن معنای لغوی(واژه شناسی) و اصطلاحی اهم اعم کلمات است. بویژه برنمودن چگونگی، چیستی و حتی چرایی آنها میباشد. تقسیم بندی، دسته بندی، طبقه بندی و نظام بندی آن حسب نظام عبارت است. که در این اثر سعی بر انجام آن میباشد.

دوم.ترکیب مفردات و مؤلفات و شناسایی معانی مربوطه، خرده گزاره، گزاره ها تا عبارات و توصیف چگونگی، مفهوم چیستی و معنای هستی مفردات، مولفات، گزاره ها، عبارات تا فصول، بخش ها و قسمت ها و حاصل و کل متن و بویژه پیام و پیامد آن بصورت روزامد و کارامد؛ بهره ور و اثربخش در چالش

کارامدسازی ملی، راهبرد الگوسازی اسلامی ایرانی پیشرفت و چشم انداز تجدید و تأسیس تمدن و تمدنسازی نوین اسلامی ایرانی است.

به بیانی عنوان درس «متون اساسی سیاست»میباشد. اما درس ادبیات سیاسی نیست. درس متون ادبی سیاسی نیز نمی باشد. که اینها بمثابه قوالب معانی مدنی در جای خود ارزشمند و لازمند. اما اینجا مراد معانی منابع مرجع و اصلی سیاست است. اگر چه با شیوه تحلیل متن چگونگی شناسی کارشناسی و تحلیل محتوایی چیستی شناسی کارشناسی ارشد و چرایی یا هستی شناسی دکتری بدانها میپردازیم. در نتیجه به موضوعات و مسایل نظری، عملی و عینی سیاسی و در حقیقت صناعت علمی نظری(تئوریسازی و تئوری ها)، علمی عملی(فنی و راهبردی: دکترینسازی و دکترین) و علمی عینی سروکار داریم. به تعبیری متضمن اعم نگرش های علمی نظری(تئوری) و گرایش های عملی(دکترین) سیاسی می باشد. که اهم آنها نگرش ها و گرایش های؛.حکمی سیاسی، دانشی سیاسی، فقهی سیاسی و فنی سیاسی اند. نگرش و گرایش حکمی سیاسی: علم حقیقی و ماهوی سیاسی است. مراد هستی شناسی و چیستی شناسی یا شناسایی و شناساندن مبادی ارزشی، مبانی بینشی و منشی مظاهر کنشی و روشی یا رفتاری سیاسی می باشد. نگرش و گرایش دانشی سیاسی: علم عینی یا چگونگی شناسی و آگاهی سیاسی می باشد. شناسایی مظاهر: کنش و کنش شناسی و روش یا رفتارشناسی و به تعبیری نمودشناسی مبانی منشی و بینشی و مبادی ارزشی است. نگرش و گرایش فقهی سیاسی: علم حقوق و حقوقی یعنی حدود و احکام امتیازات و مسئولیت ها متقابل سیاسی نیروها و نهادها و نیروها و نهادهای سیاسی و به تعبیری شخصیت های حقیقی و شخصیت های حقوقی است. نگرش و گرایش فنی سیاسی: مدیریت سیاسی و کارگذرای سیاسی اعم از؛ سیاستگذاری و سیاستمداری می باشد.

*سوم)بدینسان **سرفصل درس** به ترتیب ذیل می باشد: ۱.گزیده هایی از فصل پنجم علم مدنی کتاب احصاء علوم فارابی(فلسفه علم مدنی؛ اجتماعی و سیاسی فاضلی). ۲.بخش اجتماعات مدنی کتاب اندیشه های اهل مدینه فاضله فارابی(مبادی فلسفه مدنی و سیاسی فاضلی). ۳.بخش اجتماعات مدنی، کتاب سیاست مدنیه فارابی(اصول فلسفه اجتماعات مدنی و سیاسی فاضلی). ۴.احکام سلطانیه ابوالحسن ماوردی(فقه سیاسی اسلامی قرون اولیه و میانه: خلافت سنی). ۵.جاویدان خرد، ابن مسکویه رازی(خرد مدنی؛ اجتماعی و سیاسی جاویدان شرقی–ایرانی). ۶.سیاست نامه خواجه نظام ملک(فصول اول و دوم؛ فن کارگزاری سیاسی ایرانشهری و خلافت سنی). ۷.کیمیای سعادت غزالی(اخلاق سیاسی اسلامی: سنی). ۸.قابوسنامه، قابوس بن وشمگیر بن زیار ملقب به شمس المعالی(آیین کشور داری ایرانشهری). ۹.اخلاق ناصری، خواجه نصیر، مقالت سیم.سیاست مدن، فصل چهارم.تدبیر مدن(فن کارگزاری سیاسی.امامت

شیعی). ۱۰.اخلاق الاشراف عبید زاکانی(نقادی سیاسی و هزلسرایی سیاسی). ۱۱.مقدمه ابن خلدون(دانش اجتماعی سیاسی؛ فلسفه تاریخ سیاسی، اقتصاد سیاسی تحت عنوان علم عمران؛ علم توسعه یا علم پیشرفت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و تمدنسازی). ۱۲.مبداء و معاد، صدرا المتألهین، بخش مدنی(حکمت مدنی متعالی؛ پدیده شناسی سیاسی). ۱۳.شواهد ربوبیه و مناهج سلوکیه، صدرا المتألهین، بخش مدنی(حکمت مدنی متعالی؛ معرفتشناسی سیاسی. و روش شناسی سیاسی). ۱۴.عروه الوثقی(سرمقالات نشریه عروه الوثقی)، سیدجمال الدین اسدآبادی، محمد عبده مصری، محمد رشید رضا، (بازبینی و احیاگری دینی سیاسی، نهضت بیداری و اصلاحگری سیاسی دینی). ۱۵.تنبیه الامه و تنزیه المله(حکومت قدر مقدور اسلامی)، آیت الله نائینی(فقه سیاسی شیعی: مشروطیت دینی). ۱۶.تذکر غافل و ارشاد جاهل، شیخ فضل الله نوری(آسیب شناسی و نقادی مشروطیت سیاسی). ۱۷.ولایت فقیه، یا حکومت اسلامی، امام خمینی (مفروضات، ضرورت و شکل حکومت اسلامی–فلسفه سیاسی نظریه و نظام ولایت فقیه و جمهور اسلامی). این سیر و ساختار تاریخی است. ساختار نگارش و گزارش متن، آمیزه ای از نگرش های چهارگانه علمی تکوینی و سیرهای دوگانه حیات و تجدید حیات تاریخی تحققی و هر یک با اهم مراحل سه گانه آنها و آثار و آرای محتوایی موثر در یا متاثر از آنها می باشد. با این امید که افاضه و استفاضه نظری؛ هم فکری و علمی و هم عملی و عینی صورت پذیرد. انشاء الله! در این میانه کتاب احصاء علوم فارابی بسبب علم علم مدنی، کتاب سیاست مدنی وی به سبب حکمت اجتماعات مدنی نیز کتاب اندیشه های اهل مدینه فاضلی به سبب علم آراء مدنی، همراه کتاب مبداء و معاد ملا صدرا بسبب پدیده شناسی مدنی و نیز کتاب شواهد ربوبیه وی بسبب معرفتشناسی و روششناسی مدنی، همچنین کتاب اخلاق ناصری خواجه نصیر بویژه بسبب کارگذاری حکمی مدنی، تا حدودی کتاب مقدمه تاریخ ابن خلدون به سبب فلسفه تاریخ سیاسی تا کتاب تنبیه امت و تنزیه ملت، نائینی بسبب فقه سیاسی امامت مشروطیت اسلامی سلطنت و سرانجام کتاب ولایت فقیه امام خمینی بسبب حکمت حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی، مورد تفصیل بیشتر قرار گرفته اند. کما اینکه اینها به سبب بنیادین، جامع، نظاممند و هدفمند بودن امروزه بیشتر قابل روزامدسازی و کاربردسازی جمهوری اسلامی ایران در چالش ارتقای هر چه فراتر کارامدی، بهینه و بسامان راهبرد الگوسازی اسلامی ایرانی پیشرفت و چشم انداز تمدنسازی نوین اسلامی ایرانی میباشند.

نوشتار نوویسنده اصلی متن در گیومه«...» و **پر رنگ**(**بُلد**)آمده اند. توضیحات ضروری حداقلی نگارنده در قلاب[...] و بصورت عادی اما اشارت برخی مترجمان دانشمند در قلاب[...] بصورت مورب می باشند.

***درامد

متون اساسی در سیاست: در ساختار نگرش های نظری و گرایش های علمی چهارگانه حکمی مدنی یا فلسفه سیاسی، دانشی سیاسی(تحت عنوان علمی سیاسی)، فقهی و حقوقی سیاسی و سرانجام فنی و کارگزاری

سیاسی و در درون اینها بصورت تاریخی تنظیم و طرح میگردند. هر یک از این نگرش ها و گرایش ها، فروعی یعنی خُرده نگرش ها و گرایشاتی داشته و مکاتبی دارد. موضوع، مسایل، پیشینه و پشتوانه، سیر و ساختار، چشم انداز و چالش هر یک متمایز بوده ولی لازم و ملزوم هم و مکمل هم بوده و هم افزایند. پیشگامان، پایه گذران، پیروان و شاگردان و شارحان و آثار مقدماتی، مرجع، اصلی، فرعی، جنبی و حاشیه ای و نیز مرحله ای و نهایی و حتی انتقادی، اصلاحی و تکمیلی و تجدیدی هر یک نیز مختلفند. برای نمونه نگرش نظری و گرایش عملی حکمت مدنی و فلسفه سیاسی: کلام نظری سیاسی، عرفان نظری سیاسی، اخلاق نظری سیاسی و منطق(روش شناسی)سیاسی، حتی شناخت یا معرفت شناسی سیاسی را در بر دارد. همچنین مکاتب حکمت مدنی جاویدان شرقی ایرانی، حکمت مدنی راستین یونانی(تحت عنوان فلسفه سیاسی در مقابل تفلسف سیاسی و در مقابله با سوفیسم سیاسی)، مکتب دینی مدنی توحیدی اسلام(قرآن و سنت)، مکتب مدنی فاضلی اسلامی فارابی، مکتب مدنی عقلی برهانی مشایی سینوی، مکتب مدنی قلبی شهودی اشراقی سهروردی، مکتب مدنی تقریبی خواجه نصیر، مکتب متعالی مدنی صدرایی تا مکتب مدنی متعالی انقلابی و جمهوری اسلامی امام خمینی و احیانا مکتب سیاسی حیات معقول علامه جعفری را در بر میگیرد.

*اول.نگرش و گرایش حکمی مدنی(فلسفی سیاسی):

*یک.حکمت مدنی فاضلی: فارابی؛ الف.علم مدنی احصا علوم

ابونصر محمد فارابی(قرن۴هق)، با باز آوری یافته های علم و حکمت مدنی جاویدان شرقی و ایرانی انتقالی به یونان و تنقیح و تدوین شدن در آنجا، بر مبانی بینش توحیدی قرآنی و با زبان قرآنی(زبان سیاسی فارابی، اثر برنارد لوئیس)، بویژه با کاربست اسباب چهارگانه فاعلی و غایی و نیز مادی و صوری، توانست و توفیق یافت گفتمان(نگاه، نظریه و نظام) و الگوی علم و حکمت مدنی فاضلی را در ایران، جهان اسلام و جهان آن عصر تأسیس نماید. حکمت و حرکتی که بویژه در مرحله شکل گیری تمدن و تمدنسازی پیشین اسلامی ایرانی، نقشی تعیین کننده ایفا ساخته و سرشت ساز و سرنوشت ساز گردید. بگونه ای که تجدید تفکر و علم مدنی او و پیروان او چه بسا می تواند در تجدید تمدن پیشین و تمدنسازی نوین اسلامی ایرانی، پیشینه و پشتوانه کارامدی باشد. وی بدینمنظور با تقسیم بندی، دسته بندی و طبقه بندی علوم نخست نظام علمی مورد

نظر خویش را فرای نظام علمی نظری و عملی(اخلاق، خانواده و سیاست) ارسطویی طرح کرد. و با فراهمی پنج علم زبان(منطق بیان)، منطق(زبان ذهن)، ریاضیات(هندسه و مهندسی) و علم طبیعی و الهی و سرانجام علم مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و فقه نظری و عملی و کلام نظری و عملی به عنوان علوم و فنون توابع آن، نظام علمی فاضلی را ترسیم نمود. آنگاه آنرا در کتاب احصا(شمارش) علوم تبیین و معرفی ساخت. علم مدنی را در کتاب مله خویش نیز اما با رویکرد «مکتب مدنی» تصویر کرد. در ادامه منظومه ای کامل از آثار علمی و حکمی مدنی در مورد اهم اجزا و ارکان نظام علمی مدنی تدوین نمود. حتی از فصوص حکم که بظاهر فلسفه محض و نظری بوده و بدین سبب موسس فلسفه اسلامی خوانده شده است، بنیاد فلسفی سیاست و حکمت مدنی را بنیاد نهاد. آراء مدنی فاضلی(هندسه سیاسی) و سیاست مدنی(مهندسی سیاسی)تا تنبیه علی سبیل سعادت(مدیریت سیاسی الف؛ ۱.بسیج عمومی و ۲.سازماندهی) و تحصیل سعادت(مدیریت سیاسی ب؛ ۳.اداره سیاسی ۴.نظارت و کنترل سیاسی یا پایش سیاسی) و سرانجام فصول منتزعه در علم و فن طب سیاسی(پزشکی سیاسی و سلامت سیاسی) یعنی آسیبشناسی سیاسی و آسیب زدایی سیاسی(پاتولوژی سیاسی از فیزیولوژی سیاسی، آناتومی سیاسی و میکروبیلوژی سیاسی تا ایمنولوژی سیاسی) است. اثر اخیر در نوع خود بینظیر می باشد. فراگیر؛ کالبد شکافی سیاسی(از جمله و مقدم بر این رساله«اعضای حیوان»و «اعضای انسان»کاربست علم و فن تشریح و وظایف اعضای طبیعی بدنی در پدیده اختیاری یعنی ارادی و تدبیر مدنی) یا فیزیولوژی سیاسی و شناخت کالبدی سیاسی یا آناتومی سیاسی و پاتولوژی؛ از آسیب شناسی سیاسی یا میکروبیولوژی سیاسی تا آسیب زدایی سیاسی و ایمنی سازی سیاسی یا ایمنولوژی سیاسی(همینجا رساله«الرد علی طب جالینوس»و در مقابل آوردن طب ایرانی و اسلامی به عنوان بدیل در سلامت بدن و نیز الگوگیری از آن در کاربرد گفتمان و الگوی آن در سعادت مدن) را در بر میگیرد. بدین ترتیب تمامی مبادی و ارکان نظام پدیده شناسی مدنی و بویژه منظومه حکمت مدنی را در نظام و منظومه آثار خویش به صورت بی سابقه ای به تصویر کشید. اینک به علم مدنی احصا علوم، اجتماعات مدنی کتاب سیاست مدنی و نیز حسب مورد اجتماعات مدنی کتاب(آراء)اندیشه های مدنی می پردازیم. در گفتمان علمی فارابی، **علم مدنی: هستی شناسی، چیستی شناسی** و **چگونگی شناسی اجتماعی** و **سیاسی** است. به تعبیری بنیاد و غایت شناسی مدنی، بودشناسی مدنی و نمودشناسی مدنی میباشد. هستی مدنی: موضوعیت، ضرورت و موجودیت و به

تعبیری مبادی یا بنیاد و به اصطلاح حقیقت مدنی است. چیستی مدنی: ماهیت یا هویت و به تعبیری مبانی بینشی و منشی مدنی میباشد. چگونگی مدنی: مظاهر مدنی، واقعیت مدنی، عوارض کمی و کیفی کنش مدنی و روش یا رفتار عینی مدنی است. علم نظری مدنی یا علم مدنی نظری و تحقیقی: چگونگی شناسی توصیفی عینی، چیستی شناسی تحلیل تجریدی و هستی شناسی تعلیلی انتزاعی است. علم عملی مدنی یا علم مدنی عملی و تحققی: هستی شناسی یا مبادی و به تعبیری بنیاد و غایت شناسی مدنی و تجویز عقلی مدنی، چیستی شناسی به تعبیری بودشناسی مدنی یا تبیین یعنی تحدید نقلی به معنای تعیین حدود بینش و منش مدنی و تطبیق عینی مدنی می باشد. هستی شناسی مدنی در پاسخ به چرایی مدنی: فلسفه(خاص) مدنی میباشد. چیستی شناسی مدنی: معرفت مدنی است. هستی شناسی و چیستی شناسی مدنی: حکمت مدنی میباشد. چگونگی شناسی مدنی: دانش مدنی بمعنای آگاهی مدنی است. این نگاه، نظریه و نظام علمی مدنی با این سیر و ساختار فراگردی فراهم آمده از دو فرایند نظری و عملی و هر یک فراگیر مراتب سه گانه هستی شناسی یا مبادی یعنی فلسفه مدنی نظری و عملی، چیستی شناسی یا مبانی یعنی معرفت مدنی نظری و عملی و چگونگی شناسی یا مظاهر یعنی دانش مدنی نظری و عملی در فصل پنجم.علم مدنی کتاب احصاء علوم فارابی بترتیب ترسیم گردیده است. به عبارتی کتاب احصاء علوم و به تعبیری گفتمان نظام علوم و نیز علم مدنی فاضلی فارابی فراگیر نظام علمی و علم مدنی میباشد. متن و محتوای **کتاب احصاء علوم فارابی؛ گفتمان(نگاه، نظریه و نظام)علمی، علم و علوم عامی و مدنی؛ اجتماعی و سیاسی، فلسفه، حکمت و علم علم مدنی**[1] است.

***یک.مقدمه–نظام علمی عمومی:** ۱.«**بر آنیم که در این کتاب دانشهای مشهور را یک یک بر شمریم، و خلاصه ای از مباحث هر یک از آنها به دست دهیم، و هر کدام که دارای چند بخش هستند، از بخشهای آن یاد کنیم، و نمونه هایی از مطالب هر بخش را نشان دهیم**»(احصاء علوم، ص۳۹). بدین منظور در ادامه می آورند:

۲.«**این کتاب را در پنج فصل قرار می دهیم:**

فصل اول: علم زبان و بخش های آن[تحلیل متن و تحلیل محتوایی].

[1].همه اینها یعنی فلسفه، حکمت و علم و حتی علم علم، تعابیر خود فارابی در بخش پایانی تحصیل سعادتند.

فصل دوم: علم منطق[روش شناسی] **و بخش های آن.**

فصل سوم: علوم تعلیمی[پایه ریاضی و مهندسی] **که عبارتند از: حساب و هندسه و علم مناظر و علم نجوم تعلیمی و علم موسیقی و علم اثقال**[جرثقیل] **و علم حِیَل**[مکانیک].

فصل چهارم.[الف.]**علوم طبیعی**[علوم پایه و پزشکی] و بخش های آن و [ب.]**علم الهی و بخشهای آن.**

فصل پنجم[.اول.]**علوم مدنی و بخش های آن، و** [دوم.الف.]**علم فقه و** [ب.]**علم کلام**»(همان، صص۴۰-۳۹).

بدینترتیب در نظام علمی فارابی، علوم و فنون چهارگانه زبان، منطق، ریاضی و حکمت طبیعی و الهی، به اصطلاح (مقدمات و)مبادی علم مدنی می باشند. چرا که هم این علوم و فنون در جامعه و نظام مدنی و کشور سبب ساز پیشرفت مدنی بوده و توسط دولت مدنی با سیاست مدنی مورد بهره برداری قرار میگیرند در نتیجه از حیث عمومی، مسئله و موضوع مورد نظر علم مدنی میباشند. همچنین از حیث زبانشناختی، روش شناسی، ریاضی و حکمی و الهی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی، در علم مدنی اثر گذارند. به اصطلاح مبادی ابزاری(زبانشناسی و منطق یا روش شناسی)، مبادی مادی(طبیعی شناسی و خداشناسی) و مبادی صوری(ریاضی) پدیده مدنی همانند جامعه مدنی، نظام مدنی و سیاست مدنی و سرانجام پیشرفت مدنی و سعادت مدنی همچنین پدیده شناسی مدنی یعنی علم مدنی میباشند.

۳.فارابی ادامه میدهند: یک.«**مطالب این کتاب از آن جهت سودمند است که چون آدمی بخواهد علمی از این علوم را فراگیر، و در آن به پژوهش بپردازد،** (ص۳۹)**بداند که به چه کار اقدام می کند و در چه چیز به پژوهش می پردازد، و او را از این پژوهش چه سودی حاصل می شود، و به چه سرمایه ای می رسد و از چه فضیلتی**[۲] **بهره ور خواهد شد. دانستن این مقدمات سبب می شود که انسان برای فراگیری هر دانش و فنی با آگاهی و دور اندیشی گام بردارد، نه از سر غفلت و بی خبری**»(همان، ص۴۰).

[۲].فضیلت به چند معنا بکار برده شده و میشود: ۱.معنای ارزش اخلاقی یا هنجار(نُرم) رو در روی رذیلت، ۲.برتری و برجستگی در قبال فروتری، ۳.برتری در قبال و فرای طبیعت، ۴.خاستگاه، جایگاه و نقش و به تعبیری کارویژه پدیده، در مقایسه با بی فضیلت.

دو.«**انسان به مدد این کتاب می تواند میان انواع علوم به مقایسه بپردازد تا بداند کدام برتر است و کدام سودمندتر. کدام ریشه دار تر و مطمئن تر و مایه دارتر است، و کدام سست بنیان تر و بی اساس تر و کم مایه تر**»(همان).

سه.«**این کتاب نیز برای شناختن کسی که در علمی از این علوم ادعای بصیرت می کند–و در واقع مایه و بهره ای از آن ندارد–نیز سودمند است؛ زیرا اگر از او بخواهند که از کلیات مطالب آن علم خبر دهد و بخشهای آن را بر شمرد یا خلاصه ای از هر بخش آن را بازگوید، و او از عهده بر نیاید، دروغ بودن ادعایش آشکار و مشتش باز می شود**»(همان).

چهار.«**و نیز با این کتاب روشن می شود که آن کسی که یکی از این علوم را نیک می داند، آیا تمام آن علم را خوب می داند، یا تنها بعضی از بخشهای آن را، و اینکه اندازه آنچه نیک می داند در چه حد است. ضمنا برای هر ادیب ذوفنون که می خواهد از هر دانشی توشه ای، و از هر خرمن خوشه ای برگیرد، و نیز برای کسی که دوست دارد خویشتن را به اهل دانش شبیه سازد–تاگمان برند که او هم از گروه دانشوران است–این کتاب سودمند خواهد بود**»(همان).

در این گفتمان و الگوی علمی و فنی، علوم پیشا مدنی؛ مبادی علم مدنی بوده و بدینسبب و بدینسان مورد بهره برداری قرار میگیرند. اعم از؛ علوم و فنون مبادی ابزاری(زبانشناسی و روش شناسی یا منطق)، علوم و فنون مبادی صوری یا ساختاری(علوم و فنون ریاضی و هندسی و مهندسی که می توان از الگوی های آنها با رعایت جنبه اختیاری؛ تدبیری و ارادی در علوم و فنون انسانی و اجتماعی و از جمله یا بویژه علم و فن یا علوم و فنون مدنیغ اجتماعی و سیاسی بهره جست) و علوم و فنون مبادی مادی شامل علم حکمت محض یا نظری اعم از خداشناسی و نیز علوم و فنون انسانی و اجتماعی ضمن و ذیل آنست. در مقابل علم و فن یا علوم و فنون مدنی، از سویی بر بنیاد و بنیاد این مبادی ابزاری، صوری و مادی بوده از دیگر سو بکاربرنده دست آوردهای آنها در ارتقای کارامدی ملی اعم از دولتی، عمومی و خصوصی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در فرابرد ساماندهی و اداره کشور در سیر و مسیر پیشرفت مدنی خویش است. اینکار را نیز با علوم و فنون تابع خود یعنی علم و فن کلام نظری و عملی و علم و فن فقه نظری و عملی به صورت بهینه و بسامان هر چه بیشتر و بهتر و بدرستی و بدقت هر چه برتر و فراتر بانجام میرساند. از فصول و علوم چهارگانه پایه و

پشتوانه علم مدنی در نظام علمی فارابی گذشته به فصل و علم پنجم میرسیم که بمثابه بروز و برامد علوم و بر بنیاد و با مواد علمی آنها میباشد.

***دو.نظام علمی مدنی: «فصل پنجم.علم مدنی و** [علوم و فنون تابع]**علم فقه و علم کلام»؛ ساختار و سیر راهبردی علم مدنی؛ اجتماعی و سیاسی،** فراهم آمده و فراگیر: **الف.دانش مدنی: چگونگی شناسی مدنی، آگاهی مدنی، کنش و رفتارشناسی مدنی**(P.S.: Political Science)، **ب.حکمت(فلسفه) مدنی: هستی شناسی و چیستی شناسی مدنی، دانایی و بینایی(بینش) مدنی**(P.Ph.: Political Philosophy & P.K.: Political Knowledge: Political Hekmat). علم مدنی: در گفتمان و الگوی حکمی مدنی توحیدی اسلامی فاضلی فارابی(بدانسان که اشارت شد)؛

۱.گفتمان علم؛ نگاه، نظریه و نظام علمی و علوم فارابی، بعد از؛ اول.علم زبانشناسی، دوم.علم منطق و روشناسی، سوم.علوم ریاضی و مهندسی، چهارم.علوم طبیعی و حکمت، پنجم علم مدنی، کاربرنده یافته های آنها در نهادسازی، نظام سازی و دولتسازی و در ساماندهی، اداره عمومی و پیشرفت کشور است. ۲.علم مدنی فراهم آمده مراتب یا وجوه سه گانه؛ چگونگی شناسی، چیستی شناسی و هستی شناسی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و سیاست می باشد. به تعبیری فراگیر ارکان پنجگانه؛ مبادی، مبانی، مظاهر، راهبردها و غایات مدنی و سیاسی است. همان بمصداق؛ «ان الله لا یغییر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»(۱۳/رعد؛ ۱۱)؛ که تغییر سیاست، ساختار و سرنوشت و سعادت یا شقاوت جامعه را رهین و در گرو تغییر سرشت آن میداند. سرشت شامل ارزش ها، بینش و منش درونی است. کنش و روش یا رفتار بیرونی نیز بروز و برامد آنها است. بدین سان اهم موارد پنجگانه، سیر ترسیم و تحقق سیاست سعادتند. به علم مدنی به تقسیمی دیگر جامع دانش چگونگی شناسی مدنی به معنای آگاهی سیاسی و نیز فلسفه مدنی یا حکمت هستی شناسی و چیستی شناسی مدنی و سیاسی به معنای ارزششناسی یا دانایی سیاسی و بینایی یا بینش سیاسی می باشد. ۳.الف.سیر تحقق و به اصطلاح سیر ثبوتی نظام مدنی و دولت مدنی، پیشرفت مدنی و سیاست مدنی: به ترتیب از مبادی آغاز شده، به مبانی رسیده و در مظاهر تجلی یافته با راهبردها به غایت یا چشم انداز مدنی و سیاسی یعنی سعادت سیاسی و مدنی دست می یازد. ب.سیر مطالعاتی و به اصطلاح سیر اثباتی آنها، از مطالعات میدانی و توصیف مظاهر کنشی شناسی و رفتارشناسی سیاسی آغاز شده، به تجرید و تحلیل مبانی بینشی و منشی رسیده

و در مرحله سوم به غایت شناسی پرداخته آنگاه راهبردهای گذار از چالش پیشا رو به چشم انداز فرارو شناسایی شده و در نهایت به منظور تجویز سیاسی، تبیین و تطبیق عملی به تعلیل یا علت کاوی و علت یابی یعنی واکاوی مبادی ارزشی و فلسفی مدنی می رسد. راهبردهای سیاسی یا سیاست های راهبردی نیز اعم از شئون سه گانه؛ نخست.مهندسی سیاسی یا نهادسازی و نظامسازی سیاسی، دوم.مدیریت سیاسی و سوم.آسیب شناسی و آسیب زدایی سیاسی می باشند. فارابی همانگونه که در علم مدنی به تبیین و ترسیم اهم این موارد پرداخته در ادامه برای هر یک از این مقوله ها اثری مستقل برشته تحریر در آورده است. بدینسان دارای منظومه آثار و آراء در زمینه نظام مدنی پیشرو و به اصطلاح فاضلی میباشند. از کتاب ملت، که مکتب مدنی است. و زیرساخت راهبردی و شاکله یعنی درونسازه شکل سامانه سیاسی را تشکیل میدهد. آراء اهل مدینه فاضله که بسان هندسه مدنی می باشد. کتاب سیاست مدنی؛ مهندسی مدنی است. تنبیه علی سبیل سعادت و تحصیل سعادت و فصول منتزعه در زمینه؛ ۱.بسیج مدنی، ۲.سازماندهی مدنی، ۳.اداره مدنی و ۴.نظارت و کنترل یا پایش مدنی می باشند. سرانجام فصول منتزعه که آسیبشناسی و آسیب زدایی مدنی و بازمهندسی سیاسی می باشند. چنانکه علوم و فنون پایه آسیب شناسی(پاتولوژی)سیاسی شامل؛ کالبدشناسی(فیزیولوژی) سیاسی و شناخت کالبدی(آناتومی)سیاسی، آفتشناسی(میکروبیولوژی) مدنی و سرانجام ایمنی سازی(ایمنولوژی) مدنی را در بر دارد. **فارابی** در احصاء علوم بدین ترتیب در زمینه علم مدنی اعم از دانش مدنی و فلسفه مدنی که متضمن و مبین کارامدی مدنی و موجب و موجد پیشرفت مدنی نیز بوده می آورند:

***الف.دانش مدنی: چگونگی شناسی سیاسی-آگاهی سیاسی: کنش شناسی و نمودشناسی، روش یا رفتارشناسی:** ۱.«**اما العلم المدنی – فانه یفحص عن اصناف الافعال و السنن الارادیه و عن الملکات و الاخلاق و السجایا و الشیم التی عنها تکون الافعال و السنن. و عن الغایات التی لا جلها تفعل ، و کیف ینبغی ان تکون موجوده فی الانسان و کیف الوجه فی ترتیبها فیه علی النحو الذی ینبغی ان یکون وجودها فیه و الوجه فی حفظها .و یمیز بین الغایات التی لاجلها تفعل الافعال و تستعمل السنن و یبین ان منها ما هی فی الحقیقه سعاده. و ان منها ماهی مظنون انها سعاده من غیر ان تکون کذلک**»؛ «**علم مدنی تفحص میکند از اصناف افعال و سنن ارادی و از ملکات و اخلاق و سجّایا و شیَم منشاء آنها، و از غایاتی که اینها برای رسیدن به آنها انجام می‌شود، چه ملکات و افعال شایسته بوده در انسان ایجاد گشته و اینها به**

چه ترتیب بنحو شایسته در انسان شکل میگرند و به چه وجهی حفظ میشوند. و نیز به تمایز بین غایاتی که برای و در جهت آنها این افعال انجام شده و این سنن مورد بهره برداری قرار میگیرند، به تبیین پرداخته که برخی از اینها سعادت حقیقی میباشد. و برخی دیگر ظنی، یعنی چنان می‌پندارند که سعادت است، و در واقع چنین نیست. دست یافتن به سعادت حقیقی، در زندگی زودگذر این جهان، غیرممکن است. بلکه رسیدن به چنین سعادتی تنها در زندگی جاودانه دیگر سرای امکان‌پذیر است»(احصاء علوم، ص۱۰۶).

تجزیه و تنظیم متن عبارت: «**علم مدنی**»: ۱.یک.اول.«**از انواع**؛ الف.**افعال و** ب.**رفتار**[سنن] **ارادی و** دوم.**از آن**؛ ۱.**ملکات و** ۲.**اخلاق و** ۳.**سجایا و** ۴.[شیم]**عاداتی که**؛ الف.**افعال و** ب.**رفتار ارادی از آنها سرچشمه می‌گیرند بحث می‌کند،** سوم.**و از هدف‌هایی که این**؛ **یک**.الف.**افعال و** ب.**رفتار، دو.برای رسیدن به آنها انجام می‌شود یاد می‌کند،** چهام.**و بیان می‌دارد که**؛ الف.**چه ملکاتی برای انسان شایسته است، و** ب.**از چه راه می‌توان زمینه پذیراشدن این ملکات را در انسان فراهم کرد، تا بگونه‌ای شایسته در وجود او بنیان گیرند.** ج.**و چه راهی را باید دنبال کرد تا این ملکات در وجود آدمی پایدار گردد.** دو.اول.«**و نیز از طبقه‌بندی نتایجی که این؛ الف.افعال و** ب.**رفتار برای ایجاد آنها از انسان سر می‌زند بحث می‌کند،** دوم.**و بیان می‌دارد که؛ الف.برخی از این نتایج سعادت حقیقی**[و یقینی واقعی؛ توسعه آسایشی بدنی، تعادل فکری و مدنی و تعالی آرامشی مدنی] **است، ب.و برخی دیگر**؛ [یک.]**پنداری و ظنی**[دو.توهمی یا کاذب یعنی دروغین]، **یعنی چنان**؛ [یک.]**می‌پندارند**[، دو.یا می انگارد] **که سعادت است، و در واقع چنین نیست.** [یکی ظن سعادت یا سعادت ظنی ظاهری یعنی پنداری تکساحتی آسایش مادی و جسمانی بدنی و شبه سعادت میباشد. دیگری توهم سعادت یا سعادت توهمی کاذب یعنی دروغین تنازعی سلطه مادی و جسمانی بدنی و ضد سعادت است] سوم.الف.**دست‌یافتن به سعادت حقیقی، در زندگی زودگذر این جهان، غیرممکن است.** ب.**بلکه رسیدن به چنین سعادتی**[بصورت کامل و بی آمیغ] **تنها در زندگی جاودانه دیگر سرای امکان‌پذیر است**»(همان). اندیشه یا آراء و آثار فارابی در حکمت و بویژه علم و حکمت مدنی؛ بنیادین، جامع، نظاممند و هدفمندند. قلم و نگارش وی نیز بسیار سلیس[۳] میباشد. عبارت بالا، چه بسا غنی ترین عبارت در میان

[۳].منظور هم بلیغ و هم فصیح است. به تعبیر امام علی(ع): بلیغ؛ «تصیب فلا تبطی»؛ مطلب را بخوی میرساند و طول بیخودی نمی دهد. و فصیح: «تجیب فلا تخطی»؛ جواب را بروشنی مطرح ساخته و خطا نمی کند. در نتیجه اندیشه و اثر وی سهل ممتنع میباشد. از حیث بیان، سهل بوده که متخصصین میفهمند، و از حیث محتوا، ممتنع بوده که فوق تخصصی هایی بسان ابن سینا نیز گاه در آن مانده و می مانند. چنانکه همین ابن سینا مطرح میکند ما بعد

تمامی آثار محتوی آراء فارابی حداقل در حوزه مدنی است. به همین مناسبت تنها قسمت اول این عبارت را برای نمونه به صورت ترتیبی ذیل تنظیم و ترسیم می نماییم. باشد که منطق حاکم بر ذهن دانشجویان را به دریافت منطق حاکم بر این عبارت که خود حاصل منطق حاکم بر ذهن فارابی بوده و بازتاب منطق حاکم بر پدیده مدنی مورد نظر وی می باشد[۴] ترغیب و تقویت سازیم.

۱.یک.اول.**از انواع؛**

الف.**افعال و**

ب.**رفتار**[سنن و روش اختیاری؛ تدبیری و] **ارادی و**

دوم.**از آن؛**

۱.**ملکات و**

۲.**اخلاق و**

۳.**سجایا و**

۴.[شیم]**عاداتی که؛**

الف.**افعال و**

ب.**رفتار**[**کنش**] **ارادی از آنها**[ارزش، بینش و منش یا نگرش و گرایش]**سرچشمه می‌گیرند بحث می‌کند،**

سوم.**و از هدف‌هایی که این؛**

طبیعت ارسطو را چهل بار خواندم نفهمیدم. با خواندن خودآموز مابعد طبیعت اثر فارابی(تحت عنوان «فیما ینبغی ما بعد طبیعه»)آنرا فهمیدم. با همین ابن سینا در مواضعی مثل جده یا له و نیز عقل فعال تصریح میکند قبول دارم ولی نمی فهم. خود فارابی در آخر تحصیل سعادت در زمینه سیاست مدعی میشود که اغمض غموض بوده و بسان آن جز با تمثیل اگر محال نبوده ولی مشکل است. قلم خواجه نصیر بسیار غامض است. قلم ملا صدرا حتی از فارابی، سلیس تر میباشد. بعید است کسی ساده تر و به تعبیری تنزیل یافته تر از صدرا از مباحث غامض پرده برداشته و سخن بگوید. مگر شخصیت های شاخصی چون استاد مطهری که آن هم بیشتر در قالب شرح و با تشریح نیز سهل ممتنع گویی نموده است. علامه نایینی نیز قلمش غامض و بسیار علمایی و تخصصی اصولی است. امام خمینی حد وسط است. قرآن و عمده روایات؛ سهل ممتنع و اوج فصاحت و بلاغتند. افلاطون: ممتنع است. مثلا محمدعلی جمالزاده سهل و عامیانه نویس و عوام فهم میباشد.

[۴].شایسته است در مورد خواجه نصیر و ملا صدرا نیز هر یک، یک عبارت پر محتوا و پر محتوا ترین عبارت آنها را همانند این عبارت فارابی، فرای تجزیه و تنظیم بصورت ترتیبی، ارایه گردد.

یک.الف.**افعال و**

ب.**رفتار،**

دو.**برای رسیدن به آنها انجام می‌شود یاد می‌کند،**

چهام.**و بیان می‌دارد که؛**

الف.**چه ملکاتی برای انسان شایسته است**[هندسه متعالی مدنی فاضلی]، **و**

ب.**از چه راه می‌توان زمینه؛**

یک.**پذیراشدن این ملکات را در انسان فراهم کرد**[مهندسی مدنی]، **تا**

دو.**بگونه‌ای شایسته در وجود او بنیان گیرند**[مدیریت مدنی].

ج.**و چه راهی را باید**[آسیبزدایی مدنی: پاتولوژی مدنی]؛

یک.**دنبال کرد تا**

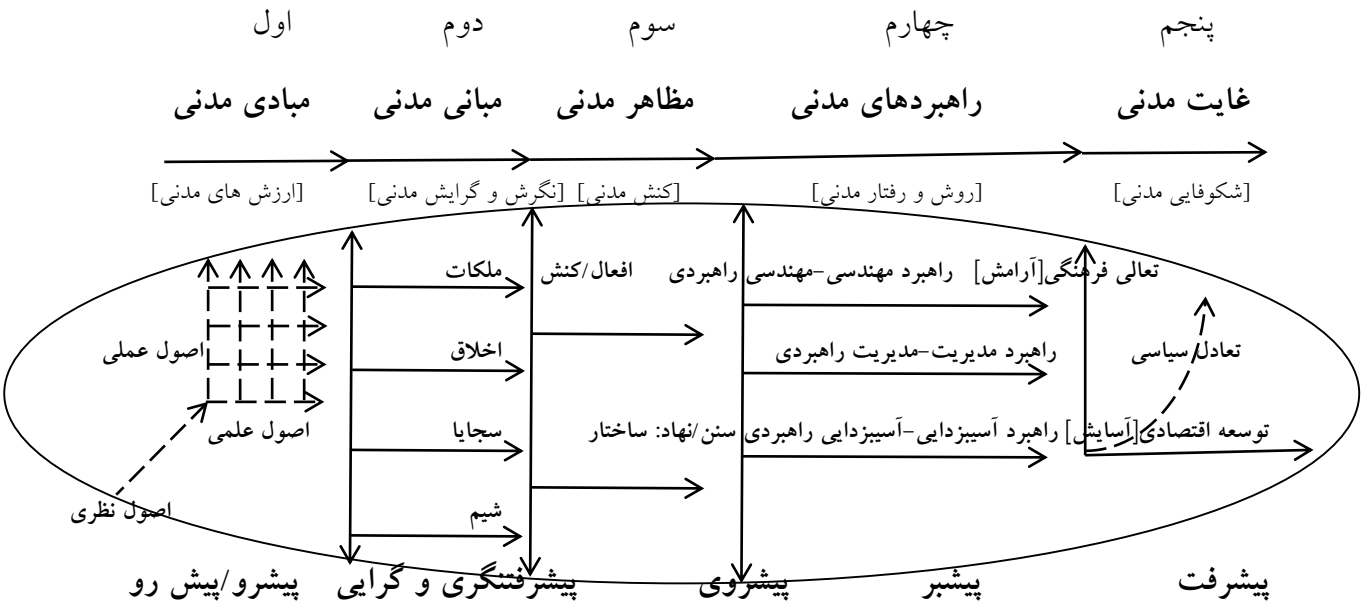
دو.**این ملکات در وجود آدمی پایدار گردد**[ایمنی سازی: ایمنولوژی مدنی]»(همان).

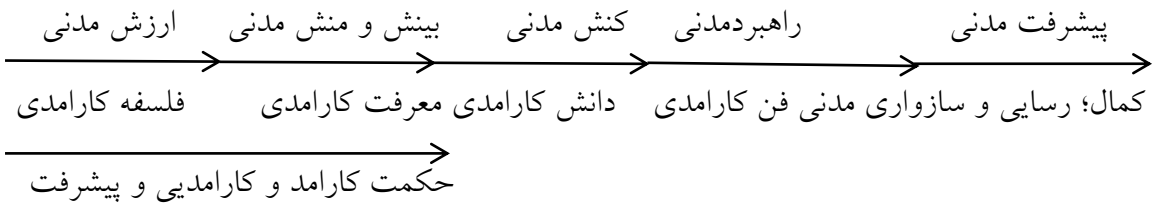
ترسیم انواع جدول و نمودار(ریاضی–سیاسی، درختی، ...) می تواند در تحلیل متن و حتی تحلیل محتوایی، ابزارهایی بسیار مفید و موثر باشند. جدول مراحل:

مراحل	موارد:	۱	۲	۳	۴
اول	مظاهر(عینی و عملی)	افعال(کنش)مدنی	سنت(وش یا رفتار)		
دوم	مبانی(بینشی و منشی)	اخلاق	عادت	سجایا	شیم
سوم	غایات(اهداف)	سعادت یقینی	ظن سعادت مادی	شقاوت تنازعی	
چهارم	راهبردها(شئون)سیاسی	مهندسی سیاسی	مدیریت سیاسی	آسیبزدایی سیاسی	
پنجم	مبادی(اصول اولیه)	نظری سیاسی	علمی سیاسی	عملی سیاسی	

نمودار)موارد۵گانه کارامدی(؛ بهره وری و اثربخشی) و پیشرفت(کمال؛ رسایی و سازواری: توسعه اقتصادی، تعادل سیاسی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و سعادت؛ آسایش و آرامش: بهزیست)

یک.سیر تحققی پدیده مدنی(لم ثبوتی):





علم مدنی: علم(حکمت و دانش)کارامدی مدنی و پیشرفت مدنی

دو.سیر تحقیقی علم پدیده شناسی مدنی(لم اثباتی):

اول.مظاهر مدنی، دوم.مبان مدنی، سوم.غایات مدنی، چهارم.راهبردهای مدنی و پنجم.مبادی مدنی.

الگوهای طبیعی(بدنی)، مهندسی، مکانیکی(جامداتی و سیالاتی)، پزشکی، ...، نیز در تحقیق(پژوهش های بنیان و مطالعات میدانی) و تبیین وترسیم و بویژه در ترویج و آموزش علمی کارامدی و پیشرفت مدنی در صورت دقت در رعایت جنبه اختیاری؛ ارادی و تدبیری انسانی و مدنی، قابل بهره برداری بوده و مفیدند. فارابی همانسان که اشارت گردید؛ برای هر یک از این موارد پنجگانه(مبادی، مبانی، مظاهر، راهبردها غایات) و راهبردهای سه گانه(مهندسی، مدیریت و آسیب زدایی)کارامدی و پیشرفت مدنی آثاری را برشته تحریر در آورده اند. از جمله دو رساله در اعضای حیوان(کالبدشکافی)، اعضای انسان(کالبدشناسی) و یک رساله در رد علی طب جالینوس در حوزه بدنی با تأکید بر الگوگیری مدنی و کتاب فصول منتزعه را در طب سیاسی یا پزشکی سیاسی یعنی سلامت سیاسی(پاتولوژی سیاسی یعنی آسیب شناسی و آسیب زدایی سیاسی و از

میکروبیولوژی تا ایمنولوژی یعنی از آفت شناسی و سرانجام ایمنی سازی سیاسی)تدوین نموده اند. این آثار و آراء محتوی آنها، در الگوسازی کارامدی و پیشرفت مدنی کاملا کاربری دارند. از جمله در زمینه ها(و آثار)؛ هندسه سیاسی(کتاب مبادی آراء مدنی: محکمات مدنی)، مکتب مدنی (مبانی و حدود مدنی یا متشابهات مدنی: کتاب ملت)، مهندسی سیاسی(کتاب سیاست مدنی)، مدیریت سیاسی(راهبرد مدنی: رساله تنبیه علی سبیل سعادت و رساله تحصیل سعادت)، آسیب شناسی و آسیب زدایی سیاسی(رسایل اعضای حیوان، اعضای انسان و رد علی طب جالینوس تا کتاب فصول منتزعه) اند.

دو.اول.«**و نیز از طبقه‌بندی نتایجی که این؛ الف.افعال و ب.رفتار برای ایجاد آنها از انسان سر می‌زند بحث می‌کند،** دوم.**و بیان می‌دارد که؛ یک.برخی از این نتایج سعادت حقیقی[5] است، و دو.برخی دیگر پنداری و ظنی، یعنی چنان می‌پندارند که سعادت است، و در واقع چنین نیست.** سوم.الف.**دست‌یافتن به سعادت حقیقی، در زندگی زودگذر این جهان، غیرممکن است.** ب.**بلکه رسیدن به چنین سعادتی**[بصورت کامل و بی آمیغ] **تنها در زندگی جاودانه دیگر سرای امکان‌پذیر است**»[6](همان). واژه شناسی: علم: شناخت، پدیده شناسی، اعم از هستی شناسی، چیستی شناسی و چگونگی شناسی نظری و عملی و عینی. مدنی: منسوب و موصوف به مدینه، شهری و کشوری، اجتماعی و سیاسی. انواع: گونه ها. افعال: جمع فعل، کنش اعم از

---

[5].سعادتخوشبختی، شادی، شادکامی و شادمانی و بهروزی، بهزیستی، حیات طیبه، پاکزیشت، ...است. فرح[انشراح وجوی]، سرور[شبکی روحی]و بهجت[برانگیختگی]می باشد. عین یا ناشی از کمال؛ رسایی وسازواری یا اعتلای وجودی یا هستی، تحول تا مرز انقلاب جوهری و اصلاح ظاهری و عارضس است. سعادت حقیقی و یقینی واقعی فردی؛ تعالی روحی، تعادل عقلی، فکری و علمی و تأمین امنیت، سلامت و رفاه جسمانی است. به تناظر آن سعادت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی: توسعه اقتصاد و ابزاری و تأمین آسایش بدنی همگانی، توأمان با تعادل سیاسی و ارتقای کارایی نیورها و کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی نهادی، دولت و نظام مدنی؛ اجتماعی و سیاسی در جهت تعالی فرهنگی؛ معنو و اخلاقی و تضمین آرامش عمومی می باشد. غیر یا ضد اینها پندار یا توهم سعادت تکساحتی و تنازعی و در حقیقت شبه سعادت یا ضد سعادت اند. در عین حال همه کس چه عامی چه عالم، با عقل خدادادی سعادت خودشان را میخواهند. همانگونه که همه با همین عقل، سلامت خود را میخواهد. اما سلامت و سعادت خود را هم میدانند. در سلامت به طبیب جسمانی و علم بدنی نیاز است. در سعادت به طبیب روحانی و علم مدنی نیاز می باشد.بدین سبب و ترتیب: عقل، اصل ضرورت و مطلوبیت سعادت را درک کرده و بدان گرایش می یابد. یعنی سعادت نگر و سعادت گراست. وحی، حدود عدالت را تبیین می کند. شاید معنای «کل ما حَکَم به العقل حَکَم به الشرع»همین باشد. دانش تجربی نیز آگاهی چگونگی شناسی سعادت میباشد. بدنسان عقل، وحی و تجربه، یا فلسفه، معرفت و دانش، دانایی، بینایی و آگاهی لازم و کافی را با هم بمثابه مراتب سه گانه، وجوه سه گانه(رئوس و اضلاع سه گانه مثلث سه وجهی) و حتی بخش های سه گانه سعادت، در اختیار ما میگذارند. سایر مبادی انسانی مدنی همانند امنیت، نظم و نظام، دولت، سیاست، حاکمیت، حکومت، داولت، ... نیز این چنین اند. سعادت فراهم آمده همگی اینها بوده و فراگیر آنها می باشد.

[6].دنیای گذرا: هماره نوشش با نیش، گلش با خار و گنجش با رنج(«ان مع العسر یسرا» و «خلق الانسان فی الکبد»)عجین و آمیخته است. آخرت: یا سعادت جاویدان بهشت برین و نوش، گل و گنج، ... جاویدان می باشد. یا شقاوت جهنم و نیش، خار، رنج(عذاب)، ... پایان ناپذیر است. این عین حقیقت نگری و واقعیت گرایی سیاسی فارابی می باشد. برخلاف برداشتی برخی رهبانیت و تارک دنیایی نیست. چرا که با اصل رویکرد توحیدی و رهیافت مدنی فارابی سازگار نیست.

کنش غیر جبری و عمل اختیاری؛ ارادی و تدبیری. رفتار: ترجمه سنت آمده، روش، چگونگی کنش. ارادی: مراد غیر جبری است. منظور اختیاری؛ ارادی و تدبیری. ملکات: هنجارها، بویژه هنجارهای ستوده. اخلاق: کیفیت رفتار، خصلت های ارادی. سجایا: جمع سجیه، خوی. عادات: ترجمه شیم آمده یعنی شیمه ها، خصلت، خصال، خصایل. بحث: بررسی، کاوش، ولکاوی، توصیف. هدف: غایت(غرض: هدف از). یاد: ذکر، تذکر، توجه. شایسته: متناسب.پذیرا شدن: قبول. پایدار: با ثبات. طبقه بندی: بعد از تقسیم بندی و دسته بندی، قبل از نظام بندی. نتایج: حاصل. ایجاد: بوجود آوردن، تأسیس. سعادت: خوشبختی، کامیابی، شادیریال شادمانی، شادکامی، کامیابی. حقیقی: مراد حقیقی و یقیقنی واقعی است. پنداری و ظنی: ظاهری، تکساحتی. زندگی زودگذر: زندگی گذرای دنیا و دنیوی. زندگی جاودانه دیگر: زندگی پایدار اخروی و آخرت. انوع افعال و رفتار(سنن) ارادی: گونه های کنش(و واکنش) و روش اختیاری یعنی ارادی و تدبیری یا خردورزانه و خردمندانه می باشد. در قبال و فرای افعال و رفتار غیر اختیاری یعنی طبیعی و به اصطلاح جبری است. همانند افعال جسمانی بدنی از سوخت و ساز سلولی تا تنفس، تغذیه، تنمیه یا گردش خون، کارکرد قلب، کبد، سیستم دفاعی بدن میباشد. مراد انواع افعال و رفتار فردی، حتی شخصی، جمعی اعم از افعال و رفتار خانوادگی و گروهی(نهادی)و افعال و رفتار اجتماعی فروملی، ملی داخلی و خارجی تا فرا ملی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی فاضلی یعنی حقیقی و یقینی واقعی یا جاهلی ظنی تا توهمی تنازعی می باشد. افعال: جمع فعل است. انواع فعل میباشد. فعل اعم از عمل محسوب میشود. فعل ارادی را عمل نیز میگویند. فعل: کنش و کارکرد میباشد. عمل: منظور کار است. حتی مراد کارایی فردی و بلکه کارامدی گروهی می باشد. رفتار: ترجمه سنن بوده بمعنای روش ها یعنی چگونگی کنش، و امروزه در جامعه شناسی تحت عنوان نهاد به معنای هنجار(نُرم)میباشد. افعال و رفتار هر دو مظاهر بیرونی ارزشها، بینش یا نگرش و منش یا گرایش درونی انسانی و اجتماعی است. مراد عوارض نه گانه کنشی و واکنشی، کمی و کیفی است. برخی[پراگماتیست ها]کنش و برخی دیگر(پوزیتیویسم)رفتار را در علم و عمل اصالت میدهند. حال در نگاه، نظریه و نظام علمی مدنی فارابی ۱.ملکات، ۲.اخلاق، ۳.سجایا و ۴.شیم یا عادت انسانی و مدنی ارادی و تدبیری: منش درونی بوده که از سویی از بینش یقینی یا غیر یقینی و ارزش های ذاتی یعنی تکوینی و فطری انسانی درونزادی متعالی یا غریزی بشری ابزاری بسان میل یا خشم ناشی میشود. از دیگر سو منجر به کنش و راهبرد فاضلی یا جاهلی شده که یکی به سعادت حقیقی و یقینی واقعی یا دیگری سعادت ظنی یا توهمی و به عبارتی ظن سعادت یعنی سعادت ظاهری، و شبه سعادت و یا توهم سعادت و در اصل شقاوت می انجامد. چنانکه یکی

سعادت را فضیلت دانسته و فرح، سرور و بهجت میداند. دیگری سعادت را ثروت و لذت می پندارد. و سومین سعادت را رضایت سیطره و سلطه می انگارد.

۲.علم مدنی–دانش مدنی، اول.«**و نیز می‌گوید: سعادت پنداری عبارت است از**: یک.**ثروت و** دو.**کرامت**[۷] **و** سه.**لذت**. **البته اگر تنها اینها را هدف زندگی این جهان بدانیم!** دوم.**آنگاه تفاوت افعال و سنن را مشخص می‌کند، و بیان می‌دارد که**؛ الف.**کارهایی که به وسیله آنها می‌توان به سعادت حقیقی رسید**؛ ۱.**خیر و** ۲.**نیکوکاری و** ۳.**فضائل است**، ب.**و سوای آنها**؛ ۱.**شرور و** ۲.**زشتکاری و** ۳.**نقایص است**. سوم.**و می‌گوید: راه ایجاد فضیلت در وجود انسان آن است که افعال و سنن فاضله**؛ الف.**پیوسته در شهرها و میان امتها رایج و شایع باشد**، ب.**و همگان مشترکاً آنها را بکار ببندند**»(ص۱۰۷). سعادت: خوشبختی. کرامت: عزت، اینجا شهرت، اعتبار(پرستیژ). لذت: خوشگذرانی، اینجا جاذبه های جسمی و ظنی ظاهر تکساحتی بدنی یا توهمی کاذب تنازعی. ثروت، قدرت و شهرت برای ثروت، قدرت و شهرت است. اما ثروت، قدرت و شهرت برای فضیلت، خیر و فضیلت بوده و عامل سیر و نیل به سعادتند. سعادت یعنی خوشبختی بمثابه غایت و سبب غایی سیاست و مدنیت: شادی، شادکامی، کامیابی و همانند اینها است. اما لزوما خوشحالی گذرا و خوشوقتی ظاهری نمی باشد. آسایش جسمانی بدنی ظاهری توأمان و در جهت آرامش باطنی روحانی معنوی بویژه مدنی است. که با توسعه اقتصادی و ابزاری، توأمان با توسعه و تعادل سیاسی و کارایی و کارامدی و در جهت توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی تحصیل میگردد. فرح، سرور و بهجت است. این حقیقی و یقینی بوده که بایسته و شایسته است واقعیت یابد. برخی آنرا ثروت و لذت یا شهرت و اعتبار پنداشته و یا سلطه و سیطره می انگارند. که غیر و ضد حقیقی و غیر و ضد یقینی بوده ولو واقعیت یافته باشد. اولین چون آب زلال، شیرین و خنکای چشم ساران است. که جرعه ای از آن تشنگان را سیراب و آرام میسازد. دومین بسان سراب بوده که آبنماست. تشنگان آب را گمراه و سرگردان میسازد. این ظن و پندار سعادت و سیاست ظنی و ضلالت(فرویدیسمی ثروت و لذت طلب) می باشد. سومین همانند آب شور دریاست. که هر چه بیشتر خورده، نه تنها تشنگی را فرو نکاسته، بلکه عطش را هم می افزاید. هل من مزید طلبیده تا حد مرگ و نیستی. یا بسان آب مسموم و یا سم مایع بوده و محسوب میگردد. این سعادت و سیاست توهمی و تنازعی(داروینیستی) سلطه طلبی و استکباری یا امپریالیستی است. شهرت طلبی یا به ثروت طلبی

[۷].به اصطلاح شهرت یا آوازه و بویژه خوشنامی بوده و به تعبیری پرستیژ خواه فردی یا جمعی تا ملی است.

و لذت طلبی کشیده یا به سلطه طلبی و ستم گری می کشاند. علم مدنی در ادامه و بمنظور تبیین علمی نظری، ترسیم علمی عملی، ترویج علمی عمومی و تحقق علمی عینی سعادت مدنی انسانها:

۳.اول.«**و بیان می‌کند که این کار امکان‌پذیر نیست، مگر به وسیله حکومتی که در پرتو آن،** دوم.**این «افعال و سنن و عادات و ملکات و اخلاق»**؛ الف.**در شهرها و** ب.**میان مردم رواج یابد،** سوم.**و این حکومت باید در علاقه‌مند کردن مردم به حفظ این ملکات کوشا باشد تا از میان نروند.** چهارم.**و بیان می کند که پیدایش چنین حکومتی تنها با نیروی خدمت و فضیلتی امکان‌پذیر است که مورد قبول مردم واقع شود، و خوی فرمانبرداری را در دل آنان پایدار سازد.** پنجم.**و این خدمت عبارت است از پادشاهی و فرمانروایی، یا هر نام دیگری که مردم برایش انتخاب می‌کنند،** ششم.**و حاصل این خدمت را سیاست می‌گویند**»(همان). حکومت: نظام مدنی؛ اجتماعی و سیاسی، دولت مدنی یعنی فرانهاد راهبردی فرابردی هیئت حاکمه و ساختار حاکمیت مدنی یعنی چگونگی روی کار آمدن دولتمردان و حکمرانی از حکمفرمایی جاهلی تا حکمروایی فاضلی را در بر میگیرد. رواج نظام ارزشی و نقشه راه مدیریت مدنی جامعه و کشور: الف.روایی یعنی مشروعیت مکتبی و مقبولیت مردمی و نیز ب.ترویج و تبعیت و در نتیجه تحقق ارزش ها و هنجاری و نهادینگی آنها میباشد. علاقمند کردن مردم به هنجارهای حکومت با حقانیت، عقلانیت، شرعیت، مقبولیت و کارامدی یعنی بهره وری و اثربخشی آنها میسر میباشد.

بدین سبب در گفتمان علمی مدنی فارابی: ۴.یک.«**حکومت دو نوع است: اول: حکومتی که بتواند؛** یکی.الف.**افعال و** ب.**سنن و دیگری.۱.ملکات**[، ۲.اخلاق، ۳.سجایا و ۴.شیم] **ارادی را، که در پرتو آنها می‌توان به سعادت حقیقی رسید، در مردم جایگزین کند.** الف.**چنین حکومتی را حکومت یا ریاست فاضله گویند.** ب.**شهرها و مردمی که تابع چنین حکومتی باشند؛** یک.**مدینه‌های فاضله و** دو.**امتهای فاضله نامیده**(ص۱۰۷)**می‌شوند**»(همان، صص۸-۱۰۷). حکمروایی فاضلی؛ (فلسفی به معنای)فرزانگی و فرهیختگی علمی و حکمی است. مدینه و امتهای فاضله: جامعه مدنی، نظام مدنی، کشور فاضلی و امت فاضلی: فرزانه و فرهیخته می باشد. از حداقلی بسان مشروطیت اسلامی، قدر متیقن علمی و قدر مقدور عملی یعنی باندازه ای که می فهمیم و باندازه ای که می توانیم بسان جمهوری اسلامی ایران تا حداکثری و کامل به اصطلاح

جهانی و نهایی مهدوی است. دارای گفتمان و الگوی توحیدی دو ساحتی مادی و معنوی و دو بعدی باطنی و ظاهری متعادل و متعالی می باشد. فارابی تا خواجه نصیر و ملاصدرا و سرانجام امام خمینی و علامه جعفری در حیات معقول خویش اینرا گفتمان و الگوی سیاسی حقیقی و یقینی واقعی میدانند. «**دوم: حکومتی است که در شهرها و میان مردم**؛ یکی.الف.«**افعال**[و ب.رفتار و دیگری.۱.ملکات،] **و** [۲.]**اخلاقی**[، ۳.سجایا و ۴.شیم]» **را رواج می‌دهد که مایه سعادت پنداری**[ظنی یا توهمی] **است، یعنی در حقیقت سعادت نیست. نام این نوع حکومت؛ یک.ریاست جاهلی یا دو.حکومت جاهلیت است**»(همان، ص۱۰۸). مردم و مدینه های تحت اینوع ریاست جاهلی و حکومت جاهلیت: مدینه جاهله و امت جاهلی است. مراد حکومت، دولت، نظام سیاسی و سیاست و در نتیجه جامعه مدنی و کشور و تکساحتی وتنازعی می باشد. همینها اینرا با گفتمان و الگو حتی زبان قرانی و اسلامی: سیاست جاهلی؛ ضالی و فاسقی، ناقصه و تغلب، حیوانی و شیطانی و طبیعی میخوانند.حکومت فاضلی بسان خط مستقیم یکی بیشتر نیست. اما حداقلی تا حداکثری دارد. اما حکومت جاهلی بسان خطوط کج، متعدد و متعارضند. به تعبیر فارابی: دو.۱.«**این‌گونه حکومت**[جاهلی] **اقسام بسیار دارد. ۲.و بر هر یک از آنها به مناسبت هدف و مقصدی که دنبال می‌کند، نامی مخصوص می‌نهند. ۳.تعداد آنها به اندازه هدف‌ها و غرض‌هایی است که این‌گونه حکومت‌ها در جستجوی آنها هستند؛ ۴.یک.الف.پس اگر حکومتی در صدد مال‌اندوزی باشد، ب.آن را حکومت خست** [پستی] **می‌نامند، دو.الف.و اگر حکومتی در طلب بزرگی و سرافرازی گام بردارد، ب.حکومت کرامت** [شهرت طلبی یا اعتبار و پرستیژ ملی] **نامیده می‌شود. سه.الف.و اگر سوای این دو بوده باشد، ب.آن را به مناسبت هدفی که در پیش می‌گیرد نامگذاری می‌کنند**»(همان). بمصداق: «انمال الاعمال بالنیات»: فارابی به تبع انسان مدنی و به تناظر آن جامعه مدنی که هدفمند یعنی هدفدار وهدفمدار بوده، و آن سعادت یقینی، یا ظن یا توهم سعادت یعنی شقاوت است. حکومت ها، سیاست ها، دولت ها و نیز نظامات مدنی و حتی جوامع مدنی را به تبع و به تناسب اهداف و غایات، تقسیم بندی و دسته بندی و طبقه بندی مینمایند. فاضلی بوده یا جاهلی است. جاهلی نیز ثروت طلب یا شهرت طلب و یا سلطه طلب می باشد. اینها تکساحتی یا تنازعیند. ظنی یا پنداری و نیز توهمی یا کاذبند. حتی ساختار حکومت، چه بسا شکلی بوده و ظاهری باشند. ماهوی و حقیقی نمی باشند. در ادامه به تصریح فارابی: ۵.«**و نیز این علم بیان می‌کند که اداره حکومت فاضله در**

سایه دو نیرو امکان‌پذیر است؛ یکی نیرویی که بر قوانین کلی استوار است. و دیگری نیرویی است که بر اثر تمرین زیاد، در کارهای کشورداری به دست می‌آید، یعنی؛ ۱.نیرویی که از راه ممارست و کوشش، در پیروی از اخلاق و رفتار مردمی که در شهرهای نمونه زندگی می‌کنند پیدا می‌شود، ۲.و این ورزیدگی تنها از راه تجربه و مشاهده بسیار برای انسان ایجاد می‌گردد؛ ۳.درست بدان‌گونه که در طب از تجربه و مشاهده بسیار استفاده می‌شود. زیرا طبیب تنها با دو نیرو می‌تواند درمان‌کننده واقعی بوده باشد: یکی نیروی آگاهی اوست بر کلیات، و قوانینی که از کتابهای پزشکی(ص۱۰۸)**به دست آورده است**[یافته های علمی و آموزه ها یا آموزش نظری]. **دیگری نیرویی است که بر اثر کار زیاد در اعمال پزشکی و درمان بیماران برای او ایجاد می‌شود**[پرورش عملی و راهبردهای تجربی]، **۴.زیرا ورزیدگی در این حرفه تنها از راه؛ الف.تجربه زیاد و ب.معاینه بدنهای اشخاص امکان‌پذیر است. ۵.به مدد همین نیرو است که طبیب می‌تواند؛ یکم.مقدار داروهای لازم را بشناسد، دوم.و به تناسب هر بدن در هر حالتی به درمان بپردازد. ۶.اداره حکومت نیز چنین است یعنی تجربه و ورزیدگی فرمانروا سبب می‌شود که؛ یکم.حدود مشکلات را تشخیص دهد، تادوم.به تناسب؛ یک.هر پیش‌آمدی و دو.هر حالتی و سه.در هر هنگامی با این نیرو و این تجربه بتواند امور مردم را سامان بخشد»**(همان ص۱۰۹). مراد علم و حکمت نظری و عملی مدنی بوده یا حکمت و علم مدنی نظری و عملی است. به تعبیری منظور علم مدنی و فن مدنی می باشد. حتی فراتر یکی تخصص مدنی بوده و دیگری تجربه مدنی است.

***ب.فلسفه حکمت مدنی**[ارزش و ارزششناسی مدنی، بینش و بینششناسی مدنی و منش و منششناسی مدنی]: «**فلسفه و حکمت مدنی**: ۱.**در مواردی که** [دانش سیاسی]**به بررسی افعال و سنن و ملکات**[، اخلاق، سجایا و شیم یا عادات] **ارادی- و دیگر مباحثی**[اهداف و راهبردهای یقینی فاضلی یا جاهلی ظنی ضاله و توهمی فاسقی] **که به آن مربوط است- بپردازد**؛ اول.الف.**قوانین کلی را به دست می‌دهد**، ب.**و راه اندازه‌گیری**[سنجش] **آنها را بر حسب؛ یکی احوال و دیگری اوقات مختلف**، ج.**و اینکه؛ یکی چگونه و دیگری با چه چیز**[سنجه، ملاک، میزان و معیار] **باید این اندازه‌گیری صورت گیرد، نشان می‌دهد.** دوم.الف.**سپس آنها را اندازه ناگرفته باقی می‌گذارد**، ب.**چه این کار عملاً مخصوص نیروی دیگری غیر**

از این فعل است، که باید به آن نسبت داده شود. ج.**با اینهمه، احوال و عوارضی که اندازه‌گیری و تقدیر بر حسب آنها صورت می‌گیرد، نامحدود است و رسیدن به همه آنها ممکن نیست**»(همان، ص۱۰۹). مراد: مبادی؛ یک.مبانی مدنی یعنی ملکات، اخلاق، سجایا و عدات مدنی، دو.مظاهر مدنی یعنی افعال و رفتار مدنی، سه.راهبردهای؛ ۱.مهندسی معماری مدنی یعنی نهاسازی و نظامسازی، ۲.مدیریت مدنی[بسیج، سازماندهی، اداره و پایش] و ۳.آسیب زدایی مدنی تا باز مهندسی و چهار.غایات مدنی یعنی سعادت مدنی یا شقاوت مدنی بوده که در دانش مدنی بحث شده در فلسفه مدنی شالوده شکافی، شالوده شناسی و شالوده سازی میگردند. به تاکید فارابی: ۲.«**این علم**[فلسفه مدنی] **دو بخش است: بخشی**[فلسفه مدنی نظری و تبیین علمی] **که شامل:** اول.**تعریف سعادت می‌شود،** دوم.**و بازشناختن سعادت حقیقی**[و یقینی واقعی] **را از سعادت پنداری**[و توهمی] **مشخص می‌کند،** سوم.**و به شمارش افعال و رفتار و اخلاق و عادات ارادی کلی- که لازم است در شهرها و میان ملتها رواج پیدا کند- می‌پردازد.** چهارم.**و** [یکی.افعال و]**سنن**[دیگری.۱.ملکات، ۲.اخلاق، ۳.سجایا، ۴.شیم]؛ الف.**فاضله**[فضیلت] **و ب.غیرفاضله**[شهرت، منفعت و ثروت و لذت، سلطه] **را از هم جدا**(ص۱۰۹)**می‌کند**». **بخش دیگر**[فلسفه عملی و تحقق عینی مدنی]؛ اول.«**به توصیف ایجاد زمینه مناسب، برای رواج عادات و سنن**[و ملکات، اخلاق، سجایا و شیم] **فاضله؛ الف.در شهرها و ب.میان ملت‌ها می‌پردازد،** دوم.**و نیز شامل تعریف آن قسمت از وظایف حکومت می‌شود که به وسیله آنها می‌توان افعال و سنن**[و ملکات، اخلاق، سجایا و شیم] **فاضله را در مردم؛** الف.**به وجود آورد و** ب.**حفظ کرد**»(همان، صص۹-۱۰۸). وظایف حکومت: کارویژه های کارگزاری؛ سیاستگذاری و سیاستمداری است. وسایل حکومت: کارکردهای مهندسی[نهادسازی و نظامسازی]، مدیریت[بسیج منابع، سازماندهی، اداره و پایش یا نظارت و کنترل] و آسیب زدایی تا بازمهندسی اعم از مهندسی مجدد، مکرر و مستمر میباشد. به تعبیر ابوالحسن عامری در کتاب الاسعادت و الاسعاد؛ بخش نخست.سعادت شناسی؛ سعادت نگری و سعادت گرایی است. بخش دیگری و دوم.سعاتمندسازی اعم از سعادت گذاری دولتی و سعادت پذیری مردمی می باشد. فارابی مدعی بوده بر همین اساس فلسفه مدنی: ۳.«**آنگاه انواع کارهای حکومت غیرفاضله را بر می‌شمرد و می‌گوید که: یک.چند نوع است و هر یک از آنها چه گونه است. دو.و افعالی را که هر یک از این حکومتها انجام می‌دهد شمارش می‌کند، سه.و می‌گوید که هر یک از این حکومتها هوای آن دارد که؛**

الف.در کشور و ب.میان مردمانی که زیر فرمان او هستند، چه [افعال و]**سنتها**[و چه ملکات، اخلاق، سجایا و شیم] **را جایگزین کند**»(همان، ص۱۱۰). چهار.به تعبیر وی: «**این مطالب؛ یکی.در کتاب بولیطیقی**[۸]**-کتاب سیاست ارسطو- موجود است، و نیز دیگری.در؛ الف.کتاب سیاست افلاطون و ب.سایر کتابهای او، و سوم.کتب دیگران آمده است**»(همان). مراد کتاب سیاست ارسطو، کتاب جمهوریت افلاطون و بلکه بویژه اخلاق نیکوماخوسی ارسطو و همچنین کتاب سوفیسم سیاسی(سوفیست-سیاست)و بویژه نوامیس افلاطون که خود فارابی تلخیص نوامیس افلاطون را نگاشته و نیز سایر آثار و رسایل اینان همانند اصول حکومت آتن ارسطو می باشد. اشاره به آثار سایرین چه بسا مراد آراء و آثار سوفیسم سیاسی افرادی چون گورگیاس و پروتاگوراس، یا تفلسف سیاسی امثال هراکلیت و حتی حکمت جاویدان شرقی و ایرانی پیشا یونانی(بگونه ای که در انتهای تحصیل سعادت بدان توجه داده) و نیز آراء مکاتب انحطاطی پسا ارسطویی شکاکان، نسبیون، کلبیون و رواقیون و حتی اپیکورین ها از فلوطین تا سیسرون رومی و حتی سنت اگوستین، پدر و پایه گذار فلسفه سیاسی مسیحیت و کتاب شهر خدا و شهر زمینی که به دوآلیسم یعنی جدایی دیانت از سیاست و حکومت و قدرت پرداخته، مورد نظر باشد.

در بیان فارابی: ۴.«**همینطور؛ یک.این فلسفه**[مدنی: تبیین] **بیان می‌کند که؛ الف.افعال و رفتار و ملکات حکومت غیرفاضله ب.برای مدن فاضله مانند بیماری هستند**»(همان). دو.الف.«**اما افعالی که به حرفه فرمانروایی منحصر می‌گردد- یعنی از حکومتها و از رفتار آنان ناشی می‌شود- ب.عبارتند از: بیماری‌های حرفه فرمانروایی فاضله**». مراد آسیب شناسی مدنی و سیاسی حکومت، حاکمیت، دولت، قدرت و همانند اینها است. **سه.الف.«و اما رفتار و ملکاتی که به شهرهای زیر فرمان این حکومتها اختصاص دارد، ب.به بیماری شهرهای فاضله همانند است**»[۹](همان). مراد آسیب شناسی مدنی و سیاسی مردم، ملت، جامعه سیاسی، کشور و نظام سیاسی و همانند اینها است. چهار.«**آنگاه تعداد اسباب و عللی را بر می شمرد که از ناحیه آنها نمی‌توان مطمئن شد که؛ الف.حکومتهای فاضله و ب.سنن**[و ملکات فاضله] **و ج.مدن فاضله پایدار**

[۸].کتاب «Politic»؛ بیشا اینکه فلسفه سیاسی بوده شناخت جامعه مدنی و سیاسی یا جامعه شناسی سیاسی و به اصطلاح دانش سیاسی می باشد. البته توسط فیلسوفی سیاسی در تراز بالای ارسطو نگاشته شده است.

[۹].جمع بندی قسمت قبلست.

بمانند، یعنی به سنن و ملکات جاهلیت تبدیل نگردند»(همان). منظور ایمنی سازی(ایمنولوژی)مدنی و سیاسی جامعه، دولت، حکومت، نظام مدنی و کشور است. پنج.«**در پی آن «انواع افعالی را بر می شمرد که بر اثر آنها؛ الف.شهرها**[کشورها و نظامات و جوامع مدنی] **و ب.حکومت‌های فاضله از؛ اول.فساد مصون می‌مانند، و دوم.تبدیل آنها به غیر فاضله ناممکن می‌شود**»(همان). **شش.الف.«و نیز؛ ۱. راههای تدبیر و چاره‌اندیشی، ۲.و دیگر چیزها را بر می‌شمرد»، ب.و می‌گوید که «فایده آنها این است که؛ اول.اگر حکومت فاضله‌ای به جاهلیت تبدیل شد، دوم.چگونه باید آن را به حال اول بازگردانید**»(همان، ص۱۱۱). اصل بر صحت ذاتی و حفظ صحت بوده و مرض، عارضی است. بعد رفع مرض میباشد. مراد آسیبشناسی و آسیبزدایی(پاتولوژی)سیاسی است. از علت شناسی(میکروبیولوژی)، دردشناسی، درماشناسی تا ایمنی سازی(ایمنولوژی)مدنی است. که بعدا کتاب فصول منتزعه را به همین منظور به نگارش در می آورند. حتی از علوم پایه علم و فن طب یا پزشکی و سلامت یعنی تشریح و پیکره شناسی که رسال اعضای انسان(و نیز اعضای حیوان)و رد بر طب جالینوس را با کاربست مدنی می نویسند. ۵.«**آنگاه بیان می‌کند که اداره حکومت فاضله با چند چیز سامان می‌پذیرد، یک.و اینکه؛ الف.برخی از این دانشها، نظری و ب.برخی عملی هستند نیروی حاصل از تجربه به دست آمده را- که بر اثر ورزیدگی بسیار در کار؛ ۱.اداره شهرها و ۲.مردمان برای حکومت پیدا شده است- بر آنها می‌افزاید. دو.این نیرو عبارت است از تشخیص صحیح شرایطی که با مقایسه آنها می‌توان؛ یکی.الف.افعال و ب.رفتار و** [دیگری.۱.]**ملکات**[، ۲.اخلاق، ۳.سجایا، ۴.شیم] **را؛ اول.به تناسب؛ یک.هر اجتماع، یا دو.هر شهر، یا سه. هر ملت، و دوم.بر حسب؛ یک.هر حال و دو.هر رویداد**[و سه.در هر شرایط، تبیین، ترسیم و] **تنظیم کرد**»(همان). یعنی سیاستگذاری نمود. آنگاه با سیاستمداری آن سیاستها را ترویج و تحقق بخشید. یعنی تخصص سیاسی لازم است اما کافی نیست. تجربه نیز نیاز می باشد. به تعبیری شناخت نظری و آموزه های علمی و دانشگاهی نیاز است. اما شناخت عملی و مطالعات عینی میدانی نیز نیاز و مفیدند. بدو این دو، کارامدی لازم بدست نمی آید. با این دو: کارامدی؛ بهره روی و اثربخشی مدنی خواهد بود. ۶.«**و بیان می‌کند که مدینه فاضله هنگامی پایدار می‌ماند- و تغییر ماهیت نمی‌دهد- که**؛ اول.**فرمانروایانش در طول زمان از شرایط واحد بخصوصی پیروی کنند، به طوری که فرمانروای دومی که جانشین اولی می‌شود، بر آن باشد که حافظ و نگهبان همان احوال و شرایطی**

بوده باشد که در روزگار پیش از او مرسوم بوده است. دوم.الف.**و اینکه در ترتیب و توالی آنان نباید انقطاع و فاصله‌ای ایجاد شود.** ب.**و نشان می‌دهد که چگونه باید عمل شود تا در توالی فرمانروایان انقطاع و فترتی پیش نیاید**»(همان). ترتیب و توالی فرمانروایان: جانشینی و حتی جابجایی و جایگزینی رهبران و گردش نخبگانی و چرخش قدرت و حاکمیت است. ۷.«**و بیان می‌کند که**؛ اول.**کدام شرایط و احوال طبیعی است که باید در فرزندان پادشاهان، و دیگر مردم جستجو شود، تا معلوم گردد که چه کسی اهلیت دارد که پس از فرمانروای کنونی جانشین او شود.** دوم.**و بیان می‌دارد: آن کسی که این شرایط طبیعی در او موجود است چگونه باید تربیت شود، تا حرفه فرمانروایی را نیک فرا گیرد و فرمانروایی کامل شود**»(همان، ص۱۱۲). احولات طبیعی: استعداد مدنی؛ اجتماعی و سیاسی است. اهلیت: شایستگی و شایسته سالاری میباشد. مراد: استعداد سیاسی و تربیت سیاسی اعم از آموزش نظری و تجربه یا پرورش عملی سیاسی است. فرمانروای کامل: کافی یعنی با کفایت، کارا و کارامد؛ بهره ور و اثربخش، خوب، شایسته می باشد. ۸.«**و نیز می‌گوید:** الف.**کسانی که به آیین جاهلیت فرمانروایی می‌کنند، هرگز شایستگی پادشاهی را ندارند**»(همان). یعنی در حقیقت و مبادی(ارزشها)، در ماهیت و مبانی(بینش و منش) و حتی در واقعیت(کنش و روش یا رفتار) یعنی مظاهر، حاکم و حکومت، کارگذار؛ سیاستگذار و سیاستمدار و کارگذاری؛ سیاستگذاری و سیاستمداری حقیقی و یقینی وقاعی نیستند فرق است میان هدایت، ولایت و امامت و میان سیطره جویی و سلطه طلبی و ستم گری. همان گونه که میان جراحی با چاقو کشی فرق می باشد. جراحی روی خرد و حکمت و شجاعت و علم و خیرخواهی و رفع مرض مریض است. برای همین بوده که از آن تقدیر کرده و بدان جزاء یعنی پاداش میدهند. چاقوکشی از روی جهالت(بسیط یا مرکب)، حماقت و جسارت و خودخواهی و بد خواهی و آسیب رسانیدن به طرف سالم است. برای همین بوده که آنرا سرزنش کرده و جزاء یعنی مجازات مینمایند. جراحی سیاسی: فاضلی است. چاقوکشی سیاسی: جاهلی میباشد. در اصل سیاست نیست. شبه سیاست می باشد. بلکه ضد سیاست میباشد. همانگونه که جبن یعنی ترس یا جسارت یعنی بیباکی و کله خری، ضد و شبه شجاعت اند. ب.«**زیرا**؛ اول.**آنان در هیچ یک از؛ ۱.احوال و ۲.کردار و ۳.سیاست خود، به؛ یک.فلسفه نظری یا به دیگری.فلسفه عملی نیازی پیدا نمی‌کنند،** دوم.**بلکه هر یک از آنان**؛ الف.**به مدد نیروی تجربه‌ای که بر اثر؛ یکی.گذشت زمان و دیگری.ورزیدگی در کارهای حکومتی برایشان حاصل**

شده، خواهد توانست؛ ۱.در شهرها و ۲.میان مردمی که زیر فرمان او قرار دارند، هدفهای خویش را دنبال کند. ب.**چنین فرمانروایی هنگامی به خواسته‌های خود می‌رسد که از نیروی قریحه ذاتی ارزنده‌ای بهره‌ور بوده باشد، یعنی به تشخیص آن افعالی قادر باشد که در سایه آنها می‌توان به هدفهای مورد نظر، مانند لذت یا شهرت یا غیر آن**[سلطه]**، دست یافت.** ج.**بر آنچه گفته شد باید پیروی کامل از رفتار پادشاهانی که هدف و مقصدشان با او یکی است، افزوده شود**»(همان). در نتیجه حکومت، سیاست، نظام سیاسی، جامعه سیاسی، حاکمیت سیاسی و قدرت و اقتدار سیاسی، ... در حقیقت حکومت، سیاست، نظام سیاسی، جامعه سیاسی، حاکمیت سیاسی قدرت و اقتدار سیاسی، .... نیست. شبه(بسان سراب و آبنما) و حتی ضد آن(بسان آب شور دریا و یا نفت سفید یا آب مسموم بجای آب سالم، پاک و خنکا) است. گفتمان فاضلی بسان آب سالم، پاک و خنکاست رافع تشنگی و آسایش و آرامشبخش است(«الا بذکر الله تطمئن القلوب»). در قیاس با سراب که آبنما بوده و شبه آبست(سیاست تکساحتی: «ضاقت الارض بما رحبت»؛ جهان با این فراخی بر او تنگناست). یا آب تلخ یا آب شور دریا و یا آب مسموم یا سم مایع یا همانند نفت سفید، که تشدیدکننده عطش تا مرز هلاکت می باشد(«و من اعرض عن ذکری فان له معیشته ضنکا»: طه/۲۰؛ ۱۲۴، دچار تشتت و تعارض بوده و تنازعخیزند).

***خودآزمایی؛ پرسش و پاسخ دانشجویی:** *نقش نگاه، نظریه و نظام علمی معطوف به علم مدنی چه می باشد؟ *خاستگاه، جایگاه و نقش علم مدنی در نظام علمی فاضلی فارابی چگونه میباشد؟ *علم مدنی چند قسمت و چه قسمتهایی دارد؟ *موضوع و مسایل دانش مدنی چه می باشند؟ *سعادت مدنی چند و چه می باشند؟ *سعادت حقیقی چه می باشد؟ *سعادت پنداری چه می باشد؟ *عوامل نیل به سعادت مدنی چند و چه میباشند؟ *عوامل سقوط به شقاوت مدنی چند و چه میباشند؟ *حکومت چه می باشد؟ *سیاست چه می باشد؟ *انواع حکومت مدنی چند تا و چه میباشند؟ *اقسام حکومت جاهلی[غیر و ضد فاضلی]چندتا و چه میباشند؟ *اداره حکومت فاضله با چند و چه نیروهایی انجام می شود؟ *آموزش نظری سیاسی در اداره حکومت فاضله چه بوده و چه جایگاهی دارد؟ *تجربه عملی سیاسی در اداره حکومت فاضله چه بوده و چه جایگاهی دارد؟ *[جایگاه، موضوع و مسئله]فلسفه سیاسی چه می باشد؟ *بخش های فلسفه مدنی چندتا و

چه می باشند؟ *[پاتولوژی و میکروبیولوژی]آسیبشناسی و آسیبزدایی سیاسی چه میباشد؟ *کارکرد تجربه سیاسی چه می باشد؟ *[ایمنی سازی و]پایداری مدینه فاضله با چه میباشد؟ *استعداد و تربیت سیاسی چه میباشند؟ *انقطاع و تداوم سیاسی چه و چگونه می باشد؟ *شایستگی و عدم شایستگی سیاسی و حکومت چه می باشد؟

*ب.سیاست مدنی فارابی

نظام مدنی فاضلی-جاهلی: اجتماع مدنی، ریاست مدنی، سیاست مدنی

کتاب سیاست مدنی از دو قسمت مبادی(برای کارشناسی ارشد) و مبانی و ارکان(مقطع کارشناسی) تشکیل شده است. مسئله و موضوع آن اجتماعات مدنی(مهندسی معماری مدنی) میباشد. کتاب و در واقع گفتمان سیاست مدنی فارابی از دو بخش تشکیل شده است. یکی و اول.مبادی(، علل و اسباب) سیاست مدنی، دیگری و دوم.مبانی سیاست مدنی تحت عنوان اجتماعات مدنی(و ارکان سیاست مدنی)است. فارابی در این اثر در واقعی به **فلسفه** و **حکمت نظام مدنی فاضلی-جاهلی: اجتماع مدنی، ریاست مدنی، سیاست مدنی** می پردازد. به تعبیری فلسفه و حکمت مدنی اجتماع فاضلی و جاهلی و نظام، ریاست و سیاست آنها را واکاوی می نمایند. در این جا ما به مبحث دوم می پردازیم. به ترتیب ذیل:

***۱.انسان مدنی؛ اجتماعی و سیاسی**: «**و الانسان من الانواع التی لا یمکن ان یتمّ لها الضروریّ من امورها و لا تنال الأفضل من احوالها الا باجتماع جماعات منها کثیره فی مسکن واحد**»(کتاب السیاسه المدنیه، ص ۶۹)؛ «**انسان از جمله انواع جانورانی است که**؛ اول.**به طور مطلق؛ یک.نه به حوائج اولیه و ضروری زندگی خود می‌رسد و** دو.**نه به حالات برتر و افضل**؛ دوم.**مگر از راه؛ یک.زیست‌گروهی و** دو.**اجتماع گروه‌های بسیار**؛ الف.**در جایگاه و مکان واحد و** ب.**پیوستگی به یکدیگر**»(سیاست مدنی، ص۱۷۹). انسان: مدنی است. یعنی اجتماعی و سیاسی میباشد. به سبب اینکه یا بدین سبب، زیست و زندگی بشری تا چه رسد به بهزیست و زندگانی انسانی، با گذار از بدویت به مدنیت یعنی زندگی اجتماعی و سیاسی میسر میباشد. اجتماع مدنی از فراهمی جماعات مدنی اعم از خانواده ها یا گروه های مدنی بوجود آمده و فراگیر گروه های مدنی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کم شمار تا پر شمار میباشد.

***۲.مدنیت انسانی-اجتماعات مدنی**: ۱.«**انواع جمعیت‌های انسانی بر سه گونه است:** یک.**جماعت و جمعیت بزرگ و عظمی**[بین مللی و جهانی]. دو.**جماعت و جمعیت میانه و وسطی**[فراملی امتی و منطقه ای]. سه.**جماعت و جمعیت کوچک و صغری**»(همان).[ملی کشوری، استانی و شهرستانی]. جمعیت: جمع شدن و فراهمی یعنی گرد هم آمدن تعداد نسبتا زیادی از افراد است. مثل جمعیت راهپیمایان در مسیر تظاهرات می باشد. جماعت: جمع انسانی بوده با کار ویژه خاص صنفی تخصصی مدنی بسان خانواده[کوچکترین، طبیعی ترین، پیشینی ترین و پایدارترین جماعت انسانی و مدنی]، یا گروه مدنی شامل جماعات سه گانه اعم از؛ جماعت اقتصادی، جماعت سیاسی و جماعت فرهنگی است. اجتماع: فراهمی و گرد آمدن جمعیت انسانی در مکان واحد می باشد. بسان اجتماع جمعیت راهپیمایان در میدان آزادی یا در محل ورزشگاه آزادی است. جامعه و بویژه جامعه مدنی اجتماع جمعیت در سرزمین واحد یعنی مشترک با همکاری یعنی تقسیم کار و تبادل کالایی، کاری و خدماتی سه جماعت انسانی یا گروه مدنی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. جامعه سیاسی: جامعه مدنی دارای نظام سیاسی و دولت(هیئت حاکمه راهبردی) میباشد. جامعه مدنی و سیاسی از حیث گستره: بلند گستر جهانی و به اصطلاح بین مللی و بزرگ، میان گستر فراملی منطقه ای یا امتی وسطا و کوچکگستر ملی و فروملی تا محلی(استانی و شهرستانی) است. بدین ترتیب: ۲.الف.«**جمعیت بزرگ: به آن جمعیتی گفته می‌شود که**؛ اول.**از امت‌های بسیاری به وجود آمده باشد،** دوم.**بر اساس یاری و تعاون به یکدیگر**. ب.**جماعت وسطی و میان‌حال: به یک امت گویند**. ج.**جماعت کوچک و صغری: تنها مردم یک شهر را گویند**». سه.«**این سه نوع جماعت را جماعت کامله گویند**(همان). یک.تعاون: تشارک و همکاری است. همان تقسیم کار و تبادل[تجارت]کالایی، کاری و خدماتی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جهانی و بینا امتی و بین مللی، امتی و منطقه ای و ملی داخلی و خارجی میباشد. دو.شهر: کشور[دولت-ملت]بسان ایرانشهر یعنی کشور ایران، حتی اسلامشهر یعنی جهان اسلام و بلکه جهانشهر یعنی جهان میباشد. شهرستان نیز است. سه.جماعت یا اجتماع و حتی جمعیت مدنی کامل: جامعه مدنی واجد سه جماعت مدنی بوده که خود اتکال است. یعنی با فرض وجود فقط همین جامعه و فقدان هر نوع جامعه دیگری میتواند به حیات مدنی خویش ادامه داده و توسعه و تعالی یابد. ۳.یک.«**بنابراین تشکیل مدینه نخستین مرتبت کمال است برای نوع انسان**». دو.و «**قهراً اجتماعات**؛ اول.**دیهی و** دوم.**محله‌ای و** سوم.**کویی و** چهارم.**خانوادگی از نوع اجتماعات**

ناقصه‌اند». سه.الف.**که «در بین آنها نیز اجتماع منزلی و خانواری ناقص‌تر است»**. ب.**چون؛** اول.**یکی از اجزاء اجتماع، اجتماع کویی است و** دوم.**اجتماع کویی جزئی از اجتماع محله‌ایست و** سوم.**اجتماع محله‌ای جزئی از اجتماع شهری است»**. چهار.«**جمعیت‌هائی که محلات و دهات را تشکیل می‌دهند وابسته به شهرهاست». و «فرق بین محله و ده این است که؛ الف.محله از اجزاء شهر است و ب.ده خدمتگزار شهر است». پنج.اول.«جماعتهای شهری جزئی از امت و ملت است و دوم.امت: الف.در چند شهر**[کشور] **سکونت گزینند و ب.بدان منقسم شوند»**(همان). مدینه: کشور[سرزمین و قلمرو سیاسی] دارای جامعه مدنی برخوردار از نظام سیاسی و دولت، از جمله حاکمیت مدنی و قدرت و اقتدار مدنی بویژه قانون یعنی نظام قانونی مدنی و به تعبیری دین و شریعت می باشد. نظام سیاسی و دولت در عین اینکه برای مدنیت ضرورت بوده اما با تدبیر و اراده خود انسان ها تشکیل میگردد. زندگی و زیست مدنی ولو جاهلی: در قیاس با زیست بدوی، نخستین مرتبت کمال انسانی است. زندگانی و بهزیست مدنی فاضلی[فرزانگی]: مرتبت کمال نهایی انسانی و انسانها میباشد. که از مدینه فاضلی حداقلی، میانی[به اصطلاح قدر مقدور بسان جمهوری اسلامی ایران] تا نهایی جهانی مهدوی را در بر میگیرد.

***۳.سعادت مدنی؛ خوشبختی**: **۱.اول.«سعادت عبارت از خیر مطلق است»**(همان). مطلوب غایی و نهایی و به اصطلاح لذاته می باشد. دوم.الف.و «**هر آنچه در راه رسیدن به خوشبختی سودمند است خیر است نه بالذات و لذاته و بلکه خیر بودن آن از جهت سودی است که در رسیدن به سعادت دارد**». چنانکه وقتی امنیت، سلامت، ثروت، قدرت و اقتدار و شهرت یا اعتبار، را کسب بکند از وی بپرسند: اینها برای چه میباشد؟ پاسخ داده میشود: برای سعادتس به معنای خوشبختی یعنی شادکامی است. اما اگر پرسیده شود: سعادت، خوشبختی و شادکامی برای چه میباشد؟ میگوید: سعادت، خوشبختی و شادکامی برای خود سعادت، خوشبختی و شادکامی است. بلکه دیگر برا ندارد. چون پیشرفت مدنی: غایت و هدف جامعه مدنی، نظام مدنی و دولت مدنی و کارامدی و سیاست مدنی بوده و غرض از آن سعادت میباشد. کما اینکه اگر از کسی پرسیده شود که: توسعه مادی اقتصادی و ابزاری برای چه؟ پاسخ داده میشود: برای آسایش جسمانی ظاهر یبدنی است. اگر پرسیده شود: آسایش بدنی برای چه میباشد؟ پاسخ داده میشود برای آرامش باطنی مدنی می باشد. اگر پرسیده شود آرامش برای چه، پاسخ نداشته و حداکثر اینکه پاسخ به دور داده و گفته میشود: آرامش برای آرامش است. در نتیجه همه اینها، خیر بوده و عامل موثر(مثل تولید ثروت) و یا مراحل(امنیت، سلامت، رفاه، ...)سیر و در برخی موارد مثل آسایش و آرامش جزء و اجزای و یا ابزار و حتی اسباب سعادتند. مثل خردمندی دانشمندان و خردورزی همگانی، علم و حکمت، کارامدی، ... **ب.**و «**بر عکس هر آنچه به وجهی از وجوه مانع از رسیدن به سعادت شود به طور اطلاق شر است**»(همان). مانع و مخل و مخرب سعادت و عامل و مراحل شقاوتند. ۲.اول.«**و خیری که در راه رسیدن به سعادت انسانی سودمند است**؛ الف.یک.«**گاه بود که از اموری طبیعی باشد و موجود بالطبع باشد** و دو.**گاه وجود آن ارادی و باز بسته به ارادت بود**»(همان، ص۱۸۴) **ب.**«**و همین‌طور شری که مانع رسیدن به سعادت است**؛ یک.**گاه از اموری طبیعی و موجود در طبیعیت و بالطبع است** ب.**و گاه وجود و تعقل آن وابسته به اراده است**». دوم.یک.الف.خیرات و ب.**شرور طبیعی اموری است که از ناحیه اجسام آسمانی درین عالم آفریده شده و آمده است»(همان).** سوم.یک.**و البته هدف آنها از اعطاء این**؛ الف.**خیرات** و ب.**شرور به عالم زمینی این نبوده است که** دو.**در هدفهای عقل فعال**؛ الف.۱.**مانعی ایجاد کرده** و ۲.**معاندتی**[ممانعتی] **کرده باشند**؛ ب.۱.**و یا معاونت** ۲.**و یاری کرده باشند**»(همان). مراد مقتضیات طبیعی بدنی یا محیطی سرزمینی، پیرامونی و فراپیرامونی زمینی، جوی و حتی فضایی مدنی بوده که عوامل موثره یعنی تاثیر گذار و تاثیر پذیرند. علل موجبه، اسباب ملکوتی و اسباب موجده نیز اندیشه و اراده(بینش و منش یا نگرش و گرایش) و نیز کنش و روش های اختیاری؛

ارادی و تدبیری انسان فردی افراد، جمعی جماعات و اجتماعی جوامع مدنی، نظامات مدنی و دولت ها و سیاست های آنها از و در گستره فروملی، ملی داخلی و خارجی و فراملی امتی تا بین مللی و جهانی در تمامی بخش های توسعه اقتصادی، تعادل سیاسی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی است. ... ۳.«**زیرا آنچه سودمند است در جهت هدفهای عقل فعال از بین اموری که اجسام آسمانی به عالم ارض اعطا کرده‌اند بدین جهت نیست که اجسام سماوی به قصد معاونت به عقل فعال کرده باشند و بالعکس اموری که زیان‌آور است در جهت هدفهای عقل فعال ازین جهت نیست که اجسام سماوی به قصد ضدیت با کار عقل فعال کرده باشند؛ و لکن در اقتضای گوهر اجسام آسمانی این است که آنچه را طبیعت ماده می‌پذیرد و در سرشت اوست که بپذیرد اعطا کند. بدون رعایت و التزام به اینکه در هدف عقل فعال**؛ یک.الف.**سودمند باشد و یا** ب.**زیان‌آور باشد؛ و بدین ترتیب رواست که**: دو.الف.**پاره‌ای از آنچه از ناحیه اجسام سماوی حادث می‌گردد در هدف عقل فعال احیاناً مفید واقع شود و** ب.**یا پاره‌ای زیان‌آور»(همان، ص۱۸۵).** همانگونه که پیشتر نیز اشارت شد، همگان سعادت خود را میخواهند. از عالم و عامی و از با سواد تا بیسواد. همه یعنی همه. همه و همه. اما آیا سعادت خود را هم میدانند چیست؟ چکسی میتواند مدعی شود سعادت خود را بصورت حقیقی و یقینی واقعی میداند؟ حتی خواص و بلکه خاص خواص نیز نمی توانند مدعی بوده و مطمئن باشند. چنانکه شخصیت برجسته ای همانند ابن سینا که اتفاقا رساله مستقل و مبسوطی در سعادت نگاشته است، خود. اواخر عمر بلند اعلام بلندی می کند: «نموت و لیس لنا الحاصل انه علمنا ما علم»؛ «مُردیم و نفهمیدیم که فهمیدیم یا نفهمیدیم»(همان). حتی همچو کسی با این اذعان و اعتراف نسبت به خوشبختی خود، چگونه میتواند مدعی بوده که سعادت همگانی را میشناسد. اما همه کما بیش میدانند که اجمالا و اجماعا سعادت: خوشبختی میباشد. خود را نیز نمی توانند گول بزنند که لزوما خوشحالی ظاهری یا خوشوقتی گذرا نیست. شادی، شادمانی و کامیابی است. فرح[(خورسندی، نشاط و روحبخشی)، سرور(سبکی و سبکبالی) و بهجت(برانگیختگی و بشاشت) میباشد. لذت حسی جسمانی و بدنی یا غریزی حیوانی و به اصطلاح سبکسری، دمخوشی، شوخی و شنگی منحط نمی باشد. جامع آسایش جسمانی ظاهری بدنی و آرامش روحی و روحانی باطنی مدنی است. حاصل توسعه اقتصادی و تأمین(امنیت، سلامت و طول عمر و رفاه) آسایش بدنی، توأمان با تعادل فکری و سیاسی و ارتقای کارایی و کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی در جهت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی و کرامت انسانی میباشد. حاصل تدابیر مدنی انسانی و انسانها با رعایت سنت های تکوینی، ارزش های فطرت عقلی و قلبی با کمک هوش ابزاری یا مدبره

جزئی ابزارساز و غرایز میل و دفاعی بشری، در حدود کلی و با احکام تفصیلی تشریعی و بهره گیری از تجربه مدنی سایرین و خویشتن است. ۶.«**خیر و شر ارادی**»: ۱.«الف.**خیر و ب.شر ارادی**[۱۰] **که همان زیبا و زشت‌اند صرفاً ناشی از انسان است. خیر ارادی از انسان صادر می‌شود و ناشی از یک منشأ است؛ توضیح اینکه قوای نفس آدمی بر پنج نوع است: ناطقه نظری، ناطقه عملی، نزوعیه، متخیله و حساسه و آن سعادتی که انسان تعقل کرده بدان آگاهی دارد صرفاً ناشی از قوه ناطقه نظری است؛ و مستند به هیچ یک از قوای دیگر نیست؛ بدین بیان که آن‌گاه که آدمی مبادی ومعارف اولیه را که از ناحیه عقل فعال بدو اعطا شده است به کار بندد و به درستی بشناسد و به واسطه قوه نزوعیه شیفته آن گردد و در آنچه باید عمل کند اندیشه کند یعنی در آنچه باید عمل کند تا به وسیله قوه عملیه بدان نائل گردد اندیشه نماید و سپس آنچه را که باید مورد عمل وی قرار گیرد و از را تفکر و اندیشه اندر یافته است و به وسیله آلات و ابزار معده‌ای برای عمل یعنی قوه**(ص۱۸۵) **نزوعیه عمل کند و از طرفی قوه متخیله و حساسه او درین راه مساعد باشند و منقاد قوه ناطقه عملیه؛ و هر دو در تحریک آدمی به سوی آن افعالی که موجب نیل به سعادت است او را یاری نمایند در این وقت آنچه از آدمی آید همه خیر است و بنابراین خیر ارادی تنها از این وجه آید»**(همان، ص۱۸۶). **۲.«و اما شر ارادی از آن راهی که هم‌اکنون گویم حاصل می‌شود؛ و آن به این ترتیب است که قوه متخیله و حساسه هیچکدام سعادت را در نمی‌یابند و قوه ناطقه هم‌چنین نیست که در هر حال سعادت را دریابد و بدان آگاهی حاصل نماید و بلکه آن‌گاه سعادت را درمی‌یابد که به سوی آن توجه کرده حرکت نماید؛ و بسیاری از چیزها هست که ممکن است آدمی خیال کند که هدف و غایت زندگی وصول به آنها است؛ مانند امور لذت‌آور و سودبخش و کرامت و نظیر آنها؛ و اگر آدمی در تکمیل نفس ناطقه کندی ورزد ناطقه نظری نمی‌تواند به سعادت راه یابد و آگاهی حاصل نماید تا به دنبال آن رود و به سوی آن حرکت کند و در نتیجه امر دیگری را غایت و هدف و بالاخره سعادت زندگی خود قرار می‌دهد به جز آنچه سعادت است مانند امور سودمند یا لذت‌بخش یا غلبه و چیرگی بر مردم و یا به دست‌اوردن کرامت و به وسیله قوت نزوعیه به دنبال آن می‌رود و در جهت رسیدن بدان می‌اندیشد و آنرا هدف نهائی قوه ناطقه عملیه خود می‌داند؛ و بالاخره قوه نزوعیه خود را در جهت انجام اعمالی که بدان منتهی می‌شود به کار می‌گیرد و قوت متخیله و حساسه وی در این جهت مساعد و منقاد وی می‌گردد و در نتیجه آنچه از این راه پدید آید همه شر**

[10].همان فرصت و تهدیدند. خیر مطلق: سعادتست. شر مطلق: شقاوت می باشد. خیر نسبی: عامل و یا مرحله سیر به سعادتست. شر نسبی: مانع خیر و سعادت و یا عامل مخل و مخرب آن بوده و عامل و مراحل سیر به شقاوت می باشد.

بود»(همان). ۳.«**و همین‌طور است آن‌گاه که آدمی سعادت را به درستی شناخته باشد لکن آنرا غایت و هدف زندگی خود قرار ندهد؛ و به سوی آن اشتیاقی حاصل نکند؛ و یا شوق وی بدان سوی سست باشد؛ و در نتیجه غایت و هدف زندگی خود را چیزی قرار می‌دهد که سعادت حقیقی نیست و قوتهای دیگر خود را در جهت رسیدن به**(ص۱۸۶) **آن به کار می‌دارد؛ درین صورت نیز آنچه حاصل می‌شود جز شر چیزی دیگر نیست**»(همان، ص۱۸۷). ۴.یک.الف.«**و چون هدف نهائی از وجود انسان رسیدن به سعادت**[زندگانی بهزیست مدنی فرای زندگی زیست مدنی مادی] **است و** ب.**کمال نهائی که باقی می‌ماند و به ممکنات قابل و پذیرنده اعطا می‌شود همین است؛** سه.**پس باید درین باب یعنی در باب وجوهی که ممکن است آدمی به وسیله آنها به سوی آن سعادت برود سخن بگوئیم**»(همان). ۵.یک«**و این امر یعنی وصول آن به سعادت، آن‌گاه ممکن خواهد بود که از ناحیه عقل فعال**؛ الف.**معقولات و ب.معارف اولیه به آدمی اعطاء شده باشد؛** دو.**و چنین نیست که هر انسانی فطره مُعد پذیرفتن**؛ الف.معقولات **و** ب.**معارف اولیه باشد**»(همان). معقولات: مبادی عقلی، معقولات اولیه و اصول اولیه عقلی خاص انسان بوده به ترتیب که بصورت منحصر بفردی در این نگاره آمده است. معارف اولیه چه بسا حدود نقلی و وحیانی مخصوص هدایت دینی انسان در سیر به سعادت مدنی خویشتن مورد نظر باشد. ۶.«**زیرا افراد انسانی بالطبع دارای قوتهای متفاضله‌اند**[نظام سلسله مراتبی استعدادی فراتر و فروتر] **و مفطور بر استعدادات مختلف‌اند**»(همان). متنوع یعنی گوناگونند. **یک.«و طبع پاره‌ای از آنان**[ولو هوشمند ابزاری و ابزراساز بوده ولی] **هیچ نوع معقولی را نپذیرد**[تفلسف سیاسی ظنی ظاهری تکساحتی که نوعی جاهلیت ضالی گمراهی] **و** دو.**پاره‌ای دیگر؛** الف.**قوت پذیرائی معقولات را دارند و می‌پذیرند** ب.**لکن در جهت دیگری به کار می‌برند مانند دیوانگان**[سوفیسم سیاسی توهمی کاذب تنازعی که نوعی جنون ضد عقلی جاهلی فاسقی بدراهی و بیراهی است]**؛ و دسته سومی هستند که صاحب فطرت سلیم انسانیند و تنها اینان هستند که می‌توانند به سعادت نهائی نائل آیند**»(همان، ص۱۸۷). خیر: عامل سیر و نیل به سعادت است. سعادت: خیر مطلق، مطلوب و نهایی میباشد. شر: مانع و مخل سعادت و عامل سقوط و گرفتاری به شقاوت است.

*۴.«**مدبر نوع انسان**»[فرشته وحی، عقل فعال، جبرئیل امین]: یک.«**عقل فعال در آنچه به انسان اعطا می‌کند به مثابه اجسام آسمانی**[خورشید نظام جهان ملکوت، روشنایی بخش، گرمایش بخش و حرکت بخش عقلی و فهمی مدنی انسانی، بسان نقش خورشید در نظام زندگی طبیعت و طبیعی و حتی جسمانی بدنی بشری] **است زیرا آنچه**(ص۱۸۲) **نخست به انسان می‌دهد نیرو و مبدأ است که انسان می‌تواند به وسیله آن قوه‌ای که بدو داده شده است خود**[با خِرد و اختیار خدادادی؛ اراده و تدبیر و پذیرش مکتب به عنوان نقشه راه و راهبردی و گزینش ساختار، سیاست و سیاستمداران متناسب و در نتیجه کار و کارایی فردی و افراد و با کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی جمعی و نهادی تا نظام مدنی] **به سوی کمالات**[رسایی و سازواری ذاتی و درونزادی برون آ] **غیرحاصله**[پیشرفتگی؛ سلامت و بلوغ جسمانی و آسایش بدنی، سلامت و بلوغ عقلانی و تعادل فکری و سلامت و تعالی روحی و آرامش درونی و به تناظر آن پیشرفت مدنی؛ توسعه اقتصادی، تعادل سیاسی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی تدبیر و تلاش یعنی] **کوشش کند و بدان نائل آید**»(همان، ص۱۸۳). دو.«**آن قوه و مبدأ نخست که به او اعطا می‌شود، معقولات اول و مراتب نخستین**؛ الف.**علوم و** ب.**معارف است**»(همان). مراد مبادی یا همان اصول اولیه سه گانه نظری، علمی و عملی میباشد. شامل اصول اولیه نظری درک علیت و توحید، اصول اولیه علمی عدم اجتماع و ارتفاع نقیضین و اصول اولیه عملی حسن امنیت و نظم و عدالت؛ یکی. و از سویی به صورت اصلی و اثباتی، بایستگی یعنی ضرورت و حتی زیبایی و به تعبیری شایستگی از امنیت تا سعادت است. دیگری و در سویه متقابل قبح و نابایستگی نا امنی، بی نظمی و ستم گری و ستم پذیری و سایر این مبادی و اصول به صورت تبعی و فرعی و با مفهوم مخالف می باشد. سه.۱.الف.«**آن مبدأ و قوت معقولاتی که** ب.**در نفس ناطقه افاضه می‌شود** ۲.**و البته عقل فعال این مبدأ معلومات را هنگامی به نفس ناطقه اعطا می‌کند که قبلاً**؛ نخست.**جزء حاسه نفس و** دوم.**همین‌طور جزء نزوعیه نفس که منشأ؛ الف.شوق**(گرایش) **و** ب.**کراهت**(گریزش) **می‌باشد** ۳.**که آن دو نیز**؛ الف.**تابع نفس حاسه‌اند و همین‌طور** ب.**محل و آلات قوه**؛ یکی.**حاسه و دیگری.نزوعیه**[گرایش یا گریزش] **که از اعضاء و اجزاء جسم‌اند، به وجود آمده باشند و بنابراین** ۴.**اراده به واسطه این دو حاصل می‌شود**»(همان). سه.**اول.**«**زیرا اراده نخست عبارت از**: الف.**شوقی است که ناشی از احساس است و** ب.**شوق وابسته به جزء نزوعی** [و قوه نزوع و گرایش] **نفس است و احساس وابسته به جزء حساسه نفس است**»(همان). دوم.«**و بعد از این باید**؛ الف.**جزء متخیل**[فهم و فاهمه و به تعبیر ابن سینا مصوه] **نفس**[نگرش] **و**

ب.**شوقی**[گرایش] **که تابع آنست حاصل شود تا در نتیجه اراده دومی بعد از اراده اول حاصل گردد. زیرا این اراده عبارت از شوقی است که ناشی از تخیل باشد**»(همان). سوم.«**و پس از اینکه این دو امر حاصل شد آن‌گاه؛ الف.ممکن است که معارف اولیه**[وحی] **از ناحیه عقل فعال در نفس ناطقه افاضه شود. ب..و در این هنگام در انسان نوعی از اراده سومی حاصل می‌شود که شوق ناشی از قوه نفس ناطقه است که نام ویژه آن اختیار است**»(همان). چهار.اول.الف.«**و این همان امری است که ویژه انسان**(ص۱۸۳) **است** ب.**و در سایر حیوانات نیست**»(همان). دوم.«**و به وسیله همین امر است که؛** ۱.**انسان می‌تواند کارهای؛** یکی.الف.**پسندیده و** ب.**ناپسندیده و** دیگری.الف.**زشت و** ب.**زیبا را انجام دهد؛ و** (در نتیجه)۲.**پاداش و کیفر اخروی بدان بازبسته است**»[11](همان، ص۱۸۴). چنانکه با هوش جزئی، غیزی، ابزاری و ابزاساز خود میتوان ساماندهی نموده و از جمله و بویژه نهادسازی دولت و نظام سیاسی سیاسی بمثابه ابزار(تکنیک، تاکتیک، تکنولوژی، فناوریف یا دانش فنی و صناعت)پیشرفت مدنی نماید. پنج.یک.«**و اما آن دو اراده دیگر چه بسا در حیوان غیرناطق هم وجود دارد**»(همان). نفس جزئی یا غریزه و غرایز جاذبه و دافعه و هوش جزئی مدبره یعنی مدیریت طبیعی و اراده ناشی از این هوش و نفس جزئی در حیوانات و گیاهان و حتی جمادات نیز وجود دارد. فرای اینها نفس کلی یا روح و (فؤاد)فطرت الهی و عقل کلی یا خرد راهنما و راهبر مدنی، و اختیار مدنی بمنظور فعالیت نیروها و نهادهای انسانی در سیر و نیل به سعادت مدنی یقینی یعنی بهزیست، مخصوص انسان مدنی است. دو.«**پس هرگاه این نوع از اراده در آدمی پدیدار شد تواند به وسیله آن؛** یکی.الف.**در جهت نیل به سعادت کوشد** ب.**و یا در جهت بدبختی و شقاوت**؛ دیگری.**و به وسیله همین نیرو است که می‌تواند کارهای** ؛ ۱.الف.**نیک و** ب.**زیبا** ۲.**و یا**؛ الف.**زشت و** ب.**بد انجام دهد**»(همان، ۱۸۴). سیاست و سیر فاضلی یا جاهلی مدنی و در نهایت سعادت مدنی یا شقاوت مدنی ناشی از نگرش خرد یا بیخردی گرایش فطری عقلی و قلبی و بینش و منش رسا و سازوار یقینی یوحیانی ا گرایش نارسا و ناسازوار ظنی تکساحتی یا توهمی تنازعی است. سازماندهی بهینه و بسامان و کارامدسازی سیاسی؛ بهره روی و ااثربخشی، بکمک هوش و اراده ابزاری و جزئی است. این بسان موتور هواپیما، مولد نیروی محرکه بوده و آن بمثابه فرمان هواپیما و خلبانی آن بوده که صعود دوساحتی مادی و معنوی یعنی سعادت داده یا به سقوط تکساحتی و تنازعی یعنی مشقت و شقاق یا شقاوت می کشاند. ناطق: هم بمعنای عاقل بوده و هم سخنگو میباشد. بنوعی عقل و تعقل: سخن و سخنگویی درونی بوده و سخن و سخنگویی: عقل و تعقل بیرونی است. شیخ طوسی در کتاب اقتصاد(یعنی مقتصد به معنای میانه روی) در طریق رشاد، در تعریف انسان حیوان ناطق

بوده میگوید یعنی عاقل، یعنی مدبر و یعنی سایس: سیاستگذار و سیاستمدار است. اراده در غیر انسان: کشش بوده و محسوب میگردد. اراده در انسان: خواست می باشد. در کشور و نظام سیاسی: حاکمیت است. بدین ترتیب حیوانات و حتی گیاهان و بلکه جمادات نیز دارای نفس حیوانی، نباتی و جمادی، هوش طبیعی(که همان قوانین حاکم بر پدیده های شیمیایی و فیزیکی بوده) بلکه چه بسا اراده حسی و تا حدودی خیالی ولو اولیه باشند. اما تنها انسان دارای اراده عقلانی یعنی اختیار و به تعبیری اراده و تدبیر مدنی؛ اجتماعی و سیاسی می باشد.

***۵.سعادت مدنی: یک.«سعادت عبارت از خیر مطلق است»**(همان). الف.«**و هر آنچه در راه رسیدن به خوشبختی سودمند است خیر است نه بالذات و لذاته و بلکه خیر بودن آن از جهت سودی است که در رسیدن به سعادت دارد** ب.**و بر عکس هر آنچه به وجهی از وجوه مانع از رسیدن به سعادت شود به طور اطلاق شر است**»(همان، ص۱۸۴). دو.الف.۱.«**و خیری که در راه رسیدن به سعادت انسانی سودمند است؛** یکی.**گاه بود که از اموری طبیعی باشد و موجود بالطبع باشد و** دیگری.**گاه وجود آن ارادی و باز بسته به ارادت بود**»(همان). ب.«**همین‌طور شری که مانع رسیدن به سعادت است؛** یکی.**گاه از اموری طبیعی و موجود در طبیعیت و بالطبع است و** دیگری.**گاه وجود و تعقل آن وابسته به اراده است**»(همان، ص۱۸۴). ۲.الف.«یکی.**خیرات و** دیگر.**شرور طبیعی اموری است که از ناحیه اجسام آسمانی درین عالم آفریده شده و آمده است؛** ب.**و البته هدف آنها از اعطاء این خیرات و شرور به عالم زمینی این نبوده است که در هدفهای عقل فعال**؛ الف.یکی.**مانعی ایجاد کرده و** دیگری.**معاندتی کرده باشند**؛ ب.یکی.**و یا معاونت و** دیگری.**یاری کرده باشند**»(همان، ص۱۸۵). **سه.۱.«زیرا آنچه سودمند است در جهت هدفهای عقل فعال از بین اموری که اجسام آسمانی به عالم ارض اعطا کرده‌اند بدین جهت نیست که؛** الف.**اجسام سماوی**

---

[۱۱].چنانکه به تعبیر حکیم فردوسی در شاهنامه که حکمت نامه شاهان یعنی نخبگی و خبرگی و خردورزی تا خردمندی سیاسی بوده و خود متنی سراسر حکمت آموز سیاسی تاریخساز و تمدنسازست:

خرد بهتر از هر چه ایزد بداد　　ستایش خرد را به از راه داد
خرد رهنمای و خرد دلگشای　　خرد دست گیرد بهر دو سرای
ازو شادمانی و زویت غمیست　　و زویت فزونی و زویت کمیست

به قصد معاونت به عقل فعال کرده باشند ب.**و بالعکس اموری که زیان‌آور است در جهت هدفهای عقل فعال ازین جهت نیست که اجسام سماوی به قصد ضدیت با کار عقل فعال کرده باشند؛** ۲.الف.**و لکن در اقتضای گوهر اجسام آسمانی این است که آنچه را طبیعت ماده می‌پذیرد و در سرشت اوست که بپذیرد اعطا کند.** ب.**بدون رعایت و التزام به اینکه در هدف عقل فعال سودمند باشد و یا زیان‌آور باشد؛** ۳.**و بدین ترتیب رواست که؛ الف.پاره‌ای از آنچه از ناحیه اجسام سماوی حادث می‌گردد در هدف عقل فعال احیاناً مفید واقع شود ب.و یا پاره‌ای زیان‌آور**»(همان، ص۱۸۵). همگان سعادت خود را میخواهند. از عالم و عامی و از با سواد تا بیسواد. همه و همه. اما آیا سعادت خود را هم میدانند چیست؟ چکسی میتواند مدعی شود سعادت خود را بصورت حقیقی و یقینی واقعی میداند؟ حتی شخصیت برجسته ای همانند ابن سینا که اتفاقا رساله مستقل و مبسوطی در سعادت نگاشته است. اواخر عمر اعلام می کند: «نموت و لیس لنا الحاصل انه علمنا ما علم»؛ «مُردیم و نفهمیدیم که فهمیدیم یا نفهمیدیم»(همان). حتی همچو ابن سینایی با این اعلام چگونه میتواند مدعی بوده که سعادت خود را میشناسد. اما اجمالا و اجماعا سعادت: خوشبختی میباشد. لزوما خوشحالی ظاهری یا خوشوقتی گذرا نیست. شادی، شادمانی و کامیابی است. فرح(خورسندی، نشاط و روحبخشی)، سرور(سبکی و سبکبالی) و بهجت(برانگیختگی و بشاشت) میباشد. لذت حسی جسمانی و بدنی یا غریزی حیوانی و به اصطلاح شوخی و شنگی منحط نمی باشد. جامع آسایش جسمانی ظاهری بدنی و آرامش روحی و روحانی باطنی مدنی است. حاصل توسعه اقتصادی و تأمین(امنیت، سلامت و طول عمر و رفاه) آسایش بدنی، توأمان با تعادل فکری و سیاسی و ارتقای کارایی و کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی در جهت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی و کرامت انسانی میباشد. حاصل تدابیر مدنی انسانی و انسانها با رعایت سنت های تکوینی، ارزش های فطرت عقلی و قلبی با کمک هوش ابزاری یا مدبره جزئی ابزارساز و غرایز میل و دفاعی بشری، در حدود کلی و با احکام تفصیلی تشریعی و بهره گیری از تجربه مدنی سایرین و خویشتن است.

***۶.خیر و شر مدنی**؛ عامل یا مانع پیشرفت مدنیند. اول.۱.یکی.«الف.**خیر و** ب.**شر ارادی**[۱۲] ۲.**که همان**؛ الف.**زیبا و** ب.**زشت‌اند صرفاً ناشی از انسان است**»(همان). دیگری.الف.«**خیر ارادی از انسان صادر می‌شود و** ب.**ناشی از یک منشأ است**»(همان). دوم.۱.«**توضیح اینکه قوای نفس آدمی بر پنج نوع است:** یک.**ناطقه نظری،** دو.**ناطقه عملی،** سه.**نزوعیه،** چهار.**متخیله و** پنج.**حساسه**»(همان). ۲.الف.«**و آن سعادتی که انسان تعقل کرده بدان آگاهی دارد صرفاً ناشی از قوه ناطقه نظری است**؛ ب.**و مستند به هیچ یک از قوای دیگر نیست**»(همان). سوم.۱.یکی.«**بدین بیان که آن‌گاه که آدمی**؛ الف.**مبادی**[عقلی اولی یا اولی عقلی] **و** ب.**معارف اولیه**[نقلی] **را که از ناحیه عقل فعال بدو اعطا شده است**؛ یک.**به کار بندد و** دو.**به درستی بشناسد،** سه.**و به واسطه قوه نزوعیه شیفته**[گرایشمند] **آن گردد** چهار.**و در آنچه باید عمل کند اندیشه کند یعنی در آنچه باید عمل کند تا به وسیله قوه عملیه بدان نائل گردد اندیشه نماید،** پنج.**و سپس آنچه را که باید مورد عمل وی قرار گیرد و از را تفکر و اندیشه اندر یافته است** پنج.**و به وسیله آلات و ابزار مُعِدّه‌ای**[زمینه ساز] **برای عمل یعنی قوه**(ص۱۸۵) **نزوعیه عمل کند و** دیگری.الف.**از طرفی قوه متخیله**[از طریق حدود معارف، فقه و اخلاق وحیانی] **و** ب.**حساسه**[آگاهی های عینی] او؛ الف.۱.**درین راه مساعد باشند و** ب.**منقاد قوه ناطقه عملیه؛ و** ۲.**هر دو در تحریک آدمی به سوی آن افعالی**[فاضلی کارامد] **که موجب نیل به سعادت است او را یاری نمایند** ج.**در این وقت آنچه از آدمی آید همه خیر است دو.و بنابراین خیر ارادی تنها از این وجه آید**»(همان، ص۱۸۶). دو.**و اما شر ارادی از آن راهی که هم‌اکنون گویم حاصل می‌شود؛ و آن به این ترتیب است که**؛ اول.الف.**قوه متخیله**[بینش حدود چیستی شناسی یقینی دینی مدنی] **و** ب.**حساسه**[آگاهی و دانش چگونگی شناسی واقعی سیاسی] **هیچکدام سعادت را در نمی‌یابند و** ج.**قوه ناطقه هم‌چنین نیست که در هر حال سعادت را**؛ یکی.۱.**در یابد و** ۲.**بدان آگاهی حاصل نماید،** دیگری.**و بلکه آن‌گاه سعادت را در می یابد که به سوی آن توجه کرده حرکت نماید**؛ دوم.الف.**و بسیاری از چیزها هست که ممکن است آدمی خیال کند که هدف و غایت زندگی وصول به آنها است؛ مانند امور؛ یک.لذت‌آور و دو.سودبخش**[منفعت و ثروت] **و سه.کرامت و چهار.نظیر آنها**[قدرت و بویژه سلطه بمثابه غایت نه ابزار]؛ ب.**و اگر آدمی در تکمیل نفس ناطقه کندی ورزد**؛ یکی.**ناطقه نظری نمی‌تواند به**

---

[۱۲].همان فرصت و تهدیدند. خیر مطلق: سعادتست. شر مطلق: شقاوت می باشد. خیر نسبی: عامل و یا مرحله سیر به سعادتست. شر نسبی: مانع خیر و سعادت و یا عامل مخل و مخرب آن بوده و عامل و مراحل سیر به شقاوت می باشد.

سعادت؛ ۱.**راه یابد و** ۲.**آگاهی حاصل نماید تا** دیگری.الف..**به دنبال آن رود و** ب.**به سوی آن حرکت کند و** ج.**در نتیجه امر دیگری را غایت و هدف و بالاخره سعادت زندگی خود قرار می‌دهد به جز آنچه سعادت است مانند امور**؛ یک.**سودمند یا لذت‌بخش یا** دو.**غلبه و چیرگی بر مردم و** سه.**یا به دست آوردن کرامت و به وسیله قوت نزوعیه به دنبال آن می‌رود و در جهت رسیدن بدان می‌اندیشد و آنرا**؛ اول.الف.**هدف نهائی قوه ناطقه عملیه خود می‌داند**؛ و ب.**بالاخره قوه نزوعیه خود را در جهت انجام اعمالی که بدان منتهی می‌شود به کار می‌گیرد و** دوم.**قوت متخیله**[بینش و بینایی ظنی و تفلسفی تکساحتی] **و** سوم.**حساسه**[دانش و آگاهی مدنی] **وی در این جهت**؛ یکی.**مساعد و** دیگری.**منقاد وی می‌گردد و در نتیجه آنچه از این راه پدید آید همه شر بود**»(همان). سه.«**و همین‌طور است آن‌گاه که آدمی**؛ الف.**سعادت را به درستی شناخته باشد لکن** ب.۱.**آنرا غایت و هدف زندگی خود قرار ندهد**؛ ۲.**و به سوی آن اشتیاقی حاصل نکند**؛ ب.**و یا شوق وی بدان سوی سست باشد**؛ ج.**و در نتیجه غایت و هدف زندگی خود را چیزی قرار می‌دهد**[تنازع توهمی سوفیسم سیاسی] **که سعادت حقیقی**[یقینی واقعی] **نیست و قوتهای دیگر خود را در جهت رسیدن به**(ص۱۸۶) **آن به کار می‌دارد؛ درین صورت نیز آنچه حاصل می‌شود جز شر چیزی دیگر نیست**»(همان، ص۱۸۷). چهار.«**و چون**؛ الف.**هدف نهائی از وجود انسان رسیدن به سعادت**[بهزیست مدنی] **است و** ب.**یک.کمال**[رسایی و سازواری ذاتی و دونزادی و کارامدی؛ بهره روی و اثریخشی] **نهائی که باقی می‌ماند**، دو.**و به ممکنات قابل و پذیرنده اعطا می‌شود همین است**؛ سه.**پس باید درین باب یعنی در باب وجوهی**[راهبردهای راهبری] **که ممکن است آدمی به وسیله آنها به سوی آن سعادت برود سخن بگوئیم**»(همان). این فرای استعداد فطری؛ عقلی و قلبی، نیازمند آموزش نظری و پروش عملی کارامد جمعی و اجتماعی مدنی و تدبیر و تلاش کارای شخصی و فردی مدنی میباشد. پنج.۱.«**و این امر یعنی وصول آن به سعادت، آن‌گاه ممکن خواهد بود که از ناحیه عقل فعال**؛ الف.**معقولات**[درک فطری عقلی برهانی و قلبی شهودی] **و** ب.**معارف اولیه**[رویکرد دینی مدنی توحیدی] **به آدمی اعطاء شده باشد**؛ **۲.و چنین نیست که هر انسانی فطره مُعِدٌ**[مستعد، آماده] **پذیرفتن**؛ الف.**معقولات و** ب.**معارف اولیه باشد.** شش.«**زیرا افراد انسانی**؛ **۱.بالطبع دارای قوتهای متفاضله‌اند و ۳.مفطور بر استعدادات مختلف‌اند**[متنوع] **و یک.طبع پاره‌ای از آنان هیچ نوع معقولی را نپذیرد و دو.پاره‌ای دیگر قوت پذیرائی معقولات را دارند و می‌پذیرند لکن در جهت دیگری به کار می‌برند مانند دیوانگان؛ و دسته سومی هستند**

که؛ الف.صاحب فطرت سلیم انسانیند و ب.تنها اینان هستند که می‌توانند به سعادت نهائی نائل آیند»(همان، ص۱۸۷). آنجا که خداوند تعالی در گفتمان قرآنی می فرمایند: «اکثرهم لا یعقلون»(عنکبوت/۲۹؛ ۶۳ و حجرات/۴۹؛ ۴)؛ «اکثریت تعقل نمی کنند» نه این که عقل ندارند. بلکه آنرا بکار نبرده و فعلیت نبخشیده و فعال نساخته اند. حتی اکثریت آگاهی ها یا حسی بوده یا خیالی اند. عقلی و برهانی نی باشند. معلومات تعقلی انسان و نیز انسان های معقول کمند. در حد بالا، نادرند. مراد خرد راهنماس مدنیست. ولو از حیث هوش ابزاری حتی نابغه شخصی باشد. خیر: عامل سیر و نیل به سعادت است. سعادت: خیر مطلق، مطلوب و نهایی میباشد. شر: مانع و مخل سعادت و عامل سقوط و گرفتاری به شقاوت است.

***۷.فطرتهای عقلی برهانی و قلبی شهودی انسانی مدنی**: ۱.«**مردمی که دارای فطرت سالمند**[و متعارف و معمولی اند ولو سواد نداشته باشند. ولی عقب مانده ذهنی و یا روانپریش نباشند] **همه صاحب یک فطرت مشترکی هستند که به وسیله آن اساساً معارف و معقولات نخستین را پذیرا می‌شوند و این فطرت مشترک میان همه است؛ و همه آنان به وسیله آن فطرت مشترک سلیم به سوی کارهای مشترک در حرکت‌اند. این است اساس کار سعادت همگانی و وجه مشترک بین مردم سلیم‌الطبع**»(همان). ۲.«**ازین مرتبت و وجه مشترک که بگذریم در سطح دیگر معارف و معلومات مردم متفاوت و مختلف‌اند؛ و همین امر ایجاب می‌کند که هر فردی را فطرتی ویژه خود باشد به جز فطرت ویژه آن دیگر؛ و از همین روست که دیده می‌شود فردی معد**[مستعد و آماده] **پذیرش معارف و معقولاتی دیگر است ویژه خود که مشترک بین وی و دیگران**(ص۱۸۷) **نمی‌باشد و به وسیله آن به سوی معرفت به علم و یا علوم دیگری کشش پیدا می‌کند و بدان نائل می‌آید و فرد دیگر نیز معد قبول معقولاتی دیگر است وابسته به علم دیگر که دیگری در آن قسم از معارف با وی شریک نیست؛ و باز ممکن است فردی از افراد معد قبول معقولات بسیاری بود، از هر نوعی پاره‌ای؛ و ممکن است فردی معد قبول همه معقولات بایسته یک جنس از علوم باشد**»(همان، ص۱۸۸). ۳.«**و همین‌طور در قوتهائی که به واسطه آن، اموری که حتی از یک جنس‌اند؛ اندریافته استنباط می‌نمایند، مختلف**[متفاوت؛ متنوع و متفاضل] **و گوناگون و متفاضلند**[سلسله مراتبی کمتر یا بیشتر]؛ **و ممکن است که دو نفر از افراد انسانی باشند که از ناحیه عقل فعال استعداد درک یک نوع و یک جنس از معارف و معقولات به آن دو اعطا شده باشد و وجود هر دو صالح برای دریافت یک صنف از علوم باشد؛ و مع‌ذلک طبع وجودی یکی از آن دو بدینسان آفریده شده باشد که همه آنچه مربوط بدان فن یا**

علم است اندر یافته تعقل کند و فردی دیگر مسائلی کمتر از آن دگر؛ و همین‌طور گاه بود که دو تن از افراد انسانی از لحاظ استعداد وجودی در استنباط مسائل مربوط به یک نوع از علم مساوی باشند. مع‌ذلک یکی زودتر استنباط کند و یکی دیرتر و یا اینکه یکی از آن دو در استنباط مسائل اساسی و افضل آن فن و علم، دراک‌تر باشد و زودتر اندریابد؛ و یکی مسائل فرودتر آن علم را؛ و گاه باشد که دو تن از افراد انسانی هم در قدرت بر استنباط علم خاص متساوی و برابر باشند و هم در سرعت استنباط یکسان باشند؛ لکن یکی از آن دو قدرت بر راهنمائی و تعلیم مستنبطات خود را هم داشته باشد و آن دگر نداشته باشد»(همان). ۴.**«و همین‌طور است احوال افراد انسانی در قدرت بر انجام کارهای بدنی که مختلف و متفاضلند»**(همان). ۵.**«و باید تذکر داد که فطرتهای طبیعی انسانها که در وجود مطبوع بر آن شده‌اند هیچ کس را مجبور و وادار به انجام فلان کار نخواهد کرد؛ و این فطرتها برای این در نهاد انسانها آفریده شده است که مثلاً فلان فعلی که معد برای انجام آن شده‌اند برای آنها سهل‌تر و آسانتر باشد؛ و بدین منظور است که هرگاه فردی از افراد به حال خود گذارده شود و عوامل خارجی دیگر وی را به سوی اضداد آن کار وادار نکند خود به خود به سوی انجام همان کاری که معد برای آنست کشش پیدا می‌کند و اگر یک عامل و محرک خارجی دیگر وی را به سوی ضد آن کار تحریض کند، قهراً به سوی آن ضد گروش یابد و آنرا انجام دهد؛ ولکن با سختی و دشواری و اضطرار. نهایت هر گاه به همان کارهای ضدفطرت اعتیادی پیدا کرد، انجام آنها بر وی آسان خواهد شد؛ و گاه باشد که تغییردادن و دگرگون کردن افراد انسانی از مقتضیات**(ص۱۸۸) **فطرتهای آنها، آن فطرتهائی که وجود آنان مطبوع بر آن شده است سخت دشوار می‌باشد و چه بسا در بسیاری از آنان محال خواهد بود؛ مانند کسانی که از آغاز تولد مرضی بر آنها عارض شده باشد و به صورت امری مزمن طبیعی در ذهن آنها رسوخ کرده باشد؛ و همه این فطرتها با همه حالاتی که بر آن حالات آفریده شده‌اند محتاج به ریاضت و تمرین و تقویت‌اند به وسیله اراده تا به وسیله ممارست بر کارهائی که معد انجام آنها می‌باشند آزموده و آموخته گردند؛ و این امر تا آن اندازه باید انجام شود که این فطرتها نسبت به انجام مقتضیات خود، به کمال نهائی و یا نزدیک بدان برسند»**(همان). ۶.**«و چه بسا باشد که فطرت شایان ولایقی دریک قسمت از فنون همچنان مهمل گذارده شود و در جهت تمرین و آموختگی آن کاری انجام نشود و به وسیله اموری که معد آن بود تربیت نشود؛ و مدت زمانی برین وضع بگذرد در نتیجه باطل و تباه گردد و استعداد نهفته تباه شود؛ و**

گاه بود که آن قوت تمرین داده شود لکن در جهت اموری پست یعنی از مسائل و اموری که معد و مستعد آنست در راه تربیت و تمرین آن از نوع نامناسب آن برگزیده شود؛ قهراً در این حال آن استعداد از توجه و عادت به افعال برتر و عالی به سوی کارهای فرود از آن نوع فن، گرایش می‌یابد و بدان عادت می‌کند»(همان، ص۱۸۹). ۷.«**به طور کلی مردم طبیعه از لحاظ مراتب فنون، گوناگونند بر حسب تفاضل و گوناگونی انواع و اجناس صنایع و علومی که طبیعتا معد**[مستعد و آماده] **برای گرایش بدانها می‌باشند؛ ازین که بگذریم هر دسته از مردم که طبیعتا معد برای قسمتی از آن نوع از علومند باز بر حسب تفاضل و اختلاف اجزاء همان نوع از علم نیز مختلف‌اند و مثلاً آن گروهی که معد فراگیری و انجام قسمت پست نوع خاصی از علومند به جز آن گروهی هستند که معد برای قسمت عالی و برتر آنند»**(همان). ۸.«**از این مرحله که بگذریم در مراحل بعد، یعنی در انواع و اصناف هر علمی و فنی نیز وضع بدین منوال است که استعدادها و فطرتهای افراد هر گروه باز نسبت به فن و علمی که مستعد آنست متفاضل و گوناگون است یعنی بعضی در آن قسمت صاحب استعداد کاملند، در قسمت عالی آن یا پست آن؛ و بعضی استعدادشان ناقص است»**(همان). ۹.«باز **ازین مرحله گذشته آنان که در استعداد برای تبحر و انجام کاری متساویند در**(ص۱۸۹) **مرتبت تمرین و آموختگی در اثر اختلاف در تربیت و تمرین و تعلم متفاضل و مختلف می‌شوند و از این مرتبت که بگذریم کسانی هم که از لحاظ تربیت و آموختگی متساویند و تحت یک شرایط، تربیت و آموخته شده باشند باز هم در دریافت متفاضلند و گوناگون. و آنکه در فنی از فنون و علمی از علوم قدرت استنباط زیادتری دارد بر آن کسی که در آن قسمت استعداد و قدرت استنباط امور زیادتری را دارد بر آن کس که قدرت استنباط امور کمتری را دارد ریاست خواهد داشت»**(همان، ص۱۹۰). ۱۰.«**اینان نیز برحسب اختلاف قوتهائی که خود از راه آموزندگی حاصل کرده‌اند و در جهت ارشاد و تعلیمات درست و یا بد و نادرست مختلف‌اند، در فن خود از لحاظ مقام متفاضلند؛ و مثلا کسی که قدرت بر تعلیم خوب و ارشاد درست دارد بر آن کس که در استنباط ناقص است و توانائی این کار را ندارد ریاست دارد؛ و ارباب طبایع ناقصه هر گاه در فنی که مستعد برای آن می‌باشند تعلم نمایند و آموخته شوند بر کسانی که صاحب طبایع عالی می‌باشند و لکن تربیت و آموختگی در آن حاصل نکرده‌اند ریاست دارند؛ و نیز کسانی که در مسائل خوب و عالی فن خود آموختگی دارند بر کسانی که بر مسائل بد و فرود آن فن تعلم و آموختگی یافته‌اند ریاست دارند. بنابراین کسی که از لحاظ استعداد فطری در**

فنی در مرتبت عالی باشد و در همه مسائلی که بالطبع استعداد آنها را دارد آموختگی داشته باشد تنها بر کسی که دارای استعداد کافی در آن نباشد ریاست ندارد و بلکه هم بر آن ریاست دارد و هم بر کسی که در آن فن دارای استعداد طبیعی کافی باشد، ولکن آموختگی و تعلیم نداشته باشد و یا اگر آموختگی دارد ناچیز باشد نیز ریاست خواهد داشت»(همان). ۱۱.«**و چون هدف از آفرینش وجود انسان این است که به سعادت نهائی برسد به ناچار در راه رسیدن به آن، نخست باید معنی سعادت را بشناسد و آنرا غایت کار و نصب‌العین خود قرار دهد و سپس باید اعمالی که لازم است انجام دهد تا به وسیله آنها به سعادت برسد، به خوبی باز شناسد و به دنبال آن انجام دهد؛ و بیان شد که مردم در فطرتهای شخصی خود گوناگونند؛ بنابراین هیچ انسانی فطرتاً نمی‌تواند از پیش خود سعادت را بشناسد و هم نمی‌توانند از پیش خود آنچه را که بایسته عمل**(ص۱۹۰) **است مورد عمل قرار دهد؛ و بلکه در هر دو مورد نیاز به مرشد و راهنما دارد»**(همان، ص۱۹۱). ۱۲.«**نهایت پاره‌ای از مردم نیاز به راهنمائی کمتری دارند و پاره‌ای زیادتر هم نیز چنین نیست که هر گاه افراد انسانی بدین دو امر راهنمائی شدند خودبه خود و بالضروره بدون باعث و محرکی اقدام به انجام آن کنند و در حقیقت اغلب مردم درین وضع‌اند؛ و ازین جهت است که محتاج به مرشد و راهنمائی می‌باشند که هم به درستی سعادت و مقدمات عملی آنرا به آنها بشناساند و هم محرک و باعث بر عمل بدانها نیز باشد؛ و در هر انسانی نیروی ارشاد غیر نمی‌باشد؛ و نیز در هر انسانی این نیرو نیست که بتواند مردم را بر انجام اعمال لازم وادار کند. بنابراین کسی که دارای آن چنان نیروئی که بتواند مردم را بر انجام کارهای لازم وادار کند نباشد و نتواند دیگران را در کارهای سعادت‌آمیز به کار گیرد، و صرفاً و برای همیشه بتواند آنچه را بدو نموده شده است و بدانها ارشاد شده است عمل نماید این چنین کس نه در همه امور و به طور مطلق می‌تواند رئیس باشد و نه در هیچ امری از امور. و بلکه اینگونه افراد همواره و در همه امور باید مرؤوس باشند و در تحت ریاست دیگر کار کنند»**(همان). ۱۳.«**و اما افرادی که توانائی ارشاد را دارند و بتوانند آموختگان خود را به کارهای لازم وادار کنند و در آن قسمت به کار گیرند، در همان قسمت بر افرادی که این توانائی را ندارند ریاست فائقه دارند؛ یعنی بر افرادی که نه توانایی ارشاد دارند و نه توانائی تحریک بر اعمال و فقط می‌توانند کارها و اعمالی که بدان رهبری و ارشاد شده‌اند بخوبی انجام دهند لکن هرگاه همین گونه افراد بتوانند افراد دیگر را بر انجام کارهائی که می‌دانند و عمل می‌کنند آماده کرده، وادار به انجام آن نمایند و در آن**

قسمت به کار گیرند، اینان هم رئیس خواهند بود، نسبت به افرادی و هم مرؤوس نسبت به افرادی دیگر. بنابراین رؤسا بر دو نوعند: ۱.رؤسای درجه اول.۲.رؤسای درجه دوم و یا ۱.رئیس اول و ۲.رئیس دوم»[امام و خلیفه رسول و تابع]»(همان). رئیس اول: رسول صاحب شریعت و شریعتگذار و کتابدار و مکتبدار موسس و نبی شریعتمدار است. رئیس دوم: امام و خلیفه رسول و سنت دار و ملک تابع یا ملک سنت می باشد. ۱۴.«**رئیس دوم آن‌گونه رئیسی است که انسان دیگری براو ریاست دارد و او نیز بر انسان دیگری ریاست دارد. و گاه بود که هر دو گونه ریاست در یک امر تحقق یابد مانند زراعت، بازرگانی و پزشکی. و گاه بود که نسبت به همه حرفه‌ها و اعمال مردمی باشد**»(همان، ص۱۹۱). رئیس: از رأس بمعنای سر است. مراد رهبری بمثابه مدیریت اعلی تا مدیریت های عالی، میانین و حتی پایین تا جزء، میدانی و مباشر می باشد.

***۸.رئیس نخست؛ راهبری و مؤسس نظام دینی مدنی:** ۱.«**بنابراین رئیس نخست علی‌الاطلاق آنچنان کسی است که به طور مطلق نیازمند به رئیسی دیگر نیست که بر او ریاست کند نه در کلیات و نه در جزویات نه در هیچ امری از امور؛ و بلکه بدان پایه‌ای باشد که همه علوم و معارف بالفعل او را حاصل شده باشد؛ و در هیچ امری نیازمند به کسی دیگر که او را رهبری و هدایت کند نباشد؛ و او را هم نیروی ادراک امور و وقایع تدریجی الوقوع باشد که هرآنچه متدرجاً و در طول زمان پیش آید دریابد و احکام آنها را بداند و هم نیروی ارشاد کامل داشته باشد که دیگران را در جهت آنچه می‌داند از اعمال و کارهای خوب هدایت و رهنمائی نماید؛ و نیز نیروئی قوی و کامل داشته باشد که به وسیله آن وظایف هر کس را به درستی معین کرده و هر کس را به کاری که باید انجام دهد و معد برای آن می‌باشد رهبری کند و بدان امر بگمارد؛ و نیز صاحب نیروئی بود که به وسیله آن حدود وظایف و کارهای افراد را معین کرده و آنانرا به سوی نیل به سعادت سوق دهد**»(همان). ۲.«**این قوا و احوال صرفاً در ارباب طبایع عالیه یافت می‌شود، در آن هنگام که نفس وی به عقل فعال پیوسته شود و فیوضات لازم را بلاواسطه برگیرد. و آن هنگام نفس وی به عقل فعال می‌پیوندد که نخست او را عقل منفعل[حتی بالقوه] حاصل آید و سپس به مرتبت عقل مستفاد**[آماده استفاده از عقل فعال] **رسد؛ و در این هنگام** [وصول به عقل مستفاد] **است که همچنانکه در کتاب نفس یادآور شدیم به عقل فعال می‌پیوندد**»(همان). ۳.«**این چنین انسانی در حقیقت و به نزد قدما پادشاه نامیده می‌شود و این همان انسانی است که باید گفت مورد وحی الهی واقع شده‌است.**

زیرا آن هنگام به انسان وحی می‌رسد که بدین مرتبت از کمال نائل شده باشد یعنی به مرتبه‌ای که بین وی و عقل فعال واسطه‌ای نمانده باشد. زیرا که عقل منفعل شبیه ماده و موضوع عقل مستفاد می‌باشد و عقل مستفاد شبیه ماده و موضوع عقل فعال است؛ و بنابراین در هنگام پیوستگی کامل، از ناحیه عقل فعال بر عقل منفعل قوتی افاضه می‌شود؛ آن قوتی که به وسیله آن امکان خواهد یافت که حدود اشیاء و کارها را بداند و آنها را به سوی هدفی که سعادت باشد رهنمائی کند و سوق دهد»(همان). ۴.«**این‌گونه افاضت که از سوی عقل فعال به عقل منفعل می‌رسد به میانگین عقل مستفاد، همان وحی خدائی بود؛ و چون عقل فعال خود فائض از سبب اول است بدین جهت می‌توان گفت که وحی‌کننده در حقیقت سبب اول خواهد بود به میانگین عقل فعال؛ و بنابراین ریاست فائقه اینگونه انسانها ریاست نخست خواهد بود و سایر ریاستهای انسانی سپس او و ناشی از او می‌باشد و این امر خود روشن است»**(همان، ص۱۹۲).

***۹.مدینه فاضلی؛ فرزانگی و فرهیختگی:** فلسفی و حکمی مدنی؛ دانایی حقیقی، بینایی(بینش، بصیرت و معرفت)یقینی(نه ظنی یا توهمی)و آگاهی واقعی اجتماعی و سیاسی است. از چند و چندین در صد صد حاقلی یا چندین ده در صد میانین تا صد در صد یعنی کامل نبوی و علوی تا مهدویست. چه ریاست، حاکمیت، دولت و حکومت و یا نظام مدنی و حتی قدرت و اقتدار قانونی، مردمی و موثر بوده، چه جامعه و چه سیاست باشد. چه کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی سیاسی و پیشرفت ملی و فراملی و سرانجام سعادت مدنی باشد. حتی فراگیر کشور نیز است. ۱.«**و مردمی که از ناحیه اینگونه ریاستها اداره می‌شوند مردمی فاضل و نیکو و خوشبخت می‌باشند؛ و هر گاه ملتی و امتی بدین سان باشند، امت و ملت فاضله آنها هستند و هرگاه اینگونه مردم در یک مسکن و مأوی گرد آیند آن مسکنی را که اینگونه مردم در آن گرد آمده‌اند و زندگی می‌نمایند مدینه فاضله نامند؛ و در صورتیکه در یک مسکن مجتمع نباشند و بلکه در مناطق و مساکن زیادی پراکنده باشند که مردمش تحت ریاستهائی جز اینگونه ریاستها زندگی نمایند اینگونه مردم در اینگونه ملت‌ها غریب می‌باشند؛ این تفرق و پراکندگی، یا بدان سبب است که هنوز پیش‌آمدی نکرده است که خود شهری را تصرف کرده در آن گرد آیند و زندگی نمایند و یا از این جهت است که به واسطه آفات و وقایعی ناگزیر شده‌اند از ترس قحط و امراض و یا دشمنان، دار و دیار و شهر خود را رها نمایند و ناچار بپراکنند»**(همان). ۲.«**و هرگاه چنین اتفاق افتد که در عصری از اعصار پادشاهان متعددی با اوصاف مذکور یافت شوند، حال همه در یک مدینه باشند و یا در یک ملت و یا**

در بین چند ملت، همه این پادشاهان در حکم یک پادشاه‌اند؛ زیرا راه و روش و همت و خواست و هدف همه یکی است و هر گاه به طور پی‌درپی در زمانهای متوالی ظاهر شوند نیز نفوس آنان در حکم یک نفس است و دومی از روش نخستین پیروی کند و آینده بر روش گذشته خواهد بود و همانطور که هر یک از آنها را رسد که شریعت و قوانینی که خود قرار داده است در زمانی که مصلحت می‌داند و اصلح از آن را می‌یابد تغییر داده سنتی دیگر جایگزین آن کند؛ همانطور هم پادشاه آینده که جانشین گذشته می‌شود می‌تواند آنچه را گذشته شروع کرده و قرار داده است تغییر دهد، زیرا خود پادشاه گذشته اگر در وضع موجود می‌بود اقدام به دگرگونی می‌نمود»(همان). ۳.«**و هرگاه عصری بیاید که چنین انسانی یافت نشود باید همان سنت‌ها و قوانین و شرایعی که آن‌گونه افراد مقرر داشته‌اند مورد عمل واقع شود یعنی همان شرایع تدوین و حفاظت شود و نظام تدبیر مدینه بر وفق آنها قرار گیرد؛ و درین هنگام آن رئیسی که تدبیر و اداره مدینه مطابق موازین مکتوب و مأخوذ از پیشوایان قبلی به عهده اوست پادشاه سنت نامیده می‌شود»**(همان). ۴.«**پس هرگاه هریک از مردم مدینه وظایف محّوله را انجام دهند حال عمل کردن وی به موجب علمی باشد که از ناحیه خود بدان پیدا کرده است و یا رئیس او را رهبری**(ص۱۹۳) **کرده وادار بدان نموده باشد آن اعمال و کارها در نفس وی هیأت و ملکه پسندیده به وجود می‌آورد»**(همان، ص۱۹۴). ۵.«**همانطور که مداومت بر کارهای پسندیده نویسندگی موجب خواهد شد که نویسنده در صنعت نویسندگی به مرتبتی نیکو برسد و ر آن صنعت ملکه پسندیده پیدا کند که عبارت از هیأت نفسانی است و باز هر اندازه بر این کارها و مقدمات پسندیده نویسندگی مداومت نماید، صنعت نویسندگی در وی نیرومندتر می‌شود و بدان هیأت و ملکه حاصله خوشنودتر و لذات او فزونتر می‌گردد و غبطت و رشک وی به واسطه حصول آن هیأت و ملکه برتر می‌گردد»**(همان). ۶.«**و همین طور است وضع کارها و اعمالی که معد وصول به سعادت است که مداومت بر آنها نفس ناطقه را که فطرتاً آماده وصول به سعادت و کمال بوده و مستعد احراز مقام فعلیت است نیرومند می‌کند و از مرتبت قوت به فعل می‌آورد. و تا آنجا کمال و فعلیت می‌یابد که مطلقاً از ماده بی‌نیاز می‌گردد و وجود مستقل و مبرای از ماده پیدا می‌کند؛ و آن‌گاه است که با فساد و تباهی کالبد تباه نمی‌گردد بدان جهت که هم در وجود و هم در قوام ماهیت از ماده بی‌نیاز شده است؛ و سعادت نهائی در این هنگام برای وی حاصل می‌شود و مرتبت سعادت نهائی این مرتبت است»**(همان). ۷.«**و روشن گردید که سعادتهای حاصله برای مردم**

مدینه فاضله هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی متفاوت است و این تفاوت و تفاضل یا از تفاوت و تفاضل کمالات حاصله است آن کمالاتی که مردم مدینه به واسطه انجام افعال مدنی به دست می‌آورند و بر حسب همین تفاوت‌ها و تفاضل‌ها لذات حاصله را برای مردم مدینه فاضله متفاضل و متفاوت می‌کند»(همان). ۸.«**بنابراین هنگامیکه نفس ناطقه از کالبد مادی جدا شود و اعراض مادی جسمانی از آن برداشته شود یعنی اعراض و حالاتی که مخصوص اجسام است. در آن هنگام دیگر نه می‌توان عنوان تحرک بدان داد و نه عنوان سکون و بلکه در این موقع باید چیزهائی را بر آن حمل کرد و اطلاق نمود که شایسته امور غیرجسمانی است. و هر آنچه در نفس و ذهن آدمی آید از اوصاف و حالات اجسام و جسمانیات باید از مفارقه سلب گردد؛ و نشاید که موضوع این قبیل امور واقع شود؛ و البته اندریافتن و تصور حال آن در این هنگام بسیار دشوار و خارج از عادت خواهد بود؛ همچنانکه تصور حالات همه جواهر غیرجسم و جسمانی نیز دشوار می‌باشد»**(همان). مائیت، هویت و روح ملتها از پیوستن نفوس به هم فراهم آمده و اجتماع مدنی؛ قالب و جسد آنست. بسان جسم بشر که جسد و قالب روح و من و منیت او می باشد. در همین راستا است. ۹.«**و قهراً دسته‌ای از مردم مدینه زندگی خود را بر گذار کرده می‌گذرانند و کالبدهای**(ص۱۹۴) **آنان تباه می‌گردد و نفوس آنها از قید ماده رهائی می‌یابد. درین گاه مردمی دیگر جای آنها را می‌گیرند و مدتی در مدینه زندگی کنند و بسان آنان کارهائی انجام دهند تا آن گاه که کالبدهای اینان نیز تباه گردد و نفوس آنان نیز از قید ماده رهائی یابد. در این گاه یعنی هنگامیکه کالبدهای آنان تباه گردید نفوس گروه دوم و... به مراتب گذشته‌گان پیوندد و نوعی از مجاورت روحانی یابند و نفوس هر دسته به نفوس دسته همانند خود در همان مراتب پیوندد و بالاخره نفوس اهل هر مرتبت به یکدیگر اتصال یابد و هراندازه نفوس مفارقه همانند زیادتر شود و به همدیگر پیوند یابند لذت و خوشی حاصل برای هر یک فزون می‌گردد؛ و هراندازه لاحقی به سابقی بپیوندد لذات حاصله برای لاحق از برخورد با گذشتگان فزون می‌شود و همین‌طور لذات گذشتگان نیز در اثر پیوستن آیندگان فزون می‌گردد زیرا هر یک از نفوس مفارقه در هنگام ملاقات هم خود را تعقل می‌کنند و هم ذات همانند خود را؛ به طور مکرر و به تعداد نفوس و بدین ترتیب این گونه تعقلات فزون می‌گردد به واسطه فزون‌شدن اتصال آیندگان به گذشتگان. پس لذت و خوشی هر یک، در آینده زمان به طور بی‌نهایت فزون می‌شود. این است وضع و حال هر طایفه‌ای در هر یک از مراتب که قرار دارند؛ و سعادت نهائی حقیقی که هدف**

غائی عقل فعال است همین است»(همان، ص۱۹۵). ۱۰.**«و هر گاه افعال مردم مدینه‌ای ناپسند بوده انسان را به سوی سعادت حقیقی سوق ندهد هیأت پست نفسانی برای مرتکب آنها حاصل می‌شود؛ چنانکه هرگاه نویسنده‌ای به امور ناپسند و نامناسب نویسندگی ممارست کند، بدنویسندگی را ایجاب می‌کند و همین‌طور در هر کاری و صنعتی اگر اموری که مورد ممارست صاحب آن واقع می‌شود از امور پست و نامناسب آن صنعت باشد ملکه و هیأت پست نفسانی در صاحب آن به وجود می‌آورد که موجب نامرغوب‌شدن آن هنر و حرفه می‌گردد، تا آنجا که موجب امراض نفسانی در صاحب آن می‌شود»**(همان). ۱۱.**«بنابراین لذت‌بردن این گونه مردمان مناسب با همان هیأت مکتسبه نفسانی آنهاست که به واسطه ارتکاب کارهای نامناسب و ناپسند به دست آورده‌اند»**(همان). ۱۲.**«همان‌طور که مبتلایان به امراض جسمانی مانند افرادی که گرفتار تب می‌شوند حس آنان فاسد شده به وسیله چیزهای تلخ لذت می‌برند و آنها را شیرین می‌شمارند؛ و برعکس از چیزهای شیرین رنج می‌برند و شیرین در ذائقه آنان تلخ نموده می‌شود»**(همان). ۱۳.**«همین‌طور است وضع آنانکه ابتلا به امراض روحانی پیدا کرده‌اند که در اثر**(۱۹۵ص) **فساد قوه متخیله از حالات و هیأت مکتسبه پست لذت می‌برند؛ و در بین مریضان کسانی دیده می‌شود که حتی مرض خود را هم احساس نمی‌کنند و حتی پاره‌ای گمان می‌برند که تن درست‌اند»**(همان، ص۱۹۶). **۱۴.«کسانی که به امراض نفسانی مبتلا هستند گاه هست که نه تنها از بیمار بودن خود ناآگاهند بلکه گمان می‌برند که از همه سالم‌ترند و به گفتار رهنمایان واقعی نمی‌گذارند و به معلمان و مرشدان اعتنائی ندارند و لاجرم همچنان در مراتب پست هیولانی**[اولیه] **خود مانده به مراتب بالاتر و کمالات ممکن خود نمی‌گروند؛ و در مرتبت مادیت بمانند تا آن‌گاه که کالبد آنان فاسد و تباه می‌گردد و نفوس ابتدائی آنان نیز به دنبال آن تباه می‌شود»**(همان).

***۱۰.مراتب ریاستهای مدنی و مردم: ۱.«مراتب مردم مدینه‌ها در ریاست و هم در خدمت بر حسب فطرت و استعداد آنان مختلف و متفاضل است؛ و همین‌طور بر حسب عادات و تربیت و آداب و آموختگی. رئیس نخست آن کسی است که همه این گروه‌های متفاوت و متفاضل را با ترتیب خاص نظام دهد و هر فردی را از هر گروهی در مرتبی که لایق آنست تربیت کرده به نظام آورد؛ حال در مرتبت خدمت لایق بدان یا در مرتبت ریاست لایق به آن»**(همان). ۲.**بنابراین «در سلسله مراتب، مراتبی وجود دارد که نزدیک به مرتبت رئیس اول است و هم مراتبی وجود دارد که کمی دور از مرتبت اوست و مراتبی وجود دارد**

که خیلی با مرتبت رئیس اول فاصله دارد؛ و بدین صورت مراتب ریاسات منظم می‌باشد و بنابراین به طور متنازل از عالی‌ترین مرتبت متدرجاً فرودتر می‌شود تا آنجا که به مرتبت و مراتب خدمت تنزل یابد تا آن مرتبتی از مراتب خدمت که نه پائین‌تر از آن می‌تواند مرتبتی باشد و نه جنبه ریاست در آن وجود دارد»(همان). ۳.**«بنابراین هنگامی که رئیس اول این مراتب را به نظام آورد و مشخص کرد هرگاه بخواهد در مورد امری دستور و اندرزی بدهد که مردم مدینه و یا گروهی از مردم مدینه بدان عمل نمایند و به سوی انجام آن وادار شوند باید به نزدیک‌ترین مراتب به خود دستور دهد و القا کند و سپس آنان به مرتبت نزدیک‌تر به خود دستور دهند و به همین ترتیب تا برسد به آن گروهی که برای آن خدمت تربیت شده‌اند. و درین صورت است که اجزاء مدینه با یکدیگر پیوسته و سازگارند و در مراتب معین مرتب‌اند بعضی مقدم و بعضی مؤخر؛ و نظام آنها مانند نظام موجودات طبیعی خواهد بود و مراتب آنها شبیه به مراتب موجودات طبیعی است، که از موجود نخستین شروع شده به ماده اولی و عناصر پایان می‌یابد و ارتباط و سازگاری آنها**(ص۱۹۶) **درست مانند ارتباط و ائتلاف موجودات مختلف خواهد بود»**(همان، ص۱۹۷). ۴.**«مدبران این گونه مدینه‌ها مانند سبب اول است که وجود سایر موجودات وابسته به او و ناشی از اوست و سپس به طور متنازل مراتب آنها متدرجاً فرود می‌آید تا آنجا که هر یک هم رئیس بود و هم مرؤس؛ و باز تا آنجا فرود می‌آید که به موجوداتی می‌رسد که صرفاً در مرتبت خدمت بوده و ریاستی در آن وجود ندارد و وجود آن به خاطر غیر است و آن ماده اولی و اسطقسات است»**(همان).

***۱۱.حصول سعادت مدنی در مدینه:** ۱.**«وصول به سعادت تنها از راه برطرف‌شدن شرور و بدیهای ارادی از بین ملت‌ها و مدینه‌ها حاصل نمی‌شود و بلکه باید همه بدیها اعم از ارادی و غیرارادی زدوده گردد و به جای آن خیرات برقرار گردد؛ هم خیرات ارادی و هم خیرات طبیعی»**(همان). ۲.**«کار سیاستمدار مدینه که پادشاه آن است، این است که نظام مدینه‌ها را بدان‌سان نماید که اجزاء و دسته‌ها و اعضاء مدینه‌ها با نظام خاصی به یکدیگر پیوسته گردند و آن چنان سازگاری و ترتیب بین آنها برقرار کند که همه جمعاً جهت زدودن بدیها و حصول خوبیها به یکدیگر کمک و معاونت نمایند؛ و باز در آنچه از سوی اجسام سماوی آید به نیکی بنگرد؛ آنچه خوب و نافع و سازگار است و در سعادت انسانها مؤثر است باقی بگذارد و بدان بیفزاید. و آنچه زیان‌آور است در جهت سودمندکردن آن کوشش کند، اگر ممکن باشد و اگر نه در از بین بردن آن کوشش کند و یا در تقلیل آن.** ۳.**«و بالجمله هدف وی از بین‌بردن هر دو نوع**

شر و تحصیل هر دو نوع خیر باشد[13]»(همان). د.«**هر یک از مردم مدینه فاضله باید مبادی موجودات نخستین**[خدا و سنن تکوینی] **و مراتب آنها و سعادت و ریاست نخستین مدینه فاضله و مراتب آن ریاستها را بدانند. و در مرتبت بعد افعال و اعمالی که معین و محدود است و به وسیله آنها سعادت و خوشبختی به دست می‌آید بشناسند و تنها بدانستن آنها هم اکتفا نکنند و بلکه آنچه مربوط به عمل است مردم مدینه باید کلاً و جزواً همه را مورد عمل قرار دهند**»(همان). ۴.«**و باید دانست که مبادی موجودات و مراتب آنها و همچنین سعادت و خوشبختی و مراتب ریاست‌های مدینه‌های فاضله؛ یک.گاه مورد تصور و یا تعقل انسانها واقع می‌شود و دو.گاه مورد تخیل آنان واقع می‌شود**»(همان). ۵.«**معنی تصور آنها این است که گوهر و ذوات**[ماهیت، بودشناسی] **امور، آنطور که وجود دارند، در**(ص۱۹۷) **ذهن آدمی مرتسم می‌گردد. و معنی تخیل آنها این است که خیالات آنها و مثالات و اموری که نمودار اشیاء است در قوت خیال در آید. شبیه آنچه در اجسام و چیزهای قابل دید وجود دارد؛ مثلا انسان را مورد لحاظ قرار می‌دهیم گاه ذات خارجی او را مشاهده می‌کنیم و گاه تمثال او را در آینه‌ها مشاهده می‌کنیم و گاه خیال وی را در آب مشاهده می‌کنیم و گاه خیال تمثال او را در آب و یا در سایر آینه‌ها و اجسام صیقله(صاف] مشاهده می‌نمائیم که دید ما نسبت به آن شبیه تصوری است که عقل از مبادی موجودات و سعادت‌ها و غیر آن دارد و هنگامی که او را در آب مشاهده می‌کنیم و یا تمثال او را مشاهده می‌تمائیم شبیه به تخیل می‌باشد زیرا دید ما نسبت به تمثال او در آب و یا در آینه عبارت از دیدن امری است که حاکی از آن انسان است و همچنین تخیل ما نسبت به او در حقیقت عبارت از تصور امری است که ازو حکایت دارد نه تصور ذات خارجی او**»(همان، ص۱۹۸). ۶.«**بیشتر مردمان**[عادی و عامی] **قادر به تعقل**[تعمق علمی] **و تصور گوهر و ذوات امور نمی‌باشند**[14]**؛ حال این ناتوانی امری فطری باشد و یا عادت آنها باشد. درباره**

---

[13] .سیاست، کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی سیاسی و کار دولت در نظام سیاسی و کارگزاری سیاسی: نخست شناسایی و احتساب فرصت ها و تهدیرات طبیعی و مدنی اعم از اقتصادی، سیاسی و فرهنگی داخلی و خارجی جاری و پیش بینی احتمالی آتی است. دوم.الف.حفظ، بهره بردار یو افزایش فرصت ها می باشد. ب.۱.تبدیل تهدیدات به فرصت. بسان تبدیل تدید سیل ب تدبیر سدسازی به فرصت ه جلوگیر از تخزیب و آسیب، هم ذخیره آب و سازندگی است. ۲در غی راینصورت رفع، دفع و ریشه کنی آنست. بسان ریشه کنی فلج اطفال، مالاریا، وبا، طاعون و مانند اینها می باشد. ۳.در غیر اینصورت تقلیل تهدید و آثار آن و جبران خسارت بسان مقابله با زلزله، آتش سوزی، سرقت و همانند اینها و کاهش آنها به حداقل ممکن است. این تنها و تنها با ارتقای هر چه فراتر کارامدی بهینه و بسامان ملی؛ دولتی، عمومی و خصوصی اقتصادی[توسعه کمی و کیفی سخت، نیمه سخت و نرم افزاری]، سیاسی و فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و به تناسب پیشرفت مدنی صورت میپذیرد.

[14].بنا به تعبیر خواجه نصیر:

هستی همه را خود میدانیم — چون کار به ذات میرسد حیرانیم

کار ما چو کار پیرزن میماند — سر رشته بدست و سر گردانیم

این دسته از افراد انسانی باید از راه القاء اشیائی که محاکی و نماینده حقایق است، مبادی موجودات و مراتب آنها و همین‌طور عقل فعال و ریاست نخستین و بالاخره چگونگی همه این امور را در نیروی خیال آنان نمودار کرد»(همان). ۷.«**و البته معانی و ذوات حقایق برشمرده شده قابل تبدیل و تغییر نمی‌باشد و ثابت است؛ و لکن محاکیات و اموری که می‌توانند نمودار و مجسم‌کننده آنها باشند در قوه خیال بسیارند و گوناگون. پاره‌ای نزدیک به اثلند و پاره‌ای دور همانطور که این امر در مبصرات هم صادق است»**(همان). ۸.«**زیرا آن خیالی که از آدمی در آب دیده می‌شود نزدیک‌تر به حقیقت انسان است از خیال تمثال او که باز هم در آب دیده می‌شود»**(همان). ۹.«**و از همین رو است که اینگونه حقایق را برای هر گروه و دسته به گونه‌ای می توان نمودار کرد و از راهی به جز آن راه و طرقی که ویژه گروهی دیگر است. و ازین روست که مردم امت‌ها و مدینه‌های فاضله در روشها و یافت‌های عقلی و خیالی خود مختلف‌اند و گرچه همه آنان به یک سعادت ایمان دارند. چه آنکه شخصیت هر ملتی عبارت از مجموعه ترسیمات ذهنی و یا خیالی آنهاست که در نفوس و عقول آنان متمکن گشته خودنمائی می‌کند»**(همان). ۱۰.«**و هرگاه فهم حقایق و امور عالم آنطور که واقعیت دارد بر گروه و ملتی دشوار باشد، بناچار باید جهت تفهیم و تعلیم آنان به راه های دیگری** [غیر از طرق(ص۱۹۸) استدلالات عقلی] **متوسل گردید که همان طرق محاکات خیالی است؛ زیرا برای هر ملتی به آن طرقی که معهود و مناسب با آنهاست باید حقایق را نمود؛ آن طرقی که آشناتر بدان می‌باشند و ازین روست که ملتها در نوع معرفت مختلف‌اند.**

مراد پیرزنی بوده که پشت چرخ دستی نخریسی قرار داشته و سر نخ در دست اوست اما چرخ نخریسی می چرخد. منظور این بود مثلا همه ما از عامی و عالم؛ ضرورت و حتی زیبایی امنیت، نظم و عدالت و امانت و ... را درک کرده و خواهان آنیم. اما آیا ماهیت آنها را میدانیم. چنانکه همگی سعادت خود را می خواهیم اما سعادت خود را هم میدانیم. همانگونه که همه سالمت خود را می خواهند. بویژه زمانی که بیمار شده و احساس بیماری یا درد داشته باشند. با خرد غریزی و بلکه فطرت عقلی و قلبی خود ضرورت مراجعه پزشک آنهم قوی و امین یعنی عالم و معتمد را درک کرده و با اختیار خود بدو مراجعت می نماییم. اما با عقل خدادادی خود، علت و دارو و درمان را نیز می یابیم. به تعبیر مولوی در مثنوی معنوی:

عقل رنجور آردش پیش طبیب　　لیک در دوا دادن نباشد او مجیب

عقل برای مراجعه به طبیب است. جوابگوی درمان و دوا نمی باشد. آنجا علم طبیب حجت بوده و حجیت و اعتبار دارد. با درک و دریافت همین عقل. باز به عبیر مولوی در مثنوی معنی:

حس دنیا نردیان این جهان　　حس دینی نردبان آسمان

صحت این حس بجویید از طبیب　　صحت آن حس بجویید از حبیب

پزشک، طبیب بدن و سلامت بدنی است. نبی و امام و ریاست مدنی: طبیب مدنی و سعادت مدنی می باشد. علم و فن طب: علم و فن سلامت جسمانی بدنی است. علم و فن مدنی؛ اجتماعی و سیاسی؛ علم و فن سلامت و سعادت مدنی است. کما اینکه دولت ینز طبیب مدن و سلامت و سعادت آنست. البته علم سیاسی و سیاستمداری حقیقی و یقینی واقعی: معمار و مهندس یعنی نهادساز و نظامساز مدنی، راهبری و مدیریت مدنی و آسیب شناسی و آسیبزدایی مدنی هر سه شئون علمی و عملی و نیز عملی و عینی را دارند.

ممکن است اموری به نزد ملتی معهود و شناخته باشد و به نزد ملتی دیگر ناشناخته؛ و سعادتی که اغلب مردم به آن ایمان و اعتقاد دارند همان سعادتی است که خود از طرق تخیلی و خیالات برای خود مجسم کرده‌اند نه از راه تعقل و تصورات عقلی و همین‌طور است وضع مبادی موجودات و اصولی که باید مورد قبول جامعه باشد و افراد انسانی بدانها اقتدار نمایند و بزرگ شمارند و بدانها احترام کنند که اکثر مردم از راه تخیل و مجسم‌کردن در قوت خیال خود پذیرفته و می‌پذیرند نه از راه تعقل دریافت عقلانی و تنها حکیمان و دانایانند که ایمانشان به سعادت و مبادی و اصول از راه و دریافت عقلانی و تصورات عقلی است؛ و البته همان کسانی هم که اینگونه حقایق را وجود تخیلی داده در خیال خود در می‌آورند و متخیلات خود را پذیرفته مورد اکرام و احترام قرار می‌دهند بدان صورت که قادر بر ادراک آن می‌باشند به حقیقت مؤمن‌اند و البته اموری که محاکی و نمودار این مبادی و اصول است یکنواخت نمی‌باشد و بلکه متفاوت و متفاضل است؛ پاره‌ای از آنها در ایجاد تخیل استوارتر و کاملتر است و پاره‌ای ناقص‌تر؛ پاره‌ای مقرون به حقیقت است و پاره‌ای دور و دورتر؛ موارد تردید و عناد در پاره‌ای از آنها دشوار و یا کم و نهان است و در پاره‌ای آشکار و زیاد است؛ و یا به آسانی می‌توان مورد تردید و نقض قرار داد؛ و یا باطل کرد؛ و به هر حال اموریکه سبب ایجاد علم تخیلی آنان به اصول و مبادی می‌شود اموری گوناگون می‌باشد. و هر یک از این امور مختلف مناسب با امری خاص از متخیلات است به این بیان که مثلاً پاره‌ای ازین محاکیات محاکی از امری است و پاره‌ای محاکی از فلان امر و اموری دیگر محاکی از چیز دیگر»(همان، ص۱۹۹). ۱۱.«**و همین‌طور ممکن است امور مختلفی باشد که همه آنها در محاکات از حقایق مساوی و برابر باشد و مثلاً با اختلافی که دارند همه محاکی از مبادی موجودات و سعادت و مراتب آن باشند. هر گاه اینگونه مسائل و امور مختلفه همه در خوبی محاکات، یا در قلت موارد نقض و عناد، یا در خفاء موارد نقض و عناد، برابر باشند**(ص۱۹۹) **همه آنها و یا هرچه از آنها پیش آید باید درین راه به کار بسته شوند. و هرگاه در افاده مقصود متفاوت و متفاضل باشن قهراً باید از آن قسمت استفاده کرد که در تجسم حقایق کاملتر باشد؛ و موارد نقض و تردید در آنها یا اصلاً نباشد و یا کم باشد و یا نهان باشد؛ و در مرتبت بعد آنچه نزدیکتر به حقایق است و آنچه از محاکیات ازین قبیل نباشد باید بدور انداخته شود»**(همان، ص۲۰۰).

***۱۲.مراتب و گوناگونی مدن، نظام ها، دولت ها و سیاستهای مدنی: ۱.«مدینه‌هائی که ضد و در برابر مدینه فاضله‌اند عبارتند از: الف.مدینه جاهله، ب.مدینه فاسقه و ج.مدینه ضاله[۱۵] و بالاخره د.گروه‌های خودرو و خودسر در مدینه فاضله؛ زیرا انسانهای خودسر در مدینه فاضله در حکم علف‌های هرزه مزارع گندم است و یا در حکم خاری است که بین زراعت روئیده می‌شود و یا در حکم گیاهان غیرسودمند و**

---

[۱۵].در گفتمان علم، فلسفه و حکمت و دانش مدنی و سیاسی قرآنی و اسلامی متفکرین بنام اسلامی از فارابی تا امام خمینی و علامه جعفری: اول. فاضله یا فاضلی: فلسفی و فرزانگی، مراد فاضلی سیاسی: فرزانگی سیاسی در قبال و مقابل جاهلیه و جاهله یا جاهلی، مراد جاهلی سیاسی قرار دارد. جاهلی اعم از ضاله یا ضالی: تفلسفی و فاسقه یا فاسقی: سوفیستی(سفسطه و مغالطه) قرار دارد. ضالی: ظنی است. به تعبیر فارابی حکمت ظنی بوده و بلکه ظن حکمت میباشد. فاسقی: توهمی است. به تعبیر فارابی حکمت توهمی یا کذاب یعنی دروغین بوده و بلکه توهم حکمت است. فاضلی: دانایی می باشد. بلکه دانایی، بینایی و آگاهی است. دانایی حقیقی، بینایی یقینی و آگاهی واقعی میباشد. ارزش، بینش و دانش است. هستی شناسی حقیقی، چیستی شناسی یقینی و چگونگی شناسی واقعی میباشد. ظن یا ظنی ضالی یا ضالی ظنی: پندار، بینش غیر یقینی و ظاهرنگری و ظاهر گرایی واقعی سیاسی(«ظاهر الحیات الدنیا ») واقع نما است. مانند سراب که آبنما می باشد. هر چه میروی و میدوید بدان نمی رسید. بلکه از آن دورتر میشوید. توهم فاسقی یا فاسقی توهمی(کاذب و دروغین): بینش ضد یقینی و ضد واقعی است. بسان اب شور دریا که هر چه بیشتر خورده، عطش افزده و تشنه تر می شوید. و به تعبیر قرآنی: («هل من مزید») باز هم میطلبید اما سیراب نشده و آرام نمی گیرد. دوم.در زبان شناسی سیاسی قرآنی متفکرین اسلامی و بر مبانی قرآنی(سوره حمد): «هدایت صراط مستقیم»: سیاست فاضلی است(«اهدنا الصراط المستقیم»: حمد/۱؛ ۶). «غیر المغضوب علیهم و لا الضالین»: الف.مغضوب از غضب می باشد. بمعنی خشم و خشونت و نزاع و تنازع است. مغضوب علیهم: یعنی به سبب انحراف از هدایت صراط مستقیم، خشم و خشونت ورزیده، به غضب و خونریزی(«یَفسکُ الدِّماء»؛ بقره/۱؛ ۳۰) تنازع کشیده و خود در حقیقت و در نهایت مورد غضب واقع شده و میشوند. این ظلم یعنی جور، تعدی از حدود هدایت صراط مستقیم وتجاوز به حقوق دیگران میباشد. این در تعبیر قرآن: فسق است(«و اخذنا الذین ظلموا بعذاب بئیس بما کانوا یفسقون»: اعراف/۷؛ ۱۶۵). این افساد در زمین میباشد. شیطانی است(«ابلیس ... ففسق عن امر ربه»: کهف/۱۸؛ ۵۰). حاصل این نیز تعارض و تشتت میباشد(«من اعرض عن ذکری فله معیشته ضنکا»: طه/۲۰؛ ۱۲۴). چرا که («الا بذکر الله تطمئن القلوب»: رعد/۱۳؛ ۲۸): با یا خدا و عمل به حدود هدایت صراط مستقیم: آرامش تحصیل میگردد. ب.ضال و ضالین و ضلالت: تعلل از اقامه حدود و احقاق حقوق خود یا دیگران است. این در تعبیر قرآن: فساد میباشد(«و یفسد فی الارض»: بقره/۲؛ ۳۰). یعنی ضایع گذاشتن مثلا بُعد فطری و روحانی انسان و ساحت معنوی مدنی و در سیاست است. حاصل این نیز تنگنایی مادی میباشد(«ضاقت الارض علیهم بما رحبت»: توبه/۹؛ ۱۱۸زمین با این همه فراخی، بر او و برای او تنگ است). این فقر می باشد. فقر روحی، فرهنگی و ومعنوی بوده که فقر حقیقی و یقینی واقعی است. نه اینکه لزوما فقر مادی، ظاهری و عارضی باشد. سوم.در گفتمان سیاسی متفکرین اسلامی از فارابی، خواجه نصیر و ابن خلدون تا ملا صدرا، امام خمینی و سرانجام علامه جعفری: سیاست فاضلی را سیاست انسانی، اسلامی، کامل، ولایتی، هدایت، امامت، حقیقی و یقینی واقعی، حتی علمی(حقیقی، یقینی و واقعی)، حکمی، عقلی(؛ عقلانی و عقلایی: خرورزی و خردمندی)، .... میخوانند. سیاست جاهلی را: سیاست مادی، دنیوی(سکولاریستی)، سیاست ضالی را سیاست ناقص، نارسا و امروزه یک بُعدی ظاهری(به تعبیر هربرت مارکوزه نیز در «انسان یک بعدی»)یعنی تکساحتی مادی، طبیعی(محض)، حیوانی، و مانند اینها بوده و نامیده میشود.سیاست فاسقی را ظالمی، جائری، فرعونی، نمرودی، تغلبی(سیطره جویی و سلطه طلبی و غلبه گری) یعنی استکباری(امپریالیستی)، تنازعی و همانند اینها دانسته و تعبیر میسازند. جاهلی را بهتر است نادان، ضالی را گمراه و فاسقی را بد راه یا بیراه و بیراهه تلقی نمود. سیاست فاضلی: سیاست توحیدی است. یعنی دو ساحتی مادی و معنوی، دو بعدی باطنی(ارزشی فطری، بینشی یقینی و منشی درونی) و ظاهری(کنشی و روشی یا رفتاری بیرونی) و متعادل(دارای تعادل و تعادلبخش مدنی) و متعالی(تعالیبخش فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و آرامشبخش) است. پیشرفت: توسعه مادی(ابزاری و اقتصادی) و تأمین آسایش ظاهری جسمانی بدنی توأمان با تعادل سیاسی و اجتماعی و در جهت تعال فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش باطنی مدنی است. در قبال و فرای و در مقابل و مقابله با توسعه غیر توحیدی ظنی تکساحتی(فرویدیسمی)-ضد توحیدی توهمی تنازعی(داروینیستی)و ضد توحیدی ظنی و توهمی تکساحتی ظاهری کنشی و رفتاری نامتعادل(افراطی و تفریطی)نامتعالی متدانی می باشد. چهارم.انسان های مدنی، جوامع مدنی، دولت های مدنی، نظامات مدنی و سیاست های مدنی و حتی توسعه مدنی فاضلی یا غیر و ضد عاقلی و فاضلی یعنی غیر و ضد توحیدی: جاهلی و رذیلی اند. جاهلی نیز یا ضالی یعنی تکساحتی(فرویدیسمی) غیر توحیدی و یا فاسقی یعنی تنازعی(سیطره جویانه داروینیستی)ضد توحید اند. اینها بر خلاف فاضلی که توحیدی دوساحتی مادی و معنوی و دو بعدی باطنی(ارزشی، بینش و منشی) و ظاهری(کنشی و روشی یا رفتاری)متعادل و متعالی بوده، تکساحتی مادی و یک بعدی ظاهری نامتعادل و نامتعال اند.

زیان‌آور به زراعت یا درخت است»(همان). ۲.«**در مرتبه بعد مردمان بی‌شعوری که طبیعةً در حکم حیوانات‌اند که اینگونه انسانها طبیعةً نمی‌توانند مدنی و پای‌بند به اصول مدنی باشند؛ و اجتماعات آنان نیز اجتماعات مدنی نمی‌باشد؛ و بلکه پاره‌ای از آنان در خلق‌وخوی حیوانات انسان‌نما می‌باشند؛ و پاره‌ای دیگر به مانند حیوانات وحشی‌اند؛ و سرانجام پاره‌ای دیگر به مانند حیوانات درنده‌اند؛ و بدین ترتیب پاره‌ای از آنها مسکن و مأوی خود را در بیابانها برمی‌گزینند و به طور پراکنده زندگی می‌کنند و پاره‌ای به صورت اجتماع؛ و لکن در زندگی و اعمال مربوط به آن به مانند حیوانات وحشی‌اند و پاره‌ای از آنان مسکن خود را به نزدیک شهرها برمی‌گزینند»**(همان). ۳.«**پاره‌ای از آنان صرفاً عادت به خوردن گوشت خام دارند و پاره‌ای دیگر به مانند حیوانات از گیاهان بیابان می‌چرند و پاره‌ای حیوانات را پاره می‌کنند و می‌خورند عیناً به مانند حیوانات درنده. اینگونه مردمان معمولاً در حواشی و اطراف و کناره‌های مدینه‌ها و مساکن و مناطق معموره زندگی می‌کنند یعنی در منتهی‌الیه شمال معموره و یا منتهی‌الیه جنوب معموره»**(همان). ۴.«**نظامی که درباره این قبیل انسانها اعمال می‌شود باید در حدود حیوانات باشد یعنی آن دسته از آنها که در حدود انسانی می‌توانند مورد بهره‌وری قرار گیرند در**(ص۲۰۰) **شهرها به صورت برده درآیند و مورد بهره‌برداری قرار گیرند و درست به مانند حیوانات از آنها بهره‌کشی شود و آن دسته که اصولاً مفید نمی‌باشند و یا حتی زیان‌آورند باید با آنها همان کاری شود که با حیوانات زیانآور می‌شود و قهراً نسبت به فرزندان اینگونه افراد و یا حتی فرزندان همه مردم مدینه که از لحاظ فکری در حدود حیوانی باشند باید بدین سان عمل شود»**(همان، ص۲۰۱).

***۱۳.مدینه های جاهلی:** «**مردم مدینه‌های جاهله که دارای نوعی از زندگی مدنی می‌باشند جزء ملتهای مدنی به حساب می‌آیند و اجتماعت آنها خود اشکال گوناگون دارد به شرح زیر: اول.اجتماعات ضروریه. دوم.اجتماعات نذاله در مدینه‌های نذالت. سوم.اجتماعات خسیسه یا مدینه‌های خسیسه. چهارم.اجتماعات کرامیه در مدینه‌های کرامیه. پنجم.اجتماعات تغلبیه در مدینه‌های تغلبیه. ششم.اجتماعات حریه در مدینه‌های جماعیه و یا مدینه‌الحرار**»(همان). در باب مدینه کرامت و کرامت مدنی: ۱.«**این نوع مدینه‌ها از لحاظ ترتیبات و نظامات شبیه به مدینه فاضله‌اند به ویژه آن‌گاه که این کرامتها و مراتب و طبقات برای افاده سود و سود زیادتر به آحاد مردم باشد؛ خواه آن سود، توانگرکردن مردم باشد، و یا افاده لذات یا چیزی دیگر از آنچه خواست منافع جویانست»**(همان). ۲.«**این نوع مدینه‌ها بهترین نوع مدینه‌های جاهلیه است؛ مردم اینگونه مدینه‌ها را دیگران** [*نه مردم خود آن*] **جاهلیه نامند. باید یادآور شد که محبت کرامت و احترام هرگاه از حد بگذرد اینگونه مدینه‌ها تبدیل به مدینه جباران می‌شود و به مدینه تغلب دگرگون می‌گردد**»(همان).

*یکی.«**ویژگیهای مدینه تُغلبی**»؛ کشور و نظام سیاسی و دولت و سیاست سلطه طلبی، سیطره جویی استکباری(امپریالیسم)[۱۶]: اول.۱.«**مردم در مدینه تغلب در راه تحقق‌بخشیدن به چیرگیها و غلبت‌ها به یکدیگر معاونت می‌نمایند. و این وضع هنگامی پیش می‌آید که همه مردم آن شیفته غلبه بر اقوام و ملل دیگر شوند؛ و البته هم در شیفتگی غلبه و هم در نوع آن و هم در چیزهائی که مطمح نظر آنان واقع می‌شود که مغلوب خود گردانند متفاوت خواهند بود**»(همان). ۲.«**مثلاً پاره‌ای از آنان ممکن است خواستار چیرگی برخون مردم باشند و پاره‌ای دیگر خواستار غلبه بر مال مردم باشند و بخواهند اموال دیگران را صاحب شوند و بالاخره پاره‌ای دیگر تسلط بر نفوس دیگران را خواستار باشند تا آنها را برده خود سازند**»(همان). ۳.«**و به هر حال درین مورد مردم مدینه مراتبی دارند برحسب عظمت و اهمیت خواست هر یک از افراد که شیفته غلبت بر امری مهم و بزرگ باشد یا کوچک؛ خواست**(ص۲۰۷) **آن غلبت یافتن بر اموال آنها باشد یا بر خون آنها و یا بر روح و نفس آنها که آنان را برده خود کند و یا اموال آنها که از آنان برباید و خود حیازت نماید**»(همان، ص۲۰۸). ۴.«**و به هر حال هدف و شیفتگی آنان در همه انواع چیرگیها خوار کردن و مقهور کردن دیگران است؛ و هدف این است که ملت مقهور نه مالک نفس خود باشد و نه مال خود و نه چیزی دیگر؛ و در همه اموری که وی می‌خواهد منقاد و مطاع و فرمان‌بردار وی باشد. البته در آن چیزی که به خاطر آن چیره شده است منقاد و مقهور او باشد و ازین جهت است که هرگاه یکی از اینگونه افراد به هدف و خواست خود بدون اعمال زور و قهر و غلبت نائل شود توجهی به آن نخواهد کرد و حتی از امر مورد خواست هم صرف‌نظر می‌کند. یک.پاره‌ای از آنان دوست دارند که از راه خدغه و نیرنگ و غافلگیرانه، بر مردم قاهریت و غلبه یابند؛ دو.و پاره‌ای دیگر دوست دارند آشکارا اعمال زور و قاهریت کنند و سه.پاره‌ای دیگر به هر دو راه؛ و ازین جهت است که بسیاری از کسانی که خواستار تسلط بر خون مردمند و خواستار خونریزی هرگاه بر انسانی که خواب باشد دست یابند نه اقدام به قتل آن می‌کنند و نه اموال او را تصرف می‌کنند تا آن‌گاه که او را بیدار کنند، و دوست دارند که از راه اعمال زور اموال او را تصرف کنند و دوست دارند که با طرف مقاومت و ستیز کنند تا او را از پای درآورند و درست آنچه را که طرف نمی‌خواهد درباره او انجام می‌دهند**»(همان). ۵.«**و به هر حال هر یک از این گونه افراد دوستدار غلبه است؛ و بنابراین هریک هم دوست دارند که بر سایر آحاد مردم مدینه خود

[۱۶].انسان مدنی، جماعت مدنی، جامعه مدن، دولت مدنی، حکومت مدنی، حاکمیت مدنی، نظام مدنی، سیاست مدنی و توسعه مدنی تغلبی یا سلطه طلب(و سلطه پذیر) ملی داخلی و سیطره جوی خارجی تا استکباری جهانی و امرزوه جهانی سازی در بستر جهان شدن و رو در روی جهانی گرایی و به تعبیری نئوامپریالیسم، ریشه در مراحل و مراتب پیشین از ضروریت، بدالت یا نذالت(ثروت طلبی) ، خست(مال اندوزی) و کرامیت(شهرت طلب)داشته و خود بعدا به جماعیت(ترفه طلب تا لذت طلب) ختم می شود. بدین طریق جاهلی ضالی یعنی تکساحتی و به تعبیر فارابی تا خواجه نصیر و ملا صدرا گمراه به جاهلی فاسقی یعنی تنازعی بد راه یا بیراه که همان سلطه گری و سیطره جویی استکباری و امپریالیستی بوده و بدان کشیده و می کشاند. از تفریط به افراط منجر شده و از تکساحتی به تنازعی می گراید. که در هر دو صورت و از بنیاد، آغاز و ریشه نامتعادل بوده در نتیجه نامتعالی است.

چیره شوند و هم بر مردم دیگر؛ نهایت چون مردم داخلی مدینه در بقاء خود و در زنده ماندن خود نیازمند به یکدیگرند و می‌خواهند به یکدیگر در غلبه بر مردم بیگانه کمک نمایند و از غلبه دیگران بر آنها ممانعت نمایند ناچارند که از چیرگی بر یکدیگر خودداری کنند»(همان). به تعبیری سیاست زور و تنازعی: نه صلح در داخل و جنگ در بیرون بلکه سازش در داخل برای ستیز و سلطه در و بر خارج و جلوگیری از سلطه خارج بر داخل است. ۶.«**رئیس اینگونه مدینه‌ها قهراً آن‌چنان کسی باید باشد که**؛ یک.**در بکار گرفتن آنان در جهت چیره‌شدن بر ملتها نیرومندتر و مدبرتر بود**؛ دو.**و در چاره‌اندیشی نیرومندتر بود** سه.**و رأی وی در جهت**؛ الف.**به کاربردن** و ب.**انجام‌دادن کارهائی که موجب چیرگی دائمی آنان شود کاملتر باشد،** چهار.**و همین‌طور در جلوگیری از غلبه دیگران بر آنها و این‌چنین کس رئیس و پادشاه آنان خواهد بود.** پنج.**و بالاخره کسی که اینان را طوری تربیت کند که همواره دشمن ملتهای دیگر باشند** شش.**و سنت و رسوم آنها طوری ترتیب داده شود که با مراجعه به آن سنت‌ها احساس کنند که در شأن این ملت است که**؛ الف.**بر دیگران غالب شوند** و ب.**همه را در انقیاد خود درآورند**»(همان). ۷.«**تفاخر و حماسه‌های اینان: یک.یا در جهت غلبه‌های بسیار آنان می‌باشد و دو.یا در جهت**(ص۲۰۸) **عظمت آنها و سه.یا در توصیف آلات و ابزار غلبه و سازوبرگ آن**»(همان). ۸.«**و البته وسائل چیرگی: یک.یا ناشی از تفکر و اندیشه است و دو.یا مربوط به بدن و تن‌ها است و سه.یا آلات و ابزاری دیگر**»(همان). ۹.یک.«**آنچه مربوط به بدن و تن‌هاست از قبیل چابکی و زورمندی است**؛ و دو.**آنچه مربوط به خارج از تن‌هاست مانند سلاحهای جنگی است و سه.آنچه مربوط به فکر و اندیشه است به این است که در طرقی که بهتر می‌توان بر طرف چیره شد**؛ الف.**خوب‌اندیش بود** و ب.**بهترین طریق را برگزینند**»(همان، ص۲۰۹). ۱۰.«**بر این گونه افراد حالاتی عارض می‌شود مانند:** یک.۱.**سنگ‌دلی،** ۲.**ستمگری،** ۳.**خشمناکی** و ۴.**آزمندی در جهت خوردنیها و پوشیدنیها** و ۴.**زیاده‌روی در زناشوئی و زواج**[زیاد زن گیری تا بی بندباری جنسی] و **بالاخره** ۵.**چیره‌شدن بر همه خیرات عالم آنهم از راه قهر و غلبه و منقاد و خوار کردن افرادی که صاحب این امورند. دو.و اینان معتقدند که باید بر**؛ الف.**همه چیز** و ب.**همه کس غالب آمد**»(همان). ۱۱.«**و گاه بود که همه مردم مدینه بدین‌سان اندیشه نمایند و چنان نمایند که قصد اینان از غلبه بر مردم بیگانه صرفاً به خاطر نیاز آنان است به شهرنشینی و نه برای امری دیگر**»(همان). ۱۲.«**و چه بسا ملتهای مغلوب از مجاورین آنان باشند که در شهر واحدی زندگی می‌نمایند. و باید دانست که ملتهای غالب یا در دوستداری قهر و غلبت یکسانند و متساوی مراتب‌اند و یا در مراتب گوناگونند و قهراً سهم هر یک از غارتگریها همان چیزی است که از مغلوبین می‌گیرد؛ کم‌تر از دیگران باشد یا زیادتر** [و احیاناً هیچ] **از لحاظ رساندن قوی و نیروها و ابزار جنگی به رئیس و فرمانده خود نیز ممکن است متفاوت باشند**»(همان). بسان یک شرکت سهامی عام ملی یا خاص سرمایه گذاران است. ۱۳.«**و چه بسا باشد که قاهر تنها یکی باشد و قوم و یارانش**

در حکم آلات و ابزار بی‌اراده او باشند در غلبه بر طرف»(همان). ۱۴.«**و بدیهی است که قصد اینگونه افراد از غلبه و قهر این نیست که چیزی برای خود و یا برای غیر رئیس خود به دست آورند؛ و بلکه صرفاً همت و قصد آنان از قهر و غلبه این است که همان یک فرد به قدرت و مال و مکنت نائل شود تا وی ازین راه بتواند وسائل و نیازهای زندگی خود و مردان جنگ‌جوئی که به خدمت می‌گیرد تأمین نماید و بالاخره هدف آنها غلبه برای غیر و اعطاء به غیر است عیناً به مانند باز شکاری و سگ شکاری»**(همان، ص۲۱۰). ۱۵.«**و همین‌طور سایر مردم مدینه در همه خواست های وی و در جهت هدفهای او به مانند برده خدمتگزار او می‌باشند؛ و در برابر او خاضع و بی اراده‌اند؛ و به طور مطلق خود نمی‌توانند مالک چیزی باشند. پاره‌ای از مردم برای او زراعت می‌کنند و پاره‌ای تجارت. هدف این چنین کس تنها این است که همه مردم را در برابر خود خاضع و خوار و مغلوب و مقهور بیند؛ و اگرچه سود دیگری از طرف آنان بدو نرسد و تنها سود وی خواری و مقهوریت آنان می‌باشد. اینگونه مدینه‌ها را نسبت به خوی و اخلاق پادشاهش مدینه تغلبیه نامند و لکن مردم عامه آن جویای تغلب نمی‌باشند. البته نوع مدینه‌ای که در آغاز فصل گفته شد مطلقاً مدینه تغلبیه است و آنکه قبل از این، نیمه تغلبیه است»**(همان). ۱۶.«**بنابراین مدینه تغلبیه گاه بدین وضع است یعنی هدف مردمش و یا رئیس آن از قهر و غلبه صرفاً به خاطر لذت‌بردن از قهر و غلبه است»**(همان). سلطه، ثروت و شهرت(اعتبار)، بسان انرژی ها قابل تبدیل به همند. برخی همانند امریکای امروز، رضایتمند سلطه بوده و ثروت و اعتبار را برای سلطه اش میخواهد. در مواضعی حتی حاضر بوده منافعش و اعتبارش آسیب دیده و مخدوش شوند اما سلطه اشت خیر. برخی همانند انگلیس، سلطه و اعتبارش را برای منفعت و ثروتش می طلبید. در صورتی که منافعش تأمین گردد، مخدوش شدن سلطه و حتی اعتبار خود را بر می تابد. برخی بسان فرانسه، بیشتر منافع و سلطه اش تحت شعاع اعتبارش به عنوان پرچمدار انقلاب، آزادی و حقوق بشر ادعایی خویشند. حتی بر این اساس یعنی علت غایی می توان کنش و روابط و رفتار کشورها را تحلیل کرد. این تحلیل سیاسی علی است. ۱۷.«**و اما آن نوع مدینه‌ای که مردمش قهر و غلبه را وسیله هدفهای دیگر می‌دانند مانند اینکه به نیازهای ضروری زندگی دست یابند و یا ثروت اندوزی نمایند و یا از لذات و امور لذت‌آوری که از قهر و غلبت به دست می‌آورند بهره‌مند شوند و یا به شأن و شوکت وکرامت**[شهرت] **برسند نوعی از مدینه دیگر تغلبیه است که باز مشمول همان مدینه‌های برشمرده شده می‌شود»**(همان). ۱۸.«**بسیاری از مردم، همه این مدینه‌ها را تغلبیه می‌نامند و البته شایسته‌تر به این نام مدینه‌ایست که مردم آن همه این امور را بخواهند از راه قهر و غلبه به دست آورند؛ خلاصه اینکه مدینه‌های تغلبیه ازین نظر سه گونه‌اند»**(همان). مراد امپریالیسم و استکبار جهانی سلطه طلبی، ثروت طلبی و شهرت طلبی است. ۱۹.«**یکی آنکه یک فرد آن طالب قهر و غلبت باشد و همه مردم برای آن یک تن کار کنند. دوم مدینه‌ای که نیم مردمش خواستار قهر و غلبه**

باشند. سوم مدینه‌ای که همه مردمش طالب قهر و غلبه‌اند»(همان، ص۲۱۰). دوم.۱.«**و به هر حال مردم اینگونه مدینه‌ها قهر و غلبت را به عنوان اینکه مطلوب ذاتی باشد طالب نمی‌باشند و بلکه هدف و خواست آنان از قهر و غلبت امری دیگر است؛ و مدینه‌های دیگر نیز وجود دارد که هدف آنان علاوه بر رسیدن به این امور خود قهر و غلبه هم هست»**(همان). ۲.«**اما در باب نوع اول از اینگونه مدینه‌ها که قصد مردم آن صرفاً غلبه است به هر نحو که پیش آید و در هرچه باشد گاه اتفاق می‌افتد که افراد آن، بدون اینکه سودی عاید آنان شود، به افراد زیان می‌رسانند؛ مثل اینکه افرادی را به قهر و غلبه به قتل می‌رسانند؛ بدون اینکه سودی به آنها برسد؛ صرفاً برای لذتی که ازین کار می‌برند. و چه بسا برای خاط چیزهای بی‌ارزش اقدام به جنگ و قتل و قهر و غلبه می‌نمایند. درین مورد حکایات و داستانهائی از اقوام تازی وجود دارد»**(همان). ۳.«**اما در باب نوع دوم از این گونه مدینه‌ها باید گفت چون قهر و غلبه را برای خاطر رسیدن به امور مادی دوست دارند و برای رسیدن به اموری که مطلوب آنان است اقدام به آن می‌نمایند یعنی اموری که به نزد آنان خوب و عالی شناخته شده است؛ بنابراین هرگاه بدون اعمال زور و قهر بتوانند به مطلوب خود برسند دیگر اعمال زور نمی‌کنند»**(همان). ۴.«**و اما در باب نوع سوم از مدینه‌های تغلبیه باید گفت که نه به کسی زیان می رسانند و نه اقدام به قتل می‌کنند مگر در آن گاه که بدانند رسیدن به یکی از اموری که به نزد آنان شریف محسوب می‌شود ازین راه به دست می‌آید؛ و بنابراین هرگاه بدون توسل به زور و قهر و غلبه مقصود آنان برآورده شود مانند اینکه گنجی بیابند یا اینکه از ناحیه غیرآنچه را می‌خواهند به آنان بخشش شود و یا به نحوی دیگر از ناحیه اشخاص بتوانند بدون قهر و غلبه به خواست خود برسند نمی‌پذیرند و تصرف در آن نمی‌کنند. اینگونه افراد را ارباب همت و غرور می‌نامند»**(همان). ۵.«**مردم نوع اول از اینگونه مدینه‌ها از اموال مغلوبین خود تنها به رفع حوائج ضروری خود اکتفا می‌نمایند؛ و گاه باشد که مبارزه و کوشش‌های عظیمی در راه به دست‌آوردن نفعی و یا مالی که از آن محروم‌اند مبذول می‌دارند و درین باب اصرار می‌ورزند؛ و هنگامی که بدانها دست یافتند و در حیطه قدرت آنان درآمد به نحوی که کاملاً در تحت نفوذ و حکم آنان قرار گرفت از آن دست بدارند و رها کنند»**(همان، ص۲۱۱). ۶.«**چه بسا این گونه افراد هم مورد ستایش و اکرام و تجلیل واقع می‌شوند. بسیاری از این کارها را دوستداران احترام و کرامت صرفاً برای این انجام می‌دهند که مورد اکرام و احترام واقع شوند. و البته مدینه‌های تغلبیه بیشتر به سوی جباریت و مدینه‌های جبارین گرایش می‌یابد تا مدینه کرامت»**(همان). ولو در داخل جبار نبوده یعنی دمکرات بوده در خارج دوگانه رفتار کرده و طرفدار و حامی سلطنتی استبدادی مطلقه ستم گرند. این تدریجا در ساختار قدرت داخل اینها نیز نهادینه شده و چه بسا آنها را بدان سمت سوق دهد. ۷.«**بر مردم مدینه‌های طالب توانگری‌های مالی و لهو و لعب و خوشگذرانی، گاه غرور و حالاتی عارض می‌شود که گمان می‌برند تنها آنان هستند که خوشبخت و**

پیروز و مورد رشگ مردمند و باید باشند؛ و چنین گمان برند که از همه مردمان مدینه‌های دیگر برترند؛ آن‌چنان غروری بر آنان عارض می‌شود که مردم مدینه‌های دیگر به نظر آنان خوار شمرده می‌شوند و گمان می‌برند که ملتهای دیگر بی‌ارز و بی‌ارزشند و به واسطه نائل‌شدن به آنچه به نزد آنان سعادت محسوب می‌شود مورد محبت و کرامت ملتهای دیگرند»(همان). و باید باشند. و بایسته بوده آقا و ارباب جهان بشمار آیند. ۸.**«اینگونه اندیشه‌های خودخواهانه در آنان حس خودخواهی، افتخار، محبت و ستایش و چاپلوسی را زنده می‌کند و همواره می‌خواهند دیگران از آنان ستایش کرده چاپلوسی نمایند و گمان برند که ملت‌های دیگر نتوانسته‌اد به موقعیتی که آنان احراز کرده‌اند برسند و اصولاً جاهل به این نوع از سعادتند»**(همان). ۹.**«این‌گونه افکار موجب می‌شود که برای خود القاب و نامهائی بسازند که نمودار حسن سیرت و سریرت آنان است؛ مثل اینکه خود را معروف کنند که ظریف‌اند و مطبوع و دیگران خشن و نامطبوع و ازین راه خود را چنان نمایند که مردم گمان برند که اینان ارباب غرور و بزرگی و تسلط‌اند؛ و گاه بود که آنان را مردمی صاحب همت شناسند. و چون اینگونه افراد دوستدار لذات و لهو و لعب‌اند اگر وضعی پیش آید که راه رسیدن آنان به توانگری و لهو و لعب و لذات مورد نظر کسب و حرفت نباشد و صرفاً نیروی غلبه و قهر بر ملتها باشد و از راه قهر و غلبت به هدفهای خود که توانگری و لهو و لعب است نائل گردد، نخوت و غرور خاص آنان را فرا می‌گیرد و در زمره ستمگران و جباران درمی‌آیند»**(همان). ۱۰.**«اینان ملت و مردم نوع اول را احمق می‌نامند و ممکن است در بین مردمی که صرفاً دوستدار کرامت‌اند کسانی پیدا شود که رسیدن به کرامت را بذاته نخواهند؛ و بلکه وسیله رسیدن به توانگری بدانند؛ چه آنکه بسیاری از آنان دوست دارند که مورد اکرام و احترام مردم واقع شوند تا از آن راه به ثروت‌اندوزی و توانگری برسند حال یا از ناحیه کسی که مورد اکرام و احترامش واقع شده است یا از ناحیه دیگران. زیرا**(ص۲۱۲) **اینگونه افراد ریاست و اطاعت و فرمانبرداری مردم مدینه را برای آن خواهند که به ثروت و مکنت نائل شوند»**(همان، ص۲۱۳). ۱۱.**«بسیاری ازین گونه افراد ثروت و مکنت را هم برای رسیدن به لهو و لعب و لذت می‌خواهند و معتقدند که ریاست آنها و فرمان‌برداری دیگران از آنها هراندازه فزونتر و کامل‌تر باشد بهره‌گیری آنها از امور مالی و لذتهای ناشی از آن فزونتر می‌گردد؛ و لاجرم اعمال زور کرده ویکه‌خواه می‌شوند که حکومت مطلقه فردی برقرار کنند تا بدان وسیله به جلالت خود بیفزایند و در نتیجه به توانگری و مکنت بزرگ دست یابند به طوریکه هیچ کس یارای برابری با آنها را نداشته باشد و آنها بتوانند ثروت و مکنت حاصله را در جهت لهو و لعب و خوشیهای زندگی به کار گیرند و از انواع خوشیها از نوع خوردنی و نوشیدنی و لذتجویی های جنسی به مقامی رسند که کماً و کیفاً فائق بر همه باشند»**(همان).

***دیگری.مدینه جماعی: کشور، نظام سیاسی، دولت و سیاست ترفه طلبی پسا استکباری: ۱.«مدینه جماعیه آن گونه مدینه‌ایست که مردم آن همه رها و آزاد باشند و هرآنچه بخواهند انجام دهند و همه مردم آن از تساوی کامل برخوردار باشند در همه اعمال خود، قوانین و سنت‌های آنان هم برین اساس است که هیچ انسانی بر انسانی دیگر برتری ندارد در هیچ جهت؛ و مردم آن آزادانه هر عملی را مرتکب می‌شوند و هیچ فردی از افراد بر هیچ فردی دیگر تسلط ندارد؛ نه خودی بر خودی و نه دیگران بر آنها؛ و تنها آن کس قابل ارزش است که در جهت فزودن به حریت و آزادی آنها کمک کند؛ و چون بدین‌سان آزادند به ناچار در آنان خلق‌وخوی و همت‌ها و اغراض فزون می‌شود و خواستها متفرق و بسیار می‌شود. اشیائی که برای بهره‌گیری در لذتها به کار گرفته می‌شود بر حسب خواستهای متعدد بسیار و متنوع می‌گردد تا آنجا که به حساب و شمار نمی آید»**(همان). **۲.«مردم اینگونه مدینه‌ها و دسته‌های مختلف و متباین و همانند به حدی می‌رسند که به شمار نمی‌آیند و بالاخره از همه نوع مردم و مردمی که با خواستهای مختلف**(ص۲۱۳) **در مدینه‌های دیگر پراکنده‌اند درین گونه مدینه‌ها جمع می‌شوند. از مردم شریف تا پست‌ترین؛ برقرارشدن ریاستها در اینگونه مدینه‌ها مستند به هر امری است که پیش آید از سایر اموری که برشمرده شد و ریاستهای مستند به آنها دانسته شد و دسته‌هائی که در وضع رؤسای مدینه نمی‌باشند قهراً بر اینگونه رؤساء و کسانی که عنوان ریاست دارند مسلط می‌باشند. ریاست کردن رؤسای آنان تابع خواست و اراده مرؤوسین است. رؤسای آنان کاملاً تابع خواست مرؤوسین‌اند به طوریکه اگر ه دقت در اوضاع و احوال آنان رسیدگی شود نه رئیسی وجود دارد و نه مروؤسی»**(همان، ص۲۱۴). **۳.«به جز اینکه باید گفت تنها آنانکه در جهت آزادی مطلق و برآورده‌شدن خواستها و امیال آنان اقدام می‌کنند آنان را به همه خواستهای خود می‌رسانند و آزادی و خواستهای گوناگون آنان را برای آنان پایدار می‌دارند و از دست‌برد افراد داخلی و دشمنان خارجی محفوظ می‌دارند مورد اکرام و احترام آنان می‌باشند. و در صورتیکه خود بر خواستهای ضروری زندگی اکتفا نمایند که آن‌گاه برتر و مطاع و مکرم‌تر به نزد آنان خواهند بود»**(همان). **۴.«ازین نوع کسان که بگذریم مابقی رؤسای آنان یا همشأن و برابر با آنها می‌باشند و یا حتی فرودتر. در آن‌گاه مساوی با سایرین محسوب می‌شوند که هر گاه از طرف افراد خواستها و امیال آنان برآورده شود و خیراتی بدانها رسانده شده از طرف وی نیز اموال و ثروتی برابر با آنچه بدو رسانده‌اند به آنها برساند و درین صورت برای وی برتری و مزیتی نسبت به خودشان قائل نمی‌شوند»**(همان). **۵.«و لکن هرگاه اموالی به وی ببخشایند و سهمی از اموال و مکنت خود به او برسانند و کراماتی به او بنمایند و از طرف وی به آنها سودی عاید نشود آنان بر رئیس خود برتری و مزیت دارند زیرا مانعی نیست که در این نوع مدینه رؤسائی باشند بدین وضع و حال که بر حسب اتفاق به نزد مردم مدینه شأن و شوکتی داشته باشد و ریاست یابند حال یا بنا به خواست مردم مدینه این شأن و شوکت را**

احراز کرده باشند و یا به اینکه پدران آنان در این مدینه ریاست داشته و مورد(ص۲۱۴) اکرام مردم بوده‌اند و از حقوق میراثی استفاده کرده ریاست یافته باشند که در این صورتها مردم مدینه کاملاً مسلط بر رؤسای خود می‌باشند. در اینگونه مدینه همه هدفها و خواستهای مدینه‌های جاهله به طور فزونی و کاملتر خودنمائی می‌کند»(همان، ص۲۱۵). ۶.**«اینگونه مدینه‌های جاهله، معجبه و مدینه سعیده شمرده می‌شود، ظاهر آن عیناً به مانند لباسی است که نقاشی و رنگ‌آمیزی شده باشد به رنگهای گوناگون و شمایل‌های مختلف؛ و بنابراین اینگونه مدینه‌ها محبوب همه است و سکنای در آن برای هر کس مطلوب است زیرا هر کسی تا حدی و در امری معین خواستهائی دارد که در اینگونه مدینه‌ها برآورده می‌شود و بنابراین مردم و ملت‌های گوناگون به سوی آن روی می‌آورند و به طور بی‌حساب و بی‌اندازه به بزرگی آن افزوده می‌گردد و در آن از هر نوع نسلی و خلق و خویی و بچه‌هائی به وجود می‌آیند؛ و فرزندانی که نهادها و فطرتها و تربیتهای گوناگون دارند در اینگونه مدینه‌ها نمودار شهرهای بسیار می‌گردند و لکن نه به طور جدا و متمایز بلکه درهم و پراکنده در یکدیگر؛ و بیگانه از اهلی شناخته نمی‌شود. در اینگونه مدینه‌ها هدفها و غرض‌های گوناگون وجود دارد، روشها مختلف است. و بدین جهت ممکن است که بعد از گذشت زمانهای متمادی مردمی که از طبقه افاضل باشند پدید آیند و حتی حکماء و دانشمندان و شعراء و خطبائی در اینگونه مدینه‌ها تربیت شوند؛ در هر نوعی از امور و علوم و فنون. و ممکن است که از بطن اینگونه مدینه‌ها افرادی برای تشکیل مدینه فاضله بیرون آیند؛ و این نوع انسانها بهترین دسته‌هائی هستند که در اینگونه مدینه‌ها تربیت می‌شوند؛ و ازین جهت است که اینگونه مدینه‌ها از لحاظ خیر و خوبی و هم از لحاظ شر و بدی بهره‌ورترین مدینه‌ها می‌باشد و هر اندازه بزرگتر، و مدت آن طولانی‌تر و مردم آن زیادتر و نعمت‌های آن فراوان‌تر و برای زندگی مردم کاملتر بود هم خیرات و هم شرور آنهم فزونتر شود. و باید دانست هنگامی که ریاسات مدینه جاهله گفته می‌شود مقصود انواع ریاسات است به تعداد انواع مدینه‌های جاهله»**(همان). ۷.**«زیرا هر یک از ریاستهای جاهلیه یا قصد و هدفش صرفاً دستیابی به حوائج ضروری زندگی است؛ و یا علاوه بر آن توانگری مالی است؛ و یا علاوه بر آنها بهره‌وری از لذتهای مادی است؛ و یا نیل به کرامت و حسن شهرت و ستایش است. حال اساس آن بر حریت و آزادی باشد؛ و یا قهر و غلبه؛ و از همین جهت است که ریاستهای اینگونه مدینه‌ها در ازای ثروت خرید و فروش می‌شود به ویژه ریاستهای مدینه‌های جماعیه»**(همان). ۸.**«زیرا بیان شد که در مدینه جماعیه هیچ فردی از آن دگر در احراز ریاست اولویت ندارد؛ و بنابراین موقعی که ریاست آن به یک فردی از افراد**(ص۲۱۵) **اعطا شود یا برای این است که مطیع مردم اس و به اصطلاح مردم این کار می‌کنند که بتوانند هر نوع خواست و اراده‌ای را بر او تحمیل نمایند و یا اینکه در برابر این کار ازو ثروت و مکنتی دریافت می‌کنند و یا ما بازای دیگر؛ و بهترین رئیس به نزد اینان آن کسی است که بهترین**

اندیشه‌ها و چاره‌جوئی‌ها را در راه رسیدن مردم به هدفها و امیال نفسانی خود، که در عین حال گوناگون و متنوع است، به کار برد و نیز بتواند سود آنان را از دست‌برد دشمنان نگهدارد؛ و در عین حال خودش از اموال آنها به جز رفع حوائج ضرور زندگیش چشم‌داشتی نداشته باشد؛ بلکه صرفاً باندازه ضروری زندگی خود از آنان برگیرد. و قهراً در اینگونه مدینه‌ها آن کسی که به معنی واقع جزء افاضل باشد یعنی آن‌گونه کسی که اگر به ریاست برسد کارها و اعمال آنها را ارزیابی کرده و به سوی سعادت حقیقی رهبری می‌نماید هیچ گاه به ریاست نمی‌رسد و مردم زیربار ریاست او نخواهند رفت»(همان، ص۲۱۶). ۹.«**و هرگاه پیش آید که این چنین کسی مقام و منصب ریاست یابد در اندک مدتی یا خلع می‌شود یا کشته و یا وضع حکومتش پریشان‌حال شده جنگ و ستیز بر سر آن فزون می‌شود. و همین‌طور است وضع سایر مدینه‌های جاهلیه که هر فرد از مردم آن طالب ریاست آن کسی می‌باشند که خواستها و امیال آنها را برآورد؛ و راه رسیدن به آن را برای آنها آسان گرداند؛ و هم نگهبان آنها باشد؛ و به طور مطلق از ریاست افاضل ابا و امتناع دارند و نمی‌پذیرند؛ فقط چیزی که هست این است که پدیدآمدن مدینه‌های فاضله و ریاستهای فاضله از بطن مدینه‌های ضروریه و جماعی آسان‌تر و ممکن‌تر است. رسیدن به حوائج ضروری زندگی و یا توانگری و بهره‌گیری از لذات و لهو و لعب و نائل‌شدن به کرامات گاه از راه قهر و غلبه است و گاه از راه‌هائی دیگر. بنابراین هم مدینه‌های چهارگانه با توجه به این امور تقسیم‌بندی می‌شوند به چهار قسم و هم ریاستهای آنها که قصد آنان رسیدن به یکی یا همه این هدفها است. پاره‌ای از ریاستها برای رسیدن به مقصود خود راه قهر و غلبه را انتخاب می‌کنند؛ و پاره‌ای دیگر راه‌های دیگری را غیر از قهر و غلبه»**(همان). ۱۰.«**آنهائی که از راه قهر و غلبه به مطلوب خود می‌رسند و آنچه به دست می‌آورند به وسیله مدافعت و قهر و غلبه حفاظت می‌نمایند به ناچار نیازمند به نیرومندی جسمانی می‌باشند و از لحاظ اخلاقی باید خوی ستمگری و سنگدلی و خشونت داشته باشند؛ و برای مرگ و زندگی ارزشی قائل نشوند و به سادگی دست به آدمکشی بزنند و برای زنده بودن خود هم ارزشی قائل نباشند و اصولاً این طور می‌اندیشند که هرگاه به مطلوب خود**(ص۲۱۶) **نرسند نباید زنده بمانند و باید تا پای مرگ برای رسیدن به مطلوب خود اقدام نمایند. و نیز نیازمنداند به اینکه هنر و صنعت به کار بردن سلاحهای جنگی را به خوبی بدانند؛ و همین‌طور بهترین تدبیر جنگی را در جهت قهر و غلبه بر غیر بشناسند و به کار برند که البته این امری است که همه مردم مدینه متغلبه را شامل می‌شود»**(همان، ص۲۱۷). ۱۱.«**و اما آن مدینه‌هائی که هدف مردمش بهره‌گیری از لذات و خوشیهای دنیاست همواره در معرض آز و شره می‌باشند و نسبت به خوردنیها و نوشیدنیها و زن شیفتگی پیدا می‌کنند و بدین جهات است که پاره‌ای از آنان نرم‌خوی و بی‌حال می‌شوند و نیروی غضبیه آنان از بین می‌رود تا آنجا که هیچگونه اثری ازین نیرو در آنها باقی نمی‌ماند؛ و بر عکس بر پاره‌ای از آنان غضب و آلات و ابزار نفسانی و بدنی غضب و**

همین‌طور شهورت و آلات و ابزار نفسانی و بدنی آن مستولی میشود و خلاصه همه وسائل و اموری که موجب نیرومندی غضب است و به وسیله آنها می‌توانند کارها و اعمال ناشی از خشم و غضب و شهوت را تحقق بخشند در آنها نیرومند می‌گردد و همواره اندیشه و فکر خود را در جهت انجام کارهائی که ناشی از شهوت و غضب است مصروف می‌دارند؛ هدف نهائی پاره‌ای از مردم اینگونه مدینه‌ها انجام کارهای ضهوانی است و درین صورت قوی و افعال غضبی را ابزار و آلاتی قرار می‌دهند برای رسیدن به افعال ناشی از شهوت و برخوردار کردن مظاهر شهوات نفسانی خود و بدین ترتیب عالی و اعلاترین نیروی خود را خدمتگزار شهوات که پست‌ترین نیروها است قرار می‌دهند؛ زیرا نخست قوه ناطقه و عقل خود را در خدمت شهوت و غضب قرار می‌دهند و سپس قوای غضبیه را خادم قوای شهوانی می‌کنند و همه تفکرات و اندیشه‌های خود را متوجه استنباط اموری می‌کنند که افعال عضبیه و شهوانیه آنها کمال یابد. و آن گاه افعال قوای غضبی و آلات و ابزار آنها را در جهت نیل به لذات مصروف می‌دارند؛ یعنی در بهره‌گیری از خوردن و نوشیدن و زن و سایر اموری که لذت‌آور می‌دانند و بر آنها چیره شده برای خود نگهداری می‌کنند»(همان). ۱۲.«**این وضع در بین اشراف بیابان‌نشین و بیابان‌گردان ترک و عرب دیده شده و می‌شود. زیرا اصولاً مردم بیابان‌نشین عموماً غلبه را دوست دارند؛ در خوردنیها و نوشیدنیها و زنبارگی بسیار مولع**[حریص] **و آزمندند. و مسأله زن**[از حیث جنسی] **به نزد آنان بسیار مهم و عظیم است و بسیازی از آنان اعمال فسق و فجور را نیکو و مستحسن می‌شمارند و این امر را پست و سقوط اخلاقی نمی‌شناسند؛ زیرا زمام نفوس آنان به دست شهوات سپرده شده است و بسیاری از آنان را مشاهده می‌کنی که به نزد زنان خود را به انواع زینت‌ها**(ص۲۱۷) **می‌آرایند و کارهائی که نمودار مجامله است انجام می‌دهند؛ و بالاخره هر کاری که می‌کنند در جهت جلب زنان می‌کنند و می‌خواهند شأن و شوکت خود را به نزد آنان بالا برند و هر چه را زنان زشت و عیب می‌شمارند آنها نیز عیب می‌شمارند و آنچه را آنان خوب و نیک می‌شمارند آنها نیز خوب و نیک می‌شمارند؛ و بالاخره در همه امور**[شهوانی] **میل و خواست زنانشان را مرعی می‌دارند و در بسیاری از آنان مشاهده می‌شود که اصولاً زنان بر مردان تسلط کامل دارند و بر امور منزل و شخص آنها استیلا دارند و بدین جهات است که بسیازی از آنان برای زنان خود ناز و نعمت و آسایش و راحتی فراهم کرده و آنان را به دشواری و سختی نمی‌افکنند؛ و بلکه همواره رفاه و راحت آنان را در نظر دارند**[اما نه باعتبار حرمت زنان، بلکه به مثابه کالایی جنسی] **و خود همه دشواریها و رنجها را تحمل کرده و کارهائی که نیاز به رنج و مشقت دارد خود انجام می‌دهند»**(همان، ص۲۱۸).

***۱۴.مدینه های فاسقه**(بد راه و بیراه)؛ **کشور، نظام سیاسی، دولت و سیاست تنازعی مدنی**(داروینیستی سیاسی): ۱.«**و اما مدینه‌های فاسقه آن گونه مدینه‌هائی است که مردم آن اعتقاد به مبادی موجودات دارند و علم به آنها هم دارند و سعادت را هم می‌شناسند و اعتقاد به آن هم دارند و افعال و کارهائی که موجب رسیدن به سعادت است هم خوب می‌شناسند و هم قبول دارند؛ و با تمام این اوصاف به هیچ یک از آنها عمل نمی‌کنند و پای‌بند نمی‌باشند و خواست و ارادت خود را در جهت یکی از هدفهای مدینه‌های جاهله و یا همه آنها منحرف می‌نمایند یعنی یا رسیدن به**؛ یک.**منزلت و مقام یا** دو.**کرامت و احترام یا سه.قهر و غلبه یا جز اینها؛ و کارها و افعال خود را کلا بدان سوی متوجه می‌نمایند**»(همان). ۲.«**اینگونه مدینه‌ها نیز به مانند مدینه‌های جاهله، و به اندازه آنها، انواع و اقسامی دارد زیرا کارها و افعال مردم مدینه‌های فاسقه و همین‌طور خلق و خوی آنان عیناً همان افعال و کارها و خلق و خوی مردم مدینه‌های جاهله است؛ و تنها امتیاز و مباینت مردم مدینه‌های فاسقه یا جاهله در آراء و معتقدات آنها است وگرنه مردم اینگونه**(ص۲۱۸) **مدینه‌ها نیز مطلقاً به سعادت واقعی نائل نخواهند شد**»(همان، ص۲۱۹).

***۱۵.مدینه های ضاله**(گمراه): کشورها، نظامات سیاسی، دولتها و سیاست های تکساحتی(فرویدیسمی): «**اما مدینه‌های ضاله، مدینه‌هائی است که برای مردم آن همه اصول و مبادی وجود و اصول سعادتها را قلب کرده باشند و اصول و مبادی دیگری را برای آنان گفته و به آنها بیاموخته باشند. آن نوع اصول و مقدماتی که یک نوع سعادت نهائی دیگری را بدانها رهنمون شود به جز آنچه در حقیقت سعادت نهائی است و افعال و اعتقاداتی بدانها تلقین و برای آنان ترسیم شده باشد که به وسیله هیچکدام نتوان به سعادت حقیقی رسید**»(همان). بسان توسعه تکساحتی و ابزاری سخت، نیمه سخت و نرم، تولید منفعت، ثروت و لذت جسمانی بدنی تنها است. به اصطلاح هدونیسم از فرویدیسم تا اپیکوریانیسم می باشد.

در ادامه و تکمله متن کتاب: ***۱۶.نوابت مدینه‌های فاضله**[خودسران، هرزگان]، ***۱۷.حدود معرفت و دریافت حقایق**»[جهان بینی، بینش و معرفتشناسی محظ و نظری و عملی و مدنی]، مطرح میشوند.

***خودآزمایی؛ پرسش و پاسخ دانشجویی:** *انسان مدنی چه میباشد؟ *انواع اجتماعات مدنی چند و چه می باشند؟ *اجتماعات مدنی ناقص و کامل چه می باشند؟ *مراتب کمال مدنی انسان چه می باشند؟ *نخستین مرتبت کمال انسانی چه می باشد؟ *دومین مرتبت کمال انسانی چه می باشد؟ *جماعت های مدنی ناقص چند و چه می باشند؟ *گوناگونی ملت ها چه می باشد؟ تمایز ملت ها به چند و چه سبب هایی می باشد؟ *اسباب طبیعی تمایز ملتها چه و چگونه می باشد؟ *اسباب مدنی تمایز ملتها چه و چگونه می باشد؟ *اراده چند و چه می باشد؟ *اختیار چه می باشد؟ *خیر و سعادت چه می باشند؟ *شر و شقاوت

چه می باشند؟ *خیر و شر طبیعی و ارادی چه می باشند؟ *قوای نفس انسانی چند و چه می باشند؟ *خرد سیاسی چه می باشد؟ *خیال سیاسی چه می باشد؟ *سیر به سعادت مدنی چگونه می باشد؟ *سقوط به شقاوت مدنی چگونه می باشد؟ *فطرت های انسانی چه و چگونه می باشند؟ *فطرت مشترک انسانی مدنی چه می باشد؟ *تفاوت مدنی انسان ها در چه و ناشی از چه می باشد؟ *نقش فطرت و آموزش در مدنیت انسانی چه می باشد؟ *نقش فطرت و آموزش مدنی در ریاست مدنی چه می باشد؟ *ضرورت و ضروریات سعادت انسانی مدنی چه می باشند؟ *نقش ریاست مدنی در سعادت مدنی چه می باشد؟ *انواع ریاست مدنی چند و چه می باشند؟ *ریاست مدنی نخست چه می باشد؟ *ریاست نخست مدنی چه ویژگی هایی دارد؟ *جامعه، مدینه و نظام مدنی فاضلی چه می باشند؟ *مراتب ریاست ها و طبقات مردم چه می باشند؟ *حصول سعادت در مدینه چگونه می باشد؟ *کار سیاستمدار مدینه چه می باشد؟ *هدف مدنی چه می باشد؟ *ضروریات سعادت مدنی مردم مدینه فاضله چه می باشند؟ *روش افکار سازی مدنی چه می باشد؟ *مدن غیر و ضد فاضلی چه می باشند؟ *مدنی جاهلی چند و چه می باشند؟ *ویژگی های مدینه ضروری چه می باشند؟ *ویژگی های مدنیه نذالت(سرمایه داری)چه می باشد؟ *ویژگی های مدینه خست(لذتجویی)چه می باشند؟ *ویژگی های مدنیه کرامت(شهرت)طلب چه می باشند؟ *ویژگی های ریاست مدنی شهرت طلب چه می باشند؟ *مراتب ریاست های مدنی شهرت طلب چه می باشند؟ *تغلب مدنی چه می باشد؟ *ویژگی های مدینه تغلبی(سیطره جو)چه می باشند؟ *ریاست مدنی سیطره طلب چه می باشد؟ *فرهنگ مدنی جامعه سیطره طلب چه می باشد؟ *ویژگی های مدینه های جماعی چه می باشند؟ *ریاست مدنی جماعی چه می باشد؟ *فرهنگ مدنی جماعی چه می باشد؟ *مدینه فاسقه چه می باشد؟ *مدینه های ضاله(گمراه)چه می باشند؟ *گروههای نوابت مدنی چه می باشند؟ *جهان بینی(معرفت شناسی)جاهلی چه می باشد؟

*ج.اندیشه های اهل مدینه فاضلی

آراء مدنی: فاضلی-جاهلی: اول اندیشه آنگه کار اینست قانون از ازل تا بابد(مولوی-مثنوی)

انسان: اندیشورز است. اندیشه مدنی انسان، منشاء کنش و روش یا رفتار مدنی او میباشد. چنانچه هر نظام مدنی؛ یک نظریه مدنی بمثابه پایه و پشتیبان دارد. کما اینکه ارزش ها، بینش و منش درونی مدنی فردی، جمعی و اجتماعی ، موجب و موجد کنش و روش یا رفتار بیرونی فردی، جمعی و اجتماعی مدنی است.

نگاه، نظریه و نظام آراء مدنی، مکتب مدنی بوده که مبنای بنای مدنی و زیرساخت و دورنسازه ساختمان و ساختار آنست. بسان استخوانبندی بدن و اسکلت بندی مدن می باشد. به تعبیر مولوی در مثنوی:

ای برادر تو همه اندیشه ای مابقی خود استخوان و ریشه ای

گر بود اندیشه است گل گلشنی گر بود اندیشه است خار تو هیحه گلخنی

اندیشه شیرین، شیوایی و اندیشه شور، شر ببار می آورد. اندیشه فرزانگی و فاضلی، جامعه فرزانه و فاضلی تأسیس و تولید میکند. اندیشه های جاهلی و نادانی، جامعه گمراه تکساحتی مادی و بد راه تنازعی استکباری ببار می آورد. «گندم از گندم بروید جو ز جو». «هر کسی آن دِرَوَد عاقبت کار که کِشت». «لأن شکرتم لازیدنکم و لأن کفرتم ان عذابی لشدید»(ابراهیم/۱۴؛ ۷)؛

شکر نعمت نعمتت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

فارابی در این اثر به رویکردها، رهیافت ها و راهبرد های مدنی، گفتمان(نگاه، نظریه و نظام)های مدنی و مکتبها و الگوهای مدنی فاضلی و جاهلی اعم از ضالی و فاسقی میپردازد. این را میتوان هندسه مهندسی و شالوده ها و شاخصه های مدیریت راهبردی مدنی متعالی و متدانی تلقی و تعبیر نمود. در پی به اهم آراء تکساحتی-تنازعی مدنی جاهلی مدن جاهلی می پردازیم. می توان بن مایه اینها را ارای انسان گرگی ابسولوتیسم هابسی، «سیاست زور» هانس مورگنتا تحت عنوان واقعیت گرایی سیاسی، سیاست به معنای «سازش در داخل و تنازع« در بیرون مک آیور و «برخود تمدنهای« ساموئیل هانتیگنون و نظریه های داروینیستی «امپریالیسم» از لنین تا لوکزامبورگ و نیز در عمل استکباری جهان و در اوج آن جهانی سازی غربی و امریکایی سازی(گلوبایزیشن) بروشنی ردیابی نموده و مورد واکاوی و نقادی قرار داد.

از فصل اول تا نوزدهم اندیشه های اهل مدنی فاضلی(صص۱۸۲-۷۳: ۱۰۹صفحه): مبادی تکوینی و طبیعی مدنی طرح شده اند. از فصل بیستم تا بیست پنجم.مبادی انسانی مدنی(صص۲۵۰-۱۸۳: ۶۷صفحه) تبیین گشته اند. همانند: فصل بیستم.«**اجزا و قوای نفس انسانی مدنی**»، فصل بیست و یکم.«**نفس واحد انسانی مدنی**»، فصل بیست و دوم.«**خرد و خردورزی تا خردمندی مدنی**»، فصل بیست و سوم.«**نقش اراده و اختیار مدنی در تأمین سعادت مدنی**»، فصل بیست و چهارم.«**نیروی خیال مدنی**» و فصل بیست و پنجم.«**وحی**[راهبرد راهبری] **دینی مدنی**». از فصل بیست و ششم تا سی و هفتم. مدنیت انسانی فاضلی و جاهلی(صص۳۵۷-۲۵۱: ۱۰۶) است. فصل بیست و ششم.«**احتیاج انسان به اجتماع و تعاون**»، فصل بیست و هفتم.«**ریاست**[راهبری دینی] **مدنی**»، فصل بیست و هشتم.«**خصلتهای ریاست مدنی**»، فصل بیست و نهم.«مضادات مدینه فاضله؛ مدن جاهلی»، فصل سی ام.«**همگرایی تا یگانی هویتی مدنی**»، فصل سی و

یکم.«**صناعات و سعادات مدنی**». فصل سی و دوم.«**مردم مدن جاهلی**». فصل سی و سوم.«**امور مشترک مردم مدینه فاضلی**». از فصل سی و چهارم تا سی و ششم این اثر را در این جا ملاحظه خواهیم نمود. بدین ترتیب:

***۱)فصل سی و چهارم.گفتار در آرای اهل مدینه های جاهلی و ضالی**»[و فاسقه](صص۲۶-۳۱۶): مراد نادانی سیاسی؛ ظن سیاسی تکساحتی و توهم سیاسب تنازعی است. یکی ظاهرنگری و گرایی سیاسی و سیاست ظاهر گرایی توسعه مادی می باشد. دیگری تنازع نگر و گرایی سیاسی و سیاست تنازع گرایی سلطنتی استبدادی ملی و استکباری امپریالیستی فرا ملی تا بین مللی و جهانی(جهانیسازی) است. «**مدینه‌های جاهله و ضاله**[و فاسقه] **هنگامی به وجود می‌آیند که اساس وجودی ملت بر پاره‌ای از آرای فاسد قدیمی مبتنی و استوار بود. اول.۱.از جمله آن آرای نادرست این است که گروهی گفته‌اند که ما همه موجوداتی که دیده و مشاهده می‌کنیم متضادند و هر یک خواستار و در صدد ابطال آن دیگر بود و دیده و مشاهده می‌کنیم که هنگامی که هریک از آنها تحصل یافت همراه وجود او چیز دیگری به او اعطا می‌شود که به واسطه آن وجود خود را از تباهی و بطلان نگه می‌دارد و نیز چیز دیگری به او اعطا می‌شود که به واسطه آن فعل موجود ضد خود را از خود دفع و دور می‌کند و به واسطه آن ذات خود را از ضد خود برکنار و**(ص۳۱۷) **دور می‌دارد و چیز دیگری به او اعطا می‌شود که به واسطه آن هم ضد خود را تباه و باطل می‌گرداند و هم جسمی دیگر شبیه به آن** [*شبیه در نوع آن*] **می‌سازد و چیز دیگری به او اعطا می‌شود که به واسطه آن قادر بود که سایر چیزها را که در برتر کردن و دوام وجودش سودمندند در استخدام خود درآورد، و در بسیاری از این موجودات چیزی نهاده و آفریده شده است که به واسطه آن همه اموری که ناموافق و ممتنع و به زیان وجود او بوند مقهور می‌گرداند و بالاخره وجود هر ضدی نسبت به هر ضدی و نسبت به هر چیزی که غیر او است بدین‌سان آفریده شده است»(همان، ص۳۱۸). ۲.«تا آنجا که درباره هریک از آنها برای ما چنین تخیل افتد که او تنها موجودی است که برترین وجودها برای او خواسته شده و مجاز دانسته شده است** [*نه غیر او*] **و بدین جهت است که برای او همه اموری که به واسطه آنها عوامل زیان آور و غیرنافع به خود مطرود و باطل می‌گرداند آفریده شده است و نیز برای او اموری قرار داده شده است** [*قوایی در ذات او نهاده شده است*] **که به واسطه آنها همه اموری که در وجود برتر او**

سودمند بود در استخدام خود درآورد»(همان). ۳.**«زیرا بسیاری از حیوانات را دیده و مشاهده می‌کند که بر بسیاری از حیوانات دیگر** [*بر بقیه حیوانات*] **حمله‌ور می‌شوند و از این راه خواستار تباهی و از بین‌بردن آنها بوند بدون اینکه از این وضع سود و نفع آشکاری برگیرند بدان‌سان که گویا طبع آنها چنین آفریده شده است که در جهان وجود موجودی دیگر به جز او نباید باشد و یا این که وجود هر موجودی دیگر به جز او زیان‌آور بود براین اساس** [*بر این نوع تفکر*] **که صرف وجود غیر او برای او زیاآور بود، و اگرچه هیچ اثری** [*که*] ***مضر به حال او*** [*باشد یا نباشد*] **از او حاصل و صادر نگردد و آخرالامر اگر هریک از آنها خواستار این امر** [*بطلان و نابودی دیگران*] **نبود حداقل این است که هر یک خواستار این امر است که آن دیگر را در جهت منافع خود برده خود کند و قهراً هر نوعی از موجودات نسبت به هر نوعی دیگر بدین وضع و حال آفریده شده است، سپس همه این موجودات با این خصوصیات رها و آزاد شده‌اند که بر یکدیگر حمله‌ور شده تغالب و تهاجم نمایند. پس آن موجودی که نسبت به دیگران قاهرتر و غالب‌تر بود از لحاظ خلقت و وجود کامل‌تر و تمام‌تر بود و همواره موجود غالب یا بعضی از آن موجودات دیگر را باطل کرده از بنی می‌برد** [*زیرا در طبع او این امر نهاده شده است که وجود او موجب نقص و بطلان و بر زیان وجود او می‌باشد*] **و یا این که بعضی را در**(ص۳۱۹) **استخدام و برده خود قرار می‌دهد»**(همان، ص۳۲۰)[*زیرا معتقد بود که عالم وجود به خاطر وی آفریده شده است*]. **۴.«و نیز اشیاء دیگری را دیده، مشاهده می‌کند که جریان آنها بر نظامی نبود. و مراتب موجودات نامحفوظ است و اموری را مشاهده می‌کنند که به هر یک از موجودات بدون آنکه از طرف وجود آنها (نه وجود آن امور) اهلیت و شایستگی باشد می‌پیوندند»**(همان). ۵.**«و گویند: آنچه ما در موجودات**[*طبیعی*] **و از موجودات*(حیوانات)* مشاهده کرده درمی‌یابیم این امور و نظایر اینها**[تنازع طبیعی] **بود. پس از این** [*پس از مشاهده این‌گونه امور*] **گروهی گویند: این وقایع و حالات در طبیعت و فطرت موجودات بود. و بنابراین آن‌چه را که اجسام طبیعی به طبیعت خود انجام می‌دهند باید حیوانات مختاره به اختیار و اراده خود عمل کرده و انجام دهند. و حیوانات اندیشمند به اراده و اندیشه خود و از همین**(ص۳۲۰) **جهت معتقدند که افراد مدینه همواره باید خواستار غلبه‌یافتن بر یکدیگر و مطارد هم بوند. نه مراتبی دربود و نه نظامی و نه تناسب و اهلیتی که به واسطه آن یکی دون آن دگر مخصوص به کرامت و یا چیزی دیگر شود. و**

معتقدند که هر فردی از افراد انسانی با تمام امکانیات و خیراتی که برای او هست [*وسایلی که دارد*] **چنین می‌خواهد که بر غیر خودش در جهت به دست‌آوردن همه خیراتی که آن اوست** [*آن غیر است*] **غلبه کند و او را مقهور خود گرداند. و این‌که آن انسانی که در مقابله‌کردن با منازعین خود قاهر و غالب‌تر بود سعادتمندتر بود سپس از این‌گونه امور آرایی بسیار که از نوع آرا و عقاید جاهلیت است در مدینه‌ها پدید می‌آید**»(همان، ص۳۲۱). بدین ترتیب:

دوم.۱.«گروهی معتقدند که نه دوستی بین مردم وجود دارد و نه ارتباطی، نه بالطبع و نه بالاراده و این که هر انسانی باید از وجود انسان دیگر بکاهد و هر فردی باید از هر فرد دیگر منافر بود [*و با او دشمنی کند*] **و هیچ دو فردی با یکدیگر مرتبط نبوند مگر در هنگام احتیاج و ضرورت و هیچ‌گاه مأنوس نشوند و الفت نیابند مگر در هنگام حاجت و در همین**(ص۳۲۱) **مورد هم در آن امر مشترکی که هر دو بر آن اجتماع کرده و وجه جامع آن‌ها ست باید بر این ا ساس بود که سرانجام یکی قاهر و آن دیگر مقهور و مغلوب شود و هرگاه از جهت حوادثی که از خارج وارد بر آنها می‌شود مجبور به اتحاد و ائتلاف شوند باید تا آن هنگام این ائتلاف برقرار بود که حاجت آنها برآورده شده رفع ضرورت شود. و مادامی که آن عامل یا عوامل خارجی آنها را مجبور به این روابط و اتحاد کرده است و هنگامی که اضطرار آنها برطرف شود مجدداً باید بنای منافرت و جدایی را بگذارند و این همان آرا و عقاید سبعیت ا ست که در آرای بنی نوع انسانی وجود دارد**»(همان، ص۳۲۲). **۲.«گروهی دیگر چون اندریافتند که انسان منفرد به خود را ممکن نبود که به تنهایی به تمام حوایج زندگی‌اش قیام کند بدون آن‌که برای وی یاوران و کمک‌هایی باشند که هر یک در برآوردن نیازمندی‌های او کاری انجام دهند و به کاری قیام کند معتقد به ضرورت اجتماع شدند**»(همان). **۳.«پس گروهی معتقد شدند که این امر** [*یاری‌گرفتن از اجتماع*] **باید به و سیله قهر و غلبه بود به این صورت که آن ک سی که معاونان و یاورانی احتیاج دارد قومی را مقهور خود کرده بنده خود می‌گرداند و سپس به و سیله آنان گروه دیگری را مقهور کرده برده خود می‌گرداند و البته**(ص۳۲۲) **نباید معاون و یاور او با او برابر بود و بلکهباید همچنان مقهور او بود. از باب مثال این‌که آن فردی که از لحاظ ج سمانی و سلاح قوی‌تر بود نخ ست یک فرد را مقهور خود می گردا ند و هنگامی که مقهور او شد به وسیله او یک یا گروهی دیگر را نیز مقهور خود**

می‌گرداند»(همان، ص۳۲۳). **۴.«و سپس به وسیله آنها عده‌ای دیگر را مقهور خود می‌گرداند و با این ترتیب معاونان و یاورانی برای وی پدید آیند و هنگامی که به دور او گرد آمدند** [*یاوران او زیاد شدند*] **لاجرم آنها را آلت فعل کرده در جهت برآوردن خواست‌ها و هوا و هوس خود به کار گیرد»**(همان). **۵.«گروهی معتقدند که در جوامع و مدینه‌ها نوعی ارتباط و دوستی و ائتلاف وجود دارد، این گروه در و سایط و عوامل آنها اختلاف نظر دارند** [*در عوامل این ائتلافات*] **گروهی معتقدند که حد جامع و وجه اشتراک در ولادت از پدر و مادر واحد بود و این اجتماع و ائتلاف و دوستی‌ها و تعاون در جهت غلبه‌کردن بر غیر و بیگانگان و دفاع و جلوگیری از غلبه غیر بر آنها به وا سطه آن بود** [*یعنی در انت ساب به پدر و مادر واحد*] **زیرا تباین و تنافر در جوامع به واسطه تباین آبا بود و اشتراک در پدر اخص و نزدیک‌تر موجب روابطی شدیدتر و استوارتر بود و برعکس اشتراک در پدر اعم و دورتر موجب ارتباط و روابی ضعیف‌تر بود تا آن‌جا که از لحاظ عمومیت و دوری به جایی ر سد که مطلقاً**(ص۳۲۴) **ا صلاً ارتباط نبود و بریده شود و بین آنها تنافر بود مگر آن هنگام که ضرورتی از خارج بر آنها وارد شود** [*هنگامی که حادثه‌ای از خارج بر آنها وارد شود که متحد و مرتبط شوند*] **مثل آن که شری به طور ناگهانی بر آنها وارد شده و قیام به دفع آن نتوانند کردن مگر به مواسطه اجتماع گروه های بسیار»**(همان، ص۳۲۴). **۶.«گروهی دیگر معتقدند که این ارتباط ناشی از اشتراک در تناسل**[سببی] **بود به این که اولاد ذکور این طایفه با اولاد اناث آن طایفه و بر عکس اولاد ذکور آن طایفه با اولاد اناث این طایفه ازدواج و تناسل نمایند. و این امر دامادی بین طوایف بود»**(همان). **۷.«گروهی دیگر معتقدند که این ارتباط و ائتلاف نا شی از ا شتراک در رئیس اول بود یعنی کسی که نخست آنها را گردآوری کرده ا ست و امور آنها را تدبیر و اداره کرده است به طوری که بر دیگران غلبه یافته به خیری از خیرات جاهلیه نایل آنده‌اند»**(همان). **۸.«گروهی دیگر معتقدند که این ارتباط نا شی از عهود و پیمان و هم قسمی ا ست که بر این ا صل بین آنها رابطه برقرار می شود که هر ان سانی از قبل خود گذ شت کرده و تعهد کند که با سایرین منافرت نکند و موجب خذلان آنها ن شد و د ست آنها در برابر د شمن م شترک و در غلبه بر قومی**(ص۳۲۴) **دیگر و همچنین دفع غلبه غیر از خود همچنان متحد و یکدست بود»**(همان، ص۳۲۴). **۹.«قومی دیگر معتقدند که این ارتباط ناشی از تشابه در اخلاق و خوی طبیعی و اشتراک در زبان و**

واژه بود و برعکس تباین آنها نا شی از تباین در این امور بود و این امور ا ست که برای هر امتی سبب ارتباط یا مباینت بود و بنابراین مردم هر امتی باید بین خود دوستی برقرار کرده و با غیر خود منافر بوند زیرا تباین همه امت‌ها به این سه امر بود»(همان). **۱۰.«قومی دیگر معتقدند که این ارتباطات به وا سطه ا شتراک در منزل و در درجه بعد ا شتراک در مسکن‌ها بود و اخص آنها ا شتراک در منزل. بعد ا شتراک در کوی. بعد اشـــتراک در محله بود و از همین جهت اســـت که با همســـایگان مواســـات کنند زیرا همسایگان مشارک در کوی و در**(ص۳۲۵) **محله بوند سپس اشتراک در مدینه و سپس اشتراک در صقع و ناحیه‌ای که مدینه در آن واقع ا ست»**(همان، ص۳۲۶). **سوم.«و البته در این جا اموری دیگر بود که به نظر می‌رســـد و گمان می‌شـــود که موجب روابط جزیی بین جماعت‌های کوچک و بین یک دســـته و بالاخره بین دو نفر بود که از جمله دوام ملاقات بین افراد، اشـــتراک در طعامی که خورده می‌شـــود و نوشیدنی‌هایی که نوشیده می‌شود اشتراک در صنایع، اشتراک در دفع ناهمواری و بدی‌هایی که وارد بر آنها می‌شـــود، هب ویژه آن‌گاه که نوع شـــر یکی بود و دامنگیر همه گردد. که در این صـــورت هر یک پشتیبان و یاور آن دیگر بود** [*در دفع شر*] **و از جمله ا شتراک در لذت و خو شی مخصو صی بود و از جمله اشـــتراک در امکنه‌ای بود که مأمون نبوند از این‌که هریک محتاج به دیگر نباشـــد مانند ترافق در سفر»**(همان).

***۲)فصـــل ســـی و پنجم.گفتار در عدل تنازعی**[ســـیطره جویی اســـتکباری](صـــص۳۳۲-۲۱۷): **اول.۱.«و گفته‌اند هرگاه طایفه‌های بیکی از این وجوه ارتباطات بعضـــی از بعضـــی متمایز بوند، حال یک قبیله از قبیله دیگر یا مدینه‌ای از مدینه‌ای دیگر یا هم‌پیمانهایی از هم‌پیمان‌های دیگر یا امتی از امتی دیگر در این تمایز** [*قبایل از قبایل یا ...*] **به مانند تمایز هر فردی ا ست از آن فرد دیگر، زیرا فرقی نی ست بین آن که یک فرد از فردی دیگر متمایز بود و یا طایفه‌ای از طایفه دیگر متمایز بود، و بنابراین باید پس از این** [*پس از ویژگی یافتن به مابه‌الارتباطات*] **طوایف** [*یا قبایل و ...*] **متغالب و مطارد یکدیگر بوند. و اموری که به خاطر آن‌ها** [*و برای نیل بدان‌ها*] **تغالب حا صل می شود عبارت بود از سلامت، کرامت توانگری، لذت، و هر چیزی که به وا سطه آن می‌توان به این‌گونه امور ر سید. و بنابراین هر طایفه‌ای باید در این**

صدد باشد و قصد کند که همه این‌گونه منافعی که آن دیگران است برباید *[از او سلب کرده(ص۳۲۷) و ویژه خود کند]* **و ویژه خود قرار دهد»**(همان، ۳۲۸). **۲.«و حال هر طایفه‌ای نسبت به هر طایفه دیگر بدین سان بود. پس آن طایفه‌ای که در جهت و صول و ر سیدن به این امور بر طایفه دیگر غالب بود و او را مقهور خود گرداند پیروز بود و او ا ست که مورد غبطه طوایف دیگر واقع می شود و سعادتمند واقعی او ست و این‌ها ست آن چیزهایی که در سر شت و طبع آدمی بود حال یا در سر شت و طبع هر انسانی ا ست و یا در سر شت و طبع هر طایفه‌ای ا ست و در هر حال این امور تابع سر شت و طبیعت موجودات طبیعی بود پس آن‌چه در طبع و طبیعت موجودات ا ست همان عدل بود پس در این صورت عدل عبارت از تغالب بود و عبارت از این بود که هر طایفه‌ای و هر فردی هرآن‌چه پیش آید مقهور و مغلوب خود گرداند، و فرد و طایفه مقهور یا مغلوبیت او در جهت سلامتی بدنش بود در این صورت محو و نابود شده از بین می‌رود و تنها فرد یا طایفه غالب موجود می‌ماند و یا مغلوب و مقهوریت او در جهت کرامت او بود در این صورت خوار و برده قاهر می‌گردد و طایفه قاهر او در جهت به د ست(ص۳۲۸)آوردن اموری که برای وی سودمندتر ا ست و در جهت و صول به خیراتی که به خاطر آنها غلبه یافته ا ست و حفظ و ا ستدامت آنها او را به کار گیرد و برده خود کند پس این عمل قاهر که مقهور را برده خود می‌کند نیز عدل بود و کارهایی که مقهور در جهت منافع و آن‌چه سودمندتر ا ست برای قاهر انجام می‌دهد نیز عدل بود پس همه این امور عبارت از عدل طبیعی بود و فضیلت عبارت از این چیزها بود و افعال فاضله این‌گونه افعال بود»**(همان، ص۳۲۹). **۳.«پس هنگامی که خیرات برای طایفه قاهر و غالب حا صل و مسجل شد باید به آن کسی که در راه تسلط و غلبه بر این خیرات رنج زیادتری برده ا ست مقدار بیش‌تری اعطا شود و به آن کسی که کمتر متحمل زحمت شده ا ست کمتر داده شود و هرگاه آن خیراتی که بر آنها غلبه یافته و به د ست آمده با شد** *[امور مالی نباشد]* **کرامت بود در این صورت باید به ان که در به د ست آمدن آن بیشتر رنج برده ا ست کرامتی افزون‌تر اعطا شود و اگر امور مالی بود باید به او مال زیادتر اعطا گردد و همین طور ا ست و ضع در سایر چیزها به نسبت خود و این امر نیز عدل طبیعی بود»**(همان). **۴.«اینان گفته‌اند اما سایر اموری که عدل نامیده شده ا ست مانند آن‌چه در خرید و فروش، رد و دیعه‌ها و عدم غصب اموال دیگران و عدم جواز آن و نظایر این**

امور کســـی که این امور را مورد توجه قرار داده و به کار گیرد اولاً به خاطر ترس و ناتوانی بود و در هنگام ضرورتی بود که از خارج وارد بر آن می شود بیان آن این ا ست که مثلاً هر یک از آن دو، حال دو فرد باشند یا دو طایفه در قوت و زور مساوی با آن دگر باشد و یا در قهر و غلبه بر یکدیگر همواره متداول بوند و این و ضع بین آنها ادامه یافته با شدو در نتیجه هریک از ناحیه آن دیگر مزه هر دو امر را چ شیده‌اند [*هم مزه مغلوب‌بودن را چ شیده‌اند و هم مزه غالب‌بودن را*] **و سرانجام کار آنها به د شواری و ناکامی که قهراً برای هیچ یک از آنها قابل تحمل نیست کشیده باشد. پس در این هنگام هر دو طایفه با یکدیگر توافق و اجتماع کنند و در خیرات مناصــفت و عدالت کنند و هر طایفه ســهمی از آنچه بر آن تغالب کرده‌اند برای آن دیگر رها می‌کند، پس اثر این تعاهد باقی می‌ماند و هر یک از دو طایفه با آن دگر شرط می‌کند که در صدد ربودن آنچه در تصرف و ید او ا ست بر نیاید مگر با رعایت شرایطی که به موجب آن با یکدیگر صلح و سازش**(ص ۳۳۰) **می‌کنند** [*بدین ترتیب هر دو طایفه برآن صلح و سازش می‌کنند*] **و از راه همین صلح و سازش‌ها ا ست که شرایط مو ضوعه در خرید و فروش پدید می‌آید و کرامات و سپس موا سات و جز آن‌ها از اموری که م شابه و مجانس آنها ست پدید می‌آید و این و ضع در هنگامی بود که هریک نســـبت به هریک ضـــعیف و ناتوان بود و در هنگام خوف و ترس هریک از هریک می‌باشد»**(همان، ۳۳۱). **۵.«پس تا مادام که هریک از آن طایفه‌ها نسبت به آن دیگر در این وضع و حال‌اند باید** [*در امور مطلوب و خیرات*] **متشارک و مناصف بوند و هنگامی که یکی بر دیگر قوی‌تر شد باید شـــرایط و عهود را نقض کرده فوراً در صـــدد قهر و غلبه بر آن برآید»**(همان). **دوم.۱.«مورد دیگر آنکه بر دو طایفه از خارج چیزی** [*حادثه‌ای*] **وارد شود و اندر یابند که راهی برای دفع آن نیست مگر به کمک و تشـارک یکدیگر و ترک تغالب و تخاصـم که لاجرم تا آن‌گاه که این وضـع باشـد باید ترک تغالب کرده و در دفع آن تشـــارک نمایند. و مورد دیگر آن‌که برای هر یک از آن دو طایفه نســـبت به امری خاص توجهی باشد و بخواهد بر آن غلبه**(ص ۳۳۱) **یابد و می‌بیند که دست‌رسی بدان پیدا نخواهد کرد مگر به وا سطه م شارکت و معاونت آن دیگری با وی. در این صورت نیز تا آن‌گاه که این و ضع موجود اســت در تغالب بر آن مشـــارکت نمایند و ســـپس مجدداً بنای معاندت را باید بگذارند»**(همان، ص ۳۳۱). **۲.«چون این‌گونه تکافوها** [*هم‌شأنی و هم‌زوری و تســالم‌ها*] **به واســطه این‌گونه اســباب** [*که*

برشمرده شد] **بین گروه‌ها واقع شد** [*و خواهد شد*] **و مدت زمانی بر آن بگذشت، کسانی که از مبدأ و آغاز آن ناآگاه بوند و چگونگی آن را از آغاز کار ندانسته‌اند و براین وضع موجود نشو و نما نیافته‌اند گمان کنند که عدل عبارت از وضع موجود کنونی است و نمی‌دانند که این امر نتیجه ضعف و ترس بود نه عدل پس در به کاربردن آن مغرور شوند و به هر تقدیر کسی که این‌گونه امور را به کار گیرد و مورد عمل قرار دهد یا ضعیف و ناتوان بود و یا ترسان بود که از ناحیه طایفه دیگر نیز به او همان رسد یعنی مثل آن‌چه وی در نفس خود از شوق به انجام آن در می‌یابد در آن غیر نیز باشد و یا اصولاً مغرور است**»(همان).

***۳)فصل سی‌و ششم.گفتار در خشوع تنازعی** [سلطه پذیری ا ستکباری](صص۴۲-۳۳۳): **اول.۱.«اما خشوع عبارت از این بود که گفته شود که در عالم خدایی هست که مدبر جهان بود و روحانیانی بوند مدبر و مشرف بر همه افعال و به کارداشتن تعظیم خدا و صلوات و تسبیح و تقدیس او و این‌که هرگاه انسان به این‌گونه امور پرداخت و بسیاری از خیراتی که مطلوب* [*مشوق‌الیه*] **در این دنیا و زندگی این دنیاست رها کرد و بر این امر** [*رویه و سیره* یا *سیرت*] **مواظبت و مداومت نمود لاجرم عوض داده می‌شود هب واسطه خیرات بزرگی که بعد از مرگ بدو می‌رسد پاداش داده می‌شود. و هرگاه متمسک به هیچ یک از این‌گونه امور نشود و خیرات را در همین زندگی این دنیا**(ص۳۳۳) **برگزید پس از مرگش معاقب شود و به واسطه شرور و عذاب بزرگی که در آخرت بدو رسد مجازات و کیفر داده شود**»(همان، ص۳۳۴). **۲.«پس این‌گونه امور و اندیشه‌ها همه ابوابی از حیله‌ها و کیدها بود که بر ضرر قومی و به سود قومی دیگر هب کار برده می شود زیرا آنها حیله‌ها و شکار- افزارهای کسی بود که ناتوان بود از مغالبت بر این خیرات به واسطه اعمال قدرت و پایداری و مجاهدات علنی و نیز کیدهایی است که صاحبان قدرت یعنی کسی که قادر بود هب طور آشکار از راه تغالب به واسطه نیروی جسمانی و سلاح جنگی خود و برحسب رویت و معاونت و تخویف و قمع آنها بر خیرات دست یابد این کیدها را نخست دست‌آویزی کند تا این خیرات و یا بعضی از آنها را رها کنند تا دیگران از آن بهره‌مند شوند یعنی آن کسانی که از راه اعمال زور آشکار و تغالب نتوانند بر آنها دست یابند**»(همان).

۳.«زیرا درباره کسی که متمسک به این‌گونه امور شود چنین گمان افتد که حریص و آزمند به خیرات نبود و درباره وی گمان خوب برده شود و در نتیجه به دو رکون و اعتماد حاصل شده و مورد ترس و پرهیز و اتهام واقع نمی‌شود و بلکه مقصود و خواست خود را همچنان پنهان کرده سیرت خود را خدایی می‌نماید و لاجرم زی و روش و صورت ظاهر وی به‌سان کسی نماید که هیچ یک از این خیرات این جهانی را برای(ص۳۳۵) **خویشتن نخواهد و این خود سببی شود که به نزد مردم مکرم و معظم گردد و وسیله نیل به سایر خیرات شود»**(همان، ص۳۳۶). **۴.«و نفوس مردم منقاد وی گردد و مورد محبت همه واقع شود. و در نتیجه در ارتکاب خواهش‌های نفسانی‌اش مورد انکار مردم واقع نگردد و بلکه هرچه کند**[*از اعمال زشت*] **همه را نیکو شمارند و به واسطه این رویه بر همه غالب آید و بر همه خیرات ماند کرامات و ریاسات و اموال و لذات دست یابد و به حریت و آزادی مطلق نایل شود پس** [*معتقد بود*] **همه اینها در حقیقت برای رسیدن به این خیرات نهاده شده است»**(همان). **۵.«و همان‌طور که بعضی از شکارهای وحشی به واسطه مغالبت و مجاهدت به دست ایند و بعضی از راه خدعه و کید به دست آیند، همین‌طور است غلبه بر خیرات در بین انسان‌ها که یا از راه غلبه و مغالبت به دست آید و یا به واسطه خدعه و نیرنگ و مطارهده به این که مثلاً انسان در ظاهر توهم کند که مقصد و هدف آن طرف چیز دیگری بود غیر از آنچه در واقع و بالحقیقه مقصد اوست و از این جهت او نه مورد ترس مردم واقع**(ص۳۳۶) **شود و نه کسی از او دوری و پرهیز کند و نه کسی در صدد منازعت با او برآید و در نتیجه به راحتی بر هدف و مقصد خود نایل شود»**(همان، ص۳۳۷). **۶.«پس آن کسی که به این‌گونه امور متوسل می‌شود و بر آن‌ها مواظبت و مداومت می‌نماید در هر زمانی که باشد این کارها را به خاطر آن انجام می‌دهد که به هدف و غرض دیگری نایل شود که همه این امور را وسیله رسیدن به آن قرار داده است»**(همان). **۷.«و آن عبارت از قیام به این امور بود در ظاهر به خاطر نیل به یکی از این خیرات یا همه آنها و نیز به نزد مردم مغبوط، بهره‌مند، صاحب‌کیاست و دانش و معرفت بود و بالاخره به نزد مردم جلیل، عظیم ممدوح باشد و هرگاه کسی این‌گونه کارها را لذاته و نه برای نیل به این خیرات انجام دهد به نزد مردم مخدوع، مغرور، شقی، احمق، بی‌خرد، نادان به بهره خود، خوار و بی‌ارزش و مذموم بود، جز این که بسیاری از مردم از باب سخریه و استهزا او را مدح و**

ستایش کنند و بعضی دیگر او را در جهت منافع خود تقویت کنند یعنی از این جهت که در هیچ خیری از خیرات مزاحم او نشود سهل است بلکه همه را رها کند تا این که به سهم او و دیگری فزوده گردد. بعضـــی دیگر طریقت و مذهب او را از جهت ترس از این که کســـانی که بر طریقت و مذهب او نمی‌باشند منافع آنها را بربایند و سلب کنند او را ستایش می‌کنند»(همان). **۸.«و قومی دیگر از این جهت او را تمجید و ستایش می‌کنند که خود نیز هب مانند او مغرور و فریب‌خورده بوند پس این‌گونه از آراء آرایی دیگر نظیر اینها عبارت از آراء و عقاید مدینه های جاهلیه بود که از راه مشـــاهده حالات موجودات طبیعی عالم ناشـــی شـــده و در نفوس بســـیاری از مردم متمکن و واقع شـــده اســـت»**(همان، ص۳۳۸). **دوم.۱.« پس هرگاه خیراتی که به خاطر آنها متوســـل به غلبه و اعمال زور شـــده‌اند به د ست آمد** [*و حا صل شد*] **باید نگه‌داری شده و هم دوام یابد و هم متزاید شود و اگر چنین نشود در اندک مدت از دســـت برود و تمام شـــود. در این باب گروهی معتقدند که باید همیشـــه همه آنان طالب مغالبت و اعمال زور بر دیگران باشـــند و هر زمانی که بر طایفه‌ای غلبه یافتند فوراً باید متوجه به طایفه دیگر شوند** [*درصدد غالب‌آمدن بر آنها باشند*] **گروهی دیگر معتقدند که این اموال باید به دو راه گسترش یافته متزاید شـــود: یکی از طرف خودشـــان و دیگر از طرف غیر، پس از این دوره هم اموال موجود را نگه‌داری کرده و هم بدان می‌افزایند. اما از طریق خود ناچار از راه معاملات ارادی بین خود این کار را انجام می‌دهند مانند خرید و فروش و معاو ضات و سایر امور دیگر و اما از ناحیه غیر پس به وا سطه غلبه و اعمال زور»**(همان). **۲.«دســـته دیگر معتقدند که این تزاید اموال از هر دو راه باید در**(ص۳۳۸) **دیگران اعمال شود د سته دیگر م صلحت امر را در این بینند که خود را دو قسمت کنند: یک گروه در حفظ و افزایش اموال خود از طریق معامله بین خود اقدام کنند و یک گروه از طریق اعمال زور و غلبه بر دیگران و بنابراین دو د سته جدای از هم شده که هر د سته‌ای منفرد به کاری بود»**(همان، ص۳۳۹). **۳.«یک گروه آنهایی که از راه مغالبت و اعمال زور اقدام می‌کنند و یک گروه آنهایی که متوســـل به معاملات ارادی می‌شـــوند. پس قومی از اینان معتقدند که معامله‌گران آنها باید زنان آنها باشـــند و مغالبه‌گران مردان بوند. و هرگاه یکی از آنان در مغالبت ضـــعیف و ناتوان گردید باید در طریق معامله قرار داده شود و اگر نه صلاحیت معامله را دا شته با شد و نه مغالبت را در این صورت باید زیادی**

[*انگل*] **محسوب شود**»(همان). **۴.«قومی دیگر از آنان معتقدند که گروه معامله‌گر باید گروهی باشند غیر از کسانی که مغلوب و برده آنها شده‌اند و آنان خود** [*غیر مغلوبین و مستعبدین*] **باید متصدی ضرورات و حفظ و ازدیاد و امداد خیراتی بوند که بر آنها غلبه یافته‌اند**»(همان). **۵.«دسته‌ای دیگر گفته‌اند تغالب در موجودات بین انواع مختلف بود.**(ص۳۳۹) **اما بین افراد داخل در تحت یک نوع پس خود نوع رابط و پیونددهنده آنها بود و به خاط آن باید متسالم بوند**»(همان، ص۳۴۰). **۶.پس انسانیت برای افراد نوع انسانیعامل همبستگی آنها بود و قهراً بایستی به خاطر همین عامل که انسانیت باشد افراد نوع انسانی با یکدیگر م سالمت نمایند و سپس در صدد تغالب و غلبه‌کردن بر غیر خود یعنی آن چیزهایی که بدان منتفع شوند از سایر انواع برآیند**»(همان). [*انواعی که مفید برای نوع انسانی اس*]. **۷.«و آن چیزهایی که بدان منتفع نشوند** [*سودی برای آنها ندارد*] **رها کنند، در این صورت هرگاه آن چیزهایی که مورد بهره‌برداری و انتفاع قرار نمی‌گیرند زیان‌آور هم باشند به ناچار باید بر وجود آنها غلبه شود و آن‌چه زیان‌آور نبود رها شود**»(همان). **سوم.۱.«اینان گفته‌اند چون و ضع چنین بود پس آن خیراتی که راه به دست‌امدن آنها این باشد که بعضی از افراد انسانی از ناحیه بعضی دیگر به دست آورند باید به واسطه معاملات ارادی انجام شود** [*و به دست آید*] **و آن‌گونه منافعی که راه به دست‌آمدن آنها این باشد که از سایر انواع دیگر اکتساب و بهره‌برداری شود، به ناچار باید به واسطه غلبه بر آنها باشد زیرا انواع دیگر را نطق و قدرت تکلم نبود تا بتوانند معاملات ارادی انجام دهند**»(همان). **۲.«اینان گویند آن‌چه برای افراد انسانی طبیعی است این امر است**(ص۳۴۰) **و اما انسان مغالب و غلبه جواز آن جهت که مغالب و غلبه جو بود طبیعی نبود**»(همان، ص۳۴۲). **۳.«و از همین جهت است که چون به ناچار در جامعه‌های انسانی امت‌ها و یا طوایفی وجود دارند خارج از حد عادی و خصایص طبیعی انسان که همواره برای به د ست‌آوردن خیرات دیگران خوا ستار غلبه‌یافتن بر آنها بوند، امت و طایفه‌های طبیعی انانی را ناچار کرده ا ست که گروهی از بین خود برگزیده مجهز نمایند تا هرگاه آن‌گونه ان سان‌های غیرطبیعی بر اینان حمله کرده خوا ستار مغالبت بر اینها بوند به مدافعت از آنها بپردازند و اگر بر این ها غلبه کرده با شند در جهت استرداد و استیفای حقوق قوم خود درصدد مغالبت با آنان برآیند و بدین ترتیب در هر طایفه‌ای دو گونه قوت پدید می‌آید: یکی قوتی که به واسطه آن دفاع و غلبه بر طایفه دیگر انجام**

می شود و دیگر قوتی که به وا سطه آن معاملات ارادی انجام می شود و البته در شأن آن نیرویی که به واسطه آن مدافعت انجام می‌شود این نبود که این کار را به اراده و خواست خود انجام دهند. و بلکه به واســـطه حوادث و عواملی که از خارج وارد بر آن می‌شـــود ناچار(ص۳۴۱) **به این کار خواهند شـــد**»(همان، ص۳۴۲). **۴.«و اینان بر طریقت و روشـــی هســـتند ضـــد روش آنان زیرا آنان معتقدند که مسالمت امری است که به واسطه عوامل وارد از خارج باید معمول گردد و اینان معتقدند که مغالبت به واســـطه عوامل وارد از خارج باید معمول گردد پس از این راه این رأی و عقیدتی که ویژه مدینه‌های مسالمت بود پدید می‌آید**»(همان). در ادامه و تکمله متن کتاب: ❊«**فصل سی و هفتم.گفتار در مدینه های جاهلی**»(صص۳۵۷-۳۴۳) آمده است.

❊**خودآزمایی؛ پرسش و پاسخ دانشجویی:** ❊اجزای نفس انسانی مدنی و قوای او چه(چگونه)می باشند؟ ❊مقایسه زن و مرد مدنی چه(چگونه)می باشد؟ ❊قوه ناطقه و تعقل انسانی مدنی چه(چگونه)می باشد؟ ❊اراده و اختیار مدنی چه(چگونه)می باشد؟ ❊احتیاج انسان به اجتماع مدنی چه(چگونه)می باشد؟ ❊انواع اجتماعات مدنی چه(چگونه)می باشند؟ ❊عضو رئیسه(موسس و رهبر)مدینه چه(چگونه)می باشد؟ ❊خصلتهای رئیس اول(موسس)مدینه فاضله(فرزانگی) چه(چگونه)می باشند؟ ❊خصلتهای رئیس دوم مدینه فاضله(رئیس سنت) چه(چگونه)می باشند؟ ❊مضادات مدینه فاضله چه(چگونه)می باشند؟ ❊صناعات و سعادت های مدنی چه(چگونه)می باشند؟ ❊مردم مدینه جاهلی چه(چگونه)می باشند؟ ❊مشترکات مردم مدینه فاضلی چه(چگونه)می باشند؟ ❊آراء اهل مدینه های جاهلی و ضاله چه(چگونه)می باشند؟ ❊عدل طبیعی جاهلی چه(چگونه)می باشد؟ ❊خشوع طبیعی جاهلی چه(چگونه)می باشد؟ ❊مدینه های جاهلی چه(چگونه)می باشند؟ ❊جریانات اعتقادی(ایدئولوژی)های مدنی جاهلی چه(چگونه)می باشند؟

❊دو.حکمت مدنی تقریبی: خواجه نصیر

کتاب«اخلاق ناصری»: خواجه نصیر؛ قسم سیاست مدن.فصول اول و تا سوم

خواجه نصیر مُجَدِّد و مَحی یعنی تحدید حیات کننده حکمت مدنی فاضلی و روزامدسازنده و فراتر از این کاربرنده آن در حکومت و کارگزاری سیاسی اعم از سیاستگزاری وس یاستمداری کشور بعد از سیل توحش

مغولی و تبدیل آن به تمدن است. قسم اول.اخلاق یا تدبیر خود و سیاست شخص و قسم دوم.تدبیر منزل یا سیاست خانواده و خانوادگی کتاب اخلاق ناصری، بمثابه مبادی حکمت مدنی و حکمت مدنی به مثابه مبنای حکومت مدنی می باشد. فصول اول یا سوم قسم سیم.«**سیاست مدن**» این اثر، فلسفه سیاسی و حکمت مدنی فاضلی فارابی روزامد خواجه نصیر می باشد. جایگاه این فصول در این اثر همینجا است. فصل چهارم تا هشتم.حکومت حکومت مدنی است. اما بسبب رابطه وثیق و نسبت استوار حکمت مدنی با حکومت مدنی عموما و بویژه در رهیافت علمی و راهبرد عملیاتی کارگذاری سیاسی خواجه نصیر این فصول را به مثابه پایه و پشتوانه فصل چهارم در نگرش و گرایش فنی یا کارگزاری سیاسی ارجاع میدهیم.

*سه.حکمت متعالی مدنی: صدرایی

حکمت: شناخت حقیقی و یقینی ماهوی واقعی است. در قبال ظن یعنی شناخت پنداری تکساحتی می باشد. در مقابل توهم یعنی شناخت تنازعی کاذب یا دروغین است. در نتیجه ذاتا شناخت توحید بوده و حکمت توحیدی محسوب میگردد. حکمت متعالی: از سویی مرحله تاریخی یا مرتبه تجمیع، تعادل و تعالی حکمت در سیر متکامل خود از آغاز تا زمان صدرا(قرن۱۱هق) می باشد. همین حکمت متعالی معطوف به مدنی؛ اجتماعی و سیاسی است. به تعبیری در سفر چهار اسفار چهارگانه وارد سیاست مدنی می شود. بدین مناسبت بدان حکمت متعالی مدنی اطلاق می نماییم. صدرا در کتاب شواهد ربوبیه بیش از سایر آثار خویش به معرفت شناسی و روش شناسی حکمی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و در کتاب مبداء و معاد به پدیده شناسی حکمی مدنی پرداخته اند. قاعدتا بایستی نخست شواهد ارایه شده بعد مبداء و معاد. اما به سبب طرح برای کارشناسی به صورت برعکس طرح و تنظیم شده اند.

*الف.کتاب مبداء و معاد: صدرا المتألهین

بخش مدنی: پدیده شناسی مدنی

بخش دوم.ولایات مدنی کتاب آغاز و انجام، پدیده شناسی حکمت متعالی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی است. **فن دوم.«در نظر مختص به معاد و کیفیت تربیت موجودات معادیه**[متعالی]» میباشد. **مقاله چهارم.نبوات است.**

***۱)راهبرد راهبری دینی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی: پیش درامد: عنوان: «فصل ششم.فی اثبات ان النبی- صلی الله علیه و آله-لابد و ان یدخل فی الوجود و ان یعتقد به و یؤمن «بأن الله هو الله الذی ارسله لیظهر دینه و لیعلم الناس طریق الحق و یهدیک الی صراط مستقیم هو صراط الله العزیز الحمید»**(المبداء المعاد؛ ص۸۱۵ همین مطلب و مضمون در الشواهد؛ ص۳۵۹ نیر آمده است). «**اول.در اثبات آنکه وجود پیغمبر ضرور است، و دوم.بیان آنکه واجب است اعتقاد؛ ۱.به او و ۲.به اینکه خدا او را فرستاده است تا اینکه؛ الف.دین خدا را ظاهر گرداند و ب.طریق حق را به مردم بیاموزد**[تعلیم و تربیت دینی] **و ج.به صراط مستقیم هدایت نماید**»(مبداء و معاد؛ ص۵۵۷). نبی و نبوت: شریعتمدار. رسول و رسالت: شریعتدار، شریعتگذار، فرستاده، سفیر، نماینده، سخنگو. پیغمبر: پیغامبر، پیامبر و پیامآور؛ راهنما؛ پیام آور از خدا برای مردم بمنظور راهنمایی راهبرد بسوی سعادت مطلوب مدنی جهانی. پیغمبری، پیغامبری، پیامبری و پیامآوری: راهنمایی. دین و دیانت: راهبرد. راهبرد راهنمایی، راهنمایی راهبردی، راهبرد راهبری . باصطلاح هدایت صراط مستقیم. دین خدا: مکتب مدنی، طرح هادی، نقشه راه و راهبردی مستقیم؛ متعادل و متعالی. ظاهر: («هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله»؛ توبه، ۳۲ و فتح، ۲۸ و صف، ۹)؛ اظهار(اعلان و اعلام)، ظهور(پدیداری)، ابلاغ، اقامه(برپایی)، بترتیب: (تبیین، ترسیم،) ترویج(گفتمانسازی) و تحقق(نهادسازی و نظامسازی). بمعنای پشتیبانی و نیز غالب هم است. امامت: راهبری. راهبری راهبردی، ایصال یعنی رسانیدن به مطلوب.تعلیم: آموزش نظری و پرورش(تربیت، تهذیب، تزکیه، تخلق، تأدیب) عملی بمنظور و تا تحقق عینی. صراط مستقیم هدایت: راهبرد متعادل و متعالی راهنمایی. **درامد:** اول.۱.«**و بیانش این است که انسان مدنی الطبع است**»(همان). ۲.**یعنی** بدین سبب بوده که، یا در نتیجه و یا جانداری است («لا ینتظم[۱۷]»)«**حیاتش منتظم نمی گردد مگر به**؛ اول.**تمدن و** دوم.**تعاون** و سوم.**اجتماع**»(همان). ۳.«**زیرا**؛ الف.**نوعش منحصر در فرد نیست و** ب.**وجودش به انفراد ممکن نیست**». که مبین ضرورت زندگی مدنی میباشد. ۴.اما ضروریات زندگی مدنی عبارتند از؛ اول.**پس** به این سبب؛ یک.«**اعداد متفرقه و** دو.**احزاب مختلفه و** سه.**انعقاد بلاد**[شهرسازی] **در تعیشش**[بهزیستن] **ضرور است. و** دوم.الف.**در**؛ ۱.**معاملات و** ۲.**مناکحات و** ۳.**جنایات** ب.**به قانونی محتاج می باشند و که** ج.یک.**عامه خلق به آن رجوع نمایند. و** دو.**بر طبق آن قانون به عدل حکم نمایند. و** سوم.**الا**[در غیر این صورت و به سبب آن]؛ اول.**جمع فاسد و** دوم.**نظام مختل می گردد». ۵.زیرا**؛ اول.**هر احدی مجبول**[جبلی] **است به جلب آنچه**؛ الف.**رغبت و** ب.**احتیاج به آن دارد.** و دوم.**بر کسی که در آن چیز مزاحم او گردد غضب می کند». ۶.«و آن قانون شرع**

---

[۱۷].نگفته لا ینظم: یعنی نظم داده نشده یا نظم نمی گیرد، بلکه آنرا برده باب افتعال یعنی انتظام و به صورت مضارع[یعنی جاری]در آورده است. لا ینتظم حیاته: یعنی یعنی زندگانیش در تعامل [تعاون و تشارک]با هم و در تعامل با تکوین و حتی تاثیر و تاثر متبادل با طبیعت اعم از بدن و محیطی یعنی سرزمینی، زمینی[پیرامونی و فراپیرامونی] و حتی جوی و فضایی[اقلیمی] خودش به خویشتن نظم و نظام میبخشد.

است»(مبداء و معاد؛ ص۵۵۷). «آن قانون، شرع است» یا «آن قانونِ شرع است» هر دو درست میباشد. یعنی آن قانون عادلانه که هم اساس مدنیت و مناسبات و حقوق و حدود مدنی و مرجع مدنی همگانی بوده، همان شریعت است. مراد قانون شرع و شرعی و شریعت و مشروع است. انسان: بشرِ دارایِ روحِ خدایی است(«فاذا سویه و نفخت فیه من روحی فعقوا له ساجدین»؛ حجر/۱۵؛ ۲۹، ص/۳۸؛ ۷۲). دارای فطرت الهی امی باشد(«فطرت الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله»؛ روم/۳۰، ۳۰). مدنی: مدنی نگر و گرا و نیز مدنی گذار و پذیر است. یعنی اجتماعی و سیاسی می باشد. چه گفته شود چون اجتماعی بوده و اجتماع نیز به نظام سیاسی و دولت نیازمند است در نتیجه سیاسی هم می باشد. چه گفته شود چون سیاسی بوده و نظام سیاسی و دولت نیز دارا و برای اجتماع بوده در نتیجه اجتماعی نیز میباشد. سیاسی نیز هدف، قانون، نظم، دولت، امنیت، عدالت، قدرت و اقتدار، کارامدی، ... نگری و گرایی بوده و هدف، قانون، نظم، دولت، امنیت، عدالت، قدرت و اقتدار، کارامدی، ... گذاری و پذیری است. طبع: یک.ذات یا تکوین(آفرینش): انسان، مدنی آفریده شده است. در غیر ایصورت بدوی مانده یعنی کمال حتی توسعه اقتصادی و تأمین آسایش بدنی جسمانی ظاهری نمی یابد. تا چه رسد به تعادل سیاسی که در جهت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و آرامش مدنی و کرامت انسانی باشد. بلکه موجودیت نیافته و نابود میگردد. چرا که باعتباری حتی مرحلت یا مرتبت بدوی نیز بنوعی حالت اجتماعی و سیاسی ولو اولیه داشته است. دو.طبع نفسانی کلی یعنی روحی و فطرت عقلی برهانی و قلبی شهودی یا حضوری و به تعبیری طینت انسانی است. یعنی فطرت انسانی مدنیت؛ اجتماعی و سیاسی بودن را درک کرده و مطالبت مینماید. به تعبیری نگرش عقلی و گرایش قلبی به اجتماع و سیاست دارد. بعبارتی اجتماعی و سیاسی نگر و گرا بوده و اجتماع و سیاست گذار و پذیر است. سه.طبع نفسانی جزئی یا غریزی و غرایز و به عبارتی روان و به اعتباری جبلت بشری می باشد. مراد غرایز سه گانه میل(شهوت)یعنی منفعت گرایی یا جاذبه، خشم(غضب)یعنی امنیت گرایی یا دافعه (و حتی هوش(شعور)ابزاری یعنی نظم و نظام گرایی یا مدبره جرئی است. غرایز نفسانی غیر و ضد مدنی می توانند باشند. اگر ابزار فطرت مدنی و خرد مدنی بوده، نقش مدنی مییابند.چهار.طبیعت جسمانی و جسم طبیعی آدمی است. امکانات و نیازهای جسمانی بدنی طبیعی بشری: از امنیت، خوراک، ... بگونه ای بوده که نیازمند همکاری و تقسیم کار مثلا نیروها و نهادهای امنیتی، اقتصادی، ... است. مدنی طبع: یعنی مدنی طینت می باشد. فطرتش مدنی عقلی برهانی(مدنی نگر) و قلبی شهودی(مدنی گرا) است. در این گفتمان و الگو انسان به صورت تکوینی و به اصطلاح ذاتی، بدون اجتماع، نظام و دولت و حکومت و سیاست مدنی امنیت و پیشرفت مادی و معنوی خود را تحصیل نمی کند. اینها به صورت جبری طبیعی بسان زنبوران نیز نمی تاسیس نشده و تداوم و تعالی نمی یابند. بلکه با تفکر و اختیار یعنی تنها اراده و تدبیر فردی، جمعی و اجتماعی تبیین و ترسیم شده و تحقق می پذیرند. درک نظری و عملی یعنی نگرش علمی و گرایش عینی نیز بدینها دارد. «لا ینتظم حیاته»؛ را باب افتعال برده و به صورت صیغه مضارع بکار برده است. نگفته؛ «لا نظم»: یعنی نظام نیافته

است. یا «لا ینظم»: نظم نمی گیرد. نظم داده نمی شود نیز نیست. بلکه با تدبیر و تعامل مستمر میان تکوین، فطرت، تشریع و حتی طبیعت، این ها تبیین شده، ترسیم گشته، ترویج(روایی و رواج)یافته و تحقق می پذیرند. همچنین با تعامل مستمر میان خود انسانها و آحاد و گروه های انسانی مدنی، اینها تاسیس گشته و تداوم و تعالی می یابند. از جمله تعامل میان (مردم بمثابه ملت و دولت بمثابه جمات، نهاد و یئت حاکمه یا حاکمیت و راهبردی است. متضمن گونه ای قرارداد مدنی نیز میباشد. فارابی در گفتمان حکمت مدنی خویش در آغاز بخش اجتماعات مدنی کتاب سیاست مدنیه خود مدعی بوده که نخست اجتماع، بعد تعاون یعنی تقسیم کار و تبادل و سرانجام توسعه و تمدن ایجاد میگردد. اما صدرا نخست تمدن، بعد تعاون و بعد اجتماع را مطرح می سازند. ممکنست تمایز ترتیبات بدین سبب بوده که حکمت مدنی فاضلی فارابی، زیرساخت راهبردی و به تعبیری راهبرد زیرساختی تاسیس تمدن اسلامی پیشین بوده که کمال نخستین انسانی است. حال اینکه حکمت متعالی مدنی صدرایی، زیرساخت راهبردی و راهبرد زیرساختی تجدید تمدن نوین اسلامی است. مراد تمدن متعالی، تعاون متعالی و اجتماع متعالی بوده که کمال دومین مدنی انسانی می باشد. مدنی بالطبع: گاه مراد مدنی بالعادت بمثابه طبیعت ثانوی است. مراد عادت مدنی است. یعنی بشر حال بر اثر تصادفی مدنی شده و بدان خود گرفته است. عادت چه خوب بوده و چه بد باشد. در هر صورت: مدنی؛ اجتماعی و سیاسی بودن نوع انسانی و اعم انسانها و گرایش همگان بدان، واقعیتی تاریخی و جهانی است. هیچ انسانی نبوده که در جامعه ای زیست نکرده. هیچ جامعه ای نبوده که نظام مدنیغ اجتماعی و سیاسی و دولت نداشته نباشد. پس هم حقیقت(آفرینش و فطرت)انسانی انسان، هم ماهیت(بینش و منش؛ نگرش و گرایش)انسانی انسان و همچنین واقعیت عملی و عینی انسان انسان در تاریخ و در جهان، مدنی یعنی اجتماعی و سیاسی گر یعنی فعال است. فاعل و قابل مدنی یعنی کنشگر و کنش پذیر میباشد. خودش جامعه و نظام سیاسی و دولت و سیاست خویش را با تدبیر و تلاش خویشتن ساخته و خودش با خویشتن هم خودش نیز آنرا میپذیرد. تمدن: مدنیت، شهرگرایی، شهرسازی، شهرنشینی و شهریت، توسعه جامع و پیشرفت همه جانبه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی. تعاون: تشارک، همکاری؛ تقسیم کار و تبادل کالایی، کار و خدماتی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی. اجتماع: همگرایی، هماهنگی، همکاری بویژه همبستگی تا پیوستگی یعنی یگانگی افراد و جماعات(خانواده ها و گروه های مدنی). نوع: گونه. فرد: یک نفر. انفراد: فردگرایی افراطی(اولترا اندیویدوآلیسم) تا شخص گرایی(پرسونالیسم)، تنها و تنهایی. اعداد متفرقه: افراد پراکنده، آحاد جدا از هم(جدا جدا). احزاب: جماعت مدنی، بویژه گروه مدنی. احزاب مختلفه: جماعات، گروه ها و نهادهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی. انعقاد بلاد: شهرسازی. تعیشش: از عیش بمعنای زیست و فرای معیشت بمعنای زندگی یا زیستن ولو توسعه یافته جاهلی منظور بهزیستن است. زندگانی انسانی، پاکزیست(طیب)، پیشرفته؛ توسعه اقتصادی و تأمین آسایش بدنی، توأمان با توسعه و تعادل سیاسی و کارامدسازی و در جهت توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی و کرامت انسانی. ضرور: بایسته و شایسته. معاملات:

تبادلات متقابل کالایی، کار و خدماتی مدنی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی. مناکحات: ازدواج، تشکیل جماعت و نهاد خانواده مدنی و مناسبات زناشویی. جنایات: جرایم و مجازات. قانون: قضیه، گزاره و به اصطلاح قاعده وضعی و موضوعه ارادی و تدبیری است. حد یا حدود، حکم یا احکام، حق یا حقوق یعنی امتیازات و برخورداریها، اختیارات، اجازات و متقابلا تکالیف یعنی وظایف و مشئویلت ها و نیز مجازات اعم از پاداش ها و تنبیهات یا جرمها و جرایم را تبیین و تعیین میسازد. اعم از ضابطه معرفتی(بینشی)، بویژه فقهی(اصغر)حقوقی(کنشی) و از جمله یا حتی اخلاقی(روشی یا رفتاری)نیروها و نهادها یعنی شخصیت های حقیقی و حقوقی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی است. قوانین: جمع قانون و مراد نظام قوانین یا به تعبیری نظام قانونی می باشد. فقه اکبر: علم حدود و احکام دین جامع معارف، حقوق و اخلاق است. عامه خلق: توده مردم، همگان. رجوع : مراجعت، مرجعیت، مبولیت، پذیرش عمومی، ... . عدل: یک.اعتدال؛ میانه روی میانه؛ افراطگری و تفریطگرایی. دو.تعادل؛ فکری میان جهات جسمی و روحی و تعادل سیاسی میان بخش ها، نیروها و نهادهای توسعه اقتصادی و ابزاری و تأمین آسایش جسمانی ظاهری بدین از سویی تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش باطنی مدنی در سوی دیگر. سه.عدالت: تکافی(هم شأنی)، تناسب و تساوی میان شئون، اقشار و افراد، حفاظت حقوق و حمایت اقشار آسیبپذیر. حکم: قضاوت، سیاست، از حجمفرمایی، حکمرانی تا حکمروایی. جمع: اجتماع، جماعت و جامعه مدنی. فاسد: از فساد بمعنای نارسایی. نظام: نظام مدنی؛ اجتماعی و سیاسی. مختل: ناسازواری به تعبیری فسق. احد: واحد، شخص و فرد. مجبول: جبلی و جبلت، غریزی و غریزه و غریزه مند. شرع: شریعت، دین، دیانت، مکتب جامع معارف، فقه یا حقوق و اخلاق مدنی. دوم.۱.«**و ناچار شارعی می خواهد که**؛ اول.الف.**مُعَّین** [تذکر و تجویز مبادی، تبیین مبانی، ترسیم راهبردها، توجیه کاربردی، تطبیق عملی، تحقق عینی یعنی اقامه و اعمال] **کند از برای مردم منهجی**[راهبرد و سیاستی] **را که به سلوک آن منهج معیشت ایشان در دنیا منتظم گردد**[توسعه اقتصادی و تأمین آسایش بدنی توأمان با تنظیم و تعادل سیاسی]، **و** ب.**سنت قرار دهد از برای ایشان طریق را که**[در جهت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش روحی مدنی] **وصول به جوار خدا به واسطه آن حاصل شود و** دوم.الف.**بیاد آورد ایشان را**؛ یک.**امور آخرت و** دو.**رحیل به سوی پروردگار خود، و** ب.**انذار کند ایشان را به روزی که**؛ یک.«**ینادون من مکان قریب**»[۴۱/فصلت؛ ۴۴) و دو.«تنشق الارض عنهم سراعا»[مریم/۱۹؛ ۹۰] **و** سوم.**هدایت کند ایشان را به طریق مستقیم**»[مبداء و معاد؛ ص۵۵۷). هدایت صراط یا طریق مستقیم: مراد راهبرد سیاسی و سیاست راهبردی متعادل و متعالی است. شارع: شریعتگذار، قانونگذار دینی؛ بینشی، کنشی(فقهی و حقوقی) و رفتاری(اخلاقی). مُعَّین: تعیین؛ تذکر و تجویز مبادی، تبیین مبانی، ترسیم راهبردها، توجیه کاربردی، تطبیق عملی، تحقق عینی یعنی اقامه و اعمال کند. مُنهَج: راه، راهبرد، راهبرد سیاسی، سیاست راهبردی، سیاست، طرح خادی و نقشه راه. سلوک: سیر و سیاست. سنت: نهاد، هنجار(نُرم)، روش، شیوه، عرف. هدایت: راهنمایی(کمال دین) و یا بمنظور راهبری راهبردی(اکمال دین).

صراط: راهبرد، راهبرد راهنمایی و راهبرد راهبری راهبردی یا ارایه طریق مستقیم و ایصال بمطلوب یا بمنظور آن است. مراد راهبرد سیاسی و سیاست راهبردی متعادل و متعالی می باشد. ۲.«**باید که شارع انسان باشد، زیرا که**؛ یکی.الف.**تعلیم مَلِک انسان را و** ب.**تصرفش در ایشان بر این وجه ممتنع است و** دیگری.**درجه باقی حیوانات از این مرتبه انزل است**»(مبداء و معاد؛ ص۵۵۸). ممتنع: یعنی نا ممکن. مَلِک: اینجا فرشته، مدبر امر، سبب؛ غیبی، تکوینی، موجبه مدنی. غیر از مَلِک: به معنای حاکم، پادشاه، فرمانروا، ... است. انزل: پایین تر. درجه: مرتبت. مراد برتری مرتبت انسان از حیوان است. تصرف: دخالت. سوم.۱.شارع انسانی؛ «**باید که مخصوص باشد به آیاتی از جانب خدا که دلالت کند که شریعت او از جانب خداوند عالم قادر غافر منتقم است**». آیات: جمع آیت یا آیه، بمعنای نمود، نماد، نشانه ، دال مدلول. ۲.«**تا آنکه نوع در نزد او خاضع گردند. آن آیات از برای کسی که واقف شود بر آنها اینکه اقرار به نبوت او نماید، و آن معجزه است**»(همان ص۵۵۸). معجزه: آنچه بشر از آوردن و انجام آن عاجز است. قرآن: بزرگترین اعجاز جاویدان پیامبر اسلام است. خود شخصیت پیامبر(ص)و اخلاق کریم او و امامان معصوم(ع تا عج الله) نیز بمثابه قرآن ناطق، معجزات عملی و عینی میباشند. چهارم.«**و چنانکه در عنایت باری ارسال باران مثلا برای انتظام نظام عالم ضرور است و باران می فرستد، همچنین در نظام**[عالم]**کسی که صلاح دنیا و آخرت را به ایشان بشناساند ضرور است**»(همان؛ ص۵۵۸). صلاح و اصلاح و مصلحت؛ بهینگی و بسامانی است. کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی می باشد. کمال مدنی یعنی رسایی و سازواری مدنی است. پیشرفت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی بشمار میآید. همچنین کرامت؛ خلافت و حکومت بر خویش از قبیل آزادی و عدالت و سعادت دنیوی؛ توسعه و آسایش مادی و تعالی و آرامش معنوی می باشد. مقدمه و زمینه ساز سعادت اخروی است. پنجم.۱.بدین سبب و«**پس نظر کن به لطف و رحمت**[نیز عنایت و تفضل] **باری که چگونه جمع نموده است در ایجاد**[و ارسال] **آن شخص میان**؛ الف.**منافع عاجل در دنیا و ب.خیر آجل در آخرت**»(همان). الف.پیشرفت و سعادت دنیوی دوساحتی و ساحات دوگانه مدنی؛ الف.توسعه اقتصادی و تأمین آسایش جسمانی ظاهری بدنی(امنیت، سلامت و رفاه)، توأمان با تعادل و در جهت **ب**.تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش روحانی باطنی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی است. مقدمه و مزرعه دنیا با ایمان و عمل صالح دینی مدنی کشت شده و در آخرت نتیجه و برداشت شده و بهره مند میگردد. ۲.«**بلی! کسی که انباث شَعر بر حاجبین و تقعیر اخمص قدمین را مهمل نگذاره است، چگونه وجود**؛ الف.**رحمت عالمین و ب.عباد به سوی؛ ۱.رحمت و ۲.رضوان را در نشأتین مهمل گذارد؟**»(همان). انباث(رویاندن) شَعر(مو) بر حاجبین: رویانیدن ابرو بر بالای گونه های دو طرف صورت برای حفاظت و کارامدی چشم و حتی زیبایی. تقعیر اخمص قدمین: گودی قوس کف دو پا برای سلامت و استواری سازه و ستون فقرات و کارامدی بدن در راهرفتن. این دو کنایت از مواردی بدین جزئی، کوچکی، در عین موثر بودن در سلامت و زیبایی را که

در آفرینش بدنی بشر نادیده نگرفته و دیده است. حال چگونه راهنمایی و راهبری دینی مدنی انسان، جامعه و جهان بشری را ندیده و نبیند. مفهوم مخالفش این بوده که بطریق اولی آن را دیده و براس سعادت راهنما و راهبر برای ارسال و تعیین ساخته و میسازند. مهمل: از اهمال یعنی سستی، بیهوده، بدون تکلیف. رحمت: نعمت. عالمین: دو عالم، دو جهان و یا جهات دوگانه مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی. رحمت عالمین: نعمت مادی و معنوی، باطنی و ظاهری، فردی و اجتماعی، نیز نعمت فکری(خرد و هوش)، روحی(فطرت و غرایز) و جسمانی بدنی و همچنین نعمت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، نعمت آسایش و آرامش دنیوی و اخروی. رحمت عالمین: رحمت رحمانیت مادی همگانی در دنیا برای همگان از صالح و طالح یعنی مؤمن و کافر و رحمت رحمیت معنوی در دنیا ویژه مؤمنین(«و بالمؤمنین رحیما»)و صالحین فقط و تداوم آن آنگاه در آخرت و سعادت جاویدان اخروی است. سائق: سیر، سیاست و سوق دهنده؛ راهنمایی و راهبری متعالی. عباد: بندگان، کنایه از مردم. رضوان: رضایت، رضامندی، بهزیستی و بهشت. نشأتین: عرصه های دنیا و آخرت، ابعاد باطن و ظاهر و ساحات مادیت و معنویت بخود واگذاشته و بیهوده. پس «**این شخص خلیفه خدا است در زمینش**»(همان). انسان کامل، شارع، پیامبر و امام؛ عالم عادل عامل دینی، خلیفه خاص خدا یعنی جانشین و قائم مقام و نایب مناب خدایی در زمین و به تعبیری جانشین زمینی تعالی بخش خدای متعالی میباشد. «انی جاعل فی الارض خلیفه» می تواند اعم از خلافت عام عامه مردم بوده و خلافت خاص امامان مردم باشد. زمین: محل خلافت و هبوط و استقرار و سیر گذار بسوی خدا بوده حتی: «خلق لکم ما فی الارض جمیعا»؛ مخلوق و موهوب خدایی به جمیع انسانها است. «**و معنی خلیفه خدا در زمین بعد از این مذکور خواهد شد**»(مبداء و معاد؛ ص۵۵۸). ششم.به این سبب«**و باید که آن پیغمبر عبادات را برای مردم قرار دهد و عبادات**: یک.**یا وجودی است و** الف.**نفعش به همان عبادت کنندگان اختصاص دارد، مانند**: ۱.**اذکار و** ۲.**صلوات که ایشان را حرکت می دهد به سوی خدا یا** ب.**نفعش به دیگران نیز سرایت می کند، مانند**: ۱.**قربانی ها و** ۲.**زکوات و** ۳.**صدقات و یا** دو.**عدمی است و** الف.**نفعش مخصوص به همان ها است، مانند صوم**[روزه] **یا** ب.[نفعش میرسد و]**تعدی به دیگران نیز می کند، مانند**: ۱.**کف اذیّت از افراد نوع و جنس و** ۳.**صمت**[سکوت]»[مبداء و معاد؛ ص۵۵۸). عبادات: مفیدند، یا سلبی و یا ایجابی شخصی و فردی یا مدنی؛ جمعی، اجتماعی یا سیاسی اند. مراد عبادات مدنی و مدنی بودن عبادات میباشد. کف اذیت: بازدارندگی، خودداری، ... از آزار و دیگر آزاری. هفتم.پیامبر(ص) به این سبب: «**و باید که سنت قرار دهد از برای ایشان سفرهایی را که**؛ اول.**حرکت کنند در آن سفرها از خانه های خود برای**[و سبب غایی] **طلب رضای پروردگار خود و** دوم.**متذکر شوند روزی را، که از قبور به سوی پروردگار می جهند، پس سوم.زیارت کنند**: ۱.**هیاکل** [نمادها] **و** ۲.**معبد الهیه** [نمودها] **و** ۳.**مساکن انبیاء** [مکان های مقدس] **و** ۴.**امثال آن ها را، یعنی مانند قرار دادن**: الف.**حج و** ب.**زیارت مساکن انبیاء و** ج.**امثال آنها**»(مبداء و معاد؛

ص۵۵۸). برای یاد آوری و شبیه سازی و تشبه است. سنت: نهاد، هنجار(نرم)، آیین، آداب، اخلاق، مراد سنتها و نهادسازی مدنی است. هشتم.پیغمبر و رئیس اول و بنیانگذار مکتب و شریعت به این سبب؛ «**و باید که برای ایشان**؛ یک.الف.**قرار دهد عباداتی که**[به سبب آنها]**مجتمع گردند بر آنها، مانند**[نمازها و مراسم]: ۱.**جمعه و** ۲.**جماعات**»(همان). مجتمع: اجتماع، فراهمی، گردهم آیی، همایش، همگرایی. جمعه: نماز جمعه. جماعات: جماعات مدنی، نماز های جماعت. ب.«**فیکسبون**–اول.**مع المثوبه**–دوم.۱.**الایتلاف و** ۲.**المصادفات و** ۳.**التودد**»(همان، ص۸۱۷)؛ «**تا آنکه کسب کنند، علاوه بر**؛ اول.**مثوبات**[ثواب]، دوم.۱.**ایتلاف**[همگرایی] **و** ۲.**مصادفات**[همکاری] **و** ۳.**تودّد**[دوستی] **را**»**(همان). و** دو.«**باید که عبادات مقررّه بر سبیل تکرار باشد؛** الف.**از برای محکم نمودن، و** ب.**الا فراموش می کنند و** ج.**مهمل می گذارند**»(مبداء و معاد؛ ص۵۵۸). در غیر این صورت شقاق اعم از مشقت و شقاوت مدنی می باشد. مشقت یا تنگنایی تکساحتی(«ضاقت الارض بما رحبت») بوده یا شقاوت و بدبختی تعارض و تشتت تنازعی(«فمن اعرض عن ذکری فله معیشته ضنکا»)خواهد بود. این همان حکمت و حکومت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی(۱.«و اذکروا نعمه الله علیکم و ما انزل علیکم من الکتاب و الحکمه»: ۲/بقره؛ ۲۳۱». ۲.«یعلمکم الکتاب و الحکمه»: بقره/۲؛ ۱۵۱)است. هدایت صراط مستقیم(متعادل و متعالی)میباشد. خیر کثیر(«و من یؤتی الحکمه فقد أوتی خیرا کثیرا»: بقره/۲؛ ۲۶۹)بوده سعادتنگری و سعادتگرایی تا سعادتمندی است. غیر و ضد و جایگزین ظن تفلسفی پنداری تکساحتی و توهم سوفیستی کاذب تنازعی می باشد(«غیر المغضوب علیهم و لا الضالین»). در غیر اینصورت خسران(«ان الانسان لفی خسر) و شر و شقاوت است. چنانکه به تفسیر سوره عصر توسط خواجه نصیر: الف.«إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ»؛ ای «فی؛ یک.الاشتغال بالامور الطبیعیّهٔ[جسمانی]و دو.الاستغراق بالمشتهیات النفسانیّهٔ[غریزی شهوت و غضب و شیطنت بشری]» ب.«إِلَّا الَّذِینَ؛ اول.یکی.آمَنُوا»؛ ای «الکاملین فی القوّهٔ النظریّهٔ» دیگری.«وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ»؛ ای «الکاملین فی القوّهٔ العملیّهٔ». دوم.یکی.«وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ»؛ ای «الذین یکملون عقول الخلائق بالمعارف النظریّهٔ»، دیگری.«وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ»؛ ای «الذین یکملون أخلاق الخلائق بتلقّی المقدمات الخلقیهٔ»(تلخیص المحصل، النص، ص۵۲۱). **برامد**: ۱.«**و چنانکه برای همه خلیفه هست که واسطه است میان ایشان و حق تعالی، باید که برای هر اجتماع جزئی والیان و حکامی باشند از جانب آن خلیفه، و ایشان پیشوایان** [امامان] **و علماء اند**»(همان). خلیفه: جانشین، قائم مقام. اجتماع جزئی: جامعه مدنی عینی و مصداقی واقعی. والیان(وُلات): جمع والی یعنی سرپرست(ولی، متولی، مدیر، مسئول). علماء: دانشمندان(دینی). ۲.**و** «**چنان که مَلَک واسطه است میان خدا و پیغمبر، و پیغمبر واسطه است میان مَلَک و اولیاء که ائمه معصومین(ع) باشند، ایشان نیز واسطه اند میان نبی و علماء و علما واسطه اند میان ایشان و سایر خلق**»(همان). مَلِک: جمع ملایک. غیر از حاکم که جمع آن ملوک است. اینجا بمعنای نخست یعنی فرشته میباشد. بویژه مراد جبرئیل امین است. که در فلسفه سیاسی فاضلی فارابی، عقل فعال، بسان خورشید

جهان ملکوت می باشد. مدبر نوع انسان و فرشته وحی است. واسطه: رابط، میانه، میاندار است. مبین نگاه نظام سلسله مراتبی طولی حاکمیت از خدا، فرشته، نبی، امام، عالم و مردم میباشد. سیر بر عکس تبعیت مردم از عالم، عالم از امام، امام از نبی، نبی از فرشته و فرشته از خدا است. خلق: مردم و جامعه دینی مدنی متعالی. ۳.**پس** الف.«**عالِم به ولی قریب است، و** ب.**ولی به نبی، و** ج.**نبی به مَلَک، و** د.**مَلَک به حق تعالی**»(همان). ۴.**و** بدین سبب یا به سبب اینکه؛ یک.«**ملائکه و** دو.**انبیا و** سه.**اولیا و** چهار.**علما را در درجات قرب تفاوت بسیار است**»(مبداء و معاد؛ ص۵۵۹). تفاوت: اختلاف به معنای تنوع و تفاضل نظام سلسله مراتبی طولی و عرضی جهان هستی تا مدنی است. ۵.«**پس**؛ اول.الف.**عالِم به** ب.**ولی قریب است، و** دوم.الف.**ولی به** ب.**نبی، و** سوم.الف.**نبی به** ب.**مَلَک، و** چهارم.الف.**مَلَک به** ب.**حق تعالی**»(همان). این نظام سلسله مراتبی و هرم یا کره هستی نظام جهان هستی، آفرینش و مدنی انسانی بوده که بایسته است در گفتمان و الگوی نظام مدنی جامعه و جهان مدنی تبیین علمی نظری و ترسیم عملی راهبردی(و کاربردی)گردد. همچنین شایسته است بدین ترتیب و ترتب ترویج عمومی یعنی گفتمانسازی نخبگانی، مردمی و دولتی گشته و تحقق عینی(اجرایسازی و جاریسازی)شود. تنها در این صورت کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی بهینه و بسامان زیرساختی، ساختاری و راهبردی صورت خواهد پذیرفت. حاصل آن کمال یعنی رسایی و سازواری ذاتی و درونزادی زیرساختی، ساختاری و راهبردی است. کرامت و سعادت مدنی در دنیا اعم از توسعه اقتصادی و تأمین آسایش بدنی، توأمان با تعادل سیاسی در جهت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی قابل دست یابی است.

***۲)راهبری راهبردی دینی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی: سیاسات و ریاسات مدنی؛ عنوان: فصل هفتم.«در بیان سیاسات و ریاسات مدنیه و آنچه به آن ملحق می گردد از اسرار**[اسباب درونی] **شریعت به وجهی تمثیلی**»(مبداء و معاد؛ ص۵۶۰). سیاسات(پُلسی): خط مشی های سیاسی، سیاست های خُرد کاربردی(بسان مصوبات مجلس) در قیاس با سیاست های کلان راهبردی(پلتیک بسان مصوبات رهبری و مجمع تشخیص مصلحت نظام ج.ا.ا.)که در فصل قبل آمده اند. سیاست یا سیاست های راهبردی و به تعبیری راهبردهای سیاسی: سیاست های کلی و کلان شامل قوانین(حدود) کلی، اعمال(عبادات) کلی، آیین های(سنن) کلی فصل پیشین اند. که مبنا و حدود سیاست های خرد بوده و به شمار میآیند. ریاسات مدنیه: مدیریت های مدنی اجرایی(ادمینستریشن). سیاست ها و سازکارهای خُرد اجرایسازی تا جاریسازی سیاست ها و نظامات کلان راهبردی و حتی خطمشی های و سامانه های خُرد کاربردی است. **پیش درامد:** ۱.الف.«**شکی در این نیست که برای انسان ممکن نیست که برسد به کمالاتی که برای آن مخلوق شده است ب.مگر؛ اول.به اجتماع جمعی کثیر که دوم.هر یک یکدیگر را در امری که به آن محتاج است معاونت نماید، و ج.از مجموع آنها همه آنچه در بلوغ انسان به کمال ضرور است مجتمع گردد**»(مبداء و معاد؛ ص۵۶۰). کمال: رسایی و

سازواری در نتیجه کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی است. کمالات انسانی: خود شکوفایی مدنی؛ توسعه اقتصادی و ابرارسازی و تأمین سلامت و آسایش بدنی ، تعادل فکری و سیاسی و در جهت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش فردی، جمعی، اجتماعی تا جهانی تا مرز کرامت است. در نهایت سعادت؛ آسایش بدنی و آرامش مدنی دنیوی و اخروی میباشد. اجتماع: فراهمی جمعیت، گردهم آیی، همگرایی، هماهنگی. جمعی کثیر: جماعات مدنی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی. معاونت: همکاری، کمک؛ یاری، تعاون؛ تقسیم کار و تبادل کالایی، کار(کارفرمایی، کارگری، پیمانکاری، کارآفرینی، کارکنی، کارمندی، کارشناسی، ...) و خدماتی. مجتمع: همبستگی افراد و پیوستگی جماعات یا یگانگی اجتماع یعنی جامعه مدنی. بدین ترتیب شاکله جامعه: شبکه ارتباطات، مناسبات و تبادلاتی، تقسیم صنفی و تخصصی کار و تشارک و تعاون اجتماعی و سامانه فرایندهای داد و ستدهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی انسانها و انسانی است. نوع انسان و افراد انسانها و حتی گروههای انسانی تنها بدین ترتیب و در در فرایند زندگی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی به کمال و کارامدی و سعادت میرسند. **۱.«و به این سبب اجتماعات برای انسان حاصل می شود که؛ الف.بعضی از آنها کامل است و ب.بعضی غیر کامل»**(همان). اجتماعات مدنی کامل: رسا و سازوار، اجتماعات مدنی مستقل و خود اتکال است. فراهم آمده از سه جماعت مدنی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی میباشد. که بسان یک بدن بشری تمام، می تواند بزندگی خود ادامه داده و کاملتر گردد. اجتماعات مدنی غیر کامل: نارسا بسان عضوی جدا شده از بدن، که بدون آن نمی تواند بدون اتصال به کل بدن، دوام یافته تا چه رسد به اینکه کارامدی و کمال یابد. هر جمعیت و اجتماعی حتی هر جماعت مدنی اقتصادی یا سیاسی یا فرهنگی به تنهایی ناقص بوده ودر صورت فراهمی و همکاری یعنی تقسیم کار و تبادل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، جامعه مدنی کامل میباشد. که با فرض عدم وجود جوامع دیگر، می تواند دوام یافته و حتی به کمال برسد. در حالی که یک جماعت مثلا صرفا اقتصادی، یا صرفا سیاسی یا صرفا فرهنگی به تنهایی و مجزا از بدنه جامعه مدنی، دوام نیافته و کمال نیز نمی یابد. به تعبیری حتی اگر جامعه ای از فیلسوفان و حکما و علما تنها تشکیل شده باشد، از گرسنگی تنها می میرند. حتما به گروه یا جماعت مدنی اقتصادی برای تأمین نیازهای مادی و بدنی و جماعت سیاسی برای تأمین نظام و امنیت اجتماعی نیازمندند. از حیث گستره اجتماعی مدنی: **۲.**اجتماعات انسانی و مدنی«**کامل آن بر سه قسم است: یکی عظمی، و آن اجتماع جمیع افراد ناس است در معموره زمین**»(همان). عظمی: بزرگ و بزگتر و بزرگترین میباشد. مراد جامعه مدنی جهانی است. که هنوز کمتر یا هیچ مورد توجه قرار نگرفته است. چنانکه وقتی سخن از جامعه مدنی و یا جامعه شناسی از جمله جامعه شناسی سیاسی شده، بیشتر جامعه ملت–دولت متشکل از افراد و جماعات(خانواده ها و بویژه گروه های) مدنی شهرستانی تا استانی مورد نظر میباشد. نیاز به جامعه شناسی از جمله جامعه شناسی سیاسی جهانی متشکل از جوامع مدنی فراملی امتی، ملی داخلی و خارجی، تا فروملی، جماعات مدنی و افراد بویژه در شرایط جهانی گرایی در بستر جهانی شدن می باشد. در اینصورت شاکله شبکه جهانی افراد مدنی، جماعات مدنی،

جوامع مدنی فروملی، ملی داخل یو خارجی تا فراملی موضوعیت و ضرویت می یابند. البته نظام سیاسی جهانی و از جمله نظام سیاسی بین مللی مورد توجه قرار گرفته است. اما نظام مدنی؛ اجتماعی و سیاسی جهانی و نیز امتی بایستی بیشتر مورد توجه، تدبر و تدبیر قرار گیرد. معموره زمین: قسمت مسکون وآباد یعنی توسعه یافته کره زمین است. **و «دوم وسطی، مثل اجتماع امتی در جزوی از معموره زمین»**(همان). وسطی یا وسطا: وسط و میانی یا میانین می باشد. مراد جامعه مدنی فروجهانی و فراملی امتی احیانا منطقه ای است. حتی فرامنطقه ای میباشد. بسان امت اسلامی، در جهان اسلام تا مسلمانان جهان است. جامعه مدنی امتی نیز هنوز کمتر موضوع جامعه شناسی از جمله جامعه شناسی سیاسی و بویژه جامعه شناسی مدنی قرار گرفته است. نظام مدین امتی نیز نیازمند توجه فراتر میباشد. تا کنون بیشتر نظام سیاسی ملی و نظام سیاسی بین مللی و جهانی مورد واکاوی قرار گرفته و میگرد. نیاز بوده جامعه مدنی یعنی اجتماعی و سیاسی و ینز نظام مدنی؛ اجتماعی و سیاسی امتی بصورت جدی مطرح گردد. «**سیم صغری، مانند اجتماع اهل یک شهر در جزئی از مسکن یک امت**»(مبداء و معاد؛ ص۵۶۰). صغری: کوچک است. اجتماع یا جامعه مدنی کامل کوچک: اجتماع مدنی یا جامعه مدنی و نظام مدنی؛ اجتماعی و سیاسی شهرستانی(مدینه)، استانی(سقطه) تا ملی(خطه) کشوری را در بر میگیرد. جامعه شناسی و نظام شناسی مدنی فروملی و محلی استانی تا شهرستانی نیز نیازی مبرم و فزاینده میباشد. اینها گستره های بزرگ جهانی، میانی امتی و کوچک کشوری ملی(، استانی تا شهرستانی)اجتماع و جامعه و نظام مدنی میباشند. مراد جامعه و نظام مدنی؛ اجتماعی و سیاسی فروملی، ملی و فراملی امتی تا بین مللی و بینا امتی و جهانی است. **۳**.الف.«**و اجتماع غیرکامل، مانند اجتماع؛ یک.اهل ده و دو.اهل محله یا سه.کوچه یا چهار.خانه**» میباشد (همان). مراد اجتماعات و حتی جماعت جزء و جزو کل جامعه کامل مدنی است. ب.«**و فرق آنست که قریه مثل خادم مدینه است و محله جزو آن است و کوچه جزو محله است و خانه جزو کوچه**»(همان). ج.**و «جمیع اهل مداین و مساکن امتها اجزاء اهل معموره اند**»(مبداء و معاد؛ ص۵۶۰). اجتماعات فروملی و ملی کشوری و فراملی امتی قلمرو سرزمینی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی آنها، اجزاء اهل معموره یا جامعه جهانی مدنی آبادانند.

درامد: اول.**۱**.«**و؛ الف.خیر افضل** و ب.**کمال اقصی رسیده می شود به**؛ یک.**مدینه فاضله و** دو.**امت فاضله**»(همان). خیر: خوبی، شایستگی، عامل کمال و سعادت، خوشبختی، کارامدی، کامیابی، کامروایی، کامرانی، شادی، شادمانیف شادکامی، ... . افضل: برتر، برجسته، برترین، برین، ... . خیر افضل: توسعه اقتصادی، تعادل سیاسی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی است. کمال: رسایی و سازورای ذاتی و درونزادی در نتیجه کارامدی؛ بهره روی و اثربخشی می باشد. اقصی: غایی، نهایی، ... است. کمال اقصی: رسایی و سازواری ذاتی و درونزادی آسایش بدنی و آرامش مدنی میباشد. مدینه: اجتماع مدنی و نظام مدنی شهرستان تا ملت دولت و کشور است. فاضل و فاضله: فرهیخته و فرزانه، دانا، بینا و آگاه، برجسته، بهزیست، ... می باشد. امت فاضله:

همبستگی و پیوستگی فراملی ملی و امتی تا مرز جهانیگرایی بهینه و بسامان است. به اعتباری امت فاضله: جامعه مدنی و نظام مدنی بر اساس مکتب مدنی با امامت مدنی در سرزمین مدنی میباشد. **۲.که**؛ الف.«**همه شهرهای آن امت اعانت می نمایند یکدیگر را** ب.**بر نیل**؛ یک.**غایت حقیقیه** و دو.**خیر حقیقی**»(همان). اعانت: معونت و معاونت و کمک و یاری همدیگر از همگرایی، هماهنگی و بویژه تعاون همکاری؛ تقسیم کار و تبادل کالایی، کار و خدمات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. غایت حقیقی: کارامدی و کمال یعنی پیشرفت متعالی و خودشکوفایی مدنی میباشد. خیر حقیقی: کمال و سعادت است. **۳**.الف.«**نه در**؛ یک.**مدینه ناقصه و** دو.**امت جاهله** [تکساحتی و تنازعی]که؛ ب.**در رسیدن به شرور یکدیگر را اعانت نمایند**»(مبداء و معاد؛ ص۵۶۰). جاهلی: غیر و ضد فاضلی است. غیر و ضد فرزانگی و فرهیختگی می باشد. نادان، با بینش ظنی توسعه تکساحتی(فرویدیسمی) یا توسعه توهمی تنازعی(داروینیستی) و ناآگاه واقعی یعنی واقعی نما(بسان سراب) و یا ضد واقعی(آب شور دریا یا سم مایع) است. اعانت در رسیدن به شرور: ائتلاف؛ سازش در داخل و تنازع و سیطره جویی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی استکباری و امپریالیستی تا مرز جهانیسازی در بیرون مطلق زندگی مدنی بشر ولو زیستن متدانی مادی تکساحتی: کمال بشری و البته کمال مدنی اول و اولیه می باشد. زندگانی مدنی انسانی یعنی بهزیستن متعالی دوساحتی مادی و معنوی و دو بعدی باطنی و ظاهری کمال دوم و برتر و برین مدنی انسانی و انسانها می باشد. دوم.اول.به این سبب«**پس مدینه فاضله؛ الف.به بدن تام صحیحی شباهت دارد که ب.همه اعضای آن در تتمیم حیات یکدیگر را معاونت می کنند**»(همان). تام: تمام، کمال و کامل؛ رسا و سازوار ذاتی و درونزادی است. صحیح: بهینه و بسامان میباشد. تتمیم حیات: توسعه و تعالی زندگانی مدنی است. مراد کارامدی و کمال؛ رسایی و سازواری هر چه فراتر و برتر تا برین و سعادت نهایی میباشد. معاونت: از همگرایی، هماهنگی و همکاری تا همبستگی و پیوستگی یعنی یگانگی مدنی بسان شخص واحد و نه وابستگی و ادغام است. یعنی دارای هیأت و ساختار راهبردی رسا و سازوار ذاتی و درونزادی میباشد. دوم.«**در آن اعضا**؛ الف.**یک عضو رئیس است**»(همان). در میان نیروها و نهادهای ساختار نظام مدنی؛ اجتماعی و سیاسی، نیرو و نهاد راهبری مدنی میباشد. **که «قلب است**»(همان)، بسان دل نیرو و فرانهاد نهاد راهبردی فرابردی راهبری دولت و نظام مدنی میباشد[۱۸]. **و ب.«مراتب قرب اعضای دیگر به این رئیس متفاوت است**»(همان). البته مراتب مختلف یعنی متنوع و متفاضل درست میباشد. مراد سامانه شبکه سلسله مراتبی طولی و عرضی ساختار هرمی یا کروی نظام رهبری سیاسی و مدیریت سازمانی و اداری است. و **سوم.«برای هر یک از آن** [اعضا] **قوه ای هست که به آن قوه فعلی می کند که غرض**[سبب غایی] **آن عضو رئیس به آن تمام می شود**»(همان). در نظام سلسله مراتبی

[۱۸].نگفته بسان مغز، عقل یا خرد و حتی هوش یا قوه مدبره بدنه کشور و نظام مدنی است. بسان قلب که مولده نیروی محرکه بدن وی باشد. البت با کمک مغز و عقل و شعور طبیعی یا هوش غریزی ابزاری و ابزارساز از جمله نهادساز، نظام ساز و دولت ساز است. چه بسا بدان سبب بود که چه بسا بدان سبب بود که در انسانهای متعالی؛ «لهم قلوب یعقلون بها»؛ حتی با قلوب نگرش حصولی و بویژه گرایش شهودی میابد.

مدنی فاضلی ریاست و مرئوسیتی هر یک نقش و کاویژه خاص و بخصوصی را دارا است. همگان بدین سبب؛ الف.«**و بعضی** [اعضای مدینه فاضله و امت فاضله] **بی واسطه عضوی دیگر و ب.بعضی به واسطه، یعنی افعال ایشان بر طبق غرض**[سبب غایی] **اعضائی هستند که بی واسطه**[و سبب دیگری] **خدمت رئیس می کنند، و اینها در مرتبه ثانیه واقعه اند. و ج.بعد از این اعضایی هستند که فعل می کنند بر مقتضای غرض**[سبب غایی] **اعضایی که در مرتبه ثانی واقع اند و آنها در مرتبه ثالثه واقع اند، و د.همچنین تا آنکه به اعضایی می رسند که خادمند و بر هیچ عضو ریاست ندارد**(مبداء و معاد؛ صص۱-۵۶۰). این نظام سلسله مراتبی؛ ساختار هرمی از رأس تا میانی و تا پایه و یا ساختار کروی از مرکزیت، سطح پیرامونی تا محیط فراپیرامونی است. سوم.**۱**.اول.یک.و همچنین «**اجزای مدینه**: اول.**به حسب**؛ الف.**فطرت** و ب.**طبایع مختلفند** و دوم.**در هیئآت متفاضل**»(همان). اجزاء مدینه: نیروها و نهادهای جامعه مدنی و نظام مدنی در کشور است. مراد جماعات مدنی اقتصادی، سیاسی وف رهنگی می باشند. فطرت: استعداد، گرایش و ظرفیت ذاتی و درونزادی نفسانی کلی یا روحی است. طبایع: غرایز و کششهای نفسانی جزئی یا روانی می باند. مختلف: متنوع، گوناگون. مراد نیروها و جماعات نهادهای حاکمیتی(دولتی) از رهبری، قانونگذاری، اجرایی و قضایی تا امنیتی و غیر دولتی عمومی و خصوصی بخش های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. هیئآت: جمع هیأت، هندسه، سازه، ساختار، نظام، صورتبندی، پیکره(آناتومی)، کالبد. متفاضل سلسله مراتبی طولی و عرضی اند. مراد ساختار سلسله مراتبی طولی و عرضی شئون نظام اجتماعی و سیاسی مدنی است. اعم از اقتصادی، سیاسی و فرهنگی میباشد. از اعلی ترین مراتب، مدارج و ریاست یا رهبری راهبردی مدنی است. تا مدیریت های عالی همانند ریاست جمهوری و وزراء و مدیریت های میانی بسان مدیران کل مرکزی و استانی و مدیریت های پایینی ادارات می باشد. تا مدیریت های مباشر میدانی یعنی مدیران جزء و اجرایی میدانی است. و کارمندان و کارکنان اداری را نیز در بر میگیرد. دوم.یکی.الف.**به حسب عنایت باری تعالی بر بندگان، و** ب.**به حسب وقوع ظلالی از نور؛ یک.صفات علیا**[صفات ذات و فعل] **و دو.اسماء حسنای او**»(همان). صفات: جمع صفت و چگونگی پدیده یا چگونگی کنش و کار آن است. صفات علیا: صفات ذات و فعل خدایی می باشند. که بایسته و شایست است شالوده و شاخصه ارزش، بینش و منش هویت ساز مدنی و کنش و روش یا رفتار مدنی برامد آنها واقع شود. صفات کمال؛ رسایی و سازواری ذاتی و درونزادی است. اسمای حسنا: کمال؛ جلال و جمال یا قدرت و زیبایی شالوده ها و شاخصه های مدنی بوده و بایسته و شایسته است باشند. همانند رحمت(رحمت رحمانیت یا بسط نعمت و توسعه مادی و ابزاری و آسایشی برای صالح و ناصالح در دنیا و رحمت رحیمیت یا اکمال نعمت یعنی تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و آرامش برای مومنین در دنیا و آخرت)، ربوبیت(تربیت و پرورش مدنی)، حکمت، اقتدار، عدالت، ... است. اسماء، شالوده ها و شاخصه های جلال و جمال خدایی مدنی می باشند. چنانکه به تعبیر مولوی: شاه را باید که باشد خوی رب رحمت او سبق دارد بر غضب

اهم اعم صفات و اسمای خدایی: شالوده و شاخصه های مدنی؛ اجتماعی و سیاسی خدایگونگی بایسته و شایسته می باشد. بایسته و شایسته مدنیت، سیاست و حکمروایی خوب و شایسته میباشند. دیگری.«**بر؛** الف.**عباد و** ب.**بلادش، مثل وقوع ظلال صفات نفس ناطقه و اخلاق آن بر خلایق بدن**[مدن] **و بلاد آن از قوا و اعضاء**»(مبداء و معاد؛ ص۵۶۲). عباد: بندگان خدا، مردم و مراد نیروها و نهادهای مدنی است. بلاد: جمع بلد، شهرها، سرزمینها، قلمروهای مدنی: شهرستانها، استانها، کشورها، مناطق مدنی. ظلال: نمود، نماد، بروز، براند، سایه، سایه سار، مراد پرتو است. وقوع ظلال: تجلی و تشبه و به تعبیری تخلق مدنی؛ اجتماعی و سیاسی به اسما و صفات خدایی و در نهایت خدایگونگی مدنی است. نفس ناطقه: خرد ورزی مردمی و خردمندی راهبران مدنی، اندیشورزی و اندیشمندی مدنی و سیاسی. به تعبیر شیخ طوسی در کتاب اقتصاد الی طریق رشاد؛ ناطق یعنی عاقل، یعنی مدبر، یعنی سایس بمعنای سیاستگذار و سیاستمدار. اخلاق: جمع خُلق و فرای خَلق طبیعی بوده که خصلتند. مراد اخلاق ارادی و تدبیری مدنی است. مطلق منش درونی و روش بیرونی یا هنجار ها و رفتار مدنی می باشد. منظور اخلاق مدنی متعالی است. خلایق بدن: اجزای بدن و به تشبه بدان بر خلایق مدن و ملت یعنی نیروها و نهادها یا جماعت یعنی گروه های مدنی میباشد. قوا: نیروها و نهادهای حاکمیت و ملی عمومی و خصوصی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی داخلی و خارجی از رهبری، قانونگذاری، اجرایی، قضایی، دفاعی است. اعضا: بسان رهبر، مجلس و نمایندگان، ریاست جمهوری، معاونین و وزراء، قوه قضایی و قضات، و نیروها و نهادهای دفاعی و نیز بخش عمومی و بخش خصوصی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی میباشند. **۲**.اول.یک.«**پس در مدینه؛ الف.انسان واحدی هست که ب.رئیس مطاع است و** دو.**دیگران در قرب به آن متفاوتند**[مختلف؛ متنوع و متفاضل سلسله مراتبی طولی و عرضی از رأی یا مرکز تا پایه یا پیرامون و از مرکزیت کشور تا استانها و تا شهرستانها و روستاها]، دوم.**و برای هر یک** [نیروها و نهادهای مدنی؛ اجتماع مدنی، مدینه فاضله و نظام مدنی] **الف.هیئت و ب.ملکه هست که به آن فعلی می کند که مقصود**[سبب غایی مدنی] **رئیس به آن منوط است،** سوم.یک.**و این گروه اول مراتبند، و** دو.**بعد از ایشان گروهی دیگرند که بر طبق مقصود این گروه فعل**[کار] **می کنند** سه.**و همچنین**[بدین سبب و اسباب] **اجزاء مدینه مترتب است تا آنکه منتهی می شود به اجزایی که خادمند و مخدوم نیستند، و اینها در اسفل مراتب واقعند**»(همان؛ ص۵۶۱). انسان واحد: مراد رئیس نخست یا راهنما و راهبر راهبردی و مدیریت اعلی، در رأس ساختار هرمی یا در مرکزیت ساختار کروی نظام مدنی، حاکمیت و دولت(هیئت حاکمه راهبردی)است. به اصطلاح«هو رئیس مطاع» میباشد. خادم: خدمتگزار. مخدوم: کارگذار. اسفل: پایین، پایین ترین مدارج و مراتب، مراد کارکنان عادی اداری است. **۳**.«**این قدر هست که؛** یک.الف.**اعضاء بدن طبیعی اند، و** ب.**آن هیئآتی که افعال از آن صادر می شود نیز طبیعیه است، و** دو.الف.**اجزای مدینه اگرچه خود طبیعی اند،** ب.**اما اخلاق و ملکاتی که به آنها افعال را بجا می آورند ارادی است**»(همان، ص۵۶۱). به

سبب اینکه اجزای مدینه اعم از افراد مدنی و بویژه جماعات مدنی یعنی گروهای مدنی عموما و خصوصا نیروها و نهاد یا فرانهاد راهبردی و فرابردی دولت ارادی و تدبیری میباشند. این وجه تمایز جدی تا حد تباین انداموارگی طبیعی–مدنی متفکرین اسلامی از فارابی تا صدرا است. با متفکرین غربی از لویی بلون و بویژه سن سیمون که جامعه را بسان بدن دانسته تا اگوست کنت فرانسوی که در فلسفه پوزیتیویستی خویش به شیء وارگی جامعه کشیده و میکشاند. انها هم افراد انسانی جامعه و هم ساختار جامعه را بمثابه ماده و صورت اجتماعی، طبیعی و جبری میدانند. متفکرین اسلامی حتی افراد انسان های مدنی بمثابه ماده جامعه را صورت ارادی و تدبیری بشر طبیعی میدانند. برای همین بوده که رفتار جانوران یک گونه مثلا شرها، گرگها، ... یکسانند. اما رفتار انسانها حتی دو براد مختلف یعنی متنوع و متفاضل بوده و حتی گاه متفاوت یعنی متعارضند. ساختار جامعه و بطریق اولی ارادی و تدبیری است. برای همین بوده که مثلا ساختار گله های گرگ، شیران یا دسته موران و زنبوران، کما بیش همه جا همسان همند.اما نظامات مدنی در جوامع انسانی حتی در زمانهای مختلف، مختلف بوده و حتی متفاوت میشود. بشر مدنی: طبیعی می باشد. انسان مدنی و مدنیت انسانی: صناعی یعنی ارادی و تدبیری است. جامعه و نظام مدنی نیز صناعی می باشند. بدین ترتیب بشر مدنی به مثابه ماده اولیه خام است. انسان مدنی: بسان اجزای پروریده جامعه مدنی می باشند. بدینسان انسان مدنی: صورت ارادی و تدبیری مدنی بشر طبیعی ولو مدنی است. جامعه مدنی: صورت مدنی عمومی انسانهای مدنی می باشد. نظام مدنی نیز صورت مدنی جامعه مدنی است. در این میان بجای اصالت(فاعلیت، نقش یا سوژه گی و حقوق) فرد یا اصالت جامعه و حیات اصالت کارگزار یا اصالت نهاد و نیز اصالت دولت یا اصالت ساختار، به اصالت انسان میرسیم. در این میانه فرد و افراد سبب فاعلی[سوژه و کارگزار] و مادی(ابژه) به ترتیب جماعت، جامعه و نیز نظام سیاسی و دولت(هیئت حاکمه)، سیاست و پیشرفت اند. به ترتیب جماعت(خانواده و گروه مدنی)، جامعه و نیز نظام سیاسی و دولت(هیئت حاکمه راهبردی فرابردی)، سیاست و پیشرفت؛ سبب صوری(ساختاری راهبردی فرابردی) و غایی کمالی فرد و افراد است. با همین گفتمان متقابلا؛ به ترتیب پیشرفت، سیاست، دولت و نظام مدنی؛ اجتماعی سیاسی و مدنی، جامعه و جماعت مدنی، و افراد می باشند. نیروها و نهادها نیز به تناسب کارایی و کارامدی؛ بهره روی و اثربخشی علمی و عملی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، فعلیت، فعالیت و فاعلیت و در نتیجه اثربخشی فراتر، فرامکانی، فرازمانی و حتی فراموضوعی داشته و دارند. برعکس، برعکس است. چهارم.۱.«**و چنان که در اعضای بدن عضوی** [سر یا مغز، نیرو و نهاد مدبره یا نفس، روح و من؛ منشاء نگرش و به تعبیری قلب یا دل و مبداء گرایش] **هست که رئیس مطلق است**»(همان). رئیس مطلق: رهبری، امام، پیشوا، پیشرو، مدیریت عالی یا اعلی، ریاست اول.۲.«**و در هر چیزی که عضوی دیگر در آن چیز با او مشارکت دارد افضل آن چیز برای رئیس حاصل است**»(همان). مراد حاکمیت برتر و برترین حاکمیت فرابخشی، میان بخشی و کلان بخشی میباشد. منظور بسان معمار مملکت که ترسیم و اعمال سیاست اقتصادی، سیاست اجتماعی و سیاست فرهنگی بر عهده او است. ۳.«**و بعد از او**

اعضای دیگر هستند که رئیس اند از برای پست[پایین] **تر از خود، و ریاست آنها**[مستقیم و بدون واسطه یا غیر مستقیم و با یک یا چند و حتی چندین واسطه] **تحت ریاست اول است پس این اعضاء**[مدیران میانین]؛ الف.**هم رئیس اند و** ب.**هم صاحب رئیس دیگر بر ایشان**»(همان). ۴.«**همچنین رئیس مدینه که اکمل اجزاء مدینه است**؛ الف.**یک.در آنچه مخصوص او است**، دو.**و در هر چه با دیگران شریک است** ب.**بهتر آن چیز برای او حاصل است**»(همان). بسان عقل، علم، عدالت، شجاعت و بلکه بایسته و شایسته است از این حیثیات برتر زمان و حتی برترین زمین باشد. چنانکه در شرایط امامت گفته شده که «اعقل»: عاقلترین مدنی زمان(به تعبیر شیخ طوسی: «اعلم بآراء السیاسیه»)، «اعلم»: عالمترین مدنی(عالم بالدین و عالم بالسیاسه) یعنی سیاستشناس و سیاستگذار و سیاستمدار مدیر و مدبر، «اعدل»: عادلترین مدنی، «اشجع»: شجاعترین مدنی، ... بوده و بشمار آید. **۵.«و در تحت او گروهی هستند که؛ الف.هم مرئوس اند و ب.هم رئیس دیگران**»(همان، ص۵۶۲). منظور مدیران جزء، اداری، مباشر و میدانی **است**. مراد نظام سلسله مراتبی طولی و عرضی می باشد. شامل شئون رهبری، ریاست تا مدیریت مدنی از مدیریت های عالی، میانی و پایین ستادی، صف و میدانی است. این ساختار و نظام مدنی سامان اداری، سازمان اجرای را از رهبری و ریاست جمهوری تا معاونین و وزراء تا سطح معاونین وزراء، مدیران کل ستادی و استانی و مدیریت های ستادی و شهرستانی تا جزء و کارکنان یعنی کارمندان و کارشناسان مربوطه را در گستره ملی کشور در بر میگیرد. به همین مناسبت سیاستها و نیروها و نهادهای راهبردی، کاربردی تا اجرایی و جاری را شامل می شود. پنجم.۱.«**و اگر کسی بحق نظر، نظر کند می بیند؛ یک.هر جمله طبیعی را حالش در اجتماع و ترتیب حال بنیه انسانی و مدینه فاضله است، که برای آن رئیسی هست که حالش نسبت به سایر اجزاء همین حال است**»(همان). **دو.«بلکه هر اجتماع طبیعی هیئتش: الف.ظل و شبه هیئت عالم الهی و ب.وحدت اجتماعیه عالمیه است**»(همان). بشر همانگونه که در علوم و فنون طبیعی(مهندسی و سلامت)باشبیه سازی مدلسازی کرده و از مدلهای طبیعی هم در پژوهش، هم در آموزش و هم در کاربست یافته ها و آموزه ها، استفاده میکند. در علوم و فنون انسانی بویژه مدنی یعنی اجتماعی و سیاسی با رعایت جنبه ارادی و تدبیری مواد انسانی و سازه مدنی، می تواند از طبیعت که خود صناعت خداوندی بوده بهره برداری و به تعبیر خواجه نصیر؛ «در صناعت به طبیعت اقتدا باید کرد»(اخلاق ناصری، قسم اول.اخلاق). فراتر تر از این انسان می تواند و لازم بوده و به تعبیری هم شایسته و م بایسته است به تصریح خود صدرا در اسفار در تعریف حکمت؛ «اقتداء بخالق متعالی فی سیاسته»(اسفار) کرده، از حکمت، الوهیت یا سیاست، و سایر اسمای حسنا و صفات علیای خدای و نظام ملکوتی و تکوین و نیز انبیاء و اولیا و امامان برحق اسوه گیری روابط و رفتاری («و لکم فی رسوله الله اسوه حسنه») و الگو گیری نهادی و ساختاری نماید. **۲.اول.زیرا**[و بدان سبب] **که «سبب اول نسبتش به سایر موجودات مثل نسبت رئیس مدینه فاضله است به سایر اجزاء مدینه. دوم.یک.چه عقول بریئه از نقایص**

مادیه در مرتبه قربند نسبت به اول، دو.و بعد از آن نفوس سماویه و سماوات اند، سه.و بعد از آن طبایع هیولانی و اجسام طبیعی اند، سوم.و هر یک از این؛ الف.هم مطابق سبب اول اند و ب.اقتدا می کنند او را»(همان). اقتداء به خدا(مدبر هستی)، نظام تکوین(مدبران امور) و آفرینش(طبیعت)و انسان های کامل، منبع لایزال و مبنای استواری برای ؛ مدل سازی روابط و رفتاری و الگوسازی نهادی و ساختاری در تولید علمی و عملی مدنی به منظور نظریه سازی و نظامسازی در اختیار ما میگذارد. هیولایی یا هیولانی: ماده اولی. ۳.بدین سبب «**و چنین می کند هر موجودی به حسب قوتش، مگر آنکه آنها در اقتدا نمودن به غرض**[سبب غایی] **اول مختلفند** [متنوع و متفاضلد سلسله مراتبی عرضی و طولی]، **یک.بعضی اشرف اند که اقتدا می کنند آن غرض**[سبب غایی] **را بی واسطه، و دو.بعضی دیگر اقتداء می کنند غرضی**[سبب غایی] **مافوق خود را. سه.و همچنین**[و به این سبب و اسباب و سیر و پیوستار آنها] **تا آنکه منتهی گردد به آخر مراتب**»(همان، صص۲,۵۶۱). ششم.۱.«**پس همچنین سزاوار است که بوده باشد مدینه فاضله؛ اول.الف.باید که هر یک در افعال پیرو غرض رئیس باشند. ب.به ترتیب مذکور**»(مبداء و معاد؛ ص۵۶۲). غرض رئیس: هدف، غایت و سبب غایی نظام مدنی است. مراد چشم انداز، استراتژی، سیاست غایی و راهبردی مدنی کشور میباشد. بلکه غایت یا هدف: امنیت، نظام، عدالت، پیشرفت و شکوفایی، کمال و سعادت دنیوی اعم از آسایش جسمانی بدنی و آرامش روحانی مدنی است. اما غرض یا هدف از آن: سعادت جاویدان اخروی میباشد. ترتیب: ساختار شبکه ای سلسله مراتب طولی و عرضی هرمی یا کروی است. دوم.الف.«**و ممکن نیست که هر انسانی که اتفاق افتد رئیس مدینه فاضله باشد، ب.زیرا که ریاست برای کسی سزاوار است که؛ اول.به حسب فطرت و طبع مستعد ریاست باشد، و دوم.صنعت ریاست به هیئت و ملکه ارادیه او را حاصل باشد**»(همان، ص۵۶۲). همانگونه که در بحث فطرت و خوشکوفایی در فلسفه سیاسی فاضلی فارابی به تفصیل بیشتر ملاحظه شد؛ هم استعداد و استحقاق هر دو لازمست. که با تعلیم و تربیت سیاسی یعنی آموزش نظری و پرورش عملی راهبری و مدیریت راهبردی بدست میآید. آیا همگان استعداد و شم پزشکی، ریاضی، اقتصادی، هنری، ورزشی و هر ورزشی، و مانند اینها را دارند. که بعدا با آموزش و پرورش بارور شده تبدیل به استحقاق میگردد. یا نه استعدادها متنوع و متفاضلند. بایسته و شایسته بوده شناسایی شده و با آموزش و پرورش بروز یافته و بارور گردند. در نتیجه استحقاقات به تناسب تنوع و تفاضل استعدادها و حتی به تناسب تلاش و تدبیر و آموزش و پرورش متنوع و متفاضل نیز متنوع و متفاضلند. اول.الف.«**و هر صناعتی ممکن نیست که ب.به سبب آن ریاست حاصل شود، بلکه دوم.الف.اکثر صنایع صنایع خدمت**[معونت خدمت] **فرموده می شود در مدینه، و ب.اکثر فطرت ها فطرت خدمت است**»(همان، ص۵۶۲). مراد صنایع علمی و فنی عملی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و استعدادها و استحاقهای متنوع و متفاضل مربوطه بوده که همگی تحت معماری بنای بدنه مدنی با راهبری راهبردی دولت و در رأس آن راهبری نظام مدنی میباشد. دوم.«**و در صنایع،**

صنعتی می باشد که؛ یک.ریاست به آن حاصل می باشد و دو.خدمت می فرماید صنایع دیگر را»(همان). بسان صناعت معماری که سایر صناعات را بسیج کرده و در جهت ساختمانسازی بکار میگیرد. سیاست: صناعت معماری جامعه مدنی، نظام مدنی و کشور است. صنعت یا صناعت کارگذاری مدنی؛ اجتماعی و سیاسی می باشد. صناعت سیاستگذاری و سیاستمداری است. فراترین و فراگیرترین صناعت فرابخشی و میان بخشی و حتی کلان بخشی سایر صناعات علمی و عملی بخشی و زیربخشهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی میباشد. **برامد:** اول.الف.«**و چنانکه در هر جمعیت طبیعیه ممکن نیست که چیزی از آن بر رئیس آن ریاست داشته باشد، ب.مثل رئیس اعضا که ممکن نیست که عضو دیگر بر آن رئیس باشد، دوم.الف.همچنین باید که بر رئیس اول از برای مدینه فاضله ب.رئیس نباشد**»(همان، ص۵۶۲). اول.«**و سزاوار است که صناعت او؛ الف.آن صناعتی باشد که به هیچ وجه خدمت فرموده نشود، بلکه ب.صناعتی باشد که همه صناعات قصد غرض**[سبب غایی] **او نمایند، و دوم.مقصود**[سبب غایی] **مدینه فاضله در جمیع افعال او باشد**»(مبداء و معاد؛ ص۵۶۲). این مبین جایگاه و نقش صناعت ریاست مدنی در نظام مدنی می باشد.

***۳)شالوده ها و شاخصه های راهبردی راهبری ریاست اول دینی مدنی: « فصل هشتم.در ذکر صفاتی که باید برای رئیس اول باشد به حسب کمال اولی او»- نبوت و رسالت: ارایه طریق[هدایت صراط مستقیم، طرح هادی، نقشه راه]؛ راهنمایی و راهبرد دینی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی مطلق و کامل:** ۱.«**باید که رئیس مطلق انسانی باشد که؛ الف.نفسش**[و عقلش] **کامل و در مرتبه عقل بالفعل باشد، و ب.باید که قوه متخیله اش به حسب طبع و قوه در غایت کمال باشد، و همچنین ج.قوه حساسه و محرکه اش در غایت کمال باشد، همه آنها به نوعی از؛ یک.فعل نه به دو.انفعال محض، بر وجهی که اشاره به آن نمودیم**»(همان). **۲.الف.یک.**«**پس به قوه؛ الف.حساسه و ب.محرکه اش مباشر سلطنت گردد و دو.احکام الهیه را جاری گرداند، و سه.الف.با دشمنان خدا محاربه کند و ب.دفع کند دشمن را از مدینه فاضله، ج.و با؛ ۱.مشرکین و ۲.فاسقین از اهل مدینه؛ یکی.جاهله و دیگری.ظالمه و سوم.فاسقه مقاتله کند تا د.برگردند به سوی امر خدا**»(همان). ب.«**به قوه متخیله مهیای قبول؛ یکی.جزئیات بانفسها و دو.کلیات بحکایاتها، در بیداری یا در خواب، از عقل فعال**[سبب دهم] **بوده باشد**»(همان). قوه تخیل در حد حافظه به ضبط تصویرات توصیفی حسی خارجی جزئی می پردازد. در حد قوه فهم و فاهمه به تحلیل یعنی تجرید و مجرسازی، کلی یابی و کلی سازی میکند. **ج.**«**و به قوه عاقله به حیثیتی باشد که عقل منفعلش مستکمل شده باشد به همه معقولات به آن غایت**[سبب غایی] **که باقی نمانده باشد بر او چیزی از معقولات، و عقل بالفعل شده باشد**»(همان). عقل بالقوه و منفعل، بالفعل شده عقل بالفعل شده و فعال میگردد. **۳.الف.**«**و**

هر انسانی که عقل منفعلش به همه معقولات کامل گردد و عقل بالفعل و معقول بالفعل شود و معقولش عاقل شود، عقل مستفاد می گردد، واقع در میان عقل فعال و عقل منفعل، و [بدین سبب]**میان او و عقل فعال چیزی، یعنی واسطه ای، نمی باشد. پس عقل منفعل به منزله ماده و موضوع است برای عقل مستفاد و عقل مستفاد به منزله ماده و موضوع است برای عقل فعال، و قوه ناطقه که هیئت طبیعیه است ماده و موضوع عقل منفعل است که عقل بالفعل شده است**»(همان؛ صص۴-۵۶۳). ب.«**و پیش از این دانستی از ما حقیقت حال را در اتحاد نفس با عقل فعال بعد از بودنش صورت طبیعیه بدن مستحیل که قابل فساد و زوال بود را، و به تحقیق که نیز دانستی بودن عقل فعال را با وحدت شخصیه اش که محال است صدقش بر کثیرین که چگونه فاعل نفوس و متقدم بر ایشان می باشد با بودنش غایت**[سبب غایی] **متأخره از ایشان و ثمره مترتبه بر ایشان**»(همان؛ ۵۶۴). **پس «بر تو باد تذکر آن که بس مقصدی است عالی و مطلبی است غالی**[و سببی غایی]. **پس در صورتی که هیئت طبیعیه ماده عقل منفعلی باشد که عقل بالفعل شده است، و منفعل ماده مستفاد، و مستفاد ماده عقل فعال، و تو بگیری، یعنی فرض کنی، همه آنها را مثل یک چیز، بوده باشد این انسان آن انسانی**[بوده] **که عقل فعال**[فرشته وحی] **در او حلول کرده است**»(همان). **ج.«و این حالت؛ یکی اگر برای جزو نظری از قوه ناطقه حاصل شود، آن انسان حکیم و فیلسوف خواهد بود؛ و دیگری اگر در قوه نظریه و عملیه و متخیله حاصل گردد آن انسانی می باشد که وحی بر او نازل می گردد به توسط ملک، و آن ملک عقل فعال**[سبب دهم] **است**»(همان). ۳.الف.«**پس؛ یکی به اعتبار آن که هر چه از جانب**[به سبب و از ناحیه سبب اول و مسبب اول یعنی] **خدا بر عقل فعال**[مسبَب دهم] **فایض می گردد عقل فعال**[سبب دهم و دهمین سبب] **آن را بر عقل منفعل او فایض**[سبب فیض] **می گرداند؛** ۱.**حکیم و** ۲.**ولی و** ۳.**فیلسوف است، و دیگری به اعتبار آنچه بر قوه متخیله او از آنجا فایض می شود؛** ۱.**نبی و** ۲.**منذر**[انذارگر] **است به آنچه خواهد شد و خبر می دهد از آنچه گذشته است و از آنچه الحال موجود است از جزئیات واقع در عالم**»(همان). ب.بدین سبب«**و این انسان در اکمل مراتب انسانیت و در اعلی درجه سعادت است، و نفسش گویا با عقل فعال متحد است به نحوی**[سببی و سیر اسبابی و مسبَباتی] **که مذکور شد، و این انسان واقف است بر هر فعلی که ممکن است که به**[سبب آن به] **سعادت کشاند. و پس این اول شرایط رئیس است**»(همان).

***۴)شالوده ها و شاخصه های راهبری راهبردی ریاست اول دینی مدنی:** « فصل نهم.**کمالات ثانویهٔ رئیس**

مطلق»(همان؛ ص۵۶۵): **حقیقت«در ذکر کمالات ثانویهٔ رئیس مطلق»**است. **امامت[ایصال و سانیدن به مطلوب]: سیاستمداری؛ راهبری راهبردی دینی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی مطلق و کامل:** بدین سبب و«**بعد این، باید که بوده باشد از برای او**[ریاست اول]، **با آنچه**[از اسباب] **مذکور شد، قدرتی در زبانش بر جودت تخیل**[خوبی فهم] **به گفتار مر آنچه را که میداند آن را، یعنی قوهٔ تقریرش کامل باشد. و** [بدین سبب اسباب]**قدرتی بر جُودت**[خوبی] **ارشاد و هدایت به سعادت و به اعمالی که سعادت به آنها حاصل می شود، و بوده باشد از برای او با آنها جودت ثبات در بدنش برای مباشرت حروب**[شرکت و فرماندهی دفاعی]. [به همین سبب و]**پس چنین کسی رئیس اول است برای**؛ ۱.**مدینهٔ فاضله**[ملی] **و** ۲.**امت فاضله**[امتی] **و** ۳.**رئیس کلّ معمورهٔ زمین**[جهانی]»(همان). **بدین سبب«و ممکن نیست که کسی بگردد به این حال مگر کسی که جمع شده باشد در او دوازده خصلت**[سبب یا اسباب] **که بر آنها مفطور باشد»**. مبین استعداد رهبری سیاسی است. پیشا استحقاق رهبری می باشد. که با آموزش نظری و پرورش عملی و نیز تدبیر و تلاش بدست می آید. «**اول.آن که؛ الف.تامّ الاعضاء و ب.قویّ الاعضاء باشد که** [بدینسبب]**موافقت و متابعت کند او را اعضایش بر اعمالی که شأن رئیس می باشد که مباشر آنها شود»**. مراد سلامت و توانمندی جسمانی متناسب راهبری سیاسی است. «**دوم.آنکه فهم و تصورش در آنچه می شنود نیکو باشد، الف.و هر چه به او گفته می شود به همان نحو که مقصود قائل است ب.و به همان نحو که در نفس الامر واقع است بفهمد**»(همان). متضمن ظرفیت و قدرت ذهنی، فکری و هوشیاری راهبری است. «**سیم.آنکه حفظش نیکو باشد و آنچه را می فهمد و احساس می کند فراموش نکند**». مراد یادگیری، یاد داری و یاد آوری سیاسی میباشد. «**چهارم.آنکه ذکا و فطنتش قوی باشد به نحوی**[و به سببی] **که ادنی دلیل در نظرش بر مدلول دلالت کند**». منظور تیز هوشی و هوشیاری برتر است. «**پنجم آنکه حسن العباره**[بیان] **باشد و تواند که از آنچه در خاطرش هست تعبیر نماید به عبارتی که مطلب از آن مفهوم شود**»(همان؛ صص۶-۵۶۵). مراد فصاحت و بلاغت و سخنوری و قدرت سخنرانی و قدرت تفهیم و ترویج سیاسی میباشد. «**ششم.آنکه محب علم و حکمت باشد و**؛ الف.**از تأمل در معقولات ملالی بهم نرساند و** ب.**از تعب آن متأذی نشود**». شاخصه علم و حکمت دوستی است. محب: دوستدار. تأمل: تعمق، تدبر، اندیشه ورزی و اندیش مندی، خردورزی و خرمندی. معقولات: چرایی ها، علل و اسباب، مبادی بنیادین و غایی، انتزاعیات، اصول اولیه عقلی نظری، علمی و عملی، روش عقلی و استدلالی. ملال: دلتنگی، تنگدلی،

تعب: سختی. متأذی: اذیت، رنجیده، آزرده خاطر. «**هفتم.آنکه بالطبع حریص نباشد بر شهوات و** [بدینسبب]**بالطبع دوری کند؛ الف.لَعَب را و ب.لذات کاینه**[گذرای] **فاسده را دشمن باشد**». مفهوم مخالف اینها عفت و عفیف، خوداری، خویشتن داری و میان روی در امور دنیوی، جسمانی و آسایش ظاهری بدنی است. «**هشتم.آنکه کبیر النفس**[بلند همت] **و الف.محب کرامت باشد و ب.بالطبع از هر چه عیب و عار است متنفر بوده ج.ارفع**[فراترو فراترین] **از آن را راغب بوده باشد**»(همان؛ ص۵۶۶). مراد بلند همتی، عزت طلبی، بلند نگری و فراگرایی است. «**نهم.آنکه درهم و دینار و سایر اعراض دنیویه در نظرش خوار و بی مقدار باشد**». مراد عدم منفعت طلبی، عدم ثروت طلبی و عدم سرمایه سالاری میباشد. «**دهم.یک.آنکه به حسب طبع محب عدل و** [به سبب آن؛ الف.محب]**اهل آن و ب.مبغض**[متنفر از و خشمناک نسبت به] **جور و ظلم و** [به سبب آن مبغض]**اهل آن باشد، دو.و**[بدینسبب] **دربارهٔ اهل خودش و** [به همین سبب درباره]**غیر اهل خودش انصاف مرعی دارد و بر آن ترغیب نماید، سه.و بر جوری که بر کسی وارد شود؛ الف.اندوهناک گردد و ب.در مقام تدارک آن باشد**»(همان). نه تنها ستم گر نبوده و عادل باشد بلکه به تعبیری مانع ظلم و مروج عدالت نیز باشد. جور: تنازعی و تعدی و تجاوز به حدود و حقوق دیگران است. ظلم: تعلل از احقاق حقوق و رعایت حدود میباشد. ظلم: غالبا جامع هر دو بکار برده میشود. اهل: خانواده، خاندان، دوستان و یاران و به اصطلاح خودی ها می باشند. مرعی: رعایت. تدارک: تأمین. «**یازدهم.یک.آنکه در هر جا که به؛ الف.عدل و ب.حسن**[خوبی] **و ج.جمیل**[زیبایی و نیکویی] **دعوت کرده شود به آسانی انقیاد نماید، دو.و در دعوت به عدل چموش**[سرکش] **و لَجوج نباشد. سه.و اگر به؛ الف.جور و ب.قبیح دعوت کرده شود منقاد نباشد**». هنجار گرایی و ناهنجار ناگرایی است. «**دوازدهم.یک.آنکه عزمش در آنچه وقوعش سزاوار باشد قوی باشد. دو.و؛ ۱.جسور**[منظور شجاعت بوده] **و ۲.مِقدام**[پیشقدم و مقاوم] **و ۳.غیر خائف و ۴.قوی النفس باشد**»(همان). مراد قاطعیت سیاسی است. **بدین سبب«و اینها لوازم آن خصایص سه گانه**[ارزش های عقلی و قلبی، بینش و منش شرعی و کنش و روش یا رفتار عینی سیاسی] **است که پیش از این مذکور شد». الف.و «اجتماع همه اینها در یک انسان مشکل است، و** [بدان سبب که]**ماده ای که قبول مثل چنین شخصی بکند در امزجه و استعدادات بسیار کمیاب است**»(همان). **ب.و «از این جهت یافت نمی شود کسی که مفطور باشد بر این فطرت مگر یکی بعد از دیگری** [به همان سبب و]**چنانکه گفته است آن را شیخ ابوعلی که بزرگوارتر است جناب حق از آنکه بوده باشد شریعت از برای هر**

واردی و مطلع گردد بر او مگر واحدی بعد واحدی»(همان؛ ص۵۶۶). آنهم انسان کامل بوده که در هر عصر و زمانی یکی بیشتر نیست. او امام زمانست.

***۵)حکمت مکتب مدنی: شریعت مدنی-تکالیف مدنی: « فصل دهم.در ذکر اشاره اجمالی به اسرار شریعت و حکمت تکالیف**»(همان؛ ۵۶۷): مراد علم و حکمت حدود و احکام یعنی چرایی و چیستی چگونگی آنها و به تعبیری سبب و اسباب فاعلی و غایی مدنی است. ۱.الف.«**حقیقت انسان، چنان که**[بدان سبب و اسباب که] **اشاره به آن شد، حقیقت جمعیّه است که وحدتش مثل وحدت عالم وحدت تألیفیّه است صاحب مراتب کثیرهٔ متفاوته در تجرد و تجسم و صفا و کدورت و نور و ظلمت»می باشد**»(همان). شخصیت انسان فراهم آمده ارزش ها، بینش و منش درونی و کنش و روش یا رفتار بیرونی است. هویت یا من انسانی دارای وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است. وحدت وجودی در عین تنوع و تفاضل ماهوی و هویتی می باشد. همچنین دارای ثبات وجودی در عین تحول جوهری بوده و در عین حال دارای تحول هویتی در عین وحدت وجودی است. این همان حقیقت جمعیه و وحدت تألیفیه می باشد. از انسان اولیه تا انسان کامل دارای مراتب متنوع و متفاضل است. چه بسا نگرش و گرایش مدنی یعنی اجتماعی و سیاسی نگری و گرایی تا مدنی گذاری و پذیری انسان متناسب و متناظر حتی محصول و معلول همین حقیقت جمعیه انسان باشد. ب.«**و چنانکه**[به سبب آنکه] **برای جمله عالم طبقات کثیره است متفاوت در شرف و خسّت. لیکن برای آن سه جنس بیش نیست، و در هر جنسی طبقات بسیار هست که عدد آنها را کسی به غیر از خدا نمی داند**»(همان). مراد نظام ساختاری سلسله مراتبی طول و عرضی جهان هستی، به تناسب آن انسان مدنی و به تناظر آن جامعه مدنی و نیز به تبع آن نظام مدنی است. «**اول عالم عقل است و برای آن مراتب**[درجات] **بسیار هست**»(همان). «**دویم عالم مثال و خیال منفصل است که مشتمل است بر مراتب**[درجات] **متفاوته**[تنوع و تفاضل] **که اعلای آن متقارب ادنای**[نزدیکای] **عالم عقول است**»(همان). میانه و حد واسط و مبدل مرتبت عقل و مرتبت حس می باشد. از سویی تذکر دهنده عقل و آموزه های عقلی اولیه و مبادی مدنی بسان ضرورت و زیبایی امنیت، نظم و نظام، عدالت، دولت، سیاست، پیشرفت، سعادت،... است. از دیگر سوی تبیین کننده مبانی و تفصیل نمایاننده حدود مبادی مدنی و مبنای دانش، کنش و روش ظاهری مدنی و حس، استقراء، تجربه و عرف مدنی اند. «**سیم. عالم جرم**[جسمانی بدنی محاطی و محیطی]، **مشتمل بر طبقات**[عوامل موثر] **از اعلای افلاک**[شرایط فضایی و جوی زمین] **تا ادنای ارضین**[قلمرو محیطی جغرافیایی سرزمینی سیاسی، پیرامونی تا زمینی فراپیرامونی جهانی کره ارض]، **و جرم اعلی در لطافت به**

حیثیتی است که مشابه است به ادنای عالم مثال، و همه آنها[آن اسباب عقلی و فهمی و عوامل طبیعی بدنی و محیطی] **یک شخص واحد است که مظهر جمیع اسماء الهی است که آن اسماء با کثرت عین وجود حق تعالی**[سبب اول و سبب اسباب] **است**»(همان). انسان و به تناظر انسان؛ جامعه مدنی انسانی و به تبع آنها نظام مدنی، یک شخص بوده یک هویت و یک شخصیت دارد. وحدت هستی شخصیت، منیت فردی و مائیت اجتماعی یا هویت جامعه می باشد. در عین کثرت وجوه و تجلیات، مظاهر یا اسماء است. برعکس نیز کثرت وجوه و تجلیات و اسماء و شاخصه های و مظاهر یا اسماء مدنی است. در عین وحدت هستی من و ما می باشد. همچنین ثبات هستی و مبادی بنیادین و غایی ارزشی است. در عین تحول ماهوی و مبانی بینشی و منشی درونی و هویت و تغییر مظاهر و عوارض نه گانه کمی و کیفی زمانی و مکانی می باشد. اما نه دهکده جهان که شخص جهانی است. این همان تعبیر سعدی می باشد: بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضو ها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

این رویکرد توحیدی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی توحیدی است. رهیافت متعادل مدنی؛ اجتماعی و سیاسی متعادل می باشد. راهبرد متعالی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی متعالی بوده و به شمار می آید. ۲.الف.بدین سبب و«**بعد این، هر مرتبه ای از مراتب عالم به منزلهٔ موضوع و ماده است برای مرتبه ای که فوق آن است، و مرتبه فوق صورت مقوّمه و فاعل و غایت مرتبه تحت است، و همچنین در نزول تا به مرتبهٔ ماده کل که هیولی است و در نهایت خست است، و در صعود تا به مرتبه صوره الصور و فاعل فواعل**[و سبب اسباب] **و غایه غایات**»(همان). و «**آن عقل کل و سید ممکنات**[سبب مسبَبات] **و عبد اعلی و ممکن**[و مسبب] **اشرف و حقیقت محمدیه است به زبان تصوف، و آن** [مبداء، علت و سبب]**اول است در بغیه و تعقل و آخر**[و سبب غایی] **است در درک و عمل**[و در تحقق]. **و** [بدین سبب و]**در اینجا تعقل عین وجود است و وجود عین تعقل**»(همان؛ صص۸-۵۶۷). ب.بدین سبب و«**پس همچنین انسان منتظم است از جمیع این مراتب و حقایق و حقیقت همه این عوالم در او موجود است،** [بدین سبب و]**پس او در ذات خوش قابل است جمیع نشئآت عقلیه و نفسیه را و مستجمع است جمیع عوالم غیبیه و حسیه را**»(همان؛ ص۵۶۸). **ج.بدان سبب** «**و چنانکه مجموع عالم که آن را انسان کبیر می گویند مظهر اسماء الهیه است بر سبیل تفصیل،** {همچنین} **انسان کامل مظهر آنها است بر سبیل اجمال، پس او مظهر اسم الله است**»(همان).

۳.الف.به سبب «و چنان که همه طبقات عالم به حیثیتی است که به یکدیگر مربوط و بعضی به بعضی متصل است، مانند سلسلهٔ واحده که به حرکت آخرش اولش حرکت می کند، به این[سبب و به این] **نحو؛ آثار و هیئآت**[ساختار راهبردی]؛ اول.**از عالی به سوی سافل نزول می کند**[سیر هبوطی و نزولی] **و دوم.از سافل به سوی عالی صعود می نماید**[سیر صعودی یا عروجی. در غیر این صورت سیر سقوطی و تنازلی است]، **اما نه بر وجهی**[و به سببی] **که منافی قواعد ایشان باشد، یعنی عالی به سافل التفات نماید و سافل در عالی اثر کند**»(همان). **بسان تاثیر خورشید در ما بوده و عدم تاثیر ما بر خورشید است. بلکه «به وجهی**[و به سببی] **دیگر که راسخین در علم می دانند؛ همچنین هیئآت نفس و بدن از موطن یکی به موطن دیگر صعود و نزول واقع می شود، و هر یک از دیگری منفعل می گردند خواه هیئآت علمیه باشد و خواه عملیه**»(همان). **پس«هر صفت بدنیّهٔ فعلیه یا ادراکیه که به سوی عالم نفس بالا می رود عقلیه می شود، و هر ملکهٔ نفسانیه فعلیه یا ادراکیه که به عالم بدن نزول می کند حسیه**[بوده و یا می شود]»(همان). ب.بدین سبب «**و به صفت غضب اعتبار می توان گرفت که ظهورش چگونه در بدن موجب**[و مسبِب] **سرخ شدن رخساره می شود، و همچنین به صفت خوف که نزولش چگونه در بدن سبب زردی رنگ می گردد، و همچنین فکر در معارف و حقایق و شنیدن آیه ای از ملکوت چگونه موجب اقشعرار بدن**[بر افروختگی و برانگیختگی] **و قیام شعر**[بلند شدن موی بر بدن] **و اضطراب**[لرزش] **جوارح می شود**»(همان). **ج.«و نظر کن که چگونه صورت محسوسی که انسان به آن بر می خورد و قوای بدنیه آن را ادراک می کند بالا می رود به عالم عقل انسانی، و بعد از آنکه محسوس و مشاهد در جرم بوده است معقول و غایب از ابصار و مدرک به بصیرت و اعتبار می شود**»(همان). ۴.الف.«**و چون این مقدمه ممهّد شد، بدان که غرض**[سبب غایی] **از وضع شرایع و** [سبب غایی] **ایجاب طاعات آن است که غیب شهادت را** [معونت]**خدمت بفرماید و شهوات عقول را خدمت کنند**»(همان). و «**جزو به کل و دنیا به آخرت برگردد و محسوس معقول شود و از عکس این امور منزجر گردد تا آنکه[بدان سبب که] ظلم و وبال لازم نیاید و موجب وخامت عاقبت و سوء مآل نشود**»(همان). ب.«**و یکی از حکما گفته است که: هرگاه عدل**[سیاست دوساحتی مادی و معنوی و دو بعدی باطنی و ظاهری] **قائم گردد شهوات عقول را خدمت می کنند و هرگاه جور**[سیاست نامتعادل و نامتعالی متدانی تکساحتی-تنازعی مادی جسمانی طبیعی یا سیاست یک بعدی ظاهری] **برپا شود عقول شهوات را خدمت می کنند، پس طلب آخرت اصل هر سعادت**[سبب

غایی] **است، و حب دنیا رأس**[سبب یا سبب اسباب] **هر معصیت**»(همان؛ صص۹-۵۶۸). ج.«**پس این را مقیاس گردان در جمیع آنچه شرایع حقه به آن وارد شده، و بر سبیل اجمال، تصدیق کن به آنکه؛ هر مأمورٌبه بر می گردد به**[و سبب] **تقویت جنبه عالیه[تعالی و متعالی] تو و حفظ جانب الله تعالی و اعلاء کلمه حق و** [و به سبب آن رفع و]**رفض باطل**[است]، **و** [بدین سبب نیز]**هر منهی عنه بر می گردد به اعراض از جنبه سافله**[سیاست تکساحتی] **و محاربه**[سیاست تنازعی] **اعداءالله و اتباع شیاطین**[سیاست شیطانی؛ خدعه و فریبکاری] **داخلی و خارجی، به جهاد اکبر و اصغر**»(همان؛ ص ۵۶۹).

***خودآزمایی؛ پرسش و پاسخ دانشجویی:** *حکمت ارسال پیامبران چه می باشد؟ *ضرورت راهبرد راهبری چه می باشد؟ *مدنی طبع بودن انسان چه می باشد؟ *ضرورت قانون مدنی، نظام مدنی و شریعت دینی چه می باشد؟ *خلافت پیامیر و رهبران علمی دینی چه می باشد؟ *حکمت[چرایی و چیستی] اجتماعی مدنی انسان چه می باشد؟ *اجتماعات کامل و ناقص انسانی چه بوده، چند نوعند و کدام می باشند؟ *اجتماع غیر کامل انسانی چه بوده و کدام می باشند؟ *مدینه و امت فاضله چه می باشند؟ *ساختار مدینه فاضله چه می باشد؟ *اجزای مدینه فاضله چگونه می باشند؟ *جایگاه ریاست مدنی چه می باشد؟ *اجزاء و ساختار جامعه و نظام مدنی چگونه می باشند؟ *ساختار ریاست مدنی چگونه می باشد؟ *تناسب میان نظام مدنی و سایر پدیده ها چگونه می باشد؟ *فطرت و اراده ریاست مدنی چگونه می باشد؟ *صناعت ریاست مدنی و رابطه و نسبت آن با سایر صناعات مدنی چگونه می باشد؟ *جایگاه و نقش صناعت ریاست مدنی در نظام مدنی چگونه می باشد؟ *شالوده ها و شاخصه های راهبردی راهبری ریاست اول دینی-مدنی چه می باشند؟ *شالوده ها و شاخصه های راهبری راهبردی ریاست اول دینی-مدنی چه می باشند؟ *حکمت مکتب مدنی: شریعت مدنی-تکالیف مدنی چه می باشد؟ *حکمت مدنی حدود و احکام-حکمت حدود و احکام مدنی چه می باشد؟ *حکمت مدنی شرایع-حکمت شرایع مدنی چه می باشد؟ *توسعه و تعالی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی انسانی چه می باشد؟

*ب.کتاب شواهد ربوبیه و مناهج سلوکیه [سیاسیه]: ملا صدرا

نشانه های تربیت و روش های انسانی و مدنی؛ اجتماعی و سیاسی.بخش دوم.ولایات مدنی

معرفت شناسی و روش شناسی حکمت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی دینی متعالی

همانگونه که پیشتر و در دو موضع[مقدمه حکمت تقریبی و متعالی]اشارت شد: حکمت متعالی که نقطه، مرحله و مرتبه تجمیع، توحید و تعادل و تعالی حکمت توحیدی دوساحتی متعادل و متعالی بویژه قرآنی و اسلامی بوده، از آغاز و بنیاد تا انجام و غایت معطوف به سیاست و حتی حکومت است. بخصوص در بخش بازپسین آن یعنی نبوات و ولایات که مبحث راهبردی و راهبری مدنی، سیاسی و تدبر و تدبیر عمومی بوده و پیشا آن که پایه آن می باشد. حکمت را در تعبیری در نگاه، نظریه و نظام و اثر اسفار چهارگانه سیر و سلوک استکمالی خویش؛ اقتدای سیاسی به خالق متعالی تلقی می سازند. حکمت در همین تعبیر خود او به معنای [شناخت؛ شناسایی و شناساندن]حقیقت و ماهیت یا مبادی بنیادین و غایی و مبانی ماهوی سیاست و حکومت و بلکه مدنیت و نظام سیاسی است. آنهم به صورت روش مند، قاعده مند، نظاممند و هدفمند می باشد. روش علمی حکمی و حکمت یا حکمت و حکمی علمی که اعم از شیوه های برهانی و شهودی عقلی و شهودی نگرش و گرایش سیاسی، و شیوه تحلیلی متن و محتوایی نقلی بینش و بینشی سیاسی است. پیشا و پایه دانش سیاسی که چگونگی شناسی و آگاهی سیاسی بوده حسی، استقرایی، و تجربی و عرفی عینی است. نگاه، نظریه و نظام علی و سببی یعنی علی و معلولی و سببی و مسببی با رویکرد توحیدی، رهیافت راهبردی[بنیادین و جامع و نظاممندو هدفمند]و راهبرد علل و اسباب[انواع، احکام و نظام یا نظامات]و بویژه علل و اسباب چهارگانه مدنی و سیاسی که از مواریث حکمت مدنی فاضله فارابی بوده توسط ملاصدرا مورد استفاده فراوان بوده است. بویژه در منابع و متونی که بیشا همه مباحث مدنی و نگاه، نظریه و نظام سیاسی مورد نظر وی رد در بر دارند. بخصوص هم مبداء و معاد و هم شواهد ربوبیه و در اصل شواهد ربوبیت در مناهج سلوکیت که اینها نه تنها اثرند، بلکه می توان ادعا و اذعان نمود که اینها نگاه، نظریه و نظام حکمی عمومی و مدنی مبداء و معادی یا مبدائیت و معادیت و شواهد ربوبیت آنهم در مناهج سلوکیت بوده و به شمار می آیند. که بروشنی و از همین عناوین و موضوعات می توان رویکرد توحیدی، رهیافت راهبردی و راهبرد تدبیری و مدنی و سیاسی آن را ملاحظه نمود.

***۱)راهبرد و راهبری مدنی:** «**مشهد پنجم. بحث درباره نبوات و ولایات**[دینی-مدنی؛ اجتماعی و سیاسی]».**شاهد اول.**«**در اوصاف نبی(ص) و خصوصیات وی**»[ریاست مدنی نخست: موسس شریعت و نظام مدنی توحیدی جامع، جهانی و جاویدان اسلام]؛ **اشراق اول:** «**در بیان درجه نبوت نسبت به سایر درجات انسان**»[راهبرد راهنمایی دینی و راهنمایی راهبردی مدنی]: **اول.۱.**«**بدان برای انسان**[مدنی؛ اجتماعی و سیاسی] **درجات و مقامات مختلف و متفاوتی است که بعضی از آنها حسی و مربوط به عالم محسوسات است. و برخی خیالی و در صحنه خیال است و بعضی دیگر فکری وتعقلی و مربوط به عالم فکر و**

اندیشه و ادراکات عقلی ا ست: و بعضی دیگر شهودی و مربوط به عالم شهود و عیان است و این درجات و مراتب نامبرده[انسان و جامعه و جهان و نظام مدنی] **در ازاء و قبال عوالمی است که طبق ترتیب و نظام عالم وجود قرار گرفته و همان طور که می دانیم بعضی از این عوالم فوق عالم دیگری و برتر از اوست. پس نخستین منازل نفس انسانی**[مدنی]، **درجه محسوسات**[بدنی تا مدنی] **و سیر در عالم اجرام و اجسام و مادیات**[فردی و اجتماعی مدنی] **است. لذا مادام که انسان**[مدنی و به تناظر او جامعه مدنی، به تبع آن نظام مدنی و به تناسب آن دولت و سیاست مدنی متدانی یا] **در این منزل**[و مرتبت] **جسمانی است حکم او عیناً مانند حکم کرمی است که در جوف زمین می خزد، و یا مانند حکم پروانه ای است که در هوا پرواز می کند. زیرا، درجه و مرتبه پروانه از درجه و مرتبه احساس بالاتر نرفته و حتی دارای مرتبه تخیل و نیروی خیال و قادر بر حفظ و نگاهداری صورت خیالی نیست و اگر پروانه دارای قدرت تخیل و حفظ صورت خیالی خویش می بود، پس از احساس سوختن از شعله شمع و یا هر آتش افروخته ای، مجدداً خویشتن را به طرف آن شعله و آن آتش افروخته شده سوق نمی داد. چه در نخستین مرتبه نزدیک شدن به آتش و شعله افروخته شمع، سوختن را احساس نموده بود»**(همان). **۲.بعد «از درجه احساس، درجه خیال و تخیلات و ادراکات خیالی است و مادام که انسان**[مدنی و جامعه مدنی] **در این درجه و مرتبه است حکم او حکم پرندگان و سایر حیوانات بیشعور و فاقد ادراک عقلی است.** (ص ۴۶۶)**زیرا پرنده و سایرحیوانات هرگاه در یک محلی به وسیله چوب و یا هر آلت دیگری مضروب و یا مجروح شدند، بی درنگ از آن موضع فرار می کنند و دیگر بدان موضع و محل بازگشت نمی کنند. زیرا این پرنده یا حیوان به منزل دوم و مرتبه دوم رسیده است که آن مرتبه عبارت است از حفظ و نگاهداری صورت خیالی اشیا بعد از غایب شدن آن اشیا از حواس پنجگانه»**(همان، ص۴۶۶). **۳.پس «مادام که انسان در این مقام و منزلت است، هنوز حیوانی است فاقد ادراک و شعور و ناقص و نهایت حد او در این مرتبه این است که از آن چیزی که یک مرتبه از آن آزار و اذیت دیده است فرار کند و تا زمانی که از چیزی متأذی و متأثر نشده است، نمی داند که آیا آن چیز از جمله چیزهایی است که بایستی از آن فرار کند یا خیر»**(همان). **۴.«بعد از این مرتبه یعنی مرتبه سوم، درجه و مرتبه موهومات**[انسانی و مدنی] **است و انسان در این منزل و مرتبه، حیوانی است کامل در حیوانیت، مانند اسب من باب مثال، که در درجه حیوانیت و توجه به پاره ای از موهومات، مرتبه کاملی دارد. زیرا اسب همواره از شیر هراس دارد و در هر آنی که او را از دور ببیند فوراً وحشتزده شده و از آن ناحیه می گریزد، هر چند تا به حال از شیر به وی آسیبی نرسیده باشد. پس تنفر او از شیر موقوف و مشروط به تأذی و آسیب دیدن از او شخصاً نیست»**(همان). **۵.بلکه «گوسفند که برای اولین مرتبه گرگ را می بیند بی درنگ می ترسد و از وی فرار می کند و حال آنکه همین گوسفند شتر و گاو را که جثه آنها به مراتب از گرگ بزرگتر است و شکل و**

قیافه آنها وحشت آورتر است می بیند و ابداً از آنها ترس و واهمه ای ندارد زیرا در طبیعت شتر و گاو خوی ایذاء و آزار نهفته نیست«(همان). **دوم.۱.تا «بدین حد هر انسان**[و جامعه مدنی] **که دارای درجات نامبرده به خصوص مرتبه و درجه سوم باشند، با حیوانات و بهایم سهیم و شبیه و شریک است. و بعد از طی مراتب مذکور**[*به خصوص طی منزل سوم*] **آنگاه به عالم انسانیت ارتقا می یابد. پس ادراک می کند اموری را که در حس و خیال و وهم نگنجند و از امور آینده که هنوز به وقوع نپیوسته اند نیز می ترسد و مراقب آنها است و ترس و حراست او منحصر در امور عاجل و زود رس نیست و نیز اموری را که از حس و عالم وهم و خیال غایب و مستوراند ادراک می کند** [*که مقصود صور عقلیه و صور کلیه اند*] **و این انسان در چنین حالی طالب سرای اخروی و جویای بقای ابدی است** [*و از این جهان و لذایذ آن به کلی و یا آنچه که زاید بر ضرورت و لزوم حیات دنیوی است چشم می پوشد*] **و از این جاست که اسم انسانیت به حقیقت بر وی صدق می کند**«(همان). **۲.و «این حقیقت یعنی حقیقت انسانیت**[مدنی و جامعه مدنی] **همان روح منسوب به خدای متعال است که درآیه شریفه «فنفخت فیه من روحی»**[سپس از روح خویش در او دمیدم- سوره ص، آیه۷۲] **بدان تصریح شده است و در همین عالم درهای ملکوت بر روی وی باز می گردد و بالنتیجه ارواح مجرد از قالبهای جسمانی را با دیده ملکوتی مشاهده می کند و مقصود من از این ارواح، حقایقی** (ص۴۶۷)**است عاری و مجرد از کسوت تلبیس وحجابها و پرده های اشکال گوناگونی که چهره حقیقت را می پوشانند. و این مورد عقلیه مجرده حقیقیه همان صور مفارقه ای هستند که بزرگان حکما و اصحاب معارج الهیه از اساطین و رؤسای پیشینیان اهل سیر و سلوک و عرفان و حکمت آنها را به چشم خویش** [*در عالم خلسه و توجه کامل به ناحیه جناب قدس الهی*] **مشاهده کرده اند. چنانکه افلاطون الهی از خویشتن و درباره خویش حکایت می کند و همچنین سقراط حکیم، آن عارف ربانی و فیثاغورث و انباذقلس حکیم بزرگ و سایرین دیده‌اند و مشاهدات خویش را در کتب و رسایل خود نقل کرده اند. و همچنین ارسطاطالیس معلم اول و سر سلسله حکمای مشائین نیز این صور قدسیه الهی را مشاهده کرده است. چنانکه کتاب او که به نام اثولوجیا معروف است، بر این مشاهده دلالت دارد**«(همان). [*و مشاهدات خو یش را در آن کتاب بیان می کند*]. **۳.و «این عالم**[*یعنی عالم ارواح عالیه و عقول مجرده و صور مفارقه*] **عالمی است بسیار گشاده که برای میدان فسحت او نهایتی نیست و عالمی است مشتمل بر اسرار الهی؛ و سیر و سیاحت در این عالم بینهایت مانند سیر و سیاحت بر روی آب و دریای بیکران است؛ و ما بدین جهت سیر و سیاحت در آن جهان عقلی را به سیر و سیاحت بر روی آب دریا تشبیه نمودیم که آن جهان جهانبی است سراسر مملو از حیات حیوان عقلی** [*یعنی حیوانی که جسم و روح آن سراسر عقلانی و مشتمل بر حیات عقلی است. همان طور که آب مایه حیات موجودات این عالم است*] **و برای این عالم عقلی طبقات بسیاری است که نخستین طبقه آن به منزله زمین آن عالم است و سقف عالم**

جسمانی است که در زیر آن عالم قرار گرفته است. همان طور که زمین بهشت، کرسی[حکمفرمایی و حکمرانی] **است و سقف بهشت عرش**[حکمروایی] **رحمان است. سپس همین انسان ترقی می کند و از این مقام به مقامی بالاتر و از این طبقه به طبقه ای عالیتر ارتقا می یابد که مثال و همانند او در این جهان، حرکت کردن در هوا و پرواز در فضا است**«(همان). **۴.و لذا «هنگامی که به رسول اکرم(ص) گفتند که عیسی(ع) بر روی، آب راه می رفت آن حضرت فرمود: «اگر یقین و ایمان او زاید بر این بود هر آینه از آب گذشته در هوا و فضا پرواز می نمود»(همان). و اما [سیاست و]سیر و سیاحت در عالم محسوسات و راهپیمایی در اطراف و اکناف آنها** [*و دلبستگی به آنها*] **در مثل عیناً مانند راهپیمایی بر روی زمین و گردش و سیر و سیاحت دراطراف او است زیرا این عالم یعنی عالم محسوسات همگی به منزله زمین اند برای عالم ارواح و مابین زمین** [*که عالم اجرام و محسوسات و به منزله زمین برای عالم ارواح است*] ***و آب*** [*که عالم ارواح و به منزله آسمان برای این زمین است*] **عالم دیگری است به منزله کشتی** [(کشور) *برای کسی که قصد سیر و سلوک و راهپیمایی در این کشتی دارد*] **و این عالم به اعتباری عبارت است از عالم معانی جزئیه که ما بین معانی کلیه و محسوسات قرار گرفته ا ند. همان طور که ما بین زمین و آب یک کشتی وجود دارد که بر روی آب استوار گردیده و وسیله سیر و مسافرت بر روی آب است و** (ص۴۶۸)**راکب**[سیاستورزان و سایرین یعنی سیر کنندگان] **و مسافران**[شهروندان] **آن کشتی**[کشور] **همواره مابین راهپیمایان بر روی زمین و راهپیمایان بر روی آب است؛ و به اعتبار دیگری عالم خیال است که تجسم دهنده صور جزئیه محسوس به حواس ظاهری است. زیرا عالم خیال عالمی است ما بین حس و عقل و نزدیکترین عوالم است به عالم حس و این عالم خیال، خود به منزله کشتی است برای آنان که قصد مسافرت در اطراف و اکناف زمین محسوسات دارند**«(همان). **سوم.۱.و «از همین عالم یعنی عالم معانی جزئیه و یا عالم خیال درجات و مقامات و مراتب شیاطین تولد یافته و به وقوع می پیوندند، تا به این حد که اگر زمانی انسان از عوالم بهایم گذشت، به عالم شیاطین که عالم موهومات است قدم می گذارد و سپس از این عالم به عالم ملائکه روحانی سفر می کند؛ و قبلاً بدین نکته اشاره کردیم که برای وهم وقوه واهمه عالمی خارج از عوالم سه گانه نیست. زیرا مدرکات وهم بجز مدرکات خیال و یا مدرکات عقل چیز دیگری نیست و همواره مدرکات وهم امری است بین مدرکات خیال و مدرکات عقل و برای آن جایگاه مخصوصی نیست**«(همان). **۲.«همچنین است حکم عالم وهم**[این وَهم غیر از توَهم یعنی کاذب به معنای کذب درغین است. مراد قدرت پردازش ذهنی و موردی بوده که مصداق عینی ندارد. بسان ترکیب ذهنی صورت مرغ و بزرگی که پدیده ای بسان سیمرغ را تصور میکند] **در برابر عالم خیال و عالم عقل. پس مآل و بازگشت شیاطین و فرزندان و لشکریان آنان به فلاکت و سقوط در جهنم اشرار است. و این عوالم نامبرده** [یعنی عوالم؛ مراتب و وجوه سه گانه] **همگی منزلگاههای مختلف و متفاوت هدایت**

اند [که فطرت و شریعت هر انسانی را بدان منازل سوق داده و راهنمایی می نمایند. مراد راهبرد سیاسی و سیاست راهبردی است]. **و لکن هدایت حقیقی**[و یقینی واقعی]، **یعنی هدایت**[، ولایت و سیاست تکوینی و تشریعی] **منسوب به خدای متعال، فقط در عالم اخیر یعنی عالم ارواح یافت می شود. همان طور که در آیه شریفه «قل ان الهدی هدی الله»**[«بگو: «هدایت! همانا هدایت الهی است»: سوره انعام، آیه۷۱]، **به آن تصریح شده است**«(همان). **۳.«بس مقام و منزلت هر انسانی در بلندی و پستی به قدر مقام و مرتبه ادراک اوست؛ و این همان معنا و مقصود امیر المؤمنین علی علیه السلام است که می فرماید «الناس ابناء مایحسبون»**[هرکس دربند اندیشه ای است که دارد. یا «ابناء ما یحسنون»؛ یعنی فرزند کارهای خوب خویش می باشد. حتی «ما یصنعون»، متناسب برساختها و از جمله سیاست خویش است]. **پس انسان در همین صورت انسانیه، همواره مابین یکی از این امور قرارخواهد داشت. یعنی یا در درجه و مرتبه کرمی است در جوف زمین**[بشر طبیعی سیاست تکساحتی و دَدِگی یا حیوانی، طبیعی، ناقصه، یک بعدی، ظاهری، ضالی، ددگی،... در تعابیر سیاسی] **و یا در درجه و مرتبه حیوان سبع درنده**[سیاست تنازعی، درندگی، گرگی، سلطه گی و امپریالیستی، فاسقی، ...] **و بیشعوری است از قبیل شیر و ببر و پلنگ و یا گاو و گوسفند و یا در درجه و مرتبه حیوانی است متفرس و یا بنده مانند اسب و یا در درجه و مرتبه شیطانی است**[بشر و سیاست خدعه گری و فریبکاری، ماکیاولیستی، شیطانی، ...] **اغوا کننده و سپس اگر از این درجات و مراتب گذشت از سنخ ملائکه می گردد**«(همان). انسان و سیاست ملکوتی و متعالی است. **۴.و «برای ملائکه نیز درجات و مقاماتی است چنانکه خدای متعال در قرآن مجید می فرماید «و مامنا الا له مقام معلوم»**[هیچکس ازما نیست که مقام معینی نداشته باشد- سوره صافات، آیه ۱۶۴]. **پس گروهی از این ملائکه، ملائکه ارضیه اند** [که مأمور انجام اعمال و افعال صادر از موجودات ساکن کره زمین و قوای نهفته در آنها می باشند] **و گروهی از آنها ملائکه سماویه اند** (ص۴۶۹)[که مامور تدبیر و تأثیر در اجرام سماوبه و تنظیم حرکات آنها می باشند] **و دسته ای از آنان مقربین درگاه الهی اند که از توجه به آسمان و زمین منصرف و برتر و بالاترند و هم خویش را مصروف ملاحظه و توجه کامل به جانب حضرت الوهیت کرده اند و همواره در دار بقا و جوار قرب الهی به سرمی برند زیرا ملحوظ و منظور آنان تنها لقای خدا و مشاهده وجه باقی اوست** [اینها که شمردیم از جسمانیات و روحانیات آنان اند که همواره در مسیر ارتقا و سیر و سلوک به جانب آخرت و یا به حریم قدس ربوبیت رهسپارند و برای آنان زوال و فنابی نیست] **ولی ما سوای آنان از آسمان و زمین و آنچه در آنها و با منطق به آنها است همگی فناپذیر و معدوم خواهند شد و این است معنی آیه شریف «کل من علیها فان. و یبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام»**(همان). هر آنکس که بر روی زمین است نابود می گردد و وجه الله که ذوالجلال و الاکرام است باقی می ماند(الرحمن، ۲۶-۲۱). **۵.«و این عوالم نامبرده از ابتدا تا به انتها همگی منازل مسافرت**[سیاست سیر] **انسان اند از عالمی به عالمی دیگر،**

و از جهانی به جهان دیگر؛ تا بدین وسیله از حضیض درجه بهیمی به اوج درجه ملکی ارتقا یابد، و از درجه ملائکه به درجه عشاق الهی و آنان که سر بر آستان قدس ربوبی نهاده اند و گردا گرد حریم کبریایی او می گردند و هم خویش را منحصر در ملاحظه جمال حضرت الهی مصروف داشته اند و دائماً به تسبیح و تقدیس او مشغولند و آنی خستگی در آنها مشاهده نمی گردد، ارتقا یابند و این غایت و منتهی و آخرین درجات کمال انسانی است و مقامی است که انبیا و اولیای عظام در وی سهیم و مشترکند و به زودی فرق مابین نبی و ولی خواهد آمد»(همان).

***۲)رابطه و نسبت دیانت و سیاست؛ روح و جسد:** همچنین ربطه و نسبت دوگونه های یگانه دوگانه نمای شریعت و دولت، اخلاق و قدرت، معنویت و مادیت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی، و مانند اینها، بسان سیرت و صورت، قلب و قالب، جان و جسم، زیرساخت و ساختمان، درونسازه و سازه، شاکله و شکل، تعین و تحصل، تشخص و تحقق و همانند اینها است. «**اشراق چهارم. در بیان فرق مابین نبوت و شریعت و سیاست**»: «**نسبت نبوت به شریعت مانند نسبت روح است به جسدی که در وی روح باشد و سیاست عاری از شریعت مانند جسدی است که روح در وی نباشد. گروهی از متفلسفین**[فیلسوفنمایان] **چنین پنداشته اند که فرقی ما بین شریعت و سیاست نیست ولی افلاطون در کتاب نوامیس** [قوانین که یکی از آثار او و تکمله جمهوریت بوده و حاوی دکترین یعنی نظریه عملی سیاسی وی است که بعد از جمهوریت، که حاوی تئوری یعنی نظریه فلسفی سیاسی او می باشد] **بطلان عقیده آنان را بیان کرده و فرق مابین شریعت و سیاست را به چهار وجه یعنی از جهت مبدأ و غایت و فعل و انفعال آشکار ساخته**»(همان، ص۴۹۷).

اول.اما از جهت مبدا بدین گونه است که سیاست، حرکتی است که مبدا آن از ناحیهٔ نفس جزئیه [*نه نفس کلیهٔ الهیه*] **است و این حرکت تابع حسن اختیار افراد بشریه ای است** [*از قبیل سلاطین و حکام*] **که به اعتقاد خویش افراد بشر را در یک نظامی که آنان را اصلاح کند جمع کند، ولی شریعت حرکتی است که مبدا آن نهایت سیاست است** [*که پس از تشکیل یک سیاست صوری و استقرار یک نظام اجتماعی در یک محدوده سیاسی آغاز به کار می کند و جامعه را به اموری که سیاست صوری از آنها غافل و بیخبر است و خیر و صلاح حقیقی آنان در آنها متمرکز است دعوت می کند*] **زیرا این حرکت، نفوس و قوای آن را بدان وظایفی که درعالم ترکیب** [*نفس با بدن*] **به انجام آنها مامورگردیده است، یعنی مواصلت و موافقت و موافقت با نظام کل، بر می انگیزد** [و نفوس را از ارتکاب فجایع و قبایحی که موجب اختلاف نظام و ظهور طغیان و فساد است برحذر می دارد] **زیرا نفوس را** [به جانب کمال و سعادت حقیقی و یقینی واقعی] **تحریک و تشویق می کند و آنها را به باز گشت به سوی خدا و عالم الهی متذکر می سازد و از انحطاط به جانب شهوت و غضب و مفاسدی که بر آن دو مترتب می گردد برحذر می دارد. زیرا اگر نفس با هدف و غرض هر یک از این دو نیرو موافقت کرد او را به راهی که دور از هدف و غایت اصلی و**

منزلگاه حقیقی اوست می کشانند، و در نتیجه اطاعت و فرمانبرداری او از خدای بزرگ و همچنین پایداری و استقامت وی در انجام مأموریت و وظایف خویش بر وی دشوار می گردد»(همان). **دوم.«و اما فرق ما بین شریعت و سیاست از جهت نهایت و غایت این است که نهایت و غایت سیاست، اطاعت از شریعت است و سیاست برای شریعت مانند عبد است نسبت به مولای خود که گاهی از وی اطاعت می کند و گاهی معصیت و نافرمانی می کند پس اگر سیاست از شریعت اطاعت کرد** [*و نظام خود را بر طبق اساس شریعت استوار نمود*] **ظاهر عالم مطیع و منقاد باطن عالم گردد** [زیرا ظاهر عالم صورتی است از باطن عالم که در آن فساد و تباهی راه ندارد] **و محسوسات در زیر سایه و ظل معقولات قرار می گیرند** [*زیرا محسوسات، عکوس و اظلال معقولاتند و بهتر آن است که عکس در ظل عاکس و در خطی مستقیم و متصل و مرتبط با وی قرار گیرد نه درخطی معوج ومنحرف از آن*] **و اجزاء به جانب کل حرکت کنند.** [*زیرا عالم محسوسات در جنب عالم معقولات به منزلهٔ اجزائند نسبت به کل و چون (ص۴۹۶)سیاست تابع شریعت گشت، عالم محسوسات که به حکم حرکت جوهریه دائماً در تحرک و تحولند و جویای اصل خویشند در طریق سیر و سلوک استکمالی به جانب عالم معقولات که کل و اصل و حقیقت آنهایند حرکت کنند*] **و میل و رغبت انسان در «قُنیت» و جهت فاعلی** [یعنی نفس و روح که به حکم اصل و فطرت، مبدأ فضایل و فاعل خیرات و کمالات و سرمایهٔ سازنده اند قرار گیرد] **و ترک و زهادت در«قُنیت» و جهت قابلی که شخص مغرور به اسباب و وسایل استراحت و نابود ساختن شرف و فضیلت از آن پیروی می کند قرار گیرد**«(همان). *زیرا با تبعیت سیاست ازشریعت، میل و رغبت انسان در جهت فاعلی یعنی روح و نفس که دو عنصر ملکوتی و بالطبع و بالاصاله فاعل خیرات و مبدأ تأمین کمالات اند قرار گیرد و زهد و ترک و عدم میل و رغبت در جهت بدن که عنصر قابلی و منفعل از نفس است قرار یابد و چون قنیت و سرمایه فاعلی را به کار انداخت به شرف و فضیلت دست یابد و با مبادی شرف و فضیلت ارتباط حاصل می کند و تعبیر به لفظ «قُنیت» یعنی سرمایه بدین جهت است که هر یک از آن دو عنصر نفس و بدن در حقیقت سرمایهٔ تحصیل اوصاف و ملکاتی مناسب با خویش اند و در حقیقت، نفس سرمایهٔ سازنده و بدن سرمایه بازنده است.* **سوم.الف.و «چون سیاست از شریعت پیروی و اطاعت کرد حال انسان در این هنگام، آسایش و ایمنی از امور رنج دهنده و احراز فضیلتی است که او را به جانب خیرات و کمالاتی که به وسیلهٔ آداب پسندیده اکتساب می گردند می کشاند و هر روزی که با داشتن این موهبت بر وی می گذرد بهتر از روز گذشته است»**(همان). **ب.ولی «هرگاه سیاست از شریعت پیروی نکرد و در برابر آن عصیان ورزید، احساسات وی بر آراء کلیه و ادراکات عقلیه چیره می گردد و بر آنها حکومت می کند، و بالتیجه خضوع و انقیاد شخص را نسبت به علل بعیده و اسباب عالیه عالم وجود از بین می برد و در عوض نسبت به علل قریبه و اسباب صوریه عالم اخلاص می ورزد و توجه خویش را به آنها معطوف می دارد و پادشاهان و**

زمامداران چنین می پندارند که نظام مملکت و بقای حکومت و نفع ملت به همین اسباب و علل بعیده عالم بستگی دارد و نمی دانند که اگر اقامه سنن و نوامیس و قوانین سیاسی خود را بدانگونه که وضع کرده ا ند ادامه دهند و هم خو یش را در جانب محسوسات و پیروی از احساسات خویش مصروف کنند و سهم و نصیب جزء اشرف [یعنی نفس] و تکمیل و تربیت آن را به وسیلهٔ پیروی از شریعت در نظر نگیرند، ناگاه قیم و نگهبان و سالار عالم [یعنی خدای بزرگ] خشمگین می گردد و بر علیه آنان قیام می کند و مظاهر قهر و سلطان خویش را فرمان می دهد تا آنچه را از نظام عالم فاسد و تباه کرده اند و از جای خود تحریف نموده اند به محل خود بازگرداند»(همان، ص۴۹۷). **چهارم.«و اما فرق ما بین شریعت و سیاست از جهت فعل بدین گونه است که افعال سیاست افعالی** (ص۴۹۷)**هستند جزئی [و قابل زوال] و ناقص** [*و محتاج به استکمالند*] **و بقا و استکمال آنها به وسیلهٔ شریعت خواهد بود. ولی افعال شریعت، افعالی کلی و تام و بی نیاز از سیاست اند. و اما فرق ما بین آنان از جهت انفعال این است که امر شریعت امری است لازم ذات شخص مأمور [نه چیز دیگری غیر از ذات او و ضمناً لازم ذات شیء، غیر قابل تبدیل و زوال است مگر در اوضاع و احوال و شرایط دیگری] ولی امر سیاست عرضی است مفارق و غیر لازم ذات شخص مامور**»(همان، ۴۹۸). [*بلکه برای منظور دیگری است وضمناً هر لحظه و آنی قابل تبدیل*]. «**مثال مناسب با این مقام** [*که فرق مابین شریعت یعنی عرض لازم ذات شخص مأمور و سیاست یعنی عرض مفارق و غیر لازم ذات او را به خوبی آشکار می سازد*] **این است که شریعت شخص را به نماز و روزه امر می کند و آن شخص می پذیرد و آن را بنفسه انجام می دهد و بالنتیجه نفع و سود آن عاید خود اومی گردد ولی هرگاه سیاست شخصی را به کاری و انجام وظیفه ای مأمور کند او را به تزیین و رنگین کردن جامه خویش و الصاق نشانه های افتخار و سمت ماموریت و سایر اصناف تجملات به آن مأمور میکند و این کار تنها برای نظار و جلب توجه آنان است نه برای ذات لباس**»(همان).

*خودآزمایی؛ پرسش و پاسخ دانشجویی: *انواع رابطه و نسبت میان دیانت و سیاست چند مورد و کدامند؟ *رابطه و نسبت نبوت و امامت، دیانت و سیاست، شریعت و دولت، اخلاق و قدرت، معنویت و مادیت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی چه می باشد؟ *راهبرد راهنمایی دینی-راهنمایی راهبردی مدنی چه می باشد؟

*چهار.حکمت مدنی متعالی: امام خمینی(ره)

حکمت حکومت اسلامی: انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی

حکمت مدنی انقلاب اسلامی و نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران تا تمدنسازی نوین اسلامی ایرانی

از مصباح هدایت اثر امام خمینی در عرفان معطوف به مدنی تا شرح جنود عقل اثر ایشان در حکمت اخلاق مدنی، حکمت مدنی متعالی محسوب میشوند. این ها مبادی عرفانی و حکمی گفتمان سیاسی ولایت فقیه و جمهوری اسلامی ایران میباشند. نگاه، نظریه و نظام ولایی جمهوری فقیه اسلامی دارای نگرشهای نظری و گرایشهای عملی چهارگانه حکمی، علمی، فقهی و فنی بوده که امام به همگی آنها پرداخته اند. تنها مبحث فقهی سیاسی ولایت فقیه و جمهوری اسلامی، در نگرش و گرایش فقهی سیاسی خواهد آمد. در مورد سایر نگرش ها و گرایش ها، امام به اعم آثار ایشان، ارجاع مدهیم. در همین راستا حکمت حیات معقول علامه جعفری: روزامدسازی نگرش و گرایش حکمت می باشد. در این خصوص به ضمیمه دوم ارجاع داده میشود. همان گونه که حکمت متعالی صدرایی معطوف به مدنیت و حکومت بوده و بیدن مناسبت آنرا حکمت متعتلی مدنی می نامیم. با همین قیاس حکومت در نگاه امام منعطف از حکمت و بروز و برامد و بر بنیاد آن بوده در نتیجه می توان آنرا حکمت مدنی متعالی نایمد.(*ضمیمه دوم).

*دوم.نگرش و گرایش دانش انسانی و اجتماعی مدنی

گزیده های کتاب مقدمه تاریخ ابن خلدون: الف.فلسفه تاریخ سیاسی، ب.فلسفه سیاسی تاریخ

*«**علم عمران**»؛ **علم توسعه و پیشرفت مدنی و تمدنی: عبدالرحمن این خلدون**(قرن۹-۸هق)، برجسته ترین چهرگان دانش اجتماعی مدنی است. وی با تمایز تاریخنگاری از تاریخ گرایی فلسفه تاریخ سیاسی یا فلسفه سیاسی تاریخ را بنیاد نهاد و پدر و چهرگان شاخص آن محسوب شد. بر این اساس «**علم عمران**»یا **توسعه** و **پیشرفت** را بنا نهاد. مورخان و فلاسفه ای بسان ابن مقفع، ابوالحسن مسعودی(کتاب تنبیه و اشراف و کتاب مروج ذهب و سایر آثار یافته نشده)، ابن مسکویه رازی(بویژه کتاب تجارب امم و نیز حتی کتاب حکمت جاویدان)، محمد بن جریر طبری(کتاب تاریخ طبری و ترجمه فارسی آن تحت عنوان تاریخ بلعمی و حتی کتاب بزرگ تفسیر طبری)، را چنان که خود ابن خلدون نیز چه بسا اذعان داشته، می توان پیشقدمان نگرش و گرایش دانش اجتماعی سیاسی دانست. گائتانا موسکا، در تاریخ عقاید و مکتبهای سیاسی از شخصی بنام ابن ظفر(قرن۶هق)و کتاب «سلوان مطاع»(سرگرمی های سیاسی)نام برده که به ادعای او از این حیث بر ابن خلدون تقدم داشته است(که تا کنون بدان دست نیافته ایم). کاربست کتاب ابن خلدون در سیاست نیز در برخی آثار انجام شده است. کما اینکه کتاب علل و عظمت روم اثر منتسکیو را می توان کاربست فلسفه تاریخ سیاسی دولت ابن خلدون دانسته و حتی کتاب روح قوانین وی را ملهم از کتاب مقدمه و نظریه عصبیت و جامعه شناسی ابن خلدون قلمداد نمود(در اینکه شخصیت هایی همچون منتسکیو در آنزمان دسترسی به مقدمه داشته و از چه طریقی، هنوز خیلی روشن نیست. روسو نیز بتصریح خودش در دو موضع کتاب قرارداد

اجتماعی ظاهرا ببرخی از دیگر آثار اسلامی حتی قرآن دسترسی داشته اند). چه بسا به همین سبب منتسکیو را برخی از پیشتازان علم جامعه یا جامعه شناسی جدید شمرده و بلکه بایستی از بنیانگذاران جامعه شناسی سیاسی جدید محسوب نمود(چنانکه ریمون آرون در سیر تحولات جامعه شناسی از منتسکیو آغاز مینماید. کتاب جامعه شناسی اثر محسنی نیز از جمله منتسکیو را در زمره نظریه پردازان این حوزه بویژه نظریه پردازان اجتماعی آورده است). البته این فرای اندیشه های اجتماعی بوده که تقریبا و بلکه تحقیقا همه متفکرین سیاسی از فارابی تا علامه جعفری واجد آن می باشند. طبایع استبداد عبدالرحمن کواکبی(ریاست نخستین مجلس شورای سوریه پس از استقلال، تبریزی الاصل) را در دوران جدید نیز در این زمره می توان دسته بندی نمود. نگرش و گرایش دانش سیاسی: نگرش و گرایش دانش(آگاهی)عینی و واقعی سیاسی در مورد پیدایی و تحولات دولتها و نظامات سیاسی و عوامل موثر و قواعد(فرمولهای)حاکم بر تغییرات آنها از پیدایی و پیروزی، فراز تا فرود می باشد. بیشتر پردازندگان بدان، مورخ البته تاریخنگر بوده اند. امروزه بیشتر تحت عنوان جامعه شناسی سیاسی قرار میگیرد. در پی برخی گزیده های در این زمینه را از کتاب مقدمه تاریخ عبر وی از نظر میگذرانیم[۱۹]. فهرست مطالب بویژه جلد نخست مقدمه بمنظور آشنایی با نوع مسایل و موضوعات اصلی و فرعی این نگرش و گرایش بسیار مفید میباشد. اثر ابن خلدون با نگاه تاریخنگری، بجای تاریخ نگاری، علم تاریخ فرای فن تاریخ است. کشف قوانین حاکم بر روابط و تحولات تاریخی سیاسی بویژه نظریه تعاقب دولت ها یعنی جایگزینی دولتها می باشد. البته خود نیر کاملا توجه و تأکید دارند انقلابات سیاسی یا قومی و به اصطلاح ثاری یعنی خونی بوده یا دینی یعنی مکتبی است. ایشان انقلابات قومی را مورد واکاوی قرار داده است. انقلاب دینی بسان انقلاب اسلامی بجای نظریه عصبیت یعنی همگرایی طبیعی و قومی ابن خلدونی، با نظریه محبت یعنی همگرایی ایمانی مکتبی و اختیار؛ ارادی و تدبیری خواجه نصیر قابل تبیین و تحلیل میباشد.

***۱)راهبرد علمی تحول مدنی: «موضوع و مسئله کتاب مقدمه»**(صص۹-۸)؛ پایه گذاری، پدیداری و پیروزی انقلاب، ملتها و دولت ها سیر تحول[شکل گیری، شکوفایی، پسا شکوفایی]: نظریه تعاقب[جایگزینی]دولتها است. «**درباره آغاز نژادها و دولتها و همزمانی ملتهای نخستین و موجبات انقلاب و زوال ملتها در قرون گذشته و آنچه در اجتماع پدید می آید از قبیل: دولت و ملت و شهر و محل اجتماع چادرنشینها و ارجمندی و خواری و فزونی و کمی جماعات و دانش و کسب و گردآوری ثروت و از دست دادن آن و کیفیات واژگون شدن و پراکندن اقوام و دولتها و چادرنشینی و شهرنشینی و آنچه روی داده و آنچه احتمال و انتظار روی دادن آن می رود، هیچ فروگذار نکردم، بلکه جملگی آنها را**

[۱۹]کتاب تاریخ«عبر و دیوان مبتداء و خبر در ایام عرب و عجم و بربر» اثر ابن خلدون است. وی مقدمه ای مفصل[در دو جلد قریب۱۵۰۰صفحه]نگاشته که اصل فلسفه تاریخنگری سیاسی دولتها و علم عمران که فرای جامعه شناسی و جامعه شناسی سیاسی بوده و حتی فن اقتصاد سیاسی را[که مورد اخیر هنوز کمتر مورد توجه آنچنانی قرار گرفته] در آن طرح کرده است. به همین سبب مقدمه از خوداثر بسیار اثرگذارتر بوده و مشهور می باشد.

بطور کامل و جامع آوردم، و براهین و علل آنها را آشکار کردم. از این رو این کتاب تألیفی یکتا و بی مانند است، چـه در آن علـوم غریـب و حکمتهای پوشیده، نزدیک بدرستی را که پرده غفلت روی آنها را پوشیده است و از انظار نهـان بود«چـون ستمگری که منشاء حادثه های بعدی است»، گنجانیده ام»(همان). متن و محتوای این اثر سیر تحولات ماهوی فرای تغییرات صوری سیاسی از پدیداری و پایه گذاری نظامات سیاسی و دولت ها و تشکل و توسعه آنها، اوج گیری و شکوفایی و طی مراحل ایستایی، فرایند نشیب تا ضعف و فتور و ناکارامدی و سرانجام فروپاشی و جابجایی توسط جریان، دولت و در نتیجه نظام سیاسی جدید و جوان را در بر میگیرد. فراتر از این به مدلیابی و حتی مدلسازی سیاسی پرداخته میشود.

***۲)باب نخستین از کتاب نخست است: اجتماع بشری**(صص ۸۰-۷۷): **اول.«مقدمه نخست: نوع انسان ضروریست و حکیمان این معنی را بدینسان تعبیر کنند که: انسان دارای سرشت مدنی است، یعنی ناگزیر است اجتماعی تشکیل دهـد کـه در اصـطلاح ایشـان آنـرا مدنیت [شهرنشینی] گویند و معنی عمران همین است. و بیان آن چنانست کـه خـدای، سـبحانه، انسـان را بیافرید و او را بصورتی ترکیب کرد که زندگانی و بقایش بی تغذیه میسر نیست و او را بجستن غذا به فطـرت رهبری کرد و در ساختمان بدنی او توانایی بدست آوردن غذا را تعبیه فرمود. ولی آن چنان قدرتی کـه یـک فرد بشر بتنهایی نتواند نیازمندی خویش را از غذا فراهم آورد و تمام موادی را که برای بقـای حیـات او لازم است کسب کند، چنانکه اگر در مثل فرض کنیم مقدار گندمی را که بـرای تغذیـه یـک روز او ضـرور اسـت بخواهد کسب کند ممکن نخواهد بود مگر اینکه در این راه اعمالی از قبیل: آرد کردن و خمیر کردن و پختن اتخاذ کند و هر یک ازین اعمال سه گانه خود محتاج به کاسه و دیگ و ابزار گوناگونیست که تکمیل آنها جـز بیاری چندین صنعتگر چون آهنگر و نجار و کوزه گر ممکن نیسـت، فـرض کنـیم او دانـه گنـدم را بصورت نان در آید بخورد در این صورت باز هم برای بدسـت آوردن آن نیـاز بکارهـای بیشـتری دارد ماننـد: کاشتن و درویدن و خرمن کوبی، و در هر یک از این اعمال احتیاج به ابزارهای گونـاگون و صـنایع بسـیاری دارد که بدرجات از قسمت نخستین افزونست و محال است توانایی یک فرد برای انجام دادن همه یا بعضی از این کارها بس باشد. بنابراین ناچار باید نیروهای بسیاری از همنوعانش با هـم گـرد آیـد تـا روزی او و آنـان فراهم گردد آن وقت در سایه تعاون و همکاری مقداری که حاجت آن گروه و بلکه چندین برابر آنهـا را رفـع کند بدست می آید. همچنین هر یک از افراد بشر برای دفاع از خویش بیاری همنوعان خود نیازمنـد اسـت. زیرا خدا، سبحانه، چون طبایع را در کلیه حیوانات ترکیـب فرمـود و زورمنـدی را میـان آنـان تقسـیم کـرد بسیار از جانوران بی زبان را در توانایی کاملتر از انسان بیافرید و آنان را از میزان قدرت بیشـتری بهره مند ساخت چنانکه در مثل زورمندی اسب بدرجات از توانایی انسان بیشتر است و هم قدرت خر و گاو، و قـدرت شیر و فیل**

چندین برابر نیرومندی انسان است، و چون تجاوز نیز در جانوران طبیعی است هر یک را بعضو خاصی برای دفاع از خود اختصاص داد تا هنگام تجاوز جانور دیگر با آن عضو از خود بدفاع برخیزد . و دست و اندیشه انسان را بجای همه این اعضا وسیله دفاع او قرار داد زیرا دست در خدمت اندیشه، آماده صنعتگری است و صنعت برای آدمی ابزاری تولید میکند که جانشین اعضای دفاع دیگر جانورانست مانند نیزه که بجای شاخ جانوران شاخدار است و شمشیر که بجای چنگالهای درندگان بکار میرود و سپر که جانشین پوست بدن سخت و خشن است و جز اینها که جالینوس در کتاب منافع اعضا یاد کرده است. بنابراین قدرت یک فرد آدمی در برابر قدرت یکی از جانوران بی زبان بویژه درندگان مقاومت نمیکند و بتنهایی در برابر اینگونه جانوران بکلی از دفاع خود عاجز است و هم توانایی یک فرد برای بکار بردن ابزارهای دفاع کافی نیست، [زیرا ابزارهای مزبور فراوانست و صنایع و وسایل بسیاری برای آماده ساختن آنها بکار می آید] از اینرو درین باره نیز ناگزیر است با همنوعان خویش همکاری کند و تا هنگامی که این همکاری و تعاون پدید نیاید نخواهد توانست برای خود روزی و غذا تهیه کند و زندگانی او امکان پذیر نخواهد بود، زیرا خدای تعالی ترکیب او را چنان آفریده است که برای ادامه زندگی خود بغذا نیازمند است و نیز بسبب فقدان سلاح نمیتواند از خود دفاع کند و شکار جانوران میشود و بسرعت حیات او در معرض نیستی قرار میگیرد و نوع بشر منقرض میگردد. ولی اگر تعاون و همکاری داشته باشد، غذا و سلاح دفاعی او بدست میآید و حکمت خدا در بقا و حفظ نوع او بکمال میرسد . بنابراین اجتماع برای نوع انسان اجتناب ناپذیر و ضروریست وگرنه هستی آدمی و اراده خدا از آبادانی جهان بوسیله انسان و جانشین کردن وی کمال نمیپذیرد. و این است معنی اجتماعی[عمرانی] که ما آنرا موضوع این دانش قرار داده ایم و سخنانی را که در این باره یاد کردیم خود نوعی اثبات برای موضوع فنی است که آنرا مستقل ساختیم هر چند بر صاحب فن اثبات موضوع واجب نیست چه در صناعت منطق مقرر است که موجد یک دانش ملزم نیست موضوع آنرا ثابت کند ولی این امر در نزد آنان منع هم نشده است، پس اثبات آن امری استحسانی است و خدا بنیکی خویش کامیاب کننده است. سپس چنانکه بیان کردیم هرگاه این اجتماع برای بشر حاصل آید و آبادانی جهان بوسیله آن انجام پذیرد ناگزیر باید حاکمی در میان آنان باشد که از تجاوز دسته ای بدسته دیگر دفاع کند، زیرا تجاوز و ستم در طبایع حیوانی بشر مخمر است و سلاحی که بشر بوسیله آن از تجاوز جانوران بی زبان از خود دفاع میکند برای دفاع از تجاوز خود افراد بشر بیکدیگر کافی نیست زیرا این ابزار در دسترس همه یافت میشود، پس ناچار باید وسیله دیگری بیابند که از تهاجم و تجاوز آنان بیکدیگر پیشگیری کند و ممکن نیست آن وسیله بجز خود آدمیان باشد، زیرا کلیه جانوران دیگر مشاعر و الهامات انسان را در نمییابند بنابراین آن حاکم یک فرد از خود آنان خواهد بود که بر

آنان غلبه و تسلط و زورمندی داشته باشد تا هیچکس بدیگری نتواند تجاوز کند و معنی پادشاه همین است. و با این شرح آشکار شد که انسان دارای خاصیتی طبیعی و اجتناب ناپذیر است و این خاصیت در بعضی از جانوران بی زبان هم، چنانکه حکیمان یاد کرده اند، یافت میشود مانند زنبور انگبین و ملخ که در نتیجه تتبع و استقراء معلوم شده است که در میان آنها نیز فرمانروایی و فرمانبری و پیروی از رئیسی از میان خود آنها وجود دارد و آن رئیس را در خلقت و ساختمان بدنی بر دیگر همجنسانش برتری و تمایز است ولی این خاصیت در غیر انسان برحسب فطرت و رهبری خدایی است نه بمقتضای اندیشه و سیاست. او به هر چیزی خلقتش را ببخشید سپس او را رهبری کرد(«اعطی کل شئ خلقه ثم هدی»: ص؛ ۲۰ و طه؛ ۵۲).

دوم.«فیلسوفان هنگامی که میخواهند نبوت را اثبات کنند به استدلال منطقی میپردازند و آن را خاصیت طبیعی برای انسان میشمرند و این برهان را تا غایت آن بدینسان اثبات میکنند که ناچار بشر باید در زیر فرمان حاکمی باشد سپس میگویند و آن حاکم باید دارای شریعتی از جانب خدا باشد و یکی از افراد بشر آن را آورده باشد و آن فرد باید بسبب ودایعی که خدا از خواص هدایت خویش بوی می سپارد از دیگران متمایز باشد تا مردم بوی تسلیم شوند و شریعت او را بپذیرند و فرمانروایی او در میان ایشان و بر آنان بی انکار و بی نکوهش و تقبیح کمال پذیرد. ولی این قضیه را چنانکه می بینید حکما نمیتوانند با برهان ثابت کنند زیرا موجودیت و زندگانی بشر بی آمدن پیامبرانی هم ممکن است تحقق یابد و این امر بوسیله مقرراتی است که حاکم بین خویش یا بنیروی عصبیتی که بقدرت آن بشر را مقهور میسازد بر مردم فرض میکند و آنان را به پیروی از طریقه خود وا میدارد. و اهل کتاب و پیروان پیامبران نسبت بمجوس که کتاب آسمانی ندارند اندک میباشند، چه اینان اکثریت مردم جهان اند و با همه اینها گذشته از حیات و بقا دارای دولتها و آثار و یادگارها بوده اند و تا این روزگار نیز همچنان بر همان وضع بسر میبرند و در اقلیمهای غیر معتدل شمالی و جنوبی سکونت دارند و زندگانی آنان بی گمان بر خلاف زندگی مردمانی است که بصورت هرج و مرج و بی حاکم بسر میبرند، چه اگر چنین می بود امکان نداشت بحیات خود ادامه دهند. و بدینسان عدم صحت نظریه حکما در وجوب نبوتها آشکار میگردد و معلوم میشود که این مسئله به امور منطقی و عقلی مربوط نیست بلکه از راه شرع باید بثبوت رسد، چنانکه روش گذشتگان ملت اسلام نیز چنین بوده است و خدای کامیابی دهنده و رهبری کننده است»(همان، ص ۸۰).

***۳)باب سوم.فصل هفدهم.مراحل شکل گیری، شکوفایی و پسا شکوفایی دولتهای مدنی: «مرحله های دولت و اینکه چگونه احوال آن و اخلاق خداوندان دولت بر حسب اختلاف مرحله های مزبور تغییر می پذیرد»**(همان، صص۳۳۶-۳۳۳): **«باید دانست که دولت به اطوار و مرحله های مختلف و حالات نو بنو**

انتقال می یابـد و زمامـداران آن در هر یک از مرحله ها خویهایی اکتساب می کنند که متناسب با آداب و رسوم همان مرحله است که در مرحلـه دیگر همانند آن نیست. زیرا خوی بطبیعت تابع مزاج عادت و کیفیتی است که در آن بسر می برند و حالات و مراحل دولت بر حسب معمول از پنج مرحله بیرون نیست: مرحله نخستین دوران پیروزی به هدف و طلب و چیرگی بر مدافع و مخالف و استیلا یافتن بر کشور و گرفتن آن از دست دولت پیشین است. در این مرحلـه خدایگان دولت در بدست آوردن مجد و سروری و خراج ستانی و دفاع از سرزمین و نگهبانی و حمایت از آن پیشوا و مقتدای قوم خویش می باشد و به هیچ رو در برابر ایشان یکه تاز و [فرمانروای مطلق] **نیست زیرا این امر بر مقتضای عصبیتی است که بوسیله آن پیروزی و غلبه روی داده و عصبیت مزبور در این مرحلـه هنـوز در میان آنان پایدار و مستقر است. مرحله دوم: دوران خودکامگی** [حکومت مطلق] **و تسلط یافتن بر قبیله خویش و مهـارکـردن آنـان از دست درازی به مشارکت و مساهمت در امر کشورداری است. و خدایگان دولت در این مرحلـه بـه برگزیـدن رجال و گرفتن موالی و دست پروردگان همت می گمارد و بر عده این گروه مـی افزایـد تـا میـدان را بـر اهـل عصبیت و عشیره خویش، آنان که در نسـب وی هـم سـهم و در بهـره بـرداری از ملـک، شـریک و انبـاز وی‌می باشند تنگ کند از این رو آنان را از عهده داری امور میراند و از دخول در آستانه این امر منع می کند و سر جای خود می نشاند تا زمام فرمانروایی به استقلال در کف او قرار گیرد و حاکمیت در خاندان او پایدار شود و خودکامگی** [فرمانروایی مطلق] **بوی منحصر گردد از این رو بنیان گذار این مرحله دولت بعلت مدافعه و زد و خورد با حریفان خویش همان رنجها و مشقتهایی را که پایه گذاران مرحله نخستین در بدست آوردن کشـور میبردند تحمل می کند، بلکه کار او دشوارتر و پر رنج تـر اسـت زیـرا پایـه گـذاران نخسـتین بـا بیگانگـان بـه کشمکش و زد و خورد میپرداختند و یاران و پشتیبانان ایشان در این پیکار کلیه افراد عصـبیت ایشـان بـود ولی خدایگان دولت در این مرحله با نزدیکان خویش بستیزه جویی بر می خیزد و آنا را می راند و هیچکس او را در این نبرد یاری نمی دهد جز گروه اندکی از دوران [یا بیگانگان] از این رو بکار دشواری دست می یازد. مرحله سوم دوران آسودگی و آرامش خدایگان دولت برای برخورداری و بدست آوردن نتایج و ثمـرات پادشاهی است. نتایجی که طبایع بشر بدانها دلبسته و آرزومند است مانند کسب ثـروت و بیادگـار گذاشـتن آثار جاوید و نام آوری و شهرت طلبی. از این رو تمام هم خود را مصروف امور خراج ستانی و موازنـه دخـل و هزینه ها** [و مستمریها] **و میانه روی در آنها میکنـد و بـه بـرآوردن بناهـای زیبـا و کاخهـا و دژهای عظیم و شهرها و آبادانیهای پهناور و معابد بلند همت میگمارد و بـه هیئتهـای نماینـدگی از اشـراف ملتها و بزرگان و سرآمدان قبایل بار میدهد و به پراکندن احسان در میان اهل خویش می پردازد. گذشـته از اینکه به رفاه حال حاشیه نشینان و دستپروردگان خویش از لحاظ**

مال و جاه در می نگـرد و بـه سـان دادن سپاهیان خویش و پرداختن حقوق و ارزاق ایشان در هر ماه از روی انصاف عنایت می کند چنانکه آثار آن در وضع لباس و سلاح و نشانها و دیگر تزیینات و رسوم لشکریان در روز آرایش و سـان نمـودارمـی گـردد. آنوقت دولتهای دوست وی بدان مباهات میکنند و دولتهای جنگجو و دشمن بیمناک و هراسـان میشـوند. و این مرحله آخرین مراحل استبداد و خودکامگی خداوندان دولت است . زیـرا خـدایگان دولتهـا در همـه ایـن مراحل مستقل برای خویش هستند و ارجمندی خویش را آشکار می سازند و راهها را برای آیندگان خـویش هموار می کنند. مرحله چهارم دوران خرسندی و مسالمت جویی است و رئیس دولت در این مرحله به آنچه گذشـتگان وی پایه گذاری کرده اند قانع میشود و با پادشاهان همانند خویش راه مسالمت جویی پیش میگیرد و در آداب و رسوم و شیوه سلطنت بتقلید از پیشینیان خویش میپردازد و کلیه اعمال ایشان را گام بگام دنبال میکند و پیروی از آنان را به بهترین طرق وجهه همت خود قرار میدهد و عقیده مند میشود که اگر از تقلید آنان گامی فراتر نهد مایه تباهی کار او میشود و بفرمانروایی او خلل راه می یابد چه آنان را در بنیان گذاری کاخ سروری و بزرگی بیناتر میداند. مرحله پنجم دوران اسراف و تبذیر است و رئیس دولت در این مرحله آنچـه را کـه پیشـینیان او گـرد آورده اند در راه شهوترانیها و لذایذ نفسانی و بذل و بخشش بر خواص و ندیمان خویش در محفلها و مجالس عیش تلف میکند و یاران و همراهان بد و نابکاری بر میگزینند که ظاهری چون «گور کافر» و باطنی آکنده از خبث و تباهی دارند[۲۰] و کارهای بزرگ و مهمی را که از عهده انجام دادن آنها بر نمی آیند به ایشان میسپارد کسانی که به آنچه انجام می دهند و فرو می گذارند آشنایی ندارند [یا از نتایج امر و نهی و حـل و عقـد امـور آگاه نیستند] **در حالیکه نسبت به بزرگان و عناصر شایسته قوم خویش و هواخواهـان خـدمتگزار پیشـینیان بدی روا می دارد چنانکه کینه او را در دل میگیرند و یاری و همراهی خـود را بـه وی دریـغ میدارنـد و هـم بسبب خرج کردن مستمریهای سپاهیان در راه شهوترانیهای خویش وضع سپاه و لشکر او رو بتباهی می رود، چه بتن خویش بکار ایشان عنایت نمیکند و خویش را از آنان پنهان میدارد و به پرسش احوال و سر و سامان دادن کارهای ایشان نمیپردازد و در نتیجه اساسی را که پیشینیان وی بنیان نهاده بودند واژگـون میسـازد و کلیه پایه گذاریها و کاخهای عظمت ایشان را ویران و منهدم میکنـد. در ایـن مرحلـه طبیعـت فرسـودگی و پیری بدولت راه مییابد و بیماری مزمنی که کمتر میتواند خود را از آن برهاند و بـا آن وضـع درمـان ناپـذیر بر آن استیلا می یابد تا آنکه سرانجام منقرض میگردد چنانکه در ضمن کیفیاتی که یاد خواهیم کـرد علل آنرا یادآور خواهیم شد، و خدا بهترین وارثان است»(ص۳۳۶).** این ها مراحل و به تعبیر مراتب چهارگانه سیر

[۲۰].بنا به تعبیر مولوی در مثنوی معنوی: ظاهرش چون گور کافر پر حلل باطنش قهر خدا عز و جل

تحول سیاسی دولتها از بدو تأسیس تا اوج شکوفایی و تا فروپاشی و جابجایی سیاسی در فلسفه تاریخ ابن خلدون است. مدل فصول چهارگانه سال شامل بهار و شکوفه، تابستان و شکوفایی، پاییز برگ ریزان و زمستان درون گرایی یا مرگ دولتها، یکی از این الگوهای تاریخنگری در فلسفه سیاسی ابن خلدون است. مدل دیگر تمثیل روز از طلوع روشنایی بخش خورشید، ظهر نورانی و پر گرمایش، غروب تمدنی تا شب و تاریکی مدنی نیز از این جمله میباشد. چه اینکه شب پایان تمدن بوده یا انتظار طلوع دیگر و تجدید حیات تمدنی باشد. همچنین تولد، جوانی و بلوغ و نیز نشیب پیری تا مرگ تمدنها با الگوگیری از انسان، هم می تواند از این مدلسازی های سیاسی بشمار آید. همگی این مدلها در الگوگیری تاریخ نگری سیر تمدنی و تعاقب یعنی جایگزینی دولتها در فلسفه تاریخ ابن خلدون موضوعیت دارند. گفتمان و کتاب طبایع استبدادی عبدالرحمن کواکبی در دورانجدید، اثری جدید در گرایش علمی اجتماعی سیاسی میباشد.

***خودآزمایی؛ پرسش و پاسخ دانشجویی:** *محوریت اصلی متن کتاب مقدمه ابن خلدون چه است؟ *اهم مسایل عمده و اصلی کتاب مقدمه ابن خلدون چه میباشند؟*فلسفه تاریخ در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چه میباشد؟ *تاریخنگاری سیاسی در تحلیل کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه است؟ *موضوع و مسئله کتاب مقدمه تاریخ ابن خلدون چه می باشند؟ *مسئله و موضوع تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چه میباشند؟ *خاستگاه و جایگاه دانش در تاریخ و دانش و فن تاریخ سیاسی در تحلیل مقدمه ابن خلدون چگونه است؟ *تاریخنگاری سیاسی و تاریخنگری سیاسی در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چه می باشند؟ *طبیعت اجتماع بشری و پدیده هایی که در آن نمودار میشود در تحلیل متن کتاب مقدمه تاریخ ابن خلدون چه می باشند؟ *هدف تألیف کتاب مقدمه تاریخ عبر ابن خلدون چه است؟ *دانش عمران بشری و اجتماع انسانی در تحلیل متن کتاب مقدمه تاریخ عبر ابن خلدون چگونه می باشد؟ *رابطه و نسبت سیاست مدنی و دانش عمران بشری و اجتماع انسانی در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه است؟ *اهم منابع سیاست مدنی و علم اجتماعی ابن خلدون در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چه میباشند؟ *طبیعت اجتماعی بشری در تحلیل متن مقدمه ابن خلدون چه میباشد؟ *زندگی بدوی و زندگانی مدنی در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه است؟ *ضرورت و ضروریات اجتماع مدنی در تحلیل متن کتاب مقدمه تاریخ ابن خلدون چگونه میباشد؟ *مراحل سیر تکوینی دولت در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چند مورد و چه میباشند؟ *تعاقب(جابجایی)دولت ها در دولت در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه است؟ *جایگزینی در دولتها در دولت در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه یباشند؟ *مرحله (پدیداری و پیروزی تا تأسیس و)شکل گیری دولت در دولت در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه است؟ *مرحله شکوفایی دولت دولت در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشند؟ *مرحله پسا شکوفایی دولت دولت در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه است؟ *مرحله شکست و فروپاشی دولت دولت در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشند؟ *حقیقت سلطنت در تحلیل متن کتاب

مقدمه ابن خلدون چگونه میباشند؟ *انواع سلطنت در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشند؟ *تهدید آسیب خشونت و ستمگری در سیاست و سلطنت دولت در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشند؟ *مدارا و دادگری در سیاست و سلطنت دولت در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه است؟ *امامت و خلافت در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه است؟ *وجوه اشتراک و اختلاف امامت و خلافت دولت در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چه می باشند؟ *احکام و شرایط منصب خلافت دولت در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چه میباشند؟ *اختلاف نظر امت در باره احکام و شرایط خلافت دولت در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چه میباشند؟ *مذهب شیعه در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چه است؟ *امامت شیعی در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشند؟ *تقلیل امامت(راهبری راهبردی سیاسی) به خلافت(مدیریت اجرایی سیاسی) در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشند؟ *تبدیل خلافت به سلطنت در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشند؟ *بیعت(قرارداد اجتماعی) در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشند؟ *جایگزینی دولتمردان در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشند؟ *بیعت(قرارداد اجتماعی) در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشند؟ *سیاست و ضرورت اجتماعی بشری آن در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه است؟ *ضرورت سیاست؛ نظم و تدبیر امور اجتماع، حاکم؛ وازع و رادع طبیعی، عقلی و دینی فاضلی در تحلیل متن و محتوایی کتاب مقدمه ابن خلدون چه است؟ *مسئله، محور و موضوع نامه طاهر در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشند؟ *اهم سیاست های استانداری مملکت در تحلیل متن نامه طاهر در کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه است؟ *سیاست توسعه اقتصادی و تأمین آسایش عمومی استانی کشور در تحلیل متن نامه طاهر در کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشند؟ *سیاست تعادل اجتماعی و کارامدسازی استانی کشور در تحلیل متن نامه استانداری کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشند؟ *سیاست حقوقی و قانونی استانی در تحلیل متن نامه استانداری طاهر کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشند؟ *سیاست اداری و اجرایی استانی کشور در تحلیل متن نامه استانداری کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه است؟ *سیاست امنیتی اطلاعاتی، انتظامی اجتماعی و دفاعی نظامی استانی کشور در تحلیل متن نامه طاهر در کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشند؟ *سیاست قضایی و جزایی یا کیفری استانی کشور در تحلیل متن نامه طاهر در کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه است؟ *سیاست تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی استانی در تحلیل متن نامه طاهر کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشند؟ *مهدویت نگری و منجی موعودگرایی جهانی نهایی انسانی، اسلامی و شیعی در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشد؟ *سیاست علمی؛ پژوهشی، آموزشی و اطلاعرسانی[نگارش] در توسعه مدنی و تمدسازی در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه است؟ *سیاست علمی؛ پژوهشی، آموزشی و اطلارسانی ایران در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشد؟ *سیاست علمی ایرانیان در توسعه ملی و تمدنسازی ایرانی در تحلیل متن کتاب

مقدمه ابن خلدون چگونه است؟ *سیاست علمی ایرانی در تمدنسازی اسلامی در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشد؟ *رابطه و نسبت توسعه دانش و تولید علم و توسعه مدنی تا تمدسازی در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشد؟ *آسیب شناسی سختگیری و فرصت سازی مداری آموزشی در سرنوشت سیاسی در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشد؟ *نقش دانش و دانشمندان نظری محض و مدنی عملی راهبردی و کاربردی عمومی وسیاسی در کشوری داری و پیشرفت مدنی در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشد؟ *دانشوری ایرانی در تولید و تأسیس علوم تمدنساز در تحلیل متن کتاب مقدمه ابن خلدون چگونه میباشد؟

*سوم.نگرش و گرایش فقه سیاسی

فقه سیاسی: حدود کلی و احکام تفصیلی حقوقی یعنی حقوق و تکالیف متساوق و متقابل سیاسی نیروها و نهادها و نیروها و نهادهای سیاسی، که به مورد اخیر می توان فقه دولت و دولتی اطلاق نمود. اصل در فقه حق و حقوق بوده و اصل در حق و حقوق عدل است. عدل: اعتدال(میانه افراط و تفریط تعلل در اقامه حدود و احقاق حقوق و یا تعدی از حدود و تجاوز به حقوق دیگران)، تعادل(میام توسعه اقتصادی . تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی) و عدل اعم از تکافی(مثلا میان زن و مرد که نه تبعیض و نه تساوری حقوق زنی و شوهری، مادی و پدری، دختری و پسری)، تناسب(میان متناسبین) و تساوی(میا متساویین)، همراه با صیانت از حقوق و حمایت از ناتوانان می باشد. فقه سیاسی در اهل سنت از ابتداء بسبب هماهنگی و همکاری با دولت های حاکم، مستقل و مبسوط شد. این جریان با ابوحنیفه(۱۵۰-۸۰هق)، موسسه فقه حنفی و پاسخگویی به پرسش های سیاسی بویژه دولتهای حاکم زمان خویش، آغاز شد. بعد از مرگ وی در۱۵۰هق، شاگرد برجسته وی ابویوسف، فتاوی سیاسی و دولتی وی را جمع آوری و کتاب فقه اکبر یا راهبردی و سیاسی را نگاشت. خود نیز الخراج را بنگارش در آورد. و قاضی قضاتی یعنی ریاست دیوانعالی قضایی خلافت را پذیرفت. احکام سلطانیه ماوردی، اوج فقه سیاسی اهل سنت بوده که با کمک آل بویه شیعی ایرانی، بانجام رسید. جامع فقه سیاسی خلافت پیشین و بنیاد فقه سیاسی سنی تا کنون است. فقه سیاسی امامت علیرغم غنای لایزال به سبب برخورداری از سنت امامان معصوم(ع)، به سبب انقلابی، مبارزه و معارض بودن با دولت های حاکم، کمتر فرصت و حتی ضرورت استقلال یافته وبدین سبب ضمن فقه عمومی آمده است. تنبیه امت و تنزیه ملت نائینی در فقه سیاسی شیعی، برجسته ترین آثار مستقل و کمابیش مبسوط فقهی سیاسی امامت در دوران غیبت توسط شخصیتی بارز در تراز نائینی با تأییدیه بزرگانی چون آخوند خراسانی است. اوج این جریان ولایت

فقیه امام خمینی که فقه سیاسی و بلکه فلسفه فقه سیاسی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران بوده و بشمار می آید. در ادامه گزیده هایی از این آراء و آثار را ارایه میدهیم.

*الف.احکام سلطانی و ولایات دینی: ماوردی

فقه سیاسی خلافت سنی قدیم و میانی

ابوالحسن علی ماوَردی بصری بغدادی(متوفای۴۵هجری): بزرگترین فقیه سیاسی خلافت اهل سنت است. احکام سلطانیه او، برترین اثر فقهی سیاسی خلافت سنی می باشد. جامع آراء و آثار پیشین و پایه آراء و آثار فقه سیاسی اهل تسنن تا کنون بوده و محوب میگردد. ماوردی از نظم فکری و تیز بینی همراه با انصاف و اخلاق علمی خاصی برخودار است. البته این اثر را برای توجیه نظریه و نظام خلافت در مقابل نظریه و نظام امامت و طرفداران آن برشته تحریر در آورده است. در نتیجه ضمن ریزکاوی های قابل تقدیر، اما جنبه توجیهی آن بر تبیین علمی بیطرفانه میچربد. در هر صورت اثری ماندگار و قابل روزامدسازی و کاربری بویژه با نقادی و اصلاح جهات توجیهی آنست.

***۱)فلسفه فقه سیاسی**: «**مقدمه**»: **۱.الف.«سپاس خدایی را که؛ اول.خطوط کلی دین را برایمان روشن ساخت، به کتاب ناب خود بر ما منت نهاد و برای ما چنان احکامی پایه گذارد و چنان حلال و حرامی، به جزئیت بیان داشت که آن را یگانه داور و مرجع جهان و جهانیان کرد تا منافع مردمان بدان سامان یابد و بنیادهای حق بدان استوار گردد، دوم.همو که به فرمانروایان چیزهایی را واگذاشت که در آن ها به نیکی تقدیر فرماید و به استواری تدبیر آورد. پس او را بر همه آنچه تقدیر کرده و تدبیر فرموده است سپاس سزاست**»(آیین حکمرانی، ص۱۷). مکتب مدنی؛ اجتماعی و سیاسی اسلام فراهم آمده کتاب قرآن و سنت پیامبر(ص)، خاندان و یاران، صراط؛ طرح هادی و نقشه راه و راهبردی سعادت؛ خودشکوفایی: آسایش و آرامش مدنی انسان و جامعه و جهان بشری است. که با نظام سیاسی و دولت و با کارگذرای سیاسی اعم از ترسیم و اعمال سیاست های توسعه اقتصادی، تعادل اجتماعی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی دینی و پیشرفت مدنی تحقق می پذیرد. **ب.«هم صلوات و درود او بر آن پیامبرش که آشکارا به فرمان وی بانگ بر آورد و حق او را بگزارد: محمد پیامبر خدا(ص)و نیز درود بر خاندان و یاران او**»(همان). مکتب مدنی اسلام فراگیر حدود و احکام بینش، منش و کنش است. یا معارف، اخلاق و فقه(حقوق)میباشد. **ج.«از آن**

روی که آشنایی با آیین حکمروانی سزامندتر فرمانروایان است و از دیگر سوی، آمیخته بودن این آیین با همه احکام فقه، آنانرا که به کار سیاست و تدبیر مشغولند از بازکاویدن این احکام و رسیدن به آن آیین باز داشته است، کتابی مستقل بدین آیین و احکام گزین ساختیم-و در این کار به فرمان آن که فرمانبری از او بایسته است گردن نهاد-تا از این رهگذر دیدگاه های فقیهان را در زمینه حقوقی که فرمانروایان دارند بدانند و این حقوق را استیفا کنند و هم آنچه بر گردن ایشان است دریابند و آن حقوق را بگزارند، بدان امید که در فرمان اجرایی یا در حکم قضایی خویش جانب عدالت بنگرند و در ستاندن و دادن جانب انصاف نگه دارند. برترین یاری خدای از او مسألت دارم و در توفیق و هدایت به درگاه او چشم دوخته ام که او یگانه تکیه گاه است و بس»(همان). اصل در فقه مدنی: اجتهاد و اعمال حدود و احکام عدالت دینی می باشد. **۲.«باری! خداوندکه قدرت او فراتر است برای امت فرمانروایی خواست که به وی؛ یک.اول.الف.مقام نبوت را جانشینی آورد و ب.به او آیین را پاس بدارد. دوم.الف.آن گاه سیاست را به او واگذشت تا ب.تدبیر کارها از آنچه دین و شریعت است سر چشمه گیرد و سوم.الف.خواست ها با صلاحدیدی که از آن پیروی میشود ب.به وحدت گراید. دو.بدین سان، امامت بنیادی شد که؛ اول.الف.پایه های آیین بر آن استواری یافت و ب.مصالح امت بر محور آن سامان گرفت و در نتیجه دوم.الف.کار مردم بر این محور ثبات یافت و ب.ولایت و مسئولیت های خاص از همین بنیاد سرچشمه گرفت سه.اول.الف.و بدین گونه لازم آمد که فرمان مقام امامت بر هر فرمان دیگری پیش داشته شود و ب.آنچه به مسئولیت و اراده او واگذارده شده با مسئولیت دینی پیوند یابد. دوم.تا مسئولیت ها بر سامانه ای که از؛ الف.تناسب در چینش ها و ب.همانندی در احکام و ج.داوری ها بر خوردار است استوار گردد»**(همان، ص۱۸). مراد نظام حدود و احکام رسا و سازوار و به تعبیری رسایی و سازواری ذاتی و درونزادی برون آی مکتب دینی مدنی اسلام و حدود و احکام معرفتی، اخلاقی و از جمله فقهی آن است. **۳.«مجموعه آیین های حکمرانی و مسئولیت های دینی ای که این کتاب در خود جای داده، شامل بیست باب است: باب اول: عقد امامت، باب دوم: سپردن وزارت، باب سوم: گماردن فرمانروایان بر سرزمین ها، باب چهارم: گماردن به فرماندهی جهاد، باب پنجم: فرماندهی جنگ های داخلی، باب ششم: مسئولیت دادرسی، باب هفتم: رسیدگی به مظالم**[داد خواهی]**، باب هشتم: سر سلسلگی خاندان ها، باب نهم: تصدی امام جماعت، باب دهم: مسئولیت حج، باب یازدهم: ولایت بر زکات، باب دوازدهم: توزیع فیء و غنایم،**

باب سیزدهم: جزیه و خراج، باب چهاردهم: سرزمین هایی که احکامی متفاوت دارند، باب پانزدهم: احیای موات و استخراج آبها، باب شانزدهم: قرق ها و بهره برداری های عمومی(ص۱۸)، **باب هفدهم: در باره احکام اقطاع، باب هیجدهم: دیوان و احکام آن، باب نوزدهم: مقررات کیفری، باب بیستم: احکام حسبیه**»(همان، ص۱۹). اینها اهم اعم مسایل، مباحث و عناصر اصلی نظام فقهی سیاسی اسلامی عموما و خصوصا در عهد ماوردی است.

***۲)قرارداد مدنی رهبری سیاسی: «باب اول.عقد امامت»**: امامت: در رویکرد و گفتمان(نگاه، نظریه و نظام)اسلام(قرآن و سنت): رهبری است. بویژه راهبری سیاسی میباشد. مراد راهبری راهبردی نظام سیاسی و دولت اسلام و در اسلام است. در رهیافت امامت شیعی جامع شئون سه گانه: ولایت(مربی و تربیت سیاسی)، علم(دینی و سیاسی) و مدیریت اجرایی سیاسی میباشد. به همین سبب بوده که امامت و عدالت را در زمره اصول مذهب می آورد. در رهیافت خلافت سنی، فقط شأن سوم بوده که از آن تعبیر به خلافت یعنی جانشینی سیاسی میگردد. به همین سبب امامت و عدالت را جزو اصول مبانی مذهب نمی آورند. **۱.«امامت بنیاد نهاده شده است برای جانشینی نبوت در پاسداشت دین و تدبیر دنیا. بستن عقد امامت با کسی که در میان امت عهده دار آن شود به اجماع همگان واجب است، هر چند ابوبکر اصم با این اجماع مخالفت کرده است**»(همان، ۲۱). اصم و اباضیه از خواج مدعی بودند اگر مردم خود شریعت را اجرا و عدالت را رعایت کنند، رهبری نیازی نیست. ولی به تعبیر مولوی: «در اگر نتوان نشست». بعد از اصل ضرورت، منبع ضرورت اعم از منشاء ضرورت و دولت نگری و مبداء ضرورت یا دولت گرایی تا دولتسازی و دولتپذیری است. عقل، شرع و امروزه عرف، کدام و به چه ترتیبی منشاء ضرورت و بایستگی دولت و دولت نگری میباشند. ضرورت امنیت، نظم و نظام، دولت، رهبری و مدیریت، حاکمیت، حکومت، قدرت و اقتدار، ... اولا ذاتی یعنی تکوینی است. چه بخواهیم و چه نخواهیم، چه بفهمیم و چه نفهمیم، بدون آنها انسانها دچار هرج و مرج و تعارض تا تنازع بوده و شده و نابود میگردند. حداقل اینکه به مدنیت و بویژه بهزیست دست نمی یابند. بنابراین ذاتیند. فطرت عقلی هر انساین این را درک کرده و فطرت قلبی او خواهان آنها میباشد. بنابراین فطری عقلی برهانی و قلبی شهودی نیز هستند. وحی و شریعت و دیانت، بمصداق «کل ما حکم به العقل، حکم به الشرع» ضمن تایید و بلکه تذکر یعنی یاد آوری و تأکید بدینها، به تبیین یعنی تحدید بمعنای تعیین حدود کلی و حسب مورد احکام تفصیلی آنها میپردازد. بنابراین در این مرتبت شرعی نیز میباشند. تطبیق زمانی، مکانی و موضوعی با هوش ابزاری انسانی و به اصطلاح اجتهاد صورت پذیرفته که عوارض نه گانه کمی و کیفی و به تعبیری

سازکارهای اجرایی عینی آنها را به تناسب مقتضیات بصورت روزامد و کارامد؛ بهره ور و اثربخش بر می نمایاند. در این مرتبت عرفی میباشند. بدین ترتیب هم اینها دارای مراتب سه گانه عقلی، شرعی و عرفی بوده و هم ذهن انسان قادر به درک مراتب سه گانه آنها است. با این وجود برخی اصل ضرورت اینها را یا عقلی، یا شرعی و امروزه عرفی دانسته که در اصل فراهم آمده و فراگیر هر سه بترتیبی که اشارت شد، میباشد. **۲.«در باره چگونگی این وجوب و این که آیا به عقل است یا به شرع، اختلاف شده است؛ گروهی گفته اند: «به عقل؛ چون در نهاد عاقلان است که در برابر پیشوایی که آنان را از ستم ورزیدن به یکدیگر باز می دارد و در کشمکش ها و در دعاوی میانشان داوری می کند سر تسلیم فرود آورند؛ و نیز اگر زمامداران نبودند مردم همه آشفته و رها، و به هم در رفته و تباه شده بودند»**(همان). **۳.«افوه اودی» شاعر روزگار جاهلیت گفته است:**

«آشفتگی ای که مردم در آن راهبری نداشته باشند آنان را بسامان نیاورد

و آن گاه که نادانان مردم را مهتری کنند رهبری ای تحقق نپذیرد»(همان).

۴.«اما گروهی دیگر گفته اند: «این وجوب نه به عقل، بلکه به شرع است؛ زیرا امام اموری(ص۲۱)شرعی را عهده دار میشود که چه بسا عقل نیز پایبندی به آن را می پذیرد. بنابراین ایجاب امامت از طریق عقل نبوده، بلکه عقل تنها این را ایجاب کرده است که هر یکی از عاقلان می بایست خود را از ستم راندن بر یکدیگر و بریدن از همدیگر باز بدارند. در انصاف روا داشتن با هم و پیوند با هم به آنچه اقتضای عقل است عمل کنند و هر یکد نه به عقل دیگران ، به عقل خویش بیندیشند. اما این شرع است که واگذاری زمام حکومت به صاحبانش را مقرر داشته است، چنانکه خداوند متعالی میفرماید: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»(نساء، ۵۹)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! از خداوند فرمان برید و از پیامبر و کسانی از شما که صاحبان حکومتند فرمان برید». بدینسان «خداوند فرمان بردن از «اولی الامر»را که همان پیشوایانی اند که بر ما حکم می رانند واجب گردانده است»(همان، ص۲۲). «**فصل**[: چگونگی وجوب امامت]: ۱.«**اکنون که وجوب امامت ثابت شده، این وجوب به سان جهاد و کسب علم**[تخصصی]، وجوبی کفایی است و از این روی، چون کسانی که شایسته اش هستند بدان پردازند از دیگران ساقط می شود و همین معنی وجوب کفایی است. اما چنانچه کسی بدین مهم**

قامت نیاراید، دو گروه از میان مردم بر می خیزند: (ص۲۲) **نخست: انتخاب کنندگان تا از میان خود یکی را برای امامت امت بر گزینند؛ و دوم شایستگان امامت تا یکی از آن ها به امامت نصب شود**»(همان، ص۲۳). **۲.«در تأخیر امامت، به جز دو گروه یاد شده، بر دیگران ایراد و گناهی نیست؛ هنگامی که این دو گروه از امت، برای تعین منصب امامت باز شناخته شدند، لازم است که در هر یک از آنها، شروطی فراهم باشد**»(همان، ص۲۳). «**فصل**[: شروط انتخاب کنندگان]»: اهل حل و عقد یا اهل رتق و فتق امور، گروه و کارگروهی بسان خبرگان رهبری است. کارویژه اصلی این کارگرو, تعیین رهبری و نظارت بر حسن انجام راهبری و در نهایت و در صورت اشکالات مشکل آفرین، عزل رهبری است. «**شروطی که می بایست در انتخاب کنندگان فراهم باشد سه چیز است: نخست.عدالتی که همه شروط معتبر در آن را در خود داشته باشد. دوم.دانش که از رهگذر آن به شناخت کسانی که شروط لازم برای تصدی امامت را دارند و سازمند این سمت هستند توفیق یابد. سوم.تدبیر و حکمتی که به انتخاب امامی بینجامد که برای امامت شایسته تر است و بیش از هر کس دیگر از منافع مردم آگاهی داشته و آنها را پاس می دارد**»(همان، ص۲۳). «**فصل**[: شروط شایستگان امامت]: «**اما آنان که شایسته امامت شناخته می شودند لزوما می بایست هفت ویژگی دارا باشند: نخست.عدالت با همه شروطی که در آن لحاظ میشود. دوم.دانشی که از رهگذر آن به اجتهاد در رخدادهای نوخاسته و احکام نوپدید راه نماید. سوم.سلامت حواس اعم اط شنوایی، بینایی و زبان تا به کمک آنها بتواند مستقیما به**(ص۲۳)**اموری بپردازد که به این حواس درک می شوند. چهارم.سلامت بدن از کاستی هایی که مانع انجام کامل حرکات و یا سرعت در اقدام شود. پنجم.رأی و خردی که به سیاست رعیت و تدبیر منافع مردم بینجامد. ششم.دلیری و پایمردی ای که او را به پاسداری از کیان مسلمانان و جهاد با دشمند توانا سازد. هفتم.نسب، و آن از قریش باشد**»(همان، ص۲۴). مراد قوی و امین بودن علمی و عملی دینی و سیاسی است. «**فصل**[: انعقاد امامت]»: «**امامت به دو صورت انعقاد می یابد: یکی به انتخاب اهل حل و عقد؛ و دیگری یه ولایتعهدی امام پیشین. در انتخاب امام به واسطه اهل حل و عقد، فقیهان در حد نصاب[تعداد]افرادی که به انتخاب آنان امامت انعقاد می یابد اختلاف کرده و نظریه هایی گوناگون ابراز داشته اند:** ۱.**گروهی گفته اند: «امامت تنها به اتفاق نظر توده اهل حل و عقد در هر یک از آبادی ها انعقاد می یابد، تا رضایت به او فراگیر و تسلیم در بر ابر فرمان او امری اجماعی باشد**»(همان). ۲.**گروهی دیگر گفته اند: «کمترین شماری که امامت به انتخاب از سوی آن ها انعقاد می**

یابد پنج نفر است که امامت را بهر ضایت چهار تن دیگر برای یکی از خود منعقد سازند»(همان). **۳.گروهی از عالمان کوفه هم گفته اند: امامت به سه تن که یکی از آن ها با رضایت دو تن دیگر آن را عهده دار شود منعقد می گردد تا این سه به منزله یک قاضی و دو گواه باشند»**(همان). **۴.سرانجام، گروهی دیگر گفته اند: «امامت حتی به انتخاب توسط یک نفر هم انعقاد می یابد»**(همان، ص۲۵). انتخاب در گفتمان اهل سنت: انتخاب امت نه در عمل و نه در نظریه نبوده است. بیعت مردم اگر گاه هم مطرح شده، بیعت تعیینی نیست. بیعت تاییدی می باشد. یعنی کسی را که هفت، پنج، سه و حتی یک اهل رأی تعیین کرده اینان تایید می نمایند. با این تفاوت که بسبب بالا بودن شأن امام معصوم(ع) بسان شخص پیامبر(ص)که تعیین مصداق بارز با خدا بوده که پیشتر توسط پیامبر ابلاغ شده و توسط امام قبل، اعلام میگردد. مردم نیز بیعت تاییدی دارند. در دوران غیبت، تشخیص و تعیین شخص مصداق بارز شاخص رهبری با خبرگان و تایید آن با مردم بوده که در جمهوری اسلام ایران پیشتر با انتخاب نمانیدگان مجلس خبرگان رهبری، اینرا انجام و اعمال کرده اند.

*۳)خبرگان راهبری: «**فصل**[: تعیین رهبری؛ امام، خلیفه، امیر]»: «**چون اهل حل و عقد برای برگزیدن[امام] گرد هم آیند، وضع شایستگان امامت را که از شروط لازم برای تصدی این مقام برخودار هستند بررسی میکنند و از میان آن ها آن را که؛ یک.فضیلتی افزون تر و دو.بشروطی کاملتر دارد و سه.مردم فرمانبری او می شتابند و چهار.در بیعت با او درنگ روا نمی دارند برای بیعت نامزد میکنند. چون از میان گروه برخوردار از شرایط، کسی تعیین گردد که اجتهادشان آنان را به انتخاب وی راه نموده است، امامت را بر او عرضه می دارند؛ اگر آن را بپذیرد برای امامت با او بیعت می کنند و به بیعت آنان با او رهبری و پیشوایی برای وی انعقاد می یابد و بر همه امت لازم می شود به بیعت او در می آیند و از او فرمان می برند. اما چنانچه او از این پذیرش امامت سرباز زند و پاسخ مثبت ندهد، بدان اجبار نمی شود؛ زیرا عقد امامت قراردادی مبنی بر رضایت طرفینی و نیز اختیار است و اکراه و اجبار بدان راه ندارد. د رچنین صورتی، از آن نامزد نخستین به دیگر کسانی که شایسته امامت هستند عدول می شود»**(همان، ص۲۶). اول.افضلیت، دوم.اکملیت(شروط)، سوم.اسرعیت(صاعت)، چهارم.اکثریت(بیعت): ضرایب چهارگانه شرایط هفتگانه نامزدی رهبریند. بنحوی که اگر یک نامزد از ۷شرط، یکی یا دو تا مثلا علم و عدالت را نداشت، نسبت بکسی که سه مورد را ندارد افضل است. یا سرعت و تعداد بیشتری بیعت کننده یا رأی دهنده به کسی

بوده که برخی این شرایط را نداشت، اولی میباشد. در نتیجه حتی عالم یا عادل یا شجاع بودن ضرورتی ذاتی نیستند. جاهل، ظالم و ترسو نیز میتواند مشروع باشد. حداکثر اینکه از دانشمندان عالم، قضات عادل و فرماندهان شجاع استفاده نماید. در رهیافت شیعی: این ممکن نیست.

ذات نا یافته از هستی بخش کی تواند که شدن هستی بخش

شیعه مدعی بوده که همگی این شرایط سیاسی باید باشد. حال اگر بسان معصوم(ع)اعلم نبود، حداقل عالم و مجتهد دینی سیاسی باید باشد. جاهل نمی تواند باشد. اگر اعدل نبود، عادل سیاسی باشد. ظالم نمی توان باشد. اگر اشجع نبود، شجاع سیاسی بایستی باد. ترسو نمی تواد باشد. بدین ترتیب شرایط را حد اکثری، حد میانی و حداقلی کرده و غیر و ضد آنها را نمی پذیرد و مشروع نمی داند.

***۴)کار ویژه های دهگانه راهبردی راهبری: «فصل.آنچه از امور عامه بر امام لازم است ده چیز را در بر میگیرد: یکم.پاس داشتن دین بر مبانی ثابت آن و نیز آنچه گذشتگان امت بر آن اجماع کرده اند. از این روی، اگر بدعتگذاری رخ نماید یا گمراهی که شبهه دارد سر بر آورد، امام حجت را برای وی آشکار سازد و آنچه را درست است برای او روشن کند و بر آن حقوق و حدود که به رعایت آن ملزم است بدارد تا از این رهگذر، دین از رخنه و امت از فتنه پاس داشته شود. دوم.دادرسی میان طرفهای اختلاف و پایان بخشیدن به نزاع کسان؛ تا عدالت در همه جا بگسترد و نه ستمگری ستم براند و نه ستمدیده ای ضعیف ماند. سوم.حراست از کیان و دفاع از قلمرو؛ تا مردم در امنیت و آسوده خاطر از این که به جان یا مالشان تعرّض شود و به زندگی خویش بپردازند و به این سوی و ان سوی سفر کنند. چهارم.اجرای حدود الهی؛ تا حریم آنچه حرام کرده است از تعرض مصون ماند و حقوق بندگان او از قرار گرفتن در معرض تلف و نابودی در امان باشد. پنجم.استوار ساختن مرزها به تجهیزات بازدارنده و نیروی دفاع کننده؛ تا دشمنان نتوانند غافلگیرانه هجوم آورند و در سرزمین اسلام حرمتی را زیر پا نهند یا خون مسلمان یا معاهدی را بریزند. ششم.جهاد با کسانی که با اسلام عناد می ورزند، البته پس از دعوت آنان به این آیین، تا یا اسلام آورند یا به احکام ذمه گردن نهند و از این رهگذر حق خداوند در این که آیین اسلام را بر همه ادیان پیروز سازد بر پا داشته شود. هفتم.گرد آوری «فیء»و زکات به موجب آنچه شرع به تصریح یا به اقتضای اجتهاد واجب شاخته است، بی آن که ترسی در میان باشد یا ستمی روا داشته**

شود. هشتم.تعیین مقدار عطایا و حقوقِ متوجه بین المال، بدون زیاده روی یا سختگیری، و نیز پرداخت آنها، بی آنکه از زمانش پیش افتد یا از این زمان پس انداخته شود. نهم.به کار گماردن امینان . .اگذاردن مسئولیت به کسانی که در کارهایی که بدیشان واگذاره یا اموالی که بدیشان سپرده می شود خیر خواهند؛ تا در نتیجه؛ کارها به دست کفایت سامان گیرد و اموال به پاسداری امینان در امان ماند. دهم.این که خود مستقیما بر کارها نظارت کند و اوضاع را بر رسد، تا از این رهگذر بتواند سیاست رعیت و حفاظت آیین و شریعت را به انجام رساند. مباد به خوشگذرانی یا به عبادتی(ص۴۲)**مشغول شود و به واگذاری کارها به دیگران بسنده کند؛ چرا که امانتدار خیانت روا میدارد و خی رخواه ترفند به کار میگیرد. خداوند-تعالی-فرموده است: «ای داود! ما تو را جانشین در زمین قرار داده ایم؛ میان مردم به حق حکم بران و از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در برد»؛ «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله»**(ص، ۲۶). **بر پایه این آیه، خداوند سبحان! نه از داود خواست که بدون دخالت مستقیم، کارها را به دیگران وانهد، و نه او را در پیروی**[از هوس ها]**سزاوار شدن به صفت گمراهی معذور داشت. این در حالی است که هر خلیفه ای به حکم دین و به اقتضای منصب خلافت حق تعیین گماشته و واگذاردن کار به دیگران را دارد، اما پرداختن مستقیم به کارها از حقوق سیاست و تدبیر و متعلق به همه رعیت است، چنان که پیامبر خدا(ص)فرمود: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته»؛ «هر یک از شما در باره رعیت خویش به رعایت موظفید و در این باره باز خواست می شوید»**(همان، ص۴۲).

***۵)عزل، برکناری و جابجایی راهبری: «فصل.امام آنگاه که به حقوق یاد شده امت بپردازد حق خدای تعالی را در آنچه برای مردم یا بر مردم است گزارده و تا زمانی که وضعش دیگرگون نشده دو حق برای او بر مردم واجب است: فرمانبری و یاری جستن. اما انچه موجب دیگرگون شدن وضع او میگردد و او بدان سبب از دایره شایستگی بیرون می رود، دو چیز است: یکی خللی در عدالت او، و دیگری نقصی در جسم او. خلل در عدالت-یعنی همان فسق-بر دو گونه است: یکی آنچه از پیروی هوس خیزد و دیگری آنچه به شبهه ای آویزد»**(همان، ص۴۴). ماوردی همچون سایر فقهای اهل سنت، از طرفی اصل امکان برکناری حاکم را مطرح میسازد. از طرف دیگر عدم رضایت مردم را که میتواند مبداء انقلاب سیاسی

بوده را نیز نهی میسازد. در نتیجه امکان عملی برکناری را نفی میکند. و آنرا حداکثر در حد تذکر زبانی آنهم صرفا توسط علمای دینی، تقلیل میدهد.

*ب.تنبیه امت و تنزیه ملت؛ حکومت اسلامی: نایینی

فقه سیاسی مشروطیت اسلامی سلطنت: حکومت قدر متیقن و قدر مقدور اسلامی

فقه سیاسی امامت جدید

***۱)گفتمان؛ نگاه، نظریه و نظام سیاسی مشروطیت اسلامی:** فقه سیاسی شیعه، علیرغم غنی سازی توسط سنت امامان یازده گانه معصوم(ع) و حتی توقیعات شریف امام دوازدهم(عج الله) از جمله در مورد گفتمان؛ نگاه، نظریه و نظام و الگوی حکومت قدر متقین(با تناسب علم و فهم ما از اسلام) و قدر مقدور(به تناسب مقتضیات زمان) اسلامی و کتاب تنبیه امت و تنزیه ملت نائینی، همانند اهل سنت، مستقل نشده و مبسوط نگردید. آنهم اهل سنت به سبب همکاری با دولت های غالب ولو چه بسا ظالم[۲۱]، از سویی و امکان آن و دیگر سو مبتلا به بودن برای پاسخگویی فقهی سیاسی به دولت های حاکم بود. شیعه به سبب انقلابیگری و عدم همکاری با دولتهای ظالم، نه امکان آنرا یافته و نه ضرورت آن را داشته که فقه سیاسی را بیشتر مورد توجه قرار دهد. علیرغم اینکه شیعه و امامت مذهبی انقلابی، سیاسی و دولتساز است. به همین سبب فقه سیاسی شیعی ضمن فقه غیر سیاسی و غالبا شخصی و ذیل حدود و بویژه احکام آنها آمده اند. حرکت و اثر نائینی، نخستین اثر جامع فقهی سیاسی شیعی در پاسخ به مسئله ای در حد اهمیت سرنوشت ساز گفتمان(نگاه، نظریه و نظام)سیاسی و الگوی حکومت مشروطه اسلامی در تاریخ و جهان شیعه است. آن هم اثری از شخصیتی در تراز اعلا یا علامگی نائینی می باشد. آیت الله نایینی (قرن چهاردهم هجری)، به عنوان فقیه و مجتهدی اصولی، در عصر غیبت و در دوره مشروطیت، با نگاهی آسیب شناسانه و آسیب زدایانه، به طرح نظریه سیاسی پرداخته است. وی برای نخستین بار اثری مستقل فقه سیاسی شیعی در عصر جدید ارایه نمود. نایینی از پیشتازان اصلاح گری نوین سیاسی در ایران و جهان اسلامی هم از حیث نظریی و نظریه سازی و

[۲۱].چنانکه امثال علی عبدالرزاق مصری در اسلام و اصول حکومت، از حکومت معاویه و اموی را سلطنتی مطلقه و به اصطلاح ملوکیت نه خلافت خوانده که همین باعث تکفیر وی گردید. اما تما اهل سنت خلفای راشدین را تا اما حسن(ع)از بعد بنوعی متمایز میسازند. به تعبیری تشریع نهایی ظلم در فقه سیاسی خلافت سنی را برخی ناشی از محافظه کاری، ظاهر انگاری و حتی سازشکاری دانسته ولی برخی بویژه خود زعمای اهل سنت به جهت ضرورت جلوگیری از تفرقه، امنیت، وحدت و نظم میخوانند.

از حیث عملی و نهضت سیاسی می باشد. وی نظریه و نظام سیاسی مشروطیت اسلامی به صورتی منضبط تنظیم و ارایه کرد. نظریه ای که بسان پیش درامدی استوار بر مردم سالاری اسلامی مورد نظر و پایه سی متکامل(پلکانی) سیر اندیشه سیاسی شیعی و اسلام تا حضرت امام خمینی(ره) در انقلاب اسلامی و نیز در نظام جمهوری اسلامی ایران محسوب می گردد. نظریه سیاسی نایینی، دارای دو رکن است؛ یکی آسیب شناسی سیاسی اسلامی ایران و جهان اسلام می باشد. وی جهل عمومی و استبداد و ظلم دولتی را منشاء همه آسیب های سیاسی تلقی می نمایند. دیگری مشروطیت اسلامی است. وی حکومت مشروط به قانون عدالت اسلامی و مبتنی بر آن را به عنوان آسیب زدایی و بهداشت و درمان سیاسی دانسته و معرفی می نمایند. نایینی ابتدا به شکل بنیادین و جامعی به تجزیه و تحلیل پدیده«**ظلم**» و در حقیقت «جور» یا ستم سیاسی و استبداد به عنوان بدترین آسیب روی آورده است. وی برای نخستین بار موفق شد کلیات نظریه فقهی سیاسی شیعی در عصر غیبت را ترسیم و در قالب کتاب «تنبیه امه و تنزیه مله» خویش ارایه نماید. نگاه آسیب شناسانه سیاسی و اجتماعی او از همین عنوان اثر وی، هویداست. یعنی منزه کردن مکتب اسلام و عقاید اسلامی از تحریفاتی که بدان منتسب می سازند از یک سو و بیدارگری امت اسلامی از انحراف ناشی از آن ها از دیگر سو می باشد. کما این که به تعبیر خود وی «**چون وضع رساله برای تنبیه امت به ضروریات شریعت و تنزیه ملت از این زندقه و الحاد و بدعت است لهذا نامش را تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله نهاده**»(تنبیه امت و تنزیه ملت یا حکومت از نظر اسلام، نایینی، ص۶). اهم مواردی که مبین تحریفات در نظریه سیاسی اسلامی و غفلت و ناآگاهی امت از حقوق سیاسی خویش می باشد. تحریف و نا آگاهیی که در نتیجه منجر به انحراف هم مردم و هم دولت شده است. انحرافی که حاصلی شوم همچون استبداد دولت را به عنوان بدترین آسیب سیاسی و اجتماعی ببار آورده است. بدین سبب ایران، جهان اسلام و امت اسلامی در عصر خویش را در آسیب زده ترین شرایط خویش تلقی نموده و آن ها را در حضیض ذلت، عقب ماندگی و وارفتگی می داند. به همین مناسبت، نظریه حکومت قدر متیقن و قدر مقدور اسلامی را در عصر غیبت، بسان برترین گزینه و علاج رفع یا کاهش وبه تعبیر خود وی؛ تحدید این بیماری یعنی ظلم و استبداد معرفی می نماید.حکومت قدر متیقن و قدر مقدور عبارت از؛ حکومت اسلامی به میزان فهم و دریافت ما از اسلام و به تناسب مقتضیات و مقدورات می باشد. وی «**جهل**» عمومی و ملی را مادر امراض و «**استبداد**» را بدترین مرض و در بردارنده و مسبب سایر آسیب های سیاسی و اجتماعی عموما و بویژه در ایران، جهان شیعی و جهان اسلامی تلقی می نماید. در این گزینش و چینش توجه به محور مسایل و مقتضیات سیاسی در اندیشه نایینی، دسته بندی، طبقه

بندی و بویژه ساختار موضوعی و مبانی، ارکان و نظام سیاسی در نظریه سیاسی او بخصوص از جهت نظریه سیاسی و بینش و دانش سیاسی و فقهی سیاسی حائز کمال اهمیت می باشد. روش طرح و بررسی مسایل، استدلاتی عقلی، استنادات شرعی و شواهد یا اسشهادات عینی و عملی یا عرفی و علمی سیاسی، نیز از حیث شناخت سیاسی و معرفت شناسی سیاسی و حتی روش شناسی علمی، فقهی و فلسفی سیاسی بسیار تعیین کننده است. بنابراین در تحلیل متن زیر و تفهم محتوای آن، شایسته وبایسته است هر دوی حیثیات فوق، مد نظر و مورد توجه و تحقیق واقع گردند.

***۲)رویکرد فقه دینی مدنی توحیدی(دوساحتی) اسلامی: پیشینه، پشتوانه و پایه سیاسی؛ پیش درامد و پیش فرضیه:** «**مطلعین بر تواریخ عالم دانسته اند که ملل مسیحی و اروپاییان قبل از جنگ صلیبی چنانچه از تمام شعب حکمت علمی بی‌نصیب بودند همین قسم از علوم تمدنی و حکمت عملی و احکام سیاسی هم، یا بواسطه عدم تشریع آن ها در شرایع سابقه و یا از روی تحریف کتب سماوی و در دست‌نبودن آن ها بی‌بهره بودند، بعد از آن واقعه عظیم**[شکست در جنگهای صلیبی] **عدم فوزشان را به مقصد عدم تمدن و بی‌علمی خود مستند دانستند، علاج این ام امراض را اهم مقاصد خود قرار داده و عاشقانه در مقام طلب برآمدند.**(ص۱) **اصول تمدن و سیاسات اسلامی را از کتاب و سنت و فرامین صادره از حضرت شاه ولایت علیه افضل‌الصلواه و السلام و غیرها اخذ و در تواریخ سابق خود منصفانه بدان اعتراف و قصور عقل نوع بشر را از وصول بآن اصول و استناد تمام ترقیات فوق‌العاده حاصله و کمتر از نصف**(ص۲) **قرن اول را به متابعت و پیروی آن اقرار کردند**»(تنبیه امت و تنزیه ملت، ص۳). ممکن است اشاره نایینی به مواردی بسان از «آلبرت کبیر» استاد اکویناس بوده که در جهان و حوزه اسلامی و با منابع اسلامی تحصیل نمود. یا خود «سنت توماس اکویناس»(قرن ۱۳م.) بزرگترین متکلم و اللهیاتی جهان مسیحیت حتی تا کنون، که شارح نظریات سیاسی ابن رشد محسوب می شد. وی قوانین چهارگانه(تکوینی، فطری، تشریعی و عرفی) سینوی را به تعبیر سیر حکمت در اروپا از این طریق گرفت و در اللهیات عالی خود حتی با روش استشکالی اسلامیان و بر خلاف روش دیالکتیکی(جدلی)سقراطی برو شنی تبیین نمود. همچنین امثال دانته، که اسلام را راه حل اروپا و غرب معرفی می نمود. رو سو هم در کتاب قرارداد اجتماعی مدعی مردم سالار بودن اسلام و کارامدی آنست. به تعبیر نائینی؛ همچنان که

اروپائیان «**قصور عقل نوع بشر را از وصول به آن اصول**» را مورد تاکید قرار می دهند. و «**تمام ترقیات فوق‌العاده حاصله در کمتر از نصف قرن اول**(هق) **را به متابعت و پیروی آن اصول سیاسی**» می دانستند. کما این که «روسو»، صاحب نظریه جمهوری در کتاب «قرارداد اجتماعی» خویش با تصریح بر اینکه ادیان یا مردمیند، ولی مدنی نیستند. یا مدنیند ولی مردمی نیستند. وی تاکید میکند که اسلام تنها «دین مدنی» و مردمی است. آنهم بصورت کامل و کارامد می باشد. مردمی اعم از؛ مردم دار و بویژه مردم مدار یعنی مردم سالار یا جمهوری است. بخصوص اینکه حکومت قانون می باشد. قانون نیز جنبه عمومی، مردمی و جمهوری دارد. به همین مناسبت در کتاب قرار داد اجتماعی در مبحث قانون و قانونگذار تصریح می نماید؛ «شریعت فرزند اسماعیل[پیامبر اسلام-ص]که از ده قرن پیش بر تما دنیا حکمفرما میباشد، هنوز هم از عظمت مردان بزرگی که آنرا تدوین نموده اند حکایت می کند. فلاسفه متکبر و روحانیون لجوج، این مردان بزرگ را شیادانی خوش شانس میدانند[که تمدنسازی نمودند]. اما یک مرد سیاسی واقعی در تشکیلات آنها قریحه بزرگی را می بیند که موجد تأسیسات با دوام است»(قرارداد اجتماعی، روسو، ترجمه کیا، ص۵۲). از جمله این موسسات یا نهادها همین قانون، بیعت(قرارداد اجتماعی)، مسئولیت فردی، ... است. چنانکه به تعبیر وی؛ «هر کشوری را که به وسیله قانون اداره شود، جمهوری می نامم»(همان، ص۴۶). بدین سبب «هر گونه حکومت مشروع، جمهوری است»(همان). نه برعکس! بر همین اساس و راستا مدعی می شود: «وقتی می گویم جمهوری مسیحی، اشتباه می کنم، این دو کلمه ضد و نقیض است»(قرارداد اجتماعی، روسو، ترجمه کیا، ص ۱۷۷). درحالی که در مورد نظریه و نظام سیاسی اسلامی تاکید می سازد؛ «حضرت محمد(ص)نظریات صحیح داشت و سازمان سیاسی خود را به خوبی تنظیم(کارامد؛ بهره ور و اثربخش) نمود. تا زمانی که حکومت او در میان خلفای وی باقی بود، حکومت دینی و دنیوی یعنی شرعی(دیانت و اسلامیت) و عرفی(سیاست و جمهوریت) یکی بود و مملکت هم به خوبی(با کارامدی هر چه تمامتر) اداره می شد»(همان، ص ۱۷۲). وی ایستایی، واگرایی و چیرگی سایر کشور ها بر جهان اسلام را سستی در پایداری نظام مردم سالار دینی بر اساس نظریه سیاسی اسلام می داند(همان). تا کنون که امثال ساموئیل هانتینگتون در موج سوم دمکراسی، در پاین سده بیستم نیز تصریح می نماید: «دمکراسی کنفوسیوسی به روشنی یک قضیه متناقض است. اما معلوم نیست که «دمکراسی اسلامی»هم چنین باشد»(موج سوم

دمکرا سی، ص۳۳۵). کما اینکه؛ «تساوی طلبی و اراده و اختیار از مو ضوعات ا صلی ا سلام ا ست. ارنست گلنر نظرش این ا ست که«فرهنگ متعالی ا سلام دارای خ صو صیاتی ا ست-یگانه پر ستی، حاکمیت اخلاق، فردگرایی، اعتقاد به نص(متن منشور مشترک یعنی قرآن و روایت) اصول گرایی و پای بندی به دین، تساوی طلبی و مخالفت با «مدیتیشن(واسطه گری میان خلق و خالق) و هیرارشی(سلسله مراتب طبقاتی)و اندکی از سحر-که به جرأت می توان گفت با پذیرش تجدد و نوگرایی سر توافق و سازگاری دارد»این خصو صیات بدین سان با خواستهای دمکرا سی هم منطبق ا ست»(همان، صص۶-۳۳۵). چنانکه در عین حال؛ «ا سلام هر گونه جدایی بین اجتماع دینی و اجتماع ســـیاســـی را رد می کند و بدین ترتیب امور دنیوی و اخروی از یکدیگر منفک نیست. دین از سیاست جدا یست. مشارکت سیاسی یک وظیفه دینی است»(همان، ص۳۳۶). در نهایت علیرغم برخی تناقض نمایی های ظاهری میان اســـلام و پیشـــرفت از ســـویی و میان اســـلام و مردمسالاری از دیگر سوی؛ «آیین ا سلام بدین ترتیب دارای ا صولی ا ست که می تواند با دمکرا سی سازگار با شد یا نبا شد»(همان). بدین ترتیب این ادعای نائینی بدور از حقیقت واقعیت نبوده و کاملا ا صیل و ریشه دار می می باشـــد. در تعبیر نائینی: اول.الف.از ســـویی«**لکن حســـن ممارســـت**[ورز یدگی خوب] **و مزاولت**[کاربست جدی] **و جودت**[خوبی] **ا ستنباط و ا ستخراج آنان و** [ب.از دیگر سوی]**بالعکس سیر قهقرایی و گرفتاری اســـلامیان بذل رقیب**[ذ لت بردگی] **و اســـارت طواغیت**[طاغوتیان] **ا مت و مُعرِضین**[برگشتگان] **از کتاب و سنت مآل**[عاقبت] **امر طرفین را باین نتیجه مشهود و حالت حالیه منتهی ساخت حتی مبادی**[پیشینه و پشتوانه] **تاریخی سابق هم تدریجاً فراموش و تمکین نفوس ابیه**[شریف] **م سلمین را از چنین ا سارت و رقیت وح شیانه از لوازم ا سلامیت پندا شتند و از این رو احکامش را با تمدن و عدالت که سرچشمه ترقیاتست، منافی و با ضرورت عقل مستقل مخالف و مسلمانی را اساس خرابی ها شـــمردند**»(همان، ص۳). دوم.الف.«**تا در این جزء زمان که بحمدالله تعالی و حســـن تأیید او دوره سیر قهقرایی مسلمین به آخرین نقطه منتهی، و ا سارت در تحت ارادات شهوانی جائرین را نوبت منقضی و رقیت منحوس ملعون را عمر به پایان رسید، عموم اسلامیان بحسن دلالت و هدایت پیشوایان روحانی از مقتضـــیات دین و آیین خود با**(ص۳) **خبر و آزادی خدا دادی خود را از ذل رقیت فراعنه امت برخورده بحقوق م شروعه ملی و م شارکت و م ساواتشان در جمیع امور با جائرین پی بردند و در**

خلع طوق بندگی جباره و استفاده حقوق مغصوبه خود سمندروار از دریاهای آتشین نیندیشیده ریختن خونهای طیبه خود را در طریق این مقصد از اعظم موجبات سعادت و حیات ملی دانستند و ایثار در خون خود غلطیدن را بر حیات در اسارت ظالمین از فرمایش سرور مظلومان علیه‌السلام که فرمود: «نفوس ابیه من أن تؤثر طاعه الایام علی مصارع الکرام»، اقتباس کردند»(همان، ص۴). ب.کما اینکه«**صدور احکام حُجج اسلام نجف اسرف که رؤسای شیعه جعفری مذهبند بر وجوب تحصیل این مشروع مقدس و تعقب آن بفتوای شیوخ اسلامی اسلامبول**[ترکیه] **که مرجع اهل سنت‌اند، برای برائت ساحت مقدس دین اسلام از چنین احکام جوریه مخالف با ضرورت عقل مستقل، حجتی شد ظاهر و لسان عیبجویان را مقطوع ساخت**(همان). **سوم.«لکن دسته گرگان آدمی خوار ایران چون برای ابقاء شجره خبیثه ظلم و استبداد**[خود رأیی، خود محوری و خودکامگی مطلقه حاکم] **و اغتصاب رقابت و اموال مسلمین**[سلطه شخصی، خانوادگی و خاندانی، منایبات ملوکی؛ مالک و مولوکی و جانشینی موروثی مطلقه حاکم] **و سیله و دست‌آویزی بهتر از اسم حفظ دین نیافتند، بنابراین نسبت ملعون فرعونی که: «اخاف ان یُبَدِّل دینکم» گفت، از این اسم بی‌مسمی**(ص۴) **و لفظ خالی از معنی رفع ید نکرده با فراعنه ایران همدست و کردند آنچه کردند!!؛ یک.شنایع عهد ضحاک و چنگیز را تجدید و دینداریش خواندند، و دو. سلب**؛ ۱.«**فعالیت مایشاء**» [آنچه بخواهد انجام دهد، بدون هیچ مانع و محدودیتی انجام دهد. قدرت مطلق]و ۲.«**حاکمیت ما یرید**»[حاکم و حاکمیت مطلق] **و** ۳.«**عدم مسئولیت عما یفعل**»[عدم پاسخگویی مطلق] **و همانند اینها از صفات خاصه الهی عز اسمه را از جابرین، با اسلامیت منافی شمردند، و از آلوده ساختن شرع قویم بچنین لکه ننگ و عار عظیم هیچ پروا نکرده در مجمع مسیحیان عیب‌جو، بدان اعلان و چنین ظلمی را بساحت مقدس نبوت ختمیه صلوات‌الله علیها، بلکه بذات اقدس احدیت تعالی شأنه، مستبدانه روا داشتند، درجه ظلم و استبداد را باین مقام منتهی و ظلم بخالق را وسیله ظلم بمخلوق قرار دادند، «صدق‌الله العظیم» و همچنین میگویند: «ثم کان عاقبه‌الذین اساؤ السوء ان کذبوا بآیات‌الله و کانوا بها یستهزؤن**»(همان). چهارم.الف.«**چون بمقتضای حدیث صحیح: «اذا ظهرت البدع فعلی العالم ان یظهر علمه و الا فعلیه لعنه‌الله»، سکوت از چنین زندقه و الحاد و لَعَب**[بازیچه سیاسی] **به دین مبین و عدم انتصار شریعت مقدس در دفع این ضیم**[زشتی] **و ظلم آشکار، خلاف تکلیف بلکه مساعدت و**

اعانتی در این ظلم ا ست. ب.بنابراین این اقل خدام شرع انور در مقام ادای تکلیف و قیام باین خدمت برآمده لازم دانست مخالفت این زندقه و الحاد را با ضرورت دین ا سلام آ شکار سازد امید که بکمک خدای تعالی و حسن تأییده بدرجه قبول فایز و موجب سقوط(ص۵) **از سایرین گردد و «ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب وهو المســـاد للصـــواب»**(همان، ص۶). پنجم.«**چون وضـــع رســـاله برای تنبیه**[آگاهانیدن، هشدار و هشیاری] **امت بضروریات شریعت و تنزیه ملت**[پاکسازی و پاکداشت دیانت پاک] **از این زندقه**[دیننمایی غیر دینی] **و الحاد[ضد دینی] و بدعت ا ست بنابراین نامش را «تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله» نهاده و مقاصـــدش را در طی یک مقدمه، و ترســـیم پنج فصـــل و یک خاتمه ایراد می‌نماییم»**(همان، ص۶).

***۳)رهیافت فقهی سیاسی امامی؛ درامد)مقدمه** و **فرضیه:** «۱.الف.**استبداد** و ب.**مشروطیت دولت:** ۲.الف.**تحقیق قانون اساسی** و ب.**مجلس شورای ملی،** ۳.الف.**حریت** و ب.**مساوات**»(همان). اول.«**بدانکه این معنی نزد؛** یک.۱.**جمیع امم مسلم** و ۲.**تمام عقلاء عالم بر آن متفقند که** دو.الف.**چنانچه؛** ۱.یکی.**استقامت نظام عالم** و دیگری.**تعیش نوع بشر متوقف؛** ۲.یکی.**بسلطنت**[حکومت و نظام سیاسی و دولت و حاکمیت و قدرت و اقتدار سیاسی] **و** دیگری.**سیاستی است سه.خواه؛** ۱.**قایم؛** الف.**به شخص واحد باشد یا** ب.**به هیئت جمعیه** و ۲.**چه آنکه تصدی؛** الف.**آن بحق باشد یا** ب.**اغتصاب،** ۳.الف.**بقهر باشد یا** ب.**بوراثت یا** ج.**با انتخاب،** دوم.**همین طور بالضروره معلوم است که حفظ؛** یک.۱.**شرف** و ۲.**استقلال** و ۳.**قومیت هر قومی هم؛** الف.**چه آنکه راجع بامتیازات دینی باشد یا** ب.**وطنیه،** دو.۱.**منوط بقیام امارتشان است بنوع خودشان** و ۲.**الا؛ الف.جهات امتیازیه** و ب.**ناموس اعظم؛** یکی.**دین و دیگری.مذهب** و ج.**شرف** و د.**استقلال وطن** و هـ[هویت و شخصیت]**قومیتشان بکلی نیست**[استحاله] **و نابود خواهد بود** ۳.**هر چند باعلی مدارج؛** الف.**ثروت** و ب.**مکنت** و ج.**آبادانی** و د.**ترقی مملکت نایل شوند**»(همان). سوم.«**از این جهت است که در شریعت**(ص۶) **مطهره؛** یک.**حفظ بیضه**[میهن و سرزمین]**اسلام را اهم جمیع تکالیف** و دو.**سلطنت**[نظام سیاسی، دولت و حکومت و حاکمیت و قدرت و اقتدار] **اسلامی را از وظایف و شئون امامت مقرر فرموده‌اند(تفصیل مطلب موکول به مباحث امامت و خارج از این مبحث است)**»(همان). مراد شئون سه

گانه ولایت یا تربیت سیاسی، شأن علم یا تعلیم سیاسی و خلافت یا اجرای سیاسی است. اجرای سیاسی نیز فراگیر شئون سه گانه؛ یکی و نخست.نهادسازی و نظامسازی سیاسی، دوم.مدیریت سیاسی اعم ازغ ۱.بسیج، ۲.سازماندهی، ۳.اداره و ۴.نظارت و سرانجام سوم.آسیبزدایی سیاسی است. **چهارم.«واضحست که؛ یک.تمام جهات راجعه بتوقف نظام عالم باصل سلطنت و دو.توقف حفظ شرف و قومیت هر قومی بامارت نوع خودشان منتهی بدو اصل است:** ۱.**حفظ نظامات داخله مملکت و تربیت نوع اهالی و رسانیدن هر ذی حقی بحق خود و منع از تعدی و تطاول آحاد ملت بعضهم علی بعض تا غیر اینها از وظایف نوعی راجع بمصالح داخلی مملکت و ملت.** ۲.**تحفظ از مداخله اجانب و تحذر**[بازداری] **از حیل**[سیاست ها و سازکارهای] **معمول در اینباب و تهیه قوه دفاعی و استعدادات حربی**[جنگی] **و غیر آن، این معنی را در زبان**[گفتمان] **متشرعین حفظ بیضه**[میهن، سرزمین] **اسلام و سایر ملل حفظ وطنش خوانند. و احکامیکه در شریعت مطهره برای اقامه این دو وظیفه مقرر است احکام سیاسی و تمدنی جزء دوم از حکمت عملی دانند. شدت اهتمام عظماء از سلاطین متقدمین**(ص۷) **فُرس**[فارس، ایران] **و روم**[اروپا، غرب] **در انتخاب حکماء کامل در؛ الف.علم و ب.عمل** [سیاسی و کارگزاری] **برای وزارت و تصدی و قبول آنان هم با کمال تَورُّع**[خود داری] **از ترفع قاهرانه**[سلطه گری] **از این جهت بوده، بلکه ابتدای جعل سلطنت و وضع خراج و ترتیب سایر قوای نوعی چه از انبیاء علیهم‌السلام بوده و یا از حکماء همه برای اقامه این وظایف و تمشیت**[اداره] **این امور بوده، در شریعت مطهره هم با تکمیل نواقص و بیان شرایط و قیود آن بر همین وجه مفرد فرموده‌اند»**(همان، ص۸). فلسفه و حکمت مطلق حکومت تا حکومت مطلق اسلامی همین است.

***۴)راهبرد فقهی سیاسی مشروطیت اسلامی:** مراد مشروطیت اسلامی سلطنت استبدادی مطلقه است.

***اول.نظریه و نظام سیاسی مشروطیت اسلامی:** آیت الله نایینی (قرن چهاردهم هجری)، به عنوان فقیه و مجتهدی اصولی، در عصر غیبت و در دوره مشروطیت، با نگاهی آسیب شناسانه و آسیب زدایانه، به طرح نظریه سیاسی پرداخته است. وی برای نخستین با اثری مستقل فقه سیاسی شیعی در عصر جدید ارایه نمود. نایینی از پیشتازان اصلاح گری نوین سیاسی در ایران و جهان اسلامی می باشد.وی نظریه و نظام سیاسی مشروطیت اسلامی به صورتی منضبط تنظیم و به شکلی منسجم ارایه کرد. نظریه ای که بسان پیش درامدی استوار بر مردم سالاری اسلامی مورد نظر حضرت امام خمینی[ره] در انقلاب اسلامی و نیز در نظام جمهوری

اسلامی ایران محسوب می گردد. نظریه سیاسی نایینی، دارای دو رکن است؛ یکی آسیب شناسی سیاسی اسلامی ایران و جهان اسلام، و جهل عمومی و استبداد و ظلم دولتی را منشاء همه آسیب های سیاسی تلقی می نماید. دیگری مشروطیت اسلامی، یعنی حکومت مشروط به قانون عدالت اسلامی و مبتنی بر آن، به عنوان آسیب زدایی و بهداشت و درمان سیاسی. نایینی ابتدا به شکل بنیادین و جامعی به تجزیه و تحلیل پدیده«**ظلم**» و در حقیقت «جور» یا ستم سیاسی و استبداد به عنوان بدترین آسیب روی آورده است. وی برای نخستین بار موفق شد کلیات نظریه فقهی سیاسی شیعی در عصر غیبت را ترسیم و در قالب کتاب «تنبیه امه و تنزیه مله» خویش ارایه نماید. نگاه آسیب شناسانه سیاسی و اجتماعی او از همین عنوان اثر وی، هویداست. یعنی منزه کردن مکتب اسلام و عقاید اسلامی از تحریفاتی که بدان منتسب می سازند از یک سو و بیدارگری امت اسلامی از انحراف ناشی از آن ها از دیگر سو می باشد. کما این که به تعبیر خود وی «چون وضع رساله برای تنبیه امت به ضروریات شریعت و تنزیه ملت از این زندقه و الحاد و بدعت است بنابراین نامش را تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله نهاده»(همان). اهم مواردی که مبین تحریفات در نظریه سیاسی اسلامی و غفلت و ناآگاهی امت از حقوق سیاسی خویش می باشد. تحریف و ناآگاهیی که در نتیجه منجر به انحراف هم مردم و هم دولت شده است. انحرافی که حاصلی شوم همچون استبداد دولت را به عنوان بدترین آسیب سیاسی و اجتماعی ببار آورده است. بدین سبب ایران، جهان اسلام و امت اسلامی در عصر خویش را در آسیب زده ترین شرایط خویش تلقی نموده و آن ها را در حضیض ذلت، عقب ماندگی و وارفتگی می داند. به همین مناسبت، نظریه حکومت قدر متیقن و قدر مقدور اسلامی را در عصر غیبت، بسان برترین گزینه و علاج رفع یا کاهش و به تعبیر خود وی؛ تحدید این بیماری یعنی ظلم و استبداد معرفی می نماید. حکومت قدر متیقن و قدر مقدور عبارت از؛ حکومت اسلامی به میزان فهم و دریافت ما از اسلام و به تناسب مقتضیات و مقدورات می باشد. وی «**جهل**» عمومی و ملی را مادر امراض و «**استبداد**» را بدترین مرض و در بردارنده و مسبب سایر آسیب های سیاسی و اجتماعی عموما و بویژه در ایران، جهان شیعی و جهان اسلامی تلقی می نماید. علامه نایینی در پیش مقدمه کتاب خویش با اشاره به کشورهای اروپایی و غربی در عصر خویش، تصریح می سازد؛ این ملت ها در قرون وسطی و تا پیش از رنسانس حکمت عملی، مدنی و تمدنی و احکام سیاسی چندانی به صورت یا قابل روزامدی و کارامدی نداشتند. از نگاه وی، بدرستی؛ «اصول تمدن و سیاسات اسلامی را از کتاب و سنت» و سایر منابع اسلامی از جمله نامه های سیاسی امام علی(ع) اخذ نمودند. به تاکید آیت الله نایینی؛ اما اروپائیان بدین حد بسنده نکردند، بلکه با استنباط درست و تمرین و تجربه و در نتیجه سیاست

ورزی بهینه اروپائیان، موجبات ترقی و پیشرفت آنان فراهم گردید. این درحالی بود که برعکس جهان اسلام که در زمانی اندک تمدنسازی بزرگی را انجام داده بود دچار سیر واپس گرایی شده بود. آن هم به سبب فاضله گرفتن از اسلام بویژه اسلام اصیل اینگونه گردید. بدین سبب استبداد عارض شده بر امت اسلامی و خودکامگی آنانی که از کتاب خدا و سنت رسول و امامان(ع) بر حق رو برتافته و به صورت خود رأی عمل می نمودند، در نتیجه امت و جهان پیشرو اسلامی را، از پیشرفت؛ توسعه اقتصادی، تعادل سیاسی و اجتماعی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی باز داشت و به بازگشت به جاهلیت پیشین نوین واداشت. در نتیجه سرنوشت و عاقبت و سرانجام جهان اسلام و مسلمانان از سویی، د سویه دیگر جهان غرب و اروپائیان یکی به اصلاح وا رفته و دیگر توسعه یافت. یکی که پیشرو و پرچمدار تفکر و تمدنسازی بوده از کاروان پیشرفت و عزت و اقتدار و حتی توسعه اقتصادی باز ماند، و بلکه از زمان و مقضیات عصر و نسل جدید واپس ماند. دیگری که واپس بوده و در حضیض ضعف و حتی ذلت بوده به مراحل توسعه یافته ای ولو مادی تکساحتی- تنازعی در زمینه های علمی، فناوری، اقتصادی و سیاسی دست یافت. تا جایی که«**حتی؛ الف.مبادی تاریخی سابق هم تدریجاً فراموش و ب.تمکین نفوس بلند منش و آزاده اندیش مسلمین را از چنین اسارت و رقیت وحشیانه از لوازم اسلامیت پنداشتند**»(همان، ص۳). یعنی پیروی از استبداد را توسط مسلمانان آزاده، نه تنها توجیه سیاسی بلکه حتی خطرناکتر توجیه شرعی نمایانه نمودند. از آن بدتر «ج.**احکامش را با تمدن و عدالت که سرچشمه ترقیاتست منافی و با ضرورت عقل مستقل مخالف**»**دانستند. بلکه** «د.**مسلمانی را اساس خرابی ها شمردند**»(همان). ایشان بدین ترتیب سیر و ساختار آسیب ها و، آسیب زایی ها و عوامل آن را نمودار ساخته و نشان می دهد. آثار شوم این آسیب ها و آسیب زایی ها از یک سو و آسیب پذیری های متقابل سیاسی و اجتماعی، سبب شد که؛ ۱.«**سیر قهقرایی مسلمین به آخرین نقطه منتهی» گردد،** ۲.«**اسارت در: الف.تحت ارادات شهوانی جائرین و ب.رقیت منحوس ملعون**» ریشه دوانیده و مستحکم شود . وی مدعی می گردد؛ لکن «**در این جزء زمان که بحمدالله تعالی و حسن تأیید او دور**»(همان، ص۳) این آسیب ها، به پایان آمده و «**عموم اسلامیان به حسن دلالت و هدایت پیشوایان روحانی**»(همان)، از سویی: اولا.«**از مقتضیات دین و آئین خود با خبر**»گشته اند. ثانیا.«**آزادی خدا دادی خود را از ذِل**[ذیل و ذلت] **رقیت فراعنه امت**»(همان) درک نموده و خواستار آنند. از جمله اینان؛ از سویی دیگر: ۱.«**به حقوق مشروع ملی**» و ۲.«**مشارکت**» و ۳.«**مساواتشان در جمیع امور با جائرین پی بردند**»(همان، ص۴). اهم آسیب ها عبارتند از: ناآگاهی نسبت به نظریه و نظام سیاسی اسلام، عدم آزادی سیاسی، رقیت، استبداد و خودکامگی حکام، عدم

آشنایی به حقوق مشروع ملی، عدم مشارکت سیاسی و عدم مساوات و بلکه تبعیض سیاسی و اجتماعی، که جملگی برخلاف انسانیت و اسلامیت بوده و با ملیت و سیاست درست سازگار نیستند. توجه مسلمانان به این آسیب های سیاسی و اجتماعی، سبب فرا رفتن مسلمانان از غفلت، خواب آلودگی و تفرقه پیشین گردیده است. در نتیجه«**در؛ الف.خلع طوق بندگی جبابره**[جباران؛ جائرین و ستمگران] **و ب.استفاده حقوق مغضوب خود**»(همان، ص۴) را خواستار شده و در مطالبه این مطلوب، «**سمندر وار از دریاهای آتشین نیندیشیده، ریختن خون های پاک خود را در طریق این مقصد از اعظم موجبات سعادت و حیات ملی دانستند**»(همان). تا حدی که برعکس غفلت و عافیت طلبی، سازش کاری و ذلت پذیری سیاسی و اجتماعی پیشین، این بیداری و شهادت طلبی سبب شده است تا «ایثار و در خون خود غلطیدن را بر حیات در اسارت ظالمین» ترجیح دهند. شعاری شعور خیز و شور انگیز، که برخلاف آسیب ذلت پذیری، حرکت آفرین و عزت بخش که از سیرت و «**فرمایش سرور مظلومان**(ع)، **امام حسین**(ع) **الهام گرفته اند**»(همان، ص۴)، شعاری تاریخ ساز مبنی براین که انسان های آزاده، اطاعت و استبداد را نمی پذیرند. وی وحدت شیعه و اهل سنت را در این راستا بر خلاف تفرقه و تنازع مذهبی به عنوان یکی از آسیب های سیاسی و اجتماعی درون اسلامی عصر غیبت یاد آور می شوند. به همین مناسبت با تاکید بر ضرورت وحدت اسلامی تصریح می نماید؛ «الف.**صدور احکام حجج اسلام نجف اشرف که رؤسای شیعه جعفری مذهبند بر وجوب تحصیل این مشروع مقدس**» و ب.به دنبال آن «**فتوای شیوخ اسلامی اسلامبول که مرجع اهل سنت‌اند، برای برائت ساحت مقدس دین اسلام از چنین احکام جور**»(همان، ۴) که «**مخالف با ضرورت عقل مستقل**[۲۲]»(همان)، می باشد به عنوان حجتی ظاهر در استبداد ناگرایی و بلکه استبداد ستیزی اسلامی دانسته و آن را اساسی برای همگرایی و وحدت جهانی اسلام قلمداد می نماید. وی توجیه علمی و بویژه دینی ظلم و استبداد را آسیبی به مراتب بدتر از خود آسیب استبداد و ظلم تلقی می نماید. استبداد سیاسی، که از سردمداران آن به گرگان آدمی خوار تعبیر می کند، و نظریه پردازانی که پیشروان آن ها را پیروان استبداد دینی می خواند. به همین مناسبت می گوید؛ «**دسته گرگان آدمی خوار ایران چون برای ابقاء شجره خبیث ظلم و استبداد و اغتصاب رقاب**[غصب حاکمیت] **و اموال مسلمین وسیله و دست‌آویزی بهتر از اسم حفظ دین نیافتند**»(همان، ص۴)، به استفاده ابزاری از دین و اسلام بویژه برای توجیه ظلم و استبداد سیاسی پرداختند.وی معتقد است آمیختگی

[۲۲].عقل مستقل و مستقلات عقلی بسان ضرورت و زیبایی امنیت، نظم و نظام، عدالت، دولت، امانت، ... است. همان اصول اولیه عقلی سه گانه نظری، علمی و عملی میباشند. اینها مبادی، محکمات بنیادین و غایی جهانشمول و جاویدانند.

استبداد سیاسی و دینی و بخصوص تقویت استبداد سیاسی توسط استبداد دینی، آسیب و آسیب پذیری امت و جهان اسلام از جمله ایران را ا به شدت پیچیده، مشکل و مهلک ساخته است. اینان بدین ترتیب مانع تحدید دولت، مسئولیت و نظارت بر آن می گردند. جهل سیاسی مردم و مسلمانان نسبت به اسلام و نسبت به حقوق سیاسی و ملی خویش، توجیه شرعی برخی عالم نمایان درباری، سلطه گری و بی قانونی دولت ها، اهم مواردی است که ارکان آسیب استبداد سیاسی و بی عدالتی را تشکیل می دهند. بنابراین «**درجه ظلم و استبداد را به این مقام منتهی و ظلم به خالق را وسیله ظلم به مخلوق قرار دادند**»(همان، ص۵). سوء استفاده از دین و سیاست و دولت، تکذیب آیات، حدود و حقوق و قوانین الهی و به استهزاء و به بازی گرفتن آن ها، از اهم ارکان استبداد سیاسی می باشند. از همه این دو آسیب تحریف و انحراف سیاسی و اجتماعی بدتر، سکوت و بی تفاوتی دانشمندنمایانه برخی دانشمندان دینی و اسلامی و اندیشمندان مسئول سیاسی و اجتماعی است.چرا که «**چون به مقتضای حدیث صحیح: اذا ظهرت البدع فعلی العالم ان یظهر علمه و الا فعلیه لعنه‌الله**»(همان، ص۵)، چون بدعت و ظلم ظاهر و حاکم گردد بر دانشمندان است که؛ ۱.«**سکوت از چنین: الف.زندقه و ب.الحاد و ج.بازیچه به دین مبین و** ۲.**عدم یاری شریعت مقدس در دفع این زشتی، زیان و ظلم روشن؛ اولا.خلاف تکلیف بلکه ثانیا.مساعدت و اعانتی در این ظلم است**»(همان، ص۵). بنابراین علامه نایینی، جهل مردم و دولتمردان به حدود و حقوق خویش و متقابلا عدم وقوف آن ها به وظایف و مسئولیت های ، همراه با قدرت طلبی حکام را عامل دانسته و استبداد و عدم مشروطیت حکومت را آسیب سیاسی تلقی می نماید. کما این که فقدان قانون اساسی، حکومت قانون، مسئولیت پذیری دولت در قبال عملکرد خویش و نیز نبود مجلس شورای ملی را به نوبه خود، از آثار این استبداد و تقویت کننده پایه های آن می داند. عدم تساوی و عدم آزادی سیاسی ملت را در مقابل دولت، در تعامل با استبداد دانسته، از یک جهت علت استبداد و از دیگر سو معلول آن می خواند. به همین مناسبت دو نظریه و نظام سیاسی ملوکی و ولایی را از هم تفکیک نموده و در این زمینه مطرح می سازد؛ «**کیفیت استیلا و تصرف سلطان در مملکت**»(همان، ص۸) یا **تملیکی** بوده و یا **ولایتی** است. حاکمیت یا سلطه از باب مالکیت و ملوکی بوده که در آن مملکت، ملک ملک و مردم و ملت مملوک آنند. ملت، خادم و دولت مخدومست. دولت، حاکم و سلطان یعنی مسلط و سلطه گر بوده و ملت، محکوم و تحت سلطه میباشد. دیگری ولایت از باب هدایت و امامت است. یعنی رابطه و مناسبات ولی و تحت ولایت بسان پدر و مادر نسبت بفرزند که امانتی در اختیار آنان بمنظور رشد و تربیت خود او میباشد. یا بسان هادی یعنی هدایت گر و راهنما با هدایت پذیر و تحت

هدایت و راهنمایی پذیر است. یا بسان امام و مأموم، پیشرو و پیرو همانند خلیان یا کشتیبان نسبت به سرنشینان است. برعکس مردم، مخدومند و دولت، خادم میباشد. در نگاه وی، بدرستی؛ در نظام، دولت و حاکمیت شاهی،استبدادی و ظالمانه، حاکم «**مانند آحاد مالکین نسبت به اموال شخصی خود با مملکت و اهلش معامله فرماید**»(همان). در این نظریه و نظام سیاسی ملک همان مالک محسوب شده و «**مملکت را هرچه در آن است را مال خود انگارد**»(همان). یعنی حکومت یا رابطه حاکم و مردم و در حقیقت رابطه حاکم و محکوم، بسان راکب و مرکوب و یا آکل و ماکول یعنی خورنده و خورده شده بوده بلکه به مثابه مخدوم و خادم است و به تعبیر وی همانند رابطه مالک با ِملک و مملوک خود می باشد. در این نگاه حاکم تملیکی «**اهلش را مانند عبید**[بنده و برده] **و اماء**[کنیز]، **بلکه اغنام و احشام برای مرادات و درک شهواتش مسخر و مخلوق پندارد**»(همان). مردم، مال ملک و برده و کنیز او و بلکه گوسفند، در اختیار میل و هواهای او می باشند. در نتیجه؛ الف.«**هر که را به این غرض وافی و در مقام تحصیلش فانی دید مقربش کند**»(همان). کما این که برعکس، ب.«**هر که را منافی یافت از مملکت که ملک شخصی خودش پنداشته تبعیدش نماید و یا اعدام و قطعه قطعه بخورد سکانش دهد و یا گرگان خونخواره را به ریختن خونش تهریش**[تحریک] **و به نهب**[تاراج، چپاول] **و غارت اموالش وادارشان نماید**»(همان). همچنین «**هر مالی را که خواهد از صاحبش انتزاع و یا به چپاولچیان اطرافیش بخشد**»(همان). یا این که «**هر حقی را که؛ الف.خواهد احقاق و ب.اگر خواهد پایمالش کند**»(همان). بدین ترتیب، این چنین حاکم و دولتی، در این چنین نظام سیاسی و حکومتی استبدادی و خودکامه «**در تمام مملکت به هر تصرفی مختار**»(همان، ص۹) و مطلقه بوده و براین اساس «**خراج را هم؛ اولا.از قبیل مال‌الاجاره و حق‌الارض ملک شخصی خود و ثانیا.برای استیفاء**[هزینه کرد] **در مصالح و اغراض شخصیه خود مصروف دارد**»(همان). یعنی مالیات و عوارض را درآمد شخصی خود دانسته و آن را در راه خواسته های شخصی و به دلخواه خویش،هزینه می نماید. کما این که «**اهتمامش در نظم و حفظ مملکت مثل سائر مالکین نسبت به مزارع و مستغلاتشان منوط به اراده و میل خودش باشد**»(همان). در این صورت الف.«**اگر خواهد نگهداری و ب.اگر خواهد به اندک چابلوسی به حریف بخشد و ج.یا برای تهیه مصارف سفر های بیهوده خوشگذرانی بفروشد و یا رهن گذارد**»(همان). حتی در چنین شرایطی؛ «الف.**دست‌درازی به ناموس را هم اگر خواهد ترخیص و** ب.**بی‌ناموسی خود را بر ملاء سازد**»(همان). بدتر از این آسیب های سیاسی، به تحمیق توده ها پرداخته و با تظاهر به دین، سعی در استفاده

ابزاری از دین می کند . تازه «**اعوانش مساعدتش کنند و تمام قوای مملکت را قوای قهر و استیلاء و شهوت و غضبش دانند و بر طبق آن برانگیزانند**»(همان) وبدین ترتیب به توجیه سیاسی و دینی آفت استبداد سیاسی می پردازند. آسیبی که خطر آن نه تنها کمتر از استبداد و آثار شوم آن نیست، بلکه تقویت کننده و تداوم بخش و تعمیق گر آسیب و آفت بنیان کن استبداد و خودکامگی می باشند. استبداد و خودکامگی تا حدی که ادعای عدم مسئولیت حاکم و شاه یا سلطان را میان می کشد. «**لایسئل عما یفعل و هم یسئلون!!؟**» در تعبیر نایینی: «**این قسم از سلطنت را چون؛** ۱.**دل بخواهانه و** ۲.**از باب تصرف آحاد مالکین در املاک شخصیت خود و** ۳.**بر طبق اراده و میل شخصی سلطانست**»(همان) در نتیجه «۱.**تملکی** [خودکامه]**و** ۲.**استبدادی**[خود رأی] **گویند**»(همان). کما این که «۳.***استعبادی[بردگی]*** **و** ۴.**اعتسافی** [خودخواهانه]**و** ۵.**تسلتی**[خودمحور] **و** ۶.**تحکمی**[زورگویانه] **هم خوانند**»(همان). بنابراین «**صاحب**(ص۹) **این چنین سلطنت را**؛ ۱.**حاکم مطلق و** ۲.**حاکم به امر و** ۳.**مالک رقاب و** ۴.**ظالم و** ۵.**قهار و** ۶.**امثال ذلک نامند**»(همان، ص۱۰). کما این که «**ملتی را که**؛ یک.**گرفتار چنین اسارت و** دو.**مقهور به این ذلت باشند**»(همان) این مقهوریت؛ اسارت، گرفتاری و مشکل بوده و تسلیم شدن و خو کردن ملت بدان استبداد پذیرش آن را، بدترین و فراگیر ترین آفت وآسیب اجتماعی می داند. بدین مناسبت مدعی می گردد؛ چنین ملت، مردم و اجتماعی را: «۱.**اسراء و** ۲.**اذلاء و** ۳.**ارقاء گویند**»(همان، ص۱۰)، اَذِلا: ذلیلان. اَرِقا: تحت رقیت ها، بردگان. یعنی ملت و مردم استبداد زده و استبداد پذیر، بسان اسیر بوده تا اینکه سیاسی و آزاده باشند. اینان ذلیل و تحت رقیت و بردگی محسوب می گردند.به تاکید وی «**هم به ملاحظه آنکه حالشان حال**؛ یک.**ایتام و** دو.**صغاری است بی خبر از دارایی های مغصوب خود**» بوده در نتیجه کوچک و تحقیر شدگان یا «**مستصغرین که به معنی صغار و ایتام شمرده شدگانست، هم خوانده می شوند**»(همان). بلکه به مناسبت آن که «**این ملت مسخر و فانی در ارادات سلطانشان**» بوده و بهره آن ها «**از حیات و هستی خود از قبیل بهره و حظ نباتات است**»(همان)، یعنی فلسفه وجوی مردم «**فقط برای قضاء حاجت دیگران مخلوق و حظ استقلالی از وجود خود ندارند**»(همان). در نتیجه این چنین ملت و اجتماعی؛ اولا.۱.مظلوم، ۲.جاهل به حقوق و ۳.ظالم به نفس خود بوده، ثانیا.آن ها «**مستنبتین**»(همان)، یعنی بسان گیاه های صحرایی محسوب می گردند. درجات تحکمی این قسم از سلطنت به اعتبار نیز متفاوت است. نظام ها و دولت های استبدادی؛ اول.از سویی«۱.**اختلاف ملکات نفسانی، و** ۲.الف.**عقول و** ب.**ادراکات: سلاطین و** دوم.**اعوانشان**» از سویی

و از دیگر سوی «**به تناسب** ۱.**اختلاف ادراکات و** ۲.**علم و** ۳.**جهل اهل مملکت** الف.**به وظایف سلطنت و** ب.**حقوق خود**»(همان). دوم.بسته به مبانی جهان بینی و ایدئولوژی سیاسی آن ها بویژه «**درجات موحد یا مشرک بودنشان ... مختلف**» می باشند(همان). بویژه در زمینه آراء و بینش های آنان در زمینه؛ ۱.**فاعلیت مایشاء و** ۲.**حاکمیت مایرید و** ۳.**عدم مسئولیت عما یفعل و** ۴.**مالکیت رقاب**»(همان). یعنی خودکامگی،حاکمیت مطلقه و عدم مسئولیت و مالکیت حاکم و دولت که مبین حقیقت استبداد می باشد. در نظریه سیاسی وی؛ «**آخرین درجه آن** [خودکامگی]**ادعای الوهیت است**»(همان). این آفت آسیب زای سیاسی «**تاهر درجه که قوه علمی اهل مملکت از تمکین آن استنکاف کند به همان حد واقف و الا به آخرین درجه هم** [چنانچه از فراعنه سابق ه ظهور پیوست] **منتهی خواهد بود**»(همان). تمکین: تبعیت. استنکاف: سر زدن، عدم تمکین. یعنی از سویی استبداد پذیری اجتماعی، جلب کننده و زمینه ساز و حداقل تقویت کننده و تداوم بخش استبداد سیاسی بوده و بین این دو سویه، تناسب و توازن برقرار است. در نتیجه استبداد سیاسی که استبداد پذیری اجتماعی شرایط رشد آن را فراهم می سازد، به نوبه خویش سبب ترویج روابط، نهاد ها و فرهنگی یا ناهنجاری های استبداد اجتماعی می گردد.آسیبی خطرناک که سبب جلب باز هم بیشتر استبداد سیاسی خواهد شد. در نگاه ایشان «**اصل این شجره خبیث فقط همان بی‌علمی ملتست**؛ اول.۱.**بوظائف سلطنت و** ۲.**حقوق مشترک نوعی و** دوم- **قوام آن به**: ۱.**عدم مسئولیت در ارتکابات و** ۲.**محاسبه و** ۳.**مراقبه**(ص۱۰) **در میانه نبودنست**»(همان، ص۱۱). بر خلاف نظام ولایتی که؛ اولا.«**مقام**: ۱.**مالکیت و** ۲.**قاهریت و** ۳.**فاعلیت مایشاء و** ۴.**حاکمیت مایرید اصلاً در بین نباشد**»(همان)، بلکه بر عکس؛ ثانیا.«**اساس سلطنت فقط بر**: اول.**اقامه همان**؛ یک.**وظائف و** دو.**مصالح نوعی متوقف بر وجود سلطنت مبتنی و** دوم.**استیلاء سلطان**؛ یک.**به همان اندازه محدود و** دو.**تصرفش به عدم تجاوز از آن حد**؛ یک.**مقید و** دو.**مشروط باشد**»(همان، ص۱۱). درنتیجه با توجه به «**دسترسی نبودن به آن دامان مبارک امام عصر(عج الله)**»(ص۱۳) در عصر غیبت، اهم این آسیب های سیاسی واجتماعی موجودند. به منظور آسیب زایی و یا حداقل کاهش آسیب های سیاسی و اجتماعی، نظریه حکومت قدر متیقن و قدر مقدور اسلامی را ترسیم و ارایه می نمایند. چرا که در نهایت فقدان حاکمیت قانون و بویژه قانون عادلانه اسلام و نیز فقدان نظارت و کنترل بر حکام را در اشکال و در حقیقت دو آسیب سیاسی و اجتماعی می داند. مواردی که به سبب فقدان آن ها، نظام سیاسی، فاقد نیرو و نهاد بازدارنده یا تحدید کننده آفت و آسیب استبداد سیاسی دولت می باشد. بنابراین از این حیث آسیب سیاسی و حتی اجتماعی محسوب می شوند. وی براین اساس نخست به تشریح

حقیقت استبداد و نفی آن پرداخته و آن گاه نظریه و سازمان مشروطیت دولت، اصول قانون اساسی و ارکان مجلس شورای ملی را بسان نظریه سیاسی اسلام با استفاده از نهادهای سیاسی نوین مورد تاکید قرار می دهد. وی فرای تبیین همه جانبه نظریه و نظام مشروطیت اسلامی و فرایند و نیز سازکار تحقق عملی و عینی آن، ارکان حقوق اساسی ملی را آزادی یا حریت و مساوات عمومی دانسته با تبیین این دو به طرح و رفع شبهات سیاسی و دینی پیرامون آن ها، اقدام می نماید.

***الف.ضرورت عقلی و شرعی نظام سیاسی و دولت:** در زمینه ضرورت دولت؛ اولا.ضرورت دولت را عمومی، اسلام و عقلی می داند و در این زمینه تصریح می نماید که؛ «**بدان که این معنی نزد جمیع**؛ یک.**امم مسلم** و دو.**تمام عقلاء عالم بر آن متفقند که...**؛ الف.**استقامت نظام عالم** و ب.**تعیش**[زندگانی] **نوع بشر متوقف به**؛ اول.یکی.**سلطنت و دیگری.سیاستی است.** دوم.**صرف نظر از شکل آن**؛ یکی.**فردی یا** دیگری.**جمعی آن**»؛ «**خواه قایم**؛ الف.**به شخص واحد باشد یا** ب.**به هیئت جمعی**»(همان، ۶) و فرای مشروعیت و عدم مشروعیت دولت؛ «**چه آن که تصدی آن به:** یک.الف.**حق باشد یا** ب.**اغتصاب،** دو.الف.**به قهر باشد یا** ب.**به وراثت یا با** ج.**انتخاب**»(همان). ثانیا.برخاستگاه مردمی و داخلی دولت و حاکمیت تاکید می نماید؛ «**بالضروره معلوم است که**؛ اول.یک.**حفظ**: الف.**شرف و** ب.**استقلال و** دو.**قومیت هر قومی هم چه آنکه راجع به امتیازات**؛ یکی.**دینی باشد یا** دیگری.**وطنی** دوم.**منوط به قیام امارتشان است به نوع خودشان**»(همان) در غیر این صور در نظریه سیاسی وی؛ «الف.**جهات امتیاز و ناموس اعظم دین و مذهب و ب.شرف و استقلال وطن و قومیتشان بکلی نیست و نابود خواهد بود هر چند به اعلی مدارج ثروت و مکنت و آبادانی و ترقی مملکت نایل شوند**»(همان). از این جهت است که «**در شریعت**(ص۶) **مطهر، حفظ نظام و قلمرو اسلام را اهم جمیع تکالیف» دانسته و برقرای حاکمیت وحکومت اسلام را از «وظایف و شئون امامت مقرر فرموده‌اند**»(همان، ص۷). ناموس: شریعت، قانون و سنت.

***ب.ارکان و حدود دوگانه حاکمیت و دولت:** سامان دهی و مدیریت امور داخلی کشور و دفاع در مقابل تهاجم و یا دخالت بیگانه، ارکان و حدود حاکمیت و دولت را تشکیل می دهند. به تعبیر وی؛ «**واضحست که تمام جهات راجع به**: الف.**توقف نظام عالم به اصل سلطنت و** ب.**توقف حفظ شرف و قومیت هر قومی به امارت نوع خودشان منتهی به دو اصل است**»(همان). **یعنی**: اول.«۱.**حفظ نظامات داخلی مملکت**

و ۲.تربیت نوع اهالی و ۳.رسانیدن هر ذی حقی به حق خود و ۴.منع از تعدی و تطاول آحاد ملت برخی بر برخی دیگر و مانند این ها، از وظایف نوعی راجع به مصالح داخلی مملکت و ملت»(همان، ص۷). دوم.«۱.**تحفظ از مداخله اجانب و ۲.تحذر از حیل معمول در این باب و ۳.تهیه قوه دفاعی و استعدادات جنگی و غیر این ها**»، که به تعبیر وی «**این معنی در**؛ الف.**زبان متشرعین، حفظ بیضه اسلام و** ب.**سایر ملل، حفظ وطنش خوانند**»(همان). بیضه: وطن، سرزمین، میهن و مملکت و قلمرو سیاسی. کما این که «**احکامی که در شریعت مطهر برای اقامه این دو وظیفه مقرر است احکام سیاسی و تمدنی**[بوده و آن ها را] **جزء دوم از حکمت عملی دانند**»(همان). به همین سبب «**شدت اهتمام سلاطین بزرگ متقدم**(ص۷) **فارس و روم در انتخاب حکماء کامل در علم و عمل برای وزارت و تصدی و قبول آنان هم با کمال تورع از ترفع قاهرانه از این جهت بوده**»، تورع: پرهزیگاری. ترفع: برتری طلبی و سلطه گری. یعنی اقتدار سیاسی مبتنی بر حکمت سیاسی و درعین پرهیز و بازدارندگی از خودکامگی و زور گویی سیاسی منظور نظر بوده است. بلکه «**ابتدای جعل سلطنت و وضع خراج و ترتیب سایر قوای نوعی چه از انبیاء علیهم‌السلام بوده و یا از حکماء ، همه برای اقامه این وظایف و تمشیت این امور بوده**»، همان گونه که «**در شریعت اسلام هم با تکمیل نواقص و بیان شرایط و قیود آن بر همین وجه مقرر فرموده‌اند**»(همان).

***ج.انواع دوگانه حاکمیت و نظام سیاسی:** وی دو نوع حاکمیت را به اعتبار نوع تصرف در کشور، قائل است. یکی ملوکی و ولایتی.

***اول)حکومت ملوکی:** یعنی نظام پادشاهی، سلطنتی و استبدادی که از هرحیث بویژه از جهت خودکامگی، ضد اسلامی محسوب می گردد. در این حکومت و نظام سیاسی؛ «**مانند آحاد مالکین نسبت به اموال شخصی خود با مملکت و اهلش معامله می کند**»(همان، ص۸). بنابراین «**مملکت را با همه امکانتش مال خود انگارد و اهلش را مانند عبید و اماء، بلکه اغنام و احشام برای مرادات و درک شهواتش مسخر و مخلوق پندارد**»(همان). در نتیجه الف.«**هر که را به این غرض وافی و در مقام تحصیلش فانی دید مقربش کند**»، و ب.«**هر که را منافی یافت از مملکت که ملک شخصی خودش پنداشته تبعیدش نماید و یا اعدام و قطعه قطعه بخورد سکانش دهد و یا گرگان خونخواره را به ریختن خونش تهریش و بنهب و غارت اموالش و**

ادارشان نماید»(همان). نیز این که ج.«**هر مالی را که خواهد از صاحبش انتزاع و یا به چپاولچیان اطرافیش بخشد**»(همان). د.«**هر حقی را که خواهد احقاق و اگر خواهد پایمالش کند**»(همان، ۸). هـ«**در تمام مملکت به هر تصرفی مختار**»(همان، ص۹). و.«**خراج را هم از قبیل مال‌الاجاره و حق‌الارض ملک شخصی خود و برای استیفاء در مصالح و اغراض شخصیه خود مصروف دارد**»(همان). ز.«**اهتمامش در نظم و حفظ مملکت مثل سایر مالکین نسبت به مزارع و مستغلاتشان منوط به اراده و میل خودش باشد**»(همان). در این صورد؛ ۱.«**اگر خواهد نگهداری و** ۲.**اگر خواهد باندک چابلوسی به حریف بخشد و** ۳.**یا برای تهیه مصارف اسفار لهویه و خوشگذرانی بفروشد و یا رهن گذارد**»(همان). حتی ح-«**دست‌درازی به ناموس را هم اگر خواهد ترخیص و بی‌ناموسی خود را برملاء سازد**»(همان). در عین حال باز هم؛ ۱.«**با قدسیت و نحوها از صفات احدیت عزاسمه خود را تقدیس نماید**»(همان). ۲.«**اعوانش مساعدتش کنند و تمام قوای مملکت را قوای قهر و استیلاء و شهوت و غضبش دانند و بر طبق آن برانگیزانند** «**لایسئل عما یفعل و هم‌یسئلون!!؟**»(همان، ص۹). یعنی اصل عدم مسئولت شاه و فراقانونی بودن او را مطرح می نمایند. شاه را «**ظل الله**» یعنی سایه خدا خوانده و سلطنت را موهبتی الهی دانسته که به شخص شاه عطا شده است.و حال این که سیاست و حکومت و دولت عادل و تابع قانون و حق، شبیه و سایه خداست و خدایگونه است. نه شاه ظالم، فاسق و ستم گری که ادعای خدایگانی و خدایی در زمین می نماید و همچون فرعون، «**شعار انا ربکم الاعلی سر می دهد**»(همان). بنابراین «**این قسم از سلطنت را چون دل بخواهانه و ارباب تصرف آحاد مالکین در املاک شخصیت خود و بر طبق اراده و میل شخصی سلطانست بنابراین تملکی** [ملوکی، ملکی و تملیکی] **و استبدادی گویند**»(همان). استبدادی: خودرأیی، خودمحوری و خدکامگی. **و** «**استعبادی و اعتسافی و تسلتی و تحکمی هم خوانند**»(همان). استعبادی: بندگی. اعتسافی: بیدادی. تسلتی: سلطگی. تحکمی: حاکم-محکومی. **و** «**جهت تسمیه و مناسبت اسامی مذکور هم با مسمی ظاهر است**»(همان). همچنین«**صاحب**(ص۹) **این چنین سلطنت را حاکم مطلق و حاکم بامر و مالک رقاب و ظالم و قهار و امثال این نامند**»(همان، ص۱۰). کما اینکه «**ملتی را که گرفتار چنین اسارت و مقهور به این ذلت باشند اُسراء و اَذِلاء و اَرِقاء گویند**»(همان). **و هم** «**به ملاحظه آنکه حالشان حال ایتام و صغاری است بی خبر از دارایی های مغصوب خود بنابراین مستصغرین** [که به معنی صغار و ایتام شمرده شدگانست] **هم خوانند،**

بلکه به مناسبت آنکه حظ این ملت مسُخَر و فانی در ارادات سلطانشان از حیات و هستی خود از قبیل بهره و حظ نباتات است که فقط برای قضاء حاجت دیگران مخلوق و حظ استقلالی از وجود خود ندارند»(همان). بنابراین این چنین «**ملت مظلوم جاهل به حقوق و ظالم به نفس خود را مستنبتین** [که به معنی گیاه های صحرایی شناخته شدگان است]**هم خوانند**»(همان). مستنبتین: گیاهی. همینطور «**درجات تحکمی این قسم از سلطنت به اعتبار**؛ یک.**اختلاف**؛ الف.**ملکات نفسانی، و** ب.**عقول و ادراکات**؛ یکی.**سلاطین و** دیگری.**اعوانشان،** دو.**و اختلاف**؛ ۱.**ادراکات و** ۲.**علم و** سوم.**جهل اهل مملکت به**؛ الف.**وظایف سلطنت و** ب.**حقوق خود،** سه.**و درجات موحد یا مشرک بودنشان(در فاعلیت مایشاء و حاکمیت مایرید و عدم مسئولیت عما یفعل و مالکیت رقاب الی غیر ذلک از اسماء و صفات خاصه الهی، بلکه ذات احدیت تعالی شانه) مختلف، آخرین درجه آن ادعای الوهیت است**»(همان). **و «تاهر درجه که قوه علمیه اهل مملکت از تمکین آن استنکاف**[خوداری] **کند بهمان حد واقف و الا بآخرین درجه هم (چنانچه از فراعنه سابقین بظهور پیوست) منتهی خواهد بود**»(همان). هر اندازه ملت، تبعیت و اطاعت کند، درست به همان درجه و زوایه و میزان و سطح دولت استبدادی سلطنتی مطلقه طغیان و ظلم مینماید. **و «به مقتضای «الناس علی‌دین‌ملوکهم» معامله نوع اهل مملکت هم با زیردستان خود به طبقاتهم همان معامله اعتسافی سلطان است با همه**»(همان). مناسبات سلطه در تمامی شراشر اقتصادی، سیاس یو فرهنگی نیز سرایت کرده و جار یو مجری میگردد. در نظریه وی «**اصل این شجره خبیث فقط همان**؛ اول.**بی‌علمی ملتست به,** الف.**وظایف سلطنت و** ب.**حقوق مشترک نوعی و** دوم.**قوام آن**؛ الف.**بعدم مسئولیت در**؛ یک.**ارتکابات و دو.محاسبه و** ب.**مراقبه(ص۱۰) در میانه نبودنست**»(همان، ص۱۱). فقدان قانون، فقدان نظارت و فقدان با زخواست و مسئولیت پذیری و پاسخگویی بدین منجر میشود.

***دوم)حکومت ولایی اسلامی کامل:** در این حکومت و نظام سیاسی؛ الف.۱.«**مقام مالکیت و** ۲.**قاهریت و** ۳.**فاعلیت مایشاء و** ۴.**حاکمیت مایرید اصلاً در بین نباشد.** ب.**اساس سلطنت فقط بر**؛ ۱.**اقامه همان وظایف و مصالح نوعی متوقف بر وجود سلطنت مبتنی و** ۲.**استیلاء سلطان به همان اندازه؛ یک.محدود و دو.تصرفش بعدم تجاوز از آن حد**؛ یکی.**مقید و** دیگری.**مشروط باشد**»(همان، ص۱۱). بدین ترتیب «**این**

دو قسم از سلطنت؛ یکی.**هم به حسب حاق**[عمق] **حقیقت مترتبه و** دیگری.**هم در**؛ یک.**لوازم و** دو.**آثار متمایزند**»(همان). **چه «مبنای قسم اول به جمیع مراتب و درجاتش بر؛ ی**ک.**قهر و تسخیر مملکت و اهلش در تحت ارادات دل‌بخواهانه سلطان و** دو.**صرف قوای نوع از مالی و غیر اینها در نیل مرادات خود و** سه.**مسئول نبودن در ارتکابات مبتنی و متقوم است**. چهار.**هرچه نکرد باید ممنون بود! اگر کشت و مثله نکرد یا قطعه‌قطعه بخورد سکان نداد، یا به نهب**[بردن] **اموال قناعت و متعرض ناموس نشد باید تشکر نمود! پنج.نسبت تمام اهالی بسلطان نسبت عبید و اماء**[کنیز] **بلکه کمتر از آن و بمنزله احشام و اغنام و حتی از آن هم پست‌تر و بمنزله نباتاتست که فقط فایده وجودی آن ها دفع حاجت غیر و خود بهره و حظی از وجود خود ندارند**»(همان). **بالجمله «حقیقت این قسم از سلطنت به اختلاف درجاتش عبارت از خداوندی مملکت و اهلش [باختلاف درجات این خداوندی] خواهد بود**»(همان). **به خلاف «قسم دوم چه حقیقت واقع و لب آن عبارت است از**؛ یک.**ولایت بر اقامه وظایف راجع به**؛ الف.۱.**نظم و** ۲.**حفظ مملکت** ب.**نه مالکیت**»(همان). **و** دو.«**امانتی است نوعی در صرف قوای مملکت که قوای نوع است**؛ الف.**در این مصارف** ب.**نه در شهوات خود**»(همان). سه.«**از این جهت اندازه استیلای سلطان به مقدار ولایت بر امور مذکور**؛ یک.**محدود و** دو.**تصرفش، چه به حق باشد یا به اغتصاب به عدم تجاوز از آن حد مشروط خواهد بود**»(همان). هم حدومند بوده و محدود است. هم شرایطمند بوده و مشروط میباشد. در صورت تعدی از آن حدود یا حتی تعلل از انجام آنها همانند تأمین امنیت ملی، نظام کشور یا تخطی از شروط، مشروعیت خود را از دست داده و بایسته و شایسته است با سازکار قانونی اصلاح کرده یا و در صورت اصرار بر تعدی یا تخطی و عدم اصلاح، عزل شده و حتی مجازات گردد. **چهار.«آحاد**(ص۱۱) **ملت با شخص سلطان در امور مالی و غیرها از قوای نوعی**؛ الف.**شریک و ب.نسبت همه به آن ها متساوی و یکسان**»(همان، ص۱۲). **و پنج.متصدیان امور همگی**؛ الف.**امین نوعند نا** ب.یک.**مالک و** دو.**مخدوم**»(همان). امین: امانتدار. برخلاف ظاهر که دولت های سلطنتی خود را مالک مملکت و مخدوم دانسته و مردم این را پذیرفته اند، معنای مخالفش این بوده که مردم مالک مملکت و مملکت ملک مردم بوده(«خلق لکم ما فی الارض جمیعا»: همه زمین و آنچه در آنست جمیعا برای شما یا برای جمیع یعنی همگی شما آفریده شده و برای بهره ورسازی و بهره برداری و بهره مندی در اختیارتان بوده)، همچنین مردم صاحب خانه(صاحب

مملکت) و مخدومند. دولت: مملوک(اجاره نشین) و خادم ملت است. **و شش.«مانند سایر اعضاء و اجزاء در قیام به وظیفه امانت‌داری خود؛** الف.**مسئول ملت و** ب.**باندک تجاوز مأخوذ خواهند بود**»(همان). **و هفت.«تمام افراد داخل مملکت به اقتضای مشارکت و مساواتشان؛** الف.**در قوا و حقوق بر مؤاخذه و سئوال و اعتراض قادر و** ب.**ایمن و در اظهار اعتراض خود آزاد**»(همان).مراد آزادی انتقاد، پرسشگری و حتی بازخواست سیاسی مردم نسبت به دولت و دولتمردان است. **و هشتم.«طوق مسخریت و مقهوریت در تحت ارادات شخصی سلطان و سایر متصدیان را در گردن نخواهند داشت**»(همان). در نتیجه؛ الف.«**این قسم از سلطنت را؛** ۱.**مقیده و** ۲.**محدوده و** ۳.**عادله و** ۴.**مشروطه و** ۵.**مسئوله و** ۶.**دستوریه نامند**»(همان). **و «وجه تسمیه به هریک هم ظاهر است.** ب.«**قایم به چنین سلطنت را؛** ۱.**حافظ و** ۲.**حارس و** ۳.**قائم به قسط و** ۴.**مسئول و** ۵.**عادل» خوانده**»(همان). **و، ج.«ملتی را که «متنعم به این نعمت و دارای چنین سلطنت باشند؛** ۱.**محتسبین و** ۲.**اَباه و** ۳.**احرار و** ۴.**احیاء خوانند**»(همان).اَباه: اصیل، عزیز. احرار: آزادگان، احیاء: زندگانی کنندگان و بهزیستان. فرای زنده بودن، زیست و زندگی مدنی بشری تکساحتی و تنازعی که مرگ انسانی است. «**مناسبت هر یک از اسامی مذکور هم معلوم است**»(همان). **چون؛** الف.«**حقیقت این قسم از سلطنت چنان چه دانستی از باب؛** یک.[۱.هدایت، ۲.]**ولایت**[۳.امامت] **و** دو.**امانت و** ب.**مانند سایر اقسام ولایات و امانات به عدم؛** [یکی و از سویی]**تعدی**[تجاوز: نارسایی] **و** [دیگری و از سوی دیگر]**تفریط**[تعلل: نارسایی] **متقوم و محدود است،** ج.**پس لامحاله؛** یک.۱.**حافظ این حقیقت و** ۲.**مانع از تبدلش به مالکیت مطلقه و** دو.**رادع**[بازدارنده] **از؛** یکی.**تعدی و** دیگری.**تفریط در آن مانند سایر اقسام؛** یک.**ولایات و** دو.**امانات به همان؛** ۱.**محاسبه و** ۲.**مراقبت و** ۳.**مسئولیت کامل** [دولت] **منحصر**» می باشد. فارابی، دولت را وازع، یعنی توزع کننده منابع، امکانات و فرصت های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی داخلی و خارجی بالفعل و بالقوه میداند. خواجه نصیرک دولت را معدل یعنی بر قرارکننده اعتدال، تعادل و عدل در جامعه میخواند. ابن خلدون دولت را رادع یعنی بازدارنده از تعدی و تعلل و وادارندگی به تعادل و تعدیل می خواند. بالاترین وسیله‌ای که «**برای حفظ این حقیقت و منع از تبدل و اداء این امانت و جلوگیری از اندک ارتکابات شهوانی و اعمال شایبه استبداد و استیثار متصور تواند بود همان عصمتی است که اصول مذهب ما طایفه امامیه بر اعتبارش در ولی نوعی مبتنی است**»(همان). عصمت: پاکی ذاتی، بازدارندگی و تقوای درونی

کاملست. چراکه در حکومت کامل اسلامی «**بالضروره معلوم است که با آن مقام والای عصمت و علوم‌لدنی**[الهی] **و انخلاع از شهوات بهیمی و اجتماع سایر صفات**(ص۱۲) **لازم آن مقام اعلی که (احاطه تفصیل به آن ها خارج از اندازه عقول و ادراکات نوع است) مرحله اصابت واقع و عدم وقوع در منافیات و صلاح، حتی از روی خطا و اشتباه، هم چنین درجه محدودیت و محاسبه و مراقبت الهی عز اسمه و مسئولیت و ایثار والی تمام امت را بر خود (تا سایر وظایف) به جایی منتهی است، که «لایصل الی ادراک حقیقته احد ولا ینال کنهه عقل‌البشر**»(همان، ص۱۳). عقل عادی بشر و اندیشه عادی بشر کنه و عمق آن را نمی تواند تصور نماید.

***سوم)حکومت مشروطیت اسلامی:**

***یک.خاستگاه، جایگاه و نقش مشروطیت اسلامی حکومت:** مراد نظام سیاسی و حکومت قدر متیقن و قدر مقدور اسلامی، یعنی حکومت به اندازه فهم و درک زمانی ما از اسلام و به تناسب توانمندی و امکانات و به اصطلاح به تناسب مقتضیات زمان. اول.الف.«**با دسترسی نبودن به آن دامان مبارک ب.به ندرت تواند شد که شخص سلطان هم خودش مانند انوشیروان مستجمع کمالات و هم از امثال بوذرجمهر قوه علمی**»(همان، ص۱۳). **و دوم.«هیئت مسدده و رادع نُظاری انتخاب نموده برخود گمارد و اساس مراقب و محاسبه و مسئولیت را برپای دارد**»(همان). **لکن «گذشته از آنکه باز هم به؛ یکی.مشارکت و دیگری.مساوات ملت با سلطان و سوم.سد ابواب استیثارات در امور مالی و غیرها و چهارم.آزادی ملت در اعتراضات و غیرها غیر وافی**»(همان). **و «از مقوله تفضل است نه از باب استحقاق**»(همان). به اصطلاح فضلند نه عدل. عدالت ایجاب میکند که ترتیبات و نهادسازی های رسمی در نظام سیاسی صورت پذیرد. «**علاوه بر همه اینها مصداقش منحصر و نایاب تر از عنقاء**[سیمرغ] **و از کبریت احمراند، و رسمیت و اطرادش هم از ممتنعات است**»(همان). اطراد: رد کردن. **غایت «آنچه به حسب قوه بشری جامع این جهات و اقامه‌اش به اطراد و رسمیت بجای آن قوه باز دارنده عصمت و حتی با مغصوبیت مقام هم ممکن و مجازی از آن حقیقت و سایه و صورتی از آن معنی و اقامت تواند بود موقوف بر دو امر است**»(همان، ص۱۳). مغصوبیت: غصب یعنی تصرف بناحق و ناشرعی. نیز مغضوبیت: مورد غضب بودن. یعنی یکی قانون

اساسی به عنوان اساس قانونی و دیگری نهاد نظارتی متشکل از نیروهای آگاه سیاسی و منتخب مردم، می تواند تنظیم کننده نظام، حکومت و دولت بوده و بازدارنده آن از انحراف و تعدی از حدود و تجاوز به حقوق اساسی مردم و ملت باشد.

***دو.مبانی و ارکان حکومت مشروطیت اسلامی:**

***۱.مبانی دوگانه حکومت و نظام سیاسی مشروطیت اسلامی؛ الف.قانون اساسی اسلامی، ب.سازکار اعمال و نظارت سیاسی**[مجلس شورای قانونگذاری و نظارت]: اول.۱.«**مرتب‌داشتن دستوری که؛ یکی.یک.الف.به تحدید مذکور و ب.تمیز مصالح نوعی که لازم است اقامه شوند، دو.از آنچه در آن حق مداخله و تعرض نیست، کاملا وافی و سه.کیفیت اقامه آن وظایف و چهار.الف.درجه استیلاء سلطان و ب.آزادی ملت و پنج.تشخیص کلیه حقوق طبقات اهل مملکت را موافق مقتضیات مذهب به طور رسمیت متضمن**»(همان، ص۱۴). دستور: آیین نامه، منشور، میثاق مشترک، دستور عمل حقوقی و قانونی و در اینجا قانون اساسی است. و دیگری.**یک.«خروج از وظیفه؛ الف.نگهبانی و ب.امانت‌داری به هریک از طرفین افراط**[تعلل از احقاق حقوق] **و تفریط**[تعدی و تجاوز به حقوق سایرین] **چون خیانت به نوع است دو.مانند خیانت در سایر امانات رسماً موجب؛ الف.انعزال ابدی و ب.سایر عقوبات مرتبه بر خیانت باشد**»(همان). انعزال: عزل، برکناری. ابدی: اینجا مادام عمر. یا تا ابد این قانون جاویدانست. **۲.چون «دستور مذکور در ابواب سیاسیه و نظامات نوعی؛ یکی.به منزله رسایل عملی تقلید در ابواب عبادت و معاملات و مانند این ها و دیگری.اساس حفظ محدودیت مبتنی بر عدم تخطی از آنست بنابراین نظامنامه و قانون اساسیش خوانند**»(همان). رساله عملی مدنی عمومی و مسایل اصلی و اصول می باشد. فرای رساله عملی شخصی و فرعی یا فروع است. **۳.و «در صحت و مشروعیت آن؛ یک.بعد از اشتمال بر تمام جهات راجع به ؛** الف.**حدید مذکور و** ب.**استقصاء جمیع مصالح لازمه نوعی دو.جز عدم مخالفت فصولش با قوانین شرعی شرط دیگری معتبر نخواهد بود**»(همان). **۴.**یکی.**و «مزید توضیح این امر و** دیگری.**جهاتی که رعایتش در تمامیت این اساس لازمست بعد از این خواهد آمد انشاءالله تعالی**»(همان، ص۱۴). دوم.۱.یک.«**استوار داشتن؛ الف.اساس**: ۱.**مراقبت و** ۲.**محاسبه و** ۳.**مسئولیت کامل** ب.**به گماشتن هیئت**؛ ۱.**مسدده و** ۲.**رادع**

نظارت دو.الف.**از**؛ یکی.۱.**عقلاء و ۲.دانایان مملکت و دیگری.خیرخواهان ملت که** ب.**به حقوق مشترک بین‌الملل هم خبیر و** ج.**به**؛ ۱.**وظایف و ۲.مقتضیات سیاسی عصر هم آگاه باشند،** سه.**برای**؛ الف.۱.**محاسبه و ۲.مراقبت و ۳.نظارت در اقامه وظایف لازمه نوعی و** ب.**جلوگیری از هرگونه**؛ یکی.**تعدی و** دیگری.**تفریط و مبعوثان ملت و قوه علمی مملکت عبارت از آنان و** ج.**مجلس شورای ملی مجمع رسمی ایشان است**»(همان، ص۱۵). ۲.یکی.یک.«**محاسبه و مسئولیت کامل در صورتی متحقق و حافظ محدودیت و مانع از تبدل ولایت به مالکیت تواند بود که**؛ الف.**قاطبه متصدیان که قوه اجراییه‌اند در تحت نظارت و مسئولیت هیئت مبعوثان و** ب.**آنان هم در تحت مراقبت و مسئول آحاد ملت باشند،** دو.**فتور در هر یک از این دو مسئولیت اولی،** الف.**و به تحکم و استبداد هیئت مبعوثان در صورت انتفاء مسئولیت اولی،** ب.**و به تحکم و استبداد هیئت مبعوثان در صورت انتفاء مسئولیت دومین.** دیگری.**مشروعیت نظارت هیئت منتخب مبعوثان**؛ الف.**بنا بر اصول اهل سنت و جماعت که اختیارات اهل حل و عقد امت را در این امور متبع دانسته اند به نفس انتخاب ملت متحقق و متوقف بر امر دیگری نخواهد بود،** ب.**اما بنا بر اصول ما طایفه امامی که این گونه امور نوعی و سیاست امور امت را از وظایف نواب عام عصر غیبت علی‌مغیبه السلام میدانیم اشتمال هیئت منتخب بر عده‌ای از مجتهدین عدول و یا مأذونین از قبل مجتهدی و تصحیح و تنفیذ و موافقتشان در آراء صادره برای مشروعیتش کافیست و مزید توضیح این مطلب هم بعد از این خواهد آمد انشاءالله‌تعالی**»(همان، ص۱۵). مراد شورای نگهبان اسلامی و قانون اساسی البته جزو مجلس شورای اسلامی بوده است.

***۲.ارکان دوگانه مشروطیت اسلامی**؛ الف.**آزادی،** ب.**مساوات:** «**چنانچه**؛ یک.**اساس قسم اول بر**؛ الف.۱.یکی.**استعباد و دیگری.استرقاق رقاب**[سلطه پذیری] **ملت در تحت ارادات خودسرانه و ۲.عدم مشارکت فرای ۳.عدم مساواتشان با سلطان مبتنی و** ب.**عدم مسئولیت هم متفرع بر آن است،** دو.**اساس قسم دوم هم بر**؛ الف.۱.**آزادی از این عبودیت، و ۲.مشارکت و ۳.مساوات آحاد ملت حتی با شخص ولی نوعی در جمیع نوعیات مبتنی و** ب.**مسئولیت هم از فروع آنست و در کلام مجید الهی عزاسمه و فرمایشات صادره از معصومین صلوات‌الله علیهم، در مواقع عدیده همین مقهوریت در تحت حکومت**

خودسرانه جائرین را به عبودیت که نقطه مقابل این حریت است تعبیر و پیروان دین اسلام را به تخلیص حاکمیت شان از این ذلت هدایت فرموده‌اند»(همان، ص۱۸).

***۳.(موانع و عوامل مخل)استبداد سیاسی و دینی:** ۱.یک.«**بعض از علماء فن که استبداد را به**؛ الف.**سیاسی** و ب.**دینی منقسم نموده و هر دو را مرتبط بهم و حافظ یک دیگر و با هم توأم**[هم افزا] **دانسته اند! و معلوم شد که قلع این شجره خبیث و تخلص از این رقیت پست که وسیله – آن فقط با التفات**[توجه و **اهتمام و عزم و اراده] و تنبه**[آگاهی، هشدار، هشیاری] **ملت منحصر است- در قسم اول، اسهل و در قسم دوم در غایت صعوبت و بالتبع موجب صعوبت علاج قسم اول هم خواهد بود»**(همان، ص۲۷). دو.«**روزگار سیاه ما ایرانیان هم**؛ ۱.**بهم‌آمیختگی** و ۲.**حافظ** و ۳.**مقوم**[قوامبخش] **همدیگر بودن، این دو شعبه استبداد و استعباد را عیناً مشهود ساخت، و کشف حقیقت این به هم آمیختگی و متقوم بیکدیگر بودن این دو شعبه و جهت صعوبت علاج شعبه دوم و سرایتش به شعبه اولی، بعد از این در خاتمه در طی شرح قوای استبداد و طریق تخلص از آن خواهد آمد انشاءالله تعالی»**(همان، ص۲۷). استبداد سیاسی: استبداد دینی را استخدام کرده و استبداد دینی نیز استبداد سیاسی را با تقدیس، تقویت ساخاته و تعمیق و تداوم می بخشد.

***الف.آزادی سیاسی قانونمند:** یک.«**بالجمله تمکین از تحکمات خودسرانه طواغیت امت و راهزنان ملت نه تنها ظلم به نفس و محروم‌داشتن خود است از اعظم مواهب الهی عزاسمه، بلکه به نص کلام مجید الهی تعالی شأنه، و فرمایشات مقدس معصومین صلوات‌الله علیه، عبودیت آنان از مراتب شرک به ذات احدیت تقدست اسمائه است در**؛ ۱.**مالکیت** و(ص۲۷) ۲.«**حاکمیت مایرید**» و ۳.«**فاعلیت ما یشاء**»، و ۴.«**عدم مسئولیت عما یفعل**»، **تا ۵.غیر اینها، از اسماء و صفات خاصه الهی جل‌جلاله، و غاصب این مقام نه تنها؛ سوم.ظالم به عباد و دوم.غاصب مقام ولایت است از صاحبش بلکه به موجب نصوص مقدس مذکور، اول.غاصب رداء کبریایی و ظالم بساحت احدیت عزت کبریایی هم خواهد بود»**(همان). اینها بترتیب از ستم کوچک در حق مردم، میانی در حق امام معصوم(ع)و بزرگ در حق خدایند. **و بالعکس دو.آزادی ازین رقیت خبیث خسیس علاوه بر آنکه موجب خروج از نشأه نباتیت و ورطه بهمیت است به عالم شرف و مجد انسانیت، از مراتب و شئون توحید و از لوازم ایمان بوحدانیت در مقام اسما و**

صفات خاصه هم مندرج است، از این جهت است که استفاذ حریت مغصوب امم و تخلیص رقابشان از این رقیت منحوس و متمتع فرمود نشان به آزادی خدادادی از اهم مقاصد انبیاء علیهم السلام بوده»(همان، ص۲۸) **است. سه.«حضرت موسی کلیم و هارون علی نبینا و آله و علیهم السلام، به نص آیه مبارک: «فارسل معنا بنی‌اسراییل و لا تعذبهم»**(طه/۲۰، ۴۷)[؛ «بنی‌اسراییل را آزاد نما و با ما روانه ساز و آن ها را شکنجه ننما»]، **فقط تخلیص رقاب بنی‌اسراییل از اسارت و عذاب فرعونیان و آزادانه با خود بردنشان به ارض مقدس را خواستار بودند، و بقاء ملک و دوام عزتش را (چنانچه در همان خطبه مبارک قاصعه تصریح فرموده) التزام نمودند و عدم اجابت، و تعقیب فرعونیان برای بازگشت اسارتوار آن ها به مصر، به جدایی آنان و آزادی اسراییلیان منجر گردید»**(همان). **چهار.«در همان خطبه مبارک قاصعه (بعد از آن فرمایشی که سابقاً نقل کردیم) تخلص بنی‌اسمعیل و بنی‌اسراییل را از ذل رقیت کسری های ایران و قیصرهای روم، از فواید بعثت حضرت خاتم‌النبیین صلی‌الله علیه و آله الطاهرین احصاء فرموده‌اند، تا سایر مواردی از آنچه در تواریخ ثبت و از اخبار مستفاد است»**(همان).

***ب.مساوات سیاسی قانونی**: یک.«**مساوات تمام افراد ملت با شخص والی در جمیع حقوق و احکام، و شدت اهتمام حضرت ختمی مرتبت صلواته علیه و اله را در استحکام این اساس سعادت امت، از سیره مقدس حضرتش توان فهمید»**(همان، ص۲۸). همه در برابر قانون متساویند. دو.الف.**اینها همه«برای حفظ این رکن اعظم و خروج از عهده مسئولیت مرتبه**(ص۳۴) **برآنست، برای پیروی و متابعت همین سنت و سیره مأخوذه از انبیاء و اولیاء علیهم افضل‌الصلوه و السلام است که در این عصر فرخنده (که عصر سعادت یقضت و انقضاء دوره اسارت و انتهای سیر قهقرایی اسلامیانش بیاری تعالی**(ص۳۵) **باید شمرد) ربانیین فقهاء روحانیین و رؤساء مذهب جعفری علی مشیده افضل الصلوه والسلام، هم در استنقاذ**[رهایش و استنفاذ: جریانسازی] **حریت و حقوق غصب شده مسلمین و تخلیص رقابشان از ذل رقیت و اسارت جائرین همان همت مجدانه را مطابق همان سیره مقدس مبارکه مبذول»**(همان، ص۳۶). **و ب.«بر طبق دستور مقرر در شریعت مطهره: «مالا یدرک کله لا یترک کله»**، اگر حکومت کامل اسلامی نمی توانیم، به طور کلی نیز نباید از آن صرف نظر نمود بلکه بایسته و شایسته است به اندازه فهم و توان خود به اسلامی

کردن حکومت پرداخته و «**در تحویل سلطنت جائره غاصبه از نحوه اولی (که علاوه بر تمام خرابی های عیان، اصل دولت اسلامی را هم به انقراض عاجل مشرف نموده است) به نحوه دوم، که برطرف کننده اکثر مواد فساد و مانع استیلاء کفار بر بلاد است**»(همان). این برترین راهبرد اصلاحی علامه نائینی تا مرز بیداری و خیزش نهضت مشروطیت میباشد. این مهم نیز طلبیده که همگان بویژه نخبگان علمی دینی و سیاسی «**به مجاهدت لازمه در حفظ بیضه اسلام را مصروف فرموده و میفرمایند، بدیهی است تنبیه غیرتمندان اسلام به آزادی رقابشان از رقیت جائرین و مشارکت و مساواتشان در تمام نوعیات مملکت با غاصبین و پی بردن به خطرات مترتبه بر استبداد و فعال مایشاء بودن ظالمین برای جِدشان در طلب و شوقشان به مطلب بزرگترین وسیله و قوی ترین سبب است**»(همان). این نیازمند گفتمانسازی نخبگانی و مردمی میباشد. سه.«**بنابراین همان شعبه استبداد دینی به اقتضای همان وظیفه مقام خود که حفظ شجره خبیث استبداد را به اسم حفظ دین قدیما و جدیدا متکفل بوده و هست و خطاب مستطاب: «و لاتلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و انتم تعلمون**» [باطل سلطنتی استبدادی مطلقه را بالباس حق دینی میپوشانند]**را مانند مخاطبین اولین آن پس پشت انداخت و این دو اصل سعادت و سرمایه حیات امت، یعنی؛ یکی.آزادی و دیگری.مساوات را (که دانستی حفظ حقوق ملی و مسئولیت وُلات**[والیان] **و غیرها همه مترتب بر آن ها است) محض تنفر و صرف قلوب و پی‌نبردن ملت به مطلوب به صورت های زشت قبیح دیگر جلوه‌گر ساخت!**»(همان، ص۳۶). **چهار.«اما حریت مظلوم مغصوب ملت**(ص۳۶) **از ذل رقیت جائرین را (که دانستی از اعظم مواهب الهی عزاسمه بر این نوع و اعتصابش در اسلام از بدع شجره ملعون عمرعاص، و استنقاذش**[رهایش] **از غاصبین از اهم مقاصد انبیاء و اولیاء علیهم‌السلام بود) بموهومش خواندن قناعت نکردند و به صورت بی‌مانعی اهل فسق و ملحدین در تظاهر به منکرات و اشاعه کفریات و تجری مبدعین**[بدعنگذاران] **در اظهار بدع و زندقه و الحادش جلوه دادند، حتی بی حجاب بیرون آمدن زنان و مانند اینها از آنچه بداستان استبداد و مشروطیت دولت از بحر اخضر بی‌ربط‌تر است (و مسیحیان به واسطه منع مذهبی نداشتن از آن، چه دولتشان مثل روس مستبد باشد یا مثل فرانسه و انگلیس شورویه علی ای‌حال در ارتکابش بلا مانعند) از لوازم و مقتضیات این حریت ملعون غصب شده شمردند!**»(همان، ص۳۷).**چنانچه در تذکره غافل شیخ فضل الله نوری نیز دیدیم: کسانی به عمد این نارهنجاریها را در**

ایران آنزمان بسان اینزمان راه انداخته همین ها یا کسان دیگری هماهنگ یا نا هماهنگ با اینان، این ناهنجاریها را لازمه و برخی دیگر حاصل مشروطیت میخوانند. بدین ترتیب استقلال و آزادی ملت را مخدوش نموده و با مغشوش سازی سیاسی بویژه توسط عوامل انگلیس، مشروطیت را به انحراف، انحطاط و محاق بردند. این سبب و زمینه ساز نفوذ بیگانه در ایران شد. با پنج.و اما «مساوات در؛ ۱.قوی و ۲.حقوق و ۳.سایر نوعیات را (که شنیدی اشرف کاینات صلی‌الله علیه و آله محض استحکام این سعادت امت، کتفهای مبارکرا در چنان حال شدت مرض برای استیفاء[انجام] **قصاص ادعایی گشود و حضرت شاه ولایت علیه افضل الصلوه و السلام هم برای رفع ید نفرمودن از آن و تسویه فیما بین سابقین بدریین با ایرانیان تازه مسلمان، آن همه محنت ها کشید تا عاقبت در محراب عبادت شربت شهادت نوشید) بصورت مساوات مسلمین با اهل ذمه**[اقلیت های دینی] **در ابواب**؛ ۱.**توارث و** ۲.**تناکح**[ازدواج] **و** ۳.**قصاص و** ۴.**دیاتش در آوردند، و بلکه مساواه اصناف مکلفین مانند بالغ و نابالغ و عاقل و مجنون و صحیح و مریض و مختار و مضطر و مؤسر**[گرفتار] **و معسر و قادر و عاجز الی غیرذلک – از آنچه اختلاف آن ها منشأ اختلاف تکالیف و احکام و بداستان مشروطیت و استبداد از فلک اطلس ابعد است، اهم از مقتضیاتش شمرده‌اند»**(همان، ص۳۷). مراد آزادی و تساوری قانونی و در مقابل و در حدود و بر اساس قانون است. نه هر چیر دیگری.

***۴.تحدید حکومت:** بالجمله «**چون سرمایه سعادت و حیات ملی و محدودیت سلطنت و مسئولیت مقوم آن و حفظ حقوق ملی همه، منتهی با این دو اصل است**[آزادی و برابری]- **بنابراین این دو موهبت عظمای الهی عز اسمه را به چنین صورت های قبیح در آوردند، غافل از آنکه آفتاب را به کل** [و به گِل] **اندودن محال و دهنه دریای نیل را به بیل مسدود ساختن از ابلهی است**»(همان). **یک.«ملت ایران هرچند چشم و گوش بسته و از مقتضیات دین و ضروریات مذهب به واسطه گمان ماها بی خبر، و به حقوق ملی و آزادی از این رقیت ملعون و مساوات با غاصبین حریت، و حقوقشان پی نبرده و جز مُسَخَّریت برای خوش‌گذرانی و چپاول مفت‌خوران معمم و کلاهی، رتبه و مقامی برای خود تصور نکرده، حتی بی‌ربط‌بودن این امور را با اساس مشروطیت و تحدید استیلای**(ص۳۷) **جائرین هم بر نخورده**

باشند»(همان). **دو.اما بطور کلی «این مقدار را خوب می فهمند که این همه جانبازی های طبقات عقلا و دانایان و غیرتمندان مملکت، از علماء و خیرخواهان و تجار و غیر اینها، در استنقاذ**[واداری] **حریت و مساوات، برای فرستادن نوامیس خود بی‌حجاب به بازار و رابطه با یهود و نصاری و تساوی میان امثال بالغ و نابالغ و مانند این در تکالیف، و بی‌مانعی اهل فسق و مبدعین در تظاهر به منکرات و اشاعه کفریات و شبیه این ها نخواهد بود»**(همان). **سه.«و رؤساء و پیشوایان مذهب هم جز بر آنچه حفظ بیضه اسلام و حراست ممالک اسلامی برآن متوقف باشد چنین احکام اکیده و تصریح به آن که مخالفت به منزله محاربت با امام زمان ارواحنا فداه است نخواهند فرمود»**(همان، ص۳۸). چهار.**«این دسته جبارین و طواغیت امت و محو کنندگان احکام شریعت و رواج دهندگان انحاء فسوق و فجور در مملکت را هم خوب شناخته و می دانند که در این ارتکابات شنیع چنگیزی جز حفظ مقام؛ ۱.مالکیت رقاب و ۲.فاعلیت مایشاء و ۳.حاکمیت مایرید و ۴.عدم مسئولیت عما یفعل، مقصد و همّ دیگری اصلاً به خاطرشان نرسیده و در نظر ندارند»**(همان). **و هم چنین پنج.«اتصاف ما در روایت احتجاج برای علماء سوء و راهزنان دین مبین و گمراه‌کنندگان ضعفای مسلمین تعداد فرموده و در آخر همه میفرماید: «اولئک اضرعلی ضعفاء شیعتنا من جیش یزید لعنه‌الله علی‌الحسین علیه‌السلام کما ینبغی»**[؛ «این دسته علماء ضررشان بر ضعفای شیعه بیشتر از سپاه یزید بر حسین(ع)است»] **فهمیده و می دانند: که از این درجه همدستی با ظالمین دردمان چه و مقصدمان چیست؟!! خود را در عنوان آیه مبارکه: «و اذا اخذالله میثاق‌الذین اوتو الکتاب لتبیننه للناس و لا تکتمونه فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمناً قلیلا فبئس ما یشترون»**[(آل عمران/۳، ۱۷۴)؛ «آنگاه که خداوند از کانیکه به آنان کتاب داده بود پیمان محکم گرفت که ان کتاب را آشکارا برای مردم بیان کنند و کتمان ننمایند ولی پیمان خدا را پشت سر افکندندف و آنرا ببهاء اندکی فروختند، پس بد معامله ایست که پیوسته انجام می دهند؟!»] **مندرج ساختیم و بالاخره جز افتضاح ابدی و خزی دارین و «عذاب‌الیم الهی» سودی نخواهیم برد»**(همان). خزی: سرافنکدگی. دارین: دو دار دنیا و آخرت. **شش.«سنه‌الله فی‌الذین خلوا**(ص۳۸) **من قبل و لن تجد لسنه‌الله تبدیلا»**(۳۵/فغطر؛ ۴۳)[؛ «این روش خداوند درباره کسانیست که پیش از این گذشته انذ و برای روش خداوند تغییری نمی یابی»]. **هــ خوبست «عنان قلم را از شرح این فضیحت که تبعاتش هرچه باشد باز هم عاید بنوع است گرفته، کشف حقیقت این مغالطات را**

به موقع خود احاله و به فهرست مندرجات فصول پنجگانه، مقدمه را ختم کنیم و اجمال آن بدین ترتیب است: (ص۳۹)

«**اول.آنکه حقیقت سلطنت مجعول در دین اسلام و سایر شرایع و ادیان بلکه نزد حکماء و عقلاء غیر متدینین**[سکولارها] **عالم قدیماً و جدیدا همه بروجه دوم** [ولایی] **مجعول است، و تحویلش به وجه اول مطلقاً از بدع ظالمانه طواغیت امم و اعصار است**»(همان، ص۴۰). بدع: بدعت.

«**دوم.آنکه در این عصر غیبت که؛** [اول.یک.از طرفی]**دست امت از دامان عصمت کوتاه و** [یک.از طرف دیگر]**مقام ولایت و نیابت نواب عام**[«ولایت فقیه»] **در اقامه وظایف مذکور هم مغصوب و** [سه.در عین حال]**انتزاعش غیر مقدور است، دوم.آیا ارجاعش**[بازگردانی]**؛ الف.از نحوه اولی که ظلم زاید و**(ص۴۱) **غصب اندر غصب است ب.بنحوه دوم و تحدید استیلاء جوری به قدر ممکن واجب است؟ و یا آن که مغصوبیت موجب سقوط این تکلیفست؟**

سیم.آنکه بر تقدیر لزوم تحدید مذکور آیا همین مشروطیت رسمی که دانستی رکن مقوش دو امر و وسیله تحدید منحصر در آنست متعین و خالی از محذور است یا نه؟

چهارم.در ذکر بعضی از وساوس و مغالطات القایی و دفع آن ها.

پنجم.در بیان شرایط صحت و مشروعیت مداخله مبعوثان ملت در این باب و وظیفه عملی آنان بر وجه اجمال»(همان، ص۴۲). مبعوثان: بر گزیدگان

***«فصل اول.ولایت نه سلطنت: «در توضیح امر اول و کلام در آن در دو مقامست؛ اول.در بیان اصل محدودیت استیلاء و سلطنت مجعول در جمیع شرایع و ادیان باقامه همان وظایف و مصالح لازم نوعی»**(همان، ص۴۲). **«دوم.در کشف درجه این محدودیت و حقیقت آن»**(همان، ص۴۳). مجعول: جعلی، قرار دادی، تأسیسی(نه طبیعی).

***«امر اول.اصل محدودیت سیاسی دولت»**: ۱.**«از آنچه در مقدمه گذشت ظاهر و هویداست: چه بعد از آنکه دانستی؛ یک.اصل تأسیس سلطنت و ترتیب قوا**[نهادها و نیروها] **و وضع خراج و غیر اینها همه برای:** الف.یک.۱.**حفظ و** ۲.**نظم مملکت** و دو.۱.**شبانی گله و** ۲.**تربیت نوع و** ۳.**رعایت رعیت است، ب.نه از برای قضاء شهوات و درک مرادات گرگان آدمی‌خوار و تسخیر و استعباد رقاب ملت در تحت ارادات خودسرانه»**(همان). **دو.«لامحاله سلطنت مجعول در هر شریعت و بلکه نزد هر عاقل چه به حق تصدی شود یا به اغتصاب، عبارت از؛ الف.امانت‌داری نوع و ولایت بر نظم و حفظ و اقامه سایر وظایف راجع به نگهبانی خواهد بود، ب.نه از باب؛** ۱.**قاهریت و** ۲.**مالکیت و** ۳.**دل‌بخواهانه حکمرانی در بلاد و میان عباد»**(همان). **سه.«و در حقیقت؛ الف.از قبیل تولیت بعض موقوف علیهم در نظم و حفظ موقوفه مشترک و تساوی میان صاحبان حقوق و رسانیدن هر دارای حقی به حق خود است. ب.نه از باب تملک دل‌بخواهانه و تصرف شخص متصدی، چهار.از این جهت است که در زبان ائمه و علما اسلام؛ یک.سلطان را؛** ۱.**بولی و** ۲.**والی و** ۳.**راعی، و دو.ملت را برعیت تعبیر فرموده‌اند، از روی همین مبنی و اساس، حقیقت سلطنت عبارت از: «ولایت بر حفظ و نظم و به منزله شبانی گله است»**(همان). **۲.«بنابراین به نصب الهی عزاسمه، که مالک حقیقی و ولی بالذات و معطی**[عطا کننده، بخشنده و دهنده] **ولایاتست موقوف، و تفصیل مطلب به مباحث امامت موکول است»**(همان). **یک.چونکه؛ الف.«دانستی قهر و تسخیر رقاب ملت در تحت تحکمات خودسرانه، علاوه بر آنکه از بدترین و زشت ترین انحاء ظلم و طغیان و سرکشی در زمین و اغتصاب رداء کبریایی و با اهم مقاصد انبیاء علیهم‌السلام هم منافیست، ب.پس اهمال و سکوت از قلع چنین شجره خبیث در هیچ یک از ادیان سابق هم اصلا متحمل نخواهد بود»**(همان). **ج.بلکه از؛ یکی.آیه مبارک:** (ص۴۳)**«قالت یا ایها الملاء افتونی فی‌امری ما کنت قاطعه امراً حتی تشهدون»**[(نمل؛ ۳۲)؛ ملکه صبا یا یمن امروزین«گفت: ای برگزیدگان! در این کار رأی صحیح بدهید من هیچگاه کاری را

نمی بُرم و تصمیمی را قاطع نمی گیرم مگر آنکه شما بصحت آن گواهی دهید»] **که از زبان ملکه سبا حکایت فرموده‌اند ظاهر است که با اینکه قومش آفتاب‌پرست بوده‌اند معهذا اراده حکومتشان شورایی عمومی بوده نه استبدادی، دیگری.حتی از آیه مبارک: «فتنازعوا امرهم بینهم و اسرو النجوی»**[(طه؛ ۶۵)؛ «فرعونیان در کار و تصمیم خود اختلاف پیدا کردند و مطلب خود را برای مشورت پنهان نمودند-مجلس شورای غیر علنی تشکیل دادند»]، **که داستان مشورت فرعونیان را در امر حضرت کلیم و هارون علی نبینا و آله و علیه‌السلام و منتهی‌شدن مذاکره علنی ایشان را در این باب به مذاکره سری، حکایت فرموده، استفاده توان کرد**»(همان، ص۴۳). **که- چنانچه «رفتار دولت انگلیس فعلاً تبعیض آمیز**[برخورد دوگانه] **بوده و** [الف.در قلمرو داخل و سیاست داخلی]**نسبت به ملت انگلیسی چون کاملاً بیدارند مسئوله و شوروی، و** [ب.در قلمرو خارج و در سیاست خارجی]**نسبت به اسراء و اذلاء هندوستان و غیرها از ممالک اسلامی که به واسطه بی حسی و خواب گران، گرفتار چنین اسارت و باز هم در خوابند، استعبادی و استبدادی است- همین‌طور رفتار دولت فرعونی هم با وجود ادعای الوهیت**[«انا ربکم الآعلی»] **با این وجود تبعیض آمیز بوده و نسبت به قبطیان که قومش بودند شوروی و نسبت به اسباط بنی‌اسراییل استعبادی بوده و** سوم.**آیه: «یستضعف طایفه منهم»** [؛ «فرعون طایفه ای از آنان را ضعیف می‌نمود»]، **هم مفید همین معنی است**»(همان). **۳.«علی کل حال رجوع حقیقت سلطنت**[حاکمیت] **اسلامی، بلکه در جمیع شرایع و ادیان، به باب امانت و ولایت یک حد مشترکین در حقوق مشترک نوعی**[عمومی و سیاسی]، **بدون هیچ مزیت برای شخص متصدی، و محدودیت آن از تبدل به مستبدانه و تحکم دل‌بخواهانه و قهر، از اظهر ضروریات دین اسلام، بلکه تمام شرایع و ادیانست، و استناد تمام تجاوزات دل‌بخواهانه و حکمرانی ها، قدیماً و جدیدا بتغلب و طغیان فراعنه و طواغیت امم از واضحاتست. به موجب حدیث نبوی متواتر بین‌الامه، و اتفاق تواریخ اسلامی، بر وقوع اخبار غیبی نبوت، مبین شد که: مبدء تحویل سلطنت اسلامی از نحو دوم ولایتی به اول استیلاء معاویه و رسیدن سرشاخه های شجره ملعون در روایت قرآن به تعداد شوم سی نفر بود و سلطنت شوم استبدادی از آنان موروثست**»(همان). با جریان سقیفه، امامت به خلافت تقلیل یافت. با معاویه خلافت تحریف و تبدیل به سطلنت گشت. ارتجاع یعنی واگشت به سلطنت جاهلی ضد امامت اسلامی باسم خلافت اسلامی شد.

*«امر دوم.حدود و حقیقت محدودیت سیاسی»(ص۴۳): «اما امر دوم: از آنچه سابقاً گذشت اجمالاً مبین شد، و دانستی که؛ الف.به مقتضای آنچه اساس مذهب ما طایفه امامی بر آن مبتنی و کلمه الهی عصمت را در ولایت بر سیاست امور امت معتبر دانستیم، و وجه این محدودیت فقط نه بر همان خودسرانه تحکم و مستبدانه ارتکاب‌ندا شتن واقف و به همین اندازه مقصور ا ست، بلکه اجمالا دانستی که تا به کجا منتهی ا ست. ب.اما بنا بر ا صول اهل سنت که؛ یک.۱.نه عصمت و ۲.نه نصب الهی عزا سمه هیچ یک را لازم ندانسته دو.و بیعت اهل حل و عقد این امت را موجب انعقادش دانستند، هر چند درجه محدودیت به جایی که مذهب ما مقتضی است منتهی نباشد، لکن عدم تخطی از کتاب و سنت و سیره مقدس نبوی صلی‌الله علیه و آله را در نفس عقد بیعت شرط لازم ذکر و اندک تخلف دل‌بخواهانه ارتکاب و حکمرانی را، مخالف مقام و منصب دانسته و در لزوم جلوگیری متفق شدند، با این شرایط محدود یت سلطنت اسلامی به همان درجه اولی که عبارت از؛ یک.خودسرانه ارتکاب و دو.ا ستیثار[ا ستئثار] ندا شتن ا ست. با اغماض از مرحله اهلیت متصدی و اغماض از آنچه لازمه مقام عصمت و خا صه مذهب ما ا ست، قدر مسلم بین دو فرقه و متیقن بر ا ساس هر دو مذهب و متفق‌علیه امت و از ضروریات دین ا سلام ا ست، و چونکه حفظ این درجه مسلم بین امت به حسب قوه بشری عادتا ممکن و مانند سایر درجات آن که به مذهب ما مخ صوص و جز قوه عا صمه ع صمت حافظش نتواند بود متعذر نیست بنابراین لزوم حفظش را بهر و سیله که ممکن شود خصو صاً با تصدی غا صب هیچ مسلمان مظهر شهادتین نتواند انکار نماید، الا «ان یخرج من ملتنا و یستدین بغیر دیننا»، در غیر این صورت از ملت و دیانت اسلام خارج(ص۴۵) است»(همان، ص۴۶).

*«فصل دوم.ضرورت اصلاح گری سیاسی»: «در تنقیح امر دوم است و باید سه مطلب از باب مقدمه بیان شود»: اول.«آنکه در باب نهی از منکر به ضرور ت دین معلومست که چنانچه شخص واحد فرضاً در آن واحد منکرات عدیده را مرتکب شود ردعش از هر یک از آن ها تکلیفی است مستقل و غیر مرتبط به تمکن از ردع و منع از سایر آنچه که مرتکب است»(همان). ردع: باز دارندگی. دوم.«آنکه از جمله قطعیات مذهب ما طایفه امامی این است که در این عصر غیبت علی مغیبه‌السلام، آنچه از ولایات

نوعی[عمومی، سیاسی و مدنی] **را که عدم رضاء شارع مقدس به اهمال** [و فروگذاری] **آن حتی- در این زمینه- معلوم باشد وظایف حسبیه[امر به معروف و نهی از منکر] نامیده و نیابت فقهاء عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناسب، و چون عدم رضاء شارع مقدس به اختلاط نظام و از بین رفتن بیضه اسلام بلکه اهمیت وظایف راجع به حفظ و نظم ممالک اسلامی از تمام امور و حسبیه از اوضح قطعیات است. بنابراین ثبوت نیابت فقهاء و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظایف مذکور از قطعیات مذهب خواهد بود»**(همان). **سیم.«آنکه در ابواب ولایات بر امثال اوقاف عام و خاص و غیرها از آنچه راجع به باب ولایاتست، این معنی نزد تمام علماء اسلام مسلم و از قطعیاتست که: چنانچه غاصبی عدوانا در آن ها تصرف و تجاوز نماید و رفع یدش رأساً ممکن نباشد،** (ص۴۶)**لکن با ترتیبات عملی و گماشتن هیئت نظاری می توان تصرفش را تحدید و موقوفه غصب شده را مثلا از حیف و میل و صرف در شهواتش کلا یا بعضاً، صیانت نمود البته وجوب آن بدیهی و خلاف در آن نه تنها از علماء متشرعین بلکه از عقلاء دهریین هم هیچ متصور و متحمل نخواهد بود»**(همان، ص۴۷). دهریین: مادیین. **چون «این سه مطلب روشن شد مجال شبهه و تشکیک در وجوب تحویل سلطنت جائر غاصب از نحوه اولی به نحوه دوم با عدم معذوریت از ید از آن باقی نخواهد بود چه، بعد از آنکه دانستی که؛ الف.نحوه اولی؛: یک.هم اغتصاب رداء کبریایی عزاسمه و ظلم به ساحت اقدس احدیت است و دو.هم اغتصاب مقام ولایت و ظلم به ناحیه مقدس امامت صلوات‌الله علیه و سه.هم اغتصاب رقاب و بلاد و ظلم در باره عباداست ج.به خلاف نحوه دوم که ظلم و اغتصابش فقط به مقام مقدس امامت راجع و از آن دو ظلم و غضب دیگر خالی است»**(همان،): **«پس حقیقت تحویل و تبدیل سلطنت جائر عبارت از کوتاه نموده و تحدید استیلاء جوری و ردع از آن دو ظلم و غصب زاید خواهد بود، نه از باب رفع یک فرد از ظلم و وضع فرد به این دیگر کمتر از اول، و به عبارت روشن تر آن که تصرفات نحوه دوم فقط به همان مقدار نظم و حفظ مملکت مصور، و تصرفات نحوه اولی زیاده و اضعاف[دو چندان، به توان دو] آنست و بر هیچ حد هم واقف و مقصور نیست، و تبدیل نحوه سلطنت عبارتست از منع و ردع از این زیادت ها، به تقریب»**(همان). یعنی لزوما نمی خواهیم حاکم مستبد و ظالم را برداشته و حاکم مستبد و ظالم دیگری بجای او بگذاریم. میخواهیم با قانونگذاری و حدود دولت را ترسیم

کرده و کشور و نظام سیاسی و دولت و جامعه را قانوندار نماییم. کما اینکه با اعمال نظارت دولت را حدودمند و قانونمند یا قانونمدار سازیم. **و بیان دیگر آنکه: «تصرفات نحوه دوم همان تصرفات و لایتی است که ولایت در آن ها چنانچه بیان نمودیم برای اهلش شرعاً ثابت و با عدم اهلیت متصدی هم از قبیل مداخله غیر متولی شرعی است در امر موقوفه که به وسیله نظارت از حیف و میل صیانت شود و با صدور اذن**[اجازه]**، از ناحیه کسی که ولایت اذن دارد، لباس مشروعیت هم تواند پوشید و از اغتصاب و ظلم به مقام امامت و ولایت هم به وسیله اذن مذکور خارج**(ص۴۷) **تواند شد مانند متنجس بالعرض است که به وسیله همین اذن قابل تطهیر تواند بود، و تصرفات نحوه اولی به عکس مذکور و ظلمی است قبیح بالذات و غیر لایق برای لباس مشروعیت و صدور اذن در آن اصلاً جایز نیست و از قبیل تملک غاصب نفس عین موقوفه را و ابطال رسم وقفیت آن و مانند نفس عین نجاساتست که تا در محل باقی است اصلاً قابل طهارت نتواند بود، مگر بعد از بر طرف شدن و تبدیل و تحویل نحوه سلطنت به عین همان داستان گماشتن نظارت است برای صیانت موقوفه غصب شده و تحدید تصرفات غاصب بر موجبات صلاح آن و رفع نحوه تصرف تملیکی او که غصبی است زاید و الزامش به مقتضای وقف و منعش از حیف و میل و صرف در شهوات خود از قبیل برطرف سازی عین نجاست است از محل متجنس، چقدر مناسب است رویای صادقه که خود این اقل خدام شرع انور در همین خلال دیده و متضمن همین تشبیه است ضمناً درج شود»**(همان، ص۴۸). **«چند شب قبل از این در عالم رؤیا خدمت مرحوم آیه‌الله آقای حاجی میرزاحسین تهرانی قدس سره نجل مرحوم حاجی میرزا خلیل طاب رمسه، مشرف شدم، پس از التفات برحلت ایشان و گرفتن طرفین رداء مبارکشان برای استفاده، و امتناع ایشان از جواب راجعه به عالم موت و نشاه برزخ و آخرت، و تمکین از جواب مسایل دیگر، سئوالاتی عرض شد آن مرحوم از زبان مبارک ولی عصر ارواحنا فداه نقل جواب فرمودند، پس از ختم آن ها عرض کردم اهتمامات شما را در خصوص مشروطیت چه فرمودند؟ حاصل عبارت جواب این بود؛ حضرت فرمودند: مشروطه اسمش تازه است مطلب که قدیمی است. مثالی که متضمن به تشبیه باب که شرحش در نظرم نماند ذکر فرمود، بعد با این عبارت گفتند: حضرت فرمودند: مشروطه مثل آنست که کنیز سیاهی را که دستش هم آلوده باشد به شستن دست وادارش نمایند. چه قدر این مثال مبارک منطبق بر مطلب بوده و چه سهل**

است!!! »(همان، ص۴۸). **که «به هیچ خاطری نرسیده و بر صحت رؤیاء علاوه بر قراین قطعیه دیگر اماره واضح است. سیاهی کنیز اشاره است به غصبیت اصل تصدی، و آلودگی دست اشاره به همان غصب زاید. مشروطیت چون برطرف سازنده آنست بنابراین به شستن ید غاصبانه متصدی تشبیهش فرموده‌اند»**(همان، ص۴۹). **بالجمله «حفظ همان درجه مسلم از محدودیت سلطنت اسلامی که دانستی مورد اتفاق امت و از ضروریات اسلام است علاوه بر آنکه فی‌نفسه از اهم تکالیف نوع مسلمین و از اعظم نوامیس دین مبین است- در صورت مغصوبیت مقام و تصدی و تعدی غاصب. چنانچه نسبت بحالت حالیه ایران- ضروری مذهب مامی باشد و از جهات عدیده دیگر، که اجمالاً اشاره شد، در عنوان امر به معروف و نهی از منکر و حفظ نفوس و اِعراض**[عِرض: آبرو، پایگاه اجتماعی] **و اموال مسلمین و دفع تطاول**[دستدرازی] **ظالمین هم مندرج است»**(همان، ص۴۹). **«با اغماض از تمام مذکورات، تمام سیاسیین و مطلعین بر اوضاع عالم از اسلامیان و غیر مسلمانان، بر این معنی معتقدند که: هم‌چنانکه مبدء طبیعی آن چنان ترقی(و تمدنسازی پیشین) و نفوذ اسلام در صدر اول.که در کمتر از نصف قرن به چه سرعت و سیر و به کجا منتهی شد- همین؛ الف.یکی.یک.عادل و دو.شورایی بودن سلطنت اسلامی و دیگری.یک.آزادی و دو.مساوات آحاد مسلمین با اشخاص خلفاء و بطانه و خواص ایشان در حقوق و احکام بود، ب.همینطور مبدأ طبیعی این چنین؛ یکی.یک.تنزل مسلمین و دو.تفوق ملل مسیحی بر آنان هم که بیشتر ممالکشان را بردند و هیچ نمانده که جز این حداقل باقی مانده را هم ببرند، همین دیگری.یک.اسارت و دو.رقیت مسلمین در تحت حکومت استعبادی موروث از معاویه، ج.و فوز آنانست به حکومت مسئوله اقتباس شده از شرع مسلمین، و چنانچه باز هم مسلمانان از این سِکرت**[خواب آلودگی] **و غفلت بخود نیایند و همانند گذشته در؛ یک.ذلت عبودیت فراعنه امت و دو.چپاول چپان مملکت باقی بمانند، چندی نخواهد گذشت که العیاذ بالله تعالی- مانند مسلمین معظم آفریقا و اغلب ممالک آسیا و غیر انها، نعمت شرف و استقلال قومیت و سلطنت اسلامی را از دست داده و در تحت حکومت نصاری اسیر، و دوره‌ای نخواهد گشت که مانند اهالی اندلس و غیرها، اسلامیتشان به نصرانیت و مساجدشان کنیسه و اذانشان به ناقوس و شعایر اسلامی به زنار**[نشانه مسیحی]**، بلکه اصل زبانشان هم مانند آنان مبدل و روضه منوره** (ص۴۹)**امام هشتمتان هم پایمال نصاری خواهد گشت، «وقی‌الله المسلمین**

عنه و لا ارانا الله ذالک»، مگر خدا حفظ کند. گذشته از کمال بداهت و وضوح این امر و حصول تمام مبادی و مقدمات قریب به مطلب.حتی پرداختن همسایگان جنوبی و شمالی به نقشه تقسیم مملکت میان خودشان- و کثرت مشاهده نظایر و اشباه آن؛ پس لااقل این ها از لوازم تحذر و هوشیاری اند. بر این اساس بدیهی است که تحویل سلطنت جائر غاصب از نحوه ظالمانه اولی بنحوه عادله دوم، علاوه بر تمام موارد مذکور، موجب حفظ بیضه اسلام و صیانت حوزه مسلمین است از استیلاء کفار، از این جهت از اهم فرایض خواهد بود»(همان، ص۵۰).

***«فصل سیم.مشروطیت سیاسی اسلامی؛ مشارکت، مشورت و نظارت سیاسی»: «در تحقیق امر سیم، توضیح آن موقوف بیان سه امر است؛ اول.۱.آنکه چنانکه دانستی حقیقت سلطنت اسلامی عبارت از: اول.ولایت بر سیاست**(ص۵۱) **امور امت- و به چه اندازه محدود است- دوم.همین طور ابتناء اساسش هم نظر به؛ الف.مشارکت تمام ملت در نوعیات مملکت ب.بر مشورت با عقلاء امت که عبارت**(ص۵۲) **از همن شورای عمومی ملی است، - نه تنها با خصوص بِطانه[نروی مخفی و اندرونی] و خواص شخص والی، که شورای درباریش خوانند، به نص کلام مجید الهی عزاسمه و سیره مقدس نبویه صلی‌الله علیه و آله، که تا زمان استیلای معویه محفوظ بود، این حقیقت از مسلمات اسلامی است»**(همان، ص۵۳). **و «دلالت آیه مبارک؛ «و شاورهم فی‌الامر»، که عقل کل و نفس عصمت را بدان مخاطب و به مشورت با عقلاء امت مکلف فرموده‌اند بر این مطلب در کمال بداهت و ظهور است، چه بالضروره معلوم است مرجع ضمیر جمیع نوع امت و قاطبه مهاجرین و انصار است، نه اشخاص خاصه، و تخصیص آن بخصوص عقلاء و ادبا؛ به حل و عقد از روی مناسبت حکمی و قرینه مقامی خواهد بود، نه از باب صراحت لفظی، و دلالت کلمه مبارک – فی‌الامر- که مفرد محلی و مفید عموم اطلاقی است، بر اینکه متعلق مشورت مقرر در شریعت مطهر، کلیه امور سیاسی است، هم در غایت وضوح، و خروج احکام الهی عزاسمه از این عموم از باب تخصص است نه تخصیص و آیه مبارک: «و امرهم شوری بینهم» اگرچه**(ص۵۳) **فی‌نفسه بر زیاده از رحجان مشورت دلیل نباشد، لکن دلالتش بر آنکه وضع امور نوعی برآنست که به مشورت نوع برگذار شود، در کمال ظهور است، سیره مقدس نبوی صلی‌الله اعلیه واله در مشورت با اصحاب: «و**

اشیروا علی‌اصحابی»، فرمودن در حوادث را، کتب سیرت مشروحاً متضمن و موافقت آن حضرت ج.با ارایه اکثر به جایی منتهی بود که حتی در غزوه احد، با این که رأی مبارک شخص حضرتش با جماعتی از اصحاب عدم خروج از مدینه مشرفه را ترجیح فرمود، و بعد هم همه دانستند که صلاح و صواب همان بود، با این وجود چون اکثریت آراء بر خروج مستقر بود از این رو با آنان موافقت و آن همه مصایب بزرگ را تحمل فرمود.عدم تخطی خلفاء اولین از این سیره مقدس و ترقیات فوق‌العاده مترتب بر آن هم از وقایع صدر اول بتفصیل معلوم است»(همان). کما اینکه«**حضرت شاه ولایت علیه افضل‌الصلواه والسلام هم در طی خطبه مبارک که در بیان حقوق والی بر رعیت بر والی در صفین انشاء فرموده بقاطبه حاضرین [که عددشانرا**(ص۵۴) **از پنجاه هزار نفر کمتر نگفته اند] میفرماید: «فلا تکلمونی بما تکلم به‌الجباره و لا تتحفظوا منی بما یتحفظ به عند اهل البادره و لا تخالطونی بالمصانعه و لا تظنوابی استثقالا فی حق قیل لی و لا التماس اعظام لنفسی، فانه من استثقل الحق ان یقال له او العدل ان یعرض علیه کان العمل بهما علیه اثقل فلا تکفوا عن مقاله بحق او مشوقه بعدل»**(همان، ص۵۵)[؛ «با من آنطور که با جباران سخن میگویید سخن نگویید، و چنانکه در برابر مردمان بی باک و متکبر خود داری میکنید از من در گفتن حق خود داری نکنید؛ با من با ظاهر سازی آمیزش ننمایید: در باره من گمان بیجا نبرید، که گفتن حق بر من سنگین باشد یا بخواهید من را ببزرگی تعظیم کنید؛ چه کسی که گفتن حق با پیشنهاد عدل بر او سنگین باشد، عمل بآن دو، بر او سنگین تر است، پس از سخن بحق یا مشورت بعدل هیچ خود داری ننمایید!!»]. آن حضرت بدین ترتیب ضمن نهی رفتار و روابط جباران، حق و عدل را اساس روابط سیاسی و بنیان حکومت خویش معرفی می نمایند»(همان، زیر نویس۱). ۲.«**چقدر سزاوار است ما مدعیان مقام والای تشیع اندکی در سراپای این کلام مبارک تأمل کنیم و از روی واقع و حقیقت رسی و الغاء اغراض نفسانی این مطلب را بفهمیم: که این درجه اهتمام حضرتش در رفع ابهت**[ترس] **و هیبت مقام خلافت از قلوب امت و تکمیل اعلی درجات آزادی آنان، و ترغیب و تحریصشان بر عرض هر گونه اعتراض و مشورت، و در عِداد؛ الف.حقوق والی بر رعیت و یا ب.حقوق رعیت بر والی شمردن آن، همچنین «اشیروا علی اصحابی» فرمودن های اشرف کاینات صلی‌الله علیه و آله بر طبق امر الهی عزاسمه- برای چه مطلب بود؟ اگر با وجود مقام والی عصمت و استغناء از تمام عالم در درک و انجام درست امور، معهذا بر رعایت تحفظ**

از خطاء و اشتباه چنین اهتمام فرموده‌اند برای هشدار و پرهیز آنان از این ناهنجاری سیاسی بوده است. پس لازم است که لااقل برای منع از تجاوزات عمدی، این اساس سعادت را استوار داریم، و اگر از برای تنزیه سلطنت حقه ولایتی از مجرد تشبه صوری به سلطنت های استبدادی فراعنه و طواغیت امم و حفظ اساس؛ اول.یکی.**مسئولیت** و دیگری.**شورویت آن**، و دوم.**تحفظ بر آن دو اصل طیب و طاهر**؛ یکی.**حریت**، و دیگری.**مساوات آحاد امت با مقام والای خلافت بوده، کما این که ظاهر بوده و بلکه متعین است، پس البته لازم است نحوه سلطنت اسلامی را اگر چه متصدی مغتصب باشد به قدر قوه تحفظ کنیم، و اگر محض تعلیم امت و از برای**؛ یک.**سر مشق**؛ ۱.**ولات** و ۲.**قضات** و ۳.**عمال**، دو.**و به غرض**؛ ۱.**التزام آنان به رفتار بر این خط مشی** و ۲.**عدم تخلف از این دستورعمل بوده پس لازمست آن را تعلیم کنیم**»(همان، ۵۵). **در هر حال «زهی اسف و حسرت که ما ظالم‌پرستان عصر و حاملان شعبه استبداد دینی چه قدر از مدالیل**[دال ها و مدلولهای] **کتاب و سنت و احکام شریعت و سیره پیغمبر و امام خود بی خبریم؟! و بجای آن که شورای عمومی ملی را «هذه بضاعتنا ردت الینا» بگوییم[و به قدر توان تحقق ببخشیم] با اسلامیت مخالفش می شماریم و حتی آیه واضح دلالت سابق را هم گویا در کتاب مجید الهی عزاسمه هرگز نخوانده؟! و یا به مفادش برنخورده؟! یا آن که به واسطه منافاتش با شهوات و شعبه استبداد و استعباد خودمان داستان: «نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب کتاب‌الله وراء ظهورهم کانهم لایعملون»(مفاد کتاب را نادیده انگاشتیم)، را تجدیدی نمودیم**»(همان، ص۵۶). **دویم.«آنکه در این زمینه که؛ الف.دستمان نه تنها از دامان عصمت بلکه از ملکه تقوی و عدالت و علم متصدیان هم کوتاه و به ضد حقیقی و نقطه مقابل آن ها گرفتاریم، ب.هم چنان که به ضرورت معلوم است حفظ همان درجه مسلم از محدودیت سلطنت اسلامی که دانستی؛ یک.مورد اتفاق امت بوده دو.و از ضروریات دین اسلام است، ج.و هم چنین صیانت این اساس شورویتی که به نص کتاب و سنت و سیره مقدس دانستی که ثابت و از قطعیاتست، د.جز به گماشتن مسدد و رادع خارجی که به قدر قوه بشری بجای آن قوه عاصمه الهی عز اسمه و لااقل جانشین قوه عقلی و ملکه عدالت و تقوی تواند بود، غیر ممکن و به صرافت طبع این نوع متصدیان عادتا از محالات و مانند حراست گوسفند را به گرگ** (ص۵۶)**واگذاشتن، و انتظار سردی از آتش داشتن، از این رو وجوب گماشتن هیئت مذکور، [چنانچه گذشت] بدیهی و غیر قابل انکار است**»(همان). **همین**

طور «به ضرورت معلوم است که قوه مسدد ورادع خارجی[عینی و عملی]، وقتی مؤثر و مفید و جانشین قوای نفسانی تواند بود که بر همان وجهی که ارادات نفسی در تحت ملکات و ادراکات و منبعث از آن ها است، همان طور طبقات متصدیان هم فقط عبارت از قوه اجرایی مملکت، و در تحت ترجیحات قوه مسدد و علمی و منبعث از آن باشند، و هم در صورتی اطرادپذیر و غیرقابل تخلف تواند بود، که اصل اساس دولت و وضع سلطنت به طور رسمیت و قانونیت بر همین وجه مبتنی شده، و به وسیله بیداری و هشیاری و حکمت علمی عقلاء ملت جمیع قوای استبدادی [که شرحش در خاتمه خواهد آمد مسلوب] و ابواب تخلص و چاره مسدود باشد و الا قوای ملعون استبدادی حتماً تحرک یافته و آتش طاغوتی حکما زبانه خواهد کشید و مآل امر لامحاله به جان ما ایرانیان خانمان ویران مؤدی خواهد شد»(همان، ص۵۷). تخلص: خلاصی، رهایی. مؤدی: منجر. **سیم.۱.«بعد از آنکه به موجب همین تشریح مبین شد و دانستی که گماشتن قوه و هیئت مسدده؛ الف.بنا بر اصول مذهب ما طایفه امامی قدر مقدور از جانشینی قوه عاصمه عصمت است، ب.و بنا بر مبانی اهل سنت به جای قوه علمی و ملکه تقوی و عدالت- حافظ نحوه سلطنت اسلامی از تبدل، و مراقبت در عدم تجاوز از حدود و متوقف بر آن، و منحصر در آنست؛ پس البته رکن اعظم این تحفظ و اصل اهم این مراقبت مرتب داشتن دستور آنست که** [به همان ترتیبی که اجمالاً در مقدمه گذشت] **به تمیز وظایف نوعی لازم از آنچه در آن حق مداخله نیست کاملا وافی، و تفصیل حدود مذکور را بر وفق مقتضیات**(ص۵۷) **مذهب به طور قانونیت و بر وجه رسمیت متضمن باشد، و الا بدون دستور مذکور البته مراقبت و محافظت متصدیان مانند محمول بلا موضوع بودهد و از قبیل سر بی صاحب تراشیدن خواهد بود»**(همان، ص۵۸). **بالجمله «چنان که ضبط اعمال مقلدین در ابواب عبادات و معاملات بدون آنکه رسایل علمی در دست و اعمال شبانه‌روزی خود را بر آن منطبق کنند از ممتنعاتست، همین‌طور در امور سیاسی و نوعیات مملکت هم ضبط رفتار متصدیان و در تحت مراقبت و مسئولیت بودنشان بدون ترتیب دستور مذکور از ممتنعات، و در حقیقت پایه و اساس حفظ؛ یکی.محدودیت و دیگری.مسئولیت مبتنی بر آن، و اصل اصیل در این باب، و مقدمه منحصره مطلب است، از این جهت واجب است، چون این سه مطلب آن گونه که بایسته و شایسته بود، مبین شد، و دانستی که حفظ نحوه سلطنت اسلامی از تبدل و تحفظ محدودیت و مسئولیت و شورویت و سایر**

مقومات ولایتی بودن آن جز به ترتیب دستور محدود کننده، و گماشتن هیئت مسدد، عادتا از ممتنعاتست و دانستی که گماشتن هیئت مسدد در این باب نه تنها برای واداری به اقامه وظایف لازم و منع از تجاوزات و فقط از باب گماشتن هیئت نظارت است برای حفظ امثال موقوفه غصب شده از تطاول و چپاول غاصب، بلکه خیلی دقیق تر و لطف تر و بالاتر از آن، و بنا بر اصول مذهب ما قدر مقدور از جانشین قوه عاصمه عصمت، و بنا بر مبانی اهل سنت به جای قوه علمی و ملکه تقوی و عدالت است، و دانستی که این جانشینی وقتی متحقق و کاملاً صورت‌پذیر گردد که بر همان وجهی که ارادات نفسانی منبعث از ملکات و ادراکاتست، هیئت مسدده هم در مملکت دارای این مرتبه و منشأ همین اثر باشد، بعد از تنبه و التفات به این معانی و مبانی تمامیت این ترتیب و متقوم بودن حفظ نحوه سلطنت اسلامی، به این دو رکن مقوم و مسئولیت(ص۵۸) **مترتبه بر آن دو اصل مبارک –حریت و مساوات– و متوقف بودن این جانشینی به همین تجزیه قوای مملکت، و مأذون بودن تمام این مبانی، پس از رد هر یک از فروع باصل خودش از شرع قویم اسلام، خاصه از مقتضیات مذهب ما طایفه امامی، چه قدر بدیهی و عدم انطباق تحدید استیلاء جوری که وجوبش در فصل سابق از جهات عدیده مبین شد، جز بر این ترتیب چه قدر ضروری است!!»**(همان، ص۵۸). **۲.«به درستی دقت استنباط و حسن استخراج اول حکیمی که به این معانی برخورده [یعنی منتسکیو و تفکیک قوای سه گانه]و مسئولیت و شورایی و مقید و مشروطیت و محدود بودن نحوه سلطنت عادله ولایتی و ابتناء اساسش را بر آن دو اصل مبارک** [حریت و مساوات] **و مسئولیت مترتبه بر آن ها، و متوقف بودن حفظ مقوماتش را با این دو رکن مقوم، از آنچه بیان نمودیم استفاده و استنباط نموده، و به طور قانونیت و بر وجه اطراد و رسمیت هم به چنین تمامیت مرتبش ساخت و امکان اقامه قوه مسدد و رادع خارجی، را به جای قوه باز دارنده عصمت و لااقل ملکه تقوی و علم و عدالت از کیفیت بر انگیختن ارادات نفس از ملکات و ادراکات استخراج نمود، و به وسیله تجزیه قوای مملکت و محدود نمودن شغل متصدیان به فقط قوه اجراییه تحت آراء قوه مسدده و مسئولیت آن، و آنان هم مسئول آحاد ملت بودن وجود خارجیش داد، زهی مایه شرف و افتخارش و بسی موجب سربزیری و غبطه ما مردم است!!!»**(همان). **۳.«با این که بحمدالله تعالی و حسن تأییده از مثل یک کلمه مبارک: «لاتنقض الیقین بالشک»، یقین را با شک نشکسته و نقص ننمایید، آن همه قواعد لطیف**

که استخراج نمودیم، از مقتضیات مبانی و اصول مذهب و مایه امتیازمان از سایر فرق چنین غافل و ابتلای به اسارت و رقیت طواغیت امت را تا زمان فرج عجل‌الله تعالی ایامه،(ص۵۹) **به کلی بی‌علاج پنداشته اصلا در این وادی داخل نشدیم و دیگران در پی بردن به مقتضیات آن مبانی و تخلیص رقابشان از این اسارت منحوس گوی سبقت از ما ربودند، و مبداء طبیعی آن چنان ترقی و نفوذ را از سیاسات اسلامی اخذ و به وسیله درستی استنباط و حسن تفریع و اجتهاد سیاسی این چنین فروع صحیحه بر آن مرتب، و به همان نتایج برتر نایل شدند!! و ما مسلمانان به واپس برگشتیم حال هم که بعد این همه گرفتاری، اندک تنبهی** [نسبت به واپسمانی خویش]**حاصل و مقتضیات احکام دین و اصول مذهبمان را با کمال سربزیری از دیگران اخذ و مصداق- «هذه بضاعتنا ردت‌الینا»، شدیم بازهم جهال و ظالم‌پرستان عصر و حاملان شعبه استبداد دینی درجه هم‌دستی با ظالمین را به آخرین نقطه منتهی رسانیده و سلب، ۱.فعالیت مایشاء و ۲.حاکمیت مایرید، و ۳.مالکیت رقاب، و ۴.عدم مسئولیت عمایفعل، از جائرین را با اسلامیت و قرآن منافی شمردند، همانا بر طبق اراده استبدادی خود و محض همدستی با جائرین مذهبی تازه اختراع نموده اسمش را اسلام و اساسش را بر تشریک طواغیت امت با ذات احدیت، تقدست اسمایه در صفات مذکور مبتنی ساختند!!! و کتاب**[نویسندگان و نظریه پردازان] **جور و استبدادی هم که به مقتضای: «انالشیاطین لیوحون الی اولیایهم»**[بمثابه نزول وحی شیاطین بر دوستانشان]**، از کفرستان روسیه برایشان نازل که متضمن این دستورالعمل های جوری و مبتنی بر همین مبانی است، قرآن آسمانیش خواندند و به همدستی با طواغیت امت مستظهر و**(ص۶۰) **در جهان اسلام به چنین خلاف ضروری واضح تظاهر و چنین نغمه ها سرودند و داستان: «اجعل الالهه الها واحدا ان هذا لشتی عجاب ما سمعنا بهذا فی‌المله الاخره ان هذا الا اختلاق»را تجدید نمودند»**(همان، ص۶۱). کفار گفتند: «آیا او چندین خدایان ما را منحصر به یک خدا کرده این بسیار تعجب آور است. ... »(ص/۳۸؛ ۷). «**فصل *چهارم.شبهات سیاسی**»: «وساوس و شبهات‌القایی و رفع آن ها هرچند با وضوح آنکه اساس این وساوس به همدستی با جباران و طواغیت مبتنی و ناشی از همان شعبه استبداد دینی و به غرض حفظ شجره خبیث استبداد و محض به بردگی و به بندگی کشانیدن عباد است. بنابراین مستغنی از تعرض، و**(ص۶۲) **جواب و اعتناء به آن خروج از وظیفه و بعید از صوابست، لکن به ملاحظه آنکه مبادا ملل بیگانه و غیر مطلعین به احکام شرعی**

این اباطیل مستبدانه مغرضانه را در عداد اقوال علماء اسلام شمارند و چنین واضحات ضروری را در شریعت مطهر قابل اختلاف و در نزد متشرعین محل خلاف پنداشته زبان طعن به دین مبین گشایند، بنابراین عجالتا در این مختصر به دفع وساوس راجع به اصول و مقدمات این اساس سعادت اکتفاء، و استقصاء و دفع بقیه اباطیل را با این که اوقات اشرف از آن است، به مقاله جداگانه ای موکول میداریم»(همان). **۲.«چون دانستی که اساس ولایتی و عادل بودن نحوه سلطنت چه آنکه به حق تصدی شود یا به اغتصاب بآن دو اصل طیب و طاهر- حریت و مساوات- مبتنی و حفظ شورویت و محدودیت و سایر مقوماتش هم به ترتیب دستور اساسی و عقد مجلس شورای ملی متوقف است، بنابراین مغالطات راجع به هریک از آن دو اصل مبارک و این دو رکن مقوم جداگانه بیان شده و به دفعش می پردازیم**»(همان، ص۶۴). «**اول.مغلطه راجع باصل مبارک حریت است**»(همان، صص۶-۶۴). «**دویم.مغالطه راجع به اصل طاهر مساواتست**»(همان، صص۷۲-۶۷). «**سیم.مغالطات راجع به ترتیب اصل دستور مُحَدِّد است**»(همان، صص۶-۷۳). «**چهارم.مغالطات راجع گماشتن هیئت نظار و عقد مجلس شورای ملی**»(همان، صص۸۵-۷۷). «**فصل پنجم.شرایط صحت و مشروعیت مداخله مبعوثان ملت در سیاسیات و بیان وظیفه عملیه ایشان**»(همان، صص۱۰۴-۸۶). «**خاتمه-دو مقصد: مقصد اول.استقصاء قوای ملعونه استبداد**»(همان، صص۱۱۹-۱۰۵). «**مقصد دوم.علاج قوای ملعونه**.«(همان، صص-۱۲۰). یعنی قانون اساسی و هیئت نظارت محدود کننده قدرت سیاسی حاکم میباشد.

***خودآزمایی؛ پرسش و پاسخ دانشجویی:** *جهالت و استبداد در نظریه سیاسی نائینی چه میباشند؟ *پرسش: عنوان و وجه نامگذاری، موضوع و مسئله اصلی کتاب و گفتمان سیاسی نائینی چه میباشد؟ *پرسش: اصل و جهات ضرورت دولت، حکومت و نظام سیاسی در نظریه نائینی چه میباشد؟ *پرسش: سلطنت مطلقه در تعبیر نائینی چه می باشد؟ *پرسش:ولایت سیاسی در تعبیر نائینی چه می باشد؟ *پرسش: حکومت قدر مقدور و قدر متیقن مشروطیت اسلامی سلطنت در نظریه سیاسی نائینی چه می باشد؟ *پرسش: ضرورت عقلی و شرعی نظام سیاسی و دولت چه می باشد؟ *پرسش: ارکان و حدود حاکمیت و دولت در نظریه نائینی چند مورد و چه می باشند؟ *پرسش: انواع دوگانه حاکمیت و نظام سیاسی در نظریه سیاسی نائینی

چند مورد و چه می باشند؟ *پرسش: حکومت ملوکی در نظریه سیاسی نائینی چند مورد و چه می باشند؟ *پرسش: ولایت اسلامی کامل در نظریه سیاسی نائینی چند مورد و چه می باشند؟ *پرسش: مشروطیت اسلامی در نظریه سیاسی نائینی چند مورد و چه می باشند؟ *پرسش: مبانی حکومت و نظام سیاسی مشروطیت اسلامی د رنظریه سیاسی نائینی چند مورد و چه می باشند؟ *پرسش: قانون اساسی اسلامی در نظریه سیاسی ئائینی چه می باشد؟ *پرسش: سازکار اعمال و نظارت سیاسی در نظریه سیاسی نائینی چه می باشد؟ *پرسش: ارکان مشروطیت اسلامی در نظریه سیاسی نائینی چند و چه می باشند؟ *پرسش: آزادی در نظریه سیاسی نائینی چه می باشد؟ *پرسش: مساوات در نظریه سیاسی نائینی چه می باشد؟ *پرسش: محدودیت و حدود حکومت در نظریه سیاسی نائینی چه می باشد؟ *پرسش: ضرورت اصلاحگری سیاسی در نظریه نائینی چه می باشد؟ *پرسش: مشروطیت سیاسی اسلامی؛ مشارکت، مشورت و نظارت سیاسی چه می باشد؟ *پرسش: شبهات سیاسی از نگاه نائینی چند مورد و چه می باشند؟ *پرسش: شبهه آزادی سیاسی و پاسخ آن از نظریه نائینی چه می باشد؟ *پرسش: شبهه مساوات سیاسی و پاسخ آن از نظریه نائینی چه می باشد؟ *پرسش: شبهه قانون اساسی و هیئت نظارت سیاسی و پاسخ آن از نظریه نائینی چه می باشد؟

*ج.نفی مشروطیت مطلقه سلطنت

جایگزینی: **راهبرد مشروطیت مشروعیت اسلامی**

رساله **تذکر غافل و ارشاد جاهل**: **شیخ فضل الله نوری**؛ یاد آوری غافل و راهنمایی جاهل(بسیط و مرکب)؛ آسیب شناسی و نقادی مشروطیت سیاسی

شیخ شهید فضل الله نوری(۸۸-۱۲۲۲هق)از پیشگامان نهضت مشروطیت اسلامی سلطنت در ایران و در تهران بود. اما با هوشیاری عجیب بزودی متوجه شد که جریانی روشنفکر مآب مشروطه نمای غرب زده، و حتی خوانین ستمگر و عوامل سلطنتی استبدادی مطلقه حاکم یک شبه رنگ عوض کرده و دمکرات شده، با پشتیبانی فکری و مالی و حتی تبلیغاتی و سیاسی بیگانه بویژه انگلیس، با شعائر فریبنده قانون و مجلس شورای ملی، برابری و آزادی در پی نفوذ یا تجدید و تداوم سلطه در ارکان نظام سیاسی کشور و تخریب مبانی دین مردمند. چرا که سلطه، نفوذ و وابستگی خارجی بیگانه برون آء را بسان سرطان بدخیم، شریرتر و ذلتبارتر از ستم

داخلی و خودی دانسته ولو آنکه آنهم شر و درد درونی میباشد. این ظلم خودمان بر خومان بوده و بد است. آن ظلم بیگانه بر ما بوده و بدتر و سوز بیرونی می باشد. به همین سبب هشدار داد. همان جریانات سوء، با سوء تبلیغ وی را مخالف اصل مشروطیت و مجلس معرفی کرده تا موانع را از سر راه خود بر داشته و مقاصد شوم خویش را بانجام برسانند. البته در این میانه کم نبودند افراد سالم و دلسوزی که فریب این ضد تبلیغات را خوردند. به همین سبب در لوایح خویش می آورند: ۱.«**ایها الناس! اول.یک.من بهیچوجه منکر مجلس شورای ملی نیستم. دو.بلکه مدخلیت خود را در تأسیس این اساس بیش از همه کس میدانم. زیرا که سه.علماء بزرگ ما که مجاور عتبات عالیات و سایر ممالک هستند؛ الف.هیچیک همراه نبودند. و ب.همه را باقامه دلایل و براهین من همراه کردم. از خود آن آقایان عظام میتوانید این مطلب را جویا شوید. چهار.الف.الآن هم همان هستم که بودم. ب.تغییری در مقصد و تجّددی در رأی من بهم نرسیده است. صریحا میگویم همه بشنوند. و بغائبین برسانید. که دوم.الف.من مجلس شورای ملی ای را میخواهم که عموم مسلمانان میخواهند. باین معنی که البته ب.عموم مسلمانان مجلسی میخواهند که اساسش بر اسلامیت باشد. و؛ یک.بر خلاف قرآن، دو.بر خلاف شریعت محمدی، و سه.بر خلاف مذهب جعفری، قانونی نگذارد. من هم چنین مجلسی میخواهم. ج.پس من و عموم مسلمین بر یک رأی هستیم**»(لوایح اقا شیخ فضل الله نوری، ص۴۴). ۲.«**اختلاف میانه؛ الف.ما و ب.لا مذهب هاست، که؛ یک.منکر اسلامیت و دو.دشمن دین حنیف هستند. یکی.چه بابیه مزدکی مذهب و دیگری.چه طبیعیه فرنگی مشرب. طرف من و کافه مسلمین اینها واقع شده اند. و شب و روز در تلاش و تک و دو هستند که بر مسلمانها این فقره را مشتبه کنند و نگذارند که مردم**(ص۴۴)**ملتفت و متنبه شوند که من و آنها همگی همرأی و همراه هستیم و اختلافی نداریم. ... خدای تعالی راضی مباد از کسی که در باره مجلس غیر از؛ یک.تصحیح و دو.تکمیل و سه.تنقیح، خیالی داشته باشد. و بر سخط و خشم الهی گرفتار باشند کسانی که مطلب مرا بر خلاف واقع انتشار میدهند. و بر مسلمانها تدلیس**[ظاهرفریبی] **و اشتباه میکنند و راه رفع شبهه را از هر جهت مسدود میسازند تا؛ الف.سخن ما بگوش مسلمانان نرسد و ب.بخرج مردم بدهند که فلانی و سایر مهاجرین منکر اصل مجلس شورای ملی شده اند**»(همان، ص۴۴). ... ۳.«**کسانی که از روی قوانین خارجه نظامنامه اساسی برای مجلس شورای ملی تدوین میکنند نگارشات خود را بر طبق همان صورت تلگراف**[منسوب به حجج اسلامی و المسلمین آقای حاجی و آقای آخوند خراسانی و آقای شیخ عبدالله

مازندرانی]**قرار بدهند دیگر دعاگویان را هیچ شکایت و موجب مهاجرت نخواهد بود و معلوم خواهد شد که منکر مجلس و مخالف مجلس و مخرب مجلس ما هستیم یا دیگران**»(همان، ص۴۵). اما در متن تذکر غافل و ارشاد جاهل آورده اند: ۱.«**حفظ نظام عالم محتاج به قانون است و هر ملتی که تحت قانون داخل شدند و بر طبق آن عمل نمودند، آمور آنها به استعداد قابلیت قانونشان منظم شد، ولی بر عامه متدینین**(ص۱۷۴) **معلوم است که بهترین قوانین قانون الهی است و این مطلب از برای مسلم محتاج به دلیل نیست و بحمدالله ما طایفه امامیه بهتر و کاملترین قوانین الهیه را در دست داریم. چونکه قانونی است که وحی فرموده او را خداوند عالم به سوی اشرف رسلش و خاتم انبیائش و وحی فرموده**[که]: «**الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی**»[اکمال دینانت کامل اسلام؛ قرآن با سنت امامت معصوم]. **لکن هزار حیف که افراد ملت ما را ابدا رغبت تحصیل علم به آن نبوده و نیست و حال آنکه جامع است جمیع ما یحتاج الیه الناس را. و گویا ماها جهل را محبوبترین اوصاف یافته ایم و معلوم است که قانون الهی ما مخصوص به عبادات نیست، بلکه حکم جمیع مواد سیاسیه را بر وجه اکمل و اوفی داراست؛ حتی ارش الخدش**[دیه خراش و زخم کوچک]. **لذا ما ابدا محتاج جعل فانون نخواهیم بود؛ خصوص به ملاحظه آنکه ما ها باید بر حسب اعتقاد اسلامی، نظم معاش خود را قسمی بخواهیم که امر معاد ما را مختل نکند. و لابد چنین قانون منحصر خواهد بود به قانون الهی، زیرا اوست که جامع جهتین است. یعنی نظم دهنده دنیا و آخرت است. بلکه اگر کسی گمان آن باشد که ممکن و صحیح است، جماعتی از عقلا و حکما و سیاسین جمع شوند و به شوری ترتیب قانونی بدهند، که جامع این دو جهت باشد و موافق رضای خالق هم باشد، لابد آن کسی که از ربقه**[طناب، رویکرد]**اسلام خواهد بود و چون اسلام بدون اقرار به نبوت محقق نیست، و اقرار به نبوت، به غیر دلیل عقلی متصور نیست و دلیل عقلی بر نبوت سوای احتیاج ما به چنین قانونی و جهل و عجز ما از تعیین آن نمی باشد**»(همان). انسان ها در تبیین یعنی تحدید بمعنای تعیین حدود کلی و احکام تفصیلی اصول اولیه نظری، علمی و عملی فطری عقلی و قلبی، نیازمند وحی است. کما اینکه عقل با راهنمایی آن تکمیل و با تعقل و عمل بدان کامل میگردد. و «**اگر خود را قادر بر آن بدانیم، پس دیگر دلیل عقلی بر نبوت نخواهیم داشت. بلکه اگر کسی را گمان آن باشد که مقتضیات عصر، تغییر دهنده بعض مواد آن قانون الهی است یا مکمل آن است، چنین کس هم، از عقاید اسلامی خارج است به جهت آنکه**[پیغمبر ما(ص)]**خاتم انبیاء است و قانون او ختم قوانین است**

و خاتم آن کسی است که آنچه مقتضی صلاح حال عباد است الیوم ممکن و صحیح صور[امروز تا رستاخیز]**به سوی او وحی شده باشد و دین را کامل کرده باشد. پس بالبدیهه چنین اعتقاد کمال منافات را با اعتقاد کمال منافات را با اعتقاد به خاتمیت و کمال دین او دارد و انکار خاتمیت به حکم قانون الهی کفر است. و توضیح این مطلب را در سوال و جواب عقل**(ص۱۷۵)**عاقل، به بیان واضح و برهان قاطع لایح**[نمودار، آشکار، واضح]**در همین اوان نموده ام. پس جعل قانون کلا یا بعضا، منافات با اسلام دارد و این کار پیغمبری است. لذا هر رسولی که مبعوث شد از برای همین کار بود. بعض از احکام پیغمبر سابق را امضاء می فرمود و . لذا خاتم انبیا است و قانون الهی که او آورده دیگر نقص نخواهد داشت، حتی نسبت به تمام ایام و نیز . ولی تمام حسب وحی بوده نه به استحسانات شخصی، «ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی»**[؛ «او از روی خواسته دل سخن نمی گویداین نیست مگر وحی که نازلشده»(نجم: ۳ و ۴)]. **این آیه قرآن است، یعنی پیغمبر(ص) کلامی نمی فرمود مگر اینکه وحی به او شده باشد. حاصل آنکه مسلم را حق قانون نیست. و الله ابدا گمان آن نداشتم که کسی جعل قانون را امضاء کند و از برای مملکت اسلام، قانونی جز قانون الهی بپسندد و مقتضیات عصر رت مغیّر**[تغییر دهنده]**بعضی مواد قانون الهی بداند. و مع ذلک، او معتقد به خاتمیت و کمال دین محمد صلی الله علیه و آله باشد. بلی! اگر کسی بخواهد به جهت امور شخصی خودش ضابطی مقرر کند منع و قبولش، چون مربوط به عمومی ناس نیست، ربطی به احدی ندارد، مگر آن که مشتمل بر منکری باشد. در این صورت با اجتماع شرایط، مورد نهی از منکر است از روی قانون الهی، و لذلک اگر سلطان اسلام**[۲۳]**[پناه]**ارادهٔ فرماید که دستور العملی به جهت عمل مأمورینش**[معین]**نماید که اهل مملکتش مورد تعدیات اشخاص مأمورین واقع نشوند، آنهم در غرویات بسیار خوب است، اهل و محل**[شایسته، سزاوار، روا]**. ولی امضاء و انفاذ**[روان کردن امر و فرمان، اجرا کردن حکم] **آن**(ص۱۷۶)**ربطی به وظیفه نواب عام و حجج اسلام ندارد و وظیفه آنها منحصر به آن است که احکام کلی که مواد قانون الهی است، از چهار دلیل شرعی** [اجتهاد و]**استنباط فرمایند و به عوام برسانند و آن چهار، قرآن و اخبار و اجماع و عقل است. آنهم بنحو**

[۲۳].حاکم و حکومت اسلام(قرآن و سنت)از حاکمیت و ولایت پیامبر(ص)بمثابه موسس و رهبر نظام سیاسی و ریاست دولت اسلام، حکومت علوی تا حکومت مهدودی است. حاکم و حکومت اسلامی: حاکمیت راهبران علمی دینی بسان ولایت فقیه و جمهوری اسلامی ایران است. حاکم و حکومت مسلمان: بسان حاکمیت صفوی و یا قاجار که لو بظاهر و ادعا مسلمان بودند. حاکم و حکومت بر مسلمانان: بسان حاکمیت مغولان که ابتدا کافر بوده و حداقل مسلمان هم نبودند.

مخصوصی که مقرر شده. و عمده آن است که باید ملاحظه فرمایند که در مقام استنباط قیاس و استحسان[۲۴] را داخلت ندهند چونکه در شرع امامیه حرام است که از روی استحسان و قیاس تعیین احکام الهی بنمایند. پس این دار شوری[محل مجلس شورا] **که مردم** خواستند **منعقدش نمایند و از روی موافقت طباع** [طبعها، اینجا خواستها] **با اکثریت آرا تعیین قانون کنند، اگر مقصورشان جعل قانون جدید بود، چنانکه این هیأت را مقننه**[قانونگذاری] **می خوانند بی اشکال تصدیق آن منافات با اقرار نبوت و ختمیت و مآل**[آرمان، غایت] **دین داشت. اگر قانون ترتیب قانون موافق شرع بود؛ اولا.آنکه ابدا ربطی به آن جماعت نداشت و بکلی از وظیفه آن هیأت خارج بود و ثانیا.آنکه عمل به استحسان عقلی**[ظنی یا توهمی ذهنی و نه یقینی] **است و حرام. و اگر مقصود آنها تعیین قانونی بود مخصوص به صغرویات**[سازکارها و اجرائیات] **اعمال مأمورین دولت، که ابدا ربطی به امور عامه**[عمومی] **که سخن**[ترسیم] **در آن از مخصوصات شارع است[۲۵]، نداشت، پس اسم شرع و قرآن چرا می بردند و متمسک به ذیل امضاء و انفاذ حجج اسلام چرا می زدند و مخالف آن را چرا محاد**[دشمن، ضد و خشمناک] **و معاند با امام می خواندند. و اگر مقصود آنها تعیین قانون الهی و اجراء و تقویت آن بود، عوام و فرق مختلفه را چه مدخلیت در این امر بود و چرا از آنها در امور عامه رأی طلبیدند و چرا اسمی از دلیل شرعی آن نمی آوردند؟ ای برادر عزیز! اگر مقصودشان اجراء قانون الهی بود و فایده مشروطیت حفظ احکام اسلامی بود، چرا خواستند اساس او را بر مساوات و حرّیت قرار دهند؟ که هر یک از این دو اصل مؤذی**[اذیت کننده،

---

[۲۴].قیاس، استثواب، استصواب، استصلاح، استحسان(و حتی قضایای مرسله)از سازکارهای اجتهادی اصول فقهی اهل سنت محسوب میوند که در اصول فقه امامی، پذیرفته شده نیست. پیش فرض همه اینها نقص یعنی نارسایی نص(قرآن و سنت)است. اینها بعتبیری بدل و به اصطلاح ن«عم بدل»(بهترین جایگزین)وحی اند. جریانات دیگر فقه سنی بویژه حنبلی اینها را رد کرده و به نظریه تخطئه، توقف و تعطیل اجتهاد و انسداد می کشد. قیاس: نوعی شبیه سازی و تمثیل در منطق است. استحسان: خوشایند مجتهد در اجتهاد می باشد. استصلاح: صلاحدید است. استصواب: صوابدید میباشد. حتی استثواب: ثوابدید و ثوابداری ماست. اینها ممکنست در قضاوت و حتی تحقیق و تولید علمی و نظریه سازی موثر باشند.

[۲۵].تشخیص و تجویز مبادی اجمالی، کارویژه فطرت عقلی برااانی و قلبی شهودیست. تبیین و تحدید یعنی تعیین حدود راهبردی کلی و به اصطلاح کلان، کارکرد وحی و نقل و به تعبیری شریعت است. تطبیق احکام تفصیلی، کار حس، استقراء، تجربه و عرف میباشد. این دو وجه دارد: یکی حکمی می باشد. که با اجتهاد احکام یعنی استنباط احکام شرعی فرعی از ادله اصلی(تفصیلی) یعنی همان حدود شرعی(قرآن و سنت) و مبادی مستقلات عقلی بدست میآیند. دیگری موضوعی است. که شناسایی مقتضیات زمان و روزامد و ضرورت های عملی با کار کارشناسی توجیه و تطبیق داده می شوند. چه امور عمومی بوده یا امور خصوصی باشد. کارامدی مجلس: قانونگذاری خُرد کاربردی، بمنظور چگونگی اجرایسازی آنهاست. مطابق احکام فرعی شرعی است. به تعبیر درست و دقیق امام خمینی در کتاب ولایت فقیه: «قوانین برنامه ای که کبفت(چگونگی)کار وزارتخانه ها را مشخص میسازد». بنابراین مجلس: چگونگی یعنی عوارض(شاخص های) نه گانه کمی و کیفی زمانی و مکامی، کنشی و واکنشی، ... احکام تفصیلی شرعی حدود کلی وحیانی مبادی(شالودی) اجمالی بنیادین و غایی فطری برهانی عقلی(نگرش) و شهودی قلبی(گرایش) را بر نموده و بایسته و شایسته است ترسم ماید. دیانت: جامع همه این مراتب سه گانه بوده و روح ، زیرساخت راهبردی(صراط) یا راهبرد زیرساختی و سیرت یا درونسازه(شاکله) و تَعَیُّن بخش سیاست است. سیاست: صورت، ساختار، راهبرد ساختار یو ساختا راهبردی و شکل تحققی عینی و تحصل بخش دیانت می باشد.

آزار رساننده، آسیب رسان. بنظر میرسد مؤدی یعنی موجب]خراب نماینده رکن قویم قانون الهی است، زیرا قوام اسلام به عبودیت است، نه به آزادی. و بنای آحکام آن به تفریق مجتمعات و جمع مختلفات است، نه به مساوات. پس به حکم اسلام، باید ملاحظه نمود که در قانون الهی، هر که(ص۱۷۷)**را با هر کس مساوی داشته، ما هم مساویشان بدانیم و هر صنفی را مخالف با هر صنفی فرموده، ما هم به اختلاف** [با]**آنها، رفتار کنیم. تا آنکه در مفاسد دینی و دنیوی واقع نشویم. مگر نمی دانی که لازمه مساوات در حقوق، از جمله آن است که فِرق ضاله[گمراه] و مضله[گمراه کننده] و طایفه امامیه نهج**[روش، گونه، رویه] **واحد محترم باشند و حال آنکه، ... پس اگر ...»**(همان). **۲.«ای برادر عزیز! مگر نمی دانی که آزادی قلم و زبان از جهات کثیره منافی با قانون الهی است؟ مگر نمی دانی فایده آن، آن است که بتوانند فِرَق ملاحده و زنادقه نشر کلمات کفریه خود را در منابر و لوایح بدهند و سَبّ**[دشنام، بدگویی] **مؤمنین و تهمت به آنها بزنند و القاء شبهات در قلوب صاف عوام**[توده مردم] **بیچاره بنمایند؟ ای عزیز! اگر اساس است اساس شوم مؤدّی**[منجر] **به ضلالت اعطاء حرّیت مطلقه**[بی بند باری و هر ج و مرج](ص۱۷۸)**نبود، پس چرا جلوگیری از لوایح کَفَره**[کفار، کفر آمیز] **نمی شد. کدام جریده**[روزنامه، نشریه]**نوشته که مشتمل بر طعن**[توهین و سرزنش و عیبگیری] **به اسلام و اسلامیان نبود؟ کدام اداره بود که جریده اش خالی از کفر بود؟ اگر اساس آن حریت نبود، جمال**[۲۶] **زندیق و جهنمی ملعون و آن فخر**[۲۷] **کفر مدلّس**[ریاکار] **و اخوان آنها، این همه کفریات در منابر و مجامع و جراید خود نمی گفتند و مردم چون قطعه ای چوب خشک استماع آن زندقه نمی نمودند. و اگر کسی می گفت منع فرمایید نمی گفتند که ما محتاج به آنها هستیم و آنها معین و مقوّم این اساسند. اُف به آن اساس**[اسلام آمده اما بنظر اساس درست است]**! که مرتدین و اقوال ضاله و مضاه آنها، مقوم آن باشند. آه! از نفهمی مردم. ای عزیز! اگر اعطاء حریت نشده بود، آن خبیث در محضر عمومی این همه افکار ضروری نمی کرد و از جمله آنکه نمی گفت: «مردم حق خود را بگیرند. در قیامت کسی پول سکه نمی زند، آخوندها از خودشان در آوردند که قسم بخور برو پی کارت». و آن مرتد نمی نوشت که: «اصول دین دو است: توحید یعنی اتحاد و اتفاق، و عدل: یعنی مساوات». و آن دیگری نمی گفت که: زکات در غلات چهارگانه واجب است و ما غیر او را، به او**

[۲۶].مراد: سید جمال الدین واعظ اصفهانی ، از سخنرانان فعال نهضت مشروطیت می باشد.

[۲۷].منظور فخر الاسلام، از سخنرانان مشروطیت، مدیریت روزنامه تدین.

ملحق کردیم». و آن صور ملعون نمی نوشت که: توسل به هر اسم و رسم، شرک است و نمی گفتند که: «آن دار فسق ، بل دار کفر[لندن و پاریس و اروپا]**، چون مکه معظمه محترم است».. و آن دیگری تعظیم به طرف آن دار فسق نمی کرد و آن خبیث دیگر، در ملاء عام نمی گفت که: «واجب است، هر روز زیارت آن بروند». و آن ملحد نمی گفت که: «قانون، مثل قرآن محترم است». و آن بی دین در جریده خود نمی نوشت: «باید عمل به قرآن کنیم و امروز این قانون، قرآن ماست و مجلس کعبه. و باید در حال احتضار پا را به سوی آن بکشند»**(همان، ص۱۷۸). **۳.«... اگر این اساس به جهت تقویت سالام بود چرا تمام افراد لا ابالی در دین و فرق ضاله، از بهایی و ازلی و کلیه اشخاص فاسد العقیده و دنیا خواهان جاهل و یهودی و نصاری و مجوسی و بت پرست های هندی و تمام ممالک کفر و کلیه فِرَق عالم، مگر خواص از مؤمنین، طالب قوت آن بودند و تقویت آن می نمودند و محبوب قلوب تمام فرق ضاله و مضله از طبیعیین و غیر هم بود»**(همان، ص ۱۸۰). **۴.«ای عزیز! اگر مقصود تقویت اسلام بود انگلیس حامی آن نمی شد و اگر مقصودشان عمل به قرآن بود عوام را گول نداده، پناه به کفر**[پناهندگی به سفارت انگلیس]**نمی بردند و آنها را یار معین و محل اسرار خود قرار نمی دادند و حال آنکه چند آیه در کلام الله هست که می فرماید کفار را ناصر و دوست و محل اسرار خود قرار**(ص ۱۸۰) **ندهید. آخر کدام احمق است که کفر حامی اسلام شود و ملکم نصاری حامی اسلام باشد و عدل اسلامی را که اساسش بر اختلاف حقوق است، بین افراد مخلوق خواهان باشد. بلی! حمایت عدل به معنی مساوات و حریت که قوام حقیقت ظلم به دو امر است، خواهد نمود، چنانکه کرد. من تعجب میکنم از بی تصوری این جماعت. آخر ای بی ملاحظه چگونه تصدیق آن میکنی که همه ظُلّام**[بسیار ستمگران]**، خواهان عدل اسلامی باشند و تمام فسقه و اراذل و اوباش خواهان آن باشند، ولی اشخاصی که قدس و ورع آنها مشهود عامه ناس است و گوشه نشسین دیار شما بودند و ابدا ربطی به اعضاء دولت نداشتند، زحمت ها بر خود بدهند در تخریب اساس عدل اسلامی»**(همان، ص ۱۸۰). **۵.«اف بر شما! بر این دانش که قبول کند این جریده نگاران معلوم حال و فرق مختلفه ضاله و ملکم نصاری و امثال اینها مؤید اساس عدل اسلامی و جان فشان از برای آن باشند، ولی این مقدسین و ائمه جماعات که بکلی از امور عامه معزول**[برکنار] **داشته اند خود را، سعی در تخریب اساس عدل اسلامی بنمایند و اینها در مقام تضییع و تخریب شرع باشند و آنان د رمقام حفظ شرع بر آیند»**(همان). **۶.«ای عزیز! اگر مقصود حفظ شرع بود، نمی گفتند که: «مشروطه**

محبوب ماست، و نخواهیم راضی شد که کلمه مشروعه نزد او نوشته شود». اگر در این کار قوت اسلام بود، پس چرا اشخاص معروف به تقوی و زهد و ایمان، و شعائر اسلام، خوار و مور توهین[تحقیر و خوار] **شده بودند، ولی فرق ضاله و ملحدین و آثار کفر قوی و ظاهر شده بود؟ ... اگر بنای آن بر حفظ دولت اسلام بود چرا یک عضوی از روس پول میگرفت و دیگری از انگلیس؟ و چرا هر روزی یک ماده فسادی بر پا می کردند و نمی گذاشتند که شعله فساد و تعدی و هرج و مرج بخوابد؟ ... ای بیچاره! برادر عزیزم! آنکه حقیقت مشروطه عبارت از آن است که منتخبین از بلدان به انتخاب خود رعایا در مرکز مملکت جمع شوند و اینها هیئت مقننه مملکت باشند، و نظر به مقتضیات عصر بکنند و قانونی مستقلا مطابق با اکثر آراء بنویسند، موافق مقتضی عصر. به عقول ناقصه خودشان و بدون ملاحظه موافقت و**[یا] **مخالفت آن با قانون شرع اطهر؛ بلکه هر چه به نظر اکثر آنها نیکو و مستحسن آمد، آن را قانون مملکتی قرار بدهند، مشروط بر اینکه اساس تمام مواد آن قانون به دو اصل مشئوم که مساوات و حریت افراد سکنه مملکت است، باشد**»(همان، ص۱۸۲). و این: «**مشروطه مطلقه**»(همان)است. بر این اساس «مشروطه مشروعه» مطرح میگردد(همان). ***خود آموزی؛ پرسش و پاسخ دانشجویی**: *مشروطیت مطلقه چه میباشد؟ *مشروطیت اسلامی چگونه است؟ *مجلس شورای اسلامی مورد تأیید شیخ فضل الله چگونه میباشد؟ مجلس شورای مورد نفی شیخ فضل الله چه است؟ *ضرورت و نقش قانون در نظام سیاسی و دولت در نظریه شیخ فضل الله چه میباشد؟ * اساس و حدود قانونگزاری در راهبرد اصلاحی شیخ فضل الله چه است؟ جریان مخرب لامذهبی ها در مشروطیت در رهیافت اصلاحی شیخ فضل الله چگونه میباشد؟ *نقش مخرب و منحرف ساز دولت ها و عوامل نفوذی بیگانه(روس و انگلیس) و بیگانه ستیزی در رهیافت اصلاحی مشروطیت شیخ فضل الله چگونه است؟ *غرض(خیال) شیخ فضل الله در باره مجلس شورای اسلامی چه بود؟ *آزادی قلم و بیان مورد تأیید شیخ فضل الله چگونه است؟ *آزادی قلم و بیان مورد رد شیخ فضل الله چه میباشد؟ *تساوی حقوقی و قانونی مورد تأیید شیخ فضل الله؟ چگونه است *تساوی مورد انکار شیخ فضل الله چه بود؟

*د.ولایت فقیه(حکومت اسلامی): امام خمینی

گفتمان، فلسفه فقه و فن راهبردی سیاسی؛ انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی

***اول.گفتمان توحیدی سیاسی امام خمینی: حضرت امام خمینی**(ره)، عالم عامل جامع دینی و سیاسی است. در یک کلمه امام می باشد. نظریه پرداز علمی(تئوریسازی)و راهبردی(دکترین ساز)انقلاب اسلامی، ولایت فقیه و جمهوری اسلامی می باشد. رهبر انقلاب اسلامی ایران، بنیانگذار نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران و رهبری نظام و دولت[هیئت حاکمه]ج.ا.ا. بود. در همه این زمینه ها اراء خود را ضمن مجموعه ای منظومه وار از آثار خویش طرح و تبیین نموده اند. از کشف اسرار، مصباح هدایت الی ولایت و خلافت، اسرار نماز، معراج سالکین، شرح حدیث جنود عقل و جهل تا دوره بیشا ۲۰جلدی صحیفه نور که حاوی اطلاعیه ها، نامه ها و سخنرانی های متعدد وی بمناسبت های مختلف و با خاطبین متفاوت در طی رهبری سیاسی خویش از آغاز نهضت ۱۵خرداد ۱۳۴۲ و پیشا آن تا وصیت نامه الهی سیاسی ایشان می باشد. قبل از آن؛ امام خمینی به نقل از متن صحیفه امام می فرمایند: «**وقتی که ما در حبس بودیم ...رئیس امنیت آن وقت ... گفت که: آقا! سیاست عبارت از دروغگویی است، عبارت از خُدعه است، عبارت از فریب است، عبارت از پدر سوختگی است، این را بگذارید برای ما. من به او گفتم: این سیاست مال شماست!**»(صحیفه امام، ج۱۳، ص۴۳۱). به تأکید ایشان؛ «**البته سیاست به آن معنایی که اینها می‌گویند که دروغگویی، با دروغگویی، چپاول مردم و با حیله و تزویر و سایر چیزها، تسلط بر اموال و نفوس مردم، این سیاست هیچ ربطی به سیاست اسلامی ندارد، این سیاست شیطانی است**»(همان). و «**اما سیاست به معنای اینکه جامعه را راه ببرد و هدایت کند به آنجایی که صلاح جامعه و صلاح افراد هست، این در روایاتِ ما برای نبیّ اکرم با لفظ «سیاست» ثابت شده است. و در دعای، در زیارت جامعه ظاهراً هست که «ساسَةُ العباد»هم هست. در آن روایت هم هست که پیغمبر اکرم مبعوث شد که سیاست امت را متکفّل باشد**»(اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۴، بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۴، ح ۳). کما اینکه؛ «**معنای صحیح سیاست**»: «**باید عرض کنم که سیاست برای روحانیون و برای انبیا و برای اولیای خدا حقّی است، لکن سیاستی که آنها دارند، دامنه‌اش با سیاستی که اینها دارند فرق دارد. ما اگر فرض کنیم که یک فردی هم پیدا بشود که سیاست صحیح را اجرا کند، نه به آن معنای شیطانی فاسدش، یک حکومتی، یک رئیس جمهوری، یک دولتی سیاست صحیح را هم اجراکند. و به خیر و صلاح ملت باشد، این سیاست یک بُعد از سیاستی است که برای انبیا بوده است و برای اولیا و حالا برای علمای اسلام**»(همان؛ صص۲,۴۳۱). حال اینکه«**انسان یک بُعد ندارد، جامعه هم یک بُعد ندارد، انسان فقط یک حیوانی نیست که خوردن و خوراک همه شئون او باشد**»(همان). **بدینسان«سیاستهای شیطانی و سیاستهای صحیح اگر هم باشد امّت را در یک بُعد هدایت می‌کند و راه می‌برد و آن بُعد حیوانی است. بعد اجتماع مادی است و این سیاست یک جزء ناقصی از سیاستی است که در اسلام برای انبیا و برای اولیا ثابت است**»(همان، ص۴۳۲). در صورتیکه؛ «**آنها**[انبیاء و اولیاء] م**ی‌خواهند ملت را، ملتها را، اجتماع را، افراد را هدایت کنند، راه ببرند در**

همه مصالحی که از برای انسان متصور است، از برای جامعه متصور است»(همان). یعنی درست«**همانی که در قرآن صراط مستقیم گفته می‌شود، «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**»[ما را براه راست هدایت نما] **ما در نماز می‌گوییم. ملت را، اجتماع را، اشخاص را راه ببرد به یک صراط مستقیمی که از اینجا شروع می‌شود و به آخرت ختم می‌شود. الی اللّه است**»(همان). در نتیجه؛ «**سیاست این است که جامعه را هدایت**[ارایه طریق: راهنمایی و ایصال یعنی رسانیدن به مطلوب: راهبری] **کند و راه ببرد**[راهبرد]، **تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد، و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست، صلاح ملت هست، صلاح افراد هست و این مختص به انبیاست. دیگران این سیاست را نمی‌توانند اداره کنند. این مختص به انبیا و اولیاست و به تبع آنها به علمای بیدار اسلام. و هر ملتی علمای بیدارش در زمانی که آن ملت نبیشان بوده است**»(همان). بدینترتیب؛ «**اینکه می‌گویند شما دخالت در سیاست نکنید و بگذارید برای ما، شماها سیاستتان، سیاست صحیحتان هم یک سیاست حیوانی است. آنهایی که فاسدند، سیاستشان سیاست شیطانی است. آنهایی که صحیح راه می‌برند باز سیاستی است که راجع به مرتبه حیوانیت انسان، راجع به رفاه این عالم، راجع به حیثیاتی که در این عالم هست راه می‌برند. لکن انبیا، هم این عالم را و هم آن عالم را- و اینجا راه است برای آنجا- اینها هدایت می‌کنند. مردم را به این راه و آنچه که صلاح ملت است، صلاح جامعه است. اینها آنها را به آن صلاح دعوت می‌کنند. و صلاح مادی و معنوی از مرتبه اوّل تا آخری که انسان مراتب کمال دارد**»(همان، صص۳,۴۳۲). بر این اساس؛ «**سیاستمداران اسلامی، سیاستمداران روحانی، انبیا- علیهم السلام- شغلشان سیاست است. دیانت؛ همان سیاستی است که مردم را از اینجا حرکت می‌دهد و تمام چیزهایی که به صلاح ملت است و به صلاح مردم است. آنها را از آن راه می‌برد که صلاح مردم است که همان صراط مستقیم است**»(همان، ص۴۳۳).

آراء و اخلاق و رفتار و آثار امام بسان کوه عظیم یخی میماند در اقیانوس. ظاهرش به بیرون بوده فقه سیاسی و گفتمان و کتاب ولایت فقیه میباشد. باطنش، فلسفه و حکمت سیاسی و گفتمان و رساله شرح حدیث جنود عقل و جهل است. بنیاد و روح آن عرفان سیاسی و گفتمان و کتاب (چراغ)مصباح هدایت الی خلافت و ولایت می باشد. ولایت فقیه نیز از سه قسمت تشکیل شده است. یک.مقدمه: در فلسفه سیاسی ولایت فقیه و حکمت حکومت اسلامی، دو.دلایل لزوم تشکیل حکومت، سه.طرز حکومت اسلامی، چهار.برنامه مبارزه(انقلاب اسلامی)برای تشکیل حکومت اسلامی. در ادامه به اهم مباحث مقدماتی بمثابه مبادی ولایت فقیه و فصواول و دوم میپردازیم.

***دوم.گزیده کتاب و گفتمان «ولایت فقیه»(حکومت اسلامی) امام خمینی(ره)؛ نگاه و نظام نظریه سیاسی(تئوری) و نظریه نظام سیاسی(دکترین) ولایت فقیه. فهرست مطالب: مقدمه**(ص۶)**، دلایل لزوم تشکیل حکومت**(ص۲۶)**، طرز حکومت اسلامی**(ص۵۲)**، برنامه مبارزه برای تشکیل حکومت اسلامی(صص۲۰۸-۱۷۳).**

***الف)مقدمه**: پیش درامد؛ پیشینه، پایه، پیشفرضها، پرسش اصلی و فرضیه گفتمان ولایت فقیه.

***۱.بداهت عقلی ضرورت ولایت فقیه:** الف.«**موضوع«ولایت فقیه»فرصتی است که راجع به بعضی امور و مسائل مربوط به آن صحبت شود. ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود، و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلامی را، حتی اجمالًا، دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد، و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت**»(همان). تصور: فهم. تصدیق: تأیید. برهان: دلیل عقلی، از علت به معلول رفتن. مثل اینکه گفته شود خورشید است. پس بلافاصله نتیجه گرفته میشود که روز است. چون نور خورشید سبب روشنایی روز میباشد. دیانت اسلام(قرآن و سنت)بسان بودیسم و هندوئیسم و قرائتی از مسیحیت، رهبانی یعنی تارک دنیا و دنیا گریز یا دنیا ستیز نیست. کما اینکه به تعبیر پیامبر اکرم(ص): «لا رهبانیه فی الاسلام»(همان). چنانکه به تعبیر حتی عارفی عریف همانند مولوی در مثنوی:

مصلحت در دین عیسی غار و کوه مصلحت در دین ما جنگ و شکوه

دیانت اسلام: دین جهاد و اقتدار میباشد. اصول و فروع حدود و احکام آن نیز متضمین و مبین گفتمان و الگوی مدنی بوده و بشمار میآید. مدنی پس اسلام دین مدنی است. یعنی اجتماعی و سیاسی میباشد. اسلام: مکتب دینی مدنی توحیدی دوساحتی مادی و معنوی و دو بعدی باطنی و ظاهری متعادل و متعالی است. دارای بینش(معارف، جهان بینی و ایدئولوژی)، شریعت یا نظام حقوقی و اخلاق یا نظام روابط و رفتاری میباشد. دارای نگاه و نظریه نظام مدنی و سیاسی است. پس بلافاصله نتیجه میگیریم که گفتمان و الگوی اسلام نیازمند تحقق عینی نظام مدنی و سیاسی میباشد. یا حتی مسلمانان یا امت اسلامی و در حقیقت جامعه مدنی و سیاسی اسلامی نیازمند نظام سیاسی هستند. بویژه اینکه دیانت اسلام برای اجرا آمده و جهانی و جاویدان است. در غیر اینصورت حکمت و فلسفه آن منتفی میباشد. نظام سیاسی نیز دارای دولت و سیاست است.

نظام سیاسی و دولت نیز نیازمند و دارای سرزمین(قلمروسیاسی و به اصطلاح دار الاسلام)، حاکمیت، حکومت، قدرت و اقتدار سیاسی می باشد. در نهایت دیانت اسلامی، جامعه اسلامی، نظام سیاسی اسلامی و دولت اسلامی، نیازمند و دارای راهبری علمی دینی بوده و بایسته و شایسته است باشد. همانگونه که هر نظامی از سویی دارای نظریه بماثبه مکتب خواه نارسا و ناسازوار، یا رسا و سازوار، بشری یا الهی، نانوشته یا نوشته بوده و از دیگر سو و بر اساس آن از ملت و دولت تشکیل شده است. نظام سیاسی اسلام(کامل قرآنی و سنت) و اسلامی(مذاهب و متفکرین اسلام از جمله در دروان غیبت) فراهم آمده ملت و دولت و در رأس آن رهبری(راهبردی و یا ریاست پیشرو) بر اساس مکتب(راهبرد راهبری یا راهبرد پیشرفت) میباشد. به تعبیری دیگر راهبر و راهبری امت بر اساس مکتب است. آنهم مکتبی کامل؛ رسا و سازوار ذاتی و درونزادی جامع، جهانی و جاویدان و کارامد؛ بهره ور و اثربخش تمدنساز بوده و میباشد. تاریخ نیز گواه بشمار میآید. این چنین گفتمان یعنی نگاه، نظریه و نظام و نیز الگو یعنی نمونه عملی مکتب دینی مدنی؛ پیشرفت توحیدی دو ساحتی مادی و معنوی دو بعدی باطنی و ظاهری متعادل و متعالی است. جامع توسعه اقتصادی و تأمین آسایش بدنی توامان با توسعه و تعادل سیاسی و کارامدسازی؛ بهره وری و اثربخشی در جهت توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی، میباشد. **ب.«این که امروز به ولایت فقیه چندان توجهی نمی‌شود و احتیاج به استدلال پیدا کرده، علتش اوضاع اجتماعی مسلمانان عموماً، و حوزه‌های علمیه خصوصاً، می‌باشد. اوضاع اجتماعی ما مسلمانان و وضع حوزه‌های علمیه ریشه تاریخی دارد که به آن اشاره می‌کنم»**(همان). تحریف و انحراف امامت از مسیر نبوت و تقلیل آن به خلافت که مانع و بلکه مسبب انحطاط به سلطنت استبدادی مطلقه غالب تاریخ سیاسی مسلمانان و حتی بازتاب آن در انحراف و انفعال مجامع علمی اسلامی گشته، تجربه سوء تاریخی خلاف ماهیت و مبانی اسلام و حقیقت و مبادی فطری انسانی و تکوینی جهانی است.

***۲.اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت جزء ولایت: ۱.الف.«ما معتقد به «ولایت» هستیم؛ و معتقدیم پیغمبر اکرم (ص) باید خلیفه**[جانشین سیاسی] **تعیین کند و تعیین هم کرده است. آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است؟ بیان احکام خلیفه**(ص۲۱) **نمی‌خواهد. خود آن[۲۸]حضرت بیان احکام می‌کرد. همه احکام را در کتابی می‌نوشتند، و دست مردم می‌دادند تا عمل کنند. اینکه عقلًا لازم است خلیفه تعیین**

[۲۸].پیامبر اسلام (ص) در موارد متعددی بر جانشینی علی(ع) تصریح فرموده است؛ از جمله در حدیث یوم الدار (روز دعوت خویشاوندان)، حدیث منزلت (جانشینی علی(ع) پیامبر را در جنگ تبوک)، آیه ولایت [اعطای انگشتری به فقیر و نزول آیه کریمه]، واقعه غدیر خم و حدیث ثقلین ..... تفسیر کبیر؛ ج ۱۲، ص ۲۸ و ۵۳ ذیل آیات ۵۵ و ۶۷ سوره مائده- سیره ابن هشام؛ ج ۴، ص ۵۲۰- تاریخ طبری؛ ج ۲، ص ۳۱۹ و ۳۲۲.الغدیر؛ ج ۱،۲،۳.

کند، برای حکومت است. ما خلیفه می‌خواهیم تا اجرای قوانین کند. قانون مجری لازم دارد. در همه کشورهای دنیا این طور است که جعل[وضع] **قانون**[لازمست اما کافی نیست و] **به تنهایی فایده ندارد و سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. پس از تشریع قانون، باید قوه مجریه‌ای به وجود آید. در یک تشریع یا در یک حکومت اگر قوه مجریه نباشد، نقص وارد است. به همین جهت اسلام همان طور که جعل قوانین کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. «ولیِّ امر» متصدی قوه مجریه قوانین هم هست. اگر پیغمبر اکرم (ص) خلیفه تعیین نکند، «فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ»**[۲۹]**. «رسالت» خویش را به پایان نرسانده است. ضرورت اجرای احکام و ضرورت قوه مجریه و اهمیت آن در تحقق رسالت[نبوت] و ایجاد نظام عادلانه‌ای که مایه خوشبختی بشر است سبب شده که تعیین جانشین مرادف اتمام رسالت باشد»**(همان). ولایت: سرپرستی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی، کارگذاری سیاسی؛ سیاستگذاری و سیاستمداری است. خلافت: جانشینی می باشد. قائم مقامی است. خلافت: عمدتا مبین شأن مدیریتی سیاسی و اجراییسازی سیاسی میباشد. نبوت و رسالت: هدایت به معنای ارایه طریق، راهنمایی، نقشه راه و طرح هادی و راهبرد راهبری جامعه و جهان و حتی راهبرد پیشرفت است. مراد مکتب، گفتمان؛ نگاه، نظریه و نظام و الگوی راهبری و پیشرفت مدنی میباشد. امامت: هدایت به معنای ایصال یعنی رسانیدن به مطلوب، راهبری، اعمال و اجرای نقشه و راهبری راهبردی دینی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی می باشد. در شیعه: امامت یا رهبری دینی مدنی سیاسی: سه شأن دارد. شأن تربیتی، علمی و اداری نظر و عملی دینی و سیاسی است. مرجعیت ربوبی، علمی دینی و سیاسی و مدیریتی است. امام: هم اسوه و مربی، هم عالم(به تعبیر خود اما در دعا زیارت جامعه: «عالم بالدین و عالم بالسیاسه») و معلم و هم مدیریت و مجری(ساسه العباد)و سیاستمداری می باشد. امام هم مربی و هم کارشناس و هم کارگذار سیاسی اعم از سیاستگذاری و سیاستمداری است. در اهل سنت: امامت و خلافت عمدتا شأن سوم امامت و رهبری بوده و بمعنای مدیریت اجرایی تلقی و تعبیر میشود. **ب.اول.«در زمان رسول اکرم (ص) این طور نبود که؛ یک.فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند؛ دو.بلکه آن را اجرا می‌کردند. رسول اللّه (ص) مجری قانون بود. مثلًا قوانین جزایی را اجرا می‌کرد: دست سارق را می‌برید؛ حد می‌زد؛ رجم[سنگسار] می‌کرد**[۳۰]**. دوم.خلیفه هم برای این امور است. یکخلیفه قانونگذار نیست. دو.خلیفه برای این است که احکام خدا را که رسول اکرم (ص) آورده اجرا کند. اینجاست که تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره لازم می‌آید»**(همان). **۲.الف.یک.«اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا**

[۲۹].اقتباس است از آیه ۶۷ سوره مائده.

[۳۰].وسائل الشیعه؛ ج ۱۸، ص ۳۷۶ و ۵۰۹.

و اداره جزئی از ولایت است؛ دو.چنانکه مبارزه و کوشش برای آن از اعتقاد به ولایت است. درست توجه کنید»(همان). ب.«**همان طور که آنها بر ضد شما اسلام را بد معرفی کرده‌اند، شما اسلام را آن طور که هست معرفی کنید؛ ولایت را چنانکه هست معرفی کنید. بگویید ما که به ولایت معتقدیم، و به اینکه رسول اکرم (ص) تعیین خلیفه کرده و خدا او را واداشته تا تعیین خلیفه کند و «ولیّ امر» مسلمانان را تعیین کند، باید؛ نخست.به ضرورت تشکیل حکومت معتقد باشیم؛ دوم.و باید کوشش کنیم که دستگاه اجرای احکام و اداره امور برقرار شود. سوم.مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی لازمه اعتقاد به ولایت است. شما؛ یک.قوانین اسلام و آثار اجتماعی و فواید آن را بنویسید و نشر کنید. دو.روش و طرز تبلیغ و فعالیت خودتان را تکمیل کنید. سه.توجه داشته باشید**(ص۲۲)**که شما وظیفه دارید حکومت اسلامی تأسیس کنید. چهار.اعتماد به نفس داشته باشید، و پنج.بدانید که از عهده این کار برمی‌آیید»**(همان). **۳.الف.«استعمارگران از سیصد- چهار صد سال پیش زمینه تهیه کردند. از صفر شروع کردند تا به اینجا رسیدند. ما هم از صفر شروع می‌کنیم. از جنجال چند نفر غربزده و سرسپرده نوکرهای استعمار هراس به خود راه ندهید. اسلام را به مردم معرفی کنید تا نسل جوان تصور نکند که آخوندها در گوشه نجف یا قم دارند احکام**[جزئی] **حیض و نفاس می‌خوانند و کاری به سیاست ندارند؛ و باید دیانت از سیاست جدا باشد. ب.این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند، استعمارگران گفته و شایع کرده‌اند. این را بی‌دینها می‌گویند. مگر زمان پیغمبر اکرم (ص)] سیاست از دیانت جدا بود؟ مگر در آن دوره عده‌ای روحانی بودند، و عده دیگر سیاستمدار و زمامدار؟ مگر زمان خلفای حق، یا ناحق، زمان خلافت حضرت امیر(ع) سیاست از دیانت جدا بود؟ دو دستگاه بود؟ ج.این حرفها را استعمارگران و عمال سیاسی آنها درست کرده‌اند تا دین را از تصرف امور دنیا و از تنظیم جامعه مسلمانان برکنار سازند؛ و ضمناً علمای اسلام را از مردم و مبارزان راه آزادی و استقلال جدا کنند. در این صورت می‌توانند بر مردم مسلط شده، و ثروتهای ما را غارت کنند. منظور آنها همین است»**(همان). دیانت و سیاست: بسان اساس و زیرساخت و ساحتمان است. بسان روح و جسمند. چنانکه پیشتر در متون فارابی، خواجه نصیر، حتی ابن خلدون و صدرا ملاحظه شد. ماتریالیسم یعنی مادیت گرایی، نچرالیسم یعنی طبیعت گرایی، اومانیسم یعنی بشر گرایی غریزی غیر دینی، دوآلیسم یعنی جدایی سیاست از دیانت یا دیانت از سیاست و سکولاریسم یعنی دنیویت گرایی صرف، از اهم شالوده ها و شاخصه های مدرنیسم چه لیبرالیسم و چه سوسیالیسم اند. این گفتمان و الگوی توسعه تکساحتی فرویدیسمی-تنازعی داروینیستی امپریالیستی در هر دو شاخه لیبرال دمکراسی و لیبرال امپریالیسم و سوسیال دمکراسی و سوسیال امپریالیسم شده و میشود. گفتمان و الگوی توحیدی مادی و معنوی و از جمله دینی و سیاسی اسلام متعا ل و متعالی است. **۴.«اگر ما مسلمانان کاری جز نماز خواندن و دعا و ذکر گفتن نداشته باشیم، استعمارگران**

و دولتهای جائر متحد آنها هیچ کاری به ما ندارند. شما برو هر قدر می‌خواهی اذان بگو، نماز بخوان؛ بیایند هر چه داریم ببرند، حواله‌شان با خدا! لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ الّا بِاللَّهِ! وقتی که مردیم، ان شاء اللّه به ما اجر می‌دهند! اگر منطق ما این باشد، آنها کاری به ما ندارند. آن مردک (نظامی انگلیس در زمان اشغال عراق) پرسید اینکه در بالای مأذنه دارد اذان می‌گوید به سیاست انگلستان ضرر دارد؟ گفتند: نه. گفت: بگذار هر چه می‌خواهد بگوید! اگر شما به سیاست استعمارگران کاری نداشته باشید و اسلام را همین احکامی که همیشه فقط از آن بحث می‌کنید بدانید و هر گز از آن تخطی نکنید، به شما کاری ندارند. شما هر چه می‌خواهید نماز بخوانید؛ آنها نفت شما را می‌خواهند، به نماز شما چکار دارند»(همان). دیانت بدون سیاست: نارسا و ناکارامد بوده بهره و اثربخش نمی باشد. سیاست بدون دیانت: جاهلی آسیبی نارسا و ناساواری تکساحتی-تنازعی ضالی و فاسقی است. به همین سبب دیانت و دینداران فاقد سیاست مورد سلطه و سوء استفاده سیاست بدون دیانت قرار گرفته، میگیرد و خواهد گرفت. از استثمار اقتصادی، پیشا آن و بنیانی تر و بدتر از آن، استیلای سیاسی(از جمله حقوقی و قانونی، اداری و سازمانی، امنیتی و حتی قضایی و کیفری بسان مسئله کاپیتولاسیون یعنی حق قضاوت کنسولی و مصونیت مجرمان امریکایی در ایران پیشا انقلاب که یکی از جرقه های انقلاب اسلامی گردید)، و بنیادینتر و بدترین اسکتبار و استضعاف یا مرز استحقار(تحمیق)فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و وابستگی و عقب بردگی، عقب ماندگی و عقب نگهداشتگی همه جانبه است. **۵.الف.«آنها معادن ما را می‌خواهند؛ می‌خواهند کشور ما بازار فروش کالاهای آنها باشد. و به همین جهت، حکومتهای دست نشانده آنها از صنعتی شدن ما جلوگیری می‌کنند؛ یا صنایع**(ص: ۲۳)**وابسته و مونتاژ تأسیس می‌کنند. آنها می‌خواهند ما آدم نباشیم! از آدم می‌ترسند. اگر یک آدم پیدا شد از او می‌ترسند. برای اینکه تولید مثل می‌کند، و تأثیراتی می‌گذارد که اساس استبداد و استعمار و حکومت دست نشاندگی را در هم می‌ریزد. لذا هر وقت آدمی پیدا شد، یا او را کشتند؛ یا زندانی و تبعیدش کردند؛ یا لکه دارش کردند که «سیاسی» است! این آخوند «سیاسی» است! پیغمبر (ص) هم سیاسی بود. ب.این تبلیغ سوء را عمال سیاسی استعمار می‌کنند تا شما را از سیاست کنار بزنند، و از دخالت در امور اجتماعی بازدارند؛ و نگذارند با دولتهای خائن و سیاستهای ضد ملی و ضد اسلامی مبارزه کنید؛ و آنها هر کاری می‌خواهند بکنند و هر غلطی می‌خواهند بکنند؛ کسی نباشد جلو آنها را بگیرد»**(همان، ص۲۵).

***۳.دلایل لزوم تشکیل حکومت: لزوم مؤسسات اجرایی: ۱.الف.«مجموعه قانون برای اصلاح جامعه** [لازمست اما] **کافی نیست. برای اینکه قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود، به قوه اجراییه و مجری احتیاج دارد. به همین جهت، خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون، یعنی احکام شرع، یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است. ب.رسول اکرم (ص) در رأس تشکیلات اجرایی و**

اداری جامعه مسلمانان قرار داشت. علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام، به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را به وجود آورد. در آن زمان مثلًا؛ یک.به بیان قانون جزا اکتفا نمی‌کرد، بلکه در ضمن دو.به اجرای آن می‌پرداخت: دست می‌برید؛ حد می‌زد؛ و رجم می‌کرد. ج.پس از رسول اکرم (ص) خلیفه همین وظیفه و مقام را دارد. رسول اکرم (ص) که خلیفه تعیین کرد فقط برای بیان عقاید و احکام نبود؛ بلکه همچنین برای اجرای احکام و تنفیذ قوانین بود. وظیفه اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود که تعیین خلیفه را تا حدی مهم گردانیده بود، که بدون آن پیغمبر اکرم(ص) ما بلغ رسالته. رسالت خویش را به اتمام نمی‌رسانید. د.زیرا مسلمانان پس از رسول اکرم(ص) نیز به کسی احتیاج داشتند که اجرای قوانین کند؛ نظامات اسلام را در جامعه برقرار گرداند تا سعادت دنیا و آخرتشان تأمین شود. هــ.یک.اصولًا قانون و نظامات اجتماعی مجری لازم دارد. دو.در همه کشورهای عالم و همیشه این طور است که قانونگذاری به تنهایی فایده ندارد»(همان، ص۲۶). قانون: باصطلاح منطقی قول به معنای قضیه و گزاره علمی و عملی بوده که، حد و حدود، حکم و احکام و دستور عمل اجرای و تحققی عینی رابطه و نسبت دو طرف یا چند طرف را طرح، تبیین و تعیین می کند. قوانین چهارگانه از قوانین تکوینی، فطری، وحیانی(شرعی) و عرفی انسانی مدنی(بسان مصوبات مجلس تا مقررات یعنی بخش نامه ها، دستور عمل ها و آیین نامه های اجرایی)را در بر میگیرد. قوانین تکوینی که به سنت های الهی موصومند اصل ضروریات انسانی مدنی تا جهان مدنی را تعیین و ایجاب میسازند. قوانین فطری مشهور به فطریات یا اولیات عقول اعم از اصول اولیه نظری، علمی و عملی اصل ضروریات و زیبایی های مدنی را در یافته و مطالبه میسازد. قوانین وحیانی مشهور به حدود و احکام شرعی و شریعت، با تبیین یعنی تعیین حدود کلی و احکام تفصیلی همان ضروریات و زیبایی هایی فطری به کمک و هدایت عقل و دل انسانی و انسانها میپردازد. عرف نیز آنها را به تناسب مقتضیات علمی و عملی و عینی زمان، مکان و موضوع، توجیه و تطبیق نموده و روزامد میسازد. قوانین دیانت که اما مطرح میازند. جامع همه اینها است. به تعبیری همان قوانین وحیانی و شرعی(قرآن و سنت)می باشد. قوانین شرعی که مبین و مفصل قوانین جاویدان جهانی تکوینی یا ذاتی و قوانین کلی و اجمالی فطری عقلی و قلبی بوده و مبنا و حدود و احکام قوانین عرفی بشمار می آیند. بلکه بایسته و شایسته است باشد. مراد نظام نظریه یا نظریه نظام معرفتی، فقهی و اخلاقی سیاسی میباشد. به عبارتی منظور نظام (ارزشی ذاتی و فطری،)بینشی(و منشی درونی)و کنشی و روشی یا رفتاری سیاسی جامعه سیاسی، نظام سیاسی و دولت از جمله و بویژه اسلامی است. که آنرا کامل یعنی رسا و سازوار، جامعه و همه جانبه می دانند. در تمامی گستره های فردی، جمعی و اجتماعی داخلی و خارجی تا امتی، بینا امتی و جهانی است. در همگی کلان بخش ها و حتی زیربخش های توسعه اقتصادی و تأمین آسایش بدنی، توسعه و تعادل سیاسی و توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی میباشد. با همه این احوال؛ **۲.«قانونگذاری به تنهایی سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. پس از تشریع قانون بایستی قوه**

مجریه‌ای به وجود آید. قوه مجریه است که قوانین و احکام دادگاهها را اجرا می‌کند؛ و ثمره قوانین و احکام عادلانه دادگاهها را عاید مردم می‌سازد. به همین جهت، اسلام همان طور که قانونگذاری کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. «ولیّ امر» متصدی قوه مجریه هم هست»(همان). ولی امر: از ولایت امر یا امور منظور سرپرستی امور عمومی است. کارگذار و گارگذازی سیاسی؛ سیاستگذاری و سیاستمداری می باشد. جامع شئون سه گانه مربی، معلم و مدیریت بوده و دارای مسئولیت قانونگزاری(اجتهاد و تولید احکام تفصیلی و تطبیقی بر اساس حدود)، اداره یا اجراء و قضاوت است. ولو مدیریت اجرایی، خروجی و حاصل و اثربخشی ولایت و امامت میباشد. غایت و هدف: سعادت بشر(فرد و افراد، جامعه و جهان بشری)است. اساس: دیانت، شریعت و قوانین شرعی بمثابه صراط؛ راهبرد راهبری راهبردی، طرح هادی و نقشه راه میباشد. نقطه عزیمت و آغاز: اجرایسازی، جریانسازی و جاریسازی راهبرد است. با راهبری راهبردی از سیاستگذاری تا و بویژه سیاستمداری شامل: مهندسی سیاسی از جمله نهادساز یو نظام سازی، میدریت سیاسی اعم از؛ بسیج عمومی، سازماندهی، اداره یعنی اعمال و اجرای سیاست ها و نظارت و کنترل یا پایش و آسیبزدایی می باشد. محوریت عزیمت: عدالت اعم از اعتدال یا میانه روی افراط و تفریط، تعادل میان توسعه اقتصادی و ابزاری و تأمین آسایش از سویی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی از دیگر سو و سرانجام برقراری تکافی، تناسب و تساوی میان آحاد و اقشار جامعه همراه با سیاستهای حفاظتی اقشار برخوردار و سیاستهای حمایتی اقشار آسیب پذیر میباشد. بنابراین سیاست، نظام سیاسی و دولتسازی اسلامی ضرورت و زیبایی حقیقی ذاتی یعنی تکوینی، درونزادی فطری عقلی برهانی و قلبی شهودی و حضوری، یقینی وحیانی شرعی و نیز واقعی عرفی تجربی و در نتیجه دینی اسلامی بمثابه جامع همگی اینها است. علاوه بر این ضرورت عملی و تحققی عینی اسلام نیز است.

***الف.لزوم تشکیل حکومت در سنت و رویه رسول اکرم (ص): «سنت و رویه پیغمبر اکرم (ص) دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است. زیرا: اولًا.الف.خود تشکیل حکومت داد. و تاریخ گواهی می‌دهد که تشکیل حکومت داده، و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته است: ب.والی به اطراف می‌فرستاده؛ به قضاوت می‌نشسته، و قاضی نصب می‌فرموده؛ سفرایی به خارج و نزد رؤسای قبایل و پادشاهان روانه می‌کرده؛ معاهده و پیمان می‌بسته؛ جنگ را فرماندهی می‌کرده. و خلاصه، احکام حکومتی را به جریان می‌انداخته است. ثانیاً.برای پس از خود به فرمان خدا تعیین «حاکم» کرده است. وقتی خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم (ص) تعیین حاکم می‌کند، به این معناست که حکومتْ پس از رحلت رسول اکرم (ص) نیز لازم است. و چون رسول اکرم (ص) با وصیت خویش فرمان الهی را ابلاغ می‌نماید، ضرورت تشکیل حکومت را نیز می‌رساند»**(همان).

***ب.ضرورت استمرار اجرای احکام: ۱.«بدیهی است ضرورت اجرای احکام، که تشکیل حکومت رسول اکرم (ص) را لازم آورده، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست؛ و پس از رحلت رسول اکرم (ص) نیز ادامه دارد. طبق آیه شریفه، احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجراست**[۳۱]**. تنها برای زمان رسول اکرم (ص) نیامده تا پس از آن متروک شود، و دیگر؛ یک.حدود و قصاص، یعنی قانون جزای اسلام، اجرا نشود؛ دو.یا انواع مالیاتهای مقرر گرفته نشود**(همان، ص۲۷)**؛ سه.یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل‌پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است»**(همان). نظریه و نظام علمی و عملی دینی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی اسلام: جامع، جهانی و جاویدان میباشد. بنابراین هماره نه تنها قابل تحقق بوده بلکه لازم است برقرار بوده و باشد. **۲.«بنا بر این، چون اجرای احکام پس از رسول اکرم (ص) و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می‌یابد. بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره، که همه جریانات و فعالیتهای افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه درآورد، هرج و مرج به وجود می‌آید، و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می‌آید. پس، برای اینکه هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود، چاره‌ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می‌یابد. بنا بر این، به ضرورت شرع و عقل آنچه در دوره حیات رسول اکرم (ص) و زمان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب(ع) لازم بوده، یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره، پس از ایشان و در زمان ما لازم است»**(همان). **۳.«برای روشن شدن مطلب این سؤال را مطرح می‌کنم: یکی.از غیبت صغرا**[۳۲] **تا کنون که بیش از هزار سال می‌گذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد، در طول این مدت مدید احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود، و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟ دیگری.قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن ۲۳ سال زحمت طاقتفرسا کشید فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرد به دویست سال؟ و پس از غیبت صغرا اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟»**(همان). **۴.اول.الف.«اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است. ب.هیچ کس نمی‌تواند بگوید؛**

---

[۳۱].آیات: ۵۲/ سوره ابراهیم؛ ۲/ سوره یونس؛ ۴۹/ سوره حج؛ ۴۰/ از سوره احزاب؛ ۷۰/ سوره یس.

[۳۲].دوازدهمین پیشوای شیعیان، حضرت حجت بن الحسن در سال ۲۶۰ ه. ق. از انظار غایب شدند. از آن زمان تا سال ۳۲۹ ه. ق. شیعیان از طریق نایبان چهارگانه [عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علی بن محمد] با حضرتش در ارتباط بودند. این دوره را عصر غیبت صغرا نامند. بعد از آن دوره غیبت کبرای ایشان آغاز شد.

یک.دیگر لازم نیست از حدود و ثغور و تمامیت ارضی وطن اسلامی(ص۲۸)**دفاع کنیم؛ دو.یا امروز مالیات و جزیه**[۳۳] **و خراج**[۳۴] **و خمس**[۳۵] **و زکات**[۳۶] **نباید گرفته شود؛ سه.قانون کیفری اسلام و دیات و قصاص باید تعطیل شود. دوم.هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، یک.منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده، و دوم.الف.جامعیت احکام و ب.جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است»**(همان). کمال؛ رسایی و سازواری و کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی دین مدنی اسلام نیز محرز میباشد. بسبب تمدنسازی عظیم پیشین ولو با انحراف از مسیر اصلی امامت بوده که خود این سبب فروپاشی آن گردید. بازگشت اسلام و بازگشت به اسلام نوید بخش تجدید تمدن نوین اسلامی بوده و خواهد بود. تنها و برترین جایگزین بهینه و بسامان و کارامد تمدن مادی مدرن میباشد.

***ج.رویه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب(ع): «پس از رحلت رسول اکرم (ص)، هیچ یک از مسلمانان در این معنا که حکومت لازم است تردید نداشت. هیچ کس نگفت حکومت لازم نداریم. چنین حرفی از هیچ کس شنیده نشد. در ضرورت تشکیل حکومت همه اتفاق نظر داشتند. اختلاف فقط در کسی بود که عهده‌دار این امر شود و رئیس دولت باشد. لهذا، پس از رسول اکرم (ص)، در زمان متصدیان خلافت و زمان حضرت امیر(ع)، هم حکومت تشکیل شد. سازمان دولتی وجود داشت و اداره و اجرا صورت می‌گرفت»**(همان). در جریان سقیفه روی اصل ضرورت نظام سیاسی و دولت اختلافی نبود. روی شخص شاخص ریاست دولت و نظام اسلامی که کی باشد اختلاف بود. چنانکه کتاب امامت و سیاست ابن قتیبه دینوری اهم مباحث آنرا آورده است.

***۴.ماهیت و کیفیت قوانین اسلام: الف.«دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام** (ص۲۹)**است. ماهیت و کیفیت این قوانین می‌رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریع گشته است»(همان):** ماهیت: چیستی و مبانی یا حدود کلی

---

[۳۳].«جزیه» مالی است که اهل کتاب به حکومت اسلام می‌دهند و در ازای آن جان و مال و عرض ایشان از سوی حکومت اسلام حمایت می‌شود.

[۳۴].«خراج» مقدار مالیاتی است که حکومت اسلامی بر زمینهایی که به دست مسلمانان فتح شده و موسوم به «اراضی خراجیه» است می‌بندند.

[۳۵].«زکات» مالیات حکومت اسلامی است که با شرایط آن از نُه جنس گرفته می‌شود: ۱.شتر؛ ۲.گاو؛ ۳.گوسفند [انعام ثلاثه]؛ ۴.طلا؛ ۵.نقره [نقدین]؛ ۶.گندم؛ ۷.جو؛ ۸.خرما؛ ۹.کشمش [غلات اربع]. نوع دیگر از زکات موسوم به زکات فطره، در شب عید فطر واجب می‌گردد. و مقدار آن معادل سه کیلو از قوت رایج و یا بهای آن است.

[۳۶].«خمس» یکی از حقوق واجب در اسلام؛ که با احراز شرایط به اموال هفتگانه ذیل تعلق می‌گیرد: ۱.غنایمی که در جنگ با کفار حربی گرفته می‌شود؛ ۲.معادن؛ ۳.گنج، یعنی مالی که در جایی دفینه شده باشد؛ ۴.اشیای گرانبهای دریایی مانند: مروارید و مرجان، که از طریق غواصی به دست آیند؛ ۵.مال حلال مخلوط به حرام به صورتی که تمیز داده نشود، و مقدار و مالک آن معلوم نباشد؛ ۶.زمینی که کافر ذمی از مسلمانان بخرد؛ ۷.آنچه زاید بر مخارج سالانه شخص باشد.

اسلام یعنی قرآن و سنت می باشد. کیفیت: چگونگی و احکام تفصیلی است. تکوین دولت: تأسیس و تشکیل نظام سیاسی و هیئت حاکمه و حکومت و حتی تعیین حاکم می باشد. اداره: مدیریت اجرایی بخش های سه گانه پیشرفت مدنی است. فراهم آمده توسعه اقتصادی، توسعه و تعادل سیاسی و توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی می باشد. فراگیر نهادسازی، اجرایسازی(بسیج، سازماندهی، پیشبرد و نظارت و کترل یا پایش) و آسیب زدایی است. جامع جهات قانونگذاری، اجرایی و قضایی می باشد. مکتب اسلام: گفتمان و الگوی بنیادین، جامع، نظاممند و هدفمند اهم و اعم همگی موارد فوق است. که مبین و متضمن جملگی اصول و فروع و نیز اجزاء و سازکارهای یک نظریه نظام سیاسی کامل و جامع می باشد. «**اولًا، ۱.احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد. در این نظام حقوقی هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است: اول.یک.از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و دو.امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته سه.تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و چهار.مراوده با سایر ملل، دوم.یک.از قوانین جزایی تا دو.حقوق؛ الف.تجارت و ب.صنعت و ج.کشاورزی. سوم.برای؛ یک.قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد و دستور می‌دهد که نکاح چگونه صورت بگیرد، و خوراک انسان در آن هنگام یا موقع انعقاد نطفه چه باشد، در دوره شیرخوارگی چه وظایفی بر عهده پدر و مادر است، و بچه چگونه باید تربیت شود، و سلوک مرد و زن با همدیگر و با فرزندان چگونه باشد**»(همان). تا نونهالی، نوجوانی، جوانی، بلوغ، بزرگسالی و کهنسالی و تا مرگ و حتی پسا آن. از و در دنیا و سعادت دنیوی بمثابه مزرعه و مقدمه آخرت تا سعادت اخروی بعنوان نتیجه و محصول و برداشت جاویدانی را فرانموده و فرامیگیرد. **۲.«برای همه این مراحل دستور و قانون دارد تا انسان تربیت کند- انسان کامل و فاضل- انسانی که قانون متحرک و مجسم است و مجری داوطلب و خودکار قانون است. معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می‌ورزد تا همه شرایطْ به خدمت تربیت انسان مهذب و با فضیلت درآید. قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. در کافی[۳۷] فصلی است به عنوان «تمام احتیاجات مردم در کتاب و سنت بیان شده است[۳۸]. و «کتاب» یعنی قرآن، «تِبیانُ کُلِّ شَیْءٍ»[۳۹] است. روشنگر همه چیز و همه امور است. امام سوگند یاد می‌کند (طبق روایات) که**

---

[۳۷].الکافی فی الحدیث؛ مشهور به کافی از کتب اربعه شیعه تألیف محمد بن یعقوب کلینی. این اثر شامل ۳۴ کتاب و ۳۲۶ باب است و احادیث آن را تا شانزده هزار شمار کرده‌اند.

[۳۸].اصول کافی؛ ج ۱، ص ۷۶،۸۰، «کتاب فضل العلم» «بابُ الردّ الی الکتاب و السُنَّةِ ... و جمیع ما یحتاج الناسُ إلَیه إلّا وَ قَدْ جاءَ فیه کتابٌ أوْ سُنَّةٌ»(همان).

[۳۹].اشاره است به آیه ۸۹ سوره نحل: «وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبیاناً لِکُلِّ شَیءٍ ...» [و ما بر تو قرآن را فرو فرستادیم، در حالی که روشنگر هر چیز است].

تمام آنچه ملت احتیاج دارد در کتاب و سنت هست[۴۰]**. و در این شکی نیست**»(همان). هدف و فلسفه و حکمت حکومت نیز انسانی و انسان سازی است. غایت و هدفش: سعادت دنیوی فرد و افراد، جماعت و جماعات، جامعه و جوامع و جهان بشری و انسانی می باشد. غرض و هدف از آن نیز سعادت جاویدان اخروی است(ص۳۰). **ثانیاً.«با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع در می‌یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است؛ و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره نمی‌توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد**»(همان). «**ما اکنون بعضی موارد را ذکر می‌کنیم، آقایان به موارد دیگر هم مراجعه کنند**»(همان، ص۳۱).

*ب)متن؛ درامد، سیر و ساختار نظریه نظام سیاسی ولایت فقیه اسلامی، پیام و پیامد آن:

***اول.«طرز حکومت اسلامی»؛ «اختلاف آن با سایر طرز حکومتها»: ۱.«حکومت اسلامی هیچ یک از انواع طرز حکومتهای موجود نیست. مثلًا استبدادی**[۴۱] **نیست، که رئیس دولت مستبد و خودرأی باشد؛ مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند؛ هر کس را اراده‌اش تعلق گرفت بکشد، و هر کس را خواست انعام کند، و به هر که خواست تیول**[هدیه زمین] **بدهد و املاک و اموال ملت را به این و آن ببخشد. رسول اکرم (ص) و حضرت امیر المؤمنین(ع) و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند. حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه** [سلطنتی]**مطلقه؛ بلکه «مشروطه»**[۴۲] **است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. «مجموعه شرط» همان احکام و**(ص۴۴)**قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود.از این جهت حکومت اسلامی «حکومت قانون الهی بر مردم» است**»(همان،

---

[۴۰].عن مُرازِم، عن ابی عبد اللّه، علیه السلام قال: إنَّ اللّهَ تبارکَ و تعالی أنْزَلَ فی القرآنِ تِبْیانَ کُلِّ شَیءٍ، حتّی و اللّهِ ما تَرَکَ اللّهُ شیئاً یحتاجُ إلَیهِ العِبادُ حَتّی لا یَسْتَطیعَ عَبْدٌ یَقُولَ لَوْ کانَ هذا أُنزِلَ فی القرآنِ إلّا و قد أنْزَلَهُ اللّهُ فیهِ. [امام صادق(ع) فرمود: خدای تبارک و تعالی بیان هر چیز را در قرآن فرو فرستاده، تا آنجا که به خدا سوگند چیزی از احتیاجات بندگان را فروگذار نکرده. و بنده نتواند بگوید کاش این در قرآن آمده بود، چه همان را خدا در قرآن بیان فرموده است]. اصول کافی؛ ج ۱، ص ۷۷. «کتاب فضل العلم»، «باب الرد الی الکتاب و السنّة ...»، حدیث ۱.اصول کافی؛ ج ۲، ص ۴۹۱,۴۹۲، «کتاب الحجه»، «باب الفیء و الانفال»، حدیث ۴.التهذیب؛ ج ۴، ص ۱۲۷، «کتاب الزکاة»؛ «باب ۳۶»، حدیث ۵ و ص ۲۸۱، «باب ۳۷»، حدیث ۲.

[۴۱].«استبدادی»: حکومتی است که مردم در آن نماینده یا حق رأی نداشته و از هر سهمی در اداره امور کشور محروم باشند. نامحدود بودن قدرت فرمانروا از لحاظ قانونی و وجود دستگاه متمرکزی که هر نوع مخالفتی را سرکوب می‌کند، از مشخصات این نظام است.

[۴۲].«مشروطیت» نوعی رژیم حکومتی است که در آن قدرت حکومت ناشی از مردم شناخته می‌شود و به اصول معین و قابل اجرایی محدود و مشروط می‌گردد. قانون اساسی، بالاترین مرجع و سند عالی کشوری می‌باشد که در آن حقوق اصلی و اساسی کلیه افراد و گروهها محترم شناخته شده است. حکومت مشروطه به دو شکل اصلی سلطنتی و جمهوری وجود دارد. اختیارات رئیس جمهور نسبت به شاه در نظام مشروطه کمتر می‌باشد.

ص۴۵). استبداد(مطلقه): خود رأیی، خودمحوری و خودکامگی دولت و حاکم است. استبداد صالح بسان کورش و کریم خان زند، خودکامه نبوده و بلکه مردمی در حد مردمدار بوده ولی مردممدار یعنی مردمسالاری نیز نبوده اند. اگر هم گاه قانونی بسان منشور داشتند بیشتر اعلام اراده شخصی حاکم بود تا حاصل مرجع یا شورایی فراتر باشد. از منشور حمورابی تا یاسای چنگیزی اینگونه بوده اند. حتی رساله آباقا خان فرزند و جانشین هلاکو که بدرخواست هلاکو قبل از مرگش و بقلم خواجه نصیر برای اداره ایران نگاشته شده بود،در این زمره است. اینها ولو حکم قانون اساسی و اساس قانونی را ایفاء میکردند، ولی نمی توان نظامات برامده و بر بنیان آنها را قانونی به معنای قانونمداری که برامده یا مورد پذیرش اراده عمومی بوده نامید. حکومت قانون، برترین پاد استبداد است. سلطنت: سلطه شخصی، خانوادگی و خاندانی، ملوکی(مالک و مملوکی) و موروثی می باشد. سلطنتی مطلقه: استبدادی نیز هست. در آن رابطه میان دولت و ملت رابطه سلطان و تحت سلطه، حاکم محکوم، فرا دستی و فرودستی یا بالا دستی و پایین دستی حتی مالک و مملوک، مخدوم و خادم بوده و است. در آن حاکم و خواست و منافع و قدرت و امنیت و سلطه او منبع اعم از منشاء نظری و مبداء عملی و تحقق عینی قانون نما و حتی اخلاق بوده و خود و وابستگانش فراقانونی اند. سلطنت مشروطه: قانونمند و قانونمداری سلطنت است. فقط خود رأی نیست. خومحور و خوکامه شخصی، ملوکی و موروثی نیز همچنان میتوان باشد. حکومت مشروطه اسلامی: مشروعه است. مشروط به شریعت میباشد. ضد استبدادی و ضد سلطنتی مطلقه و حتی مشروطه آنست. از مشروطیت اسلامی سلطنت که برخی روشنفکر مآبان بغلط یا بمغالطه آنرا مشروطیت سلطنت اسلامی تلقی و تعبیر ساخته اند. تا حتی جمهوری مشروطه مشروعه اسلامی یا مشروطیت جمهوری اسلامی است. یعنی جمهوری هم مطلقه و به اصطلاح دمکراسی افراطی نمی باشد.

۲.«فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومتهای «مشروطه سلطنتی»[۴۳] و «جمهوری»[۴۴] در همین است: در اینکه نمایندگان مردم، یا شاه، در این گونه رژیمها به قانونگذاری می‌پردازند؛ در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریع در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه

[۴۳].«پادشاهی» یا «سلطنت» شکلی است از نظام حکومت که در آن رئیس کشور عنوان پادشاه یا ملکه دارد. ویژگی این نوع نظام، جانشینی ارثی است اگر چه گاه به صورت انتخاب از سوی شاه یا دیگران انجام می‌پذیرد. حکومت سلطنتی گاه نامحدود است و تمامی اقتدارات دولتی در دست شاه بوده و قوای سه‌گانه از او ناشی می‌شود که آن را سلطنت مطلقه گویند. و گاه اقتدارات شاه توسط مجلس قانونگذاری محدود می‌شود و وضع قوانین به نمایندگان مردم تفویض می‌گردد. این نوع حکومت را «سلطنت مشروطه» نامند.

[۴۴].«جمهوری» نوعی حکومت است که زمامدار آن توسط رأی مستقیم یا غیر مستقیم مردم انتخاب می‌شود. در این شکل از حکومت توارث دخالتی ندارد و مدت ریاست محدود است. جمهوری، رژیم کشورهایی است که دموکراسی پارلمانی دارند، اما گاه بر حکومتهای دیکتاتوری غیر سلطنتی نیز اطلاق می‌شود.

است. هیچ کس حق قانونگذاری ندارد؛ و هیچ قانونی جز حُکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب، در حکومت اسلامی به جای «مجلس قانونگذاری»، که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می‌دهد، «مجلس برنامه‌ریزی» وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می‌دهد؛ و با این برنامه‌ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می‌کند»(همان). **۳.«مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت گرد آمده توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرفتن کار حکومت را آسان نموده و به خود مردم متعلق کرده است. در صورتی که در حکومتهای جمهوری و مشروطه سلطنتی، اکثریت کسانی که خود را نماینده اکثریت مردم معرفی می‌نمایند هر چه خواستند به نام «قانون» تصویب کرده، سپس بر همه مردم تحمیل می‌کنند»**(همان). در نتیجه در نظام سیاسی و حکومت اسلامی: اراده عمومی حاکم است. از طریق پذیرش نظریه نظام و حاکمیت احکام اسلام بمثابه منشور مشترک و میثاق ملی می باشد. که منبع اصلی و منبای اساسی قانون اساسی و حدود و احکام معیار و میزان سایر قوانین برنامه ای عادی است. اراده همگانی با سلطه ادعایی رأی حداکثری در جمهوریهای فردگرا و لیبرال دمکراسی نیست. که عملا منجر به سرمایه سالاری باسم مردمسالاری میگردد. یا اراده عام با سلطه گروه حداقلی قدرتمند حزبی حاکمی با ادعای مظهریت اراده جامع در جمهوری های سوسیالیستی و در سوسیال دمکراسی ها نمی باشد. که عملا به دولتسالاری های توتالیتریستی حداکثری یا کلکتیویسیم تمامت خواه منجر گردیده و میگردد. در گفتمان و الگوی سیاسی اسلامی: اراده همکانی یعنی یکایک افراد جامعه در نگرش نظری و گرایش عملی بمنظور تحقق عینی اصل تشکیل سیاسی و دولت، حاکم است. اراده عمومی در پذیرش عمومی مکتب اسلام به عنوان متن منشور مشترک و میثاق ملی، اصل میباشد. در مرتبه سوم یعنی در انتخاب کارگزاران با گزینش حداکثری صورت میپایرد. از انتخابات نمایندگان مجلس خبرگان رهبری و بصورت غیر مستقیم انتخاب رهبری راهبردی آغاز شده و به تبع او سایر مناصب همانند مجمع تشخیص، ریاست قوه قضایی، فرماندهی کل دفاعی، فقهای شورا نگهبان در بر میگرید. انتخاب ریاست جمهوری اجرایی و به تبع او معاونین و ریاست های سازمانها و حتی وزراء از این جمله اند. نیز انتخاب نمایندگان مجلس شورای قانونگذاری در همین راستا میباشد. تا انتخابات شوراهای شهر و روستا و به تبع آنها انتخاب شهرداری و تا مرز دهیاری ها، در این زمره اند. بنابراین؛

***دوم.حکومت قانون اسلام: ۱.الف«حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانونْ فرمان و حکم خداست. قانون اسلام، یا فرمان خدا، بر همه افراد و بر (ص۴۵)دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد، از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند، همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم (ص) بیان شده است. ب.یک.اگر رسول اکرم (ص) خلافت را عهده‌دار شد، به امر خدا بود. خدای تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است، «خلیفةُ اللّه فی الأرض»(همان). نه اینکه به رأی خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود. ب.همچنین بعد از اینکه احتمال می‌رفت اختلافاتی در امت پدید آید- چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدید العهد بودند- خدای تعالی از راه وحی رسول اکرم (ص) را الزام کرد که فوراً همان جا، وسط بیابان، امر خلافت را ابلاغ کند[۴۵]. پس رسول اکرم (ص) به حکم قانون و به تبعیت از قانونْ حضرت امیر المؤمنین(ع) را به خلافت تعیین کرد؛ نه به این خاطر که دامادش بود، یا خدماتی کرده بود؛ بلکه چون مأمور و تابع حکم خدا و مجری فرمان خدا بود»(همان). ۲.«باری، حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون است، و فقط قانون بر جامعه حکمفرمایی دارد. آنجا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم(ص) و ولات داده شده، از طرف خداوند است. حضرت رسول اکرم(ص) هر وقت مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده‌اند، به پیروی از قانون الهی بوده است: قانونی که همه بدون استثنا بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند. حکم الهی برای رئیس و مرءوس متبع است. یگانه حکم و قانونی که برای مردم متبع و لازم الاجراست، همان حکم و قانون خداست. تبعیت از رسول اکرم (ص) هم به حکم خدا است که می‌فرماید: «و اطیعُوا الرَّسول» (از پیامبر پیروی کنید). پیروی از متصدیان حکومت یا «اولوا الامر» نیز به حکم الهی است، آنجا که می‌فرماید: «أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسولَ وَ أُولِی الأَمْرِ مِنْکُمْ»[۴۶]. رأی اشخاص، حتی رأی رسول اکرم (ص)، در حکومت و قانون الهی هیچ گونه دخالتی ندارد: همه تابع اراده الهی هستند»(همان). ۳.«حکومت اسلام سلطنتی هم نیست تا چه رسد به شاهنشاهی و امپراتوری[۴۷]. در این نوع حکومتها حکام بر جان و مال مردم مسلط هستند و خودسرانه در آن دخل و تصرف می‌کنند. اسلام از این رویه و طرز حکومت منزه است. به همین جهت در حکومت اسلامی بر خلاف رژیم سلطنت و شاهنشاهی و امپراتوری، اثری از کاخهای بزرگ، عمارات کذایی، خدم و حشم، دفتر مخصوص، دفتر ولیعهد، و دیگر لوازم سلطنت، که**

---

[۴۵].اشاره است به واقعه غدیر خم که با نزول آیه «یا أَیُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ و إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ ...»، ای پیامبر آنچه را بر تو از پروردگارت فرو فرستاده شده برسان، اگر این کار را انجام ندهی رسالت او را نرسانده‌ای. [مائده/ ۶۷].، الغدیر؛ ج ۱، ص ۲۱۴,۲۲۹.

[۴۶].نسا/ ۵۹.

[۴۷].«امپراتوری» عنوان کشورهایی است با وسعت زیاد، دارای جمعیت بسیار، مرکب از ملل و نژادهای مختلف که تحت حکومت یک فرمانروا [امپراتور] وحدت یافته باشد.

نصف یا بسیاری بودجه مملکت را از بین می‌برد، نیست. زندگی پیغمبر اکرم(ص) را که رئیس دولت اسلام بود و حکومت می‌کرد همه می‌دانید. بعد از آن حضرت نیز تا قبل از دوره بنی امیه این سیره و روش باقی بود. دو نفر اول سیره پیغمبر(ص) را در زندگی شخصی و ظاهری حفظ کرده بودند؛ گرچه در امور دیگر مخالفتها کردند؛ که انحراف فاحشْ دوره عثمان ظاهر شد[۴۸] همان انحرافهایی که ما را امروز به این مصیبتها دچار کرده است. در عهد حضرت امیر المؤمنین(ع) طرز حکومت اصلاح شده و رویه و اسلوب حکومت صالح بود. آن حضرت با اینکه بر کشور پهناوری حکومت می‌کرد، که ایران و مصر و حجاز و یمن از استانهای آن بود، طوری زندگی می‌کرد که یک طلبه فقیر هم نمی‌تواند زندگی کند. به حسب نقل وقتی که دو پیراهن خرید، یکی را که بهتر بود به قنبر [مستخدم خود] داد؛ و پیراهن دیگر را که آستینش بلند بود برای خود برداشت؛ و زیادی آستین را پاره کرده پیراهن آستین پاره را بر تن کرد[۴۹]. در صورتی که بر کشور بزرگ و پر جمعیت و پر درآمدی فرمانروایی می‌کرد. هرگاه این سیره حفظ می‌شد و حکومت به شیوه اسلام می‌بود، نه تسلط بر جان و مال مردم، نه سلطنت و نه شاهنشاهی، این ظلمها و غارتگریها و دستبرد به خزانه عمومی و فحشا و منکرات واقع نمی‌شد. بسیاری از این مفاسد از همان هیأت حاکمه و خانواده حاکم مستبد و هوسران سرچشمه می‌گیرد. این حکام هستند که اماکن فساد درست می‌کنند؛ مراکز فحشا و میگساری می‌سازند؛ و موقوفات را صرف ساختن سینما می‌کنند. اگر این تشریفات پر خرج سلطنتی و این ریخت و پاشها و اختلاسها نبود، بودجه مملکت کسر نمی‌آورد تا در برابر امریکا و انگلیس خاضع شوند و تقاضای قرض و کمک کنند. مملکت به خاطر این ریخت و پاشها و اختلاسها محتاج شده است؛ و گر نه نفت ما کم است؟ یا ذخایر و معادن نداریم؟ همه چیز داریم، لکن این مفتخوریها و اختلاسها و گشادبازیهایی که به حساب مردم و از خزانه عمومی می‌شود مملکت را بیچاره کرده است. اگر اینها نبود، احتیاج پیدا نمی‌کرد که از اینجا راه بیفتد برود امریکا، در برابر میز آن مردک [رئیس جمهور امریکا] **گردن کج کند که مثلًا به ما کمک کنید!**»(همان). **۴.«از طرف دیگر، تشکیلات اداری زاید و طرز اداره توأم با پرونده‌سازی و کاغذباز که از اسلام بیگانه است، خرجهایی بر بودجه مملکت تحمیل می‌کند که از خرجهای حرام نوع اول کمتر نیست. این سیستم اداری از اسلام بعید است. این تشریفات زاید که برای مردم جز خرج و زحمت و معطلی چیزی ندارد از اسلام**

---

[۴۸].شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحدید؛ ج ۲، صص ۱۲۶،۱۶۱؛ شرح خطبه ۳۰، صص ۳۲۴،۳۳۳، و ج ۳، صص ۳،۶۹؛ شرح خطبه ۴۳، و ج ۹، صص ۳،۳۰؛ شرح خطبه ۱۳۵.الغدیر؛ ج ۸، صص ۹۷،۳۲۳.

[۴۹].بحار الأنوار؛ ج ۴۰، ص ۳۲۴.

نیست. مثلًا آن طرزی که اسلام برای احقاق حقوق و حل و فصل دعاوی و اجرای حدود و قانون جزا تعیین کرده است بسیار ساده و عملی و سریع است. آن وقت که آیین دادرسی اسلام معمول بود، قاضی شرع در یک شهر با دو سه نفر مأمور اجرا و یک قلم و دوات فصل خصومات می‌کرد، و مردم را به سراغ کار و زندگی می‌فرستاد. اما حالا این تشکیلات اداری دادگستری و تشریفات آن خدا می‌داند چقدر زیاد است. و تازه هیچ کاری هم از پیش نمی‌برد. اینهاست که مملکت را محتاج می‌کند، و جز زحمت و معطلی اثری ندارد»(همان). اینها از طرفی اسباب ناکارایی نیزوها و ناکارامدی؛ عدم بهره وری و عدم اثربخشی نهادها و نظام سیاسی بویژه فرانهاد راهبردی فرابردی دولت را بر می نمایاند. از طرف دیگر ضرورت ارتقای هر چه فراتر کارایی نیورها و کارامدسازی؛ بهره وری و اثربخشی بهینه و بسامان نهادهای دولتی، عمومی و حتی خصوصی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را بصورت بهینه و بسمان بر می نمایاند. در رأس جامعه و نظام و دولت کارایی و کارامدی نیرو و نهاد راهبری راهبردی کشور یعنی ولایت فقیه میباشد.

***سوم.ولایت فقیه: ۱.«اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت باشد به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه داشت دارا می‌باشد؛ و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند**»(همان). این یکی از معانی ولایت مطلقه فقیه است. یعنی مطلقا همان ولایت رسول(ص)و امام معصوم(ع و عج الله)است. یعنی هم ولایت قانونی، اجرایی و قضایی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در صلح و جنگ دارد. فصل الخطاب است. مثلا وقتی فرمان دفاع میدهد، هیچ مرجعی نمی تواند بگوید چون مثلا دفاع را قبول ندارم پس تمکین نمی کنم. بسان حکم خلیان در پرواز است. وقتی اعلام میکند کمربندها را ببندید، همگی حتی خدمه هواپیما بایستی تبعیت کنند. این یک معنای ولایت مطلقه است. **۲.«این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت امیر(ع) بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر(ع) بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل**(ص۵۱)**حضرت رسول اکرم (ص) بیش از همه عالم است؛ و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر(ع) از همه بیشتر است؛ لکن زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه، صلوات اللّه علیهم، در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوانِ «عالم عادل» است»(همان).** چنانکه دستیار خلبان در صورتی که بجای خلبان اصلی، هدایت پرواز هواپیما را بر عهده میگیرد همان اختیارات خلبان را داشته و باز بایستی از فرامین و هشدارهایش مثلا در بستن کمربند برای حفظ ایمنی مسافران و کل هواپیما، مطلقا بایستی تبعیت نمود. ...

***چهارم.هدفهای عالی حکومت: ۱.«حضرت**[امام حسین(ع)] **درباره اینکه چرا حاکم و فرمانده و عهده‌دار کار حکومت شده، تصریح می‌کند که برای هدفهای عالی؛ برای اینکه حق را برقرار کند و باطل را از میان ببرد. فرمایش امام این است که خدایا تو می‌دانی ما برای به دست آوردن منصب و حکومت قیام نکرده‌ایم؛ بلکه مقصود ما نجات مظلومین از دست ستمکاران است. آنچه مرا وادار کرد که فرماندهی و حکومت بر مردم را قبول کنم، این بود که «خدای تبارک و تعالی از علما تعهد گرفته و آنان را موظف کرده که بر پرخوری و بهره‌مندی ظالمانه ستمگران و گرسنگی جانکاه ستمدیدگان سکوت ننمایند»**[۵۰]**. یا می‌فرماید: «اللّهُمّ، إنّکَ تَعْلَمُ أنَّهُ لَمْ یَکُنِ الّذی کانَ مِنّا مُنافَسَةً فِی سُلْطانٍ، وَ لَا الْتِماسَ شَیْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطامِ»؛ «خدایا، تو خوب می‌دانی که آنچه از ما سر زده و انجام شده، رقابت برای به دست گرفتن قدرت سیاسی، یا جستجوی چیزی از اموال ناچیز دنیا نبوده است»**(همان). در نتیجه حکومت در اسلام یک تکلیف و مسئولیت و وظیفه است. یک امتیاز و برخورداری نیست. چنانکه امام علی(ع)مطرح میسازد: «لیس لک بطعمه بل فی عنقک امانیه»(نهج البلاغه)؛ «خلافت: طعمه ای برایت نیست. امانتی بر گردنت میباشد»(همان). **۲.«و بلافاصله درباره اینکه پس او و یارانش به چه منظور کوشش و تلاش می‌کرده‌اند می‌فرماید: «وَ لکِنْ لِنَرُدَّ الْمَعالِمَ مِنْ دینِکَ، نُظْهِرَ الْإصلاحَ فِی بِلادِکَ فَیَأْمَنَ الْمَظلومُونَ مِنْ عَبادِکَ، وَ تقامَ الْمُعَطَّلَةُ مِنْ حُدُودِکَ»(همان)؛ «بلکه برای این بود که اصول روشن دینت را بازگردانیم و به تحقق رسانیم؛ و اصلاح را در کشورت پدید آوریم؛ تا در نتیجه آن بندگان ستمدیده‌ات ایمنی یابند؛ و قوانین** [یا قانون جزای] **تعطیل شده و بی‌اجرا مانده‌ات به اجرا درآید و برقرار گردد»**(همان). تحقق دین حق، اصلاح امور کشور، تأمین مردم و اجرای قوانین: فلسفه و حکمت حکومت اسلامی است.

***خودآزمایی؛ پرسش و پاسخ دانشجویی: اول.گفتمان توحیدی سیاسی امام خمینی**

*پرسش: انواع سیاست ها در تحلیل متن کتاب صحیفه نور امام خمینی چند مورد بوده و کدامند؟ *پرسش: سیاست انسانی، اسلامی و فاضلی در گفتمان امام خمینی چه میباشد؟ *پرسش: سیاست ناقص، یک بعدی، تک ساحتی و حیوانی در گفتمان امام خمینی چه میباشد؟ *پرسش: سیاست شیطانی در گفتمان امام خمینی چه میباشد؟

دوم.پرسش های گزیده کتاب و گفتمان ولایت فقیه«حکومت اسلامی»

[۵۰]. نهج البلاغه؛ «خطبه ۳» [شقشقیه].

*پرسش: ولایت فقیه در تحلیل متن کتاب و گفتمان ولایت فقیه امام خمینی چه است؟ *پرسش: ضرورت ولایت فقیه در تحلی لمتن کتاب و گفتمان ولایت فقیه امام خمینی چگونه میباشد؟ *پرسش: ضرورت حکومت در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چگونه میباشد؟ *پرسش: دلایل لزوم تشکیل حکومت در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه میباشند؟ *پرسش: لزوم مؤسسات اجرایی در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چگونه است؟ *پرسش: لزوم تشکیل حکومت در سنت و رویه رسول اکرم (ص) در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه بوده است؟ *پرسش: ضرورت استمرار اجرای احکام و حکومت چه میباشد؟ *پرسش: رویه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب(ع)و لزوم حکومت در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه بوده است؟ *پرسش: ماهیت و کیفیت قوانین اسلام و حکومت در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه می باشد؟ *پرسش: اهم نمونه‌های احکام اسلامی و ضرورت حکومت در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه می باشند؟ *پرسش: احکام مالی و لزوم حکومت در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه میباشد؟ *پرسش: احکام دفاع ملی و حکومت در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چگونه است؟ *پرسش: احکام احقاق حقوق و احکام جزایی و حکومت در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه می باشد؟ *پرسش: لزوم انقلاب سیاسی و تشکیل حکومت اسلامی در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه میباشد؟ *پرسش: لزوم وحدت اسلامی در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه می باشد؟ *پرسش: لزوم وحدت اسلامی و حکومت در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه میباشد؟ *پرسش: لزوم نجات مردم مظلوم و محروم در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه میباشد؟ *پرسش: لزوم نجات مردم مظلوم و محروم و حکومت در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه است؟ *پرسش: لزوم حکومت از نظر اخبار در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه می باشد؟ *پرسش: طرز حکومت اسلامی در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چگونه است؟ *پرسش: اختلاف طرز حکومت اسلامی با طرز حکومت های دیگر در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه میباشد؟ *پرسش: شرایط زمامدار در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه میباشند؟ *پرسش: شرایط زمامدار در دوره غیبت در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه میباشد؟ *پرسش: ولایت فقیه در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه میباشد؟ *پرسش: ولایت اعتباری و اعتبار ولایت در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چگونه میباشد؟ *پرسش: اعتبار ولایت فقیه و ولایت فقیه اعتباری در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه است؟ *پرسش: ولایت تکوینی در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه میباشد؟ *پرسش: رابطه و نسبت[وسیلگی] حکومت و تحقق هدفهای عالی در

تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه میباشد؟ *پرسش: هدفهای عالی حکومت در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه میباشد؟ *پرسش: خصال لازم برای تحقق هدفهای عالی حکومت در تحلیل متن کتاب ولایت فقیه امام خمینی چه میباشند؟

*چهارم.نگرش و گرایش فنی کارگذاری سیاسی؛

سیاستگذاری و سیاستمداری

علم سیاسی: معرفت شناسی، روش شناسی و پدیده شناسی سیاسی می باشد. اعم از هستی شناسی، چیستی شناسی و چگونگی شناسی سیاسی زندگانی سیاسی و بلکه مدنی(؛ اجتماعی و سیاسی) است. شناسایی و شناساندن نظام سیاسی، اعم از جامعه سیاسی و دولت(هیئت حاکمه راهبردی)و سیاست می باشد. حکمت سیاسی: هستی شناسی(دانایی و ارزش)سیاسی و چیستی شناسی(بینایی یا بینش) سیاسی میباشد. حکومت سیاسی بر اساس حکمت سیاسی: چگونگی سیاسی با چگونگی شناسی سیاسی است. چگونگی و چگونگی شناسی سیاسی: دانش بمعنای آگاهی سیاسی، فقه یا حدود و احکام حقوقی سیاسی و فن کارگذاری سیاسی میباشد. کارگذاری سیاسی؛ سیاستگذاری و سیاستمداری است. ترسیم سیاست ها و اعمال سیاست ها میباشد. دارای شئون سه گانه نهادسازی و نظام سازی یا مهندسی سیاسی(راهبرد مهندسی و مهندسی راهبردی)و به تعبیری معماری کشور، مدیریت سیاسی اعم از بسیج منابع، سازماندهی، اداره یا پیشبرد و پایش یا نظارت و کنترل امور کشور و سرانجام آسیب شناسی و آسیبزدایی(باز مهندسی)سیاسی است. فن و به تعبیری صناعت کارگذاری سیاسی از رهبری سیاسی و مدیریت اجرایی را متفکرین اسلامی غالبا تحت عنوان اخلاق عملی بسان سیرت سیاسی و سیاستنامه آورده اند. رمز تمدنسازی و دیرپایی ایرانیان خرد ورزی و حکمتسازی و نیز هوشیاری و نظامسازی آنها بوده است. به همین سبب علاوه بر حکمت مدنی در فن حکومت مدنی نیز هماره پیشتاز، پایه گذار و پرچمدار بوده اند. به تعبیر خواجه نصیر: «به سیاست ممتاز»، به تعبیر شهرزوری در تاریخ حکما: «قوم مدبرون» و به تعبیر ابن خلدون به «سیاست حکمت»برجسته بوده اند. حکمت جاویدان شرقی-ایرانی تا حکمت متعالی سیاسی جامع جهات نظری و عملی میباشد. خردنامه نویسی ها، جامع هر دو بوده است. ده ها و ده ها اثر وزین همانند مرزبان نامه وراوینی، تحفه ملوک میرسید علی همدانی، ذخیره ملوک دارابی کشفی، روضه انوار عباسی محقق سبزواری، حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه اثر سنایی، مرصاد عباد، گلستان و بوستان سعدی، دستور وزرات خواند میر، کلیله دمنه فارسی، ... تماما یا بخشهایی از اینها از

این جمله اند. اینها یک دانشنامه و بلکه کتابخانه را در زمینه کارگذاری سیاسی تشکیل میدهند. این آثار و آراء نه تنها پیشینه و پایه و پشتوانه تاریخساز و جهانساز در تمدنسازی نوین اسلامی ایرانی بوده ذخایر و گنجینه های سرشار و سرمایه های جاویدان در این راستا میباشند. در همگی این آثار و آراء، اخلاق ناصری خواجه نصیر، از حیث علمی و عملی دینی و سیاسی و اسلامی و ایرانی سرآمد است. کاملا راهبردی؛ بنیادین، جامع(همه جانبه و رسا)، نظاممند(سازوار) و هدفمند می باشد. قابلیت روزامدسازی و کارامدسازی را داراست. اگر سه اثر بوده که بتوان کشور را بصورت کاملا روزامد و کارامد اداره کر؛ سیاست مدنی فارابی، اخلاق ناصیر خواجه و ولایت فقیه امام خمینی می باشد. اگر تنها اخلاق ناصری خواجه، آنهم قسم سیم.سیاست مدن و بلکه فصل چهارم.سیاست کشورداری آن تنها باشد، می توان کارامدی کشور و جهانی را ترسیم و تأمین نمود. چیزی که امروزه از اهم مشکلات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، علیرغم رسایی و سازواری و در نتیجه کارامدی ساختاری(قانونگذاریها و سازمان بوروکراسی اداری و اجرایی غیر انقلابی) و کارامدی راهبردی(سیاستگذاریهای کاربردی و اجرایی)رنج میبریم. راهبرد برونرفت در اینهاست. اما همگی اینها در قبال منشور سیاسی علوی بویژه منشور مالک معروف به منشور مصر، که امروزه بمثابه سندی جهانی بوده، اگر نگوییم بسان شعله کبریتی، جملگی ستاره نه چندان بزرگی در قبال خورشید روشنایی بخش، حرارت بخش و حرکت بخش علوی و منشور جهانی و جاویدان آنست. آنهم ستاره ای مستنیر در پرتور نور خورشید منیرند. به همین منظور متن تنظیمی این سند را در پایان ضمیمه میسازیم. در اینجا بویژه گزیده هایی از سیاست نامه خواجه نظام ملک طوسی، قابوسنامه قابوس بن وشمگیر، بخش سیاسی کیمیای سعادت غزالی و اخلاق ناصری خواجه نصیر بویژه قسم سیم.سیاست مدنی و بخصوص فصل چهارم(تا هشتم).سیاست ملک و آداب ملوک، را در این اثر می آوریم.

*یک.جاویدان خرد: ابن مسکویه رازی؛ حکمت دینی مدنی جاویدان شرقی-ایرانی

جاویدن خرد یا حکمت جاویدان: حکمت جهانی شرقی و ایرانی میباشد. حکومت حکومت ایرانشهری[۵۱] است. جامع حکمت، پیامبری و پادشاهی یا عقلانیت، دیانت و سیاست می باشد. هم در پی توسعه اقتصادی

[۵۱].اگر سیاست ایرانشهری را حکمت حکومت ایرانشهری بگیریم، درست و دقیق است. اگر آنرا نگاه و نظام سلطنتی بگیریم، ضمن این که همین در زمانه خود در قالب شاهنشاهی هخامنشی، شاهشاهانی اشکانی و شاهی یا پادشاهی ساسانی، پیشتاز و کارامد بوده اما امروزه حکمت حکومت مردمسالاری دینی اسلامی است. چنان که هرودت اولین مبحث حکومت مقایسه ای را در تراریخ خود به ایرانیان نسبت داده که د رمورد حکومت های مردمسالاری(پولیتی)، اشراقی و سلطنتی روبروی عوامسالاری(آنزمان تحت عنوان دمکراسی)، الیگارشی و تیرانی نقد و نظر داشتند. در نهایت چه درست و دقیق یا نادرست، حکومت سلطنتی و متمرکز را برای آن زمان ایران و آن شرایط ناپایدار و تهدیدات پیرامونی و فرا پیرامونی ،کارامدتر دانسته و برگزیده و بر قرار ساختند.

و تأمین آسایش بدنی، توامان با تعادل سیاسی و در جهت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی بشمار میآید. بعدها با انتقال این حکمت به یونان، فلسفه تحت عنوان حکمت راستین در مقابل و مقابله تفلسف و سوفیسم غالب توسط سقراط، افلاطون و ارسطو قد بر افراشت. بعدها در حکمت توحیدی اسلامی از حکمت مدنی فاضلی فارابی تا حکمت متعالی صدرایی باز آوری گردید. به همین سبب جریاناتی بسان سنت گرایان معاصر غرب از رنه گنون فرانسوی[۵۲] تا شوان و تا کنون، آنرا راه برونرفت جهان بشری از بحران تا مرز بن بست ماتریالیسم مدرنیسم تا نیهیلیسم پسا مدرنیسم دانسته و میدانند. کتاب جاویدان خرد ابن مسکویه رازی(قرن۵هق)، جامع جستارهایی از این حکمت جهانی و جاویدانی است. پروفسور محمد ارکون استاد دانشگاه پاریس در مقدمه خود بر کتاب جاویدان خرد که موضع رساله دکتری ایشان بوده تصریح مینماید: «**کتاب جاویدان خرد** که به ترجمه عرب آن عنون **الحکمه الخالده** داده اند از جمله آثار مهم ابو علی مسکویه فیلسوف و مورخ نامدار دوره اسلامی و مناسبترین اثر برای مطالعه در باب جاویدانی فرهنگی ایرانی است»(جاویدان خرد، مقدمه، ترجمه رضا داوری، ص سه). جالب توجه اینکه ارکون، نظریه گسست تاریخ را که مهمترین نظریه پرداز آن میشل فوکوی فرانسوی بوده را در جهان اسلام طرح کرده است. طبق این نظریه هیچگونه رابطه معنا داری میان گذشته و حال و در نتیجه آینده یک جامعه وجود ندارد. اما در اینجا برخلاف اصل گسست، بصورت استثنایی؛ خرد و حکمت جاویدان را نماد «جاویدانگی فرهنگ ایرانی میداند(جویدان خرد، مقدمه، ص سه). کما اینکه حتی خود فوکو نیز در این خصوص گسست را بر نمی تابد. گفتمانی که به حکمت شرقی و ایرانی مشهور بوده و امروزه جریان سنت گرایی معاصر از رنه گنون فرانسوی نو مسلمان تا شوان نو مسلمان، همگی مدعی راه حل برونرفت جهان جدید و معاصر از بحران اِشکال مشکل آفرین عدم تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی، حتی عدم تعادل سیاسی و بلکه توسعه تبعیض آمیز و شکاف خیز تنازع انگیز اقتصادی تکساحتی-تنازعی مدرنیسم رو به بن بست غیر قابل برونرفت نیهیلیسم پسا مدرنیسم بدبینانه(پسی میستی) فزاینده و فراگستر امروزین غربو غربی و جهانی با تجدید حیات آن میباشند. ابن مسکویه، ریاست کتابخانه مرکزی(ملی)آل بویه در ری را بر عهده داشته و به همین سبب به خاذن یعنی خزانه دار کتب مرجع معروف بود. تهذیب اخلاق و تجارب امم از دیگر آثار معتبر او میباشند. در ادامه گزیده هایی مدنی از گزیده های حکمت ایرانی توسط ابن مسکویه در جاویدان خرد را می آوریم. خرد: دانایی است. حکمت: دانایی و بینایی میباشد. علم: دانایی، بینایی و آگاهی است. خردورزی: دانایی همگانی مردمی می

[۵۲].برای نمونه ر.ک<: بحران دنیای متجدد

باشد. خردمندی: دانایی دانشمندی و دانشمندان است. همه با خرد فطری سلامت و سعادت خود را میخواهند. عامی و عالم. اما سلامت و سعادت خود را هم میدانند. عامی، خیر! عالم، آری! همه امنیت، عدالت، نظم و امانت را دوست دارند. اصل ضرورت و حتی زیبایی آن را درک میکنند. بدان ها گرایش دارند. اما چیستی و نیز چگونگی آنها چه؟ آیا چیستی و چرایی آنها را نیز میدانند؟ خیر! در اینجا یکی نیاز به بینایی داشته و دیگری نیازمند آگاهیند. خرد: خردورزی و خردمندی منبع و منشاء دانایی و عین آنست. وحی: منبع و منشاء بینایی و به اصطلاح بصیرت وب ینش یقینی میباشد. در غیر این صورت ظن یا توهم یعنی تکساحتی یا تنازعی بوده، است و خواهد بود. حس، استقراء، تجره و عرف، منبع و منشاء و روش آگاهی واقعی و عینی است. خرد و حکمت جاویدان: دانایی فطری انسانی توامان با بینش وحیانی میباشد. اینها به ترتیب بنیاد جاویدان بمعنای ازلی و ابدی و بنیان جاویدان بمعنای ابدی دانش یا آگاهی تجربی و کنش و روش یا رفتار مدنی؛ اجتماعی و سیاسی حقیقی و یقینی واقعی اند. خاستگاه، جایگاه و نقش این اثر بیشتر فلسفه و حکمت سیاسی است. اما از آنجایی که در شرق و ایران پیشتر، حکمت با حکومت عجین و امیخته بود لذا جنبه راهبردی این اثر بیشتر بوده و در اینجا آورده شده است. ولو این که همچون دولتسازی و تمدنسازی، علم و حکمت سازی مدنی نیز در شرق و ایران تولید و تأسیس گردید، اما یونان با فراهمی، فرآوری و فرابری و به تعبیری با تنقیح مسایل حکمی از غیر حکمی موفق به تنظیم و تدوین مطالب علمی و به روش منطقی گردید. حکمت جاویدان ابن مسکویه همراه تجارب امم و حتی تهذیب اخلاقش، مقدمه و مرحله گذار از حکمت آمیخته با حکومت(و از جمله اخلاق، ادب، عرفان، ...)به حکمت علمی و علم حکمت مدنی است. امروزه نیز نیاز ببازگشت اما با رویکرد توحیدی یگانه نگر همه این مشارب و مسالک علمی و عملی فنی و عینی، رهیافت راهبردی یعنی بنیادین، جامع، نظاممند و هدفمند و راهبرد مردمسالاری متعالی هستیم.

***راهبردهای حکمت مدنی**: ابن مسکویه در مقدمه کتاب می آورند: «**جاویدان خرد وصیت و نصیحتی**[راهبردی] **چند است که هوشنگ پادشاه دوم عالم، فرزندان خود را و پادشاهانی را که بعد از او آمده اند، نموده است. ... از محض عقل و فراست و تجربه های خود این وصیت ها را نوشته اظهار کرده است**»(جاویدن خرد، ص۶). **و بعد از آن«الحاق کردم به آن و داخل گردانیدم در این کتاب، تمام آن سخنانی را که بر چیده و بر گزیده ام از وصیتها و نصیحتها و آداب و حکمتهای آن چهار طبقه که اهل فارس و اهل هند و عرب و روم باشند**»(همان). در ذیل؛ الف.۱۶راهبرد از هوشنگنامه حکیم راهبر(کارگذار)، ب.۲۱راهبردها نیز از بررگمهرنامه حکیموزیر را برگزیده و ارایه میدهیم. به ترتیب ذیل:

***الف.راهبردهای راهبری حکمت مدنی(«هوشنگنامه»)**: «**جاویدان خرد؛ عبارت از وصایای هوشنگ پادشاه عجم**»(همان، ص۳۴). مراد راهبری حکیم یا حکیمراهبر(هوشنگنامه)؛ راهبردهای کارگذاری کلان حکمت مدنی است. **۱.**«[راهبرد]**حیله کردن در کارهای صعب یعنی مثلا با دشمنان، یا در جنگ و غوغا، بهتر است از شدت کردن با مردم و ستیزه نمودن با ایشان**»(همان، ص۱۵). یعنی شدت با دشمنان و رحمت با مردم(«اشداء علی الکفار و رحماء بینهم»). ۲.«**آمدن دولت قاصد و فرستاده مبرم است که بر سر آن دولت خواهد آمد**»(همان). بر پایه گذاری و پدیداری، سیر تحولات و ساختار و سرنوشت دولت بمعنای دارایی از جمله قدرت و حکومت، یک سری سنت های تکوینی حاکم بوده که تشریع برای تبیین یعنی تعیین حدود و احکام آنها آمده تا با تدبیر ارادی کشور را اداره کرده و پیش برد. همانند عدالت که سبب پایداری و ظلم یعنی عدم اعتدال و تعادل که سبب ناپایداری دولت و در نتیجه نظام سیاسی و سرانجام کشور است. چنانکه هر سازه ای بسان کشتی یا هواپیما یا ساختمان نیز که تعادل خود را از دست داده سقوط کرده یا غرق شده و فرو می ریزد(«بالعدل قامت السموات و الارض»و «الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم»). **۳.«هرگاه پادشاه؛ اول.رأی و تدبیر خود را یافته است بجد گیرد و محکم شود که غیر آن نمیکنم، دوم.هر آینه پوشیده و پنهان شود بر وی؛ یک.رأیهای حق دانایان و دو.تدبیرات درست دیگران**»(همان). مراد رد استبداد رأی یعنی خودرأیی سیاسی حکام و دولتمردان بوده و تاکید بر ضرورت مشاورت سیاسی است. **۴.«سه چیز**[راهبردی] **است که فساد و تباهی آن را به هیچ حیله(تدبیر، راهبرد، راه چاره) از حیله های دنیا به اصلاح نمی توان آورد: ...؛ سیوم عیب و قصوری که در؛ الف.رأی و عقل ملوک و حکام یا ب.در امور دیگر ایشان مثل خوی و عادت ایشان**[*باشد*]**زیرا ج.ملوک؛ نصیحت**[نقد دلسوازنه] **را؛ یک.نمی شنوند و دو.بر نمی تابند**»(همان، ص۱۷). اشکال نارسایی و ناسازواری راهبردی و رفتاری راهبران و دولتمردان، سبب مشکل نارسایی و ناسازواری اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در کشور میگردد. در صورت اشکال عدم شنیدن بویژه برتابیدن نقد، مشکل آفرین تر میگردد. **۵.«سه چیز**[راهبرد] **است که بر عکس آن سه چیز اول است یعنی صلاح و خوبی آنرا به فساد و تباهی نمی توان آورد به هیچ نوع از مکر و حیله: ...؛ سیوم سخاوتی و بخششی که در طبیعت بزرگان و صاحبان قدرتان دنیا بوده باشد**»(همان). و بایسته و شایسته است باشد. **۶.«شش چیز**[راهبرد] **است که برابری میکند به تمام دنیا: ...؛ ششم.عقل کامل درست که در رأی و تدبیر منزلی و سیاست مَلِکی**[: دولتی یا مُلکی: ملی] **غلط نکند**»(همان، ص۲۰). خرد: عقل فطری کلی است. شعور

یا هوش: قوه مدبره غریزی جزوی ابزاری و ابزارساز میباشد. خرد: منبع و منشاء رأی و هوش: منبع و منشاء تدبیر سیاسی است. ۷.«**هر پادشاه که ظلم نماید هر آینه؛ اول.یک.از خوبی معنی پادشاهی بیرون آید و دو.از بلندی معنی آزدای و حریت**[آزادیخواهی و آزادگی]**بدر آمده، دوم.یک.به پستی حرص و دو.نقصان بد ذاتی گراید و سوم.شباهت با؛ یک.غلامان و دو.رعیت در؛ الف.بد اصلی و ب.پست همتی پیدا کند**»(همان، ۲۲). معنی یعنی حقیقت حکومت: عدالت است. بدانگونه که خلبان یا کشتیبان با برقرار تعادل در حرکت هواپیما و کشتی، پرواز نموده یا پیش می برد. کما اینکه بر هم خوردن یا بر هم زدن تعادل هواپیما یا کشتی، یعنی سقوط یا غرق، دیگر خلبانی و کاپیتانی کشتی نیست. کشورداری یعنی خلبانی هواپیمای کشور و کشتیبانی کشتی کشور این چنین است. ظلم: کشورداری نیست. کارگزاری نمی باشد. ماهیت حکومت: آزادی و آزادگی می باشد. واقعیت آن: پستی افزونطلبی و نارسایی درونزادی نیست. بدانسان که در افراد و گروه های فرومایه شاهد آنیم. ۸.«**چند چیزست**[راهبردی] **که موجب**[*آفت* و آسیب]**چند چیز نیک است: اول.یک.الف.هزل و مزاح آفت ب.جد و استقامت است، دو.الف.دروغ دشمن ب.راستی است، سه.الف.جور و ظلم خراب کننده ب.عدالت است. دوم.پس باید دانست که هر پادشاه که؛ یک.الف.با مردم هزل نماید و مزاح کند ب.هیبت او از دلهای بندگانش برود، و دو.الف.هر پادشاه که نکند آنچه گوید بلکه راه کذب و دروغ پوید ب.در نظرهای مردمان سبک شود و قدر او پست گردد، سه.و هر پادشاه که؛ الف.با خلایق ظلم و جور آشکار کند ب.هر آینه پادشاهی او بسر آید و ضایع و تباه گردد**»(همان، صص۳-۲۲). اینها از جمله سنت های تکوینی حاکم بر حوزه سیاستند. ذاتی بوده و قراردادی نیستند. نه چون ما میگوییم پس اینگونه اند. بلکه چون اینگونه اند ما میگوییم. ۹.«**حزم که عبارت از: یک.تدبیر درست و دور اندیشی صوابست، دو.غنیمت دانستن فرصت است و سه.الف.بجد گرفتن هر کار در وقت قدرت است و ب.ترک کردن صبر و تحمل و تأنّی و آهستگی است در شأن شغلی که خوف فوت شدن**[از دست رفتن]**دارد چنانکه دانایان گفته اند:**

فرصت وقت نگه دار که سودی ندهد نوشدارو که پس از مرگ سهراب دهند»(همان، ص۲۳).

همانگونه که شتابآلودگی و عجله، باصطلاح کارشیطان یعنی بد بوده همینگونه خونسردی و کسالت و بی حالی و تأخیز زیاد و نامتناسب نیز زیانبار است. چنانکه گفته اند؛ «فی التأخیر آفات». صبر یعنی پایداری و تحمل یعنی ایستادگی، در همه حال چه در شدت یا در راحتی خوب است. چه عجله و چه کسالت در هر

حالتی بد و زیانبار می باشد. چنانکه گفته شده؛ «ایاکم والکسل و الضجر»؛ «از کسالت و ضجرت»؛ یعنی بیحالی و زود رنجی بپرهیزید. **۱۰.«اول.الف.۱.سرداری و ۲.حکومت تمام نمی شود ب.الا به سیاست نیکوکردن یعنی؛ ب.هر سیاست را به؛ یک.موضع و دو.موقع خود نماید و ج.یکنه زیاده از قاعده گزیند و دو.نه کم فرماید و د.یک.نه پیش از آمدن وقت گوید و دو.نه بعد از گذشتن وقت گراید، دوم.هر که؛** الف.۱.**طلبکار سرداری و ۲.خواهان بزرگی است ب.باید بر؛ یک.رنج و دو.ألم[درد]آن صبر کند و ج.تحمل نماید. د.یک.چه به تحمل سختی ها و دو.صبر بر محنتها، ج.۱.سرداری واجب و لازم می شود و ۲.بزرگی؛ یک.ثابت و دو.مستحکم میگردد، سوم.الف.یک.و به نیکویی نمودن با مردم و دو.بخششهای زیاده بر طلبهای ایشان کردن ب.یک.قدر سرداران و بزرگی و دو.اعتبار ایشان در میان جهانیان ۱.بزرگ و ۲.نامی میشود،چهارم.الف.و به اخلاق های صالح ب.کارها پاکیزه میشود»**(همان). **۱۱.«بر پادشاه واجب است که به سه خصلت**[راهبرد] **عمل نماید: یکی. آ که در حین غضب عقوبت نکند و سیاست نفرماید، و دویم آنکه»**(همان، ص۲۴). **۱۲.«.پادشاه پادشاه نیست تا نان از زراعت خود نخورد و میوه از باغ خود که درختانش را خود نشانده باشد نخورد و جامه از بافته های کارخانه های خود نپوشد و زنان از شهرهای خود نکاح نکند و بر چهارپایانی که از نتایج اسپان خود باشند سوار نشود»**(همان). منظور خودکفایی و خودگردانی دولت است. **۱۳.«حکم این سخنان**[راهبردها] **که مذکور شد و میشود؛ یک.راست نمی شود الا به تدبیر صواب و دو.تدبیر صواب بهم نمی رسد الا به مشورت کردن و رأی زدن، و سه.مشورت و رأی زدن باید که با وزیرانی مخلص ناصح باشد که ایشان لایق و سزاوار رتبه های وزارت- که دارند-باشند»**(همان). **۱۴.«بر عاقل واجب است که چندین حق را بجا آورد: ...، دویم.حق پادشاه وقت را که منت عدالت و رفاهیت و امنیت بر همه دارد و حق پادشاه بر خلق خدا آنست که او را و فرمان او را برند و با او اخلاص ورزند و اگر به چیزی و کاری مشغول شود که پسندیده نباشد حق نصیحت**[نقادی]**از محض اخلاص بجا آرند.** ...

به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر و گر نه هر که تو بینی ستمگری داند

یا از حافظ: وفا و عهد نکو باشد ار بیاموزی و گر نه هر که تو بینی ستمگری داند»(همان، صص۶-۲۵). حکمت حکومت، دولت و سیاست: برقراری؛ یک.عدالت، دو.رفاهیت و سه.امنیت است.

۱۵.«دین را هیچ چیز عوض نیست و بدل ندارد و ماحصل این سخن[راهبرد] **آنست که؛ اول.یک.دین را خوب باید نگاهداشت و دو.احکام دینی را از ته دل قبول باید کرد و سه.مقتضای آن بجای باید آورد که دوم.اگر نعوذ بالله منه به؛ یک.اهمال و اغفال یا دو.انکار و اصرار دین را از دست دهند و ترک آن کنند هیچ چیز از چیزهای دنیا عوض آن نیست نه ملک و مال و نه دولت ... »**(همان، ص۲۹). مبین خاستگاه، جایگاه و نقش راهبردی دیانت در سیاست، دین سیاسی و سیاست دینی است. **۱۶.**اول.«**به اراده**[راهبردی]**اصلاح معاش دوم.البته؛ الف.امر معاش خلق خوب میشود و ب.اصلاح میپذیرد**»(همان، ص۳۱).

***ب.راهبردهای وزارت حکمت مدنی**: و وزارت حکیم یا حکیموزیر(بزرگمهرنامه)؛ راهبردهای کارگزاری خُرد کاربردی و اجرایی حکمت مدنی: **۱.«کیست**[که]**عهد او و زمان او بدترین عهد و زمانهاست؟** [بزرگمهر حکیم وزیر]**گفتم: سلطان سفیه نادان ظالم**»(همان، ص۶۳). **۲.«گفت:** [راهبرد]**کدام پادشاه از پادشاهان فاضلتر و بهتر است؟** [بزرگمهر]**گفتم: آن**[راهبرد] **پادشاه که؛ یک.رحم و شفقتش به رعیت بیشتر و دو.عفو او از گناه کاران و گذرانیدن او از زیردستان او بزرگتر از دیگران است و سه.بر کارهای نیک که معروف به نیکویی و مشهور به خوبی اند حرص و میل او بیشتر است**»(همان، ص۶۵). **۳.«گفت: چه چیز**[راهبردی] **مکروه تر خواطر ملوک است؟ گفتم: یک.این که ملجأ شوند که ترک سنتی کنند و دو.مضطر شوند که خلاف قاعده ای نمایند و سه این که امورشان مستقیم و راست نشود مگر به گستردن عقوبت مردم**»(همان). **۴.«پرسیدند که آیا پیش پادشاهان پیشین و مردمان قدیم؛یک. علما پسندیده تر و دوست داشته تر بودند یا دو.سپاهیان شجاع و سه.چاکران دلیر؟ گفت: نه! بلکه یک.علما پسندیده و ستوده تر بودند از دو.شجاعان و سه.دلیران زیرا که منفعت ما امروز به علم ایشان همچون منفعت کسانی است که می بودند با ایشان در زمان ایشان**»(همان، ص۷۹). **۵.«پرسیدند که کدام پادشاه را بحسب** [راهبرد]**ملک و پادشاهی افضل می بیند از پادشاهان دیگر؟ گفت: آن پادشاه که؛ اول.سیاست و تربیت ملک و غمخواری مردم به نیکویی می کند و دوم.در زمان پادشاهی و مالک بودن ملک را و خلق را عافیت بوده باشد و سوم.رفاهیت و فراغت تمام خلق را شامل باشد و چهارم.همه بعافیت و راحت باشند**»(همان). توسعه اقتصادی و تأمین آسایش و رفاهیت همگانی، توأمان تعادل سیاسی خیر خواهی با کارامدی ملی بویژه دولتی در جهت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش و راحت است. **۶.«گفتند چیست آن چیزی**[راهبردی] **که لایق**

و سزاوار آنست که پادشاه وقت، آن کار را کند تا؛ یک.صلاحیت و دو.رعایت او به جمیع اهل مملکت او برسد؟ گفت: نیکان اهل مملکت را؛ ۱.حاکم و ۲.والی و ۳.صاحب تصرف در ملک بسازد»(همان). مراد شایسته سالاری است. **۷.«گفتند: چیست آنچه سزاوار و لایق است پادشاهان را که سیرت خود سازند در سیر و سلوک با رعیت خود؟ گفت: چهار خصلت است**[که]**مدار پادشاهی پادشاهان است یعنی پادشاهی پادشاهان به این چهار خصلت**[راهبرد]**می گردد و دایر است: یکی احاطه به جمیع رعیت کردن یعنی از جمیع احوال تمام رعایا خبردار بودن که در چه کاراند و چه حال دارند و چون میگذرانند از نیک و بد ایشان، دوم ایستادگی نمودن به سنت ایشان و عادتی که در ایشان هست، سیوم احسان کردن و نیکویی نمودن به جمیع رعایا و به صلاح آوردن ایشان، چهارم با داشتن ظلم ظالمان از ایشان»**(همان). **۸.«پرسیدند که چرا پادشاهان سابق چنین بودند که ایشان را از نام موت بردن و یاد مردن کردن پیش ایشان بد می آمد و ایشان آن را به فال بد می گرفتند و شمایان که پادشاهان این زمان هستید بسیار یاد مردن و ذکر موت می کنید و شمایان را بد نمی آید ازین؟ آیا سبب و لم**[چرایی]**این چیست؟ گفت: زیرا که؛ اول.پادشاهان آن زمان نظر داشتند و فکرمی نمودند در باقی ماند ملک از ایشان با ایشان و تدبیر آن ملک نمودن و دوم.ما پادشاهان این زمان نظر می کنیم در جدایی ملک از ما و می بینیم فراق ملک خود را و نظر ما در تدبیر کردن اموری است که بعد از ملک است»**(همان، صص ۱-۸۰). **۹.«پرسیده شد که کدام پادشاه را افضل و بهتر می دانید از دیگر**[پادشاهان]**؟ گفت: آن**]**پادشاه را که؛ الف.امیدوار می شود به او کسی که بی گناه است و ب.ایمن نیت از او کسی که شک در گناه خود دارد»**(همان، ص۸۱). **۱۰.«ملک و سلطنت مستقیم و راست نمی شود مگر به شریعت»**(همان، ص ۸۲). **۱۱.«بکار نمی آید پادشاهی و ملک داری را الا** [راهبرد]**مر کسی را که؛ یک.نیکوست سیاست او مر رعیت او را، دو.و بوده باشد چیزی که صلاح می آورد رعیت را برگزیده تر پیش او از روی نفس او، سه.و طلب کردن نفع و فایده برای خاص و عام مردم»**. مراد کارامدی سیاسی و دولتی است. **۱۲.«و بهترین پادشاهان کسی است که؛ الف.یک.بیشتر از دیگران شکر الله تعالی می کند و دو.بیشتر از دیگران حکم به حق میکند و سه.بیشتر از دیگران شفقت و محبت به رعیت دارد و چهار.نیکوتر از دیگران است نظر او در چیزی که به؛ ۱.صلاح و ۲.عمارت می آورد شهرها را و ب.نیست که این تمام شود بجز**[به]**عدل»**. **۱۳.«و فایده رسان ترین پادشاهان به رعیت، پادشاهی است که؛ یک.عمل کند به قاعده و طریقه مقرره که پسندیده و معروف و**

مشهور بوده در میان ایشان به خوبی، و دو.عامل گرداند بهترین ایشان را و سه.نگاه دارد خونهای رعیت را از ریختن و چهار.بر طرف نماید و نیست کند دشمن را از زمین خود». ۱۴.یک.«و صاحب سعادت ترین پادشاهان کسی است که؛ الف.سیاست کند و ب.غمخواری نماید رعیت را در زمانی که مقدر شده است از برای ایشان؛ ۱.آسانی و ۲.فراخی و ۳.خیر و ۴.خوبی عام که شایع باشد در میان تمام ایشان. دو.و افضل پادشاهان از روی سعادت کسی است که؛ الف.بسیار باشد علم او و ب.توفیق یافته باشد بر عمل کردن به آن علم، و سه.سزاوارترین خوشحالی و شادیی که به آن خوشحال و شادان شود خیر و نیکویی باشد که ازو یابند و چهار.چیزی که احتیاط کند در آن از برای رعیت از آنچه به سبب آن؛ الف.مستوجب شکر می شود از رعیت و ب.مستوجب مزد و ثواب می شود از حضرت حق تا بواسطه آن احتیاط که می ورزد پنج.الف.امیدوار شود به او کسی که گناه کار است ب.پس بدرستی که امیدواری بی گناه اجتهاد و سعی و نصیحت او را زیاده میکند و ج.ترسیدن گناهکار ازو زیاده میکند خوف و ترس او را و هیبت او را، و شش.الف.با وجود جد و جد ورزیدن به مناصحت پیدا کردن باطل از حق، عافیت و سلامت او را حاصل خواهد شد، ب.و با وجود خوف و ترس رعیت از او، استقامت ملک و طاعت رعیت نتیجه خواهد یافت». ۱۵.یک.«و بهترین خلقها و خویهای پادشاهان؛ الف.وقار و ب.تمکین و ج.آهستگی است در کارها، و دو.بهترین پادشاهان پادشاهی است که؛ اول.در وقت غضب با وقار تر از دیگران باشد و دوم.در وقت[غضب]بردباری و حلم او زیاده از دیگران و سوم.وسعت مشرب و حوصله او بیشتر از دیگران باشد، دو.و زشت ترین خویها و عادتها و قبیح ترین اخلاق ایشان؛ یک.تندی و تیزی است و دو.تنگ مشربی و کم فهمی و سه.درشت خویی و چهار.غالب بودن بخل بر سخاوت و پنج.سنگدلی که قساوت قلب عبارت از آن است[و]کم پروایی با عامه خلق». ۱۶.«و سزاوار است صاحبان سلطنت و پادشاهی را که بدانند که ایشان قدرت برین ندارند که عامه خلایق؛ یک.به عیوب ایشان ناطق نشوند دو.و از عیبهای ایشان نگویند چنانکه گفته اند: دروازه شهر را توان بست نتوان دهن مخالفان بست

و شیخ سعدی گفته است:

خدا را که انباز و فرزند و جفت نباشد، شنیدی که ترسا چه گفت؟».

مراد تثلیت و فرزند خدا خواندگی مسیح(ع)است. **۱۷.«و می باید که سلاطین بدانند که؛ الف.نمی باید که محنت و عنا کشند درین که مردم نبیند چیزهایی را که در ایشان هست یعنی عیبهایی را که فرضا داشته باشند بلکه ب.می باید که جد جهد درین کنند که ایشان را عیبی نباشد که راه گفت و گوی مردم در**(ص۸۶)**آن گشاده شود». ۱۸.«و نیز سلاطین را سزاوار نیست که؛ اول.جاهلان و نادانان خود را بر مردم مسلط و فرمان روا سازند زیرا که دوم.جهالت و نادانی؛ ۱.راهنما و پیشوای گمراهی است و ۲.گمراهی راهنمای بلا و فتنه است و ۳.در فتنه خرابی و دمار بر آوردن و خراب شدنست». ۱۹.یک.«و واجب و ثابت است بر ذمت ملوک و سلاطین که؛ الف.از برای ضعیف حق از قوی بستاند و ب.از برای فقیران و محتاجان از توانگران و مالداران حصه های هر یک از ایشان را از حق و نصیب هر یک از آنها را از عدل بگیرند، و دو.سزاوار است ملوک و سلاطین را که؛ الف.نسبت به ضعیف و فقیر نظر لطف و عنایتشان بیشتر و محکمتر از قوی و غنی باشد، و ب.از احوال و امور ضعیف و فقیر بیشتر تفحص و پرسش کنند از قوی و غنی زیرا که سه.الف.قوی و غنی اکثر ظلم و حیفی را که ممکن است که بر ایشان رود خود می توانند منع کرد و از عهده ظالمان به زور و قوت خود و مالی که دارند ممکن است که یرون آیند اما ب.فقیر و ضعیف که خود مال و زور ندارند پس منع ظلم و حیف از ایشان نمی شود بجز به زور و قوت قوی و غنی و یاری دادن ایشان فقیر و ضعیف را». ۲۰.یک.«و بدان بدرستی که حکومت و سلطنت ملوک دنیا نیست بجز؛ الف.بر بدنها و ظاهر امور کسانی که آن ملوک بر ایشان حکومت و مالکیت دارند و ب.اما بر باطن و نیتهای رعیت و آنها غایب است از نظر ایشان از امور رعیت. دو.پس باید دانست هیچ راهی نیست ملوک را بر آنچه غایبست از نظر ایشان زیرا که آن در غیب و پنهان است و پنهان و پوشیده است از ملوک و غیر ملوک پس بنابراین سه.الف.سزاوار نیست مر ملوک را که گرفت کنند بر رعیت جز بر آنچه جز بر آنچه ظاهر و آشکار است بر ایشان از حال رعیت ب.می باید که گمان و ظن در باره ایشان ترک کند و به مجرد ظن و گمان بر ایشان گفت نکنند زیرا که ج.ظن و تخمین به تهمت می کشد و تهمت به بلاها دعوت می کند». ۲۱.«و بیشتر چیزی که پادشاه به آن منتفع می شود و از آن فایده می گیرد؛ یک.صحبت علماست و بسیار شنیدن سخن علم و مقدار و مبلغ علم خود را بسیار کردن، دو.چه از جمله**(ص۸۷)**فضیلت های عالم یکی اینست که صاحب علم هر چند بیشتر از آن می خواند و می گوید و می شنود هر آینه دوست می دارد که از آن زیاده کند و زیاده شود سه.پس این است آن حرص**

که تعریف کرده اند آن را و مدح و ستایش نموده اند آن حرص را»(همان، ص۸۸). چرا که بویژه علم سیاسی به سیاست علمی منجر میشود.

*خودآزمایی؛ پرسش و پاسخ دانشجویی: *حکمت خرد جاویدان شرقی و ایرانی چگونه است؟ *اهم شاخصه های حکمت سیاسی(پادشاهی) ایرانی چه میباشند؟ *اهم شاخصه های حکومت سیاسی(وزارت)ایرانی چه میباشند؟

*دو.سیاست نامه: خواجه نظام ملک؛ کارگزاری خُرد وزارت سیاسی

حسن طوسی(قرن۵هق)، برجسته ترین ملقب به نظام ملک، نظامبخش مملکت و کارگزاری سیاسی(وزارت) بزرگ ایرانی بویژه دوران کارگذاری سیاسی(پادشاهی) ملکشاه سلجوقی در اوج تمدنسازی اسلامی ایرانی پیشین است. وی سیرتملوک یا سیاستنامه را در فن کشورداری کارگزاری؛ سیاستگذاری و سیاستمداری یعنی یکی ترسیم سیاست ها و دیگری اعمال سیاست ها تدوین و ارایه نمود. همو و این اثر از برجسته ترین شخصیت ها و آثار شاخص نگرش و گرایش فن سیاسی یا مدیریت سیاسی است. فن یا صناعت سیاسی: راهبرد سیاسی(نظریه عملی: دکترین) در سیاستگذاری و سیاستمدارینند. کاربست یافته ها و آموزه های علمی سیاسی اعم از حکمی؛ فلسفی و کلامی و حتی عرفانی نظری و اخلاقی نظری، فقهی و حقوقی سیاسی و نیز دانشی سیاسی انسانی و اجتماعی سیاسی، در عمل سیاسی و در عین سیاسیست. یا برعکس ابتنای عمل و عین سیاسی بر علم و اندیشه سیاسی می باشد. رابطه ذهن سیاسی با عمل و عین است. رابطه ارزش، بینش و منش درونی سیاسی با کنش روش یا روابط و رفتار سیاسی می باشد. بازتاب مبادی و مبانی در مظاهر سیاسی است. خواجه نظام، برترین نمونه و نماد مدیریت سیاسی ایرانشهری خلافت سنی می باشد. که در آن اصالت با امنیت، نظم و نهایتا دولتسالاری است. چنان که خواجه نصیر، برترین نمونه و نماد مدیریت سیاسی ایرانشهری امامت شیعی می باشد. که در آن ضمن اینکه اولویت بمعنای اولیت با (ضرورت و حتی زیبایی و مطالبه)امنیت، نظم و دولت بوده اما اصالت و مطولوبیت با عدالت، رهبری و امت است. این اثر در ۵۰ فصل که مبین و متضمن ۵۰ راهبردند. در مورد نیروها و نهادها، فرایندها یا فرابردها و سازکارهای اقتصادی، سیاسی(حقوقی، سازمانی، امنیتی اطلاعاتی، انتظام اجتماعی، دفاعی نظامی و قضایی تا جزایی یا کیفری) و فرهنگی(دینی و اخلاقی) داخل مرکزی و محلی و خارجی میباشند.

*۱)«**فصل سیوم.دادخواهی پادشاه و عدل و سیرت نیکو ورزیدن**»(صص۲۲-۱۳)؛ **راهبرد سیاست و سازمان قضایی و جزایی یا کیفری عدالت:** راهبرد دادگری مدنی اعم از عدالت اقتصادی، سیاسی و فرهنگیست. دادگری قضایی و جزایی یا کیفری، خروجی و نماد دادگری نظام سیاسی و دولت میباشد. به تعبیر خواجه نظام: «**چـاره نیسـت پادشاه را از آنک هر هفته ای دو روز بمظالم نشیند و داد از بیدادگر بستاند، و انصاف بدهـد، و سـخنِ رعیت بگوشِ خویش بشنود بیواسطه ای، و چند قصّه که مهمتر بُوَد باید که عرضه کنند و در هـر یکی مثالی دهد، که چون این خبر در مملکت پراکنده شود که خداوندِ عالم، متظلّمان و دادخواهان را، در هفته دو روز، پیشِ خویش میخواند و سخنِ ایشان میشنود، همه ظالمان بِشکوهند و دست ظلم کوتاه کنند و کـس نیـارد ظلم و دسـت درازی کردن از بیم عقوبت**»(ص۱۳). مظالم: تظلم؛ دادخواهی. مثال: اینجا دستور، فرمان. متظلمان: ستم دیدگان، دادخواهان. بشکوهند: بترسند. **حکایت:** «**چنان خواندم در کتب پیشینکان که بیشتر از ملکانِ عجم دکانی بلند بساختندی، و بر پشت اسب بر آن جا بایستادندی، تا متظلّمان که در آن صحرا گرد شـده بودنـدی، همـه را بدیدندی و داد هر یک بدادندنی، و سببِ این، چنان بوده است که چون پادشاه جایی نشـیند کـه آن جایگاه را در و درگاه و دربند و دهلیز و پرده وپرده دار باشد، صاحب غرضان و ستمکاران آن کـس را بـاز دارنـد و پیش پادشاه نگذارند**»(همان). دکان: قرارگاه، ستاد. دهلیز: راهرو. «**حکایت**»: «**شنیدم که یکی از ملوک به گوش گران بوده است. چنان اندیشید کـه کسـانی کـه تـرجمانی میکنند و حاجبان، سخن متظلّمان با او راست نگویند، و او چون حال نداند چیزی فـرماید کـه موافق آن کار نباشد. فرمود که متظلّمان باید که جامهٔ سرخ پوشند و هیچکس دیگر سرخ نپوشد**(ص۱۳) **تا مـن ایشـان را بشناسـم و ایـن ملک بر پیلی نشستی، و در صحرا بایستادی، و هر که را با جامه ای سرخ دیدی بفـرمودی تـا جمله را گرد کردندی، پس به جایی خالی بنشستی و ایشان را پیش آوردندی تا به آواز بلند حال خویـش مـیگفتـندی، و او انصـافایشان میدادی و این همه احتیاط جواب آن جهان را کرده اند تا چیزی بر ایشان پوشیده نگردد**»(سیاستنامه، صص۱۴-۱۳)**.** حاجب: دربان. خالی: تنها.

*۲)«**فصل چهارم.اندر عمال و پرسیدن پیوسته از احوال وزیران و عاملان**»(صص۳۴-۲۳)؛ **راهبرد اداری و سازمانی اجرایی**: بررسی رفتار و عاملان و وزیران: راهبرد کارگزاری سیاسی از واگذاری تا پایش می باشد. بویژه اینکه سازمان اداری حتی د رمرکز تا چه رسد به حکومت های محلی(ولایات و یا دتله های جزء)نوعی

خودگردانی داشته است. **۱.«عمال را کــه عمــلی دهند، ایشان را وصیت باید کرد تا با خلقِ خدای تعالی، نیکو روندو از ایشان جز مالِ حق نستانند، و آن نیز به مدارا و مجاملت طلب کنند، و تا ایشان را دست بــه ارتفــاع نرســد، آن مــال نخواهــند، که چون پیش از وقت خواهند، رعایا را رنج برسد و درمگانهٔ ارتفاعی که خواهد رسید، از ضرورت بــه نیــم درم بفروشند، و از آن مستأصل و آواره شوند؛ و اگر کسی از رعیت درماند و به گاو و تخم حاجتمند گردد، او را وام دهند و سبکبار دارند، تا بر جای بماند و از خانهٔ خویش به غربت نیفتد»**(همان، ص۲۳)**.** عمال: جمع عامل؛ کارگزاران، مدیران، کارکنان و کارمندان و کارشناسان دولتی. عمل: کارگزاری. وصیت: توصیه و نصیحت. اینجا راهبرد و شرح شغل. مجاملت: خوشرفتاری. ارتفاع: برداشت محصول. درمگانه: کنایه در در آمد فروش. مستأصل: در مانده، بیچاره. آواره: در بدر و سرگردان. درماند: درماندگی، ناتوانی. تخم: بذر، مراد منابع و مواد اولیه. وام: قرض، تسهیلات. سبکبار: کاهش فشار. بر جای بماند: مهاجرت نکند. به غربت نیفتد: مهاجرت نکند. **۲.حکایت: «و چنین شنیدم که اندر روزگار قباد ملک هفت سال در جهان قحط بود و برکات از آسمان بریده شده بود فرمود عمال را تا غلها که داشتندی می فروختند و بعضی در وجه صدقه می نهادند و از بیت المال و خزاین درویشان را یاری همی کردند که در همه مملکت او اندر آن هفت سال یک کس از گرسنگی نمرده بود بدان سبب که با گماشتگان عتاب کرد»**(همان). غلها: غلات، کنایه از مواد و منابع. بیت مال: منابع عمومی. صدقه: کمک. درویشان: ناداران، ناتوانان. گماشتگان: مأموران، مسئولان، مدیران. عتاب: تندی، سرزنش، اینجا بازخواست. **۳.«و از احوال عامل پیوسته میباید پرسید؛ اگر چنین میرود که یاد کردیم، عمل بر وی نگاه دارد و اگر نه بــه کسان شایسته بدل کند، و اگر از رعیت چیزی ستده باشد به ناواجب از وی بازستانند و به رعیت باز دهند و پــس از آن اگــر او را مــالی بمــاند از وی بستانند و به خزانه آرند و او را مهجور کنند و نیز عمل نفرمایند تا دیگــران عــبرت گیــرند و دراز دســتی نکنند»**(همان). پرسید: پرسجو، بررسی کردن. بدل: جایگزینی. مهجور: تبعید. دراز دستی: تعدی و تجاوز. **۴.«و از احوال وزیران و معتمدان همچنین، در سِر میباید پرسید، تا شــغلها بــر وجــه خویــش مــیرانــند یــا نــه، کــه صَلاح و فساد پادشاه و مملکت بدو باز بسته باشد، که چون وزیر نیک روش باشد، مملکت آبادان بُوَد و لشکر و رعایا خشنود و آسوده و با برگ باشند و پادشاه فارغ دل، و چــون بــد روش باشد، در مملکت آن خلل تولّد کند که در نتوان یافت و همیشه پادشاه سرگردان و رنجور دل بُوَد و ولایت مضطرب»**(همان). سِر:

سرپوشیده، پنهانی، مخفیانه. برگ: اینجا نوا، امکانات. فارغ: با فراغت، آسوده، راحت. خلل: سوراخ، آسیب، فساد. مضطرب: آشفتگی، پریشانی، هرج و مرج.

***۳)«فصل ششم.قاضیان و خطیبان و محتسباب و رونق کار ایشان»**(صص۵۳-۴۷): **راهبرد قضاوت، سخنگویی و نظارت دولتی و مردمی: ۱.«باید که احوالِ قاضیانِ مملکت، یگان یگان بدانند، و هر که از ایشان عالِم و زاهد و کوتاه دست باشد، او را بر آن کار نگاه دارند، و هر که نه چنین بُوَد، او را معزول کنند و به دیگری که شایسته باشد بسپارند. و هر یکی را از ایشان بر اندازهٔ کفاف او مشاهره ای اطلاق کنند تا او را به خیانتی حاجت نیفتد، که این کاری مهمّ و نازک است، از بهر آن که ایشان بر خونها و مالهای مسلمانان مسلّط اند، چون به جهل و طمع و قصد، حکمی کنند، بر حاکمان دیگر لازم شود آن حکم را امضا کردن و معلوم پادشاه گردانیدن و آن کس را معزول کردن و مالش دادن. و گماشتگان باید که دست قاضی قوی دارند و رونقِ درِ سرایِ او نگاهدارند، و اگر تَعَذُّری کند و به حکم حاضر نشود، اگر محتشم بُوَد او را به عنف و کُره حاضرکنند، که قضا، به روزگار، یارانِ پیغمبر (ص) به تن خویش کرده اند و هیچ کس را نفرموده اند، از بهر آن که تا جز راستی نرود و هیچ کس پای از حکم باز نتواند کشید. و به همه روزگار، ازگاهِ آدم علیه السلام تا اکنون، در همه ملت(هر معاملت) و در هر(همه) مُلکی، عدل ورزیده اند و انصاف بداده و بسته اند، و به راستی کوشیده اند تا مملکت بمانده است»**(ص۴۷). محتسبان: مأموران امر بمعروف و نهی از منکر. کوتاه دست: خود دار. مشاهره: حقوق. امضا: تایید. معزول: عزل، برکناری. مالش: گوشمالی، مجازات. تعذّری: عذر آوری. محتشم: صاحب حشمت و مقام و شهرت. عَنف: شدت. کُره: واداری. به تن خویش: خویشتن، خود. **۲.«دادرسی پادشاهان عجم. چنین گویند که: «رسم مَلِکان عجم چنان بوده است که روز مهرگان و روز نوروز پادشاه مر عامه را بار دادی، و هیچ کس را باز داشت نبودی و پیش به چند روز، منادی فرمودی که بسازید فلان روز را، تا هر کس شغل خویش بساختی و قصّه ی خویش بنوشتی و حجتِ خویش به دست آوردی، و خصمان کارِ خویش را بساختندی و چون آن روز بودی، منادیِ مَلِک از بیرون در بایستادی و بانگ کردی که: «اگر کسی مر کسی را باز دارد از حاجت برداشتن، در این روز مَلِک از خون او بیزار است». سپس ملک قصّه های مردمان بستدی و همه پیش بنهادی و یکا یک مینگریدی. اگر آن جا قصّه ای بودی که از ملک بنالیده بودی، موبد موبدان را بر دست راست نشانده بودی- و**

موبد موبدان قاضی القضاۀ باشد به زبان[زمان] **ایشان- پس ملک برخاستی و از تخت به زیر آمدی و پیش موبد به دو زانو بنشستی، گفتی: «نخست از همۀ داوریها، دادِ این مرد از من بده و هیچ میل و محابا مکن». آن گاه، منادی فرمودی کردن که: هر که را با ملک خصومتی هست، همه به یک سو بایستید تا نخست کار شما بگزارد. پس ملک موبد را گفتی: «هیچ گناهی نیست نزدیک ایزد تعالی، بزرگتر از گناهِ پادشاهان، و حق گزاردنِ پادشاهان نعمتِ ایزد تعالی را، نگاه داشتن رعیت است و داد ایشان دادن و دست ستمکاران از ایشان کوتاه کردن. پس چون ملک بیدادگر باشد، لشکر همه بیدادگر شوند و خدای را، عزّ و جلّ فراموش کنند و کفران نعمت آرند، هر آینه خذلان وخشم خدای در ایشان رسد، و بس روزگار بر نیاید که جهان ویران شود و ایشان به سبب شومی گناهان همه کشته شوند، و ملک از خاندان تحویل کند. اکنون ای موبد! خدای شناس! نگر تا مرا بر خویشتن نگزینی؛ زیرا هر چه ایزد تعالی، فردا از من پرسد، از تو پرسم و اندر گردن تو کنم». پس موبد بنگریستی؛ اگر میان وی و میان خصم وی حقّی درست شدی، داد آن کس به تمامی بدادی. اگر کسی بر ملک، باطل دعوی کردی و حجتی**(ص۴۸) **نداشتی، عقوبتی بزرگ فرمودی و منادی فرمودی کردن که: «این سزای آن کس است که بر ملک و مملکت وی عیب جوید و این دلیری کند». چون ملک از داوری بپرداختی، باز بر تخت آمدی و تاج بر سر نهادی، و روی سوی بزرگان و کسان خود کردی و گفتی: «من آغاز از خویشتن بدان کردم، تا شما را طمع بریده شود از ستم کردن بر کسی. اکنون هر که از شما خصمی دارد خشنود کنید». و هر که به وی نزدیکتر بودی آن روز دورتر بودی و هر که قویتر، ضعیفتر بودی. از وقتِ اردشیر تا به روزگار یزدگِرد بزه گر، هم بر این جمله بودند. یزدگِرد روشهای پدران بگردانید، و اندر جهان بیداد کردن آذین آورد، و سنّتهای بد نهاد. و مردمان در رنج افتادند و نفرین و دعای بد متواتر شد**»(همان، ص۴۹). مهرگان: جشن ماه مهر(۲۱-۱۶مهر)، بعد از نوروز دومین جشن بزرگ باستانی ایران. بار دادن: پذیرفتن. بار عام: دیدار عمومی. منادی: ندا کننده، سخنگو. قصه: حکایت، سرگذشت، گزارش حال. موبد: روحانی زرتشتی. میل: جانبداری. محابا: پروا. تحویل: جایگزینی. دلیری: جسارت. بزه گر: گناهکار. آذین: ظاهر آرایی. دعا: در خواست. متواتر: پی در پی.

***۴)«فصل هفتم.پرسیدن از حال عامل و قاضی و شحنه و رئیس و شرطِ سیاست»**(صص۶۷-۵۴)؛ **راهبرد نظارت دولتی و سیاسی: ۱.«به هر شهری نگاه کنند تا آن جا کیست که او را بر کارِ دین شفقتی است**

و از ایزد تعالی، ترسان است و صاحب غرض نیست، او را بگویند که: «امانت این شهر و ناحیت در گردنِ تو کردیم، آنچه ایزد تعالی، از تو پرسد ما از تو پرسیم. باید که حال عامل و قاضی وشِحنه و محتسِب و رعایا و خُرد و بزرگ میدانی و میپرسی، و حقیقتِ آن معلوم ما گردانی، و در سِر و علانیت مینمایی، تا آنچه واجب آید اندر آن میفرماییم». و اگر کسانی که بدین صفت باشند، امتناع کنند و این امانت نپذیرند، ایشان را الزام باید کرد و به اکراه بباید فرمود»(همان، ص۵۵)**.** شِحنه: پاسبان، پلیس، نگهبان شهر. شفقت: مهربانی. علانیت: علنی، آشکار. **۲.«خبر: در خبر است که پیغمبر صلوات الله علیه گفت: «العدل عز الدنیا و قوه السلطان و فیه صلاح العامه و الخاصه»و صلاح لشکر و رعیت است و ترازوی همه نیکیها است. چنانک خدای تعالی گفت قوله تعالی «الذی انزل الکتاب بالحق و المیزان»و سزاوارترین کسی آنست که دل وی جایگاه عدلست و خانه وی آرامگاه دین داران و خردمندان و کاردانان و منصفان و مسلمانان باشد»**(همان، ص۵۶). **۳.«حکایت: فضیل عیاض گفتی: اگر دعای من مستجاب گشتی جز برای سلطان عادل دعا نکردمی زیرا چه صلاح وی صلاح بندگان است و آبادانی جهانست»**(همان). **۴.«پادشاهان پیوسته از بهر عدل و مصلحت خلق پرهیزکاران را و خدا ترسان را که صاحب غرض نباشند بر کارها گماشته اند تا بهر وقتی احوال مینمایند بدرستی»**(همان).

***۵)«فصل هشتم.پژوهش و بررسیدن کارِ دین و شریعت و مانند این»**(صص۷۱-۶۸)؛ **راهبرد تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی دینی و آرامشبخشی: «بر پادشاه واجب است در کار دین پژوهش کردن، و فرایض و سنّت و فرمانهای خدای تعالی، به جای آوردن و علمای دین را حرمت داشتن و کَفافِ ایشان از بیت المال پدید آوردن و زاهدان و پرهیزگاران را گرامی داشتن. واجب چنان کند که در هفته یک بار یا دو بار، علمای دین را پیشِ خویش راه دهد و امرهای حق، تعالی، از ایشان بشنود و تفسیر قرآن و اخبارِ رسول (ص) استماع کند، و حکایات پادشاهانِ عادل و قصصِ انبیا علیهِمُ السلام بشنود، و در آن حال، دل از اَشغالِ دنیا فارغ گرداند و گوش و هوش بدیشان سپارد، و بفرماید تا فریقَین مناظره کنند، و هر چه او را معلوم نشود باز پرسد، چون دانست به دل بگمارد؛ که چون یک چندی چنین کرده شود خود عادت گردد، و بس روزگاری بر نیاید که بیشترِ احکامِ شریعت و تفسیر قرآن و اخبار رسول، علیه السلام، او را معلوم گردد و حفظ شود، راهِ کار دینی و دنیاوی و تدبیرِ صواب بر او گشاده شود، و هیچ بد مذهب و مبتدع او را از راه نتواند برد. و قوی رأی گردد و در عدل و**

انصاف بیفزاید و هوا و بدعت از مملکت او بر خیزد. و بر دست او کارهای بزرگ برآید و مادتِ شر و فساد و فتنه از روزگار دولت او منقطع گردد، و دست اهلِ صلاح قوی شود، و مفسد نماند، و در این جهان نیکنامی باشد و(ص۶۸) **در آن جهان رستگاری، و درجه بلند و ثواب بیشمار یابد و مردمان در عهد او به علم آموختن رغبت بیشتر کند**»(همان، ص۶۹). شغال: مشغولیت، سرگرمی. فَریقَین: دو فرقه سنی و شیعی. مناظره: گفتگو. صواب: درست. مبتدع: بدعت گذار. هوا: خواسته نفسانی.

*۶)«**فصل دهم. صاحب خبران و تدبیرهای کار ملک کردن**»(صص۸۲-۷۳)؛ **راهبرد کارگذاری سیاسی:** «**واجب است بر پادشاهان از احوال رعیت و لشکر و دور و نزدیک خویش بررسیدن، و اندک و بسیار، آنچه رود، بدانستن. اگر نه چنین کند، عیب باشد و بر غفلت و خوارکاری و ستمکاری حمل کنند و گویند: «فساد و دراز دستی که در مملکت میرود، یا پادشاه میداند یا نمیداند. اگر میداند و تدارکی و منعی نمیکند، آن است که همچون ایشان ظالم است و به ظلم رضا داده است، و اگر نمیداند، پس غافل است و کمدان، و این هر دو معنی نه نیک است». لابد به صاحب برید حاجت آید. و به همه روزگار، پادشاهان، در جاهلیت و اسلام به همه شهرها برید داشته اند، تا آنچه میرفته است از خیر و شر از آن بیخبر نبوده اند؛ چنان که اگر کسی مرغی یا توبره ای کاه به ناحق ستده است از کسی، به مسافتِ پانصد فرسنگ پادشاه را خبر بوده است و آن کس را ادب فرموده است، تا دیگران بدانستند که پادشاه بیدار است و به همه جای، کار آگهان گذاشته است، و همه ستمکاران دستها کوتاه کرده اند، و مردمان در امن و سایه عدل به کسب و عمارت مشغول گشته اند، و لیکن این کاری نازک است و با غایله. باید که این کار بر دست و زبان و قلم کسانی باشد که بر ایشان هیچ گمانِ بد نبُوَد، و به غرضِ خویش مشغول نباشند، که صلاح و فساد مملکت در ایشان بسته است،** و(ص۷۳) **ایشان از قِبَل پادشاه باشند و نه از قِبَل کسی دیگر، و مزد و مشاهره ایشان باید که از خزینه، مهیا، میرسد تا به فراخ دلی احوال مینمایند. و نباید که جز پادشاه کسی دیگر بداند که ایشان چه مینمایند، تا هر حادثه ای که تازه شود پادشاه بداند و آنچه واجب در خوردِ آنکس باشد، ناگاه پاداش و مالش و نواخت میرساند آن پادشاه. چون چنین باشد، مردمان پیوسته بر طاعت حریص باشند و از تأدیب پادشاه ترسند، و کس را زهره آن نباشد که در پادشاه عاصی تواند بود و یا بدِ او یارد اندیشیدن، که صاحب خبر و منهی گماشتن از عدل و بیداری و قوی رأیی پادشاه باشد و آبادان کردن**

ولایت»(همان). برید: پست. خبررسانی، خبرگزاری. نازک: ظریف. غایله: سختی، گزند، آشوب، شر و فساد. از قِبَل: از جانب، از طرف. مشاهره: شهریه. مهیا: مرتب، آماده شده. فراخ دلی: آسوده خاطری. خورد: شایسته، بایسته، متناسب.نواخت: نوازش، دلجویی. زُهره: جرئت. عاصی: سرکش. یارد: تواند. منهی: جاسوس، خبرچین، خبرگزار مخفی.

***۷)«فصل هیجدهم.مشاورت پادشاه با دانشمندان و حکیمان در کارها»**(صص۹-۱۰۸)؛ **راهبرد علمی و مشاورتی**: «**مشاورت کردن در کارها از قوی رایی مرد باشد و از تمامیِ عقل و پیشبینی. چه، هرکس را دانشی باشد و هر یکی چیزی داند: یکی بیشتر داند و یکی کمتر، و یکی دانشی داند و هرگز کار نبسته و نیازموده، و یکی هم دانش داند و هم کار بسته و تجربه ها کرده. مثل این چنان باشد که یکی معالجتِ دردی و علّتی از کتاب طب خوانده باشد و نام آن داروها همه به یاد دارد و بس، و یکی نام همه داروها بداند و معالجت آن علّت کرده باشد و بارها تجربت کرده، هرگز این با آن برابر نباشد. همچنین یکی باشد که سفرها بسیار کرده باشد و جهان بیشتر دیده و سرد و گرم بیشتر چشیده و در میان کارها بوده، با آن کس برابر نتوان کرد این کس را، که هرگز سفر نکرده باشد و ولایتها ندیده و در میان کارها نبوده، و یا میانه حال باشد. این معنی را گفته اند که: «همه تدبیر، با دانایان و پیران و جهاندیدگان باید کرد».ً و نیز یکی را خاطری تیزتر باشد و در کارها زودتر تواند دید، و یکی کُند فهمتر باشد. و دانایان گفته اند که: «تدبیر یک تنه چون زور یک مرده باشد و تدبیر ده تنه چون زور ده مرده باشد.ً و همه جهانیان متفّق اند که از آدمیان هیچ کس از پیغامبر علیه السلام قوی رأی تر نبوده است. به همه دانش که آن سرور را بود، از پس همچنان بدیدی که از پیش دیدی، وآسمانها و زمینها و بهشت و دوزخ**(ص۱۰۸) **و لوح و قلم و عرش و کرسی و آنچه در این هر دو میان است بر او عرضه کردند و جبرئیل علیه السلام هر زمان همی آمد و وحی همیآورد و از بوده و نابوده خبر همی داد ـ با چندین فضیلت و معجزات که او را بود ایزد، تعالی، او را همی فرماید: «و شاوِرهم فیِ الأَمرً» یا محمد! چون کاری خواهی کرد و یا مهمی تو را پیش آید، با یارانِ خویش تدبیر کن. او را مشورت همی فرماید کردن، چون او بی نیاز نبود از تدبیر و مشورت، پس بباید دانستن که هیچ کس بی نیاز تر از او نتواند بودن پس چنان واجب کند که چون پادشاه کاری خواهد کرد یا او را پیش آید**»(همان). کتاب «**ادب دنیا و دین**»، ماوردی در اینجا مناسب است.

***خودآزمایی؛ پرسش و پاسخ دانشجویی:** *راهبرد کارگزاری سیاسی(وزارت) چگونه است؟ *اهم راهبردهای سیاسی سیاست نامه خواجه نظام چه میباشند؟ *راهبرد سیاست و سازمان قضایی و جزایی یا کیفری عدالت چه میباشد؟ *راهبرد اداری و سازمانی اجرایی چگونه است؟ *راهبرد قضاوت، سخنگویی و نظارت دولتی و مردمی چگونه میباشد؟ *راهبرد نظارت دولتی و سیاسی چه است؟ *راهبرد تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی دینی و آرامشبخشی چه میباشد؟ *راهبرد کارگذاری سیاسی چگونه است؟ *راهبرد علمی و مشاورتی سیاسی چگونه میباشد؟

*سه.قابوسنامه؛ سیاستگذاری و سیاستمداری ایرانشهری

قابوسنامه: راهبردهای نظام مدنی و نظام راهبردی(دکترین)مدنی؛ اجتماعی و سیاسی است. اثر قابوس بن وشمگیر میباشد. بیشتر آیین حکومتداری محلی و فن کارگزاری خرد استانی یا ولایتی آمیخته با اخلاق مدیریتی سیاسی است.

***۱)«باب هشتم.«پندهای نوشین روان»»**«صص۵۵-۵۱»؛ **راهبردهای مدنی کشورداری**: اندرزنامه ها، منشورات حکومتی و وصایا: راهبردهای سیاسی مملتکداری و کارگزاری کشوری؛ سیاستگذاری و سیاستمداری کارامدند. به تعبیر قابوسنامه: «**مأمونِ خلیفه رحِمهُاالله به تربت نوشروان عادل شد، آن جا که دخمهٔ او بود. مأمون در دخمهٔ او رفت، اعضاهای او را یافت بر تختی پوسیده و خاک شده و بر فرازِ تخت وی بر دیوار دخمه، خطّی چند به زر نبشته بود به خطّ پهلوی. مأمون بفرمود تا دبیران پهلوی را حاضر کردند و آن نبشته ها را بخواندند و ترجمه کردند به تازی. پس از تازی در عجم معروف شد. اول گفته بود که: «تا من زنده بودم همهٔ بندگان خدای تعالی از عدل من بهره ور بودند و هرگز هیچ کس به خدمت پیش من نیامد که از رحمت من بهره نیافت. اکنون چون عاجزی آمد هیچ چاره ندانستم جز اینکه این سخنها بر این دیوار نبشتم تا اگر وقتی به زیارت من کسی بیاید، این لفظها بخواند و بداند، او نیز از من محروم نمانده باشد، این سخنها و پندهای من پایْ مزد آن کس باشد و آن پندها این است که نبشته آمده است: اول.تا روز و شب آینده و رونده است از گردش حالها شگفت مدارا! دوم.چرا مردمان از کاری پشیمانی خورند که از آن کار دیگری پشیمانی خورده باشد؟! سوم.چرا ایمن خسبد کسی که با پلدشاه آشنایی دارد؟ چهارم.چرا زنده شمرد کسی خویشتن را**

که زندگانیِ او جز بکام باشد! پنجم.چرا نخوانی کسی را دشمن که جوانمردی را در آزار مردمان داند! ششم.چرا دوست خوانی کسی را که دشمنِ دوستان تو باشد! هفتم.با مردم بی هنر دوستی مکن که مردمِ بی هنر نه دوستی راش اید و نه دشمنی را[باید]! هشتم.بپرهیز از نادانی که خود را دانا شمرد! نهم.داد از خویشتن بده تا از داور مستغنی باشی! دهم.حق گوی[و شنید] اگر چه تلخ باشد. یازدهم.اگر خواهی راز تو دشمن نداند، با دوست مگوی! دوازدهم.خرد نگرش و (تلخ یا)بزرگ زبان مباش! سیزدهم.بی قدر مردم را زنده مشمر! چهاردهم.اگر خواهی که بی گنج توانگر باشی، بسند کار باش! پانزدهم.بگزاف مخر تا بگزاف باید فروخت! شانزدهم.مرگ به زانکه نیاز به هم سران خویش! هفدهم.از گرسنگی بمردن به از آنکه به نان فرومایگان سیر شدن! هیجدهم.به هر تخایلی که تو را صورت بندد، بر نامعتمدان اعتماد مکن و از معتمدان اعتماد مبر! نوزدهم.بـه خویشـاوندانِ کـم از خویـش، محـتاج بودن مصیبتی عظیم دان که در آب مردن به که از فزع زنهار خواستن! بیستم.فاسقی متواضع این جهان جوی، بهتر از قُرایِ متکبر آن جهان جوی! بیست یکم.نادانتر از آن مردم نباشد که کهتری را به مهتری رسیده بیند و همچنان به وی به چشم کهتری نگرد! بیست دوم.شرمی نبود بزرگتر ازان که بچیزی دعوی کند که نداند[و نتواند] و آنکه دروغزن باشد! ببیست سیم.فریفته تر از آن کسی نباشد که یافته بنایافته بدهد! بیست چهارم.بجهان در فرومایه تر از آن کسی نیست که کسی را بدو حاجت باشد و تواند اجابت کردن آن حاجت را و او وفا نکند! بیست پنجم. هر که تو را بی گناهی زشت گوید، وی را تو معذور تردار از آن کس که آن سخن به تو رساند! بیست ششم.بخداوند مصیبتِ عزیز آن درد سر نرسد که بران کس که بی فایده گوش دارد! بیست هفتم.از خداوندِ زیان بسیار آن زیادمندتر که ویرا چشمِ بانمند باشد! بیست هشتم.هر بنده ای که او را بخزند و بفروشند آزادتر ازان کس بوده که گلو بنده باشد! بیست نهم.هر چند دانا کسی باشد که با دانش، وی را خِرَد نیست، آن دانش بر وی وبال باشد! سی ام.هر کسی را که روزگار او را دانا نکند، هیچ دانا را در آموزش او رنج نباید بردن که رنج و ضایع باشد! سی یکم. همه چیزی از نادان نگاه داشتن اسانتر که نادان را از تن خویش! سی دوم.اگر خواهی مردمان نیکوگوی تو باشند مردما را نیکو گو! سی سیم.اگر خواهی که رنج تو بجای مردمان ضایع نشود رنج مردمان بجای خویش ضایع مکن! سی چهام.اگـر خواهـی که کم دوست و کم یار نباشی، کینه مدار! سی پنجم.اگر خواهی که بی اندازه اندهگِن نباشی، حسود مباش! سی ششم.اگر خواهی که زندگانی بآسانی گذاری روش خویش را بر روی

کار دارا! سی هفتم.اگر خواهی که از رنج دور باشی آنچه نرود مران سی هشتم.اگر خواهی که ترا دیوانه ساز نشمارند آنچه نا یافتین باشد مجوی! سی نهم.اگر خواهی بآبروی باشی، آزرم را پیشه کن! چهلم.اگر خواهی فریفته نباشی، کار نا کرده را بکرده مدار! چهل یکم.اگر خواهی که پرده تو دریده نشود پرده کسان مَدَرا! چهل دوم.اگر خواهی که در پسِ قفایِ تو نخندند، زیر دستان را باک دارا! چهل سیم.اگر خواهی از پشیمانی دراز ایمن گردی بهوای دل کار مکن! چهل چهارم.اگر خواهی که از زیرکان باشی، رویِ خویش در آینهٔ کسان بین! چهل پنجم.اگر خواهی که قدر تو بجای باشد قدر مردم بشناس! چهل ششم.اگر خواهی که بر قولِ تو کار کنند، بر قول خویش کارکن! چهل هفتم.اگر خواهی که ستوده مردمان باشی بران کس که خرد زو نهان باشد نهانِ خویش آشکار مکن! **چهل هشتم.اگر خواهی که برتر از مردمان باشی، فراخْ نان و نمک باش! چهل نهم.اگر خواهی از شمار آزادن باشی طمع را در دل خویش جای مده! پنجاهم.اگر خواهی از شمار دادگران باشی زیردستان خویش را بطاقت خویش نیکو دارا! پنجاه یکم.اگر خواهی از نکوهش عام دور باشی اثرهای ایشان را ستاینده باش! پنجاه دوم.اگر خواهی که در هر دلی محبوب باشی و مردمان از تو نفور نباشند، سخن بر مرادِ مردمان گوی! پنجاه سیم.اگر خواهی که تمامِ مردم باشی آنچه بخویشتن بپسندی بهیچ کس مپسند! پنجاه چهارم.اگر خواهی که بر دلت جراحتی نیوفتد که به هیچ مرهم بهتر نشود، با هیچ نادان مناظره مکن! پنجاه پنجم.اگر خواهی که بهترین خلق باشی چیزی از خلق دریغ مدارا! پنجاه ششم.اگر خواهی زبانت دراز باشد کوتاه دست باش!**

ایـن اسـت سـخنها و پندهای نوشروان عادل. چون بخوانی، ای پسرا! این لفظها را خوار مدار که از این سـخنها هـم بـوی حکمـت آیـد و هم بوی ملک. زیرا که هم سخنان مَلِکان است و هم سخن حکیمان؛ جمله معلومِ خویش کن و اکنون آموز که جوانی. چون پیر گردی، به اندیشیدن حاجت نیاید که پیران چیزها دانند!

«باب سی هفتم.آیین و شرط خدمت کاری پادشاه»(صص۲۰۲-۱۹۸)، **باب سی هشت.«آیین و شرط ندیمی پادشاه»**(صص۶-۲۰۳)، **باب سی نه.«آداب و آیین دبیری و کاتب[پادشاه]»**(صص۱۵-۲۰۷)،

***۲)«باب چهلم.آیین و شرطِ وزارت»**(صص۲۲-۲۱۶)؛ **راهبرد گارگزاری سیاسی وزارتی**: راهبرد اجرایی دولتی و نظام سیاسی در کشور است. اعم از داخلی و در داخل و خارجی و در خارج می باشد. کارگزاری

سیاسی؛ سیاسگزاری و مدیریت سیاسی خُرد کاربردی و اجرایی در تمامی بخش های سه گانه مدنی ملی است. توسعه اقتصادی و تأمین آسایش همگانی، تعادل سیاسی و کارامدسازی و در جهت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی میباشد. در قیاس با و ذیل راهبرد راهبری که راهنمایی راهبردی است. بسان ریاست جمهوری و ریاست قوه اجرایی کشور در تقسیم بندی و تعابیر امروزین میباشد. ۱.«**اگر چنان بُوَد که به وزارت افتی، محاسبت و معاملت شناس باش و با خداوندِ خویش راستی و انصاف کن و همه طریقِ راستی نگهدار و همه خود را مخواه که گفته اند: «هر کس کل را طلب کرده کل را از دست دهد» که همه به تو ندهند، اگر دهند بعد از آنْ آن را خواستار بُوَد. اگر اول فراز گذارند، آخِر بنگذارند. پس چیزِ خداوند نگاهدار، و اگر خوری به دو انگشت خور تا در گلو بِنَماند. اما یکباره دستِ عمال فرو مبند، که چون چُربی از آتش دریغ داری، کبابت خام آید. تا دانگی به دیگران بنگذاری دِرمی نتوانی خوردن، و اگر بخوری، آن محرومان خموش نباشند و نگذارند که پنهان بماند. و نیز همچنان که با ولی نعمتِ خویش منصف باشی، با لشکر نیز منصف باش. توفیرهایِ**[توقیرهای] **حقیر مکن، که گوشت کز دندان بیرون کنی، شکم را سود ندارد، که زیانِ آن توفیر بزرگتر از سود باشد. بدان کم مایه**(ص۲۱۶) **توفیر، لشکری را دشمنِ خویش کنی و دشمنِ خداوندِ خویش. و اگر خواهی که کفایتی بنمایی و مال جمع کنی و به حاصل آری، ویرانیهایِ مملکت را آبادگردان تا ده چندان توفیر پدید آید و خلقانِ خدایْ تعالی را بیروزی نکرده باشی**»(همان، ص۲۱۷). توفیر: تفاوت، زیاد کردن، حق کسی را بکمال دادن. توقیر: بزرگداشت. ۲.«**چنانکه شنودم که مِلکی از مِلکان پارس با وزیرِ خویش متغیر شد. وی را معزول کرد. وزارت را کسی دیگر نامزد کرد، و این معزول را گفت: خویشتن را جایی اختیار کن که به تو دهم، تا تو با نعمت و قومِ خویش آن جا روی و مقام کنی. وزیر گفت: مرا نعمت نمیباید، هر چه مرا هست، تو را دادم و هیچ جایِ آبادان نخواهم که مرا بخشد، اگر بر من رحمتی همی کند، از مملکتِ خویش دِهی ویران به من دهد، تا من به حقُّ الْمِلک با مُرَقَّعی بروم و آن ده آبادان کنم و آن جا بنشینم. این مَلِک فرمود که: «چندان دهِ ویران که خواهد، وی را دهید». اندر همهٔ مملکت بگردیدند، یک بدست زمین جز آبادان نیافتند که به وی دهند، تا خبر دادند که در همهٔ مملکت ویرانی نیست و به دست همی نیاید. وی مِلک را گفت: «ای خداوند! من خود دانستم که در تصرفِ من ویران نیست، اما این ولایت که از من بازگرفتی، به کسی ده که اگر وقتی ازو بازخواهی، همچنین به تو**

سپارد که من به تو سپردم». چون این سخن معلومِ مَلِک شد، از آن وزیر معزول عذرها خواست و وی را خِلعت داد و وزارت به وی باز داد»(همان). متغیر: تغییر حالت. ظاهرا انوشیروان نسبت به بزگمهر وزیر است. حق مِلک: حق زمین و حق مَلِک: مالکیت دولتی. مُرَقَّع: معرفینامه، نیز پیرهن پاره. خِلعت: پیراهن مسئولیت رسمی. ۳.«**پس اندر وزارت، معمار و دادگر باش، تا زبانِ تو همیشه دراز باشد و زندگانیِ**(ص۲۱۷) **تو بی بیم بُوَد، که اگر لشکر بر تو بشورند، خداوند را ناچاره دستِ تو کوتاه باید کرد، تا دستِ خداوندِ تو کوتاه نکنند. پس آن بیداد نه بر لشکر کرده باشی و آن توفیر تقصیرِ کارِ تو گردد. پس خداوند را بعث کن بر نیکویی کردن با لشکر، که پادشاه به لشکر آبادان باشد و ده به دهقان. پس در آبادانی کوش و جهانداری کن. و بدان که جهانداری به لشکر توان کردن و لشکر به زر توان داشت و زر به عمارت کردن به دست توان آوردن و عمارت به داد وانصاف توان کرد. از عدل و انصاف غافل مباش. و اگرچه بی خیانت و صاین باشی، همیشه از پادشاه ترسان باش، که کسی را از خداوند ترسیدن چنان واجب نیست که وزیر را. و اگر چنان که خداوند کوچک بُوَد، به کوچک مشمر که مثالِ پادشاهزادگان بر مثالِ بچهٔ مرغِ آبی باشد و بچهٔ مرغِ آبی را شنا نباید آموخت، که بس روزگاری برنیاید که وی از نیک و بدِ تو آگاه شود. پس اگر پادشاه بالغ و تمام بُوَد، از دو بیرون نباشد: یا دانا بُوَد یا نادان. اگر دانا باشد، خود به خیانتِ تو راضی نباشد، به وجهی نیکوتر دستِ تو کوتاه کند، و اگر نادان و جاهل بُوَد، به وجهی هر کدام زشتتر تو را معزول کند، و از دانا مگر به جان برهی، از نادان و جاهل به هیچ روی رهایی نیابی. دیگر: هر جای که پادشاه باشد، از وی جدا مشو و وی را تنها مگذار، تا دشمنانِ تو در غیبتِ تو با وی فرصتِ بدی گفتن نیابند و وی را از حالِ خویش**(همان، ص۲۱۸) **بِنَگردانند. و غافل مباش از پیوسته پرسیدن حالِ ولی نعمتِ خویش و از احوالِ وی آگاه بودن، چنان که همه کس های او را نیکو داری، تا همه جاسوسانِ تو باشند آنکه نزدیکانِ او باشند، تا از هر نَفَسی که او بزند، آگاه باشی و هر سخنی را جوابی اندیشیده باشی و هر زهری را پاد زهری ساخته. و از پادشاهانِ اطرافِ عالم پیوسته آگاه باشی. چنان باید که هیچ پادشاهِ دوست و دشمنِ تو و آن خداوندانِ تو شربتی آب نخورند که نه مخبرانِ تو ترا ننمایند و تو از مملکتِ وی چنان آگاهباشی که از مملکتِ خداوندِ خویش**»(همان، ص۲۱۹). بعث: برانگیختن. صاین: دارای صیانت، مطمئن، نگاهدار. ۴.«**پس باید که بر همهٔ احوالِ ملوکِ عالَم مطّلع باشی و حالها به خداوندِ خویش همی نمایی، تا**

از دوســت و دشمن ایمِن باشی و حالِ کفایتِ تو معلوم شود خداوندِ تو را. و هر عملی که به کسی دهی، سزاوار ده، و از بهــرِ طمــع را جهان در دستِ بیدادگران و جاهلان منِهْ، و غافل و مفلس و بینوا[۵۳] **را عمل مفرمای، که تا او خویشــتن را بِــبرگ نکــند، و بــه برگِ تو مشغول نشود، و لکن چون وی را برگی و سازی باشد، یکباره به خویشتن مشغول نباشد و به کارِ تو زود پردازد. نبینی که چون کِشتها و پالیزها را آب دهند، اگر جویِ کِشت و پالیز، تــر و آب خــورده بُوَد، زود آب به کِشت و پالیز رساند، از آنچه خاکِ او آبِ بسیار نخورد، و اگر زمینِ آن جــویْ خشــک بُــوَد و دیــرگاه باشد، تا آب اندر وی نگذشته بُوَد، چون آب بدو فروگذارند، تا نخست، تر و ســیراب نگــردد، آب بــه کشــت و پالیــز نرســاند. پــس عاملِ بینوا چنان باشد که آن جویِ خشک. نخست برگِ خویش سازد، آنگه برگِ تو. دیگر فرمان خویش را بزرگدار و مگذار که کسی فرمان ترا خلاف کند»**.(همان، ص۲۲۰). خداوند: مَلِک، شاه، پادشاه. مفلس: نادار. برگ: دارا. پالیز: مزرعه. ۵.«**پس تا تو باشی توقیــع به دروغ مکن، و اگر عاملی بر فرمانِ تو کار نکند، وی را عقوبتی بلیغ فرمای. تا توقیعِ خویش را بــه زندگــانیِ خویــش روان نگــردانی، خــود پــس از تو به توقیعِ تو کسی کار نکند. پس پادشاهان و وزیران را فرمانْ یکی باید که بُوَد و امری قاطع، تا حشمت بر جای بمانَد و شغلها روان بُوَد. و نــبید مخور که از نبید خوردن غفلت و رعونت خیزد و نَعوذُبِالله از وزیرِ غافل و رعنا. و چون پادشاه به نبیذ مشغول شود و وزیر هم به نبیذ مشغول بُوَد، خلل اندر مملکت زود راه یابد. پس خود را و خداوندِ خود را صیانت کن. چنین باش که گفتم**»(همان، ص۲۲۲). توقیع: دستور، مصوب، مقرر، منشور، حکم، امر، فرمان، کنایه از راهبرد، سیاست، ... . حشمت: بزرگی، عظمت، مقام. نبید: آبجو، شراب.رعونت: سستی، حماقت. رعنا: خلل، تباهی. صیانتکار: پرهیزکار. **باب چهل یکم.آیین و شرط سپهسالاری** است.

***۳)«باب چهل دوم.آیین و شرطِ پادشاهی»**(صص۳۹-۲۲۷)؛ **راهبرد گارگذاری راهبری راهبردی سیاسی:** بر اساس **راهبرد راهبری مدنی** است. **کارگذاری؛ سیاستگذاری** و **سیاستمداری کلان** و بسان **معماری کشور** است. راهبرد پیشرفت مدنی؛ توسعه اقتصادی و تأمین آسایش همگانی، توأمان با توسعه و تعادل

---

[۵۳]مراد مسئولیت ندادن به کسانی که فقر روحی دارند. ولو از حیث مادی و مالی غنی باشند. اینان پر هزینه و کم اثر بوده و هر چه بیشتر داشته باشندبسان اب شور دریا که تشنگیشان رفع و یا کاهش نیافته عطششان افزوده گشته، حریصتر نیز شده و به تعبیر قرآنی: «هل من مزید»میطلبند. اگر کل مال دنیا هم بدانها داده شده، آزمندتر نیز میگردند. اما انسان های چشم دل سیر، غنی روحی و آزاده، کم هزینه و پر اثرند.

سیاسی و ارتقای کارامدی و در جهت توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین ارامش و کرامت مدنی می باشد. **راهبردی دولتی(هیئت حاکمه) و نظام سیاسی در کشور در عرصه های داخلی و خارجی** است. امروزه می توان راهبرد های راهبری را سیاست های کلان وراهبردی دانسته و سیاستگذاری و کارگذاری نامید. راهبردهای فرودتر را سیاست های خُرد کاربردی(بسان مصوبات مجلس در قالب قانون برنامه، بودجه یا عادی) و سیاست های خُرد اجرایی و اداری تا جاری دانسته و سیاستگزاری و کارگزاری سیاسی خواند. بر این اساس و در این راستا؛ «**پس اگر پادشاهی باشی!؛ ۱.پادشاهی پارسا باش و ۲.چشم و دست از حرامِ مردمان دور دار، و ۳.اندر هر کاری رأی را فـرمانبردارِ خِرد کن، و الف.اندر هر کاری که بخواهی کردن، نخست با خرد مشورت کن، که وزیر اَلْوزرایِ پادشـاه خِـرد اسـت و ب.تـا از وی درنـگ بینی شتاب مکن. ۴.و به هر کاری که بخواهی کردن، چون در او خواهی شـدن، نخست بیرون رفتنِ آن کار نگر، و تا آخر نبینی، اول مبین. ۵.به هر کاری اندر، مدارا نگهدار. الف.هر کاری که بـه مـدارا بـر آید، ب.جـز بـه مدارا پیش مبر. و ۶.بیداد پسند مباش و یک.الف.همهٔ کارها و سخنها را به چشمِ داد بین و به گـوشِ داد شنو، تا ب.در همه کاری حقّ و باطل بتوانی دیدن. دو.الف.پادشاه که چشمِ داد و خردمندی گشاده ندارد، ب.طریقِ حقّ و باطل بر وی گشاده نگردد. و ۷.همیشـه راسـتگـوی بـاش**(ص۲۲۶)، **و لکـن ۸.کمگوی و ۹.کمخنده باشد، تا کِهتران بر تو دِلیر نشوند، که گفته اند: بدتـرین کـاری پادشـاه را دلیـریِ رعیت و بیفرمانیِ حاشیت است، و ۱۰.عطایی که بباید، به مستحِقّان نرسد. و ۱۱.عزیز دیدار باش تا بر چشم رعیت و لشکر خوار نگردی. و ۱۲.زینهار خوار مباش. و ۱۳.الف.بر خلقانِ خدایْ تعالی رحیم بـاش و ب.بـر بـیرحمـتان رحمـت مکـن و بخشـایش مکن، و لکن ۱۴.با سیاست باش خاصّه با وزیرِ خویش. البتّه خویشـتن بـه سـلیمُ اَلْقلـبی به وزیر منمای. یکباره محتاجِ رأیِ او مباش، و هر سخنی که وزیر بگوید، در بابِ کسـی و طـریقی کـه بـاز نمـاید بشـنو، امـا در وقـتْ اجـابت مکن، بگوی: تا بنگرم، آنگه چنانکه باید کرد، بفـرمایم. بعـد از آن تجسـس و تفحـصِ آن حال بفرمای کردن، تا در آن کار صلاحِ تو همی جوید یا منفعتِ خویش؟ چون معلوم کردی، آنگه چنان که بینی جواب ده، تا تو را زبونِ رأیِ خویش نگیرد. و ۱۵.هر کسی را که وزارت دادی، وی را در وزارت تمکینی**(ص۲۲۸) **تمام کن، تا کارهایِ تو و شغلِ مملکتِ تو بر او بسـته نباشد و به اقربا و پیوستگانِ او نیکویی کن، و به معاش دادن و خوبی کردن تقصیر مکن؛ اما خویشان و پیوسـتگانِ وی را عمـل مفرمای، که یکباره پیه**

به گربه نتوان سپردن، که وی به هیچ حال حسابِ پیوستگانِ خویش بـه حق نکند و از بهرِ مالِ تو خویشانِ خویش را نیازارد، و نیز کسانِ وزیر صد بیداد بکنند بر خلقان، که بیگانه از آن صد یکی نیارد کردن، و وزیر از کسانِ خویش در گذارد و از بیگانه در نگذارد. و ۱۶.بر دزد رحمت مکـن و ۱۷.عفـو کردنِ خونی روا مدار. اگر مستحقِّ خونی را عفو کنی، تو نیز بدان خون به قیامت شریک باشی و گرفـتار. امـا ۱۸.بـا چاکرانِ خویش برحمت باش، و ایشان را از بد، نگهبان باشد که خداوندان چون شُبان باشند و کهتران چون رمه. اگر شبان بر رمهٔ خویش برحمت نباشد، ایشان را از سِباع نگه ندارد. و ۱۹.کسی را که قصدی پدید آید اعتماد بران مکن که پدید کرده باشد و ۲۰.از کسی شغلی دریغ مدار تا از منفعتی که ازان شغل بیابند با قصد خویش مضاف کنند بی تقصیرتر زیند و تو نیز در باب ایشان بی اندیشه تر زیی که چاکران از بهر شغل دارند. و لکن(ص۲۲۹) **چون کسـی را شـغل دهـی، نیک بنگر و شغل به سزاوارِ مرد ده، تا زبانِ طاعنان بر تو گشاده نشود و خـلل انـدر شغلِ تو پدیدار نیاید، که اگر وی را کاری فرمایی که نداند، به هیچ حال نگوید که ندانم، همی کند از بهـرِ مـنافع خویش را، و لکن آن شغل با فساد باشد. پس ۲۱.کار به کاردان سپار تا از دردِ سر رسته باشی، چنانکه شاعر گوید: و لکن**

ز یزدان همی خواه توفیق که بکار دانان دهی کار داری»(همان، ص۲۳۰).

تمکین: اینجا تقویت. تقصیر: قصور، کوتاهی. خونی: خونریز، خونخوار، جانی، جنایتکار، قاتل، آدمکش. چاکر: فرمانبر. زی: زیستن، زندگی کردن. طاعنان: طعنه زنندگان، نقادان، بهتنه گیران. دوم.«**پس ۱.اگر تو را در کارِ چاکری عنایتی باشد و خواهی که وی را محتشم گردانی، بی عمل توانی وی را محتشم کردن و نعمت دادن، بی آنکه به نا واجب او را شغلی فرمایی، تا بر نادانیِ خویش گواهی نداده باشی. و ۲.انـدر پادشـاهی مگـذار کـه کسی فرمانِ تو را خوار دارد، که تو را خوار داشته بُوَد؛ که اندر پادشاهی همـه راحـت در فـرمان دادن اسـت کـه پادشاه به صورت با رعیت راست است. فرق میانِ پادشاه و رعیت آن است که او فرمانده است و این فرمانبردار»**(همان، ص۲۳۰). سوم.«**پس ۱.پادشاه که ویرا فرمان روانی**[روایی] **نبود او پادشاه نباشد، چنانکه میان او و دیگران فرقست باید که در فرمان دادن نیز فرق بود که نظام مُلک مَلکان اندر فرمان روانی باشد و فرمان روایی جز به سیاست نبود پس در سیاست نمودن تقصیر نباید کرد تا امرها روان**[کارامد؛ بهره ور و اثربخش] **بود و شغلها بی تقصیر. و دیگر: ۲.سپاهی را بر رعیت مسلّط مکن، که مملکت آبادان نگردد. همچنان که الف.مصـلحتِ لشـکر نگه داری،**

ب.مصلحتِ رعیت(ص۲۳۲) **نیز نگهدار، از آن که پادشاه چون آفتاب است، نشاید که آفتاب بر یکی تابد و بر دیگری نتابد. پس ۳.بیداد را در دلِ خویش راه مده، که خانهٔ مَلِکانِ دادگر دیر بماند و خانهٔ بیدادگران زود پست شود. و حکیمان گفته اند که چشمهٔ عمارت و خرمیِ عالَم پادشاهِ دادگر است و چشمهٔ ویرانی و خرابی و دِژَمیِ عالَم، پادشاهِ بیدادگر است. و ۴.بر درد بندگان خداوند عز و جل صبور**[خونسرد] **مباش و ۵.پیوسته خلوت دوست مدار که چو تو از لشکر و مردم نفور گیری مردم و لشکر نیز از تو نفور باشند و ۶.در نیکو داشتن لشکر و رعیت تقصیر مکن که اگر تقصیر کنی آن تقصیر توفیر دشمنان باشد. اما ۷.لشکر همه از یک جنس مدار که هر پادشاهی لشکر همه از یک جنش دارد همیشه اسیر لشکر خویش باشد، دایم زبون باشد از آنکه از یک جنس همیشه متفق یکدیگر باشند، ایشان را بیک دیگر نتوان مالیدن و چون از هر جنسی بود این جنس را بدان مالیده توان داشتن تا آن قوم از بیم این قوم و این قوم از بیم آن قوم بی فرمانی نکنند و فرمان تو بر لشکر تو روان باشد و جدّ تو سلطان محمود رحمه الله چهار هزار غلام ترک داشتی بسرای دایم و چهار هزار هندو، دایم ترکان را بهندوان ترسانیدی و هندوان را بترکان**(ص۲۳۳) **تا هر دو جنس از یک دیگر ترسان بودند و مطیع. و دیگر هر وقتی بزرگان لشکر بنان و نبید خوان و با ایشان نیکویی کن و بخلعت و صلت و امیدهای نیکو در گرمیها نمودن**»(همان، ص۲۳۴). دژم: بیماری، اندوهناکی، خشمگینی. نفور: فراری، کناره گیری. زبون: ذلیل، خوار، تحت سلطه. خوان: سفره. صلت: جایزه. **چهارم.«اکنون باز به حدیثِ اول آمدم، به حدیثِ سخا. تو را نتوانم گفتن که ۱.به سیم سخی باش، ۲.باری دون همت مباش، و ۳.اگر از سرشتِ خویش باز نتوانی اِستاد، چنین که گفتم باری ۴.بر سرِ ملا، همت و نعمتِ خویش به مردمان منمای، که اگر سخا نکنی، خلق دشمنِ تو شوند، و اگر در وقتْ با تو چیزی نتوانند کردن، چون دشمنی پدید آید، جان فدای تو نکنند و دوستانِ دشمنِ تو باشند. ۵.اما جهد کن تا**(ص۲۳۴) **از شرابِ پادشاهی مست نگردی. به شش خصلت اندر تقصیر مکن: اول.نگاهدار هیبت و دوم.داد و سوم.دَهـش**[۵۴] **و چهارم.حِفاظ و پنجم.آهستگی و ششم.راست گفتن، که اگر پادشاه از این شش خصلت، از یکی دور شود، نزدیک شود به مستی، و هر پادشاهی که از مستیِ پادشاهی مست شود، هشیاریِ او اندر رفتنِ پادشاهی باشد. و ۶.اندر**

---

[۵۴]. به تعبیر حکیم فردوسی در حکمت شاهنامه:

فریدون فرخ فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

بداد و دهش یافت این نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی

پادشاهی غافل مباش از آگاه بودن از احوال ملوک عالم، چنان که هیچ پادشاهی نفسی نزند که نه تو بران مطلع باشی»(همان، ص۲۳۵). سخی: بخشنده. ملا: علنی، آشکارا. هیبت: اقتدارف شوکت، شکوهمندی. **پنجم.۱.«پس باید که از حالِ رعیت و لشکرِ خویش غافل نباشی و ۲.از حالِ مملکتِ خویش بیخبر نباشی ۳.خاصّه از حالِ وزیر. و باید که وزیرِ تو آب نخورد که تا تو ندانی، که جان و مالِ خود بدو سپرده ای. اگر از او غافل باشی، از جان و مالِ خویش غافل بوده باشی نه از حال و کارِ وزیرِ خویش. ۴.و با پادشاهانِ اطرافِ عالم که همسرانِ تو باشند، اگر دوست باشی، نیم دوست مباش و اگر دشمن باشی، ظاهر دشمن باش. تا آشکارا دشمنی توانی کردن با شکلِ خویش، نهانی دشمنی مکن، از آنچه: شنیدم که اسکندر به جنگِ دشمنی همی رفت. وی را گفتند: «ای مَلِک! این خصم ما مردی غافل است، بر وِی شبیخون باید کردن». اسکندر گفت: «نه مَلِک باشد آن کس که ظفر به دزدی جوید**»(همان، ص۲۳۸). همسران: اینجا همردیفان. شبیخون: حمله ناگهانی و غافلگیری. ظفر: پیروزی. ششم.۱.«**اندر پادشاهی کارهای بزرگ عادت کن زیرا که پادشاه بزرگتر از همه کسی است پس باید گفتار و کردار وی بزرگتر از گفتار و کردار دیگران باشد**(ص۲۳۸)**تا نام بزرگ یابد که نام بزرگ بگفتار و کردار بزرگ توان یافت. ... پس چنین باش که گفتم که کم همت را نام بر نیاید. دیگر ۲.توقیع خویش؛ الف.عزیز دار و بزرگ و بهر خرافاتی(محقری)توقیع مکن مگر بصلتی بزرگ(یا بولایتی و معاشی بزرگ که بخشی)، و ب.چون توقیع کردی الا بعذری واضح توقیع خویش باطل مکن که خلاف از همه کس نا پسندیده است خاصه از پادشاه. اینست شرط پیشه پادشاهی هر چند پیشه پیشه ای عزیز است. من چنانکه شرط کتابست بگفتم و بنشتم«و الله الموفق للصواب**»(همان، ص۲۳۹).

***خودآزمایی؛ پرسش و پاسخ دانشجویی:** *راهبرد سیاستگذاری و سیاستمداری قابوسنامه چگونه است؟ اهم راهبردهای سیاسی قابوسنامه چه میباشند؟ *اهم راهبرد های مدنی کشورداری نوشیروانی کدامند؟ *راهبرد کارگزاری سیاسی وزارتی چه است؟ راهبرد گارگذاری راهبری راهبردی سیاسی چگونه میباشد؟

*چهار.کیمیای سعادت: غزالی

اخلاق سیاسی، سیاست اخلاقی کشورداری

سیاست کیمیای سعادت غزالی: محمد غزالی طوسی(قرن۵هـق): از دانشمندان نام آور ایرانی و جهان اسلام است. مدتها ریاست نظامیه بغداد را داشت که بالاترین مقام علمی رسمی آنزمان محسوب میشد. بعدا به تحول علمی رسید و کتاب «المنقذ من الضلال»، بازگشت از گمراهی را نگاشت که تحت عنوان شک و شناخت بفارسی ترجمه شده است. بر همین اساس کتاب و بلکه دانشنامه احیای علوم دین بنگارش در آورد. کیمیای سعادت خلاصه آن بزان فارسی توسط خود نگارنده است. نامه های فارسی غزالی نیز بسیار مفیدند. نصیحه ملوک هم منسوب به وی میباشد. ایشان بیشتر متکلم و اخلاقی سیاسی بوده تا اینکه فیلسوف سیاسی بسان فارابی و یا دانشمند سیاسی بسان ابن خلدون باشد. لزوما فقیه سیاسی بسان ماوردی هم نیست. البته بن مایه ها و جستارهایی در همه این زمینه ها دارد. ساختار و سیر موضوعی کیمیای سعادت با عنوان مسلمانی فراهم آمده از چهار عنوان و هرکدام از چندین فصل و همچنین کتاب ارکان مسلمانی فراگیر چهار رکن عبادات، معاملات، مهلکات و منجیات و هر کدام در ده اصل تنظیم و تدوین شده است. اصل دهم معاملات یعنی روابط و رفتار در «**ولایت راندن**»(کیمیای سعادت، صص۲۲-۴۰۹)می باشد. اما بنوعی می توان کل اثر را مرتبط، موثر(اثرگذار) در، یا متأثر(اثرپذیر) از سیاست دانست.

***۱)«اصل دهم».«رعیت داشتن و ولایت راندن»؛ راهبرد راهبری مردمداری کشور**: «اول.**ولایت داشتن کار بزرگیست**، دوم.**و**؛ یک.الف.**خلافت حق است در زمین، ب.چون بر سبیل عدل بود**-و دو.الف.**چون از عدل و شفقت خالی بود** ب.**خلافت ابلیس بود لعنه الله**-، **که هیچ سبب فساد عظیم تر از ظلم والی نیست.** سوم.**و اصل ولایت داشتن؛ الف.علم و ب.عمل است**، چهارم.الف.**و علم ولایت دراز است**، ب.**اما عنوان علمها آنست که والی باید که بداند که**؛ ۱.**او را بدین عالم برای چه آورده اند، و ۲.قرارگاه او چیست، و ۳.دنیا منزلگاه اوست نه قرارگاه او و او بر صورت مسافریست**(کیمیای سعادت، ص۴۰۹) ... ج.**این معنی باید که والی و غیر والی بر دل خود تقریر می کند، تا بر وی آسان شود؛ ۱.روزی چند صبر کردن از شهوات دنیا و ۲.شفقت بردن بر رعیت و ۳.نیکو داشتن بندگان خدای و ۴.خلیفتی پادشاه اکبر بجای آوردن. پنجم.چون این بدانست، باید که بولایت داشت مشغول شود چنانکه فرموده اند، الف.نه بر آن وجه که صلاح دنیا باشد، که ب.هیچ عبادت و قربت نزد خدای بزرگتر از ولایت با عدل نیست: رسول گوید-علیه الصلوه و السلام-: «یک روز از عمر سلطان عادل فاضلتر از عبادت شصت ساله بر دوام»؛ و آن هفت کس که در خبرست که فردا در سایه حق تعالی باشند، اول سلطان عادل است. و رسول گفت-**

علیه الصلوه و السلام-: «سلطان عادل را هر روز عمل شصت صدیق مجتهد در عبادت رفع کنند و بآسمان برند» و گفت: «دوسترین و نزدیکترین بخدای امام عدالست، و دشمن ترین و معذب ترین امام جابرست، و گفت: «بدان خدای که نفس محمد بید قدرت اوست که هر روز والی عادل را چندان عمل رفع کنند که عمل جمله رعیت او باشد، و هر نمازی از آن او بهفتاد هزار نماز دیگران بر گیرند» چون چنین بود چه غنیمت بیش از آنکه ایزد تعالی کسی را منصب ولایت دهد و او را خلیفه و نایب خود سازد، تا یکساعت او بعمر دیگران براید؟ چون کسی حق این(ص۴۱۰)**نشناسد و بظلم و هوا و شهوت راندن مشغول باشد، معلوم بود که مستحق سخط گردد و این عدل بدان راست آید که ده قاعده نگاه دارد»**(ص۴۱۱). ولایت: حکمروایی، سرپرستی. شفقت: مهربانی، دلجویی، نرم دلی. پادشاه اکبر: خدا. مجتهد: کوشا. رفع: ارتفاع، بالا بردن. سخط: خشم.

***۲)قواعد ده گانه اخلاق سیاسی**: «**قاعده اول**[اصل غیر خواهی و خیر خواهی]: **هر چه خود را نپسندد همه مسلمانانرا نپسندد**»(همان، ص۴۱۱). بر عکس نیز هر چه برای خود می پسندد برای دیگران نیز بپسندد و هر چه را برای دیگران نپسندد برای خود هم نپسندد. در یک عبارت برای خود و دیگران آنرا بپسندد یا نپسندد که برای دیگران و خود بپسندد یا نپسندد. «**قاعده دوم**[اصل پاسخگویی مردمی]: **آنکه انتظار ارباب حاجات بر درگاه خود خوار ندارد و از خطر آن حذر کند، و تا مسلمانی را حاجتی می باید بهیچ نافله مشغول نشود: که گذاردن حاجات از همه نوافل فاضلتر**»(همان). اربابان حاجات: نیازمندان، کسانی که درخواستی دارند. حذر: اجتناب، پرهیز. نافله: بخشش، دهش و مستحب، عبادت غیر واجب.«**قاعده سوم**[اصل میانداری قناعتورزی]: **آنکه خویشتن عادت ندهد که بشهوات مشغول شود، بدانکه جامه نیک پوشید و طعام خوش خورد، بلکه در همه چیزها باید که قناعت نگاه دارد، که بی قناعت عدل ممکن نشود**»(همان). شهوت: میل و جاذبه است. اینجا می توان هم جاذبه و هم دافعه غریزی باشد. «**قاعده چهارم**[اصل مدارای سیاسی]: **آنکه بنا کارها تا تواند بر رفق نهد نه بعنف. رسول گفت صلی الله علیه و سلم:«والی که با رعیت رفق کند فردار با او رفق کنند»، و دعا کرد و گفت: «با خدایا! هر والی که با رعیت رفق ورزد تو با او رفق کن، و هر که عنف کند تو با او عنف کن» و گفت: «نیکو چیزی است ولایت، کسی را که بحق آن قیام کند، و بد چیزی ولایت، کسی را که در آن تقصیر کند**»(همان، صص۲-۴۱۱). رفق: نرمحویی، رفاقت،

مدارا. عنف: شدت، حدت و خشونت و سختگیری. رعیت: مردم، صاحبان حق رعایت، بایسته رعایت، شایسته رعایت. به تعبیر مولوی در مثنوی معنوی:

شاه را باید که باشد خوی رب　　رحمت او سبق دارد بر غضب

«**قاعده پنجم**[اصل خشنودی شرعی مردم]: **یک.آنکه جهد کند تا همه رعیت ازو خشنود باشند، با موافقت شرع بهم؛ رسول گوید علیه السلام: «بهترین ائمه آند که شما را دوست دارند و شما ایشانرا دوست دارید؛ و بترین آنند که شما را دشمن دارند و لعنت کنند و شما ایشانرا لعنت کنید و دشمن دارید. دو.الف.و باید که والی غره نشود که: هر که بدو رسد برو ثنا گوید پندارد که ازو خشنودند، که آن هم از بیم بود، ب.بلکه باید معتمدانرا فرا کند تا تجسس می کنند و احوال او از خلق پرسند: ج.که عیب خود از زبان مردم توان دانست**»(همان، ص۴۱۲) . افکار سنجی عمومی و افکار شناسی و به تعبیری رضایت سنجی سیاسی مورد نظر است. خشنوی بمثابه یکی از اهم شاخصه های کارامدی سیاسی میباشد. «**قاعده ششم**[اصل خشنودی خداپسندانه]: **آنکه رضای هیچ کس طلب نکند بر خلاف شرع: که هر که از مخالفت شرع نا خشنود باشد آن ناخشنودی او را زیان نخواهد داشت**»(همان). مراد این بوده که عوامپسندی که با عوامفریبی و گاه عوامزدگی بدست می آید نه تنها مطلوب، مفید و موثر نبوده بلکه مذموم و مضر و مخل است. «**قاعده هفتم**[اصل خطیریت و خطرپذیری کارگذاری سیاسی]: **آنکه بداند که؛ یک.الف.خطر ولایت داشتن صعب است، و ب.کار خلق خدای نیک کردن عظیم است، دو.الف.و هر که توفیق یابد که بدان قیام نماید سعادتی یافت که وراء آن هیچ سعادتی نبود، ب.و اگر تقصیر کند شقاوتی یافت که کس مثل آن نبیند**»(همان). خطر: هم خطیر یعنی سرنوشت ساز بودن و هم خطرناک و سرنوشت سوز بودن است. تقصیر: قصور، کمکاری، کمگذاشتن، نارسایی و حتی در اینجا ناسازواری نیز میتواند باشد. چه اینکه تعلل از احقاق حقوق کرده چه تجاوز به حدود و حقوق سایرین نماید. «**قاعده هشتم**[اصل مشاورت علمی دینی سیاسی]: **آنکه تشنه باشد همیشه بدیدار علماء دین دار، و حریص بود بر شنیدن نصیحت ایشان، و حذر کند از علماء حریص بر دنیا، که ویرا عشوه دهند و بر وی ثنا گویند و خشنودی وی طلب کنند، تا ازان مردار حرام که در دست ویست چیزی بمکر و حیله بدست آرند. و عالم دین دار آن بود که بوی طمع نکند و انصاف وی بدهد**»(همان، ص۴۱۶). عشوه: کار پوشیده و نا آشکاره، فریب.مکر: تزویز. «**قاعده نهم**[اصل عدالت گذاری دولتی]: **آنکه بدان قناعت نکند که خود ار ظلم دست بدارد، لیکن عاملان و نایبان**

و چاکران خویش را مهذب کند و بظلم ایشان رضا ندهد: که ویرا از ظلم ایشان پرسند و ایشانرا از ظلم وی نپرسند»(هما، ص۴۱۸). عامل: کارگزار. نایب: نماینده. چاکر: فرمانبر. ۱.«**در جمله، در رعیت عدل نگاه ندارد کسی که عمال و چاکران خویش را بر عدل ندارد، و این نکند الا کسی که پیشتر درون تن خویش عدل نگاه دارد، و عدل آن بود که ظلم و شهوت و غضب از عقل باز دارد، تا ایشانرا سایر عقل و دین گرداند، نه عقل و دین را اسیر ایشان، و بیشتر خلق آنند که عقل را کمر خدمت بر بسته دارند برای شهوت و غضب، یا حیله استنباط میکنند تا شهوت و غضب بمراد خویش رسند. و عقل از جوهر فرشتگانست و از لشگر خدای تعالی است، و شهوت و غضب لشگر ابلیس است، کسی که لشگر خدای تعالی در دست لشگر ابلیس اسیر کند، بر دیگران عدل چون کند؟ پس آفتاب عدل اول در سینه پدید آید، آنگاه نور آن باهل خانه و خواص سرایت کند، آنگاه شعاع آن بر غیر رسد، هر که بی آفتاب شعاع چشم دارد طلب محال کرده باشد»**(همان). جوهر: جنس. ۲.«**عدل از کمال عقل خیزد، و کمال عقل آن بود که کارها چنانکه هست بیند و حقیقت و باطن آن در یابد و بظاهر آن غره نشود»**(همان، نص۴۱۹). غره: مغرور، مشغول. ۳.«**و عاقل آن بود که از کارها حقیقت و روح آن بیند نه صورت آن، و حقیقت این کارها چنینی است که گفته اند، هر که نه چنینی داند، عاقل نیست و هر که عاقل نیست عادل نیست و جای وی دوزخ است، و بدین سبب است که سر همه سعادتها عقل است، والله اعلم!»**(همان). همانگونه که عقل در بدن، توازن بر قرار کرده دولت مثابت عقل ملی: در مدن، تعادل برقرار ساخته و بایسته و شایسته است بسازد. «**قاعده دهم**[اصل بردباری سیاسی]: **آنست که غالب بر والی تکبر نباشد، و از تکبر خشم غالب بود و ویرا بانتقام دعوت کند، و خشم غول عقل است، و آفت و علاج آن در کتاب غضب در رکن مهلکات یاد کنیم؛ اما چون این غالب شد، باید که جهد کند تا در همه کارها میل بجانب عفو کند، و کرم و بردباری پیشه گیرد مانند انبیاء و صحابه و اولیاء باشد، و مانند مردمان ابله که مانند سباع و ستوران باشند نباشد»**(همان، ص۴۲۰). غول: رهزن. سباع: درندگان، ستوران: چرندگان، اسبان و خران و گاوان، چهار پایان. «**این جمله از اخبار و حکایات کفایت بود نصیحت اهل ولایت را، که چون اصل ایمان بر جای باشد، این اثر کند، و اگر اثر نکند آنست که دل وی از ایمان خالی شده است، و جز حدیثی بر دل و بر زبان نمانده است، و حدیث ایمان که در دل بود دیگرست و ایمان ظاهر دیگر. و ندانم که حقیقت ایمان چگونه بود عاملی را که وی سالی چندین هزار دینار حرام بستاند و بدیگری دهد**

تا همه در ضمان وی بود، و در قیامت همه از وی طلب کنند، و منفعت آن بدیگری رسد؟ و این نهایت غفلت و نا مسلمانی بود، والسلام!»(همان، ص۴۲۲). ضمان: بر عهده. عامل: کارگزار.

*راهبرد مردمداری و سیاستمداری سرپرستی کشور چگونه میباشد؟ *اهم قواعد ده گانه راهبردی اخلاق سیاسی کشورداری کدامند؟ *راهبرد دینداری و دینمداری سیاسی چه است؟ راهبرد اخلاق مداری سیاسی چگونه میباشد؟

*پنج.اخلاق ناصری: خواجه نصیر

سیاست حکمت تقریبی مدنی: رهبری و مدیریت سیاسی

علم و حکمت مدنی؛ سیاست و حکومت: فن(صناعت) سیاست و حکومت حکمت و علم مدنی: خواجه نصیر الدین طوسی، در قرن۷هق.، از بزرگترین ریاضی دانان(شرح مجسطی)، کیهانشناسان(روضه تسلیم و تأسیس رصد خانه مراغه)، منطقیون(اساس اقتباس و جوهر نضید)، متکلمین(تجرید اعتقاد)، اخلاقیون(اخلاق ناصری، اخلاق محتشمی و اوصاف اشراف) جهانی، جهان اسلام و شیعی و ایرانی است. ایشان بعد از تقریب کلام به حکمت و تاسیس کلام حکمی برهانی، و تألیف کتاب تجرید اعتقاد خویش در این زمینه، به تقریب حکمت عقلی برهانی سینوی به حکمت قلبی اشراقی سهروردی پرداخت. شرح اشارات و تنبیهات ابن سینا توسط خواجه نصیر با این سیاق می باشد. که فوق العاده الهامبخش ملاصدرا و مورد استفاده فراوان او در اسفار و سایر آثار او قرار گرفته است. حکمت تقریبی مقدمه و مبنایی شد برای تجمیع، تعادل و توحید حکمت توسط صدرا که بدین ترتیب توفیق یافت حکمت متعالی را تأسیس نموده و معطوف به مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و سیاست سازد. حکمت متعالی که مرحله تعادل و تعالی حکمت در سیر متکامل(پلکانی)خود از حکمت جاویدان شرقی ایرانی، حکمت راستین یونانی، حکمت توحیدی اسلام، حکمت عقلی برهانی و حکمت قلبی شهودی تا حکمت تقریبی بود. خواجه نصیر آنگاه حکمت را به حکومت تقریب نمود. به تعبیری حکمت محض و نظری را به حکمت عملی و مدنی معطوف ساخته و به نظریه سازی علمی عملی(راهبردی و کاربردی؛ دکترین)در این زمینه و با این صبغه پرداخت. ایشان کتاب اخلاق ناصری را با مشرب حکمی مدنی در سه قسمت نگاشت. قسم اول.اخلاق یا تدبیر و سیاست شخص و خود و خودسازی است. قسم دوم در تدبیر و سیاست اهل و خانواده و خانواده سیاسی می باشد. قسم سوم در

سیاست مدنی، تدبیر عمومی کشور و نهادسازی، نظام سیاسی و کشورداری است. با مشرب کاملا فسفی، عقلی برهانی و استدلالی می باشد. کتاب اخلاق محتشمی از جمله مباحث سیاسی آن را با مشرب روایی به رشته نگارش در آورد. اوصاف اشراف از جمله مباحث سیاسی آن را نیز به سلوک عرفانی تدوین نمود. در ادامه خود با انگیزه حل مشکلات مردم و کشور بویژه مغول زده، شخصا و مستقیما به کارگزاری سیاسی نیز همت گماشت. ایشان بر بنیاد حکمت مدنی تقریبی خویش شکسته خورده، ورشکسته و اشغال شده ای را تحویل گرفت و توحش مغولی را با تعبیر خود با تدبیر بسان سدسازی تبدیل به تمدن مغولی نمود. تا جایی که این ایران و ایرانی ها نبوده که رنگ قوم غالب را گرفته و مغولی شدند. بلکه این بدویت مغولی غالب بود که مغلوب شده و مدنی و سرانجام ایرانی شد. کتاب اخلاق ناصری خویش در سیاست و تدبیر شخص یا فردی یعنی اخلاق، سیاست یا تدبیر جماعت یا خانواده و به تعبیری اهل و منزل و تدبیر جامعه یا سیاست مدن تنظیم و تدوین ساخت. نظریه علمی عملی[دکترین]و نسخه درد و درمانبخش آن روز ایرانزمین بوده که آموزه های کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی برای امروز ایران دارد. بویژه اگر روزامد شده یا دیده شود. در این جا به قسم سوم اثر یعنی سیاست مدن اکتفاء می نماییم. تا فصول سه، روزامدسازی حکمت مدنی فاضلی فارابی بوده که جنبه کلی و مبنایی دارد. همچنین روزامدسازی آن به تناسب مقتضیات زمان و عصر خواجه است. البته به تعبیر خود ایشان؛ «بر سبیل ابتداء نه اقتداء»می باشد. یعنی بازتولید و بهینه سازی است. صرف نظریه شناسی نیست. حتی فرای نظریه پردازی یعنی پردازش صرف نظریه فلسفه سیاسی و حکمت مدنی فارابی نیست. بلکه نظریه سازی با مبانی و مواد اولیه آن می باشد. با تصرفاتی که خواجه در آنها انجام میدهد. فصل چهارم بیشتر تدبیر مدن بوده که جنبه جزئی و اجرایی دارد. این از اختصاصات کارگزاری اعم از سیاستگذاری و سیاستمداری خود خواجه نصیر است. فصول ۵تا۸ تکمله آن می باشد. بویژه این قسمت در صورت تعمق و تأمل بهینه و بسامان روزامد می تواند عبرت آموزی های زیادی برای ارتقای هرچه فراتر کارایی نیروهای سیاسی و کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی نهادین و نهادهای کارگزاری سیاسی کشور داشته باشد. مسأله اصلی آن: کارگذاری کارامدی کلان راهبردی-کارگزاری خُرد کابردی و اجرایی است.

کتاب اخلاق ناصری خواجه نصیر(صص۳۴۴-۳۱، ۳۱۳ صفحه): مقالت اول.تهذیب اخلاق(همان، صص۲۰۲,۳۳): فلسفه و فن تهذیب اخلاق: فلسفه انسان مدنی و فن انسانسازی مدنی جماعات یا نهاد خانواده مدنی اجتماع جامعه مدنی نظام مدنی بوده که بتصریح خود خواجه بر گرفته از تهذیب اخلاق ابن مسکویه رازی است. اما بتأکید خودش؛ «**بر سبیل ابتداء نه اقتداء**»(همان، قسم اول): یعنی با روزامدسازی

بوده و تکرار نیست. خودسازی مدنی، انسان سازی مدنی، فردسازی مدنی است. بتعابیر گوناگون تدبیر، تعلیم و تربیت؛ آموزش نظری و پرورش عملی، سیاست و ساختن انسان مدنی، خود، شخص، ساختن فردی افراد جامعه و نظام مدنی: کارا سازی؛ بهره ور سازی و اثربخش سازی نیروهای انسانی و نیروهای انسانی کارا؛ بهره ور و اثربخش می باشد. گفتمان و الگوی پیشرفت انسانی مدنی و سیاست پیشرفت انسان مدنی و انسان مدنی پیشرو؛ پیشرفت نگری و گرایی و پیشرفت گذاری و پذیری است. **مقدمه**(صص۴۴-۳۳): «**ضرورت علم و حکمت، تجدید حیات حکمت مدنی، علم و حکمت عملی مدنی. در دو قسم: مبادی و مقاصد: قسم اول.مبادی.هفت فصل: فصل اول.علم اخلاق: تعریف و موضوع، فصل دوم.نفس ناطقه انسانی؛ فصل سوم.قوای نفس انسانی، فصل چهارم.اشرفیت انسان، فصل پنجم.کمال و نقص نفس انسانی، فصل ششم.چیستی شناسی کمال، فصل هفتم.خیر و سعادت. قسم دوم.مقاصد. ده فصل: فصل اول.حد و حقیقت خُلق ممکن، فصل دوم.صناعت تهذیب اخلاق شریف، فصل سوم.اجناس چهارگانه فضایل: شاخصه های سیاسی، قوا و نفس های سه گانه: شالوده های سیاسی، فصل چهارم.انواع مکارم اجناس فضایل، فصل پنجم.اضداد فضایل و رذایل، اجناس رذایل افراطی و تفریطی، فصل ششم.فضایل و شبه فضایل، فصل هفتم.شرف عدالت، فصل هشتم.ترتیب اکتساب فضایل و مراتب سعادت، فصل نهم.حفظ صحت نفس: محافظت فضایل، فصل دهم.معالجت امراض نفس: زایلسازی رذایل**». «**مقالت دوم.تدبیر منازل**» (همان، صص۲۴۴-۲۰۳): فلسفه و فن جماعت مدنی بویژه نهادسازی و نهاد دارای خانواده بمثابه کوچکترین(سلولی ترین)، دیرینه ترین، پایا ترین و پویاترین و حتی زایا ترین نهاد مدنی طبیعی و نهاد طبیعی مدنی بوده و بیشتر ملهم و بلکه برگرفته از مبحث خانواده ابن سینا می باشد. می توان آن را فلسفه و فن مدنی جماعت یا نهاد خانواده مدنی اجتماع مدنی یا جامعه مدنی نیز تلقی و تعبیر کرد. به تعابیر گوناگون: اهل سازی مدنی، غیر سازی مدنی، جماعت مدنی سازی و گروه سازی مدنی است. تدبیر، سیاست و ساختن جماعت مدنی خانوادگی جامعه و نظام مدنی، نهادسازی کارامد؛ بهره ور و اثربخش مدنی جمعی و نهادسازی کارامد و کارامدسازی؛ بهره روی و اثربخشی جمعی مدنی می باشد. گفتمان و الگوی پیشرفت سیاسی نهادیین مدنی و سیاست پیشرفت نهادین مدنی و جماعت خانواده و گروه مدنی پیشرو: پیشرفت نگری و گرایی و پیشرفت گذاری و پذیری است. در **پنج فصل: فصل اول.سبب احتیاج به منازل: معرفت ارکان و اهم امور، فصل دوم.سیاست اموال و اقوات در آمد[سرانه] و کسب،** [اشتغال: کار آفرینی] **حفظ مال و خرج،** [پس

انداز و هزینه]، **فصل سوم.سیاست و تدبیر اهل، فصل چهارم.سیاست و تدبیر اولاد، فصل پنجم**.[سیاست نیروسازی کارا و کاراسازی نیروهای کاری اقتصادی، سیاسی و فرهنگی].

مقالت سیم.سیاست مدن (همان، صص۳۴۴-۲۴۵).**هشت فصل:** فصول اول، دوم و سوم بیشتر فلسفه سیاسی بوده و برگرفته از فارابی بویژه کتاب سیاست مدنی وی میباشد. فصول چهارم یا هفتم بیشتر فن سیاسی بوده از خود تجربه کارگذاری سیاسی خواجه نصیر و با الهام از سیاستنامه ها میباشد. فصل هشتم نیز از [وصیت]نامه افلاطون به ارسطو بوده که می توان گفت فلسفه سیاست میباشد. به تعابیر گوناگون: [علم فلسفه و فن سیاسی کشورداری، کارگزاری سیاسی: سیاستگذاری و سیاستمداری مدنی، حکمت حکومت و حکومت حکمت است. نظامسازی سیاسی و دولتسازی کارامد و کارامدی و کارامدسازی نظام سیاسی و دولت می باشد. گفتمان و الگوی پیشرفت سیاسی مدنی و سیاست پیشرفت مدنی و پیشرو: پیشرفت نگری و گرایی و پیشرفت گذاری و پذیری است.

***۱)«فصل اول.احتیاج خلق به تمدن: ماهیت و برجستگی این نوع علم مدنی»**(همان، صص۲۵۸-۲۴۵)؛ رویکرد مدنی نگری و گرایی-مدنی گذاری و پذیری: اسباب حصول کمال مدنی، سه نوع معاونت(همکاری و مشارکت)مدنی، مدنیت: تمدن، سیاست، سیاست الهی، اقسام سیاسات، سیاست کرامت، سیاست جماعت مدنی، ملک، امام، مدبر عالم، انسان مدنی، واضع شریعت دینی مدنی: شریعت مدار مدنی دینی، حکمت مدنی. اول.۱.«**پیش از این گفته‌ایم که؛ الف.هر موجودی را کمالی است، و کمال بعضی موجودات در فطرت با وجود مقارن افتاده است و کمال بعضی از وجود متأخر**»(اخلاق ناصری، ص۲۴۷). **ب.«و هرچه کمال او از وجود متأخر بود هرآینه او را حرکتی بود از نقصان به کمال»**(همان). **ج.«و آن حرکت بی‌معونت اسبابی که بعضی مکملات باشند و بعضی معدات، نتواند بود»**(همان). فطرت: سرشت. مقارن: همزمان. معونت: معاونت، کمک. مکمل: تکمیل کننده.معدات: زمینه ساز، آماده کننده. واهب صور: صورتبخش. فایض: رساننده. تعاقب: پی در پی. نما: نمو، رشد. **۲.«و معونت در اصل بر سه وجه بود؛ یکی آن که معین جزوی گردد از آن چیز که به معونت محتاج بود، و این معونت ماده بود؛ و دوم آنکه معین متوسط شود میان آن چیز که به معونت محتاج بود و میان فعل او، و این معونت آلت بود؛ و سیم آنکه معین را به سر خود فعلی بود که آن فعل به نسبت با آن چیز که به معونت محتاج بود کمالی باشد، و این معونت خدمت بود؛ و این**

صنف به دو قسم شود: یکی آنکه معونت بالذات کند، یعنی غایت فعل او نفس معونت بود، و دوم آنچه معونت بالعرض کند، یعنی فعل او را غایتی دیگر بود و معونت به تبعیت حاصل آید»(همان). معین: کمککننده. متوسط: واسطه، وسیله. خدمت بالذات: خدمت دولت به ملت است. خدمت بالعرض: خدمت ملت به دولت، بسان تبعیت از سیاست ها، پرداخت مالیات، سربازی رفتن که برای خاطر خود ملت بوده و برای ذات دولت نیست. دوم.۱.«**عناصر و نبات و حیوان هرسه معونت نوع انسان کنند، هم به طریق ماده و هم به طریق آلت و هم به طریق خدمت، و انسان معونت ایشان نکند الا به طریق ثالث و بالعرض، چه او شریف‌تر است و ایشان خسیس‌تر، و اخس شاید که هم خدمت اخس کند و هم خدمت اشرف کند، اما اشرف نشاید که خدمت کند الا مثل خویش را»**(همان). ب.«**و انسان معونت نوع خود کند به طریق خدمت نه به طریق ماده و نه به طریق آلت، و به طریق ماده خود معونت هیچ چیز نتواند کرد از روی انسانی، چه از آن روی جوهری مجرد است»**(همان). عناصر: عناصر طبیعی. خسیس و اخس: پایین و پایینتر. شریف و اشرف: برتر. ۲.«**و همچنان که انسان به عناصر و مرکبات محتاج است تا به هر سه نوع معونت او دهند به نوع خود نیز محتاج است تا به طریق خدمت یکدیگر را معاونت کنند»**(همان).

سوم.۱.«نوع انسان را که اشرف موجودات عالم است به معونت دیگر انواع و معاونت نوع خود حاجت است هم در بقای شخص و هم در بقای نوع؛ اما بیان آنکه به انواع دیگر محتاج است خود ظاهر است و در این مقام به ا ستک شاف آن زیادت احتیاجی نه؛ و اما بیان آنکه به معاونت نوع خود محتاج ا ست آنست که: اگر هر شخصی را به ترتیب غذا و لباس و مسکن و سلاح خود مشغول بایستی بود، تا اول ادوات درودگری و آهنگری بد ست آوردی و بدان ادوات و آلات زراعت و ح صاد و طحن و عجن و غزل و نسج و دیگر حرفتها مهیا کردی، پس بدین مهمات مشغول شدی بقای او بی‌غذا بدین مدت وفا نکردی و روزگار او اگر بر این اشغال موزع کردندی بر ادای حق یکی از این جمله قادر نبودی»(همان). **۲.«اما چون یکدیگر را معاونت کنند، و هریکی به مهمی از این مهمات زیادت از قدر کفاف خود قیام نمایند، و به اعطای قدر زیادت و اخذ بدل از عمل دیگران قانون عدالت در معامله نگاه دارند، اسباب معیشت دست فراهم دهد و تعاقب شخص و بقای نوع میسر و منظوم گردد چنانکه هست»**(همان). مراد

تعاون یا تشارک یعنی تقسیم کار و تبادل کالایی، کار و خدمات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی است. **۳.«و چون مدار کار انسان بر معاونت یکدیگر است، و معاونت بر آن وجه صورت می‌بندد که به مهمات یکدیگر به تکافی و تساوی قیام نمایند، پس اختلاف صناعات که از اختلاف عزایم صادر شد مقتضی نظام بود، چه اگر همه نوع بر یک صناعت توارد نمودندی محذور اول باز آمدی، از این جهت حکمت الهی اقتضای تباین همم و آرای ایشان کرد تا هریکی به شغلی دیگر رغبت نمایند، بعضی شریف و بعضی خسیس و در مباشرت آن خرسند و خوشدل باشند»**(همان). تکافی: کفو، همسر و هم شأن و مکمل هم بودنست. قیام: اقدام. عزایم: علایق. توارد: رفتار. مثلا هم گندم کاشته و مازاد گندم داشته باشند. تبادل و تعاون صورت نمی پذیرد. اما تعدادی، گندم کاشته، تعدادی، جو و تعدادی دیگر، دامپروری کرده، ... هر کدام مازاد نیاز خود را بدیگری داده و مازاد نیاز طرف مقابل را بستاند. محذور اول: مشکل عدم تعاون و تشکیل جامعه. تباین همم: تنوع گرایشات. مراد نظام استعدادها و علایق است. مباشرت: مشغول شدن مستقیم بکار. **۴.«و همچنین، احوال ایشان در توانگری و درویشی و کیاست و بلادت مختلف تقدیر کرد، که اگر همه توانگر باشند یکدیگر را خدمت نکنند، و اگر درویش باشند همچنین، در اول از جهت بی‌نیازی از یکدیگر و در دوم از جهت عدم قدرت بر ادای عوض خدمت یکدیگر؛ و چون صناعات در شرف و خساست مختلف بود اگر همه در قوت تمییز متساوی باشند یک نوع اختیار کنند و دیگر انواع معطل مانند و مطلوب حاصل نیاید. و اینست آنچه حکما گفته‌اند ؛«لو تساوی الناس لهلکوا جمیعاً»**(همان). کیاست: هوشیاری. بلادت: کند فهمی. مراد نظام هوشمندی افراد جامعه. صناعات مختلف: مشاغل متنوع و متفاضل. مراد نظام مشاغل است. «اگر همه مردم متساوی بوده همگی نابود میشوند»، مثلا همه گندمکار باشند، یا به تعبیری جامعه ای از فیلسوفان، اگر نیروهای اقتصادی و امنیتی نباشند از گرسنگی تنها خواهند مرد. **۵.«و لکن چون بعضی به تدبیر صائب ممتاز باشند و بعضی به فضل قوت، و بعضی به شوکت تمام و بعضی به فرط کفایت، و جماعتی از تمییز و عقل خالی و به مثابت ادوات و آلات اهل تمییز را، همه کارها بر این وجه که مشاهده می‌افتد مقدر گردد و از قیام هریک به مهم خویش قوام عالم و نظام معیشت بنی‌آدم به فعل آید»**(همان). مراد نظام تقسیم کار اقتصادی، سیاسی

و فرهنگی، دولتی، عمومی و خصوصی از مدیریت های عالی، میانی تا پایین و کارمندی تا نیورهای خدماتی است.

چهارم.۱.«و چون وجود نوع بی‌معاونت صورت نمی‌بندد، و معاونت بی‌اجتماع محال است، پس نوع انسان بالطبع محتاج بود به اجتماع؛ و این نوع اجتماع را که شرح دادیم تمدن خوانند، و تمدن مشتق از مدینه بود، و مدینه موضع اجتماع اشخاصی که به انواع حرفت ها و صناعت ها تعاونی که سبب تعیش بود می‌کنند. و چنانکه در حکمت منزلی گفتیم که غرض از منزل نه مسکن است بل اجتماع اهل مسکن است بروجهی خاص، اینجا نیز غرض از مدینه نه مسکن اهل مدینه است بل جمعیتی مخصوص است میان اهل مدینه. و اینست معنی آنچه حکما گویند: «الانسان مدنی بالطبع» یعنی «محتاج بالطبع الی‌الاجتماع» الم سمی بالتمدن»(همان). موضع: محل، مکان. تعیش: زندگی و زیست مدنی تا زندگانی و بهزیست مدنی. مسمی: اسم گذاری شده. **۲.«و چون دواعی افعال مردمان مختلف است و توجه حرکات ایشان به غایات متنوع، مثلاً قصد یکی به تحصیل لذتی و قصد دیگری به اقتنای کرامتی، اگر ایشان را با طبایع ایشان گذارند تعاون ایشان صورت نبندد، چه متغلب همه را بنده خود گرداند و حریص همه مقتنیات خود را خواهد، و چون تنازع در میان افتد به افنا و افساد یکدیگر مشغول شوند، پس بالضروره نوعی از تدبیر باید که هر یکی را به منزلتی که مستحق آن باشد قانع گرداند و به حق خویش برساند، و دست هریکی از تعدی و تصرف در حقوق دیگران کوتاه کند، و به شغلی که متکفل آن بود از امور تعاون مشغول کند؛ و آن تدبیر را سیاست خوانند»**(همان). دواعی: ادعا ها، خواست ها. اقتنا: پیروی. کرامت: شهرت، اعتبار، احترام، مقام. متغلب: غلبه جو، سلطه گر. مقتنیات: خواستنی ها، منابع. منزلت: موقعیت. متکفل: عهده دار. **۳.«و چنانکه در مقالت اول در باب عدالت گفتیم در سیاست به ناموس و حاکم و دینار احتیاج باشد، پس اگر این تدبیر بر وفق وجوب و قاعده حکمت اتفاق افتد و مؤدی بود به کمالی که در نوع و اشخاص بقوت است آن را سیاست الهی خوانند، و الا به چیزی دیگر که سبب آن سیاست بود اضافت کنند»**(همان). ناموس: قانون، شریعت، تدبیر. دینار: پول، کنایه از قدرت بویژه اقتصادی. مؤدی: ادا کننده، رساننده. اضافت: افزودن، مثل سیاست ثروت طلبی، سلطه طلبی، شهرت طلبی.

۴.«و حکیم(ارسطو) **اقسام سیاسات بسیطه چهار نهاده است: سیاست مَلِک**(یا مُلک) **و سیاست غلبه و سیاست کرامت و سیاست جماعت. یک.الف.اما سیاست ملک، تدبیر جماعت بود بروجهی که ایشان را فضایل حاصل آید، و آن را سیاست فضلا گویند؛ ب.و اما سیاست غلبه، تدبر امور اخسا بود و آن را سیا ست خ سا ست گویند؛ ج.و اما سیا ست کرامت، تدبیر جماعتی بود که به اقتنای کرامات مو سوم باشـــند؛ د.و اما ســـیاســـت جماعت، تدبیر فرق مختلف بود بر قانونی که ناموس الهی وضـــع کرده باشد**»(همان). خساست: پَستی. مراد سیاست تکساحتی توسعه مادی منفعت طلبی، ثروت طلبی، رفاه طلبی و لذت طلبی است. اخسا: پست ها. فِرَق: فرقه ها، جماعات مدنی. **دو.«و سیاست مَلِک**(مُلک) **این سیاسات دیگر را بر اهالی آن موزع گرداند ب.و هر صـــنفی را به ســـیاســـت خاص خود مؤاخذت کند تا کمال ایشان از قوت به فعل آید، پس آن سیاست سیاسات بود**»(همان). سیاست(پُلتیک): راهبرد، راهبرد سیاسی و سیاست راهبردی و کلان. مَلِک: حاکم، دولت. مُلک: کشور، نظام مدنی و سیاسی. سیاست ملک: سیاست دولت و دولتی و سیاست ملی و نظام. سیاسات(پُلسی): خط مشی های سیاسی، سیاست های بخشی بسان سیاست اقتصادی، سیاست اجتماعی و سیاست فرهنگی. سیاست های خُرد کاربردی و اجرایی نیز میباشند. موزع: توزیع، تنظیم. مؤخذت: درخواست، بازخواست. سیاست سیاسات: سیاست فرابخشی و میان بخشی کلانبخشی تا زیربخشی. **سه.«و تعلق سیاست ملک و سیاست جماعت به یکدیگر بر این وجه بود که یاد کنیم. گوئیم: سیاسات بعضی تعلق به اوضاع دارد مانند عقود و معاملات، و بعضی تعلق به احکام عقلی مانند تدبیر ملک و ترتیب مدینه، و هیچ شخص را نر سد که بی‌رجحان تمییزی و فضل** [برتری]**معرفتی به یکی از این دو نوع قیام نماید، چه تقدم او بر غیر، بی‌وسیلت خصوصیتی، استدعای تنازع و تخالف کند، پس در تقدیر اوضاع به شخصی احتیاج با شد که به الهام الهی ممتاز بود از دیگران تا او را انقیاد نمایند، و این شخص را در عبارت قدما صاحب ناموس گفته‌اد، او ضاع او را شریعت؛ و افلاطون در مقالت پنجم از کتاب سیاست اشارت بدین طایفه براین وجه کرده است که: «هم اصحاب‌القوی العظیمه الفائقه». و ارســـطاطالیس گفته اســـت که «هم‌الذین عنایه‌الله بهم اکثر**»(همان). عقود: قراردادها، پیمانها. رجحان تمییز: وجه تمایز، روبروی تبعیض که ترجیح بلا مرجح و بناحق اســـت. فضـــل: برتری. صـــاحب ناموس: شارع، شریعتگذار، شریعتدار و شریعتمدار.

پنجم.۱.«و در تقدیر احکام به شـــخصـــی احتیاج افتد که به تأییدی الهی ممتاز بود از دیگران تا او را تکمیل ایشـــان میســـر شـــود، و آن شـــخص را در عبارت قدما ملک‌علی‌الاطلاق گفته‌اند، و احکام او را صناعت ملک؛ و در عبارت محدثان او را امام، و فعل او را امامت؛ و افلاطون او را مدبر عالم خواند؛ و ار سطو انسان مدنی، یعنی انسانی که قوام تمدن به وجود او و امثال او صورت بندد»(همان). محدثان: جدیدان. قوام: برپایی و پایداری، بسان استخوانبدی که قوام بدن است. دولت، قوام و مقوم مدن می باشد. **۲.«و باید که مقرر بود که مراد از ملک در این موضـــع نه آنســـت که او را خیَّل و حَشـــَمی یا مملکتی باشد، بلکه مراد آنست که مستحق ملک او بود در حقیقت و اگرچه به صورت هیچ‌کس بدو التفات نکند، و چون مباشر تدبیر غیر او باشد جور و عدم نظام شایع بود»**(همان). خیل: لشکر. حَشم: حشمت یعنی اقتدار و نیروهای کارگزار.

ششم.۱.«فی‌الجمله در هر روزگاری و قرنی به صاحب ناموسی احتیاج نبود چه یک وضع[دین] اهل ادوار بســـیار را کفایت باشـــد، اما در هر روزگاری عالم را مدبری باید، چه اگر تدبیر منقطع شـــود نظام مرتفع گردد و بقای نوع بر وجه اکمل صـــورت نبندد، و مدبر به حفظ ناموس قیام نماید و مردمان را به اقامت[اقامه و اجرای] مراسم آن تکلیف کند، و او را ولایت تصرف بود در جزویات برحسب مصلحت هر وقت و روزگار»(همان). **۲.«و از اینجا معلوم شـــود که حکمت مدنی، و آن این علم اســـت که مقاله مشتمل بر اوست، نظر بود در قوانینی کلی که مقتضی مصلحت عموم بود از آن جهت که به تعاون متوجه باشند به کمال حقیقی. و موضوع این علم هیأتی بود جماعت را که از جهت اجتماع حاصل آید و مصدر افاعیل ایشان شود بر وجه اکمل»**(همان). هیأت: ساختار. مصدر: موجب صدور، صادر کننده. افاعیل: افعال متنوع و متفاضل. اکمل: کامل ترین، کارامدترتن. **۳.الف.«و به سبب آنکه هر صاحب صناعتی نظر در صناعت خود بروجهی کند که تعلق بدان صناعت داشته باشد، نه از آن روی که خیر باشد یا شر، مثلاً طبیب را نظر در معالجه دست بر آن وجه بود که دست را اعتدالی حاصل کند که بدان اعتدال بر گرفتن قادر بود، و بدانکه گرفتن او از قبیل خیرات بود یا از قبیل شرور التفات نکند، ب.و صاحب این صناعت را نظر در جملگی افعال و اعمال اصحاب صناعات بود از آن جهت که خیرات باشند یا**

شرور، ج.پس این صناعت رئیس همه صناعات بود، و نسبت این با دیگر صناعات چون نسبت علم الهی با دیگر علوم»(همان). **۴.«و چون اشخاص نوع انسان در بقای شخص و نوع به یکدیگر محتاجند، و وصول ایشان به کمال بی‌بقا ممتنع، پس در وصول به کمال محتاج یکدیگر باشند، و چون چنین بود کمال و تمام هر شخصی به دیگر اشخاص نوع او منوط بود. پس بر او واجب بود که معاشرت و مخالطت ابنای نوع کند بر وجه تعاون، و الا از قاعده عدالت منحرف گشته باشد و به سمت جور متصف شده. و معاشرت و مخالطت براین وجه آنگاه تواند بود که بر کیفیت آن و وجوهی که مؤدی بود به نظام و وجوهی که مؤدی بود به فساد وقوف یافته باشد، و علمی که ضامن تعریف یک یک نوع بود حاصل کرده، و لیکن آن علم حکمت مدنی است. پس همه کس مضطر بود به تعلم این علم تا بر اقتنای فضیلت قادر تواند بود، و الا معاملات و معاشرات او از جور خالی نماند و سبب فساد عالم گردد به قدر مرتبت و منزلت خود. و از این روی شمول منفعت این علم نیز معلوم شد»**(همان). منوط: مرتبط، مرهون. معاشرت: همگرایی. مخالطت: هماهنگی. تعاون: تشارک، تقسیم کار مدنی. مضطر: ناچار، مجبور، مکلف. تعلم: فراگیری، آموزش. آموزش علم سیاست: فراگیر بوده و همگانی بایست باشد. **۵.«و همچنانکه صاحب علم طب چون در صناعت خود ماهر شود برحفظ صحت بدن انسان و ازالت مرض قادر گردد صاحب این علم چون در صناعت خود ماهر شود بر صحت مزاج عالم. که آن را اعتدال حقیقی خوانند، و ازالت انحراف از آن قادر شود و او به حقیقت طبیب عالم بود»**(همان). ازالت: زایلسازی، برطرفسازی. مزاج: آمیزش و ترکیب بدن و مدن. علم سیاست: علم سلامت نظام سیاسی و کشور و علم سعادت جامعه و جهان است. **۶.«و برجمله، ثمره این علم اشاعت خیرات بود در عالم و ازالت شرور به قدر استطاعت انسانی»**(همان). اشاعت: گسترش.

هفتم.۱.«و چون گفتیم موضوع این علم هیأت اجتماع اشخاص انسانی است و اجتماع اشخاص انسانی در عموم و خصوص مختلف افتد، پس معنی اجتماع اشخاص بر اعتباری باید کرد که معلوم بود. گوئیم: اولاً اجتماع نخستین که میان اشخاص باشد اجتماع منزلی[خانوادگی] **بود، و شرح آن داده آمد. و اجتماع دوم اجتماع اهل محله با شد، و بعد از آن اجتماع اهل مدینه، و بعد از آن اجتماع امم کبار، و**

بعد از آن اجتماع اهل عالم. و چنانکه هر شخصی جزوی بود از منزل هر منزلی جزوی بود از محله و هر محلتی جزوی بود از مدینه و هر مدینه‌ای جزوی بود از امت و هر امتی جزوی از اهل عالم»(همان). امم کبار: جوامع مدنی کبیر، بزرگ. اهل عالم: نظام سیاسی بین مللی و جامعه مدنی جهانی. **۲.«و هر اجتماعی را رئیسی بود چنانکه در منزل گفتیم و رئیس منزل مرؤوس بود به نسبت با رئیس محله و رئیس محله مرؤوس به نسبت به رئیس مدینه و همچنین تا به رئیس عالم رسد که رئیس رؤسا او بود، و اوست ملک‌علی‌الاطلاق، و نظر او در حال اجزای عالم همچون نظر طبیب بود در شخص و اجزای شخص و همچون نظر کدخدای منزل در حال منزل و اجزای منزل**»(همان). **۳.«و هر دو شخص که میان ایشان در صناعتی یا علمی اشتراک بود میان ایشان ریاستی ثابت بود، یعنی یکی که از دیگر در آن صناعت کامل تر با شد رئیس تر بود، و آن دیگر شخص را طاعت او باید دا شت تا متوجه با شد به کمال، و انتهای همه اشخاص با شخصی بود که مطاع مطلق و مقتدای نوع باشد به استحقاق، یا اشخاصی که در حکم یک شخص باشند از جهت اتفاق آرای ایشان در مصلحت نوع. و چنانکه رئیس عالم ناظر است در اجزای عالم بحسب آنکه او را تعلقی است به عموم اجزا، رئیس هر اجتماعی را نظری با شد در عموم آن جماعت که او رئیس ایشان بود و در اجزای آن اجتماع، بر وجهی که مقتضی صلاح ایشان بود اولاً و علی‌العموم، و مقتضی صلاح هر جزوی ثانیاً و علی‌الخصوص**»(همان). مراد ریاست و مدیریت و راهبری راهبردی اعلی، عالی و کل تا مرز جهان و جهانی است. **۴.«و تعلق اجتماعات به یکدیگر سه نوع بود: اول آنکه اجتماعی جزو اجتماعی بود مانند منزل و مدینه، و دوم آنکهاجتماعی شامل اجتماعی بود مانند امت و مدینه، و سیم آنکه اجتماعی خادم و معین اجتماعی بود مانند قریه و مدینه، چه اجتماعات اهل قری اجتماعاتی ناقص بود که هریک بنوعی دیگر خدمت اجتماعی تام مدنی کنند، و از این وجه اعانت اجتماعات یکدیگر را به ماده و آلت و خدمت مانند اعانت انواع بود یکدیگر را، چنانکه پیش از این گفتیم**»(همان). **۵.«و چون تألیف اهل عالم بر این نوع**[همزیستی] **تقدیر کرده‌اند کسانی که از تألیف بیرون شوند و به انفراد و وحدت**[تفرد، تکزیستی] **میل کنند از فضیلت بی‌بهره مانند، چه اختیار وحشت و عزلت و اِعراض از معاومت ابنای نوع با احتیاج به مقتنیات ایشان محض جور ظلم با شد؛ و ازین طایفه بهری این فعل را بفضیلتی شمرند، مانند؛ یک.جماعتی که به ملازمت**

صوامع و نزول در شکاف کوهها متفرد با شند، و آنرا زهد از دنیا نام نهند؛ دو.و طایفه‌ای که متر صد معاونت خلق بنشینند و طریق اعانت بکلی مسدود گردانند، و آن را توکل نام نهند؛ سه.و گروهی که بر سبیل سیاحت[اینجا آوارگی، بی وطنی] **از شهرها به شهرها می‌شوند و به هیچ موضع مقامی و اختلاطی که مقتضی مؤانستی بود نکنند و گویند از حال عالم اعتبار می‌گیریم و آن را فضلی دانند. چه این قوم و امثال ایشان ارزاقی که** [*دیگران*] **به تعاون کسب کرده‌اند استعمال می‌کنند و در عوض و مجازات**[اینجا جبران] **هیچ بدیشان نمی‌دهند، غذای ایشان می‌خورند و لباس ایشان می‌پوشند و بهای آن نمی‌گزارند و از آنچه مستدعی نظام و کمال نوع انسانست**[کار و تبادل،] **اِعراض نموده‌اند، چون به سبب عزلت و وحشت رذایل او صافی که در طبیعت بقوت دارند بفعل نمی‌آرند جماعتی قاصر نظران ایشان را اهل فضایل می‌پندارند، و این توهمی خطا بود؛ الف.چه عفت نه آن بود که ترک شهوت بطن**[شکمی] **و فرج**[زیرشکمی جنسی] **گیرند من کل‌الوجوه، بل آن بود که هرچیزی را حدی و حقی که بود نگاه دارند و از افراط و تفریط اجتناب نمایند، ب.و عدالت نه آن بود که مردمی ار که نبینند بر او ظلم نکنند بل آن بود که معاملات با مردم بر قاعده انصاف کنند، و تا کسب با مردم مخالطت نکند سخاوت ازو چگونه صادر شود؟ و چون در معرض هولی نیفتد شجاعت کجا بکار دارد؟ و چون صورتی شهی**[جاذبه جنسی] **نبیند اثر عفت او کی ظاهر گردد؟ و اگر تأمل کرده آید معلوم شود که این صنف مردم تشبه به جمادات و مردگان می‌کنند نه به اهل فضل و تمییز، چه اهل فضل و تمییز از تقدیری که مقدَّر اول، عزاسمه، کرده باشد انحراف نطلبند، و در سیر و عادات به قدر طاقت به حکمت او اقتدا کنند و ازو توفیق خواهند در آن باب، انه خیر موفق و معین**»(همان). تألیف: الفت، دوستی، همبستگی. وحشت: تنهایی. عزلت: گوشه نشینی. اِعراض: رویگردانی.

***۲)«فصل دوم.فضیلت محبت مدنی که ارتباط اجتماعات بدان صورت بندد و اقسام آن»**؛ راهیافت دوستی سیاسی و همگرایی مدنی(همان، صص۲۷۹-۲۵۸): محبت و غلبت مدنی، منفعت طلبی، لذت طلبی و دوستی طلبی. مبحث محبت یعنی دوست در سیاست، از بدایع خواجه می باشد. هم اینک بیشا پیش مبحثی راهنما و راهگشا است. اول.۱.«**و چون مردم به یکدیگر محتاجند و کمال و تمام هر یک به نزدیک اشخاص دیگر**

است از نوع او، و ضرورت مستدعی استعانت، چه هیچ شخص به انفراد به کمال نمی‌تواند رسید چنانچه شرح داده آمد، پس احتیاج به تألیفی[عامل و علت همگرایی تا همبستگی مدنی] **که همه اشخاص را در معاونت به منزلت اعضای یک شخص گرداند ضروری باشد؛ و چون ایشان را بالطبع متوجه کمال آفریده‌اند پس بالطبع مشتاق آن تألف باشند؛ و اشتیاق به تألف و محبت بود، و ما پیش از این اشارتی کرده‌ایم به تفضیل محبت بر عدالت. و علت در آن معنی آنست که عدالت مقتضی اتحادیست صناعی، و محبت مقتضی اتحادی طبیعی، و صناعی به نسبت با طبیعی مانند قسری باشد. و صناعت مقتدی بود به طبیعت**»(همان). تفضیل: افضل بودن و برتری. اتحاد: همگرایی تا پیوستگی یعنی یگانی مدنی بسان یک شخص واحد است. قَسری: جبری، واداری خلاف طبیعت مثل نگهداری سنگ در بالا. مقتدی: اقتداء، پیروی. مراد اینکه در سیاست که صناعت ارادی و تدبیری بوده شایسته و بلکه بایسته است با شیوه شبیه سازی(سایبرنتیک) از نظامات، الگوها و قوانین طبیعی بهره جست. چنانکه مثلا در صنعت هواپیماسازی از پرندگان شکاری، ... و از شیوه های پرواز آنها استفاده میشود. **۲.«پس معلوم شد که احتیاج به عدالت که اکمل فضایل آنست در باب محافظت نظام نوع از جهت فقدان محبت است، چه اگر محبت میان اشخاص حاصل بودی به انصاف و انتصاف احتیاج نیفتادی. و از روی لغت خود انصاف مشتق از نصف بود یعنی منصف متنازع فیه [را] با صاحب خود مناصفه کند، و تنصیف از لواحق تکثر باشد و محبت از اسباب اتحاد، پس بدین وجوه فضیلت محبت بر عدالت معلوم شد**»(همان). اکمل: کاملترین، کامل کننده. محبت: دوستی، جاذبه، همگرایی. انصاف: از نِصف و نَصَف بمعنای میانه، میانروی و میانداری است. **۳.«و جماعتی از قدمای حکما در تعظیم شأن محبت مبالغتی عظیم کرده‌اند و گفته که: قوام همه موجودات به سبب محبت است و هیچ موجود از محبتی خالی نتواند بود چنانکه از وجودی و وحدتی خالی نتواند بود، الا آنکه محبت را مراتب باشد و به سبب ترتب آن موجودات در مراتب کمال و نقصان مترتب باشند، و چنانکه محبت مقتضی قوام و کمال است غلبه مقتضی فساد و نقصان باشد، و جریان آن بر موجودات بحسب نقصان هر صنفی تواند بود، و این قوم را اصحاب محبت و غلبه خوانند**»(همان). کمال: رسایی و سازواری. نقصان: نارسایی، ناسازواری. **۴.«و دیگر حکما هر چند بر تصریح این مذهب اقدام ننموده‌اند اما**

همه بر فضیلت محبت اقرار کرده‌اند و سریان عشق در جملگی کاینات شرح داده»(همان). به تعبیر ابن سینا در رساله عشق و رساله سعادت«عشق: سریان فی کل وجود»، مراد جاذبه است.

دوم.۱.«و چون حقیقت محبت طلب اتحاد بود با چیزی که اتحاد با او در تصور طالب کمال باشد، و ما گفتیم که کمال و شرف هر موجودی بحسب وحدتی است که بر او فایض شده است، پس محبت طلب شرف و فضیلت وکمال بود، و هرچه این طلب در او بیشتر بود شوق او به کمال زیادت بود و وصول بدان بر او سهل‌تر؛ و در عرف متأخران محبت و ضدش در موضعی استعمال کنند که قوت نطقی را در او مشارکتی بود»(همان). جاذبه و دافعه: حیوانی؛ شهوت و غضب طبیعی، انسانی؛ حب و بغض، رجاء و خوب تا تولی و تبری و سرانجام رضا و تسلیم ارادی و تدبیری بوده و خوانده میشود. **۲.«و اقسام محبت در نوع انسان دو گونه بود: یکی طبیعی و دیگر ارادی. اما محبت طبیعی مانند محبت مادر فرزند را، که اگر نه این نوع محبت در طبیعت مادر مفطور بودی فرزند را تربیت ندادی و بقای نوع صورت نبستی. و اما محبت ارادی چهار نوع بود: یکی آنکه سریع عقد و انحلال بود، و دوم آنچه بطیءعقد و انحلال بد، و سیم آنچه بطیءعقد سریع انحلال بود، چهارم آنچه سریع عقد بطیءانحلال بود**»(همان). بطیء: کندی، آهستگی. عقد: انعقاد، بستن. انحلال: منحل شدن، گشودن. به تعبیری: اول.زود بندد و زود گشاید. دوم.دیر بندد و زودگشاید. سوم.دیر بندد و زود گشاید و چهارم.زود بندد و دیر گشاید. **۳.«و چون مقاصد اصناف مردمان در مطالب بحسب**؛ یک.**بساطت منشعب است به سه شعبه، اول لذت و دوم نفع و سیم خیر**، دو.**و از ترکیب هر سه با یکدیگر شعبه چهارم تولید شود، و این غایات مقتضی محبت کسانی باشد که در توصل به کمال شخصی یا نوعی معاون و مددکار باشند. و آن نوع انسان است، پس هریکی از این اسباب علت نوعی بود از انواع محبت ارادی**»(همان). توصل: سیر، نیل و رسیدن. **۴.«اما لذت علت محبتی تواند بود که زود بندد و زود گشاید، چه لذت با شمول وجود به سرعت تغییر و انتقال موصوف است چنانکه گفتیم، و استمرار و زوال از سبب به مسبب سرایت کند؛ و اما نفع علت محبتی بود که دیر بندد و زود گشاید، چه نفع رسانیدن به عزت وجود سریع انتقال بود؛ و اما خیر علت محبتی بود که زود بندد و دیر گشاید، زود بستن از جهت مشاکلت ذاتی که میان اهل خیر بود، و**

دیرگشادن از جهت اتحاد حقیقی که لازم ماهیت خیر بود و اقتضای امتناع انفکاک کند؛ و اما مرکب از هر سه علت محبتی باشد که دیر بندد و دیر گشاید، چه استجماع هر دو سبب یعنی نفع و خیر اقتضای هردو حال کند»(همان). استجماع: اجتماع، جمع و فراهمی. **سوم.۱.«و محبت از صداقت عامتر بود چه محبت میان جماعتی انبوه صورت بندد و صداقت در شمول بدین مرتبه نر سد، و مُوَدَّت در رُتبَت به صداقت نزدیک باشد، و عشق که افراط محبت است از مودت خاص‌تر بود، چه جز میان دو تن نیفتد، و علت عشق یا فرط طلب لذت بود یا فرط طلب خیر، و نفع را نه از روی بساطت**[بسیطی و به تنهایی] **و نه از جهت ترکیب در استلزام عشق مدخلی نتواند بود. پس عشق دو نوع بود: یکی مذموم که از فرط طلب لذت خیزد، و دوم محمود که از فرط طلب خیر خیزد. و از جهت التباس فرق میان این دو سبب باشد اختلافی که میان مردم در مدح و ذم عشق بود»**(همان). صداقت: دوستی، راستگویی، راستین. التباس: لباس پوشانی، لا پوشانی، اشتباه و شبه انگیزی.

به تعبیر مولوی: عشقهایی کز پی رنگی بوند عشق نبوند عاقبت ننگی بوند

سیا ست جاهلی تو سعه تکساحتی و تنازعی گرایی از این جنس ا ست. **۲.«و سبب صداقات احداث و کسانی که طبیعت ایشان داشته باشند طلب لذت بود و بدین سبب باشد که؛** الف.**مصادقت و** ب.**مفارقت میان ایشان متوالی بود. و گاه بود که در اندک مدتی چند بار تصادق کنند و باز مفترق شوند، و اگر صداقت ایشان را بنادر بقایی با شد سبب وثوق ایشان بود به بقای لذت و معاودت آن حال بحال، و هرگاه که آن وثوق زایل شود فی‌الحال آن صداقت مرتفع گردد»**(همان). اَحداث: اینجا جوانان، نوجوانان. مصادقت: دوستی. مفارقت: جدایی. وثوق: اطمینان، اعتماد. معاودت: عودت، بازگشت. سیاست تکساحتی و تنازعی این سنخ ا ست. **۳.«و سبب صداقات مشایخ و کسانی که بر طبیعت ایشان با شند طلب منفعت بود، و چون منافع مشترک یابند، و در اکثر احوال آن را امتدادی اتفاق افتد، از ایشان مصادقتی صادر شود و به حسب بقای منفعت باقی ماند، و چون علاقه رجا منقطع شود آن صداقت مرتفع گردد»**(همان). **۴.«و اما صداقت اهل خیر چون محض خیر باشد، و خیر چیزی ثابت بود غیر متغیر، مُوَدّات اصحاب آن از تغییر و زوال مصون باشد»**(همان). مشایخ: پران، پیشکسوتان، بزرگسالان. رجا: امیدواری. این سیاست

فاضلی؛ غیر خواهی و خیر خواهی است. **۵.«و چون مردم از طبایع متضاد مرکب است و میل هر طبیعتی مخالف میل طبیعتی دیگر، پس لذتی که ملایم طبیعتی بود مخالف لذت طبیعتی دیگر بود. و بدین سبب هیچ لذت از انواع لذات خالص و خالی از شـــوایب اذیتها که در مفارقت لذات دیگر بود نتواند بود»**(همان). شوایب: شایبه، عوامل مخل. لذات مادی همانند لذت خوراک، خواب، ... که زیادیش، کراهت آور بوده و خود نیز با هم و همزمان متعار ضند. برخلاف لذات معنوی که مکمل، هم افزا، قابل تبدیل به هم و هر چه فراتر بهترند.

چهارم.۱.«و چون در مردم جوهری بسیط الهی موجود است که آن را با طبایع دیگر مشاکلتی نیست او را نوعی از لذت تواند بود که آن را با لذات دیگر مشابهتی نبود و محبتی که مقتضای آن لذت بود در غایت افراط بود و شـبیه به وله، و آن را عشـق تام و محبت الهی خوانند، و بعضـی متألهان دعوی آن محبت کنند، و حکیم اول(ارســطو) **در آن معنی از أبرقلیطس باز گفته اســت که او گوید: «چیزهای مختلف را با یکدیگر تشاکل و تألیفی تام نتواند بود، و اما چیزهای متشاکل به یکدیگر مسرور و مشتاق با شند»**(همان). **۲.«و در شرح این کلمات گفته‌اند که جواهر بسیط چون متشاکل با شند و به یکدیگر مشتاق، متألف شوند و میان ایشان توحدی حقیقی حاصل آید و تغایر مرتفع شود، چه تغایر از لوازم مادیات است و مادیات را این صنف تألف نتواند بود، و اگر شوقی در ایشان حادث شود که به نوعی از تألف میل کنند ملاقات ایشان به نهایات و سطوح بود نه به ذوات و حقایق، و این ملاقات به درجه اتصال نرسد، پس مستدعی انفصال بود»**(همان). اتصال: پیوستگی. انفصال: گسستگی. **۳.«و چون جوهری که در انسان مستودع است از کدورات طبیعت پاک شود، و محبت انواع شهوات و کرامات**[شهرت طلبی و سلطه طلبی غریزی] **در او منتفی گردد، او را به شبیه خود شوقی صادق حادث شود و به نظر بصـیرت به مطالعه جلال خیر محض، که منبع خیرات آنســت، مشـغول گردد و انوار آن حضــرت برو فایض شــود، پس او را لذتی که آن را به هیچ لذت نســبت نتوان داد حاصــل آید، و به درجه اتحاد مذکور رسد، و در استعمال طبیعت بدنی و ترک آن او را تفاوتی زیادت نبود، الا آنکه بعد از مفارقت کلی بدان رتبت عالی سزاوارتر باشد چه صفای تام جز بعد از مفارقت حیات فانی نتواند بود»**(همان).

جوهر: فطرت تعالی طلبی، سر شت، ماهیت، هویت. م ستودع: ودیعه نهاده شده. مراد سیا ست و سعادت حقیقی و یقینی واقعی فا ضلی متعالی در قیاس به سیا ست و سعادت پنداری تک ساحتی و توهمی تنازعی جاهلی است. **۴.«و از فضایل این نوع محبت، یعنی محبت اهل خیر با یکدیگر، یکی آنست که نه نقصان بدو متطرق تواند بود، و نه ســـعایت را در او تأثیری صـــورت افتد، و نه ملالت را در نوع او مجال مداخلتی باشــد، و اشــرار را در آن حظی و نصــیبی نبود؛ و اما محبتی که از جهت منفعت یا لذت افتد اشرار را هم با اشرار و هم با اخیار تواند بود، الا آن که سریع‌انقضاء و انحلال باشد، از جهت آنکه نافع و لذیذ مطلوب بعرض با شد نه بذات؛ و ب سیار بود که م ستدعی آن محبت ها جمعیتی با شد که میان ا صحاب آن محبت ها اتفاق افتد در موا ضعی غریب مانند ک شتی و سفرها و غیر آن، و سبب درآن مؤان ستی بود که در طبیعت مردم مرکوز ا ست، و خود مردم را ان سان از آن جهت گفته‌اند، چنانکه در صناعت ادب مقرر شده است. و کسی که گفته است «و سمیت انساناً لأنک ناس» گمان برده است که انسان مشتق از نِسیان است و در این گمان مُخطی بوده است. و چون اُنس طبیعی از خواص مردم است و کمال هر چیزی در اظهار خا صیت خود بود، چنانکه به چند مو ضع تکرار کردیم، پس کمال این نوع نیز در اظهار این خا صیت بود با ابنای نوع خود، چه این خا صیت مبدأ محبتی ا ست که مستدعی تمدن و تألف باشــد»**(همان). متطرق: راهزن. ســعایت: بدگویی. ملالت: دلتنگی. حظ: بهره. مؤانســت: انس، هم نفسی، دوستی. مرکوز: موجود. نِسیان: فراموشی. مُخطی: خطاکار.

پنجم.۱.«و باز آنکه حکمت حقیقی اقتضای شرف این خا صیت می‌کند شرایع و آداب محمود نیز با آن دعوت کرده‌اند، و از این ســـبب بر اجتماع مردم در عبادات و میهمانیها تحریض فرموده‌اند، چه به جمعیت آن اُنس از قوت به فعل آید، و ممکن بوده که شـــریعت اســـلام نماز جماعت را بر نماز تنها تفصـــیل بدین علت نهاده باشــد که تا چون در روزی پنج بار مردمان در یک موضــع مجتمع شــوند با یکدیگر م ستأنس گردند، و ا شتراک ایشان در عبادات و دیگر معاملات سبب تأکید آن ا ستیناس شود، با شد که از درجه انس به درجه محبت ر سد»(همان). تفضیل: برتری. انس و محبت مردمیک همگرایی تا همبستگی مدنی است. **۲.«و مصداق این سخن آنست که چون این عبادت بر اهل هر کوئی و محلتی که**

اجتماع ایشان هر روز پنج بار در مسجدی متعذر نباشد وضع کرد، و حرمان اهل شهر که این اجتماع بر ایشان د شوار می‌نمود از این فضیلت نمی شایست، عبادتی دیگر فرمود که در هر هفته یک نوبت اهل کوی ها و محله ها با هم در یک مسجد که به همه جماعت محیط تواند شد جمع آیند، تا همچنان که اهل محلت را در فضیلت جمع اشتراک بود اهل مدینه را نیز در آن اشتراکی بود؛ و چون اهل روستاها و دیه‌ها را با یکدیگر و با اهل شهر در هر هفته جمعیت ساختن مقتضی تعطیل مهمات می‌نمود در سالی دو نوبت عبادتی که بر اجتماع همه جماعت مشتمل بود تعیین کرد، و مجمع ایشان را صحرائی که شامل ازدحام[جمعیت] **تواند بود نامزد فرمود، چه وضع بنائی که همه قوم را درو جای بود، و در سالی دوبار**[همایش نماز عید فطر و قربان] **از آن نفع گیرند، هم مؤذی به حرج**[مشکل] **می‌نمود؛ و چون در سعت فضائی که همه قوم حاضر توانند آمد یکدیگر را ببینند و عهد اُنس مجدد گردانند انبعاث**[بعث و برانگیختن] **ایشان بر محبت و مُؤازِرت یکدیگر تزاید پذیرد، بعد از آن عموم اهل عالم را به اجتماع در یک موقف**[موقعیت یعنی همایش حج]**، در همه عمر یک دفعت، تکلیف کرد، و آن را به وقتی معین از عمر که موجب مزید ضیق و کلفتی بودی موسوم گردانید. تا برحسب تیسیر اهل بلاد متباعد**[دور از هم] **جمع آیند و از آن سعادت که اهل شهر و محله را بدان معرض گردانیده‌اند حظی اکتساب کنند، و به انس طبیعی که در فطرت ایشان موجود است تظاهر**[همایش و پشتیبانی] **نمایند؛ و تعیین آن موضع به بقعه‌ای که مقام صاحب شریعت باشد اولی بود، چه مشاهده آثار او و قیام به شعائر و مناسک مقتضی وقع و تعظیم شرع باشد در دلها، و مستدعی سرعت اجابت و مطاوعت شود دواعی خیر را. بر جمله از تصور این عبادات و تلفیق آن با یکدیگر غرض شارع در دعوت با اکتساب این فضیلت معلوم می‌گردد، چه ارکان عبادت بر قانون مصلحت مقدر کردن سبب استجماع هر دو سعادت باشد»**(همان).

مطاوعت: اطاعت، پیروی. مراد عبادات مدنی برای نیل به سلامت مدنی و سیر به سعادات مادی و معنوی دنیوی و اخرویست. **۳.«و با سر حدیث محبت شویم، گوئیم: اسباب محبت های مذکور، بیرون محبت الهی، چون میان اصحاب آن محبت ها مشترک با شد تواند بود که از هر دو جانب در یک حال منعقد شود و در یک حال انحلال پذیرد، و تواند بود که یکی باقی ماند و یکی انحلال پذیرد. مثلاً لذتی که میان شوهر و زن مشترک است و سبب محبت ایشان شده ممکن بود که از هر دو طرف سبب محبت**

یکدیگر گردد، و ممکن بود که از یک طرف محبت منقطع شود و از طرف دیگر باقی ماند، چه لذت به سرعت تغیر مو صوف ا ست و تغیر یک طرف م ستلزم تغیر طرف دیگر نه؛ و همچنین چون منافعی که میان زن و شوهر مشترک باشد از خیرات منزلی- چون هر دو دران متعاون باشند- سبب اشتراک محبت شود، اما از دو یکی اگر در حد خود تقصیر کند، مثلاً زن از شوهر انتظار اکتساب این خیرات می‌دارد و شوهر از زن محافظت، اگر یکی به نزدیک دیگر مقصر باشد محبت مختلف شود و شکایت و ملامت حادث گردد، و هر روز در تزاید بود تا علاقه منقطع گردد، یا سبب زایل شود، یا مقارن شِکوِه و عتاب یک چندی بماند. و در دیگر محبت ها همین قیاس اعتبار می‌باید کرد»(همان). شِکوِه: شکایت. عتاب: تندی. ۴.**«و اما محبت هایی که ا سباب آن مختلف بود، مانند محبتی که سبب از یک طرف لذت بود و از طرف دیگر منفعت، چنانکه میان مغنی و م ستمع، که مغنی م ستمع را به سبب منفعت دو ست دارد و م ستمع مغنی را به سبب لذت، و میان عا شق و مع شوق همین شیوه بود، که عا شق از مع شوق انتظار لذت کند و مع شوق ازو انتظار منفعت، در این محبت تَ شَکّی و تَظَلُّم بسیار افتد، بل در هیچ صنف از اصناف محبت چندان عتاب و شکایت حادث نشود که در این نوع، و علت آن بود که طالب لذت استعجال مطلوب کند، و طالب منفعت در حصول مطلوب او تأخیر افکند، و اعتدال میان ایشان، الا ما شاءالله، صورت نبندد، و بدین سبب پیو سته ع شاق مت شکی و متظلم با شند، و به حقیقت ظالم هم ایشان با شند، چه ا ستیفای تمتع از لذت نظر و و صال بتعجیل طلبند، و در مکافات آن تأخیر افگنند، یا خود بدان قیام**[اقدام] **ننمایند. و این نوع محبت را محبت لَوامه خوانند، یعنی مَقرون به ملامت، و اصناف این محبت نه در این یک مثال مح صور با شد لکن مرجع همه با همین معنی بود که یاد کردیم»**(همان). مغنی: غنایی، مو سیقی نواز. ت شکی: شکایت. ا ستیفا: وفا طلبی، کافی. لوامه: سرزنشگر. مرجع: منبع، مبداء، سبب.ملامت: سرزنش، مذموم.

شششم.۱.«و محبتی که میان پادشاه و رعیت و رئیس و مرؤوس و غنی و فقیر باشد هم در معرض شکایت و ملامت بود، بدین سبب که هر یک از صاحب خویش انتظار چیزی دارد که در اکثر اوقات مفقود بود، و فقدان بانتظار چیزی دارد که در اکثر اوقات مفقود بود، و فقدان بانتظار موجب ف ساد نیت

با شد، و از فساد نیت استبطا حاصل آید، و استبطا مستتبع ملامت بود؛ و به رعایت شرط عدالت این فسادها زایل گردد. و همچنین ممالیک از موالی زیادت از استحقاق توقع دارند و موالی ایشان را در خدمت و شفقت و نصیحت مقصر شمرند تا به ملامت مشغول شوند، و تا رضا بقدر استحقاق که از لوازم عدالت بود حاصل نیاید این محبت منظوم نشود، و صعوبت شمول آن از شرح مستغنی است»(همان). استبطا: کندی. مستتبع: پیامد. ممالیک: امروزه نیروهای کار، کارگران. موالی: کارفرمایان. **۲.«و اما محبت اخیار چون از انتظار منفعت و لذت حادث نشده باشد، بلکه موجب آن مناسبت جوهر بود و مقصد ایشان خیر محض و التماس فضیلت باشد، از شائبه مخالفت و منازعت منزه ماند، و نصیحت یکدیگر و عدالت در معامله که مقتضای اتحاد بود به تبعیت حاصل آید. و این بود معنی آنچه حکما گفته‌اند در حد صدیق، که « صدیق تو شخصی بود که او تو باشد در حقیقت و غیر تو بشخص». و عزت وجود این صداقت و فقدان آن در عوام و عدم وثوق به صداقت احداث هم از این سبب لازم آمده است، چه هر که بر خیر واقف نبود و از غرض صحیح غافل باشد محبت او سبب انتظار لذتی یا منفعتی تواند بود، و سلاطین اظهار صداقت از آن روی کنند که خود را متفضل و منعم شمرند، و بدین سبب صداقت ایشان تام نبود و از عدالت منحرف افتد»**(همان). التماس: درخواست. عزت: در اینجا ندرت، کمی، ارزش وجودی. **۳.«و پدر فرزند را چون بدین سبب دوست دارد که خود را برو حقی زیادت بیند محبت او نزدیک باشد بدین محبت از وجهی، و به اعتباری دیگر او را محبتی ذاتی بود بر فرزند که بدان مخصوص باشد، و آن چنان بود که او فرزند را به حقیقت هم نفس خود داند و چنان پندارد که وجود فرزند نسخه‌ایست که طبیعت از صورت او برگرفته است و مثالی**[مثل، نمونه] **از ذات او با ذات فرزند نقل کرده. و الحق این تصوری است به جای خویش، چه حکمت الهی از روی الهام پدر را بر انشای**[ایجاد] **فرزند باعث گردانیده است و او را در ایجاد او سببی ثانی کرده، و از این جهت بود که پدر هر کمال که خود را خواهد فرزند را خواهد، و هر خیر و سعادت که ازو فوت شده باشد همت بران گمارد که فرزند را حاصل کند، و بر او سخت نیاید که گویند «پسر تو از تو فاضلتر است» و سخت آید که گویند «غیری از تو فاضلتر است»، همچنان که بر شخصی که مترقی بود به کمال سخت نیاید که گویند «اکنون کامل تر از آنی که پیشتر ازین بودی» بلکه او را این سخن خوش آید.**

پس همین بود حال پدر با فرزند. و سببی دیگر فرط محبت پدر را آن است که خود را سبب وجود فرزند می شناسد، و از ابتدای هستی او بدو مستبشر بوده است، و محبت او با تربیت و نشو فرزند در تزاید بوده و استحکام و رسوخ یافته، و او را وسیلت آمال و مسرات شمرده، و به وجود او وثوقی به بقای صورت خود بعد از فنای ماده در دل گرفته. و اگرچه این معانی به نزدیک عوام چنان مستخلص نبود که در عبارت توانند آورد اما ضمایر ایشان را برای نوعی از وقوف بود شبیه بدان که کسی خیالی در پس حجابی می‌بیند»(همان). مستبشر: از بشارت، دلشاد. مستخلص: خالص. **۴.«و محبت فرزند از محبت پدر قاصر بود چه او معلول و مسبب است، و بر وجود خود و وجود سبب خود بعد از مدتی مدید انتباه یافته، و خود تا پدر را زنده در نیابد و روزگاری از منافع او تمتع نگیرد محبت او اکتساب نکند، و تا به تعقل و استبصار تمام محفوظ نشود بر تعظیم او توفر ننماید، و بدین سبب فرزندان را به احسان والدین و صیت فرموده‌اند و والدین را به احسان ایشان و صیت نکرده. و اما محبت برادران با یکدیگر از جهت اشتراک بود در یک سبب»**(همان). قاصر: کمتر. انتباه: آگاهی. تمتع: برخورداری. استبصار: بینایی.

هفتم.۱.«و باید که محبت ملک رعیت را محبتی بود ابوی[پدری] **و محبت رعیت او را بنوی**[فرزندی]**، و محبت رعیت با یکدیگر اخوی**[برادری]**، تا شرایط نظام میان ایشان محفوظ ماند. و مراد از این نسبت آنست که ملک با رعیت در شفقت و تحنن و تعهد و تلطف و تربیت و تعطف و طلب مصالح و دفع مکاره و جذب خیر و منع شر به پدران مشفق اقتدا کند، و رعیت در طاعت و نصیحت و تبجیل و تعظیم او به پسران عاقل، و در اکرام و احسان با یکدیگر به برادران موافق، هر یک بقدر استحقاق و استیجابی خاص که وقت و حال اقتضا کند، تا عدالت به توفیت حظ و حق هریک قیام نموده باشد و نظام و ثبات یافته. و الا اگر زیادت و نقصان راه یابد و عدالت مرتفع گردد فساد ظاهر شود، و ریاست ملک ریاست تغلبی گردد، و محبت به مبغضت بدل شود، و موافقت مخالفت گردد، و الفت نفار، و تَوَدُّد نفاق؛ و هرکسی خیر خود خواهد و اگرچه بر ضرر دیگران مشتمل بود، تا صداقات باطل گردد و هرج‌ومرج که ضد نظام بود پدید آید»**(همان). تحنن: مهربانی. تعطف: عاطفه ورزی. مکاره: مکروه،

سختی، ناگواری. تبجیل: بزرگدا شت. توفیت حظ: بهره گیری، بهره مندی. ا ستیجاب: سزاواری. مبغ ضت: ضد محبت، غضب و نفرت. الفت: همگراییف گرایش. نفار: نفرت، واگراییف گریزش. تودد: دو ستی، نفاق: جدایی، دو رویی. **۲.«و محبتی که از شایبه انفعالات و کدورات آفات منزه بود محبت مخلوق بود خالق را، و آن محبت جز عالم ربانی را نتواند بود، و دعاوی غیر او به بطلان و تمویه موصـــوف باشـــد، چه محبت بر معرفت موقوف بود، و محبت ک سب که بدو عارف نبا شد و بر ضروب انعام متواتر و وجوه احسان متوالی او که به نفس و بدن می‌رسد واقف نه، صورت چگونه بندد؟ بلی! تواند بود که در توهم خود بتی نصب کنند و او را خالق و معبود شنا سند، پس به محبت و طاعت او مشغول شوند، و آن را محض توحید و مجرد ایمان شـــمرند. کلا و حاشـــا، و ما یؤمن أکثرهم بالله الا و هم مشـــرکون»**(همان). **شایبه: شهبه.** کدورات: کدورت ها، تیرگیها. تمویه: ظاهرنمایی. موقوف: منوط، مرهون، وابسته. متواتر: پی در پی. واقف: وقوف، آگاهی، تسلط. توهم: وهم، تصور کاذب غیر مطابق با واقع. کلا و حا شا!: بطور کلی چنین نیست. اکثرا مومن نبوده و دوگانه پندارند. **۳.«و مدعیان این محبت بسیارند، و لیکن محققان ایشان سخت اندک، بلکه از اندک اندک‌تر، و طاعت و تعظیم از این محبت حقیقی مفارقت نکند، و «قلیل من عبادی الشکور». و محبت والدین در مرتبه‌ای تالی این محبت با شد، و هیچ محبت دیگر در مرتبه بدین دو محبت نرسد الا محبت معلم به نزدیک متعلم، چه آن محبت متوسط بود در مرتبه میان این دو محبت مذکور. و علت آنســـت که محبت اول اگرچه در نهایت شـــرف و جلالت بود- به جهت آنکه محبوب سبب وجود و نعمی است که تابع وجود بود، و محبت دوم با آن مناسبتی دارد که پدر سبب محسوس و علت قریب با شد- و لیکن معلمان که در تربیت نفوس به مثابت پدرانند در تربیت اجسام، به وجهی که متمم وجود و مبقی ذوات‌اند، به ســـبب اول مقتدی‌اند، و به وجهی که تربیت ایشـــان فرع اســـت بر اصل وجود به پدران متشبه؛ پس محبت ایشان دون محبت اول بود و فوق محبت دوم، چه تربیت ایشان بر اصل وجود متفرع است و از تربیت آبا شریفتر، و به حقیقت معلم ربی جسمانی و پدری روحانی بود، و مرتبه او در تعظیم دون مرتبه علت اولی و فوق مرتبه آبای بشری»**(همان). تالی: تابع، پیرو. مثابت: مثل، بجای. متفرع: فرع. دون: پایین، پایینتر. آبا: پدران، اجداد، نیا. **۴.«از اســـکندر پرســـیدند که پدر را دوست‌تر داری یا استاد را، گفت: «استاد را! لان أبی کان سبباً لحیاتی الفانیه، و معلمی کان سبباً لحیاتی**

الباقیه». پس به قدر فضل رتبت نفس برجسم حق معلم از حق پدر بیشتر است، و باید که در محبت و تعظیم او با محبت و تعظیم پدر همین نسبت محفوظ بود، و محبت معلم متعلم را در طریق خیر، شریفتر از محبت پدر بود فرزند را به همین نسبت، از جهت آنکه تربیت او به فضیلت تام و تغذیه او به حکمت خالص بود و نسبت او با پدر چون نسبت نفس با جسم»(همان). پدر: سبب حیات گذرا بوه و معلم: سبب حیات پایدار می باشد. **۵.«و تا مراتب محبت ها به نزدیک عادل متصور نباشد به شرایط عدالت قیام نتواند نمود، چه آن محبت که اله را واجب بود شرکت دادن غیر را دران شرک صرف باشد، و تعظیم پدر در باب رئیس، و اکرام صدیق در حق سلطان، و دوستی فرزند در باب عشیرت و پدر و مادر استعمال‌کردن جهل محض و سُخف مطلق باشد؛ و این تخلیطات موجب اضطراب و فساد تربیت و مستلزم ملامات و شکایات بود، و چون قسط هر کسی از محبت و خدمت و نصیحت ایفا کنند مؤانست اصحاب و خلطا و معاشرت بواجب و توفیت حقوق هر مستحقی تقدیم یابد»**(همان). سخف: سخیفی، کمی. تخلیط: التقاط، پریشانی، مغالطه، سفسطه(سوفیسم و تفلسف). خلطا: التقاطیون، مغالطه گران. توفیت: ادا کردن.

هشتم.۱.«و خیانت در صداقت از خیانت زر و سیم تباه‌تر بود و حکیم اول در این معنی گوید: محبت مغشوش زود انحلال پذیرد چنانکه دِرَم و دینار مغشوش زود تباه شود»(همان). تباه: بد، ضایع. مغشوش: آغشته. **۲.«پس باید که عاقل در هر بابی نیت خیر دارد و حد و مرتبه آن باب رعایت کند، پس اصدقا را به منزلت نفس خود داند و ایشان را در خیرات خویش شریک شمرد، و معارف و آشنایان را به منزلت دوستان دارد و جهد کند که ایشان را از حد معرفت به درجه صداقت رساند به قدر امکان، تا سیرت خیر در نفس خود و رؤسا و اهل و عشیرت و اصدقا نگاه داشته باشد»**(همان). **۳.«و شریر که از این سیرت نفور بود و محبت بطالت و کسالت بر او مستولی، و از تمییز میان خیر و شر غافل، آنچه نه خیر بود بخیر دارد و رداعت هیأتی که در ذات او متمکن بود مبدأ احتراز او شود از نفس او، چه رداعت مهروب عنها بود طبعاً، و چون از نفس خود گریزان باشد از کسی که مشاکل نفس او بود هم گریزان بود، پس پیوسته طالب چیزی بود که او را از آنکه با خود افتد مشغول دارد، و ولوع به چیزی**

نماید که مانند ملاهی و اسباب لذات عرضی او را بیخود گرداند، چه از فراغت او لازم آید که با خود افتد، و چون با خود با شد از خود متأذی شود، و محبت او دوستانی را بود که او را ازو دور دارند، و لذت او در چیزهائی با شد که او را بی‌خود کند و سعادات فنای عمر شمرد دران و امثال آن، که او را از اضطراب و قلقی که در نفس او، از تجاذب قوتهای متضاد غیر مرتاض، چون التماس شهوات ردیه و طلب کرامات بی‌استحقاق، حادث شود و امراضی که ازان تجاذب لازم آید، مانند حزن و غضب و خوف و غیر آن، بی‌خبر دارند. و سبب آن بود که تألیف اضداد در یک حال صورت نبندد، و انتقال از یکی به یکی، که اضطراب عبارت ازان باشد، موذی بود، و مخالطت و مجالست امثال او و ممارست و ملابست ملاهی خیال او را از احساس آن حال مصروف دارند تا فی‌الوقت از آن اذیت خلاصی بیند، و از وبال و نکالی که به عاقبت لاحق شود غافل باشد، پس بدان حال غبطت نماید و آن را سعادت داند»(همان). نفور: نفرت بسیار. بطالت: باطل، بیهودگی. کسالت: کسل و بیحالی، بی انگیزگی. مستولی: مسلط. رداعت: بدی. متمکم: جایگزین، جایگیر. مهروب: ترسان و گریزان. ولوع: ولع زیاد، حرص. ملاهی: لهو و لعب، بازیچه. قلق: دغدغه. تشویش. ردیه: رد شده، بد. ممارست: تمرین، تکرار، ورزیدگی. ملابست: از لباس یعنی هم کلی، ظاهر سازی. وبال: گرفتاری. نکال: گرفتاری. شکنجه، عقوبت. لاحق: ملحق شدن. غبطت: غبطه، افسوس، رشک. **۴.«و چنین کس به حقیقت محب ذات خود نبود و الا مفارقت او نجستی، و محب هیچ کس نبود چه محبت دیگران بر محبت خود مرتب باشد، و چون او محب هیچ کس نبود هیچ کس نیز محب او نبود، و او را ناصح و نیکخواه نباشد تا به حدی که نفس او هم نیکخواه او نبود، و سرانجام آن حالت ندامت و حسرت بی‌نهایت تواند بود»**(همان). **۵.«اما خیر فاضل که از ذات خود متمتع بود و بدان مسرور، هر آینه ذات خود را دوست دارد، و غیر او ذات او را هم دوست دارد، چه شریف محبوب بود، و چون او را دوست دارد مصادقت و مواصلت او اختیار کند، پس هم او صدیق خود بود و هم دیگران صدیق او، و این سیرت ملازم احسان باشد با غیر، چه به قصد و چه بی‌قصد، و سبب آن بود که افعال او لذیذ و مجبوب با شند لذاتها، و لذیذ و محبوب مختار بود، پس او را مرید و مقتدی بسیار گردد و احسان او همه را شامل باشد، و این احسان از زوال و فنا مصون بود و پیوسته در تزاید، بخلاف احسانی که عرضی بود، و مبدأ آن حالتی غیر معتاد، تا زوال آن حالت انقطاع آن احسان**

اقتضا کند، و انقطاع مستجلب ملامت و شکایت بود، و بدین علت صاحب احسان اقتضا کند، و انقطاع م ستجلب ملامت و شکایت بود، و بدین علت صاحب اح سان عر ضی به تربیت آن مو صی و مأمور ا ست، که «رب الصنیعه أ صعب من ابتدائها»[تداوم و تو سعه صنعت چه بسا سختر و ظریفتر از آغاز و بنیانگذاری بوده]، **و محبتی که عارض این اح سان بود لوامه با شد»**(همان). م صادقت: صداقت، دو ستی. مواطلت: و صل و پیو ستگی. ملازم: لازم. همراه. مرید: تابع اراده، پیرو. مقتدی: اقتدار، تابعیت. تزاید: زیادی، ازدیاد. معتاد: عادت. انقطاع: قطع، بُرِش. م ستجلب: جلب کننده. مو صی: تو صیه شده. لوامه: مورد ملامت، سرزنش.

نهم.۱.«و اما محبتی که میان محسن[احسانگر] **و محسن‌الیه**[احسانپذیر] **با شد متفاوت بود، یعنی محبت محسن محسن‌الیه را بیشتر از محبت محسن‌الیه بود او را، و دلیل برین آنست که حکیم اول گفته است که؛ الف.قرض دهنده و معروف‌کننده اهتمام نمایند به حال قرض ستاننده و معروف پذیرنده، و همت بر سلامت ایشان مقصور دارند؛ اما قرض‌دهنده باشد که سلامت قرض‌ستاننده به جهت استرداد مال خود خواهد نه از جهت محبت او، یعنی او را به سلامت و بقا و ثروت و کفایت دعا می‌کند تا باشد که با حق خود ر سد، و قرض ستانده را به قرض‌دهنده این عنایت نبود و او را مانند این دعا نکند؛ ب.و اما معروف کننده معروف پذیرنده را دوست دارد و اگر چه متوقع منفعتی نباشد ازو، و سبب آن بود که هر که فعلی محمود کند م صنوع خود را دو ست دارد، و چون م صنوع او م ستقیم بود محبت او به غایت بر سد، و اما محسن‌الیه را میل به احسان بود نه به محسن، پس محسن محبوب او بالعرض با شد؛ و نیز محبتی که به احسان اکتساب کنند و به روزگار آن را تربیت دهند جاری مجرای منافعی بود که به تَعَب و مشقت بسیار بدست آرند، یعنی همچنانکه کسی که مال به مقاسات شداید و تعب سفرها کسب کند در صرف آن صرفه نگاه دارد و ضنت کند، به خلاف کسی که مال به آسانی بدست آرد مانند وارث، آن کس نیز که محبتی بتجشم تعبی اکتساب کرده با شد بران م شفق‌تر، و از زوال آن خائف‌تر بود از کسی که او را در اکتساب آن به فضل تعبی حاجت نیامده با شد، و از این جا بود که مادر فرزند را از پدر دوست‌تر دارد و حَنِین و وَلَهِ(حیرت و سرگردانی از کثرت محبت و عشق) او بدو زیادت بود، چه**

رنج در تربیت او بیشتر برده است، و شاعر شعر خود را دوست دارد و اِعجاب او بدان زیادت بود از اعجاب غیر او؛ و همچنین هر صانعی که در صنعت خود زیادت کُلفَتی استعمال کرده باشد. و معلوم است که تعب منفعل چون تعب فاعل نبود و آخذ منفعل است و معطی فاعل»(همان). مقصور: محدود. استرداد: بازگشت. تعب: سختی. مقاسات: رنج.ضنت: امساک، سختگیری. تجشم: سختی. حَنِین: شوق و کشش نفس. وَلَهِ: واله، حیرت و سرگردانی از کثرت شوق، محبت و عشق، در قیاس با اَلَه: ذات متعالی که هر دو معنای الله هستند در صورتی که مشتق بوده و عَلَم نباشد. اِعجاب: پسند، خوش آیند. کلفت: سختی، مشقت، دشواری. آخذ: گیرنده. مُعطی: دهنده. **۲.«پس از این وجوه روشن شد که محبت محسن از محبت محسن‌الیه بیشتر بود. یک.الف.و محسن گاه بود که احسان از روی حریت کند، ب.و گاه بود که به جهت کسب ذکر جمیل کند، ج.و گاه بود که از جهت ریا کند؛ دو.و اشرف انواع آن بود که از خلق حریت کند، چه؛ الف.ذکر جمیل و ب.ثنای باقی و ج.محبت عموم مردم خود به تبعیت حاصل شود و اگر چه مقصود نیت او نبوده باشد**»(همان). حریت: آزداگی، بدون توقع عوض. **۳.«و گفته‌ایم که هر کسی نفس خود را دوست دارد و خواهد که با آن کس که او را دوست دارد احسان کند، پس هرکسی خواهد که با نفس خود احسان کند؛ و چون اسباب دوستی خیر است یا لذت یا نفع، کسی که میان این اقسام تفضیل نکند و بر رجحان یکی بر دیگری واقف نبود نداند که با نفس خود احسان چگونه باید کرد، و از اینجاست که بعضی مردمان نفس را سیرت لذت اختیار کنند و بعضی سیرت منفعت و بعضی سیرت کرامت، چه از طبیعت سیرت خیر خبردار نباشند و خطا کنند، و آن کس که از لذت خیر آگاه بود به لذات خارج فانی راضی نشود، بل بلندترین و تمامترین و عظیم‌ترین انواع لذات گزیند، و آن لذت جزو الهی بود، و صاحب آن سیرت مقتدی باشد به افعال أله، عز و علا، و متمتع از لذات حقیقی و نافع اصدقا و غیر اصدقا به سِماحت و بذل و مُواسات، و قادر بر آنچه اَکفا ازان عاجز باشند از فَرط شهامت و کَبِر نفس**»(همان). تفضیل: تمایز، برتری. سماحت: جوانمردی. بذل: بخشش. مواسات: دوستی، سازگاری. اکفا: همردیفان. کَبِر نفس: بزرگی روح. **۵.«و چون سخن در محبت می‌گوئیم، و محبت حکمت و خیر داخل می‌افتد در این مقال، اشارتی بدان نیز از لوازم باشد. گوئیم: محبت حکمت و انصراف به امور عقلی و استعمال رأیهای الهی به جزو الهی که در انسان موجود است مخصوص باشد، و از آفات**

که به دیگر محبات مُتَطَرِّق شـــود محفوظ، نه نمیمت را بدان راهی بود و نه شـــریر دران مدخلی تواند کرد، چه ســـبب آن خیر محض بود و خیر محض از ماده و شـــرور ماده منزه باشـــد، و مادام که مردم م ستعمل اخلاق و ف ضایل ان سانی بود از حقیقت آن خیر ممنوع بود و از سعادت الهی محجوب، الا آنست که در تحصیل آن فضایل به فضیلت الهی مشغول گردد بحقیقت با ذات خود پرداخته با شد، از مجاهدت طبیعت و آلام آن و مجاهدت نفس و ریاضت قوای او فارغ شده و با ارواح پاکان و فریشتگان مُقرَّب اختلاط یافته، تا چون از وجود فانی به وجود باقی انتقال کند به نعیم ابدی و ســـرور ســـرمدی ر سد»(همان). متطرق: راه یابنده. نمیمت: نمامی، سخنچینی، بدگویی. محجوب: در حجاب، پو شیده. ۶.«**و ار سطاطالیس گوید: « سعادت تام خالص مقربان ح ضرت خدای، تعالی، را ست، و ن شاید که ف ضایل انسانی با ملائکه اضافت کنیم، چه ایشان با یکدیگر معامله نکنند وبه نزدیک یکدیگر ودیعت ننهند و به تجارت حاجت ندارند تا به عدالت محتاج شـــوند، و از چیزی نترســـند تا شـــجاعت به نزدیک ایشـــان محمود بود، و از انفاق منزه با شند و به زر و سیم آلوده ن شوند، و از شهوات فارغ با شند تا به عفت نیازمند گردند، و از عنا صر چهارگانه مرکب نیستند تا به غذا مشتاق شوند، پس این ابرار مطهر از میان خلق خدای م ستغنی با شند از ف ضایل ان سانی. و خدای، عزوجل، از ملائکه بزرگوارتر و به تقدیس و تنزیه از امثال این معانی اولی، بل وصف او به چیزی بسیط که امور عقلی و اصناف خیرات بدو متشبه با شند، ت شبهی بعید، لایق‌تر، و حقی که دران ارتیاب نتواند بود، به هیچ وجه، آن ست که او را دو ست ندارد الا سعید خیر از مردمانی که بر سعادت و خیر حقیقی واقف با شند، و بدو تقرب نمایند به اندازه طاقت، و طلب مر ضات او کنند بحسب ا ستطاعت، و به افعال او اقتدا کند به قدر قدرت، تا به رحمت و رضا و جوار او نزدیک شوند و استحقاق اسم محبت او اکتساب کنند»**(همان). ارتیاب: شک. مرضات: رضایت، پسند. ۷.«**بعد از آن لفظی اطلاق کرده است که در لغت ما اطلاق نکنند، گفته است که: هر که خدای، تعالی، او را دوست دارد تعاهد او کند چنانکه دوستان تعاهد دوستان کنند و با او احسان کند، و از اینجا بود که حکیم را لذاتی عجیب و فرح هایی غریب باشد، و کسب که به حقیقت حکمت برسد داند که لذت آن بالای همه لذت هاســـت، پس به لذتی دیگر التفات ننماید و برهیچ حالت غیرحکمت مقام نکند، و چون چنین بود حکیمی که حکمت او تمام ترین همه حکمت ها بود خدای، تعالی، بود و**

دو ست ندارد به حقیقت او را الا حکیم سعید از بندگان او، چه شبیه به شبیه شادمان شود. و از این جهت ا ست که این سعادت بلندترین همه سعادات مذکور ا ست و این سعادات ان سانی نبود، چه از حیات طبیعی و قوای نف سانی منزه و مبرا با شد، و با آن در غایت مباینت و بُعد بود، و آن موهبتی الهی ا ست که خدای، تعالی، به کسی دهد که او را برگزیده با شد از بندگان خود، بعد ازان به کسی که در طلب آن مجاهده کند و مدت حیات بر رغبت دران و احتمال تعب و مشقت مقصور دارد، چه کسی که بر تعب مداومت صبر نکند به بازی م شتاق شود از جهت آنکه بازی باراحت ماند، و راحت نه غایت سعادات بود و نه از اسباب سعادت، و مایل به راحت بدنی کسی بود که طبیعی الشکل بهیمی الاصل بود مانند بندگان و کودکان و بهایم، و این اصناف به سعادت موسوم نتوانند بود، و عاقل و فاضل همت به بلندترین مراتب مصـــروف دارد»(همان). تعاهد: تعهد، عهده داری. مبرا: برکنر، مباینت: جدایی، دوری. بُعد: دوری. اراحت: راحتی، آسودگی. راحت: آسایش بدنی، رفاه جسمانی. مراد سیاست و سعادت آرامش روحانی فرای آسایش بدنی بوده، فرح، سرور و بهجت فرای لذت جسمانی است.

دهم.۱.«و هم حکیم اول گوید: نشاید که همت انسانی انسی بود و اگر چه او انسی است، و نه آنکه به همتهای حیوانات مرده را ضی شود و اگر چه عاقبت او مرگ خواهد بود، بل باید که به جملگی قوای خود منبعث شود بر آنکه حیاتی الهی بیابد، که اگر چند مردم به جُثه خُرد ا ست؛ یک.به حکمت بزرگ ا ست و دو.به عقل شریف، و عقل از کافه خلایق بزرگوارتر، چه او ست جوهری رئیس و م ستولی بر همه به امر باری، تعالی و تقدس. و اگرچه مردم تا در این عالم بود به ح سن حالی خارجی محتاج بود لکن همگی همت بدان مصروف نباید داشت، و در استکثار ثروت و یسار جهد بسیار ننمود، چه مال به فضـیلت نرسـاند، و بسـیار درویش بود که افعال کریمان کند. و از اینجاسـت آنچه حکما گفته‌اند که: «سعید آن کسانی باشند که از خیرات خارج نصیب ایشان اقتصاد بود، و ازیشان صادر نشود الا افعالی که فضیلت اقتضا کند و هر چند مایه ایشان اندکی بود»(همان). کافه: همه. یسار: تسهیلات زندگی. عقل و حکمت با علم مدبر نفس بدن و جامعه بوده و نفس بدنی و مدنی مدیریت بدن و مدن می باشـــد. **۲.«و این همه سخن حکیم است، بعد از آن گوید: الف.معرفت فضایل کافی نیست بل که ب.کفایت در عمل**

و ا ستعمال آن بود، و از مردمان؛ یک.بع ضی به ف ضایل و خیرات راغب با شند و مواعظ را در ای شان اثری بود، و ایشـــان به عدد اندک‌اند که امتناع از رداءت و شـــرور به غریزت پاک و طبع نیک کنند، و دو.بعضـــی از رداءت و شـــرور به وعید و تقریع و انذار و انکار امتناع کنند و خوف ایشـــان از دوزخ و عذاب و انکال بود و از اینجا ست که یکی.بع ضی مردمان اخیار بطبعند و دیگری.بع ضی اخیار بشرع و به تعلم، و شریعت این صنف را مانند آب بود کسب را که لقمه در گلو گیرد، و اگر به شریعت مُؤَدَّب ن شوند مانند ک سی بود که او را آب در گلو گیرد و لامحاله هلاک شود، و در ا صلاح ای شان حیلتی صورت نبندد، پس خیر بطبع و فا ضل بغریزت محب خدا، تعالی، بود، و امر او به د ست و تدبیر ما بر نیاید، بلکه خدای، ســـبحانه، متولی و مدبر کار او بود»(همان). رداءت: بدی. غریزت پاک: اینجا فطرت متعالی ا ست. طبع نیک: نفس انسانی انسان. تقریع: سرزنش سخت. انکال: قید و بندهای شدید. حیلت: راه چاره، سیا ست. **۳.«و از این مقدمات معلوم شد که سعدا سه صنفند: اول کسی که از مبداء اثر نجابت درو ظاهر بود و با حیا و کرم طبیعت با شد و به تربیت موافق مخ صوص گردد و به مجال ست اخیار و مؤانست فضلا میل کند و از اضداد ایشان احتراز؛ و دوم کسی که از ابتدای حالت بر این صنف نبوده با شد، بل به سعی و جهد طلب حق کند چون اختلاف مردمان بیند، و بر طلب حق مواظبت نماید تا به مرتبه حکما برســـد، یعنی؛ الف.علم او صـــحیح و ب.عمل او صـــواب گردد، و آن به؛ یک.تفلســـف و دو.اطراح عصـــبیت دســـت دهد؛ و ســـیم کســـی که به اکراه او را برین دارند؛ یکی.به تأدُّب شـــرعی یا دیگری.به تعلم حکمی»**(همان). نجابت: پاکی و بلندب نژادگی و برجتگی نســـب.تفلســـف: اینجا فلســـفه ورزی. اطراح ع صبیت: از بین بردن تع صب جاهلی. **۴.«و معلوم ست که مطلوب از این اق سام ق سم دوم ا ست، چه مبادی اتفاق سعادت در ا صل ولادت و اکراه بر تأدُّب نه از ذات طالب مجتهد بود بلکه از خارجیات با شد، و سعادت تام حقیقی مجتهد را بود، و او ست که محبت خدای، تعالی، خالص او را بود و شقی هالک ضد او بود و الله، تعالی، اعلم و احکم»**(همان). مجتهد: از جهد اینجا کوشش زیاد. مراد ســـیاســـت و ســـعادت ارادی و تدبیری حقیقی و یقینی واقعی اســـت. محبت: روح، قلب و هویت جامعه و سیاست و سعادت مدنی است. جامعه، سیاست و سعادت مدنی جسم و جسد و قالب و هیأت آن می باشد.

محبت فا ضلی مدنی، سیا ست مدنی فا ضلی تولید کرده و حا صل آن سعادت حقیقی و یقینی واقعی مدنی است. محبت جاهلی؛ تکساحتی و تنازعی، سیاست جاهلی تولید کرده و حاصل آن شقاوت مدنی میباشد.

فصل سوم.اقسام اجتماعات مدنی (همان، صص۳۰۰-۲۷۹): **مدنی فاضلی**(فرزانگی دوساحتی)، **جاهلی**(نادان)؛ **ضالی**(تکساحتی) **و فاسقی**(تنازعی)؛ **گروههای مدنی، ریاسات مدنی، مدن و ریاسات جاهلی، جریانات غیر و ضد فاضلی مدنی**[نوابت]،

***۳)«فصل چهارم.سیاست مُلک و آداب ملوک»**(همان، صص۳۱۴-۳۰۰)؛ راهبرد راهبری و مدیریت سیاسی: مسئله و موضوع این فصل که عمدتا از ابتکارات سیاسی شخص و از تجارب کارگزاری سیاسی شخصی خواجه بوده، سیاست راهبردی و راهبرد سیاسی کشورداری-حکمروایی(آیین یا دکترین راهبردی)کلان کارگذاری کلان سیاسی؛ سیاستگذاری و سیاستمداری و کارگزاری خُرد کاربردی و اجرایی(رهبری و مدیریت سیاسی)است. فراگیر شئون سه گانه سیاست: اول.معماری سیاسی(مهندسی سیاسی): نهادسازی و نظامسازی سیاسی، دوم.مدیریت سیاسی: ۱.بسیج مدنی، ۲.سازماندهی مدنی، ۳.راهبرد مدنی، راهبری مدنی، اداره و پیشبرد مدنی، ۴.نظارت و کنترل مدنی: پایش مدنی، سوم.آسیب شناسی و اسیب زدایی مدنی(باز مهندسی، باز معماری و باز آرایی و باز آوری و روزامدسازی و کارامدسازی مدنی: مهندسی مجدد، مکرر و مستمر مدنی). ۱.اول.«**چون؛ یک.از شرح: الف.اصناف اجتماعات و ب.ریاستی که به ازای هر جمعیتی باشد فارغ شدیم، دو.اولی آنکه به شرح کیفیت معاشرات جزوی که میان خلق باشد مشغول شویم**»(اخلاق ناصری، ص۳۰۰). اصناف: جمع صنف؛ انواع، اشکال و شعب اینجا کلی و کلیات یا مبانی و اصول می باشد. اجتماعات: مراد گونه های[انواع] دوگانه اجتماعات مدنی فاضلی و جاهلی و اشکال و شاخه های دوگانه ولو بظاهر متعارض ولی با شالوده های مشترک اجتماعات ظنی ضالی تک ساحتی و توهمی تنازعی فاسقی و شعب یا مراتب ششگانه ضروری، بدالت، خست، کرامت، تغلبت و جماعیت است. ریاستی که به ازای هر جمعیتی باشد: مبین این بوده که هر اجتماع مدنی، دارای ریاست مدنی می باشد. همچنین هر صنف اجتماعات مدنی دارای همان سنخ ریاست مدنی است. ریاست: منظور رهبری مدنی می باشد. از مدیریت اعلی و عالی یا میانی و میدانی و مباشر مدنی است. شامل ریاست فاضلی اجتماع مدنی فاضلی و ریاست جاهلی اجتماع جاهلی مدنی

می باشد. فراگیر ریاست ضالی و ریاست فاسقی است. اعم از ریاست ضروری، ... تا ریاست جماعی است. شرح: تشریح می باشد. مراد کالبدشکافی[فیزیولوژی]است. پیکره کاوی می باشد. کیفیت: چگونگی و منظور چگونگی شناسی است. معاشرات: جمع معاشرت می باشد. در لغت بمعنای آمیزش، اختلاط، حشر، انس، همنشینی و همزیستی، مراوده و حتی همدمی است. اما در اصطلاح مراد رابطه و نسبت و نیز مناسبات و رفتار مدنی و مردمی می باشد. کنش شناسی و روش یا رفتارشناسی است. جزوی: در قبال و مقابل کلی است. غیر از جزء یا جزئی در قبال و مقابل کل می باشد. در اینجا و از اینجا مراد علم و حکمت و فن عملی و تحققی عینی سیاست و سیاسی و مدنی است. فرای علم و حکمت و فلسفه نظری و تحقیقی سیاسی میباشد که تا کنون و در فوص سه گانه پیشین بدان پرداخته شده است. سیاست کاربردی و سیاست اجرایی و کاربردی سازی و کاربرد سیاسی میباشد. اجراییسازی(دولتی) و جریانسازی[عمومی] تا جاریسازی(مردمی و خصوصی) سیاست است. منظور خطمشی سیاسی و خط مشی گذاری سیاسی است. بویژه در گفتمان سیاسی متفکرین بنام اسلامی از فارابی تا خواجه نصیر تا ملا صدرا هر آنگاه که سیاست(پُلتیک: P٠litic)گفته شده: مراد سیاست کلان یا سیاست راهبردی و گاه با تعبیر سیاست غایی بوده و راهبرد سیاسی می باشد. امروزه و در نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران از ناحیت رهبری و مجمع تشخیص مصلحت نظام در قالب سند چشم انداز و سیاست های کلان ترسیم و ابلاغ میگردد. سیاسات(پُلسی: Policy): مراد سیاست کاربردی است. امروزه مجلس شورای اسلامی عهده دار تصویب آنها در قالب قانون برنامه های پنجساله توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ج.ا.ا.، قانون بودجه سالیانه و سایر قوانین عادی تصویب و اعلام میگردد. تدبیر یا تدابیر اجرایی(ادمینیستریشن: Administeration): سیاست های اجرایی و اجرایسازی توسط قوه اجرایی بمنظور جریانسازی عمومی و جاریسازی مردمی و خصوصی است. بخشنامه ها، دستور عمل ها و آیین نامه ها تحت عنوان مقررات اجرایی همین ها میباشند. جزوی در تعبیر خواجه نصیر در اینجا: به اعتباری سیاست های عملی در قبال و فرای نظری از سیاست های راهبردی، کاربردی تا اجرایی و جاری را در برد میگیرد. به تعبیر دیگر سیاست های کاربردی، اجرایی و جاری است. آنچه مسلم بوده اینکه علم و حکمت مدنی و سیاسی: منبع و مبنای سیاستگذاری و مبداء و معیار سیاستمداری بوده و اساس عمل سیاسی و حکومت مدنی میباشد. عمل و عین حکومت و سیاست: برامد و بروز علم و ذهن و حکمت مدنی و سیاسی بوده و بر بنیاد

آن بایسته و شایسته است باشد. در غیر این صورت سیاست و حکومت جاهلی است. خلق: مراد از توده مردم تا ملت یعنی جامعه مدنی و سیاسی با تقسیم کار و تبادل دارای نظام مدنی و دولت و حاکمیت و حکومت مدنی می باشد. میان خلق: منظور رابطه و نسبت و مناسبات و رفتار سیاسی ملت–دولت(Nation–State، حاکمیت: Suveraty) یا دولت–ملت(حکومت: Government) و ملت–ملت(سیاست) و احیانا دولت–دولت(قدرت و اقتدار) بمثابه نهاد جماعت انسانی مدنی جامعه و نظام مدنی است. دوم.«**و ابتدا به شرح سیرت ملوک کنیم**»(همان). ابتداء: آغاز و شروع سیر سیاست بوده و همچنین بنیاد و بنیانگذاری می باشد. سیرت: در قبال صورت؛ باطن در قبال ظاهر سیاست و سیاسی است. سریرت بمعنای منش سیاسی درونی می باشد.به اصطلاح ضمیر سیاسی ظاهر سیاسی است. سیرت سیاسی که از سویی حاصل ارزش سیاسی و مسانخ بینش سیاسی است. از سوی دیگر مبداء کنش سیاسی و مبنا و معیار روش یا رفتار سیاسی می باشد. سیرت: سلوک و سیاست نیز می تواند باشد. اینجا می توان سیر سیاسی خواند. ملوک: حکام از حکمروایان حکیم فاضلی یا حکمای حکمروای فرازنه و فرهیخته تا حکمفرمایان جاهلی اعم از ضالی یا فاسقی را در بر میگیرد. مراد ریاست دولت و رهبری از مدیریت اعلی تا عالی را نیز دانست. حتی نهاد دولت را نیر در بر میگیرد. چنانکه خود خواجه نصیر پیشتر در فصل نخست سیاست مدن همین اثر تصریح مینمایند: یک.«**در تقدیر احکام به شخصی احتیاج افتد که به تأییدی الهی ممتاز بود از دیگران تا او را تکمیل ایشان میسر شود، و آن شخص را در عبارت قدما ملک‌علی‌الاطلاق گفته‌اند، و احکام او را صناعت ملک؛ و در عبارت محدثان او را امام، و فعل او را امامت؛ و افلاطون او را مدبر عالم خواند؛ و ارسطو انسان مدنی، یعنی انسانی که قوام تمدن به وجود او و امثال او صورت بندد**»(همان، ص۲۵۳). دو.«**مراد از مَلِک در این موضع نه آنست که او را خیل و حَشَمی یا مملکتی باشد، بلکه مراد آنست که مستحق**[شایستگی و شرعیت] **مُلک**[مَلِک] **او بود در حقیقت و اگر چه به صورت هیچ‌کس بدو التفات نکند**[مقبولیت نداشته و حاکمیت نداشته باشد]**، و چون مباشر تدبیر غیر او باشد جور و عدم نظام شایع بود**»(همان). بسان یک جراح حاذق ثقه(قابل اعتماد) و با اصطلاح فوق تخصص و متعهد، اگر مردم او را یافته و بدو مراجعت کردند، سلامت می یابند. اگر او را نشناخته یا بدو مراجعت نکردند و به پزشک غیر حاذق و خائن یا پزشکنما مراجعت کردند این خود مردمند که سلامت خود را نیافته و زیان میکنند. جراح نیز از حذاقت جراحیت نمی

افتد. هر چند هیچ کس بدو مراجعت نکرده و هیچ جراحی ننماید. سه.و«**فی‌الجمله در هر روزگاری و قرنی به صاحب ناموسی**[پیامبری] **احتیاج نبود چه یک وضع اهل ادوار بسیار را کفایت باشد، اما در هر روزگاری عالم را مدبری باید، چه اگر تدبیر منقطع شود نظام مرتفع گردد و بقای نوع بر وجه اکمل صورت نبندد، و مدبر به حفظ ناموس قیام نماید و مردمان را به اقامت مراسم آن تکلیف کند، و او را ولایت تصرف بود در جزویات برحسب مصلحت هر وقت و روزگار**»(همان، ص۲۵۴). منظور کارگزاری سیاسی؛ حکومتگری از حکمفرمایی سلطنتی استبدادی مطلقه، حکمرانی سلطنتی مشروطه تا جمهوری مطلقه و حکمروایی شایسته در جمهوری مشروطه، مشروعه و معتدله و دولتمردی؛ سیاستگذاری کلان و سیاستگزاری خُرد کاربردی، اجرایی تا جاریسازی یعنی تنظیم، ترسیم و تصویب سیاست ها و سیاستمداری یعنی اعمال سیاست ها وی باشد. سوم.«**گوئیم: ۱.سیاست مُلک**[سیاست نظام، کشوری] **و مَلِک**[سیاست دولتی] **که؛ یک.ریاست ریاسات**[۵۵] **باشد دو.بر دو گونه بود و سه.هر یکی را؛ الف.غرضی باشد و ب.لازمی**»(همان). چهارم.«**اما اقسام سیاست: یکی.یک.سیاست فاضله باشد که دو.آن را امامت خوانند**(ص۳۰۰) **سه.و؛ الف.غرض از آن تکمیل خلق بود و ب.لازمش نیل سعادت؛ و دوم.یک.سیاست ناقصه بود که دو.آن را تغلب**[سلطه] **خوانند سه.و الف.غرض از آن استعباد**[بندگی یا استبعاد دوری از حق] **خلق بود و ب.لازمش نیل؛ ۱.شقاوت**[و مشقت] **و ۲.مذمت**[سرزنش]»(همان، ص۳۰۱). سیاست ملک: سیاست مُلک یعنی سیاست ملی(داخلی و خارجی)، سیاست کل و سیاست کشوری یا سیاست مَلِک: سیاست دولت و سیاست دولتی، هر دو خوانده شده و درست است. چرا که دولت سیاستگذار و سیاستمداری کشور میباشد. مراد سیاست فرابخشی، میان بخشی و کلان بخشی و سیاست بخش و حتی زیر بخش های های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. منظور سیاست توسعه اقتصادی، ابزاری و تأمین آسایش همگانی، توامان سیاست تعادل اجتماعی و کارامدسازی ملی در جهت سیاست تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی میباشد. این همان سیاست پیشرفت ملی بوده و سیاست سعادت مدنی است. سیاست اقتصادی،

---

[۵۵].سیاست مدنی: سیاست فرابخشی بوده و فراگیر سیاست اقتصادی، سیاست اجتماعی و سیاست فرهنگی می باشد. نظام مدنی هم فراگیر خرده نظامات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می باشد. در نتیجه سیاست، راهبرد فر ابردی فرابخشی، است. دولت مدنی: هیئت حاکمه مدنی و فرانهاد راهبردی فرابردی می باشد. نظام مدنی: نظام ساختاری راهبردی فرابردی سایر نظامات یا خرده نظامات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. بسان معماری کشور می باشد. این همان معنای سیاست سیاسات، ریاست ریاسات و صناعت صناعات است. بسان صراط یا بزگراهی که در آن باندهای حرکت تندرو و سبقت، وسط و کند رو وجود دارد.

سیاست اجتماعی و سیاست فرهنگی داخلی و خارجی است. ریاست ریاسات: بیشتر تداعی ریاست و سیاست دولت و دولتی میکند. اما سیاست و ریاست ملی را نیز در بر میگرد. مراد سیاست کل و کلی دولتی و ملی کشوری فرابخشی[(کارامدی سیاسی و پیشرفت) و میان بخشی (تعادل سیاسی) بوده که ریاست و فراگیر ریاسات و سیاست های بخش های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی داخلی مرکزی و محلی(استانی و شهرستانی)و خارجی بوده و همگی تحت حاکمیت و حکومت مدنی فرانها راهبردی فرابردی دولت میباشند. می توان مبین ریاست و سیاست های راهبردی یا کلان و غایی راهبری راهبردی نیز بشمار آید. غرض سیاست: هدف از سیاست بوده که سعادت؛ آسایش بدنی و آرامش مدنی است. غایت سیاست: هدف سیاست بوده که پیشرفت می باشد. با برقراری امنیت و نظم و کارامدسازی و اقتدار که اجزاء، عوامل، مراحل و ابزار و گاه اسباب و نیز مقدمات سعادت بوده صورت میپذیرد. لازم سیاست: همان غرض، پیام و پیامد، نتیجه، برامد سیاست بوده که سعادت یا شقاوت است. سیاست فاضله: سیاست علمی و حکمی است. سیاست فرازنگی و فرهیختگی می باشد. سیاست حقیقی و یقینی واقعی است. امامت:امامت: ایصال یعنی رسانیدن به مطلوب می باشد. راهبری راهبردی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی است. فاضلی بوده یا جاهلی[امام جور] باشد. اینجا راهبری فاضلی مورد نظر است. تکمیل خلق: کمال رسانی اعم رسایی و سازواری ذاتی و دونزادی مردم و ملت می باشد. منظور شکوفاسازی و شکوفایی است. بلکه با عنایت به مختار؛ ارادی و تدبیری بودن انسانها، خودشکوفاسازی و خودشکوفایی می باشد. این پیشروی و پشرفت فاضلی است. سیاست ناقصه: سیاست نارسا و نارسایی سیاسی یعنی سیاست تکساحتی مادی و ظاهری متدانی می باشد. غایت این سیاست: توسعه و تأمین آسایش بدنی تا لذتطلبی است. از آنجایی که این چنین سیاستی طبیعی بوده و قاعدتا و به سیاست تنازعی منجر شده مدعی گشته که«**آنرا سیاست تغلب خوانند**»(همان). مراد سیاست ناسازوار و ناسازواری سیاسی سلطه گری سلطنتی مطلطقه داخلی و سیطره جویی داروینیستی و (هژمونیک)امپریالیستی یعنی استکباری و افزون طلبی خارجی تا جهانی است. استعباد: بندگی و بردگی گرفتن و کشیدن ملت و سایر ملل می باشد. یا استبعاد: دوری از حق و عدالت و اعتدال و دورساختن مردم و ملت خود و سایر ملت ها از سیاست فاضلی. شقاوت: شقاق یعنی فاصله گرفتن از سیاست فاضلی؛ تعادل و تعالی و در نتیجه بدبختی بوده و نیز بمعنای مشقت یعنی گرفتاری است. مذمت: سرزنش، نکوهش زشت ضد ارزش بودن و شمردن است.

این عبارت و دو عبارت بعدی را برای نمونه تجزیه و تنظیم نموده و حسب مورد جدول و نمودار آنرا جهت تحلیل و بهره برداری بیشتر ترسیم می نماییم. جدول متن: سیاست مُلک[نظام و کشور] یا مَلِک[دولت]: ریاست ریاسات؛ جدول افقی

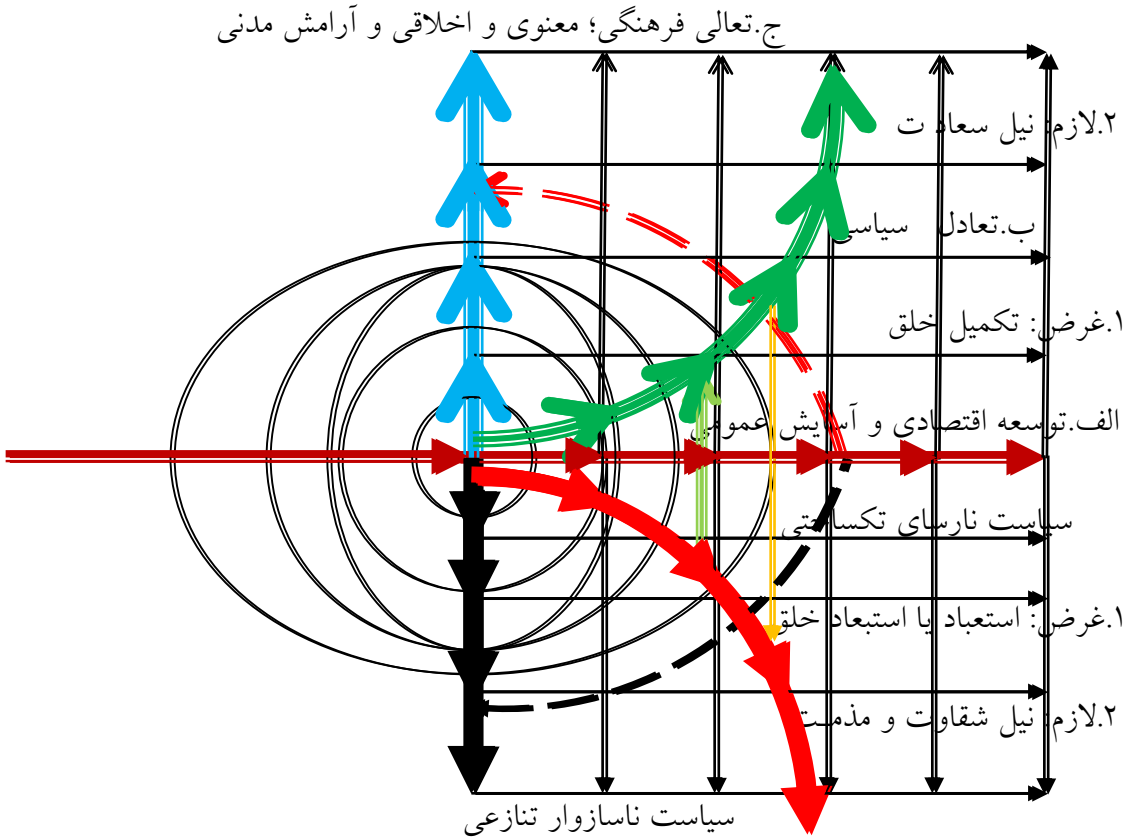
	گونه	عنوان	غرض از آن	لازمش
یکی یا نخست	سیاست فاضله	امامت	تکمیل خلق	نیل سعادت
دیگری یا دوم	سیاست ناقصه	تغلّب	استعباد یا استبعاد خلق	نیل شقاوت و مذمت

جدول عمودی

ردیف	یکی و نخست	دیگری و دوم
سیاست	سیاست فاضله	سیاست ناقصه
عنوان	امامت	تغلّب
غرض از آن	تکمیل خلق	استعباد یا استبعاد خلق
لازمش	نیل سعادت	نیل شقاوت و مذمت

نمودار متن:

+۱۰۰٪(اعلی علیین)



-۱۰۰٪(اسفل سافلین)

تحلیل متن: سیاست مُلک و مَلِک: چگونگی(، چیستی و چرایی)؟: ریاست ریاسات باشد. مراد هم سیاست و ریاست برتر و برترین ریاست فرابخشی و میان بخشی کلان بخشهای سه گانه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی فراگیر ملی داخلی و خارجی است. بر دو گونه یا نوع بوده و هر یکی را؛ الف.غرضی باشد و ب.لازمی. هر سیاست دارای هدف و غایت بوده و نیز غرضی یعنی هدف از آن می باشد. بر فرض غایت و هدف سیاست مدنی: پیشرفت مدنی است. یعنی توسعه اقتصادی، تعادل سیاسی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی می باشد. اما غرض و هدف از پیشرفت مدنی: کمال(رسایی و سازواری)، سعادت(خوشبختی) و بهزیستن مدنی(حیات طیب و پاکزیست) است. کما اینکه هدف و غایت پیشرفت مدنی: سعادت مدنی در دنیا یا سعادت دنیوی است. اما هدف از سعادت مدنی دنیوی و در دنیا و یا غرض آن: سعادت جاویدان اخروی یا سعادت در زندگانی جاویدان آخرت می باشد.

۲.اما اقسام سیاست: یکی سیاست فاضله است. در قبال و در مقابله سیاست جاهله باشد که آن را امامت یعنی رهبری سیاسی خوانند. مراد رهبری دینی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی توحیدی است. منظور راهبری سیاسی دو ساحتی مادی و معنوی، دو بعدی باطنی و ظاهری متعادل و متعالی است. این همان حکمروایی شایسته و بایسته می باشد. جمهوری مشروطه، مشروعه و معتدله یا متعادل و متعالی است. الف.غرض از آن: تکمیل خلق بود یعنی کمال؛ رسایی و سازواری ذاتی و درونزادی بروآ اعم از؛ توسعه اقتصادی کمی و کیفی سخت، نیمه سخت و نرم افزاری و تأمین آسایس عمومی، توأمان با توسعه و تعادل سیاسی و ارتقای هرچه فراتر کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی در جهت توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی و بهزیست است. ب.لازمش: نیل سعادت یعنی خوشبختی؛ مراد آسایش بدنی و آرامش روحی فردی، جمعی و اجتماعی مدنی فروملی، ملی داخلی حتی خارجی تا فراملی بوده که با تعادل فکری تبیین و ترسیم یافته و تدبر(طراحی)، تدبیر(برنامه ریزی) و تحقق می پذیرد. دوم سیاست ناقصه بود که آن را تغلب[سلطه گری] خوانند. مراد سیاست تکساحتی نارسای ظنی یعنی پنداری و به اصطلاح ضاله یعنی گمراه و نیز سیاست تنازعی ناسازار توهمی یعنی کاذب یا دروغین و به اصطلاح فاسقه یا بدراه و بیراه می باشد. این حکفرمایی سلطنتی استبدادی مطلقه تا حکمرانی مشروطه سلطنتی و جمهوری مطلقه است. الف.غرض از آن استعباد(بندگی یا استبعاد دوری از حق) خلق بود. غرض بندگی و بردگی خلق و دور کردن آن از سیاست مستقیم؛ متعادل و متعالی است. ب.لازمش نیل شقاوت(و مشقت) و مذمت(سرزنش): حاصل، پیام و پیامدش: سیر و نیل به شقاوت یعنی بدبختی فردی، جمعی و اجتماعی مدنی اعم از شقاق(از حق و عدالت) و مشقت یعنی مشکل آفرین اقتصادی، سیاسی و فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی ضد آرامش می باشد. ج.فرای غرض و لازم سیاست، کارکرد سیاسی است. پنجم.«**و سائس اول تمسک به عدالت کند و رعیت را بجای اصدقا**[دوست صادق] **دارد و مدینه را از خیرات عامه مملو کند و خویشتن را مالک شهوت دارد، و سایس دوم تمسک به جور کند و رعیت را بجای خَوَل**[کنیز، خدمتکار و برده زن] **و عبید**[بنده، برده مرد] **دارد و مدینه پرشرور عام کند و خویشتن را بنده شهوت دارد**»(همان، ص۳۰۱). سائس: (اسم)فاعل سیاست است. کارگزاری سیاست و سیاسی می باشد. سیاستگذار و سیاستمدار است. مراد حاکم سیاسی، رهبری سیاسی، ریاست و حتی دولت می باشد. مسوس: (اسم)مفعول سیاست است.

سیا ستپذیر یعنی ملت و سیا ست پذیری یعنی تبعیت از سیا ست و جاریـ سازی آن می با شد. اینکه امام علی(ع)میفرمایند: «انسان: هو السایس و المسوس»: انسان هم فاعل سیاست و هم قابل سیاست است. به اصطلاح هم سوژه سیاست و هم ابژه سیاست میباشد. سایس اول: سیاسگذار و سیاستمدار فاضلی است. تمسک: دست یازیدن، توسل جستن، چنگ زدن و به تعبیری کاربردن و کاربست میباشد. عدالت: ۱.اعتدال: میانه روی از افراط ستم گری و تفریط ستم پذیری است. ۲.تعادل: توازن میان توسعه اقتصادی و تأمین آسایش جسمانی بدنی ظاهری مادی و در جهت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش روحانی باطنی مدنی میباشد. ۳.عدل: رعایت تکافی، تناسب و تساوی حقوق میان نیروها و نهادهای مکمل، متناسب[با کارانه] و مشترک با حفظ حقوق و بعد از آن سیاست حمایتی اقشار آسیب پذیر است. اولا بین حقوق یعنی امتیازات و تکالیف یعنی وظایف یا مسئولیت ها، تساوق وجود دارد. ساق بساقند. بسان دو ضلح مثلث متساوی ساقین اند. ثانیا مثلا حقوق زن و مرد، متساوی نیست. تبعیض نیز نمی با شد. زن از حقوق و تکالیف دختری، خواهری، همسری و مادری بر خوردار است. مرد از حقوق و تکالیف پسری، برادری، شوهری و پدری بر خوردار میباشد. اینها نه متساویند. نه تبعیض آمیزند. متکافی یعنی کفو و هم شأن و مکمل یعنی تکمیل کننده هم در تشکیل و اداره خانواده و حتی چه بسا هم افزایند. تساوی حقوق یعنی مزد یک روز یا یک ماه یک نفر کارگر ساده با یکنفر کارگر فنی و با یکنفر دکترای مهندس فوق تخصصی یا جراح پنجه طلایی، اگر متساوی با شد بی عدالتی است. بسان یان بوده که تمام دانشجویان را چه تلاش کرده یا نکرده با شد، یک نمره متساوی چه کم و چه زیاد بدهیم. این نه تنها عدالت نیست. بلکه عین ظلم و ستم است. این نه تنها باعث تلاش دانشجوی تنبل نشده اما چه بسا برای دانشجوی زرنگ، ضد انگیزه گردد. عدالت در اینجا تناسب است. هر کس به تناسب تنوع و تفاضل استعداد خود تدبیر و تلاش نموده و توفیق یافت، استحقاق پیدا میکند. به تناسب تنوع و تفاضل استحقاق، بایسته است حقوق او تأمین گردد. هرکه بیشتر، برتر. در عین حال بیسته است در امور و به اصطلاح خیرات مشترک بسان امنیت، سلامت، آموزش، اشتغال و رفاه، و از همه اینها فراتر مشارکت و کرامت، همه از حد مشترک و حد اقلی برخوردار با شند. مازاد بر آن بسته به همان تناسب استعدادی و استحقاقی بوده و به اصطلاح کارانه است. اینرا بعدا در مبحث عدالت خواهیم دید. رعیت: مردم، ملت و جامعه مدنی است. که دارای حقوقی بوده و

بایسته و شایسته رعایت است. غیر و ضد معنی برده در حکومت های جاهلی سلطنتی مطلقه و مناسبات سلطه گر و تحت سلطه، حاکم و محکومی و مالک و مملوکی ملی نظامات برده داری(فئودالیسم)و خانخانی تا اربابی رعیتی محلی میباشد. که بردگان نه تنها مالک کار و کالا و خدمات خود نبوده بلکه مالک جسم و جان و ناموس و حتی اولاد خود نیز نیستند. بسان گو سفندان و احشام که همه چیز شان متعلق به مالک و صاحب گله و گله دار است. برعکس راعی یعنی چوپان یا شبان: مالک گله نیست. خادم گله است. وظیفه دارد امنیت آنها را در مقابل گرگان، سلامت آنها را در مقابل امراض، تغذیه آنها را از مرتع و آبشخور و استراحت آنها را در آغل، تأمین کند. اصدقا: هم دوستان و دوستی سیاسی بوده و هم صداقت: راستی، راستگویی و درستی سیاسی و به اصطلاح شفافیت سیاسی و حتی نهادینگی سیاسی است. خیرات: خواسته ها و عوامل پیشرفت، خوشکوفایی سازی و سعادتمندی و کمال گرایی مدنی است. خیرات عامه: منابع و منافع عمومی اقتصادی از جمله سلامت و رفاهی، سیاسی از جمله امنیتی و فرهنگی می باشد. مملو کند: پرکردن، سرشار کردن و به تعبیری فراهمی، فراگستری و فراگیر سازی خیرات عمومی در کشور است. خویشتن را مالک شهوت دارد: خویشتنداری می باشد. خود کنترلی است. کنترل درونی است. خودرأیی، خودمحوری و خودکامگی استبدادی مطلقه و نیز سلطه شخصی، خانوادگی و خاندانی، ملوکی[مالک و مملوکی نسبب به مملکت و ملت]و موروثی سلطنتی مطلقه داخلی یا استکباری خارجی نبوده و بدان نیز تن ندهد. سایس دوم: سیاست جاهلی؛ تکساحتی-تنازعی است. جور: تعلل از احقاق حق بوده و بویژه تعدی و تجاوز به حقوق سایرین می باشد. خول: برده و به بردگی کشانیده مردم بوه که مالک جان، مال، ناموس و حرمت خود نباشد. عبید: بنده و به بند و به بندگی کشانیدن مردم است. در این صورت برعکس نظام فاضلی که دولت خادم بالذات مردم بوده و مردم مخدوم دولتند، در این چنین نظام جاهلی بسیط قدیم یا مرکب جدید نظرا و بویژه عملا مردم خادم بالذت دولت سرمایه سالاری لیبرالیستی یا دولتسالاری سوسیالیستی میشوند. ولو بظاهر لیبرال دمکراسی و جمهوری لیبرالیستی بوده یا سوسیال دمکراسی و جمهوری سوسیالیستی مدرنیستی باشند. مدینه پرشرور عام کند: به سبب سیاست جاهلی، جامعه و جهان آسیب پذیر گشته و دچار آسیب نارسایی تکساحتی و ناسازواری تنازعی گشته و میگردد. خویشتن را بنده شهوت دارد: دولت و سیاست مدنی تابع منافع ثروت سالاران[الیگار شی مالی] و قدرتسالاران[الیگار شی

سیاسی و نظامی]است. چه نظامات سیاسی استبدادی سلطنتی مطلقه قدیم بوده که بیشتر جاهلی بسیط بودند و چه بـ سا هنوز هم هـ ستند. ضد مردم سالاری حقیقی و یقینی واقعی فا ضلی اند. چه سرمایه سالاری و دولت سالاری های مطلقه مدرنیـ ستی جدید که جاهلی مرکب می با شند. شبه مردم سالاری و مردم سالاری نمایی؛ ظنی[تفلسفی] ظاهری تکساحتی یا توهمی[سوفیستی] کاذب تنازعیند.

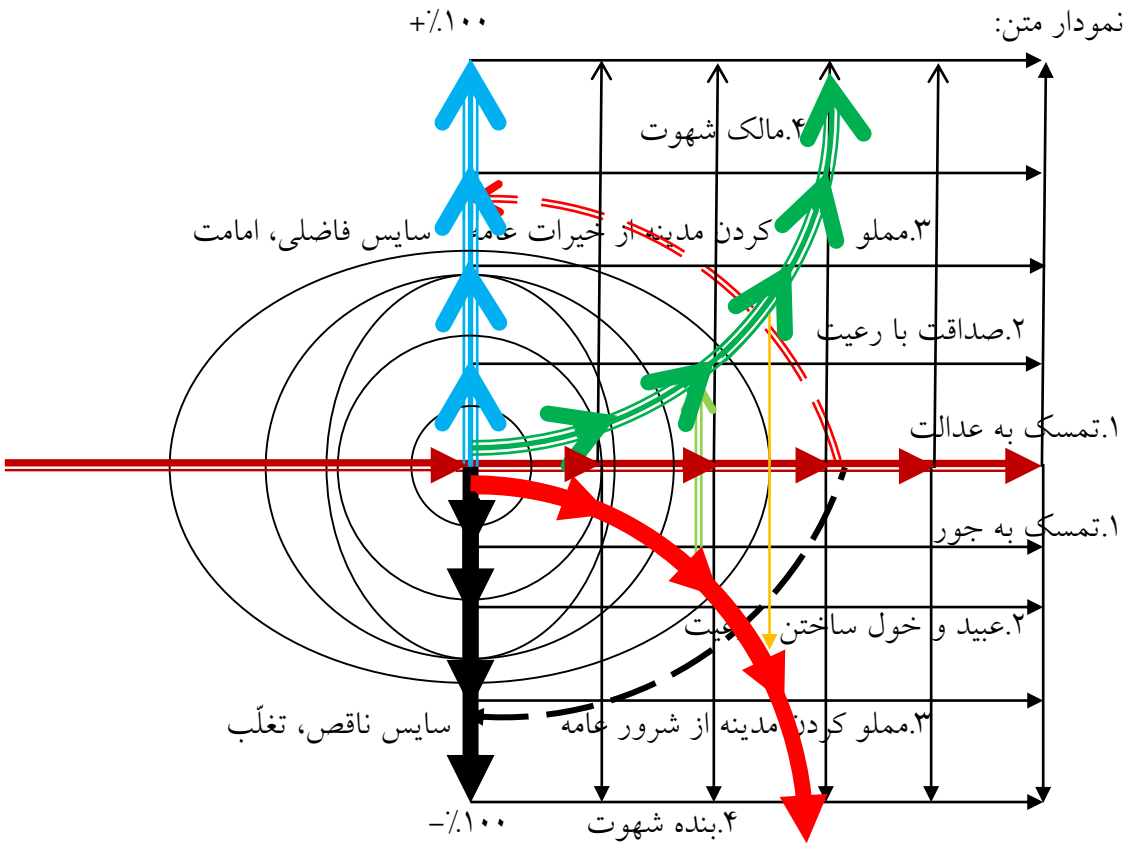
تجزیه و تنظیم متن: کارکرد«**سـائس اول**: ۱.**تمسـک به عدالت کند و** ۲.**رعیت را بجای اصـدقا**[دوسـت صادق] **دارد و** ۳.**مدینه را از خیرات عامه مملو کند و** ۴.**خویشتن را مالک شهوت دارد، و سایس دوم**: ۱.**تمسک به جور کند و** ۲.**رعیت را بجای خول و عبید دارد و** ۳.**مدینه پرشرور عام کند و** ۴.**خویشتن را بنده شهوت دارد**»(همان). جدول متن: سیاست کارکردی، کارایی سیاسی–جدول افقی

کارکرد: کارایی			۱	۲	۳	۴
سایس اول	سیاست فاضله	سیاست امامت	تمسک به عدالت	صداقت با رعیت	مملو کردن مدینه از خیرات عامه	مالک شهوت
سایس دوم	سیاست ناقصه	سیاست تغلّب	تمسک به جور	خول و عبید کردن رعیت	مملو کردن مدینه از شرور عامه	بنده شهود

جدول عمودی

کارکرد: کارایی	سایس اول	سایس دوم
ماهیت	سیاست فاضله	سیاست ناقصه
عنوان	سیاست امامت	سیاست تغلب
۱	تمسک به عدالت	تمسک به جور
۲	صداقت با رعیت	خَوَل و عُبید کردن رعیت
۳	مملو کردن مدینه از خیرات عامه	مَملُو کردن مدینه از شرور عامه
۴	مالک شهوت	بنده شهوت

نمودار متن:



تحلیل متن: ششم.«**و خیرات عامه: امن بود و سکون و مودت با یکدیگر و عدل و عفاف و لطف و وفا و امثال آن، و شرور عامه: خوف بود و اضطراب و تنازع و جور و حرص و عنف و غدر و خیانت و مسخرگی و غیبت و مانند آن**»(همان). امن: امنیت بوده و حتی ثبات است. امنیت جانی و جسمی(سلامت)را می تواند در بر گیرد. امنیت مدنی؛ اعم از امنیت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی میباشد. فراگیر امنیت اطلاعاتی، انتظامی اجتماعی و دفاعی نظامی است. سُکُون: آرامش باطنی و روحانی معنوی بوده و حتی آسایش جسمانی بدنی ظاهری می باشد. مُوَدَت: دوستی با یکدیگر، محبت و مهربانی و همگرایی تا مرز وحدت ملی و ارتباطات و اتحاد فراملی است. عدل: اعتدال، تعادل و عدالت میباشد. عفاف: میانه روی از جمله اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. لطف: نرمش و نرمخویی و مدارای مدنی؛ اجتماعی و سیاسی می باشد. وفا: رعایت و پیمانداری ضد غدر یعنی پیمانشکنی است. خوف: ترس، نا امنی، احساس ناپایداری و بی ثباتی میباشد. اضطراب: ضد آرامش، نا آرامی، تشویش، دلهره آمیزی، دلشورگی است. تشویش. تنازع: تعارض، تشتت، واگرایی، ستیز، همان سیاست اختلاف بیانداز و حکومت کن داخلی ملی بوده یا خارجی فرا ملی باشد. حرص: آزمندی، زیاده طلبی بویژه اقتصادی و بلکه سیاسی و حتی فرهنگی است. عنف: شدت، خشونت آمیزی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی میباشد. غدر: پیمانشکنی بوده ضد وفا است. خیانت: ضد امانت می باشد. مسخرگی: شوخی و

شنگی و غیر جدی است. غیبت: پرونده سازی، پنهانکاری، بر خود دوگانه و عدم شفافیت می باشد. مردمان در هر دو حال نظر بر ملوک داشته باشند: مرجعیت و گفتمانسازی سیاسی است. اقتدا به سیرت: الگوگیری و پیروی از سیاست می باشد.

تجزیه و تنظیم متن: یکی.«**و خیرات عامه:** ۱.**امن بود و** ۲.**سکو و** ۳.**مودت با یکدیگر و** ۴.**عدل و عفاف و** ۵.**لطف و** ۶.**وفا و** ۷.**امثال آن، و** دیگری.**شـــرور عامه:** ۱.**خوف بود و** ۲.**اضـــطراب و** ۳.**تنازع و** ۴.**جور و** ۵.**حرص و** ۶.**عنف و** ۷.**غدر و** ۸.**خیانت و** ۹.**مسخرگی و** ۱۰.**غیبت و** ۱۱.**مانند آن**»(همان). جدول افقی:

		۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
الف	خیرات عامه	امن	سکون	موّدت	عدل	عفاف	لطف	وفا	[امانت خدمت]	[جدیت]	[راز داری]	.....
ب	شـــرور عامه	خوف	اضطراب	تنازع	جور	حرص	عنف	غدر	خیانت	مسخرگی	غیبت	.....

جدول عمودی:

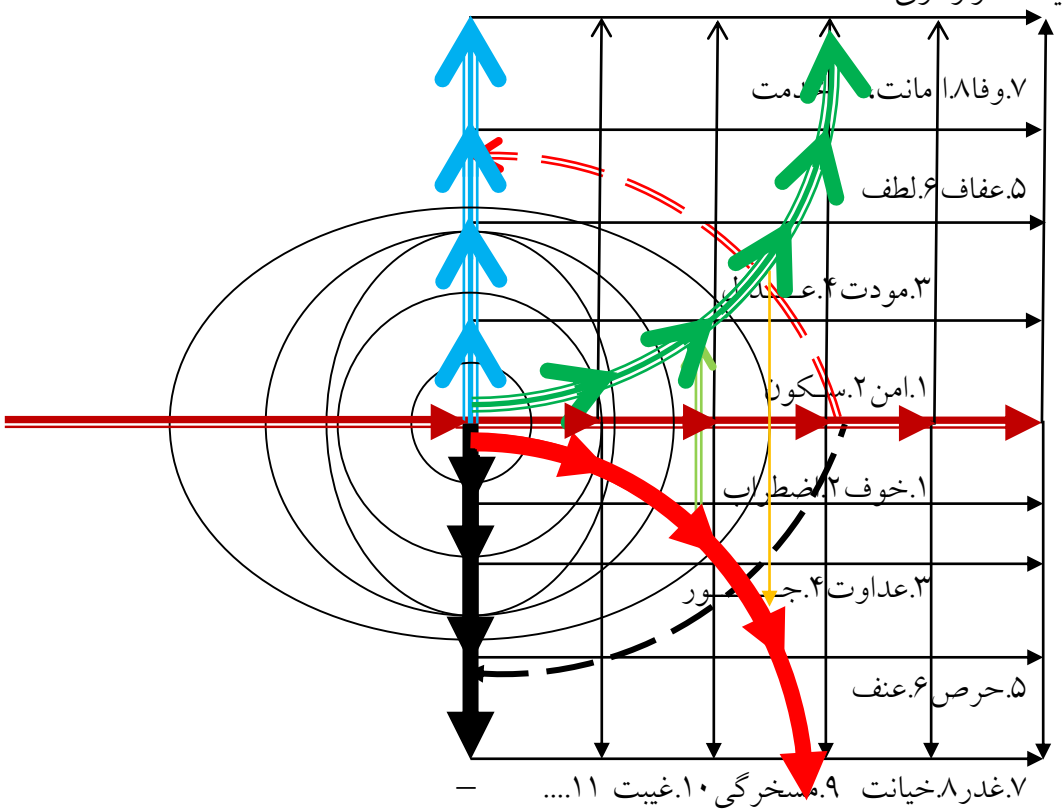
	الف	ب
	خیرات عامه	شرور عامه
۱	امن	خوف
۲	سکون	اضطراب
۳	مودت با یکدیگر	تنازع
۴	عدل	جور
۵	عفاف	حرص
۶	لطف	عنف
۷	وفا	غدر
۸	[امانت، خدمت]	خیانت

۹	[جدیت]	مسخرگی
۱۰	[رازداری]	غیبت
۱۱	.....	.....

نمودار متن:

+ ۱۱

۹.جدیت ۱۰.رازداری



–

تحلیل متن: هفتم.الف.«**و مردمان در هر دو حال؛ یک.نظر بر ملوک داشته باشند و دو.اقتدا به سیرت ایشان کنند**»(همان). اقتداء: پیروی. سیرت: روش و سیا ست. اینها گروه مرجعند. چه حکومت و سیا ست

فاضـــلی بوده یا جاهلی باشـــد. **ب.«و از اینجا گفته‌اند که؛ یک.«الناس علی‌دین ملوکهم»**[۵۶] **و دو.«الناس بزمانهم اشبه منهم بأبائهم»**[۵۷]**، سه.و یکی از ملوک گوید «نحن‌الزمان**[۵۸]»(همان). من زمانم.

۲.الف.«**و طالب مُلک باید که مستجمع هفت خصلت بود: یکی ابوت، چه حسب موجب استمالت دلها و افتادن وقع و هیبت در چشم ها با شد به آسانی»(همان).**طالب مُلک: سیا ستگرا، انقلابی، سیا ستمدار، کسی که در پی تشکیل یا نیل به قدرت سیاسی، حکومت، حاکمیت، راهبری سیاسی است. مستجمع: جامع. اُبُوَّت: پدری، حســـب، اعتبار خانوادگی، خاســـتگاه، پایگاه و نقش اجتماعی. اســـتمالت دلها: جلب قلوب، دلجویی. افتادن وقع: اعتبار و بزرگی. هیبت: عظمت، شکوه. «**و دوم عُلُوِ همت، و آن بعد از تهذیب قوای نفسانی و تعدیل غضب و قمع شهوت حاصل آید**»(همان). علو: بلندی. همت: اراده، خواســـت، عزم. تهذیب: پاکسازی، پیراستن. قوای نفسانی: غرایز طبیعی بشری. تعدیل: تنظیم و توازن، هماهنگسازی. غضب: خشم، خشونت، نیروی دافعه. قمع: سرکوب، چیرگی. شهوت: میل، منفعت طلبی، ثروت طلبی، لذتجویی، راحت طلبی. در حکمت مدنی فاضلی: تهذیب و تعدیل غرایز میل و خشم یعنی جاذبه و دافعه و ابزارسازی آنها بمثابه نیروی مولده و محرکه و تولید کننده نیرو و حرکت به عنوان ابزار فطرت تعالی طلب و در جهت پیشرفت است. نه همچون مدرنیسم است. که به تقویت و اصالت و یلگی غرایز و بر عکس ابزار سازی فطرت تعالی طلبی در جهت توســعه تکســاحتی(شــهوت فرویدیســمی) و تنازعی(غضــب داروینیســتی-امپریالیستی)انجامیده چنانکه نظریه «مازلو» آنرا توجیه و تئوریزه میسازد. نه همچون بودیسم و هندوئیسم

---

[۵۶].ترجمه: «مردم بر دین راهبران سیاسیشانند»(همان). از رسول گرامی اسلام نقلست: «دو دسته گرو مرجع مردمند؛ علما و حکام»؛ یعنی راهبران علمی دینی و راهبران حکومتی سیاسی اشان. آنها اسوه مردم بوده و از آنها الگو میگیرند. چه اسوه خوب[«لکم فی رسول الله اسوه حسنه»: احزاب/۳۳، ۲۱) و چه بد.

[۵۷].ترجمه: «مردم بزمانشان شبیه ترند نسبت بپدرانشان»(همان). یعنی مردم محصول و شکل زمانشانند. البته مردم باندازه ای که اختیارمند و دارای اراده و تدبیر بیشترند، نقش فراتری در تغییر سرشت و تعیین سرنوشت خویش و حتی سایرین دوران خود و همچنین بعد از خود ایفا میکنند. اما حتی راهبران بیشتر نمونه ای الهام بخش و عوامل موثره هستند. تعیین کننده خود انسانها حتی پیروان، خودشانند. به همین سبب بوده که هر کسی مکلف به ادای وظیفه ذاتی خود و مسئول اعمال خویشست.

[۵۸].ظاهر این از معاویه نقل شده است. در هر صورت دولت و حاکمیت بحق یا بباطل خود را مظهر اراده عمومی تلقی و تعبیر میسازد. درالتمثیل و المحاصره ثعالبی[قاهره۱۹۶۱ص۱۳۳)آمده است. معاویه گفته: «نحن الزمان، مَن وضعناه اتّضع، و من رفعناه ارتفع»؛ «من زمانم، هر کس را ضایع کنم، ضایع شود و هر کس را بلند کنم بلند میشود»(همان). نیز در بهجه المجالس[ج۱ص۳۳۹)رهبر خوارج خطاب به معاویه گفت: «انت الزمان، ان تَصلُح یَصلُح و ان تَفسُد یفسُد»؛ «تو زمانی، اگر صلح و صلاح و اصلاح کنی، جامعه اصلاح گشته و اگر فساد و فاسد شوی، کشور فساد و فاسد شود»(همان). تعلیقیه صفحه۸-۳۹۷

ا ست. که رهبانی و ترک دنیا و ریا ضت بمنظور ریـ شه کنی غرایز مزبور می با شد. هر دو افراط و تفریطند. اعتدال، ابزاریسازی غرایز میل، خشم و هوش ابزاری طبیعی و توسعه طلب بشری غیر و ضد مدنی(بودیسم و هندوئیـ سم) و مدنی(مدرنیـ سم) بمثابه جاذبه، دافعه و مدبره ابزار ساز(نظام سازی و دولت ساز)برای فطرت عقلی برهانی(حکمت خیز) و قلبی شـــهودی(معنویت خیز) الهی و تعالی طلب انســـانی مدنی و در جهت پیشـــرفت توحیدی دوســـاحتی مادی و معنوی و دو بعدی باطنی(ارزشـــی، بینشـــی منشـــی درونی) و ظاهری(کنشی و روشی یا رفتاری بیرونی)متعادل و متعالی فردی، جمعی و اجتماعی است. توسعه اقتصادی و تأمین آ سایش بدنی توأمان با تعادل سیا سی و کارامد سازی در جهت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی میباشد. برترین جایگزین توسعه تکساحتی-تنازعی ظاهری از سویی و تارک دنیایی در سویه دیگر ا ست. «**و سیم متانت رأی، و آن به؛ یک.نظر دقیق و دو.بحث بـسیار و سه. فکر صحیح و چهار.تجارب مرضی و پنج.اعتبار از حال گذشتگان حاصل آید**»(همان).متانت رأی: وزین و محکم بودن نظر. تجارب مرضـــی: آزمون های موفق و بلکه تجاذب مرضـــی: جاذبه ها و مطلوبات و مطالبات رضـــایت بخش، پسندیده. اعتبار: عبرت گیری، درس آموزی(«قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبه الذین من قبل»: روم/۳۰؛ ۴۲.و «فاعتبروا یا اولی الابـ صار»: حـ شر/۵۹؛ ۲). «**و چهارم عزیمت تمام، یک.که آن را عزم رجال و عزم ملوک گویند، دو.و این فضیلتی بود که از تَرَکُّب؛ الف.رأی صحیح و ب.ثبات تام حاصل آید، سه.و؛ الف.اکتساب هیچ فضیلت و ب.اجتناب از هیچ رذیلت بی این فضیلت میسر نشود، چهار.و خود اصـــل باب در نیل خیرات اینســـت، پنج.و ملوک محتاج‌ترین خلق باشـــند**(ص۳۰۱) **بدان**»(همان). عزیمت تمام: عزم اســـتوار، اراده قوی، خواســـت بلند. فضـــیلت: برتری، خاســـتگاه، جایگاه و نقش. تَرَکُّب: ترکیب، آمیزش. ثَبات یا ثُبات: پایداری، مقاومت، ایســـتادگی، اســـتواری. «**و پنجم.صـــبر؛ یک.بر مقاســـات شداید و دو.ملازمت طلب؛ الف.بی سآمت و ب.ملالت، سه.که مفتاح همه مطالب صبر بود**». مقا سات: ســـختی ها. ملازمت: همراهی. طلب: مطالبه، مطلوبیت. ســـآمت: ناشـــکیبایی. ملالت: ملال آمیزی، دلتنگی. مفتاح: کلید. مطالب: مطالبات، مطلوبات. «**و شـ شم یـ سار**»(**همان**). یـ سار: تـ سهیلات، و سایل کار، از جمله توانگری، ثروتمندی، امکانات. «**و هفتم اعوان صـــالح**»(**همان**). اعوان: معاونین، یاران، همراهان، کمککاران، نیروها. صالح: شایسته، بایسته، نیکوکار، کارا با کفایت، درستکار، با کفایت. **ب.**«**و از این خصال: یکی.ابوت**

ضروری نباشد و اگرچه آن را تأثیری عظیم بود. و دیگری.یسار و سوم.اعوان به توسط چهار خصلت دیگر یعنی؛ یک.همت و دو.رأی و سه.عزیمت و چهار.صبر اکتساب توان کرد»(همان، ص۳۰۲). **۳.یک.الف.**«**و بباید دانست که ظفر بعد از؛ اول.تقدیر دوم.دو تن را بود: یکی طالب دین و دیگر طالب ثار؛ دو.و کسی که غرض او در تنازع غیر این دو چیز بود در اکثر احوال مغلوب باشد؛ سه.و از این دو یکی محمود است و آن طلب دین حق بود و دیگر مذموم**»(همان). ظفر: پیروزی، توفیق، کنایه از کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی. تقدیر: قضای تکوینی الهی و قدر و تقدیر تدبیری فرد، گروه و جامعه انسانی و مدنی. طالب دین: دینخواه، دیندار و دینمدار، شریعتمدار. طالب ثار: خونخواهی و انتقامجویی. تنازع: درگیری، مبارزه، نزاع، جنگ، از جمله انقلاب سیاسی. محمود: از حمد؛ شایسته، پسندیده، خوب، خیر، نیکو. مذموم: از ذم؛ ناشایسته، ناپسند، بد، شر، زشت. ب.اول.یک«**و استحقاق ملک به حقیقت کسی را بود که**؛ ۱.**بر علاج عالم، چون بیمار شود، قادر بود و ۲.به حفظ صحت او، چون صحیح بود، قیام تواند نمود،** دو.**چه ملک طبیب عالم بود، و** دوم.**مرض عالم از دو چیز بود؛ یکی ملک**(ص۳۰۲) **تغلبی و دیگری تجارب هرجی.** سه.۱.الف.**اما ملک تغلبی قبیح بود لذاته،** و ب.نفوس **فاسده را حُسن** [یا حَسَن] **نماید. و** ۲.الف.**اما تجارب هرجی مُؤلِّم بود لِذاته،** ب.**و نفوس شریره را مُلِّذ نماید. و** سوم.الف.**تُغَلِّب اگرچه شبیه بود به مَلِک و لیکن ب.در حقیقت ضد مَلِک بود، و** چهارم.**باید که مقرر باشد به نزدیک ناظر در امور مُلک که؛ یک.مبادی دولتها از اتفاق رأیهای جماعتی خیزد که در؛ ۱.تعاون و ۲.تظاهر یکدیگر به جای اعضای یک شخص با شند، دو.پس اگر آن اتفاق؛** یکی.الف.**محمود بود** ب.**دولت حق با شد و** دیگری.الف.**الا**[مذموم بود] ب.**دولت باطل**»(همان، ص۳۰۳). استحقاق: شایستگی، بایستگی، حق طلبی. استحقاق با داشتن استعداد همراه آموزش نظری و پرورش عملی و با تلاش و تدبیر بدست می آید. مَلِک یا مُلک: حاکمیت، قدرت، اقتدار، حکومت، رهبری. تغلبی: غلبه گری، زورگویی دولت، سلطه گری سلطنتی استبدادی مطلقه. تجارب: تجربه ها و بلکه تجاذب: جاذبه های هرجی: هر و مرج(آنارشی)، بی نظمی و بی نظامی، بی ثباتی، نا امنی، ناپایداری ... ناشی از ضعف دولت قبیح بود لذاته: ذاتا بد است. همگی به صورت فطری از آن بدشان میآید. چنانکه حتی فرعون را هم اگر میگفتی ظالم، بدش آمده و نمی پذیرفت. می گفت مصلحت سیاسی من اینرا ایجاب میکند. حُسن یا حَسَن: زیبا و زیبایی، رسایی و

سازواری و خوش آمد، خوبی. مُؤلِم: دردناک. مُلّذ: لذتبخش. تُغَلِب یا تَغلَّب: سلطه، سلطه گری، سیطره جویی، قهر، برتری طلبی(هژمونی)، استکبار(امپر یالیسم). مَلِک: حاکمیت و اقتدار. مُلک: مملکت، مملکتداری. مبادی: بنیادگذاری و آغازگری. اتفاق: همگرایی و هماهنگی و همکاری(تقسیم کار و تعاون)تا مرز همبستگی و پیوستگی و در نهایت یگانگی. تعاون: تشارک، همکاری؛ تقسیم کار و تبادل. تظاهر: پشتیبانی، اظهار، ابراز. دولت: حاکمیت، حکومت، ریاست، هیئت حاکمه، راهبری. محمود: شایسته، در اینجا کنایه از فا ضلی، فرهیختگی و فرزانگی میبا شد. مذموم: نا شای سته، در اینجا مراد جاهلی، نادانی، نافرزانگی ا ست. دولت حق: دولت فا ضلی ا ست. مراد دولت و حکمروایی خوب میبا شد. دولت باطل: دولت جاهلی می باشد. منظور دولت و حکمفرمایی بد است. ۴.الف.«**و سبب آنکه مبادی**[علل و آغازگاه] **دول اتفاق ا ست آن بود که هر شخصی را از ا شخاص انسانی قوتی محدود با شد، و چون ا شخاص بسیار جمع آیند قوتهای ایشان اضعاف**[چندین برابری] **قوت هر شخصی بود لامحاله، پس چون اشخاص در؛ یک.تألف**[همگرایی و هماهنگی] **و دوم.اتحاد**[همکاری، همبستگی و پیوستگی] **مانند یک شخص**[۵۹] **شوند در عالم شخصی برخاسته باشد که قوت او آن قوت بود، و چنانکه؛ الف.یک شخص با چندان اشخاص مقاومت نتواند کرد»**. ب.«**اشخاص بسیار که مختلف الآرا**[اختلاف نگرش ها] **او متباین الا هوا**[تباین گرایش ها] **باشند هم غلبه نتوانند کرد، چه ایشان به منزلت یک‌یک شخص باشند که به مصارعت**[کشتی] **کسی که قُوّت او ا ضعاف**[چندین برابر] **قُوّت این یک یک شخص بود برخیزند و لامحاله**[ناگزیز] **همه مغلوب باشند، مگر که ایشان را نیز**؛ ۱.**نظامی**[سازمان و تشکیلات] **و** ۲.**تألفی**[همگرایی یا همبستگی] **بود که قوت جماعت با قوت آن قوم تکافی**[همسری و همشأنی و برابری و هماوردی] **تواند کرد**»(همان). ب.«**و چون**؛ اول.**جماعتی غالب شوند** دوم.اگر؛ **یک.سیرت ایشان را نظامی**[و برنامه ای] **بود و** دو.**اعتبار**[رعایت] **عدالتی**[اعتدال و تعادل] **کنند** سوم.الف.**دولت ایشان مدتی بماند و** ب.**الا بزودی**

---

[۵۹].جامعه و جهان: ظرفیت همگرایی، هماهنگی و همکاری تا همبستگی و پیوستگی یعنی یگانی بمثابه فراتر دهکده جهانی یعنی شخص جهانی را دارد. این برگرفته از روایتی از سول گرامی اسلام بوده«کشخص واحد»، که سعدی بنظم در آورده است.

بنی آدم اعضای یکدیگرند — که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بیغمی — نشاید که نامت نهند آدمی

متلاشی شود، چهارم.یک.**چه اختلاف**؛ الف.**دواعی**[خواست ها] **و** ب.**اهوا**[میل ها] دو.**با عدم آنچه مقتضی اتحاد بود سه.مستدعی**[موجب و منجر] **انحلال**[استحاله و متلاشی شدن] **باشد**»(همان).

ج.«اکثر دولت ها؛ اول.یک.**مادام که اصحاب**[نیروهای انقلابی] **آن با عزیمت های ثابت بوده‌اند و** دو. **شرایط اتفاق رعایت می‌کرده،** سه.**در تزاید**[بالندگی] **بوده ا ست و** دوم. **سبب**؛ الف.**وقوف**[ایستایی] **و ب.انحطاط**[واپسگرایی] **آن؛ یک.رغبت قوم در مقتنیات**[مطلوباتی] **مانند**؛ الف.**اموال و** ب.**کرامات**[مقام و ج. شهرت و اعتبار](ص۳۰۳) **بوده،** دو.**چه**؛ الف.۱.**قوت و** ۲. **صولت**[اقتدار] ب.**اقتضای ا ستکثار**[افزایش] **این دو جنس کند،** سوم.الف.**و چون ملابس**[در آمیخته] **آن شوند** ب.**هر آینه ضعفای عقول بدان رغبت نمایند،** ج.**و از مخالطت**[معاشرت، همنشینی و آمیزش] **سیرت ایشان به دیگران سرایت کند تا** چهارم.**سیرت اول بگذراند و به**؛ یک.۱.**ترفه**[رفاه طلبی و تجمل گرایی] **و** ۲.**نعمت جوئی و** ۳.**خوش عیشی مشغول شوند، دو.و اوزار**[ابزار]؛ **الف.حرب و** ب.**دفع بنهند،** پنجم.یک.**و ملکاتی که در مقاومت اکتساب کرده باشند فراموش کنند و** دو.**همت ها به**؛ ۱.**راحت و** ۲.**آسایش و** ۳.**عطلت**[تن پروری و بیکارگی و ناکارایی] **میل کند.** ششم.یک.الف.**پس اگر در اثنای این حال خصمی قاهر قصد ایشان کند** ب.**استیصال**[درماندگی] **جماعت بر او آسان بود** دو.الف.**و الا خود کثرت**؛ ۱.**اموال و** ۲.**کرامات ایشان را** ب.**بر**؛ ۱.**تکبر**[برتری طلبی] **و** ۲.**تجبر**[گردنکشی] **دارد** سه.**تا**؛ ۱.**تنازع و** ۲.**تخالف ظاهر کنند و** ۴.**یکدیگر را قهر کنند،** هفتم.یک.الف.**و همچنان که در مبدأ**[بنیادگذاری و آغازگری] **دولت** ب.**هر که به مقاومت و مناقشت ایشان برخیزد** ج.**مغلوب گردد** دو.الف.**در انحطاط**[دوره قهقرایی] ب.**به**؛ ۱.**مقاومت و** ۲.**منازعت هر که برخیزند** ج.**مغلوب گردند**»(همان، ص۳۰۴). د.«**و تدبیر حفظ دولت به دو چیز بود: یکی تألف**[همگرایی تا همبستگی و پیوستگی] **اولیا**[یاران و خودی ها]، **و دیگر تنازع اعدا. در آثار حکما آورده‌اند که چون اسکندر بر مملکت دارا**[آخرین پادشاه هخامنشی] **غلبه کرد عجم**[مراد ایرانیها است. خواجه پیشتر در این خصوص می گوید: «**عجم به عقل و سیاست و نظافت و زیرکی ممتاز باشند**»؛ اخلاق ناصری، ص۲۴۴] **را با**؛ ۱.**آلتی**[ابزار و تجهیزات] **و** ۲.**عُدّتی**[آمادگی و کارایی و کارامدی] **عظیم و** ۳.**مردانی جَلد**[چابک] **و** ۴.**سلاح های بسیار و** ۵.**عددی انبوه یافت، دانست که در غیبت او به اندک**

مدتی ازیشـــان طالبان ثار[خوانخواهان انتقامجوی] **دارا برخیزند و مُلک روم در ســـر این کار شـــود**[۶۰]**، و ا ستیـ صال**[درماندگی] **ایـ شان از قاعده دیانت و مَعدِلَت دور بود. در این اندیـ شه مُتَحَیِّر شد و از حکیم ار سطاطالیس اِستشارت کرد، حکیم فرمود که آرای ایشان متفرق گردان تا به یکدیگر مشغول شوند و تو از ایـ شان فراغت یابی**[سـیاسـت تفرقه بیانداز و حکومت کن اسـتعماری]. **ا سکندر ملوک طوایف را بنشاند و از عهد او تا عهد اردشیر بابک دیگر عجم را اتفاق کلمه‌ای که با آن به طلب ثار**[خونخواهی و انتقامجویی] **مـ شغول توانند شد اتفاق نیفتاد**»(همان، ص۳۰۴). حکومت اسـران ملوک طوایفی شـد. یعنی حکومت شاهنشاهی هخامنشی حتی در دوران اشکانی به شاه شاهانی تبدیل شد. در دوران ساسانی تبدیل به شـاهی گردید. ۵.الف.یک.«**و بر پادشـاه واجب بود که؛ نخسـت.در حال رعیت نظر کند و دیگری.بر حفظ قوانین معدلت تَوَفُّر**[کوشـش بسـیار بسـیار]**نماید، دو.چه قِوام**[برپایی، پایایی، کارامدیغ بهره روی و اثربخشی] **مملکت به معدلت**[عدالتگرایی] **بود**»(همان).

اول.«و شرط اول در مَعدِلَت: آن با شد که ا صناف[گروههای مدنی] **خلق را با یکدیگر مُتَکافی**[هم شأن] **دارد، چه همچنان که اَمزَجه**[مزاج ها] **معتدل به تکافی**[هم شـأنی، همسـری] **چهار عنصـر حاصـل آید اجتماعات معتدل به تَکافی چهار صـــنف صـــورت بندد: اول اهل قلم مانند**: ۱.**ارباب**؛ الف.**علوم و** ب.**معارف و** ۲.**فقها و** ۳.**قضات و** ۴.**کُتّاب و** ۵.**حُسّاب و** ۶.**مهند سان و** ۷.**منجمان**(فضا و هوا شنا سان) **و** ۸.**اطبا و** ۹. **شعرا، که قوام دین و دنیا به وجود ایـ شان بود و ایـ شان به مثابت آبند در طبایع؛ و دوم اهل شم شیر مانند؛** ۱.**مقاتله**[رزمندگان] **و** ۲.**مجاهدان**[نیروها و نهادهای دفاعی] **و** ۳.**مطوعه**[نیروهای دواطلب مردمی، بســـیجیان] **و** ۴.**غازیان**[نیروها و نهادهای جنگی، تهاجمی] **و** ۵.**اهل ثُغُور**[مرزبانان، مرزداران] **و** ۶.**اهل**؛ الف.**بَأس**[شدت] **و** ب.**شجاعت و** ۷.**اَعوان مَلِک**[یا مُلک: حفاظت اطلاعات] **و** ۸.**حار سان دولت، که نظام عالم بتو سط ایشان بود، و ایشان به منزلت آتش‌اند در طبایع؛ و سیم اهل معامله چون** ؛ ۱.**تجار که بِضـــاعات**[اموال و امکانات] **از اُفقی به اُفقی برند و چون** ۲.**مُحتَرِفه و** ۳.**ارباب؛ الف.صـــناعات و ب.حرفه‌ها و** ۴.**جَبات**[جمع آوران] **خَراج، که معیشت نوع بی‌تعاون ایشان ممتنع بود، و ایشان بجای هوا**

[۶۰].حتی ایرانیان بروند و روم را فتح کرده و روم سقوط کند. چنانکه قبلا چند بار اتفاق افتاده بود.

اند در طبایع؛ و چهارم اهل مُزارعه چون؛ ۱.**برزگران و** ۲.**دهقانان و** ۳.**اهل**؛ الف.**حَرث و** ب.**فِلاحت، که اَقوات**[مواد غذایی] **همه جماعت مرتب دارند و بقای ا شخاص بی‌مدد ایشان محال بود، و ایشان بجای خاک‌اند در طبایع**»(همان، ص۳۰۵). معدلت: عدالت ورزی اســـت. جامع؛ ۱.اعتدال: میانه روی از افراط و تفریط، ۲.تعادل و تعدیل: تنظیم و توازن میان جهات مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، باطنی و ظاهری، زیست محیطی و پیشرفت، کشاورزی و صنعتی، اصالت و نوگرایی، رونق و صفا، دوستی و دشمنی، فردی و جمعی، عمومی و خصــوصــی، داخل و خارجی، و توسـعه اقتصــادی و تعالی فرهنگی و آسـایش بدنی و آرامش معنوی، و بسان اینها در سیاست و با سیاست متعادل و معتدل میباشد. ۳.عدالت: تکافی، تناسب و تساوی و نیز صیانت و حمایت از اقشار آسیب پذیر می باشد. چنانکه در موضع خود در آینده خواهیم دید. تکافی: مکمل هم بودن و همشـأنی اسـت. یعنی شـئون، حقوق و امتیازات آزادی ها و نیز متقابلا تکالیف و مسئولیت های ویژه هر یک از نیروها و نهادهای بخش های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بایستی رعایت شود. ب.«**و چنانکه از غلبه یک عنصر بر دیگر عناصر**؛ یک.**انحراف مزاج از اعتدال و** دو.**انحلال ترکیب لازم آید از غلبه یک صنف از این اصناف بر سه صنف دیگر**؛ یک.**انحراف امور اجتماع از اعتدال و** دو.**فساد نوع لازم آید. و از الفاظ حکما در این معنی آمده است که:** یک.**فضیله الفلاحین هو التعاون**[و توسعه] **بالاعمال**[و اعمار: عمران و آباد سازی]، دو.**و فضیله التجار هوالتعاون**[و تأمین آسایش همگانی] **بالاموال**، ســـه.**و فضـــیله‌الملوک هو التعاون**[و تعادل و ارتقای کارامدی؛ بهره روی و اثربخشـــی] **بالآراءالسیاسیه**، چهار.**و فضیله الالهیین هو التعاون**[و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی] **بالحکم**[حکمت مدنی] **الحقیقه، ثم هم جمیعاً یتعانون علی عماره**[آبادانی: پیشـــرفت] **المدن؛** الف.**بالخیرات و** ب.**الفضائل**»(همان). فضیلت: ارزش و در اینجا بویژه خاستگاه، جایگاه، نقش و کارویژه. خیرات: اینجا عوامل و ابزار و منابع توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی و توسعه فرهنگی است. فضایل: ارزش ها و هنجارها و اخلاق متعادل و متعالی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی میباشد. **دوم.**«**و شرط دوم در معدلت**[: تناسب است] **آن بود که در احوال و افعال اهل مدینه نظر کند و مرتبه**[موقعیت و مقام] **هر یکی بر قدر اســتحقاق و اســتعداد تعیین کند. و مردمان**(ص۳۰۵) **پنج صــنف باشــند**». در اینجا خواجه نصـیر بعداز مهندسی مدنی و مدیریت مدنی به آسیبشناسی مدنی بمنظور آسیب زدایی مدنی به عنوان سومین شأن از

شون سه گانه سیاست مدنی کارامد پرداخته و به طبقه بندی آسیبهای مدنی و متناسبسازی مجازاتهای مدنی می پردازند. بدین ترتیب: **صنف«اول کسانی که**؛ الف.**بطبع خیر باشند و** ب.**خیر ایشان متعدی**[فراتر] **بود، و این طائفه خلا صه آفرینش‌اند و در جوهر م شاکل رئیس اعظم، پس باید که نزدیکترین ک سی که به پاد شاه بود این جماعت با شند، و در تعظیم**[بزرگداشت، سر فرود آوردن در مقابل او] **و توقیر**[حرمت داری] **و اکرام و تبجیل**[نیکوداشت] **ایشان هیچ دقیقه**[لحظه و جزئی] **مهمل**[سستی و کوتاهی] **نباید گذاشت و ایشان را رؤسای باقی خلق باید شناخت**»(همان). تا این ارزشها، روا و رواج یافته و گفتمانسازی و الگوسازی مدنی گردد. بطبع خیر: چه بفطرت بوده که همگان خیر و حتی خیرخواه و خَیِّرند. بویژه طبع ثانوی که عادت ا ست. خیر متعدی: یعنی خَیِّر و کسی که خیرش بدیگران میر سد. خیر اندیش و خیر خواه میبا شد. «**و صنف دوم کسانی که به طبع خیر با شند و خیر ایشان مُتَعَدی**[خَیِّر یعنی خیر شان بدیگران برسد] **نبود، و این جماعت را عزیز باید داشت و در امور خود مزاح‌العله**[رافع نیازها] **گردانید**»(همان). ارجمند بایستی باشند. «**و صنف سیم کسانی که به طبع نه خَیِّر باشند و نه شریر، و این طایفه را**؛ الف.**ایمن باید دا شت و** ب.**بر خِیر تحریض فرمود ج.تا بقدر ا ستعداد به کمال بر سند**»(همان). «**و صنف چهارم کسانی که**؛ یک.الف. **شریر با شند و** ب. **شر ایشان متعدی نبود**[شرور نبوده: شر شان بدیگران نرسیده]، و ج.**این جماعت را**؛ ۱.**تحقیر و** ۲.**اهانت**[تحویل نگرفت] دو.الف.**باید فرمود و به**؛ **۱.مواعظ و** ۲.**زواجر**[وادار ندگی] **و** ۳.**ترغیبات**[ایجاد انگیزه] **و** ۴.**ترهیبات**[بازدار ندگی] **بشارت و** ۵.**انذار**[هشدار و هشیار] **کرد،** ب.**تا اگر طبع خود؛** ۱.**باز گذارند و** ۲.**به خیر گرایند،** ج.**و الا در هوان خواری می‌باشند**»(همان). «**و صنف پنجم کسانی که**؛ الف.**به طبع شریر باشند و** ب.**شر ایشان متعدی**[شرور]، **و این طایفه**؛ اول.یک.**خسیس‌ترین**[پستترین] **خلایق و** دو.**رذلترین**[بدترین و زشت ترین] **موجودات باشند و** دوم.**طبیعت ایشان ضد طبیعت رئیس اعظم**[خدا و رهبری مدنی فاضلی] **بود، و** سوم.**منافات میان؛** *الف.***این صنف و** *ب.***صنف اول ذاتی؛** چهارم.**و این قوم را نیز مراتب بود؛** یک.**گروهی را که ا صلاح ایشان امیدوار بود به انواع**؛ الف.**تأدیب و** ب.**زجر**[اعمال فشار و وادارندگی] **ا صلاح باید کرد و** ج.**الا از شر منع کرد،** دو.**و گروهی را که اصلاح ایشان امیدوار نبود**؛ ۱.الف.**اگر شر ایشان شامل**

نبود ب.**با ایشـــان مداراتی رعایت باید کرد،** ۲.الف.**و اگر شـــر ایشـــان**؛ یکی.**عام و** دیگری.**شـــامل بود** ب.**ازالت شر**[آسیب زدایی و برطرفسازی] **ایشان واجب باید دانست**»(همان، ص۳۰۶).

آســـیبزدایی مدنی: الف.«**و زایلســـازی**[برطرفســـازی] **شـــر را مراتب بود یکی حبس، و آن منع بود از مخالطت**[آمیزش] **با اهل مدینه؛** و دوم **قید، و آن منع بود از تصرفات بدنی؛** و سیم **نفی، و آن منع بود از دخول در تمدن. و اگر شر او؛ یکی.به افراط بود و دیگری.مؤدی**[موجب و منجر] **به** ؛ یک.**اِفنا و** دو.**اِفساد نوع، حکما خلاف کرده‌اند دران که قتل او جایز بود یا نه، و اَظهر رأیهای ایشان آنست که؛** یکی.**بر قطع عضـــوی از اعضـــای او که آلت شـــرارت او بود مانند دســـت یا پای یا زبان، یا** دیگری.**اِبطال حســـی از حواس او، اقدام باید نمود و بر قتل البته تجا سر**[جسارت] **نشاید، چه تخریب بنائی که حق، عز و علا، چندین آثار حکمت دران اظهار کرده باشـــد بر وجهی که اصـــلاح و جبران میســـر نشـــود از عقل بعید بود**»(همان، ص۳۰۷). **ب.**«**و این آ سیبزدایی ها که گفتیم م شروط با شد بدان که؛** یک. **شر ازو بالفعل حاصـــل آید،** دو.**اما اگر شـــر در او به قُوَّت بود جز؛** ۱.**حبس و** ۲.**قید هیچ مکروه دیگر نشـــاید که بدو رساند، و قاعده کلی در این باب آنست که نظر در مصلحت عموم**[جامعه و کشور] **کنند به قصد اول، و در م صلحت خاص او به ق صد ثانی، مانند طبیب که علاج ع ضوی معین بح سب م صلحت مزاج همه اع ضا کند در نظر اول،** یکی.**و اگر چنان بیند که از وجود آن ع ضو که فا سد با شد ف ساد مزاج اع ضا حادث**[پدیدار] **خواهد شـــد بر قطع آن عضـــو اقدام کند و بدو التفات**[توجه] **ننماید.** دیگری.**و اگر این خلل**[سستی و آ سیب] **متوقع**[انتظار] **نبود غایت**[تمام] **همت بر ا صلاح حال او مق صور**[متمرکز]**معطوف دارند. نظر مَلِک در ا صلاح هر شخص هم بر این منوال**[شیوه] **با شد**»(همان). هم آسیبشناسی مدنی و در طبقه بندی آ سیبهای مدنی و هم در آ سیب زدایی مدنی و مجازات های مدنی نیز باید سته و شاید سته ا ست بدین ترتیب عمل نمود. این چنین ســیاســت، عدالت و نهاد قضــایی و جزایی، در صــورت روزامدســازی، کارامد؛ بهره ور اثربخش بوده و خواهد بود.

سوم.«**و شرط سیم در معدلت**[تساوی] **آن بود که چون از نظر در**؛ الف.**تکافی**[همشأنی] **ا صناف و** ب.**تعدیل**[تناسب] **مراتب فارغ شود** ج.یک.**سویت**[تساوی] **میان ایشان در قسمت خیرات مشترک نگاه**

دارد دو.و؛ الف.**استحقاق و** ب.**استعداد را نیز دران اعتبار**[رعایت] **کند**، سه.**و خیرات مشترک**: ۱.**سلامت بود و** ۲.**اموال و** ۳.**کرامات و** ۴.**آنچه بدان ماند، چهار.چه هر شخصی را از این خیرات قسطی**[سهمی] **باشد که؛ یکی.الف.زیادت و ب.نقصان**[نارسایی] **بران اقتضای[موجب] جور**[ستم و تعدی] **کند.** ۱.**اما**(ص۳۰۷) **نقصان جور باشد بر آن شخص و** ۲.**اما زیادت جور بود بر اهل مدینه، و باشد که** ۳.**نقصان هم جور باشد بر اهل مدینه**»[۶۱](همان، ص۳۰۸). یک و از سویی تعلل در احقاق حقوق ودو و از دیگر سوی تعدی از حدو و تجاوز بحقوق، لازمه رایت تساوی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است.

الف.«**و چون از قسمت خیرات فارغ شود محافظت آن خیرات کند بر ایشان، و آن چنان بود که؛ یک.نگذارد که چیزی از این خیرات از دست کسی بیرون کنند بر وجهی که مؤدی**[منجر] **بود به ضرر او یا ضرر مدینه،** دو.**و اگر بیرون شود عوض**[معوض] **با او رساند از آن جهت که بیرون کرده باشند.** ج.**و خروج حق از دست ارباب**[صاحبش]؛ یکی.**یا به ارادت بود مانند**: ۱.**بیع**[خرید و فروش] **و** ۲.**قرض و** ۳.**هبه**[هدیه]، **یا دیگری بی‌ارادت بود چون**؛ ۱.**غصب**[بزور و ظلم گرفتن] **و** ۲. **سرقت**[دزدی]، **هر یکی را شرایطی باشد. فی‌الجمله باید که بدل**[جایگزین] **با او رسد یا از آن نوع یا از غیر آن نوع تا خیرات محفوظ بماند، و باید که عوض بر وجهی با او رسد که نافع بود مدینه را یا غیر ضار**[زیانبخش نباشد]، **چه آنکه حق خود باز ستاند بر وجهی که ضرری به مدینه رسد جائر بود. و منع جور به شرور و عقوبات**[مجازات] **باید کرد، و باید که عقوبات بر مقادیر**[میزان، مقدارهای متناسب] **جور مقدر**[اندازه] **بود، چه اگر عقوبت از جور بیشتر بود به مقدار، جور باشد بر جائر، و اگر کمتر بود جور باشد بر مدینه، و باشد که زیادت نیز هم جور بود بر مدینه**»(همان، ص۳۰۸). یکی ظلم و دیگری جور است. یکی ستم پذیری و دیگری ستمگری میباشد. چرا که بر یک شهروند ولو جائر، جور بیشتر شده است. **ب.**«**و حکما خلاف کرده‌اند تا هر جوری شخصی جوری بود بر مدینه یا نه. کسانی که گفته‌اند جور بر یک شخص جور بود بر مدینه گفته‌اند به عفو آن کس که برو جور کرده باشد عقوبت از جائر ساقط نشود، و کسانی که گفته‌اند جور برو جور بر مدینه نبود گفته‌اند به عفو او عقوبت از جائر ساقط شود**»(همان،

[۶۱].اگر دولت به بهداشت عمومی نرسد و بر فرض طفلی، معلول شود. این ظلم شخصی در حق آن طفلست؟ که این شخص از یک زندگانی سالم، محروم شده است. یا ظلم مدنی می باشد؟ که جامعه از یک فرد سالم، محروم شده است.

۳۰۸). مراد جنبه خ صوص و جنبه عمومی جرم و جور ا ست. همین طور جنبه خ صو صی عمومی عدالت مطرح میباشـد. آیا عدالت اجتماعی جمع عدالت فردی و افراد بوده یا فرای آنها اسـت؟ همچنان که جامعه، همان جمع افراد بوده که هویت اجتماعی، فرای هویت یکایک افراد و حتی جمع آنهاسـت؟ قطعا عدالت، ظلم، کارامدی، آ سیب، مجازات ها، ... عمومی یا مدنی یعنی اجتماعی و سیا سی فرای جهات و جنبه های خصو صی و فردی و افراد و ا شخاص بوده و بایسته و شایسته ا ست این مهم بدون اینکه به ورطه ا صالت جزء و فردی یا برعکس و در سـویه متعارض به اصـالت و حقوق کل و جامعه کشـیده و بکشـانیم، بدین ترتیبی که متفکرین ا سلامی از جمله خواجه نصیر بدان توجه داده و آنرا تبیین و تر سیم کرده اند، پرداخت. عدالت، ظلم، پیشـرفت و عدم پیشـرفت فردی، جمعی و اجتماعی یا خصـوصـی و عمومی، از اهم مسـایل چالش خیز می باشد. بر میگردد به رابطه و نسبت فرد و جامعه و دولت. در هر صورت عدالت و ظلم فردی و نسبت به افراد، غیر از عدالت یا ظلم جمعی و اجتماعی یا عمومی و به اصطلاح مدنی؛ اجتماعی و سیاسی ا ست. اما عدالت فردی و افراد عادل هم سبب فاعلی و هم سبب مادی عدالت جمعی و اجتماعی و جامعه و کشور عادل می با شد. کما اینکه عدالت مدنی: سبب صوری ساختاری راهبردی و غایت و کمال عدالت فردی و افراد عادل میباشد. همین رابطه و نسبت میان پیشرفت، کارایی و سعادت فردی و افراد با پیشرفت، کارامدی و پیشرفت مدنی جریان دارد.

ج.۱.«**و چون از قوانین عدالت فارغ شود احسان کند با رعایا**»(همان). احسان: فرای عدالت و بر ا ساس آنست. مراد سیا ست حمایتی با مردم که بایستی رعایت شده و حق رعایت شدن دا شته و دولت وظیفه و تکلیف رعایت کردن حدود و حقوق آنها را دارد. **۲.«که بعد از عدل هیچ فضیلت در امور مُلک**[: کشور و نظام سیا سی و مَلِک: دولت، حکومت و حاکمیت و قدرت] **بزرگتر از احسان نبود**»(همان). احسان: افزون بخشی و سیاست حمایتی بویژه نسبت به اقشار آسیبپذیر و کمتر برخوردار است. **۳.«و اصل در احسان آن بود که خیراتی که ممکن بود، زیادت بر مقدار واجب بدیشان رسد بقدر استحقاق**»(همان). خیرات: امور خوب و منابع و منافعی فراتر از حد متوسـط باز باسـتحقاق می باشـد. و احسـان ۴.«**باید که مقارن هیبت بود**»(همان). مقارن: همراه و با رعایت و در جهت هیبت: حفظ اقتدار قانونی، مردمی و موثر ملی و کارامدی

دولت باشـد. **۵.«چه فرّ و بهای مَلِک از**(ص۳۰۸) **هیبت باشـد»**(همان). ۶.الف.جلب«**و اسـتمالت دلها به احسانی حاصل آید که بعد از هیبت استعمال کنند،** ب.**و احسان بی‌هیبت موجب؛** ۱.**بطر زیرد ستان و** ۲.**تجاسر ایشان و** ۳.**زیادتی حرص و** ۴.**طمع گردد، ج.و چون طامع و حریص شوند؛** یک.**اگر همه مُلک به یک تن دهد** دو.**از او راضـی نگردد»**(همان). بلکه «هل من مزید»یعنی زیاده تری طلبیده و نارضـایتی ایجاد می شود. به تعبیر توقع مردم را بی شا امکانات بالا بردن باعث احساس نار ضایتی می گردد. استمالت: دلجویی. بطر: بیپروایی، سرکشی. تجاسر: جسارت، بی باکی و خیره سری و خودسری. حرص: افزون طلبی. طمع: زیاده خواهی. طامع: طمعکار زیاد. **د.«و باید که رعیت را به التزام قوانین؛** یک.**عدالت و** دو.**فضیلت تکلیف کند»**(همان). مردم و شـهروندان برعایت قوانین عدالت یعنی حقوق و قانون و نیز اخلاق فاضـلی یعنی هنجارها، اخلاق مدنی وادار نمود. قانونداری لازمست اما کافی نیست. قانونمداری بایستی پیشه کرد. که از رعایت قانون توسط خود دولت و دولتمردان آغاز میشود. با این پیش فرض که حتی قانون بد، بهتر از بی قانونی اسـت. چنانکه حتی دولت ظالم و بد، بهتر از بی دولتی و یا حتی ضـعف و ناکارامدی دولت و دولت ضـعیف و ناکارامد بوده و محسـوب میگردد. اگر چه مراد از قانون و دولت، قانون و دولت خوب و عادلانه و رسا و سازوار کارامد؛ بهره ور و اثربخش میباشد. یک.«**که، چنانکه؛** ۱.**قوام بدن به طبیعت بود و** ۲.**قوام طبیعت به نفس و** ۳.**قوام نفس به عقل»**(همان). قوام: برپایی و پایایی و پایداری میباشد. چنانکه بدن را نفس مدیریت کرده و عقل مدبر نفس اسـت. همینطور دو.۱.«**قوام مدن به مَلِک بود و** ۲.**قوام مَلِک به [شریعت و]سیاست**[۶۲] **و** ۳.**قوام سیاست به حکمت»**(همان). زایایی، پویایی و پایایی کشور و نظام سیاسی به دولت، رهبری و حکومت و حاکمیت اسـت. روح و بنیان زایش، پویش و پایش ملی، دیانت می باشـد. راهبرد و جسـم آن سـیاسـت اسـت. بنیاد سـیاسـت، عقلانیت، علم و حکمت میباشـد. یکی.«**و چون؛** الف.**حکمت در مدینه متعارف باشـد و** ب.**ناموس حق مقتدا، ج.اول.نظام حاصـل بود و** دوم.**توجه به کمال موجود»**(همان). متعارف: عرف جاری و همگانی. ناموس: شریعت و دیانت. دیگری.«**اما اگر حکمت مفارقت کند؛ الف.خِذلان به ناموس راه یابد، و** ب.**چون خذلان به ناموس راه یابد زینت ملک برود و** ج.اول.**فتنه پدید آید و** دوم.**ر سوم مروّت مُندَرِّس شود و** سوم.الف.**نِعمت به** ب.**نِقمت بَدَل گردد»**(همان،

[۶۲].این عبارت در اخلاق محتشمی بصورت کاملتری بزبان عربی از ابن عامری نقل شده و توسط خواجه به فارسی برگردانده شده است.

ص۳۰۹). مفارقت: جدایی، دوری. خذلان: ضعف و فتور و سستی، زینت: زیبایی و دل انگیزی فرای قدرت و اقتدار. فتنه: آسیب، آفت. نارسا سس و ناسازواری. رسوم مروّت: مندرس: کهنه، فرسوده، گسسته، پاره. نعمت: امکان، فرصت، خیر و رحمت. نقمت: ضد نعمت، زحمت، تهدید، شر.

۶.الف«و باید که؛ یک.**اصحاب حاجات را از خود مَحُجوب ندارد، و دو.سعایت ساعیان بی بینه نشنود،** و سه.**ابواب رجا و خوف بر خلق مسدود نگرداند،** وچهار.اول.**در دفع مُتَعَدّیان و دوم.امن راه ها و** سوم.**حفظ مرزها و** چهارم.**اکرام اهل**؛ یکی.**بَأس و** دیگری **شجاعت تقصیر جایز ندارد**»(همان). محجوب: پوشیده و پنهان. تقصیر: کوتاهی. سعایت: بدگویی و سخنچینی. ساعیان: سخنچینان. بینه: برهان، حجت، دلیل. رجا: امید. **۷.یک.«و**؛ الف.**مُجالست و** ب.**مُخالطت با اهل**؛ یکی.**فضل و** دیگری.**رأی کند،** دو.**و به لذاتی که خاص به نفس او تعلق دارد التفات ننماید،** سه.**و طلب**؛ یکی.**کرامات و** دیگری.**تَغَلِبات نه باستحقاق نکند،** چهار.**و فکر از تدبیر امور یک لحظه معطل نگرداند،** الف.**چه قوت فکر مَلِک در حراست مُلک،** ب.**بلیغ‌تر از قوت لشکرهای عظیم باشد،** پنج.الف.**و جهل به مبادی،** ب.**موجب وخامت عواقب بود،** شش.الف.**و اگر به تمتع و التذاذ مشغول گردد** ب.**و اغفال این امور کند** ج.**یکی.خلل و** دیگری.**وهن به کار مدینه راه یابد،** هفت.الف.**و اوضاع در بدل افتد و** ب.**در شهوات مرخص شوند، و** هشت.**اسباب آن مساعدت کند تا**؛ الف.**سعادت،** ب.**شقاوت شود و** نه.الف.**ایتلاف،** ب.**تباغض و،** ده.الف.**نظام،** ب.**هرج، و** یازده.**اوضاع الهی خلل پذیرد** دوازه.یک.الف.**و به استیناف تدبیر و** ب.**طلب**؛ یکی.**امام حق و** دیگری.**ملک عادل احتیاج افتد،** دو.**و اهل این قرن از اقتنای خیرات معطل**[باز] **مانند؛ سیرده. و این جمله**(ص۳۰۹) **تبعه سوء تدبیر یک تن باشد**»(همان، ص۳۱۰). چرا که کارکرد ویژه و کارایی و کارامدی این یک تن: کارگذاری راهبردی فرابردی دولت، نظام، کشور و ملت بسوی پیشرفت و خوشبختی ملی یا برعکس ناکارامدی او بسوی پسرفت و بدبختی ملی است. التفات: توجه. کرامات: احترام. تغلب: برتری. معطل: تعطیل و بلا تکلیف. قوت: کارایی. بلیغ: برتر، کارامدتر. جهلک نادانی، بینش اشتباه و ناآگاهی یا آگاهی غیر واقعی. مبادی: ریشه ها و آغازگاههای حوادث. وخامت: بدی. عواقب: پیامدها. تمتع: کامجویی و خودکامگی. التذاذ: لذتجویی، خوشگذرانی بدنی. اغفال: غفلت. خلل: ناکارایی. وهن: ناکارامدی؛ عدم بهره وری و عدم اثربخشی بصورت نا بهینگی و نابسامانی. ملت: مکتب، مردم، کشور؛ نظام مدنی اعم از دولت و ملت. در بدل: رو بناکارامدی. شهوات: امیال. مرخص: یله و رها بحال خود. سعادت: فرصت، پیشرفت و خوشبختی. شقاوت:

تهدید، پسرفت و بدبختی. ایتلاف: همگرایی تا همبستگی. تباغض: واگرایی، تعارض، تشتت و تنازع. هرج: بی نظامی. اوضاع: دین، شریعت، حدود و احکام دینی. استیناف: تجدید نظر. اقتنای: برخورداری. تبعه: آثار، پیامد. سوء تدبیر: ناکارایی؛ عدم بهره وری و عدم اثربخشی کارگزاری بصورت نا بهینگی و نابسامانی. **ب.«و بر جمله، باید که با خود اندیشه نکند که**؛ یکی.الف.**چون زمام حل و عقد عالم در دست تصرف من آمده است** ب.**باید که در ساعات فراغت و راحت من بیفزاید**، ج.**که این تباه‌ترین اسباب فساد رأی مُلوک باشد، بلکه** دیگری.الف.**سبیل او آن بود که از ساعات لهو و راحت، بل از ساعات امور ضروری، مانند طعام‌خوردن و نوشیدن و خواب‌کردن و معاشرت اهل و ولد،** ب.**در ساعات**؛ ۱.**عمل و** ۲.**تعب و** ۳.**فکر و** ۴.**تدبیر افزاید**»(همان، ص۳۱۰). بعد سیاست دفاعی و نظامی تا جنگی مطرح میشوند. بر جمله: خلاصه. زمام: کارگذاری و رهبری راهبردی فرابردی. عالم: کشور و نظام. تصرف: سیاست و کارگذاری.. راحت: برخورداری و آسایش. سبیل: راهبرد. تعب: سختی و سختگوشی. فکر: تدبر و طراحی. تدبیر: برنامه ریزی و سازماندهی.

فصل پنجم.سیاست خدم و آداب اتباع ملوک[سیاست کارگزاران](همان، صص۲۰-۳۱۴)، **فصل ششم. فضیلت صداقت و کیفیت معاشرت با اصدقا**[سیاستِ دوستی-دوستی سیاسی](همان، صص۳۴-۳۱۲)، **فصل هفتم.کیفیت معاشرت با اصناف خلق**[ارتباطات سیاسی مردمی](همان، صص۴۱,۳۳۶)، **فصل هشتم.وصایای افلاطون به ارسطو**[حکمت عملی مدنی](همان، صص۴۴-۳۴۱).

خودآزمایی؛ پرسش و پاسخ دانشجویی: اول)سیاست مدن چه میباشد؟ *رابطه و نسبت سیاست مدن یا سیاست شخص و سیات خانواده چگونه است؟ احتیاج بشر به تمدن چه است؟ علم مدنی چه میباشد؟ ماهیت علم مدنی چه است؟ برجستگی راهبردی علم مدنی چگونه میباشد؟ معونات سه گانه انسانی و سیاسی چگونه میباشند؟ معونت مردم و دولت چه است؟ انسان مدنی به چه معناست؟ *سیاست به چه معنا میباشد؟ *ضرورت(خاستگاه، جایگاه نقش)سیاست چگونه است؟ انواع سیاست چه میباشند؟ حکمت مدنی چه است؟ رابطه علم حکمت مدنی با سایر علوم و فنون چه میباشد؟ محبت(دوستی)مدنی چه است؟ رابطه و نسبت محبت (دوستی) با سیاست چگونه میباشد؟ انواع محبت(دوستی)مدنی که میباشند؟ محبت(دوستی)سیاسی دولت و ملت چه و چگونه بوده و بایسته و شایسته است باشد؟ **دوم)***سیاست چه

بوده و چند قسم است؟ *غرض و لازمه سیاست فاضله یا امامت چه می باشند؟ *غرض و پیامد سیاست ناقصه(تکساحتی-تنازعی)چه می باشند؟ *خیرات عامه چه و کدامند؟ *شرور عامه چه و کدامند؟ *خصلت های طالب حاکمیت(انقلابی)چه می باشند؟ *استحقاق حاکمیت به چه می باشد؟ *مرض عالم چه و از چه می باشد؟ *مبادی دولتها چه و از چه می باشد؟ *دولت حق و دولت باطل چه می باشند؟ *سبب تزاید دولت ها چه می باشد؟ *سبب وقوف و انحطاط دولت ها چه می باشد؟ *تدبیر حفظ دولت به چند چیز و چه چیزهایی می باشند؟ *سیاست تفرقه اندازی و حکومت چه میباشد؟ *عدالت مدنی چه می باشد؟ *نقش دولت در عدالت مدنی چه می باشد؟ *شرایط عدالت مدنی چند و چه می باشند؟ *شرط(اول) تکافی در عدالت مدنی چه می باشد؟ *شرط(دوم)تناسب در عدالت مدنی چه می باشد؟ *شرط(سوم)تساوی در عدالت مدنی چه می باشد؟ *صیانت از خیرات در عدالت مدنی چه می باشد؟ *(احسان)سیاست حمایتی در عدالت مدنی چه می باشد؟ *نقش حکمت و دیانت در سیاست چه می باشد؟

*شش.رساله اخلاق اشراف: عبید زاکانی

نقادی و طنز پردازی سیاسی(به تناظر اوصاف اشراف خواجه نصیر و با الهام از اخلاق ناصری وی)

***نقادی و هزلسرایی سیاسی**: عبید زاکانی(قرن۸هق)، یکی از برجسته ترین نکته سنجان و نقادان هزل سرای اجتماعی و سیاسی ایرانست. که با دید اصلاحگری اجتماعی و سیاسی به لطیفه گویی می پردازد.چنانکه سر سلسله رندانی چون حافظ، بجد و مصلحی چون سعدی، با بذله گویی گاه بگاه، نیز به نقادی سیاسی و اجتماعی زمانه پرداخته اند. اینها حکمتند در قالب نقد. جدند در قالب هزل. به تعبیر مولوی: هزل تعلیمست آنرا جد شنو تو مشو بر ظاهر هزلش گرو

هر جدی هزلست پیش هازلان هزلها جدست پیش عاقلان

چنانکه عبید بنقل از حکیم سنایی:

بیت من بیت نیست اقلیم است هزل من هزل نیست تعلیم است

همچنین بنقل از سعدی: بمزاحت نگفتم این گفتار هزل بگذار و جد ازو بر

مولوی: هزل تعلیمست آنرا جد شنو تو مشو بر ظاهر هزلش گرو

هر جدی هزلست پیش هازلان هزلها جدست پیش عاقلان

کما اینکه خدواند نیز در قرآن اعلان میفرمایند: «ان الله لا یستحیی ان یضرب ما بعوضه فما فوقها»(بقره/۲؛ ۲۶)؛ «خداوند فرقی نمی کند که مثل زند به پشه و بزرگتر آن». عبید بنثر و نظم و جِد و هَزَل پرداخته و نگاشته است. از جمله رساله دلگشا، نامه قلندران، رساله تعریفات، قصه و قصیده موش و گربه، صد پند، ترجیع بند، ... اند. عبید در فلسفه نقادی و لطیفه گویی، که از شدت هوشمندی بوده میگوید؛

رو مسخرگی پیشه کن و مطبی آموز تا داد خود از مهتر و کهتر بستانی

۱.«**شکر نا محصور و حمد نا محدود حضرت واج وجود را («جلت قدرته»**[که با شکوهست قدرتش])**که زیور عقل را پیرایه وجود انسان ساخت تا بوسیلت آن در کسب اخلاق حمیده و اوصاف جملیه غایت جهد مبذول گردانید**»(اوصاف اشراف، ۱۵۸). **۲.«بر رأی کمال که روی سخن در ایشانست پوشیده نماند که بر بدن هر فردی از افراد انسان جوهری شریف که آنرا روح خوانند از عالم امر(«قل الروح من امر ربی»**[؛ «**بگو روح امر پروردگارم است**»: **بنی اسرائیل، ۸۷**)]**موکلست و بر وی قهرمان**[**مدیر و مدبر و مسلط**]**. حقیقت آدمی عبارت از آن جوهر ست**[**من**]**و او پیوسته بذات خود قائمست و از فنا محروس و مصون و مستعد ترقی و کمال و چناچه بدن از شهوات و لذات محسوس و محفوظ میگردد و روی در عالم سفلی دارد، روح نیز از معرفت حضرت عزت که غایت همه غایاتست(عز شأنه)و ادراک حقایق و افاضت**[**بهره وری**] **خیرات بهره مند میگردد و روی در عالم قدس دارد. و چنانکه بدن بواسطه امراض مزمنه از خاصیت خود فرو میماند روح نیز کیفیتی و ماهیتی دارد که چون بمرضی از امراض که(ص۱۵۸)بدو مخصوص است از حب جاه و مال و اکتساب شهوات و التفات بلذات عالم سفلی مبتلی میگردد از خاصیت فرومیماند که آن مشاهده حضرت ذوالجلال و ادراک معقولات و افاضت خیراتست. همانا شاعر درینمعنی گفته باشد:**

ترا از دو گیتی بر آورده اند بچندین میانجی بپرورده اند

نخستن فکرت پسین شمار توئی خویشتن را ببازی مدار»(حکیم فردوسی)

۳.«و چنانچه اطبا همت بر ازالت[برطرفسازی]**امراض بدن و حفظ صحت آن مصروف گردانیده اند انبیاء نیز نظر همت بر دفع آفات و امراض روح گماشته اند تا او را از ورطات**[ورطه ها؛ گودالهای] **مهلکه**[هلاکت، نابودی] **و گرداب جهل و نقصان بساحل نجات و کمال رسانند. مرد خردمند چون بنظر دقیق تأمل نماید بر وی روشن شود که مقصود ار راسال مقلدان امانت رسالت تهذیب اخلاق و تطهیر سیر بندگانست و این معنی بر لفظ شاعر بدین سیاق**[روش، ترتیب، تدبیر و سیاست] **طاری**[جاری]:

گر نبی آید و از نه تو نکو سیرت باش که بدو زخ نردود مردم پاکیزه سیر

خود حضرت رسالت نقاب از چهره عروس این معنی بر انداخته و جمال این تلویح را بر سر این تشریح جلوده داد که(«بعثت لأتمم مکارم الاخلاق»؛ [«بر انگیخته شدم برای تمامساختن مکارم اخلاق»]**)و قوانین این علم را که علم اخلاق و حکمت عملی خوانند علماء سلف**[گذشته و پیشین]**در معاولات**[کتب مفصل]**که فهم قصیر بنده از ادراک شمه ای از آن قاصر است استکمال خلقرا بوجه احسن و طریق ایمن در قید کتابت کشیده اند. و از وقت و زمان مبارک آدم صفی تا بدینروزگار اشراف بنی آدم بمشقّت بسیار ور یاضت بکمال فضایل اربعه که آن«حکمت»و «شجاعت»و «عفت»و «عدالت»است سعنی بلیغ بتقدیم رسانیده اند، و آنرا سبب سعادت دنیا و نجات عقبا شمده و گفته اند:**

بهر مذهب که باشی باش نیکوکار و بخشنده که کفر و نیک خوبی به ز اسلام و بد اخلاقی»(همان).

۴.«اکنون درین روزگار که زبده دهور و خلاصه قرونست چون مزاج اکابر لطیف شده و بزرگان صاحب ذهن بلند رأی پیدا گشتند فکر صافی و اندیشه شافی بر کلیات امور معاش و معاد گماشتند و سنن و اوضاع سابق در چشم تمیز ایشان خوار و بیمایه نمود. و نیز بواسطه کرور زمان و مرور اوان اکثر آن قواعد اندراس پذیرفته است احیای آن اوضاع بر خاطر خطیر و ضمیر منیر این جماعت گران آمد. لاجرم مردوار پای همت بر سر آن اخلاق و اضاع نهادند و از بهر معاش و معاد خود این طریق که اکنون در میان بزرگان و اعیان متداول است چنانچه این مختصر بر شرح شمه ای از آن مقصورست پیش گرفتند و بنیادکارهای دینی و دنیوی بر آن مبنی مستحکم گردانیدند، در معانی باز است و سلسله سخن دراز در غرض شروع کنیم. مدتی شد که این ضعیف[عبید زاکانی]**را در خاطر اختلاجی**[اندیشه ای که ذهن را بخود مشغول کند] **میبود که مختصرس مبنی بر اخلاق قدما که آنرا خلق اکنون«منسوخ»**[باطل

شده]**میخوانند و شمه ای از اوضاع و اخلاق اکابر این روزگار که اینرا«مختار»[برگزیده]میدانند بتحریر رساند تا موجب فائده طالبان این علم و مبتدیان این راه باشد. که به «اخلاق اشراف»موسومست در قلم آورد و آن را بر هفت باب قرار داد هرباب مشتمل بر دو مذهب یکی مذهب منسوخ که قدما بر آن نهج زندگانی کرده اند و یکی مذهب مختار که اکنون بزرگان ما اختراع نموده اند و بنای امور معاش و معاد بر آن نهاده هر چند که حد این مختص بهزل**[شوخی، مزاح، لطیفه] **منتهی میشود: اما:**

آنکس که ز شهر آشنائیست داند که متاع ما کجائیست»(همان، ص۱۶۰).

***۱)«باب اول.حکمت**[دانایی حقیقی و بینش یقینی دانش و کنش و روش یا رفتار واقعی]: **الف.مذهب منسوخ: حکما در حد**[تعریف]**حکمت فرموده اند: «حکمت استکمال نفس بالقوه انسانی**؛ [بقوه نظری یا]**علمی و عملی است». اما علمی: «تعلم حقایق اشیاء کما هی»**[یافتن حقایل پدیده ها همانگونه که هستند]. **و اما عملی: «تحصیل ملکه نفسانی که با آن قادر بر صدور[انجام] افعال زیبا و احتراز**[پرهیز] **از افعال زشت بوده که اخلاق نامیده میشود».یعنی در نفس ناطقه دو قوه مرکوزشت و کمال او بتکمیل آن منوط. یکی قوه نظری و یکی قوه عملی. قوه نظری آنست که شوق او بسوی دراک معارف و نیل علوم باشد تا بر مقتضای آن شوق کسب استطاعت معرفت اشیاء چنانچه حق اوست حاصل کند. بعد از آن بمعرفت مطلوب حقیقی و غرض کلی که انتهای جمله موجوداتست(تعالی و تقدس)مشرف میشود تا بدلالت**[دلیل و راهنمایی] **آن معرفت بعالم توحید بل بمقام اتحاد رسد و دل او ساکن و مطمئن گردد که«الا بذکر الله تطمئن القلوب»**[؛ «بیاد خدا دلها آرامش و سکون یابد»: رعد/۱۳؛ ۲۸] **و غبار شبهت و زنگ شک از چهره ضمیر و اینه حاطر او سترده گردد. چنانچه شاعر گفته: «بهر کجا که در آمد یقین، گمان بر خاست». و قوه عملی آن باشد که قوا و افعال خود را مرتب و منظوم گرداند**(ص۱۶۲). **چنانکه با یکدیگر مطابق و موافق شوند تا بواسطه مساوات اخلاق او مرضی**[پسندیده] **گردد. هر گاه این علم و عمل بدین درجه در شخص جمع آید او را انسان کامل و خلیفت خدا توان گفت و مرتبت او اعلی مراتب نوع انسان باشد. چنانکه حق تعالی فرموده«تؤتی الحکمه من یشاء و من یؤتی الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا»**[؛ «هر کس را خدا خواهد حکمت بخش و کسی را که حکمت داده خیر بسیار بخشیده است»: بقره/۲؛ ۲۷۷] **و روح او**

بعد فراق بدن بنعیم مقیم و سعادت ابد و قبول فیض خداوند مستعد گردد: وین کان[معدن] **دولت**[دارایی، قدرت، اقتدار و عزت و حکومت] **است کنون تا کرا رسد. تا اینجا مذهب قدما و حکماست».**

ب.«مذهب مختار[جاهلیت بسیط و مرکب؛ نادانی حقیقی و بینش ظنی تفلسفی تکساحتی و توهمی تنازعی سوفیستی کاذب و دانش و کنش و رفتار واقعی نما و ضد واقعی]: **چون بزرگان و زیرکان خورده دان که اکنون روی زمین بذات شریف ایشان مشرفست در تکمیل روح انسانی و مرجع و معاد آن تأمل نمودند و سنن و آرای اکابر سابق پیش چشم بداشتند خدمتشان را بدین معتقدات انکاری تمام حاصل آمد. ۱.میفرمایندکه: «بر ما کشف شد که روح ناطقه اعتباری ندارد. الف.و بقای آن ببقای بدن متعلق است و ب.فنای آن با فنای جسم موقوف» و ۲.میفرمایند که: اول.«آنچه انبیاء فرموده اند که؛ الف.یک.او را کمال و نقصانی هست و دو.بعد فراق بدن بذات خود قائم و باقی خواهد بود ب.یک.محال است و دو.یکی.حشر و دیگری.نشر امری باطل». دوم.«حیات عبارت از اعتدال ترکیب بدن باشد. الف.چون بدن متلاشی شد ب.آن شخص ابدا؛ یک.ناچیز[نا بود] و دیگری.باطل گشت». سوم.«آنچه عبارت از؛ الف.یک.لذات بهشت و دو.عقاب دوزخست ب.هم در این جهان میتوان بود». چنانکه شاعر گفته:**

آنرا که داده اند همینجاش داده اند و آنا که نیست، وعده بفرداش داده اند(ص۱۶۲)

لا جرم از حشر و نشر و عقاب و عذاب و قرب و بعد و رضا وسخط و کمال و نقصان فراغتی تمام دارند و نتیجه معتقدات آنکه همه روزه عمر در کسب شهوات و نیل لذات مصروف فرموده میگویند:

ای آنکه نتیجه چهار و هفتی و ز هفت و چهار دایم اندر تفتی[رباعی منسوب بخیام]

می خور که هزار بار بیشت گفتم باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی

و اکثر این رباعی در صندوقه گور پدران خود مینویسند که:

زین سقف برون رواق و دهلیزی نیست جز با من و تو عقلی و تمییزی نیست

ناچیز که وهم کرده کان چیزی هست خوش بگذر ازین خیال کان چیزی نیست

و بسبب این عقیده است که قصد خون و مال و غرض خلق پیش ایشان خوار و بیمایه مینماید:

بر او یکجرعه می همرنگ آذر[آتش] **گرامی تر ز صد خون برادر**

الحق زهی بزرگان صاحب توفیق که آنچه چندین هزار سال با وجود تصفیه عقل و روح محجوب ماند بی زحمتی بر ایشان کشف شد.

باب دوم.شجاعت: الف.مذهب منسوخ، ب.مذهب مختار[فرار از مواضع خطرناک، سازش؛ خشونت]، **باب سوم.عفت: الف.مذهب منسوخ، ب.مذهب مختار**[منفعت طلبی، ثروت طلبی و لذت طلبی(فرویدیسم و هِدُونیسم)]

***۲)باب چهارم.عدالت: الف.مذهب منسوخ**[عدم ستم گری و عدم ستم پذیری]: «**اکابر سلف عدالت را یکی از فضایل چهارگانه شمرده اند و بنای امور معاش و معاد بر آن نهاده. معتقد ایشان آن بوده که «بالعدل قامت السمواه و الارض**»[؛ «آسمانها و زمین بر دادگری استوارند»:]، **خود را مأمور«ان الله یأمر بالعدل و الاحسان**»[؛ «خداوند بدادگری و نیکی فرمان میدهد»: نحل/۱۶؛ ۹۲]**بداشتندی. بنابراین سلاطین و امراء و اکابر و وزراء**[توصیه کرده]**همت بر اشاعت معدلت و رعایت امور رعیت و سپاهی گماشتندی و آنرا سبب دولت**[دارایی، حکومت و اقتدار] **و نیکنامی شناختندی. و ان قسم را چنان معتقد بوده اند که عوام**[را] **نیز در معاملات و مشارکات طریق عدالت کار فرمودندی و گفتندی.**

عدل کن زانکه در ولایت عدل در پیغمبری زند عادل»(همان، ص۱۷۱).

ب.«**مذهب مختار**[ستم گری و ستم پذیری]: «**اما مذهب اصحابنا آنکه این سیرت اسوء[سوء ترین، بدترین]سیر است و عدالت مستلزم خلل بسیار و آنرا بدلایل واضح زوشن گردانیده اند و میگویند بنای کار سلطنت و فرماندهی و کدخدایی بریاست است. تا از کسی نترسند فرمان ان نبرند و همه یکسان باشند و بنای کارها خلل پذیرد و نظام امور گسسسته شود. آنکس که حاشا عدل نورزد و کسی را نزند و نکشد و مصادره نکند و خود را [سر]مست نسازد[و بد مستی و عربده کشی نکند]و بر زیر دستان اظهار عربده و غضب نکند مردم از او نترسند و رعیت فرمان ملوک نبرند، فرزندان و علامان سخن پدران و مخدومان**(ص۱۷۱)**نشنوند مصالح بلاد و عباد متلاشی گردد. و از بهر این معنی گفته اند: «پادشاهان از پی یک مصلحت صد خون کنند». میفرماید: «العداله تورث الفلاکه**»[؛ «دادگری و عدل بدبختی بارث

میآورد»]. **خود کدام دلیل واضحتر ازینکه پادشاهان عجم چون ضحاک تازی و یزدجرد بزه کار که اکنو صدر جهنم بدیشان مُشرِفست**[و مُشَرَّفست] **و دیگر متأخران که از عقب ایشان رسیدند تا ظلم میکردند دولت ایشان در ترقی بود و مُلک معمور**[مملکت آبادان]. **چون بزمان کسری انوشیروان رسید او از رکاکت ردی و تدبیر وزاری ناقص عقل، شیوه عدل اختیار کرد. در اندکی زمانی کنگره های ایوانش بیفتاد و آتشکده ها که معبد ایشان بود بیکبار بمرد و اثرشان از روی زمین محو شد. امیر المؤمنین مشید قواعد دین علی بن ابیطالب رضی الله عنه**[در متن عمر آمده که مناسبتی ندارد] **که بعدل موصوف بود خشت میزد و نان جو میخورد و گویند خرقه اش هفده من بود. معاویه ببرکت ظلم ملک از دست اما علی کرم الله وجهه بدر برد. بخت نصر تا دوازده هزار** [پیرو]**پیغمبر را در بیت المقدس بیگنا نکشت و چند هزار** [پیرو]**پیغمبر را اسیر نکر دستور داری نفرمود و دولت او عروج نکرد و در دو جهان سرافراز نشد. چنگیز خان که امروز بگوری اعدا در دَرَک اسفل مقتدا و پیشوای مغولان اولین و آخرین است تا هزاران هزار بیگناه را بتیغ بیدریغ از پای در نیاورد پادشاهی روی زمین بر او مقرر نگشت**»(همان، ص۱۷۲). **حکایت: «در تواریخ مغول وارد است که هلاکوخان را چون بغداد مسخر شد جمعی را که از شمشیر باز مانده بود بفرمود تا حاضر کردند. حال هر قومی باز پرسید. چون بر احوال مجموع واقف گشت گفت: از محترفه**[پیشه وران و کاسبان]**ناگزیر است ایشان را رخصت داد تا بر سر کار خود رفتند. تجار را نیز فرمود دادن از بهر او بازرگانی کنند. جهوردان را فرمود قومی مظلومند بجزیه از ایشان قانع شد. مخنثان را بحرمهای خود فرستاد. قضات و مشایخ و صوفیان و حاجیان و واعظان و معرفان و گدایان و قلندران و کشتی گیران و شاعران و قصه خوانان را جدا کرد و فرمود اینان در آفرینش زیادتند و نعمت خدای بزیان میبرند. حکم فرمود تا همه را در شط**[رودخانه]**غرق کردند و روی زمین را از حیث**(ص۷۲) **ایشان پاک کرد. لا جرم قرب نود سال پادشاهی در خاندان او قرار گرفت. و هر روز دولت ایشان در تزاید بود. ابو سعید بیجاره را چون دغدغه عدالت در خاطر افتاد و خود را بشعار عدل موسوم گردانید در اندک مدتی دولتش سپری شد و خاندان هلاکوخان و مساعی او در سر نیت ابو سعید رفت. آری!**

چو خیره شود مرد را روزگار　　همه آن کند کش نیاید بکار(فردوسی)

رحمت بر این بزرگان صاحب توفیق باد که خلق را از ظلم ضلالت عدالت بنور هدایت ارشاد

فرمودند».

باب پنجم.سخاوت: الف.مذهب منسوخ، ب.مذهب مختار[عدم سخاوت]، **باب ششم.حلم و وفا: الف.مذهب منسوخ، ب.مذهب مختار**[عدم بردباری و پیمانشکنی]، **باب هفتم.حیا و صدق و رحمت و شفقت: الف.مذهب منسوخ، ب.مذهب مختار**[عدم رعایت، عدم صداقت، زحمت(نقمت)و شدت(بیمهری)]. **این است آنچه در کتاب با برادران وعده رفته بود. امید هست که چون مبتدی بر اخلاق مختار اکابر مواظبت نماید و آنرا ملکه نفس ناطقه خود گرداند نتیجه آن هر چه تمامتر در دنیا و آخرت بیابد**» (همان، ص۱۸۸).

***خودآزمایی؛ پرسش و پاسخ دانشجویی:** *نقادی سیاسی چه میباشد؟ *هزل سیاسی چگونه است؟ اوصاف اشراف: مذهب منسوخ و مذهب مختار سیاسی چه میباشند؟ اوصاف اشراف کدامند؟ حکمت مدنی: الف.مذهب منسوخ و ب. مذهب مختار چه میباشد؟ *شجاعت مدنی: الف.مذهب منسوخ، ب.مذهب مختار کدامند؟ *عدالت مدنی: الف.مذهب منسوخ، ب.«مذهب مختار چه میباشند؟

*هفت.عروه وثقی؛ سید جمال الدین اسد آبادی

رهیافت راهبردی نهضت بیدارگری و اصلاحگری سیاسی

سید جمال الدین اسد آبادی(۷۵-۱۲۱۷هق)، بزرگترین مصلح و بیدارگر ایران و جهان اسلام در دوران جدید است. پیرو حکمت متعالی صدرایی و مشهور به فیلسوف شرف، و شاگر شخصی فقه اجتهادی متعالی از جمله سیاسی شیخ انصاری بود. نخستین کسی بوده اشکال نارسایی و ناسازواری ذاتی و درونزادی مشکل آفرین تکساحتی-تنازعی مدرنیسم غرب را دریافت و در رساله نیچریه(ناتورالیسم: طبیعتگرایی)به آسیب شناسی و آسیبزدایی آن پرداخت. بازگشت به اسلام و اتحاد اسلامی را تنها راهبرد برونرفت از عقب ماندگی و سلطه و نفوذ استعماری بیگانه و رهایی از استبدادهای سلطنتی مطلقه در کشورهای جهان اسلام و تفرقه میان آنها دانست. همراه محمد عبده مصری و محمد رشید رضا، به انتشار روزنامه ای آگاهی بخش تحت عنوان عروه الوثقی یعنی طناب مطمئن و به تعبیری راهبرد محکم در پاریس نمود. آنگاه سرمقاله های این روزنامه جمع آوری و ضمن یک اثر تحت همین عنوان، منتشر گردید. در پی به برخی از اهم این سر مقالات

که غالبا بقلم سیدجمال، عبده و رشید رضا یا با اشراف اینها بنگارش در آمده اند را از نظر میگذرانیم. اینها فن سیاسی محسوب میشوند.

***۱.رهیافت روشنگری راهبردی**(راهبرد روشنگری)بازگشت به اسلام و استقلال، تجدید تمدن و تمدنسازی نوین اسلامی: «**برای چه این مجله را منتشر میکنیم؟**»: «**این مجله بیاری خداوند اوضاع ملل شرق را بیان میکند و برای پیروزی در کار خود توکل ما به خدای تواناست(ص۵۵)، ...این مجله در حد توانایی خویش در خدمت ملتهای شرق قرار خواهد گرفت و حقایق لازم را که عدم توجه به آنها سبب سقوط و ضعف ملل اسلامی شده بیان خواهد کرد و راههایی را که برای تدارک گذشته و احتراز از رنجهای آیند نباید روند نشان خواهد داد(ص۶۶). ...این مجله در نظر دارد با بیان یک سلسله حقایق خوانندگان را متنبه سازد که مساوی بودن در مادیت و معنویت یگانه عامل نیرومند برای حفظ موازنه بین المللی** و روابط میان آنها می باشد(ص۶۷)».

***۲.رهیافت ملی دینی اسلامی**: «**ملیت و دیانت اسلامی: اسلام همانطوریکه به جنبه روحانیت و تکامل معنوی مردم عنایت دارد، قواعد و قوانین حکومتی را که در اسلام برای تأمین نیازمندیهای زندگی بشر و اقامه حدود میان روابط انسانها بوجود میآید معین و مشخص نموده است. بطوریکه در رأس آن حکومت جز کسانیکه به دین اسلام اعتقاد راسخ دارند و بدستورات آن دین از همه مطیع ترند، اشخاص دیگر قرار نمی گیرند. وانگهی حومت اسالم قابل توارث نیست و برای رسیدن به خلافت مسلمین مردم از لحاظ قوم و نژاد و فامیل و نیرومندی جسمانی نسبت به یکدیگر امتیازی ندارند بلکه فردی شایسته احراز مقام مقدس حکومت اسلامی است که: اولا آگاهی کامل به احکام اسلامی داشته باشد. ثانیا قادر به اجرای آن احکام و حلب رضایت مردم باشد. پس در واقع زمامدار حکومت در اسلام به منزله شریعت مقدس الهی است که به هیچ وجه میان نژادها و اقوام مختلف فرق نمیگذارد. و آن زمامدار کوچکترین امتیازی نسبت به سایر مسلمانان ندارد مگر از این جهت که او مطیع ترین کس برای حفظ شریعت اسلامی و دفاع از آن باشد**»(همان، ص۷۳).

***۳.رهیافت آسیبشناسی و آسیبزداریی دینی مدنی راهبردی**: «**گذشته و حال امت اسلامی و علاج علتهای آن: دین اسلام است که میان پیروان خویش اتحاد و ائتلاف کامل بوجود می آورد و شرافت وجودی را**

به لذات زودگذر زندگی ترجیح میدهد و پیروانش را وادار به کسب فضایل و توسعه معارف مینماید و آنان را به عالی ترین مرتبه تمدن و اجتماع میرساند. ... [هم]**اینکه خورشید تابناک اسلام از افق رحمت الهی در کشور آنان طلوع کرد، همه تاریکیهای نادانی را بزدود، آنها را با هم متحد ساخت و از حیث اخلاق مهذب نمود، خرد آنان را با نور علم و دانش روشن کرد و اخلاق آنان را پاکیزه ساخت و قوانین زندگی آنها را محکمتر نمود. در نتیجه به مردم جهان زمان خویش سیادت و آقایی نمودند. آقا شدند بواسطه اینکه از سیاست عدل و انصاف پیروی کردند. ... هر امتی که تحت لوای اسلام در آمد به سعادت و تمدن رسید و قدرت آنها در تمسک به اصول**(ص۹۶) **زنده و جاندار دین** [**جامع، جهانی و جاویدان**]**اسلام بود. ... این دعوت وقتی با نیرومندی همتها و پاک ساختن نفوس مردم از زشتیها و علو مقاصد توأم گردد اخلاق آنان را پاکیزه مینمود. افکار آنها را نیزومند میساخت و مردم را از ارتکاب پلیدیها باز می داشت و توجه آن ها را از کارهای زشت منصرف می کرد. مادامیکه این وضع ادامه داشت سیاست و برتری آنان نسبت بدیگر ملتها محرز و مسلم بود. ولی پس از آنکه مدتی از پیدایش دین اسلام گذشت، در اثر وجود نفاق و اختلاف، پستی و انحطاط به آنها روی آورد، در نتیجه سیادت و برتری خویش را از دست دادند**»(همان، ص۹۷). بلکه با فاصله گرفتن از اسلام راستین تمدنساز، از پیشرفت وامانده و گرفتار سیطره بیگانه گردیدند. «**ما برای بیان اسباب علوم و عوامل سقوط این ملت**[و راه های علاج و برونرفت از آن و تجدید حیات و تأسیس تمدن نوین اسلامی]**در شماره های بعدی این مجله بطور مستقل و جداگانه بررسی خواهیم کرد**»(همان).

***۴.رهیافت دینی مدنی قرآنی**: الف.«**مسیحیت و مردم آن–اسلام و پیروان آن: آری مادامیکه قرآن میان مسلمانان قرائت میشود و رهبر واقعی**(ص۱۱۰)**آنهاست و آن کتاب آسمانی در همه امور زندگی مادی و معنوی راهنمای مسلمانان میباشد و از موجودیت آنها حمایت و از جوامع اسلامی دفاع میکند و متجاوزین بحقوق مسلمانان را منکوب میسازد و از هر جهت راه و رسم پیشرفت و ترقی را به آنان نشان میدهد بقا و جاودانگی مسلمانان قطعی میباشد**». ب.«**زیرا ما یقین داریم مسلمین با استفاده از تعالیم زنده و جاندار قرآن به مقام و موقعیت اولیه خویش دست خواهند یافت و با استفاده از زمان همه آنچه را که از دست داده اند دو باره بدست خواهند آورد و در فنون رزم و مقابله با دشمن و دفاع از حقوق خویش به دیگران**

سبقت خواهند گرفت تا موجودیت و استقلال خویش را بهتر حفظ کنند ذلت و سرافگندگی را از خود فنا و نابودی را از ملتشان دور سازند»(همان، ص۱۱۲).

***۵.رهیافت سیاسی یگانگی اسلامی**: الف.«**علل انحطاط و رکود مسلمین: آری اگر مسلمانان متحد باشند و از نفاق و اختلاف دوری جویند بطور قطع دو باره مقام شامخ خود را در میان جوامع بشری بدست خواهند آورد، زیرا در دین آنان استحکام و قدرت**[عزت و اقتدار طلبی] **وجود دارد و ایمان آنان قوی و نیرومند میباشد، در باورهای خود پا برجا و ثابت**[مقاوم] **هستند بواسطه داشتن این ویژگیها به سایر ملل افتخار میکنند چون در اعتقادات دینی آنان محکمترین وسیله برای تولید یگانگی میان آنان وجود دارد»**(همان، ص۱۱۲). ب.«**با پیدایش خلافتها وحدت کلام امت مسلمان از هم پاشیده شد و خواستاران ملک و سلطنت آن را از راه قدرت بدون استحقاق و در نتیجه مقام شامخ خلافت اسلامی به سلطنت تبدیل شد اهمیت و عظمت آن از دها برفت چون تجربه نشان داده که اگر حکومت و خلافت بر دلهای مردم نفوذ نکند و رضایت همه امت را جمع ننماید اساس آن متزلزل میشود. وقتی که خلافت واقعی اسلام مبدل به سلطنت و قدرت شد اعتماد مسلمانان سلب گشت اگر چه در اثر اعمال زور و قدرت نمیتوانستند از زیر بار آن حکومت شانه خالی کنند»**(همان، ص۱۱۹). ج.«**حال اینکه برای مسلمانان این توانایی هست و آمال و هدفهای مهم**[از همگرایی تا تجدید تمدن و تأسیس تمدن نوین اسلامی] **در جلو آنان عرض اندام میکند و باید قدمهای سریعی بر دارند و به پیش بروند»**(همان، ص۱۲۲).

***۶.رهیافت راهبردی دینمداری اسلامی**: الف.«**تعصب**[ایمان، عِرق، علاقه، تعلق خاطر، حمیت]**: ای امت مرحوم**[مورد رحمت خدا قرار گرفته مسلمان]**آگاه باشید که تعصب دینی و همبستگی در عقاید سبب بقای حیات شماست آنرا بشدت حفظ کنید، تعصب**(ص۱۴۲)**دینی خون زندگی شماست آنرا بیهوده نریزید، پیوستگی و وحدت در دین وسیله سعادت شناست آن را قبل از مرگ به پول نفروشید». ب.«این علاقه دینی را مغتنم بشمارید بوسوسه و سرزنشهای دیگران گوش ندهید و مغرور هم نشوید، زینتها و تجملات ظاهری شما را به وحشت نیاندازد پرده پندار را از جلوی دیدگان عقلتان کنار بزنید بدانیدکه تنها عامل پیوستگی ملتهای عرب، ترک، فارس، هند، مصری و مغربی علاقه و رابطه دینی میباشد»**(همان، ص۱۴۳). ج.«**البته سعی کنید تعصب دینی را منحصر بعلاقه بیکدیگر ندانید، بلکه باید آن را در تمام شئون اجتماعی**

خود توسعه دهید تا در جلو افتادن از امتهای دیگر و بدست آوردن قدرت و بزرگی و شوکت و حکومت از آن کمک بگیرید و همچنین در تلاش ملتها برای کسب علوم مفید و فضایل اخلاقی و کمالات انسانی از نیروی تعصب دینی الهام بگیرید تا جامعه اسلامی را نیرومندتر از جوامع دیگر بسازید، تعصب دینی را برای ایجاد وحدت کلمه و بهم پیوستگی اقوام متلف اسلامی بکار ببرید. و باید هر کدام از شما دست برادر مسلمان خود را بگیرد تا او را از گرداب فساد و جهل بیرون بکشد و به نردبان کمال رسانید و بالاخره در نیکی و پرهیزکاری بیکدیگر یار یکنید نه در امور گناه و دشمنی»(همان، ص۱۴۴).

***۷.رهیافت راهبردی سرشتسازی سرنوشتازی اسلامی**: الف.«**قضا و قدر: در آفرینش کاینات اراده خداوندی**[قضا]**تعلق گرفت که عقاید و افکار انسانی حاکم اعمال بدنی**[و مدنی] **و اعضای وی باشد**[قدر و تقدیر و تدبیر]، **پس بحکم فطرت منشاء کارهای نیک بد و صلاح و فساد عقاید و افکار بشری خواهد بود**»(همان، ۱۴۵). ب.«**تا زمانیکه حقایق اسلام میان علماء و دانشمندان اسلامی بررسی(ص۱۶۰)و اجرا میگردد، امت اسلام فنا پذیر نخواهد بود، زیرا هر وقت بیماری نفسانی و علتهای عقلی بدانها رو آور شود نیروی بازدارنده عقاید حقه اسلام آنها را دفع میکند و آنان را دوباره بمراحل اولیه قدرت و پیشرفت اسلام بر میگردند**»(همان، صص۱-۱۶۰).

***۸.رهیافت راهبردی اخلاقی فاضلی مدنی**: «**صفات نیک و اخلاق رذیله و اثر آن دو: فضایل اخلاقی در جامعه بشری بمنزله نیروی جاذبه عمومی است که جهان باین بزرگی را در مدار نظام خود نگهداشته-... همینطور هم فضایل**(ص۱۶۵) **اخلاقی در هیئت اجتماعی بشری افراد آن جامعه را بهم جذب میکند تا زمانیکه خداوند اراده کرده آن جامعه رشد کند و باقی بماند**»(همان).

***۹.رهیافت راهبردی خیزش اصلاحی اسلامی**: «**سکون حق داران، جنبش بی حقان: الف.علمای اسلامی ... آنان**[مسلمانان]**را براه وحدت کلمه و اتفاق نظر بکشانند، مقصد و هدف آنها را متحد کنند**[تجدید تمدن و تمدنسازی نوین اسلامی] **و در روان آنان حسهای دور کردن ظلم و ستم از جامعه و ابراز نفرت از ذلت و خواری را تقویت نمایند. روح مقاومت و استقامت آنان را بحرکت در آورند**»(همان، ص۱۷۶). ب.«**کاری بکنند که هیچکدام از افراد مسلمان اجازه ندهند پستی و مذلت بر آنان راه یابد و برای محقق**

و مسلم بودن وعده خداوند را که فرموده«و کان حقا علینا نصر المؤمنین»؛ «یاری ایمان آوردندگان بر ما حتم و حق است»(روم/۳۰؛ ۴۷)**روشن سازند»**(همان).

***۱۰.رهیافت راهبردی همگرایی و همکاری اسلامی: «اتحاد مسلمانان و یگانگی امتهای آن: آری! قرآن همیشه زنده است و هر فرد یا قومی از نیکیهای آن سهمی ببرد سعادتمند است، هر فرد و یا جامعه مورد نفرت و خشم قرآن باشد بدبخت و نا فرجام است. ای مردم مسلمان! هنوز کتاب خدا نسخ نشده و احکامش پا برجاست پس بسوی آن برگردید و آن را در اوضاع احوال خود حکم قرار دهید(زیرا خداوند از کارهای شما غافل نیست)شاید امراء و پادشاهان مسلمین از سوء نتیجه کارهای گذشتگان پند گرفته باشند و تصمیم بجران کارهای آنان در دل آنها رسوخ کرده باشد، چون میخواهند پیش از آنکه دچار مصایبی بشوند که گذشتگا شدند، علاج کار را بنمایند، در اینصورت امیدوارم که نخستین ندای بلند شما را برای وحدت و یگانگی آماده سازد، و از نخستین ندای بلند شما را برای وحدت و یگانگی آماده سازد، و از خواب غفلت بیدار کند، تا از حیث مرتبه از گذشتگان بالاتر و از لحاظ شوکت و قدرت آنان نیرومندتر باشد. شک نیست که علمای مؤمن و با اعتقاد مسلمین در این نهضت سهم بزرگی خواهند داشت»**(همان، ص۱۸۷). در خاتمت: عناوین سایر سر مقالات جهت مزید استحضار در زمینه رسالت بیداری و خیزش اصلاحگری تا انقلاب اسلام از سید جمال تا جمهوری اسلامی ایران، جبهه مقاومت و تمدنسازی نوین اسلامی را ملاحظه میکنیم. بدینترتیب: ۱۱.«**وحدت و برتری**»، ۱۲«**یاری جستن غلبه کنندگان بر امتهای اسلامی از پادشاهان و رؤسای همان امتها**»، ۱۳«**آمال چیست؟ و بدست آوردن مجد و عظمت برای مسلمانان چگونه**»، ۱۴«**مردان حکومت و صاحبان سلطنت و قدرت چگونه باید باشند؟**»، ۱۵.«**خداوند رحیم و دانا در دوست داشتن نیکیهای واقعی زندگی چه حکمتی بودیعت گذارده است**»(ص۲۲۹)، ۱۶.«**شرف**»(ص۲۳۹)، ۱۷.«**وضع امت به هنگام تسلط حکمران مستبد**»(ص۲۴۹)، ۱۸.«**پیشنهاد دولت ایران به دولت افغانستان برای اتحاد و یگانگی**»(ص۲۵۲)، ۱۹.«**خداوند مؤمنان را آزمایش میکند**»(ص۲۵۸)، ۲۰.«**وسایل نگهداری ملک و حکومت از خطر نابودی**»(ص۲۶۳)، ۲۱.«**سنتهای ثابت خداوند**»(ص۲۷۲)، ۲۲.«**اوهام و اندیشه های نادرست**»(ص۲۸۳)، ۲۳.«**ترس**»(ص۲۹۲).

***خودآزمایی؛ پرسش و پاسخ دانشجویی**: *رهیافت های راهبردی بیدارگری و خیزش اصلاحی اسلامی کدامند؟ *رهیافت روشنگری راهبردی(راهبرد روشنگری)بازگشت به اسلام و استقلال، تجدید تمدن و تمدنسازی نوین اسلامی چه میباشد؟ *رهیافت ملی دینی اسلامی چگونه است؟ *رهیافت آسیبشناسی و آسیبزداریی دینی مدنی راهبردی چگونه میباشد؟ *رهیافت دینی مدنی قرآنی چه است؟ *رهیافت سیاسی یگانگی اسلامی چه میباشد؟ *رهیافت راهبردی دینمداری اسلامی چگونه است؟ *رهیافت راهبردی سرشتسازی سرنوشتازی اسلامی چگونه میباشد؟ *رهیافت راهبردی اخلاقی فاضلی مدنی چه است؟ *رهیافت راهبردی خیزش اصلاحی اسلامی چه میباشد؟ *رهیافت راهبردی همگرایی و همکاری اسلامی چگونه است؟

*کتابشناسی

الف.مراجع: متون مرجع موضوع این اثر

علی(ع)، امام(۱۳۷۹)، منشور علوی، نرم افزار نور، نیز تحت عنوان اصول سیاسی اسلام در عهدنامه امام علی(ع)، تهیه و تنظیم احمدرضا کشوری، قم: وثوق، چ۳.

ابن خلدون، عبدالرحمن(۱۳۶۲)، مقدمه(تاریخ عبر)، ۲ج، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چ۴.

اسد آبادی، سید جمال(۱۳۷۹)العروه الوثقی، تحقیق و تنظیم سید هادی خسروشاهی، قم: کلبه شروق.

ابن مسکویه رازی، احمدبن محمد(۱۳۷۹) جاویدان خرد، ترجمه تقی الدین محمد شوشتری، به اهتمام بهروز ثروتیان، چاپ پنجم، تهران: موئسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل.

جعفری، محمد تقی(۱۳۶۱)، حیات معقول، تهران: بنیاد انتقال به تعلیم و تربیت اسلامی، چ۲.

خمینی، روح الله(۱۳۶۲)، صحیفه نور، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

خمینی، روح الله(۱۳۶۰)، ولایت فقیه، تهران: امیر کبیر، چ جدید.

زاکانی، عبید(۱۳۷۶) اخلاق الاشراف، ضمن کلیات، تهران: پیک فرهنگ.

صدرا، محمد(۱۳۷۵) شواهد ربوبیه، ترجمه و تفسیر جواد مصلح، تهران: سروش، چ۲.

صدرا، محمد(۱۳۶۲) مبداء و معاد، ترجمه احمد بن محمد حسینی اردکانی، به کوشش عبدالله انوار، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

طوسی، خواجه نظام الملک ابوعلی بن حسین بن علی بن اسحاق(۱۳۹۳)سیاست نامه سیرالملوک، به کوشش جعفر شعار، چاپ هفدهم، تهران: امیرکبیر.

طوسی، خواجه نصیر محمد(۱۳۶۴)، اخلاق ناصری، به همت مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران:

خوارزمی، چ۴.
عنصر معالی، کیکاووس فرزند اسکندر فرزند قابوس بن وشمگیر بن زیار(۱۳۸۵)قابوسنامه، مصحح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
غزالی طوسی، ابوحامد محمد(۱۳۹۳)کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیوجم، چاپ شانزدهم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
فارابی، محمد(۱۳۶۴)، احصاء علوم، ترجمه سید حسین خدیو جم، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چ۲.
.فارابی، محمد(۱۳۶۱)، اندیشه های اهل مدینه فاضله، ترجمه سید جعفر سجادی، تهران: طهوری، چ۲.
فارابی، محمد(۱۳۵۸)، سیاست مدنیه، ترجمه سید جعفر سجادی، تهران: انجمن فلسفه ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ۲، ۱۳۷۱. این اثر توسط حسن ملکشاهی (۱۳۷۶)نیز ترجمه و شرح بیشتر فلسفی تا سیاسی خورده است. انتشارات سروش.
ماوردی، ابوالحسن(۱۴۰۶هق)، الاحکام السلطانیه و الولایات الدینیه، (همراه احکام السلطانیه، اثر ابی یعلی فراء)، تهران: مرکز النشر-مکتب الاعلام الاسلامی،طبع۲، ۱۴۰۶هق. ترجمه تحت عنوان آیین حکمرانی، ترجمه و تحقیق از حسین صابری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
نایینی، محمد حسین(۱۳۶۰)، تنبیه امت و تنزیه ملت یا حکومت اسلامی، با مقدمه سید محمود طالقانی، تهران: شرکت سهامی انتشار، چ۷، ۱۳۶۰.
نوری، فضل الله(۱۳۷۴)، تذکره الغافل و ارشاد الجاهل، در مجموعه رسایل مشروطیت(رساله۴.صص۱۹۱-۱۶۹)، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران: انتشارات کویر.
نوری، فضل الله(۱۳۶۲)، لوایح، به کوشش هما رضوانی، تهران: نشر تاریخ ایران.

الف.منابع: آثار مورد استفاده یا اشاره در این اثر

دارابی، جعفر(۱۳۸۱)تحفه الملوک، بکوشش عبدالوهاب فراتی، قم: بوستان کتاب.
دریفوس، هیوبرنت و رابینو، پل(۱۳۷۶)، میشل فوکو فراسوی ساختگرایی و هر منوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.
رازی، نجم(۱۳۷۴)مرصاد العباد، باهتمام محمد امین ریاحی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ۶.
روسو، ژان ژاک(۱۳۵۲)، قرارداد اجتماعی، ترجمه منوچهر کیا، تهران: گنجینه.
فارابی، ابونصر محمد(بی تا)اعضاء الانسان، (صص۶۴-۴۳)، در رسایل، بیروتک دارالمشرق.
فارابی، ابونصر محمد(بی تا)اعضاء الحیوان، (صص۱۰۷-۶۵)، در رسایل، بیروت: دارالمشرق.
فارابی، ابونصر محمد(بی تا)فی الرد علی جالینوس، (صص۴۲-۳۸)، در رسایل، بیروت: دارالمشرق.
فوکو، میشل(۱۳۷۹)، ایران: روح یک جهان بی روح، ترجمه نیکو سرخوش و افشن جهاندیده، تهران: نی.

فوکو، میشل(۱۳۹۲)، ایرانیها چه رؤیایی در سر دارند؟ ترجمه حسین معصومی، تهران: هرمس، چ۶.
گیرشمن.ر.(۱۳۷۴)ایارن از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ۱۰.
گنون، رنه(۱۳۴۹)بحران دنیای متجدد، ترجمه ضیا الدین دهشیری، تهران: دانشگاه تهران.
ماوردی، ابوالحسن(۱۴۰۷هق)ادب الدنیا و الدین، بیروت: دار الکتب العلمیه.
محقق سبزواری، محمد باقر(۱۳۸۱)روضه الانوار عباسی، به کوشش نجف لک زایی، قم: بوستان کتاب.
وراوینی، سعدالدین(۱۳۶۳)مرزبان نامه، بکوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: دانشگاه هید بهشتی.
هانتینگتون، ساموئیل(۱۳۷۳)، موج سوم دمکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، تهران: روزنه.
همدانی، میر سید علی(۱۳۵۸)ذخیره الملوک، تصحیح سید محمود انواری، تبریز: موسه تاریخ فرهنگ ایران.

❊❊برامد

آثار جاویدان علمی و حکمی مدنی: گنجهای بی پایان فرهیختگی بوده که برای تجدید حیات و پیشرفت تا مرز تمدنسازی نوین اسلامی جهانی، سرمایه ای لایزال میباشند. کشف، استخراج محتویات، انتقال آن به روز و روزامدسازی، پالایش آنها با تحلیل و تفسیر درست و دقیق می تواند پشتوانه ارزشمندی در چالش ارتقا کارامدی، چشم انداز الگوسازی اسلامی ایرانی پیشرفت تا مر زچشم انداز تمدنسازی نوین اسلامی ایریانی بوده و بشمار آیند. در این میانه منشور کارگزاری خُرد کاربردی حکومت محلی(ملی) مصر در چهارچوب منشور کارگذاری کلان و راهبردی نظام و دولت اسلامی امامت امام سیاست در حد نهج البلاغه، اساس و اساسی و غایت می باشد. حکمت حیات معقول علامه جعفری نیز روزامدسازی حکمت حکومت توحیدی متعالی اسلامی است. از این جهت این دو اثر را بصورت تکمله ضمیمه نمودیم.

❊**ضمایم:** ص۳۱۹

❊**ضمیمه اول** ص۳۱۹

منشور حکمروایی شایسته امامت سیاست متعالی امام علی(ع) در تراز سنت سیاسی که اکمال و تطبیق دهنده قرآن با واقعیت های سیاسی جاری و اجرایسازی آنست. در نتیجه در اوج کمال و افق اعلی می باشد. به همین سبب و مناسبت نخست این را طرح کرده و از این آغاز مینماییم. این متن و اثرجاویدان فن استانداری شایسته در فن راهبری راهبردی کشورداری متعالی علومی است. با این پیش فرض که همگی متون و منابع و نیز موضوعات و مسایل فلسفه، علم و فقه سیاسی از سویی منطعف از فن سیاسی و مسایل آن بوده و از دیگر سو معطوف به فن سیاسی شده و پاسخ و پردازش آنها می باشند. چرا که تنها و تنها در این صورت بوده که این نگرش ها زایا، پویا و پایا و در نتیجه کارا خواهند شد. نقطه آغازین فرایند پیشرفت مدنی: فن سیاسی کارامد است. چالش فرابرد فرارو و محوریت عزیمت پیشرفت مدنی: کارامدی فن سیاسی بایسته می باشد. چشم انداز برتر: پیشرفت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی شایسته است. یعنی توسعه اقتصادی، تعادل سیاسی و

تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی می باشد. بدین سبب و مناسبت نخست از این منشور فنی سیاسی شایسته آغاز می نماییم. آغازی که سیر و ساختار کامل[رسا و سازوار]آن؛ سیاست فنی کشورداری متعالی و راهبری راهبردی بوده و غایت و سرانجامش؛ سعادت[آسایش عمومی و آرامش]مدنی حقیقی و یقینی واقعی میباشد.

منشور فن استانداری شایسته در کشورداری متعالی علوی

❊منشور
فن استانداری شایسته در
کشورداری خوب علوی

بسمه تعالی

حکمروایی متعالی

امام سیاست امامت:

«**من یسوس نفسه یدرک السیاسه**»

«**خیر السیاسات العدل**»

«**ثبات الدول باقامه سنن العدل**»[غرر حکم]

❊پیش درامد

«**به نام خداوند بخشایشگر مهربان**»

«این منشوری است که بنده خدا امیرالمؤمنین در پیمانش به مالک بن حارث اشتر زمانی که او را به استانداری مصر برگزید»:

❊اول.[سیاست]**راهبرد زیرساختی**

❊کارامدی؛ بهره روی و اثربخشی دولت

۱.«**دستور میدهد تا؛ الف.مالیات های آن را جمع کند و ب.با دشمنش جهاد نماید و ج.به اصلاح اهلش برخیزد و د.شهرهایش را آباد سازد**»[تأمین و توسعه اقتصادی، تعادل اجتماعی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی].

۲.الف.«**او را فرمان می دهد به تقوای الهی، و مقدم داشتن طاعت خدا، و پیروی**[حدود و احکام] **آنچه را که خداوند در کتابش از واجبات و سنّت های خود امر فرموده**، ب.**که کسی جز به پیروی آنها خوشبخت**[کامیاب و شادکام] **نمی شود، و جز به انکار و ضایع نمودن آنها بدبخت**[ناکام و تلخکام] **نمی گردد**».

۳.الف.«**و دیگر آنکه خداوند سبحان را به قلب و دست و زبانش یاری کند**، ب.«**زیرا خداوند یاریِ یاری کننده خود، و عزّت آن کس را که او را عزیز بدارد، ضامن شده است**».

۴.الف.«**او را دستور می دهد که نفس را به وقت خواسته های نابجا در هم شکند و آن را به هنگام سرکشی ها بازدارد که ب.نفس، امرکننده به بدی است مگر خداوند رحم نماید**».

***دوم.ساختار راهبردی**

***مقبولیت مردمی**

«ای مالک! آگاه باش!»

۱.الف.**تو را به شهرهایی روانه کردم که پیش از تو فرمانروایانی در آن به عدالت و ستم حکومت کردند، ب.و مردم به وضع تو به همان صورت می نگرند که تو به حاکمان پیش از خود می نگریسته ای، ج.و همان را در حق تو می گویند که تو درباره حاکمان گذشته مصر می گفته ای؛ د.شایستگان را به ذکر خیری که خداوند بر زبان بندگانش جاری می کند، می توان شناخت.**

۲.پس باید محبوبترین اندوخته ها در نزد تو عمل صالح باشد. بنابراین، الف.یک.بر هوایت مسلط باش و دو.نسبت به خود از آنچه بر تو حلال نیست بخل بورز. سه.زیرا بخل به خود، انصاف دادن از خود است در رابطه با آنچه؛ الف.محبوب یا ب.منفور انسان است.

ب.مهربانی و محبت و لطف به رعیت[توده مردم که حقوقی اساسی داشته و بایسته و شایسته است رعایت شوند. حق رعایت حقوق دارند] **را شعار قلب خود قرار ده و بر رعیت همچون حیوان درنده مباش که خوردن آنان را غنیمت دانی، که**

۳.الف.رعیت بر دو گروهند: یا برادر دینی توأند، یا انسانهایی مانند تو، که ب.خطاهایی از آنان سر می زند و علل [گناهی] **بر آنان عارض می شود، و گناهانی از آنان به عمد یا اشتباه بروز می کند. ج.پس**

همان گونه که علاقه داری خداوند بخشش و چشم پوشی را به تو عنایت نماید، رعیت را مورد عفو و چشم پوشی قرار بده، د.چرا که تو از نظر قدرت برتر از آنانی و آن که بر تو ولایت[امامت] **دارد، بالاتر از تو می باشد و خداوند برتر از آن کسی**[امامی] **که تو را والی مصر نموده،**

۴.الف.خداوند کفایت امور رعیّت را از تو خواسته، و ب.به خاطر آنان تو را در عرصه آزمایش قرار داده است.

۵.و خود را در موقف جنگِ با خدا قرار مده، که تو را تحمّل کیفر او نیست و از عفو و رحمتش بی نیاز نمی باشی.

۶.از گذشتی که از مردم کرده ای، پشیمان مشو و برکیفری که داده ای، شاد مباش.

۷.و به خشمی که راه بیرون رفتن از آن وجود دارد، شتاب مکن.

۸.الف.و فریاد مزن که: من بر شما گمارده شده ام[مأمورم و معذورم]**؛ فرمان می دهم، باید اطاعت شوم؛ ب.که این وضع، موجب فساد دل و کاهش و ضعف دین و باعث نزدیک شدن زوال قدرت است.**

۹.اول.یک.هرگاه حکومت برای تو خودبزرگ بینی و کبر به وجود آورد، دو.به بزرگی سلطنت خداوند که فوق توست و سه.قدرتی که بر تو دارد و دوم.تو را بر خودت آن قدرت و توانایی نیست نظر کن، یک..که این نظر، کبر و غرورت را می نشاند و دو.تندی و شدت را از تو باز می دارد. ج.و عقلِ از دست رفته را به تو باز می گرداند.

۱۰.الف.از برابر داشتن خود با عظمت حق و از تشبّه خود با جبروت خداوند بر حذر باش، ب.که حضرت او هر گردنکشی را خوار و هر متکبری را بی ارزش و پست می کند».

***سوم.راهبرد ساختاری**

[ولایت و هدایت خدا، امامت و راهبری امام، ولایت و کارگزاری والی، کارگزاری کارگزاران خاص و کارکنان عمومی]

۱.الف.«**خدا و مردم را از جانب خود و خواص از خاندانت و کسانی از رعیتت که به او علاقه داری انصاف ده، ب.که اگر انصاف ندهی، ستم کرده ای و هر که به بندگان خدا ستم کند، خداوند به جای بندگان ستمدیده خصم او می باشد. ج.و هرکه خداوند خصم او باشد، عذرش را باطل کند و شخص ستمکار محارب با خداست، تا وقتی که از ستم دست بردارد و توبه کند.**

۲.الف.و چیزی در تغییر نعمت خدا و سرعت دادن به عقوبت او قوی تر از ستمکاری نیست، ب.که خداوند شنوای دعای ستمدیدگان، و در کَمین ستمکَاران است».

***درامد**

***سیاست مردمداری**

۱.الف.«**باید محبوبترین امور نزد تو میانه ترینش در حق و همگانی ترینش در عدالت و جامع ترینش در خشنودی رعیت**[توده مردم] **باشد**، ب.**چرا که خشم عموم، خشنودی خواص را بی نتیجه می کند و خشم خواص در برابر خشنودی عموم، بی اثر است.**

۲.الف.و به وقت آسانی و رفاه احدی از رعیّت بر والی، پرخرج تر و زمان مشکلات، کم یاری تر و هنگام انصاف، ناخشنودتر و در خواهش و خواسته، با اصرارتر و زمان بخشش کم سپاس تر، و وقت منعِ از عطا دیرعذرپذیرتر، و در حوادث روزگار، بی صبرتر از خواص نیست[پرهزینه و کم بازده].

ب.[برعکس توده مردم که کم هزینه و پر بازده اند]

۳.الف.**همانا ستون دین و جمعیّت مسلمانان و مهیاشدگان برای جنگ با دشمن، تودهٔ مردمند. ب.پس باید توجه و میل تو به آنان باشد.**

۴.الف.باید دورترین رعیّت تو از حریمِ تو و در شدّت کینهٔ تو نسبت به او، کسی باشد که در حق مردم عیبجوتر است. ب.زیرا در مردم عیوبی هست که والی در پوشاندن آن عیوب از همه کس سزاوارتر است. ج.پس در رابطه با عیوبی که از مردم بر تو پنهان است، کنجکاوی مکن چرا که فقط در آنچه از عیوب مردم نزد تو معلوم است وظیفه اصلاح داری.

۵.الف.و نسبت به آنچه از عیوب رعیّت بر تو پنهان است، خداوند داوری می کند. ب.پس تا می توانی عیوب مردم را بپوشان، تا خداوند عیوب تو را که علاقه داری از مردم پوشیده بماند، پرده پوشی کند.

۶.گره هر کینه ای که از مردم به دل داری بگشای و ب.رشته هر انتقامی را قطع کن و ج.در هر چه از دیگران برایت ثابت نشده خود را به غفلت زن.

۷.الف.در باور کردن گفتار سخن چینان شتاب مکن، ب.زیرا سخن‌چین خائن است گرچه خود را شبیه خیرخواهان نشان دهد».

***اول.سیاست مشاورت، مشاورت سیاسی**

۱.الف.«**در امور خود، بخیل را وارد مشورت مکن که ب.تو را از بخشش مانع گردد و از تهیدستی می ترساند.**

۲.الف.و همچنین با بزدل و ترسو، ب.که تو را در اجرای برنامه هایت سست می نماید و

۳.الف.نه با طمعکار ب.که حرص بر اندوختن و ستمگری را در نظرت می آراید.

۴.الف.همانا بخل و ترس و حرص، سرشت هایی جدای از هم اند که ب.جمع کننده آنها در انسان، [سیاست سوء و]**سوءِ ظن به خداوند است**».

***دوم.سیاست وزارت**

۱.الف.«**بدترین وزرای تو وزیری است که پیش از تو وزیر اشرار بوده و در گناهانشان شرکت داشته است. ب.چنین کسی نباید از محرمان تو باشد، که اینان یاران اهل گناه و برادران اهل ستم اند.**

۲.الف.البته درحالی که قدرت داری جانشینی بهتر از آنان بیابی که در کشورداری مانند آنان دارای رأی و کاردانی است. ب.**و بار سنگین گناهان آنان هم بر او نیست؛ از کسانی که اهل ستم را در ستمکاری و گناهکاران را در گناهشان یاری نکرده است؛** ج.**هزینه اینان بر تو سبکتر و همکاریشان بهتر و نسبت به تو در طریق عطوفت مایل تر و الفتشان با بیگانه کمتر است. د.واینان را از خاصان خود در خلوتها و مجالس خویش قرار ده.**

۳.الف.و نیز باید از وزرایت برگزیده ترینشان نزد تو وزیری باشد که سخن تلخ حق را به تو بیشتر بگوید، ب.و نسبت به آنچه که خداوند برای اولیائش خوش ندارد، کمتر تو را یاری دهد، گرچه این برنامه بر علیه میل تو به هر جا که خواهد برسد.

۴.الف.به اهل پاکدامنی و صدق بپیوند و آنان را آنچنان تعلیم ده که تو را زیاد تعریف نکنند و بیهوده به کاری که انجام نداده ای، تو را شاد ننمایند، ب.که تمجیدِ فراوان ایجاد کبر و نخوت کند و به گردنکشی نزدیک نماید».

***سوم.سیاست نیک افزایی و بدی زدایی**

۱.الف.«**و نیکوکار و بدکار در برابرت یکسان نباشند. ب.که این کار، نیکوکار را در انجام کار نیک بی رغبت و بدکار را در بدی ترغیب می کند. ج.هر کدام را نسبت به کارشان پاداش بخش.**

۲.الف.آگاه باش که چیزی برای جلب خوشبینی حاکم بر رعیت بهتر از نیکی به آنان، ب.و سبک کردن هزینه بر دوش ایشان و اجبار نکردنشان به حقّی که حاکم بر آنان ندارد، نیست. ج.پس به صورتی باید رفتار کنی که خوش گمانی بر رعیتت را در کمک همه جانبه به حاکم فراهم آری. که این خوش گمانی، رنجی طولانی را از تو بر می دارد.

۳.و به خوش گمانی تو کسی شایسته تر است که از تو احسان دیده؛ و به بدگمانیت کسی سزاوارتر است که از جانب تو به او ناراحتی رسیده. چهارم.سیاست شایسته: سیاست همگرایی و اصلاحگری

۱.و روشی را که بزرگان امت بر اساس آن رفتار کرده اند و به سبب آن در میان مردم الفت برقرار شده و اصلاح جامعه بر پایه آن بوده، از بین مبر،

۲.و روشی را که به روشهای گذشته ضرر می زند بوجود نیاور، الف.که پاداش و اجر برای کسی است که روشهای درست را برپاکرده است ب.و گناه از بین بردن آن روشها بر گردن تو است».

***پنجم.سیاست علمی**

«و در استوار ساختن آنچه صلاح کار شهرهایت بر آن است و برپاداشتن آنچه مردم پیش از این به آن مستقیم شده اند، با دانشمندان و اندیشمندان زیاد گفتگو کن». [سیاست تولید دانش و کاربست در ارتقای کارامدی کشور و پیشرفت ملی]

***ششم.سیاست گروه ها و ساختار مدنی؛ اجتماعی و سیاسی**

۱.الف.«و آگاه باش که مردم مملکت، گروه های مختلفند که هر گروه جز به گروه دیگر اصلاح نمی شود و ب.با داشتن گروهی، از گروه دیگر بی نیازی نیست.

۲.اینان عبارتند از: یک.ارتش حق؛ و دو.نویسندگان عمومی و خصوصی؛ و سه.قاضیان عدل؛ و چهار.مأموران انصاف و مدارا؛ و پنج.اهل جزیه و مالیات از غیر مسلمان و مسلمان؛ و شش.تاجران و صنعتگران؛ و هفت.طبقه پایین از نیازمندان و افتادگان.

۳.الف.خداوند سهم هر یک از این طبقات را مقرر فرموده ب.و در کتابش یا سنّت پیامبرش (ص) عهدی محفوظ را بر حدّ و اندازه واجب آن نزد ما قرار داده است».

***هفتم.نیروها، نهادها و سیاست امنیتی و دفاعی**

۱.«ارتش به اذن خداوند، دژ مردم و زینت حاکمان و ارجمندی دین و راه های امنیّت اند، که مردم بدون آنان بر پای نمانند.

۲.سپس نظام ارتش جز با مالیاتی -که خداوند برای آنان قرار داده- استوار نگردد؛ الف.مالیاتی که به وسیله آن در جنگ با دشمن توانا می شوند. ب.و برای اصلاح زندگی خود به آن تکیه می نمایند و مایه رفع نیازمندی های آنان است.

۳.سپس کار ارتش و مالیات دهندگان استوار نگردد جز با گروه سوم که عبارتند ا؛زیک. قضات و دو.کارگزاران حکومت و سه.منشیان حسابگر که قراردادها را محکم می کنند،

۴الف.و آنچه را به سود رعیّت است، جمع می نمایند، و در امور خصوصی و عمومی بر آنان اعتماد می شود. ب.و کار اینان نیز به سامان نشود جز با؛ یک.تاجران و دو.صنعتگران که آنچه برای مردم سودمند است فراهم می آورند، ج.و بازارها را به آن برپا می دارند و به کارهایی که به نفع مردم است کارهایی که از غیر ایشان ساخته نیست. د.سپس جمع نیازمند و از کار افتاده است که احسان و یاری ایشان لازم است.

۴.و برای هر کدام از این گروهها نزد خداوند گشایشی است و برای هر یک از این طبقات به مقداری که امور آنان را اصلاح نماید، بر عهده والی حقّی است

۵.و والی از ادای آنچه خداوند برعهده او قرار داده برنیاید، جز با کوشش و یاری خواستن از خداوند و مهیّا نمودن خود بر به کارگیری حق و استقامت بر آن؛ چه اینکه بر او آسان باشد یا سخت.

۶.الف.آن که پیش تو نسبت به؛ یک.خداوند و دو.پیامبر و سه.پیشوایت؛ اول.خیرخواه تر و دوم.پاک دامن تر و سوم.بردبارتر است او را به فرماندهی ارتشت انتخاب کن؛ ب.از آنان که؛ یک.دیر به خشم آیند و دو.پوزش پذیرترند و سه.به ناتوانان مهربان و چهار.در برابر زورمندان گردنفرازند و پنج.از آنان که خشونت، او را برنینگیزد و شش.ناتوانی، وی را بر جای ننشاند. ۶.الف.با؛ یک.صاحبان؛ الف.مکارم و ب.شرافت و دو.خانواده های؛ الف.شایسته و ب.دارای سوابق نیکُو پیوند برقرار کن. ب.اول.پس از آن با؛ یک.دلاور مردان و دو.شجاعان و سه.بخشندگان و چهار.جوانمردان رابطه برقرار ساز، زیرا دوم.اینان؛ یک.جامع بزرگواری و دو.شاخه هایی از؛ الف.خوبی و ب.احسانند. ج.سپس از آنان چنان دلجویی کن که پدر و مادر از فرزندشان دلجویی می نمایند، د.و نباید؛ یک.چیزی که آنان را به وسیله آن نیرومند می سازی، در دیده ات بزرگ آید و دو.لطفی که نسبت به ایشان متعهد شده ای، کوچک شماری گرچه کوچک باشد، هــزیرا لطف تو آنان را نسبت به تو؛ یک.خیرخواه و دو.خوش گمان می نماید. و.الف.از بررسی امور ناچیز آنان ب.به امید بررسی کارهای بزرگشان چشم مپوش، ز.که نیکیِ اندک تو جایی دارد که از آن بهره مند می گردند و برای احسان بزرگ تو نیز موقفِی است که از آن بی نیاز نیستند

۷.الف.و باید برگزیده ترین سران سپاهت نزد تو کسی باشد که در کمک به سپاهیان مواسات را رعایت نماید. ب.و از توانگری خود به آنان احسان کند به اندازه ای که بتواند سپاهیان و خانواده های آنان را که از خود به جای نهاده اند اداره نماید، ج.تا اندیشه آنان در جنگ با دشمن یک اندیشه باشد، چرا که عنایت تو نسبت به آنان دلهایشان را متوجه تو می گرداند».

***هشتم.سیاست مردمی**

۱.«برترین چیزی که موجب چشم روشنی زمامداران می شود، برقراری عدالت در شهرها و ظهور دوستی و محبت رعیت است.

۲.و دوستی رعیت آشکار نشود، مگر به سلامت دل آنان

۳.و خیرخواهی ایشان درست و راست نگردد، جز آنکه زمامداران خود را حمایت نمایند و حکومت حاکمان را بر خود سنگین نشمارند، و توقع به پایان رسیدن زمان حکومتشان را نداشته باشند.

۴.الف.پس آرزوهای رعیّت را برآور و نیکُو ستودن آنان را پیوسته دار و رنج و زحمت و کوشش و ابتلای صاحبان فعالیت را در نظر داشته باش، ب.چه اینکه بسیار یاد کردن کارهای خوبْ دلیر را به هیجان آورده و ترسو را به کوش وا می دارد [اگر خدا خواهد!].

۵.سپس کوشش هریک از آنان را به دقّت بشناس و زحمت کسی را به دیگری نسبت مده و در اجر و مزدش به اندازه رنجی که برده، کوتاهی مکن

۶.و مقام کسی باعث نشود که کوشش اندکش را بزرگ شماری و معمولی بودن شخص، علت نگردد که کار بزرگش را اندک دانی».

***نهم.سیاست دینی و شرعی: «رجوع به کتاب و سنّت**

۱.«جایی که کارها بر تو مشکل شود و در اموری که برایت شبهه حاصل گردد، حلّ آن را به خدا و پیامبرش ارجاع ده که خداوند به مردمی که هدایتشان را علاقه داشته، فرموده: «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا و پیامبر و اولی الامر از خودتان را اطاعت کنید و اگر در برنامه ای اختلاف کردید، حکمش را به خدا و رسول بازگردانید»(همان).

۲.بازگردانِ به خدا، قبول آیات محکم او و ارجاع به رسول، پذیرفتن سنّت اوست که جمع کنندهٔ همگان بر یک رأی است و پراکنده نیست».

***دهم.نیروها و نهاد، سازمان و سیاست قضایی**

۱.«برای قضاوت بین مردم برترین شخص نزد خودت را انتخاب کن؛

یک.کسی که امور قضاوت، او را دچار تنگنا نکند. دو.و برخورد مدعیانِ پرونده، وی را گرفتار لجبازی ننماید و در خطا پافشاری نورزد. سه.و هنگام شناخت حق، از بازگشت به آن در نماند و درونش به طمع میل نکند. چهار.و در رسیدن به حقیقت مقصود، به اندکِ فهم اکتفا ننماید و درنگش در شبهات از همه

بیشتر باشد. پنج.و دلایل را بیش از همه به کار گیرد و از رفت و آمد نزاع کنندگان، کمتر ملول شود. شش.و در کشف امور، از همه شکیباتر و در وقت روشن شدن حکم، از همه قاطع تر باشد؛

هفت.کسی که ستایش مردم، او را دچار خودبینی نکند و تمجید و تعریف، او را به تعریف کننده مایل ننماید، که آراستگان به این صفات در جامعه اندکند.

۲.قضاوت قاضی را هرچه بیشتر بررسی کن. یک.و در پرداخت مال به او «گشاده دست» باش؛ آن مقدار که نیازش را برطرف کند و احتیاجش به مردم کم شود. دو.و آنچنان مقامش را نزد خود بالا بر که از نزدیکانت احدی در نفوذ به او طمع ننماید، سه.تا از ضایع شدنش به توسط مردم نزد تو در امان بماند.

۳.الف.در زمینه انتخاب قاضی از هر جهت دقت کن؛ دقّتی بلیغ و رسا، ب.که این دین اسیر دست اشرار بود؛ در آن به هوا و هوس عمل می کردند و وسیله دنیاطلبی آنان بود».

***یازدهم.نیروها، نهادها و سازمان و سیاست اجرایی**

۱.الف.«سپس درامور کارگزاران حکومتت دقت کن و آنان را پس از آزمایش به کار گیر؛ ب.از راه هوا و هوس و خودرأیی، آنان را به کارگردانی مگمار زیرا هوا و هوس و خودرأیی، جامع همه شعبه های ستم و خیانت است.

۲.الف.از عُمّال حکومت کسانی را انتخاب کن که اهل تجربه و حیا اند و از خانواده های شایسته و در اسلام پیش قدم ترند، ب.چرا که اخلاق آنان کریمانه تر و خانواده ایشان سالم تر و مردمی کم طمع تر و در ارزیابی عواقب امور دقیق ترند.

۳.الف.سپس جیره آنان را فراوان ده، زیرا این برنامه برای آنان در اصلاح وجودشان قوّت است. ب.و از خیانت درآنچه زیردست آنان می باشد، بی نیازکننده است و اگر از فرمانت سر برتابند و یا در امانت خیانت کنند، بر آنان حجّت است.

۴.الف.به کارهایشان رسیدگی کن و جاسوسانی از اهل راستی و وفا بر آنان بگمار، ب.زیرا بازرسی پنهانی تو از کارهای آنان، سبب امانتداری ایشان و مدارای با رعیّت است.

۵.الف.از یاران و یاوران برحذر باش، ب.اگر یکی از آنان دست به خیانت دراز کند و مأموران مخفِی تو بالاتفاق خیانتش را گزارش نمایند، اکتفای به همین گزارش تو را بس باشد. ج.و او را به جرم خیانت کیفر بدنی بده و وی را به اندازه عمل ناپسندش عقوبت کن. دو.و سپس، او را به مرحله ذلّت و خواری بنشان و داغ خیانت را بر او بگذار و گردنبند عار و بدنامی را به گردنش بینداز».

***دوازدهم.سازمان و سیاست مالیاتی**[در آمدی عمومی]

۱.«در مسأله مالیات به صورتی که اصلاح مالیات دهندگان در آن است رسیدگی کن، چه اینکه صلاح و بهبودی مالیات و مالیات دهندگان صلاح دیگران است.

۲.و آسایش برای دیگران جز با بهبودی آنان وجود ندارد چرا که تمام مردم، جیره خوارِ مالیات و پرداخت کنندگان آن هستند.

۳.باید اندیشه ات در آبادی زمین از تدبیرت در جمع آوری مالیات بیشتر باشد، زیرا مالیات جز با آباد کردن زمین به دست نمی آید.

۴.و هر کس بخواهد منهای آباد نمودن، مالیات بگیرد شهرها را خراب کرده و بندگان خدا را به هلاکت انداخته و حکومتش جز اندک زمانی نماند.

۵.اگر مالیات دهندگان از سنگینی مالیات، یا برخورد به آفات، یا خشک شدن چشمه ها، یا کمی باران، یا تغییر زمین بر اثر آب گرفتگی، یا بی آبی شکایت کنند.

۶.الف.مالیات را به اندازه ای که اوضاع آنان بهبود یابد تخفِیف ده و این تخفِیفِ خرجی آنان بر تو سنگین نیاید، زیرا تخفِیف تو ذخیره ای است که با آبادکردن شهرهای تو و آرایش حکومتت به تو باز می گردانند، ب.علاوه، ستایش مردم را به خود جلب نموده و شادمان هستی که سفره عدالت را در بین آنان گسترده ای، ج.در حالی که با قوت بخشیدن به آنان به وسیله ذخیره ای که در تخفِیف مالیات نزد ایشان نهاده ای، می توانی بر آنان اعتماد کنی.

۷.و با عدالت و مهربانیت که آنان را به آن عادت داده ای بر آنان مطمئن باشی.

۸.الف.چه بسا گرفتاری هایی که پیش آید که پس از نیکی به مالیات دهندگان اگر حلّ آن را به آنان واگذاری، با طیب خاطر بپذیرند. ب.چه اینکه بر مملکت آباد آنچه را بار کنی، تحمّلِ کشیدنش را دارد و علّت خرابی زمین، بی چیزی و تنگدستی اهل آن زمین است.

۹.و فقر و نداری آنان، ناشی از زراندوزی والیان و بدگمانِیشان به بقاء حکومت و کم بهره گیرِیشان از عبرتها و پندهاست».

***سیزدهم.نیروها و سازمان اداری و اجرایی**[کاتبان]

۱.الف.«سپس؛ یک.در حال نویسندگان و منشیان حکومت دقّت کن و دو.امورت را به بهترین آنان بسپار؛ ب.یک.نامه هایت را که در بردارنده امور محرمانه است، دو.به آنان که در تمام خوبیهای اخلاق از دیگران جامع ترند بسپار؛

۲.الف.یک.کسی که پست و مقام او را مست نکند و دو.منزلتش باعث جرأت او در مخالفت با تو در جمع حاضران نگردد، سه.و غفلتش سبب کوتاهی در؛ یکی.رساندن نامه های کارگزارانت به تو، و دیگری.گرفتن جواب های صحیح آن نامه ها از تو نشود، چهار.و در آنچه؛ الف.یکی.برای تو می ستاند و یا دیگری.از جانب تو می دهد، ب.فروگذاری ننماید و پنجم.الف.پیمان و قراردادی که برای تو می بندد، ب.سست نبندد. پنج.الف.و از به هم زدن قراردادی که به زیان تو منعقد شده، ب.ناتوان نماند.

شش.یک.الف.و به مرتبه و اندازه اش جاهل نباشد، ب.تا در امور به اندازهٔ مقام خود وارد گردد، دو.الف.که جاهلِ به مقام خویش، ب.به مقام دیگران جاهل تر است.

۳.الف.انتخاب منشیان به؛ یک.فراست و دو.اعتماد و سه.خوش گمانی خودت نباشد، ب.یک.چرا که مردان برای جلب نظر حاکمان، خود را به؛ یک.ظاهرسازی و دو.خوش خدمتی می شناسانند؛ دو.در حالی که پشت پرده این ظاهرسازی، خبری از؛ یکی.خیرخواهی و دیگری.امانتداری نیست،

۴.الف.بلکه آنان را؛ یک.به کارهایی که برای نیکان پیش از تو انجام داده اند، دو.امتحان کن، ب.یک.پس به آن شخص روی آر که در میان مردم، دو.یکی.اثرش نیکُوتر و دیگری.در امانتداری معروفتر است،

۵.که این برنامه، نشانه خیرخواهی تو؛ یک.برای خدا و دو.برای کسی است که عهده دار کار اویی.

۶.برای هر کاری از کارهایت؛ الف.رئیسی از منشیان قرار ده، که یک.بزرگی امور او را عاجز نکند و دو.کثرت کارها پریشانش نسازد. ب.یک.چنانچه در منشیانت عیبی باشد دو.و تو از آن بی خبر بمانی، سه.مسئول آن هستی.

چهاردهم.نیروها، نهادها، سازمان و سیاست تجاری و صنعتی

۱.دربارهٔ؛ الف..تاجران و ب.صنعتگرانک اول.پذیرای سفارش باش و دوم.نسبت به آنان سفارش به نیکی کن؛ بدون فرق بین آنان که؛ الف..در یک جا مقیمند و ب.آنان که با مال خود در رفت و آمدند و ج.آنان که با هنر دست خود در پی کسب و سودند،

۲..چه اینکه اینان؛ اول.یک.مایه های منافع و دو.اسباب راحت جامعه و سه.جلب کننده سودها؛ الف.یک.از مکان‌های دوردست؛ دو.در؛ یکی.بیابان و دیگری.دریا، و سه.زمین؛ یکی.هموار و دیگری.ناهموار منطقه حکومت توآَند. چهار.از مناطقی که مردم؛ یکی.در آن جمع نمی شوند و دیگری.به رفت و آمد در آنها جرأت نمی کنند، دوم.اینان؛ یکی.۱.اهل سلامت اند، ۲.که از ضرر آنان بیمی نیست و دیگری.۱.اهل؛یک.صلح و دو.مسالمت اند، سوم.که ترسی از؛ ۱.بدی و ۲.آسیب آنان وجود ندارد.

۲.از آنان که در منطقه حکومت تو به سر می برند و ج.آنان که در گوشه و کنار شهرهایت هستند کنجکاوی کن،

۳.یکی.ولی روشن باش که با همه آنچه تذکر دادم، در میان ایشان گروهی؛ اول.۱.تنگ نظر و ۲.بخیل به شکلی قبیح و زشت و ۳.مردمی محتکر و ۴.نرخ گذارانی به دلخواه در امر خرید و فروش وجود دارد، دوم.که در این وضع؛ ۱.زیان جامعه و ۲.عیب و ننگ زمامداران است. دیگری.الف.پس از احتکار جلوگیری کن، ب.که رسول خدا (ص) آن را منع فرمود.

۴.اول.داد و ستد باید؛ یک.الف.آسان باشد و ب.بر موازین عدالت صورت گیرد دو.و به نرخی معامله شود که به فروشنده و خریدار اجحاف نشود.

۵.اول.هرگاه کسی پس از نهی تو دست به احتکَار زد، دوم.الف.او را مجازات کن. ب.ولی در مجازاتش از زیاده روی بپرهیز».

***پانزدهم.سیاست حمایتی**[طبقه پایین جامعه]

۱.«پس، خدا را خدا را؛ اول.یک.در طبقه پایین اجتماع؛ دو.از آنان که راه چاره ندارند؛ سه.و از کار افتادگان و چهار.نیازمندان و پنج.دچارشدگان به؛ الف.زیان و ب.سختی و شش.صاحبان امراضی که از پا در آمده اند.

۲.در میان اینان؛ یک.کسانی هستند که روی؛ یکی.سؤال و دیگری.اظهار حاجت دارند و دو.کسانی که؛ الف.عفتِ نفسشان ب.مانع از سؤال است.

۳.بنابراین آنچه را که؛ یک.خداوند در مورد آنان از حفظ حقوق از تو خواسته دو.به حفظ آن پرداز،

۴.الف.یک.نصیبی از بیت المال که در اختیار توست و دو.سهمی از غلّات خالصه جات اسلامی را در هر منطقه برای آنان قرار ده، ب.که؛ یک.برای دورترین آنها همان سهمی است که دو.برای نزدیکترین آنان است. ج.در هر صورت؛ یک.رعایت حق هر یک از آنان دو.از تو خواسته شده،

۵.اول.پس؛ یک.الف.نشاط و ب.فرورفتن در نعمت دو.تو را از توجه به آنان باز ندارد، دوم.الف.چه اینکه از بی توجهی به امور کوچک آنان ب.به بهانه پرداختن به کارهای؛ ۱.زیاد و ۲.مهم معذور نیستی.

۶.از اندیشه ات در امور ایشان؛ یک.دریغ مکن و ردوُخ از آنان برمتاب؛

۷.نسبت به امور نیازمندان و محتاجانی که به تو دسترسی ندارند، از آنان که دیده ها خوارشان می شمارد و مردم تحقیرشان می کنند، کنجکاوی کن.

۸.الف.برای به عهده گرفتن امور اینان انسانی مورد اعتماد خود را که خداترس و فروتن است مهیّا کن، ب.تا وضع آنان را به تو خبر دهد. ج.سپس با آنان به صورتی عمل کن که به وقت لقاء حق عذرت پذیرفته شود،

۹.الف.زیرا اینان در میان رعیت از همه به دادگری و انصاف نیازمندترند ب.و در ادای حق همگان باید چنان باشی که عذرت نزد خداوند قبول شود.

۱۰.به اوضاع یتیمان و سالخوردگان که راه چاره ای ندارند و خود را در معرض سؤال از مردم قرار نداده اند، رسیدگی کن.

۱۱.آنچه سفارش کردم بر حاکمان سنگین است. البته همهٔ حق، سنگین است.

۱۲.یک.و گاهی خداوند آن را بر اقوامی سبک می کند دو.که خواهان عاقبت به خیری هستند سه.و خود را به صبر و استقامت واداشته چهار.و به صدق آنچه خداوند به آن وعده داده اعتماد کرده اند».

***شانزدهم.سیاست ارتباطاتی**[ملاقات با نیازمندان]

۱.یک.«از جانب خود، وقتی را برای آنان که به شخص تو نیازمندند قرار ده و دو.در آن وقت، وجود خود را برای آنان از هر کاری فارغ کن.

۲.الف.و جلوست برای آنان در مجلس عمومی باشد، و ب.برای خداوندی که تو را آفریده تواضع کن،

۳.الف.و؛ یک.لشگریان و دو.یاران از سه.پاسبانان و چهار.محافظان خود را از این مجلس برکنار دار، ب.تا سخنگوی نیازمندان بدون؛ یک.ترس و دو.نگرانی و سه.لکنت و چهار.تردید با تو سخن بگوید،

۴.که من بارها از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: «امتی به پاکی و قداست نرسد مگر اینکه حق ناتوان را از قدرتمند با صراحت و روانی کلام بگیرد»(همان).

۵.الف.آن گاه خشونت و درست حرف نزدن آنان را تحمل کن. تنگ خویی و غرور و خودپسندی نسبت به آنان را از خود دور کن، ب.یک.تا خداوند جوانب رحمتش را بر تو بگشاید و دو.ثواب طاعتش را بر تو واجب کند.

۶.الف.آنچه عطا می کنی به خوشرویی عطا کن و ب.خودداری از عطا را با مهربانی و عذر همراه نما.

۷.قسمتی از امور است که باید خودت به انجام آنها بر خیزی؛ یک.از جمله پاسخ دادن به کارگزاران دولت، آنجا که منشیانت از پاسخ گویی ناتوانند؛ دو.و نیز جواب دادن به حاجات و مطالب مردم در همان روزی که حاجاتشان به تو می رسد و پاسخش همکارانت را تنگدل و ناراحت می کند».

*هفدهم.سیاست بایسته[توجه به واجبات الهی]

۱.«یک.برنامه هر روز را در همان روز انجام ده، دو.زیرا هر روز را کاری مخصوص به همان روز است.

۲.الف.بهترین اوقات و با عظمت ترین ساعات را ب.برای خود در آنچه بین تو و خداوند است اختصاص ده،

۳.اول.الف.هرچند همه کارها در تمام اوقات برای خدا است، ب.اگر نیّت صحیح باشد و ج.رعیّت از آن کارها روی آسایش ببیند. دوم.الف.و باید در خصوص آنچه به آن دینت را برای خدا خالص می کنی، ب.اقامه واجبات باشد؛ ج.واجباتی که مخصوص به خداوند است،

۴.روی این ملاک، از بدنت را -در شب و روز- به خداوند واگذار[کن].

۵.یک.و از آنچه موجب قُرب تو به خدا می شود، به نحو کامل و بدون کم و کاست انجام ده، دو.گرچه هرگونه صدمه و فرسایشی به بدنت وارد آید.

۶.اول.چون با مردم به نماز جماعت بایستی؛ یک.نه چنان نماز بگزار که مردم را رمیده کنی، دو. نه به آن صورت که نماز را ضایع نمایی، که در میان مردم؛ الف.هم بیمار وجود دارد و ب.هم کسی که حاجتی دارد و باید به دنبال آن برود. دوم.من از رسول خدا (ص) هنگام سفری که مرا به یمن فرستاد پرسیدم: با مردم چگونه نماز بگزارم؟ فرمود: الف.«با آنان نمازی بخوان، مانند نماز ناتوان ترین آنان و ب.به مردم مؤمن مهربان باش»(همان).

*هیجدهم.سیاست اطلاعرسانی[در میان مردم]

۱.الف.«اما بعد از این، پنهان ماندنت را از رعیت طولانی مکن؛ ب.که در پرده ماندن حاکم، شعبه ای است از؛ یکتنگ خویی و دو.کم اطلاعی به امور؛

۲.الف.و پنهان ماندن حاکم از رعیتت، ب.حاکمان را از دانستن آنچه بر آنان پوشیده است باز می دارد؛

۳.بر این اساس؛ یک.الف.کار بزرگ پیش آنان ب.کوچک؛ و دو.الف.کار کوچک ب.بزرگ جلوه می کند؛ سه.الف.زیبا ب.زشت گردد؛ و چهار.الف.زشت ب.زیبا شود؛ و چهار.الف.حق به ب.باطل آمیخته می گردد.

۴.زمامدار [نیز] **انسانی است که؛ الف.آنچه را مردم از او پوشیده دارند،ب. نخواهد دانست.**

۵.الف.و حق را هم نشانه ای نیست که ب.به وسیله آن انواع راستی از دروغ شناخته شود.

۶.و تو یکی از دو مردی: الف.یک.یا انسانی هستی که وجودت به بخشیدن در راه خدا سخاوتمند است. دو.پس نسبت به حق مردم –در؛ یکی.واجبی که باید عطا کنی یا دیگری.کار نیکی که باید ادا نمایی- علّت روی نشان ندادنت به رعیت چیست؟ ب.یک.یا انسانی هستی مبتلا به بخل؛ دو.اول.که در این صورت زود باشد که مردم دستِ درخواستشان را از تو بازدارند –دوم.آن گاه که از عطا و بخششت ناامید گردند-

۷.با اینکه بیشترین حاجات مردم از تو چیزی است که برایت زحمت و رنجی ندارد، از قبیل؛ یک.شکایت از ستمی، یا دو.درخواست انصاف در خرید و فروشی.

۸.سپس والیان را نزدیکانی است که آنان را خوی؛ یک.خودخواهی و دو.دست درازی به مال مردم و سه.کمی انصاف در داد و ستد است،

۹.الف.پس به جدا کردن اسباب و وسایل این حالات؛ یکی.مادّه و دیگری.ریشه آنان را قطع کن.

۱۰.به هیچ یک از؛ الف.اطرافِیان و ب.اقوام خود زمینی از اِقطاع مسلمین واگذار مکن.

۱۱.کسی نباید در تو طمع ورزد به؛ یک.الف.گرفتن مزرعه ای که ب.در آبشخور آن به همسایه زیان رساند، دو.الف.یا کاری که باید با «شرکت» به سامان رسد، ب.مشقّت کار مشترک را به همسایگان تحمیل کند. سه.الف.در آن صورت سودش برای آن طمعکاران و ب.عیب و زشتی آن در؛ یکی.دنیا و دیگری.آخرت بر عهدهٔ تو خواهدبود.

۱۲.الف.حق را نسبت به هر که لازم است، از؛ یک.نزدیک و دو.دور رعایت کن و ب.در این زمینه؛ یک.شکیبا[مدارا مکن] **و دو.مزدخواه از خدا باش، ج.گرچه این برنامه به زیان؛ یک.نزدیکان و دو.خاصانت باشد. د.یک.و در این مورد نسبت به آنچه بر تو گران است، دو.جویای عاقبتش باش که سه.سرانجامِ رعایتِ حق؛ یکی.پسندیده و دیگری.نیکوست.**

۱۳.الف.یک.هرگاه رعیت گمان ستمی بر تو ببرد، دو.آشکارا عذرت را به آنان ارائه کن و سه.به اظهار عذر، گمان های آنان را از خود بگردان، ب.چرا که اظهار عذر، موجب عادت دادن نفس به؛ یک.اخلاق حسنه و دو.مهربانی و سه.نرمی نسبت به رعیت است ج.یک.و تو با این عذرخواهی، دو.به خواسته ات –در واداشتن رعیت به حق- می رسی».

***نوزدهم.سیاست صلحگرایی**

۱.الف.«یک.از صلحی که دشمنت به آن دعوت می کند و دو.خشنودی خدا در آن است روی مگردان، ب.زیرا صلح موجب؛ یک.آسایش لشگریان، و دو.آسودگی خاطر آنها، و سه.امنیت شهرهای توست.

۲.ولی پس از صلح،؛ الف.بِتمامی از دشمن برحذر باش؛ یک.چه بسا که دشمن برای غافلگیر کردن، تن به صلح دهد. دو.در این زمینه؛ یکی.طریق احتیاط گیر و دیگری.به راه خوش گمانی قدم مگذار.

۳.الف.یک.اگر بین خود و دشمنت قراردادی بستی، دو.یا از جانب خود به او لباس امان پوشاندی، ب.یک.به قراردادت وفا کن، دو.یکی.و امان دادنت را به امانت رعایت نما و دیگری.خود را سپر تعهدات خود قرار ده، ج.زیرا مردم بر چیزی از واجبات الهی چون بزرگ شمردن وفای به پیمان –با؛ یک.همه هواهای گوناگون و دو.اختلاف آرایی که دارند- اتفاق ندارند.

۴.الف.یک.مشرکین هم علاوه بر مسلمین وفای بر عهد را بر خود لازم می دانستند، دو.چرا که عواقب زشت پیمان شکنی را آزموده بودند. ب.پس در آنچه به عهده گرفته ای؛ یک.خیانت نورز و دو.پیمان خود را مشکن و سه.دشمنت را گول مزن، ج.یک.که بر خداوند، جز نادان بدبخت گستاخی نکند،

دو.یکی.چراکه خداوند عهد و پیمانش را امان قرارداده و دیگری.رعایت آن را از باب رحمتش بر عهده همه بندگان گذاشته؛ سوم.عهد و پیمان، حریم امنی است تا در استواری آن؛ یکی.بیاسایند و دیگری.همگان به پناه آن روند. چهارم.بنابراین، در عهد و پیمان؛ یک.خیانت و دو.فریب و سه.مکر روا نیست.

۵.الف.عهد و پیمانی برقرار مکن که در آن راه؛ یک.تأویل و دو.بهانه و سه.توریِه و چهار.فریب باز باشد، ب.یک.و پس از تأکید و استوار نمودن عهد و پیمان، دو.گفتارِ «توریه مانند» و دو پهلو به کار مبر،

۶.یک.و نباید در تنگنا افتادنت به خاطر اینکه عهد و پیمان خدا برای تو الزام آور شده است، دو.تو را به فسخ آن به طور نامشروع بکشاند؛

۶.چرا که؛ الف. یک.صبر تو در تنگنای عهد و پیمان که امید گشایش و برتری عاقبتش را داری، دو.بهتر است از خیانتی که از مجازاتش ترسانی، سه.الف.و نیکُوتر است از اینکه از جانب حق، مورد بازخواست واقع گردی؛ ب.به صورتی که نتوانی در؛ یکی.دنیا و دیگری.آخرت از خداوند درخواست بخشش کنی».

***بیستم.سیاست خشونت پرهیزی**

۱.الف.«از ریختن خون به ناحق برحذر باش، ب.زیرا چیزی؛ یک.در نزدیک ساختن انتقام حق، و دو.عظمت مجازات، و سه.از بین رفتن نعمت و چهار.پایان گرفتن زمان حکومت به مانند خون به ناحق ریختن نیست.

۲.خداوند در قیامت، اول چیزی را که بین مردم حکم می کند، در رابطه با خون هایی است که به ناحق ریخته اند.

۳.پس؛ الف.حکومت را به ریختن خون حرام تقویت مکن؛ ب.[بر عکس]**بریختن خون حرام، یک.قدرت را به سستی کشاند، بلکه دو.حکومت را؛ الف.ساقط نموده و ب.به دیگری انتقال دهد.**

۴.برای تو در قتل عمد؛ الف.یک.نزد خدا و ب.نزد من عذری نیست؛ ب.چرا که کیفر قتل عمد، کشتن قاتل است.

۴.الف.و اگر دچار اشتباه شدی و تازیانه یا شمشیر یا دستت در کیفر دادن از حد بیرون رفت –چه اینکه در مشت زدن و بالاتر از آن بیم قتل است–، ب.پس مبادا نخوت[غرور و خود برتر بینی] **حکومت، تو را از پرداخت خون‌بها به خاندان مقتول مانع گردد».**

***بیست یکم.سیاست عمومی**

۱.الف.از خودپسندی و تکیه بر آنچه تو را آلوده به خودپسندی کند و از علاقه به ستایش و تعریف مردم برحذر باش، زیرا ب.این حالات از مطمئن ترین فرصت های شیطان در نظر اوست تا نیکی نیکُوکاران را نابود کند.

۲.الف.بپرهیز از اینکه احسانت را بر رعیّت منّت گذاری؛ یا کرده خود را بیش از آنچه هست بزرگ شماری؛ یا به رعیّت وعده ای دهی و خلاف آن را به جا آوری، ب.چرا که منّت، موجب بطلان احسان؛ و کار را بیش از آنچه هست پنداشتن، باعث از بین بردن نور حق در قلب؛ و خُلف وعده، سبب خشم خدا و مردم می شود.

۳.خداوند بزرگ فرموده: «این باعث خشم بزرگ خداست که بگویید و انجام ندهید»(همان).

۴.از عجله در کارهایی که وقتش نرسیده، یا سهل انگاری در اموری که انجامش ممکن شده، یا لجبازی در چیزی که نامعلوم است، یا سستی در آنچه که روشن است برحذر باش.

۵.هر چیزی را در جای خودش بگذار، و هر کاری را به موقع خودش انجام ده.

۶.الف.۱.از اینکه چیزی را به خود اختصاص دهی –در حالی که همه مردم در آن مساوی هستند– بپرهیز و

۲.از غفلت در آنچه که توجه تو به آن ضروری است و برای همگان معلوم است برحذر باش،

زیرا ب.۱.آنچه را به خود اختصاص داده ای از تو به نفع دیگران می گیرند و ۲.در اندک زمانی، پرده از روی کارهایت برداشته می شود و داد مظلوم را از تو بستانند.

۷.خشم و شدّت و غضب و سرکشی و قدرت و تیزی زبانت را در اختیار گیر،

۸.و از تمام این امور به بازداشتن خود از شتاب در انتقام و تأخیر انداختن حمله و سطوت، خود را حفظ کن تا خشمت آرام گردد و عنان اختیارت را مالک شوی،

۹.و هرگز حاکم و مسلط بر خود نخواهی شد، تا اینکه بسیار به یاد بازگشت به خداوند افتی.

۱۰.بر تو واجب است که به یاد حکومت های عدل پیش از خود باشی،

۱۱.و نیز لازم است که به روش های خوب، یا اثری که از پیامبرمان (ص) رسیده یا فریضه ای که در کتاب خداوند است توجه نمایی.

۱۲.پس به آنچه که دیدی ما بر اساس آن عمل کردیم اقتدا نمایی.

۱۳.الف.و در دنبال کردن آنچه که در این عهدنامه برایت مقرر کردم و به وسیله آن حجت را بر تو تمام نمودم کوشش کنی، ب.تا برای تو به هنگام شتاب نفس به سوی هوا و هوس بهانه و عذری نباشد. ج.جز خدای بزرگ هرگز احدی نگاهدارنده از بدی و توفِیق دهنده به خیر و خوبی نیست،

۱۴.الف.و از جمله چیزهایی که رسول خدا (ص) در وصایایش به من سفارش نمود ترغیب بر نماز و زکات و مهربانی بر غلامانتان[نیروهای کار تو] **بود، ب.و من سفارش حضرت را پایان عهدی که برای تو نوشتم قرار می دهم و ج.کسی را حول و قوّتی جز به خدای بزرگ نیست.**

***برامد**

***تدبیر: توسعه، تعادل و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی**

[قسمتی از این پیمان که پایان آن می باشد]:

۱.من از خداوند با رحمت فراگیرش و بزرگی قدرتش بر انجام هرگونه «درخواست» مسئلت می نمایم: من و تو را به آنچه رضای او در آن است،

۲.از معذور بودن نزد خودش و مخلوقش، به همراه ثنای نیک در بین بندگانش و آثار زیبا در شهرهایش[امنیت و ثبات، نظم و نظام، عدالت، امانت، ...] **و تمامِ نعمت**[پیشرفت؛ توسعه اقتصادی و آسایش عمومی، تعادل سیاسی و کارامدی ملی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و آرامش مدنی] **و فزونی کرامت**[حکمت، اقتدار و عزت ملی] **توفِیق دهد،**

۳.و پایان زندگی من و تو را سعادت[آسایش مادی و آرامش معنوی] **و شهادت قرا دهد.**

۴.همه ما به سوی او باز می گردیم[سیاست بازگشت].

۵.و سلام بر رسول خدا -که درود خداوند بر او و بر اهل پاکیزه و پاکش- و هم سلام بسیار خدا بر ایشان باد. و درود بر تو!».

*خود آزمایی؛ پرسش و پاسخ دانشجویی: *سیاستگذاری استانی و سیاستمداری استانی در تحلیل متن منشور استانداری در راهبری راهبردی کشورداری علوی چگونه است؟ *مسئله، محور و موضوع منشور استانداری در راهبری راهبردی کشورداری علوی چگونه میباشند؟ *اهم سیاست های استانداری در تحلیل متن منشور استانداری در راهبری راهبردی کشورداری علوی چگونه است؟ *سیاست توسعه اقتصادی و تأمین آسایش عمومی استانی کشور در تحلیل متن منشور راهبری راهبردی کشورداری علوی چگونه میباشند؟ *سیاست و ساختار تعادل اجتماعی و کارامدسازی استانی کشور در تحلیل متن منشور استانداری در راهبرد راهبری کشورداری علوی چگونه میباشند؟ *سیاست و ساختار حقوقی و قانونی استانی کارامد در تحلیل متن منشور استانداری در راهبرد راهبری کشورداری علوی چگونه میباشند؟ *سیاست اداری و اجرایی کارامد استانی کشور در تحلیل متن منشور استانداری منشور راهبرد راهبری کشورداری علوی گونه است؟ *سیاست و ساختار کارامد امنیتی اطلاعاتی، انتظامی اجتماعی و دفاعی نظامی استانی کشور در تحلیل متن منشور استانداری راهبرد راهبری کشورداری علوی چگونه میباشند؟ *ساختار و سیاست قضایی و جزایی یا کیفری استانی کارامد کشور در تحلیل متن منشور استانداری در راهبرد راهبریکشورداری علوی چگونه است؟ *ساختار و سیاست تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی استانی کارامد در تحلیل متن منشور استانداری در راهبری راهبردی علوی چگونه میباشند؟

*ضمیمه دوم.حکمت حیات معقول

*حکمت مدنی حیات معقول[فرای حیات طبیعی محض]

علامه محمد تقی جعفری: چهارم.«**سیاست در حیات معقول**»

***یک.سیاست طبیعی:** اول.«**این مسئله برای همه روشن است که: در قاموس بشری هیچ کلمه‌ای مانند کلمه «سیاست» از جهت؛** یک.**تعریف و** دو.**عمل عینی، گرفتار تناقض‌های شگفت‌انگیز نبوده و نیست!** یکی.**اگر بخواهیم سیاست را از دیدگاه انسان‌های آگاه و خردمندی تعریف کنیم که موجودیت انسان را به رسمیّت می‌شناسند، تعریف سیاست چنین خواهد بود: «مدیریت زندگی انسان‌ها، در راه وصول به بهترین هدف‌های مادی و معنوی»(همان).** دیگری.**اما اگر عملِ عینیِ سیاست‌مدارانِ معمولی را- که با کمال تأسف اکثریت چشم‌گیر متصدّیان امور سیاسی را تشکیل می‌دهند- در نظر بگیریم، با شرم‌آورترین**

و اسف‌انگیزترین جریان‌ها روبه‌رو خواهیم شد. این روحِ اصلیِ جریان عبارت است از: تنزّل دادن زندگیِ «کَس‌ها» به حرکتِ «چیزها»[۶۳] که قابل هر نوع بازی است!!»(همان).

دوم.الف.«**این‌که سیاست همواره با تناقض شرم‌آور حرکت می‌کند،** ۱.یک.**صرفاً برای اشخاصی تعجب‌آور است که از حقیقتِ «حیات طبیعی محض» اطلاعی ندارند،** دو.**در صورتی که برای آگاهان از حقیقت و مختصّاتِ حیاتِ پست، سیاست هنگامی شگفت‌انگیز است که تناقض مزبور را نداشته باشد! آری، شگفت‌انگیز است،** ۲.**زیرا وقتی حیات بشری نمی‌خواهد از چارچوب «حُبّ ذات» و «صیانت ذات» بیرون بیاید تا موجودی دیگر به نام «انسان» را به رسمیّت بشناسد، طبیعی است که چنین حیاتی اگر از نظر قوا و استعدادهای مغزی، روانی و عضلانی در رتبه عالی‌ترین درجات قرار گرفته باشد، نتیجه‌ای جز گسترش و استحکامِ همان چارچوب نخواهد داشت.** ۲.**حال، اگر شما بخواهید مدیریت(ص۱۳۸)زندگی اجتماعی انسان‌ها را به‌دست چنین انسانی بسپارید، اگر آن سیاست‌مرد به انسان‌هایی که شما آن‌ها را به دست او سپرده‌اید، مانند «چیزهایی متحرّک» ننگرد، تناقضی است شگفت‌انگیز از این‌که افعی سیاه، ناگهان به یک انسان بسیار زیبا صورت، عادل سیرت و عارفی از خود رَسته مبدّل گردد!»**(همان). ۱.«**خدایا! این چه سخنی است که می‌گوییم؟ به راستی، آیا چنین جریانی در قاموس زندگی اجتماعی بشری وجود دارد؟ آیا این، یک سخنِ بی‌محتوا نیست؟ آیا گوینده این سخن، از آن سوی کهکشان‌ها آمده، یا مانند قارچ از زمین روییده است که هیچ خبری از انسان ندارد؟»**(همان). ۲.«**خدایا! چنین نباشد که گوینده این سخن، به بیماری «بدبینی» مبتلا شده باشد؟ ولی همه می‌دانیم که هیچ یک از این مسائل صحّت ندارد، و این سخنی کاملًا صدق و حق است. اگر نیازی به دلیل دارید، به یکی از کتابخانه‌ها مراجعه کنید و کتاب شهریار تألیف ماکیاولی[۶۴] را بردارید، ورق بزنید و اگر آن را ندارید، کافی است لحظاتی چند با سیاست‌مداران حرفه‌ایِ معمولی بنشینید و صحبت کنید، به شرط این‌که محتویات درونی‌شان را با قیافه**

---

[۶۳].تقلیل انسان به بشر طبیعی(نچرالیستی) که حیوان متکفر و ابزارساز بوده، از اهم مبادی ویژگی های اومانیستی سیاست مدرنیستی است. تقلیل فطرت تعالی طلب انسانی به غریزه و غرایز میل توسعه طلب و خشونت تنازع جوی طبیعی حیوانی بشری از اهم شالوده ها و شاخصه های آن میباشد. تقلیل خرد انسانی راهنما به شعور یا هوش ابزاری از این جمله است. در نتیجه توسعه تکساحتی-تنازعی ظاهری مادی(ماتریالیستی) متدانی مدرن بجای پیشرفت دو ساحتی مادی و معنوی دو بعدی باطنی و ظاهری متعادل و متعالی در این راستا از دیگر شالوده ها و شاخصه های دوآلیستی(تجزیه و جدایی سیاست از دیانت) و سکولاریستی آن میباشد. سرانجام تقلیل کمال و سعادت به آسایش بجای توأمانی آسایش جسمانی بدنی در جهت آرامش روحانی مدنی، حاصل آنست.

[۶۴].کتاب شهریار ماکیاولی(ایتالیایی قرن۱۵م.)، حاوی سیاست موسوم به سیاست شیطانی تحت عنوان ماکیاولیسم می باشد. خود آنرا سیاست طبیعی تلقی ساخته حتی لئو اشتراواس در فلسفه سیاس یجیست از آن به همین تعبیر یاد میکند. شهریار به تصریح خود ماکیاولی جمع آوری یاداشت هایش از مطالعات آثار بویزه تاریخی سیاسی بوده که بعدا آنرا در قالب یک کتاب تنظیم و تدوین نموده است. می توان اینرا منسوب به ماکیاولی دانست. کتاب گفتارها، اصالتا اثر خود ماکیاولی بوده که در آن نظری خلاف شهریار دارد. اما آنچه در غرب جدید پاز ماکیاولی پذیرفته شده و مورد بهره برداری قرار گرفته است همان شهریار میباشد. چون ماکیاولیسم بیشتر به مذاقش خوش آمده و با منافعش سازگار بوده است.

انسانیِ خودتان دگرگون نسازید، زیرا اگر بفهمند شما می‌خواهید سخنانی درباره حرفه کیمیاگریِ آن‌ها بشنوید که «کَس» ها را در یک لحظه به «چیز»[۶۵] ها مبدل می‌سازد، و نیز می‌خواهید با تحقیر و توهین در ایشان بنگرید که این‌ها چه موجوداتی هستند اعجازگر که با یک موجِ فکرِ ناچیز، «کَس» را به «چیز» مبدل می‌نمایند، قطعاً سخنانی ابراز خواهند کرد که حتّی شخصیت کسانی مثل: اویس قرنی و ابوذر غفاری نیز در برابر شخصیت آن‌ها رنگ خود را می‌بازد»[۶۶](همان، ص۱۳۹). ب.یک.«**مطلب خیلی روشن است و احتیاجی به تفصیل بیش‌تر ندارد. من در گذشته متوجه نبودم ماکیاولی درباره فلسفه سیاسی، با نظر به «حیات طبیعی محض»، منطقی‌ترین سخن را نوشته است. خیانت و جنایتی که انسان‌شناسانِ انسان‌دوست به ماکیاولی نسبت می‌دهند، از این‌روست که این شخص، حتّی یک لحظه نیز درباره «حیات معقولِ» انسان‌ها و امکان به وجود آوردن آن در اجتماعات بشری به‌وسیله پیشتازان و رهبران رشدیافته نیندیشیده است**»(همان). دو.«**ماکیاولی بیش از آن که درباره حیات انسان‌ها و استعدادهای عظیم آن بیندیشد، محتویاتِ درونیِ خود را که از سزار بورژیا گرفته، توصیف کرده و نوشته است. او مدیریتِ زندگی طبیعی محضِ انسان‌هایی را که هرگز از قلعه پولادین «حُبّ ذات» بیرون نمی‌آیند، مطرح کرده و چنین گمان کرده است که: اگر به این قلعه پولادین وسعت بدهد و دیوارهای آن را طلاکاری نماید، به بهشت برین تبدیل خواهد شد!!**»(همان). حب ذات: خود خواهی(اگوئیسم)بوده که یکی از شالوده ها و شاخصه های اصلی هفتگانه مدرنیسم بشمار میآید. از خود خواهی شخصی و فردی تا ملی که منشاء نظری و مبداء عملی و عینی سیطره جویی امپریالیستی و استکباری از استعمار قدیم(سلطه) و جدید(نفوذ) و تا جهانی سازی(گلوبالیزیشن: اقتصادی سازی و بازاری سازی جهان) جاری میباشد.

***دو.سیاست حیات معقول**[متعالی]: «**اما در مقابل، سیاست در «حیات معقول»**؛ الف.**هدفی دارد**، ب.**مبدائی و** ج.**مسیری**. الف.**هدفش کمک و ایجاد عواملِ حیاتِ آگاهانه‌ای است که نیروها و فعالیت‌های جبری و جبرنمای زندگی طبیعی را با برخورداری از رشدِ آزادیِ شکوفان شده در اختیار تنظیم نماید**. ب.**مبدأ حرکتش عبارت است از: شکافتن قلعه پولادینِ «صیانت ذات، «حُبّ ذات» و رها ساختن چشمه حیات در مسیر طبیعی و واقعیِ خود**. ج.**مسیرش نیز عبارت است از: گردیدن‌های مستمرِّ شخصیت انسانی برای ورود به هدف اعلای زندگی**»(همان). سیاست توحیدی قرآنی، فاضلی فارابی، متعالی صدرایی، انسانی امام

---

[۶۵].سیاست طبیعی از ارگانیکی(حیوان به تعبی رماکیاولی)، مکانیکی(به تعبیر هابس) تا شئی انگاری(در پوزیتویسیم اگوست کنتی) و شئ وارگی(در نقد حلقه وین) و ابزاریسازی(در انسان تکساحتی هربرت مارکوزه و مکتب انتقادی)، برترین ویژگی دانش و فن و سیاست مدرن بوده که بدترین اشکال؛ نارسایی و ناسازواری مشکل آفرین نظری و عملی مورد انتقاد می باشد.

[۶۶].البته ما با این تحلیل مختصر درباره حرفه سیاست، نمی‌خواهیم همه کسانی را که به این حرفه پرداخته‌اند، محکوم کنیم، زیرا وجودِ سیاست‌مدارانِ عالی‌مقامی که کوشش خود را در راه تبدیل«چیزها» به«کَس‌ها» مبذول نموده و چه بسا جان‌های خود را در این راه باخته‌اند، در دوران گذشته و معاصر می‌بینیم و می‌پذیریم و صمیمانه‌ترین درود خود را بر جان‌های آنان تقدیم می‌داریم.

خمینی تا معقول یا حیات معقول علامه جعفری؛ مبدائش: فطرت تعالی طلب عقلی برهانی(نگرش) و قلبی شهودی(گرایش) است. مسیرش: پیشرفت اعم از توسعه اقتصادی و تأمین آسایش بدنی، توأمان یا تعادل سیاسی و کارامدسازی؛ بهره وری و اثربخشی در جهت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی می باشد. این همان در تمثیل سیر متکامل انسانی مثنوی معنوی مولوی از جمادی مردن و نامی شدن، از نما مردن به حیوان سر زدن، از حیوان به بشر و از بشر به انسان و آدم شدن و تا مَلِک و فرشته خویی و فراتر از آن تا خدایگونگی است ج.هدف یا غایتش: خودشکوفایی فردی، جمعی و اجتماعی ملی تا جهانی است. این کمال؛ رسایی و سازواری، کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی و سعادت؛ آسایش و آرامش و کرامت انسانی تا مرز فرح، سرور و بهجت میباشد. ولو نسبی و به تناسب علم و امکانات یعنی مقتضیات فکری و عملی و عینی زمان و مکان باشد. بجای اشباع و ارضای ظنی یعنی پنداری و توهمی یعنی کاذب غرایز طبیعی و حیوانی بشری اعم از منفعت طلبی و لذت طلبی جسمی، شهرت طلبی خیالی و سلطه طلبی غریزی است. ۱.**«اگر یک سیاست‌مدار بگوید: «چنین چیزی امکان‌پذیر نیست و انسانی که خود را در گذرگاه قرون و اعصار به ما نشان می‌دهد، تاب و طاقت چنین حیاتی**(ص۱۴۰) **را ندارد»، بی‌شک او یا از حقیقتِ انسان بی‌خبر است، یا برای توجیه حرفه خود، از ماکیاولی استمداد کرده، دروغ می‌گوید. مگر همین انسان‌ها در راهِ رسیدن به موقعیت‌های بالاتر در «حیات طبیعی محض»، تفکرهای بسیار دقیق از خود نشان نداده‌اند؟»**(همان). ۲.**«مگر همین انسان‌ها، برای رسیدن به آرمان‌های «خودِ طبیعی[۶۷]» شان، تکاپوها و گذشت‌های محیّرالعقول انجام نداده‌اند؟ مگر همین انسان‌ها نیستند که برای به‌دست آوردن محبوبیّت پوشالی[۶۸]، از آن قوای مغزی عقلانی[۶۹] و ذوقیِ سرشار استفاده نکرده‌اند که اگر آن‌ها را در راه به‌دست**

---

[۶۷] .خود طبیعی انسان ها: غریزه یا غرایز طبیعی و به تعبیری بشر غریزی طبیعی یا بشر طبیعی غریزی است. در این تعبیر: بشر: انسان غریزی و طبیعی بوده و انسان: بشر فطری می باشد. انسان دارای بدن یا جسم و نفس و عقل یعنی خرد یا فکر است. یا نفس او دارای فکر(نگرش)و اراده(گرایش)می باشد. به اصطلاح قوه و نیروی عالمه و محرکه است. نفس مدیریت بدن میباشد. خرد: مدبر نفس است. نفس نیز اعم از کلی و جزئی میباشد. نفس کلی، روح(«و نفخت فیه من روحی»)، فطرت(«فطره الله التی فطر الناس علیها»)که از آن تعبیر به فؤاد نیز میگردد. فطرت اعم از عقلی و قلبی است. نفس جزئی به اصطلاح غریزه و غرایز یعنی نیورها و کشش های طبیعی میل و خشم یا جاذبه و دافعه و احیانا مدبره جزئی یا همان شعوی یعنی هوش ابزاری و ابزارساز می باشد. در صورتی که خرد کلی راهنما بر اساس راهبرد وحیانی با کمک هوش ابزاری مدبر نفس بوده و نفس کلی با واسطگی و حتی کمک نفس جزئی مدیریت بدن بوده و به تناظر انسان در جامعه تا جهان انسانی این گونه بوده، سیاست فاضلی و متعالی و معقول است. در غیر این صورت خیر. جاهلی، متدانی و نا معقول میباشد.

[۶۸].پوشالی: ظنی یعنی پنداری ظاهری تکساحتی و نیز توهمی یعنی کاذب بمعنای تنازعی دروغین است. نه اینکه نیست. لکن سیاست و سعادت را یکی ثروت و لذت پنداشته، که اشتباه نیست اما شبهه ناک است. چرا که منفعت، ثروت، آسایش حتی لذت در حد عفاف لازم بوده ولی کافی و رسا نیست. سبب نارسایی حتی اقتصادی و سیاسی تا چه رسد به فرهنگی نیز میباشد. دیگری سیاست و سعادت را سلطه گری و سیطره جویی و رضایت ناشی از آن می انگارد که اشتباه است. مغالطه و سفسطه میباشد. چرا که قدرت و اقتدار در حد امنیت و استقلال و آزادی و عدالت لازم بوده اما سلطه گری، ناسازوار است. سبب ناسازوری اقتصادی(استثمار و تبعیض و شکاف ملی و بین مللی)، سیاسی(استیلا؛ ستم گری و ستمپذیری) و فرهنگی(استکبار و استحقار) نیز میباشد.

[۶۹].عقل یا خرد اعم از کلی و جزئی است. عقل و خرد کلی راهنما می باشد. عقل یا خرد جزئی و به اصطلاح شعور و هوش طبیعی، غریزی و ابزاری، ابزارساز است. از جمله در سیاست نظام و سازماندهی میکند. اگر هوش ابزاری در خدمت خرد راهنما بوده سیاست متعادل و متعالی است. اگر برعکس

آوردن «حیات معقول» صرف می‌کردند، می‌توانستند جامعه خود را اصلاح نمایند!؟»(همان). عقلانی: یا عقلی منسوب به عقل است. مراد عقل جزوی یا هوش ابزاری و ابزارساز میباشد. حتی منظور عقل کلی که بجای اینکه عقل جزوی ابزار آن گشته، آن ابزار عقل گردیده است. یکی از اهم ویژگی های دانش و فن سیاست جدید بوده که حتی مورد انتقاد برخی همانند مکتب انتقادی می باشد. اما سلبی و اجمالی و بدون اینکه به عقل کلی یعنی خرد راهنما به صورت اثباتی، تفصیلی و جایگزین دست یابند. ذوقی: منسوب به ذوق است. ذوق: قلبی شهودی می باشد. سوم.الف.«**بعضی از این شخصیت‌ها، از چنان قوای عالیِ مغزی و رشدِ منطقیِ محض برخوردار بوده‌اند که اگر آن را در قابلِ درک ساختن و پذیرشِ «حیات معقول» به کار می‌انداختند، به نظر می‌رسد سیرِ تاریخِ «حیات طبیعی محضِ» ما را دگرگون نموده، بشر را برای ورود به تاریخ انسانی آماده می‌کردند»**(همان). بسبب چه بسا همان برخورد ولو انتقادی ولی سلبی و حداکثر اجمالی با علم و فن سیاست طبیعی، جاهلی؛ ضالی ظنی(تفلسفی) تکساحتی-فاسقی توهمی(سوفیستی) تنازعی است. در نتیجه عدم برخورد اثباتی و تفصیلی و ارایه طرح جایگزین سیاست توحیدی، فاضلی(فلسفی؛ فرزانگی)، متعالی و معقول میباشد. **ب.«این رسالت، از زمانی شروع خواهد شد که متصدّیان کارهای سیاسی، به واقع بپذیرند که تعهّد دارند «چیز» ها را به «کَس» ها مبدّل بسازند»**(همان). در صورتی که عزم فراگیر گفتمان و الگوی علم، فن، عمل و عین سیاست توحیدی دوساحتی مادی و معنوی و دو بعدی باطنی و ظاهری پیشرفت متعادل و متعالی، بمثابه برترین جایگزین بهینه و بسامان گفتمان و الگوی غیر و ضد توحیدی ظنی تکساحتی-توهمی تنازعی مادی یک بعدی ظاهری نامتعادل و نامتعالی توسعه متدانی، فراهم گردد.

***خودآزمایی؛ پرسش و پاسخ دانشجویی:** *سیاست طبیعی چه است؟ *سبب سیطره(هژمونی)سیاست طبیعی چه میباشد؟ *سیاست معقول چه می باشد؟ *حدود امکان ترسیم و تحقق سیاست حیات معقول چگونه میباشد؟

***فهرست تفصیلی سیر و ساختار مطالب** ص۲

***پیش درامد ص۶

***درامد ص۱۵

برعکس. یعنی اگر هوش ابزاری غلبه یافت خرد راهنما را ابزار خود کرده و حاصل آن سیاست متدانی تکساحتی و سرانجام تنازعی است. به تعبیر امام سیاست مامامت و عدالت امام علی(ع): «کم من عقل اسیر و هوی امیر»(همان). چه بسا عقلی که اسیر بوده و هوا و هوش ابزاری و غریزی، امیر گشته باشد.

*اول.نگرش و گرایش حکمی مدنی(فلسفی سیاسی): ص۱۵

*یک.حکمت مدنی فاضلی: فارابی؛ الف.علم مدنی احصاء علوم

*علم علوم مدینه فاضلی ص

*یک.مقدمه-نظام علمی عمومی ص

*دو.نظام علمی مدنی: «فصل پنجم.علم مدنی» ص

*الف.فلسفه دانش مدنی: دانش مدنی ص

*ب.فلسفه حکمت مدنی: «فلسفه و حکمت مدنی» ص

*ب.سیاست مدنی فارابی ص۳۷

نظام مدنی فاضلی-جاهلی: اجتماع مدنی، ریاست مدنی، سیاست مدنی

*۱.انسان مدنی؛ اجتماعی و سیاسی ص

*۲.مدنیت انسانی-اجتماعات مدنی ص

*۳.سعادت مدنی؛ خوشبختی ص

*مدبر نوع انسان ص

*۵.سعادت *مدنی* ص

۶.خیر و شر ارادی ص

*۷.فطرتهای عقلی برهانی و قلبی شهودی انسانی مدنی ص

*۸.رئیس نخست؛ راهبری و مؤسس نظام دینی مدنی ص

*۹.مدینه فاضلی؛ فرزانگی و فرهیختگی ص

*۱۰.مراتب ریاستهای مدنی و مردم ص

*۱۱.حصول سعادت مدنی در مدینه ص

*۱۲.مراتب و گوناگونی مدن، نظام ها، دولت ها و سیاستهای مدنی ص

*۱۳.مدینه های جاهلی ص

*یکی.ویژگیهای مدینه تُغلبی: استکباری ص

*دیگری.مدینه جماعی: پسا استکباری ص

*۱۴.مدینه های فاسقه(بد راه و بیراه)؛ سیاست تنازعی(داروینیستی) ص

*۱۵.مدینه های ضاله(گمراه) ص

ج.اندیشه های اهل مدینه فاضلی ص۷۶

آراء مدنی: فاضلی-جاهلی ص

*۱)فصل سی و چهارم.گفتار در آرای اهل مدینه های جاهلی و ضالی[و فاسقی] ص

*۲)فصل سی و پنجم.گفتار در عدل تنازعی[سیطره جویی استکباری] ص

*۳)فصل سی‌وششم.گفتار در خشوع تنازعی [سلطه پذیری استکباری] ص

*دو.حکمت مدنی تقریبی خواجه نصیر ص۸۹

کتاب«اخلاق ناصری»: خواجه نصیر؛ قسم سیاست مدن.فصول اول و تا سوم: فلسفه فن سیاسی

*سه.حکمت متعالی مدنی صدرایی ص۸۹

تجدید تفکر مدنی

الف.کتاب مبداء و معاد: صدرا المتألهین ص۹۰

بخش مدنی: پدیده شناسی مدنی

بخش دوم.ولایات مدنی کتاب آغاز و انجام، پدیده شناسی حکمت متعالی مدنی ص

فن دوم.«در نظر مختص به معاد و کیفیت تربیت موجودات معادیه[متعالی]**». مقاله چهارم.نبوات** ص

***۱)راهبرد راهبری دینی مدنی** ص

***۲)راهبری راهبردی دینی مدنی: سیاسات و ریاسات** ص

***۳)شالوده ها و شاخصه های راهبردی راهبری ریاست اول دینی مدنی** ص

***۴)شالوده ها و شاخصه های راهبری راهبردی ریاست اول دینی مدنی** ص

***۵)حکمت مکتب مدنی: شریعت مدنی-تکالیف مدنی** ص

ب.کتاب شواهد ربوبیه و مناهج سلوکیه [سیاسیه]: ملا صدرا ص۱۱۴

نشانه های تربیت و روش های انسانی و مدنی؛ اجتماعی و سیاسی.بخش دوم.ولایات مدنی

بخش مدنی معرفت شناسی و روش شناسی حکمت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی دینی متعالی

***۱)راهبرد و راهبری مدنی** ص

***۲)رابطه و نسبت دیانت و سیاست؛ روح و جسد** ص

*چهار.حکمت مدنی متعالی: امام خمینی ص۱۲۳

حکمت حکومت اسلامی: انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی

دوم.نگرش و گرایش دانش انسانی و اجتماعی مدنی ص۱۲۳

گزیده های کتاب مقدمه تاریخ ابن خلدون: الف.فلسفه تاریخ سیاسی، ب.فلسفه سیاسی تاریخ

«علم عمران»؛ علم توسعه و پیشرفت مدنی و تمدنی ص

***۱)راهبرد علمی تحول مدنی ص**

***۲)باب نخستین از کتاب نخست است: اجتماع بشری ص**

***۳)باب سوم.فصل هفدهم.مراحل شکل گیری، شکوفایی و پسا شکوفایی دولتهای مدنی ص**

سوم.نگرش و گرایش فقه سیاسی ص۱۳۲

الف.احکام سلطانی و ولایات دینی: ماوردی ص۱۳۳

فقه سیاسی خلافت سنی قدیم و میانی

***۱)فلسفه فقه سیاسی: مقدمه** ص

***۲)قرارداد مدنی رهبری سیاسی: باب اول.عقد امامت** ص

***۳)**خبرگان راهبری: «**فصل**[: تعیین رهبری؛ امام، خلیفه، امیر] ص

***۴)کار ویژه های دهگانه راهبردی راهبری** ص

***۵)عزل، برکناری و جابجایی راهبری** ص

ب.تنبیه امت و تنزیه ملت؛ حکومت اسلامی: نایینی ص۱۴۱

فقه سیاسی مشروطیت اسلامی سلطنت: حکومت قدر متیقن و قدر مقدور اسلامی

فقه سیاسی امامت جدید

***۱)گفتمان؛ نگاه، نظریه و نظام سیاسی مشروطیت اسلامی** ص

***۲)رویکرد فقه دینی مدنی توحیدی(دوساحتی) اسلامی** ص

***۳)رهیافت فقهی سیاسی امامی؛ درامد)مقدمه** و **فرضیه** ص

***۴)راهبرد فقهی سیاسی مشروطیت اسلامی** ص

***الف.ضرورت عقلی و شرعی نظام سیاسی و دولت** ص

*ب.ارکان و حدود دوگانه حاکمیت و دولت ص

*ج.انواع دوگانه حاکمیت و نظام سیاسی: ص

*اول)حکومت ملوکی ص

*دوم)حکومت ولایی اسلامی کامل ص

*سوم.حکومت مشروطیت اسلامی: ص

*یک.خاستگاه، جایگاه و نقش مشروطیت اسلامی حکومت ص

*دو.مبانی و ارکان حکومت مشروطیت اسلامی: ص

*۱.مبانی دوگانه حکومت و نظام سیاسی مشروطیت اسلامی؛ ص

الف.قانون اساسی اسلامی ص

ب.سازکار اعمال و نظارت سیاسی ص

(مجلس شورای قانونگذاری و نظارت)

*۲.ارکان دوگانه مشروطیت اسلامی؛ الف.آزادی، ب.مساوات ص

*۳.(موانع و عوامل مخل)استبداد سیاسی و دینی ص

*الف.آزادی سیاسی قانونمند ص

*ب.مساوات سیاسی قانونی ص

*۴.تحدید حکومت ص

*«فصل اول.ولایت نه سلطنت ص

*«امر اول.اصل محدودیت سیاسی دولت» ص

*«امر دوم.حدود و حقیقت محدودیت سیاسی ص

*«فصل دوم.ضرورت اصلاح گری سیاسی»: «در تنقیح امر دوم» ص

*«فصل سیم.مشروطیت سیاسی اسلامی؛ مشارکت، مشورت و نظارت سیاسی ص

ب.نفی مشروطیت مطلقه سلطنت ص۱۸۵

جایگزینی: راهبرد مشروطیت مشروعیت اسلامی

تذکر غافل و ارشاد جاهلی شیخ فضل الله

د.ولایت فقیه(حکومت اسلامی) امام خمینی ص۱۹۳

گفتمان، فلسفه فقه و فن راهبردی سیاسی؛ انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی: ص

*اول.گفتمان توحیدی سیاسی امام خمینی ص

*دوم.گزیده کتاب و گفتمان «ولایت فقیه»(حکومت اسلامی) امام خمینی ص

*الف)مقدمه: پیش درامد؛ پیشینه، پایه، پیشفرضها، پرسش اصلی و فرضیه گفتمان ولایت فقیه ص

*۱.بداهت عقلی ضرورت ولایت فقیه ص

*۲.اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت جزء ولایت ص

*۳.دلایل لزوم تشکیل حکومت: لزوم مؤسسات اجرایی ص

*الف.لزوم تشکیل حکومت در سنت و رویه رسول اکرم (ص) ص

*ب.ضرورت استمرار اجرای احکام ص

*ج.رویه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب(ع) ص

*۴.ماهیت و کیفیت قوانین اسلام ص

*ب)متن؛ درامد، سیر و ساختار نظریه نظام سیاسی ولایت فقیه اسلامی، پیام و پیامد آن ص

*اول.«طرز حکومت اسلامی»؛ «اختلاف آن با سایر طرز حکومتها» ص

*دوم.حکومت قانون اسلام ص

*سوم.ولایت فقیه ص

*چهارم.هدفهای عالی حکومت ص

چهارم.نگرش و گرایش فنی کارگذاری سیاسی؛ سیاستگذاری و سیاستمداری ص۲۱۳

یک.جاویدان خرد این مسکویه رازی: حکمت دینی مدنی جاویدان شرقی-ایرانی ص۲۱۵

*راهبردهای حکمت مدنی(نوشین روان) ص

*الف.راهبردهای راهبری حکمت مدنی ص

*ب.راهبردهای وزارت حکمت مدنی ص

دو.سیاست نامه: خواجه نظام؛ کارگزاری خُرد وزارت سیاسی ص۲۲۴

*۱)«فصل سیوم.دادخواهی پادشاه و عدل و سیرت نیکو ورزیدن» ص

*۲)«فصل چهارم.اندر عمال و پرسیدن پیوسته از احوال وزیران و عاملان» ص

***۳)«فصل ششم.قاضیان و خطیبان و محتسباب و رونق کار ایشان»** ص

***۴)«فصل هفتم.پرسیدن از حال عامل و قاضی و شحنه و رئیس و شرطِ سیاست»** ص

***۵)«فصل هشتم.پژوهش و بررسیدن کارِ دین و شریعت و مانند این»** ص

***۶)«فصل دهم. صاحب خبران و تدبیرهای کار ملک کردن»** ص

***۷)«فصل هیجدهم.مشاورت پادشاه با دانشمندان و حکیمان در کارها»** ص

سه.قابوسنامه؛ سیاستگذاری و سیاستمداری ص۲۳۲

راهبردهای نظام مدنی و نظام راهبردی(دکترین)مدنی؛ اجتماعی و سیاسی: ص

***۱)«باب هشتم.«پندهای نوشین روان»؛ راهبردهای مدنی کشورداری** ص

***۲)«باب چهلم.آیین و شرطِ وزارت»؛ راهبرد گارگزاری سیاسی وزارتی** ص

***۳)«باب چهل دوم.آیین و شرطِ پادشاهی»؛ راهبرد گارگذاری راهبری راهبردی سیاسی** ص

چهار.کیمیای سعادت: غزالی ص۲۴۳

اخلاق سیاسی، سیاست اخلاقی کشورداری

***۱)«اصل دهم».«رعیت داشتن و ولایت راندن»؛ راهبرد راهبری مردمداری کشور** ص

***۲)قواعد ده گانه اخلاق سیاسی**: «**قاعده اول**[اصل غیر خواهی و خیر خواهی] ص

*پنج.اخلاق ناصری: خواجه نصیر ص۲۴۷

سیاست حکمت تقریبی مدنی: رهبری و مدیریت سیاسی ص

علم و حکمت مدنی؛ سیاست و حکومت: فن(صناعت) سیاست و حکومت حکمت و علم مدنی

مقالت سیم.سیاست مدن ص

***۱)«فصل اول.احتیاج خلق به تمدن: ماهیت و برجستگی این نوع علم مدنی»** ص

***۲)«فصل دوم.فضیلت محبت مدنی که ارتباط اجتماعات بدان صورت بندد و اقسام آن»** ص

***۳)«فصل چهارم.سیاست مُلک و آداب ملوک»** ص

*شش.رساله اخلاق اشراف: عبید زاکانی(قرن ۸هق) ص۳۰۴

نقادی و طنز پردازی سیاسی

***نقادی و هزلسرایی سیاسی** ص

***۱)«باب اول.حکمت[دانایی حقیقی و بینش یقینی]:** ص

الف.مذهب منسوخ ص

***ب.«مذهب مختار**[جاهلیت بسیط و مرکب] ص

***۲)باب چهارم.عدالت:** ص

الف.مذهب منسوخ[عدم ستم گری و عدم ستم پذیری] ص

ب.«مذهب مختار[ستم گری و ستم پذیری] ص

هفت.عروه وثقی؛ سید جمال الدین اسد آبادی ص۳۱۱

رهیافت راهبردی بیدارگری و اصلاحگری سیاسی

***۱.رهیافت روشنگری راهبردی**(راهبرد روشنگری)بازگشت ص

***۲.رهیافت ملی دینی اسلامی:** «ملیت و دیانت اسلامی» ص

*۳.رهیافت آسیبشناسی و آسیبزداریی دینی مدنی راهبردی ص

*۴.رهیافت دینی مدنی قرآنی ص

*۵.رهیافت سیاسی یگانگی اسلامی ص

*۶.رهیافت راهبردی دینمداری اسلامی ص

*۷.رهیافت راهبردی سرشتسازی سرنوشتازی اسلامی ص

*۸.رهیافت راهبردی اخلاقی فاضلی مدنی ص

*۹.رهیافت راهبردی خیزش اصلاحی اسلامی ص

*۱۰.رهیافت راهبردی همگرایی و همکاری اسلامی ص

کتابشناسی(مراجع اصلی و منابع کمکی) ص۳۱۷

****برامد** ص۳۱۸

ضمایم: ضمیمه اول ص۳۱۹

منشور حکمروایی شایست: امام علی(ع)

منشور فن استانداری شایسته در کشورداری خوب علوی

خود گردانی کارگزاری خُرد کاربردی و اجرایی ملی در کارگذاری راهبردی امتی

***پیش درامد** ص

اول.راهبرد زیرساختی ص

کارامدی؛ بهره روی و اثربخشی دولت

دوم.ساختار راهبردی ص

مقبولیت مردمی

سوم.راهبرد ساختاری ص

***درامد** ص

سیاست مردمداری

اول.سیاست مشاورت، مشاروت سیاسی ص

دوم.سیاست وزارت ص

سوم.سیاست نیک افزایی و بدی زدایی ص

چهارم.سیاست شایسته: سیاست همگرایی و اصلاحگری ص

پنجم.سیاست علمی ص

ششم.سیاست گروه ها و ساختار مدنی؛ اجتماعی و سیاسی ص

هفتم.نیروها، نهادها و سیاست امنیتی و دفاعی ص

هشتم.سیاست مردمی ص

نهم.سیاست دینی و شرعی ص

رجوع به کتاب و سنّت ص

دهم.نیروها و نهاد، سازمان و سیاست قضایی ص

یازدهم.نیروها، نهادها و سازمان و سیاست اجرایی ص

دوازدهم.سازمان و سیاست مالیاتی[در آمدی عمومی] ص

سیزدهم.نیروها و سازمان اداری و اجرایی[کاتبان] ص

چهاردهم.نیروها، نهادها، سازمان و سیاست تجاری و صنعتی ص

پانزدهم.سیاست حمایتی[طبقه پایین جامعه] ص

شانزدهم.سیاست ارتباطاتی[ملاقات با نیازمندان] ص

هفدهم.سیاست بایسته[توجه به واجبات الهی] ص

هیجدهم.سیاست اطلاعرسانی[در میان مردم] ص

نوزدهم.سیاست صلحگرایی ص

بیستم.سیاست خشونت پرهیزی ص

بیست یکم.سیاست عمومی ص

***برامد** ص

تدبیر: توسعه، تعادل و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی

ضمیمه دوم ص**۳۳۹**

حکمت مدنی حیات معقول: علامه محمد تقی جعفری ص

***یک.سیاست طبیعی** ص

***دو.سیاست حیات مقعول**[متعالی] ص

کتابشناسی

***فهرست تفصیلی مطالب** ص۳۴۳

*کلید واژه نامه شناسی سیاسی

اسلام: قرآن و سنت

اسلامی: منسوب به اسلام، موصوف به اسلام، جزو اسلام، مذاهب اسلامی، متفکرین اسلامی.

الگو: نمونه راهنمایی عملیاتی(، وضعیت مطلوب، نقشه راه)

برهان و برهانی: حجت، روشن، بدیهی، دلیل عقلی قاطع.

بهزیست و بهزیستن[تعیش]: زندگانی، زندگانی طیب، پاکزیست.

پیشرفت: توسعه اقتصادی و ابزاری و تأمین آسایش بدنی، توأمان توسعه و تعادل سیاسی و ارتقای کارامدی در جهت توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش باطنی مدنی.

تعادل و متعادل: دارای تعادل، تعادلبخش، میانه فراط و تفریط، تعادل توسعه اقتصادی در جهت تعالی فرهنگی و تضمین ارامش باطنی مدنی.

تکساحتی: مادی(فرویدیسمی).

تفاضل: سلسله مراتب طولی.

تنوع: سلسله گونه های عرضی.

توحیدی: یگانگی، وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت، وحدت وجود در عین کثرت(تنوع و تفاضل)انوع یا کثرت گونه ها در عین یگانگی هستی، دو ساحتی مادی و معنوی. دو بعدی باطنی و ظاهری، دارای وحدت مبداء، نظام و غایت.

توسعه: پیشرفت کمی و کیفی سخت، نیمه سخت و نرم افزاری.

توهم و توهمی: کاذب یعنی دروغین و ضد واقعی و نفس امری.

تنازع و تنازعی(دراوینیسم و هابسیسم): تُغلِبی یا تُغَلِبی، غلبت گرایی، سلطه طلبی، سیطره جویی، هژمونی، امپریالیستی، استکباری.

جاهلی: نادانی(حقیقی، نابینایی یقینی ماهوی و ناآگاهی واقعی).

چرایی: به چه علت؟ به چه منظور؟ علت شناسی، شناخت علت فاعلی و علت غایی.

چگونگی و چگونگی شناسی: واقعیت عینی و خارجی، عوارض نه گانه کمی، مظاهر واقعی، کنش و رفتار، نمود و نمودشناسی، آگاهی، دانش(ساینس)

چیستی و چیستی شناسی: ماهیت، مبانی، مبانی ماهوی، و ماهیت شناسی یعنی شناخت ماعیت، معرفت(نالج)

خیال: فهم و فاهمه. تصور، قوه مصوره(تصویرگری)ذهنی.

حقیقت و حقیقی: پاسخ چرایی؟ هستی، مبادی، ارزشهای بنیادین و غایی.

حکمت: دانایی و بینایی، هستی شناسی و چیستی شناسی.

دانش: آگاهی، چگونگی شناسی، کنش شناسی و رفتار شناسی، نظاهرشناسی، عوارض شناسی.

دو بعدی: یا دو ساحتی؛ باطنی و ظاهری.

دو ساحتی: مادی و معنوی.

راهبرد: سیاست، خط مشی، صراط.

راهبردی: بنیادین، جامع، نظاممند و هدفمند.

رئیس و ریاست: راهبری.

زندگی: زیست، زنده بودن، زنده ماندن، دارای حس و حرکت.

زندگانی: بهزیست، پاکزیست، حیات طیبه، اعتلای هستی و فاضلی، زیست توسعه یافته، متعادل و متعالی.

زیست(معیشت): زندگی، زندگی

سیاسات: خط مشی سیاسی، سیاست (کلان)بخشی و زیربخشی.

سیاست: راهبرد، سیاست فرابخشی و میان بخشی.

سیاستگذاری: ترسیم سیاست های کلان راهبردی، تدوین، تهیه، تنظیم و تصویب سیاست ها نیز است.

سیاستگزاری: ترسیم سیاست های خرد کاربردی و اجرایی.

سیاستمداری: اقامه و اعمال سیاست های راهبردی، اجرای سیاست های کاربردی.

سیاسی: راهبردی،عمومی، منسوب به سیاست، موصوف به سیاست، موثر در سیاست، متاثر از سیاست، جزء سیاست.

شهود و شهودی: شناخت حضوری، کشفی، وجدانی، ذوقی.

صنعت، صناعت: تولیدی، مصنوعی، در قبال طبیعی.

ضالی: ظنی، ظاهری، پنداری، تکساحتی.کمال: رسایی و سازواری.

طبیعت، طبیعی: مادی، جسمانی، ظاهری، ملموس، محسوس، مشهود به چشم سر.

ظن و ظنی: گمان، حدس اما اینجا پندار و پنداری. شناخت ظاهری، جزئی غیر مطابق با واقع و نفس امری.

عقل: خِرد، دانایی، علت شناسی(علت فاعلی و غایی).

عقلانی: خردورزانه همگانی.

عقلایی یا عقلائی: خردمندی.

عقلی: خردورزی همگانی.

علم: شناخت، پدیده شناسی، شناسایی و شناساند، دانایی و بینایی و آگاهی، ارزششناسی و بینش و دانش، هستی شناسی و چیستی شناسی و چگونگی شناسی. شناخت حقیقت و ماهیت و واقعیت، شناخت حقیقی و یقینی ماهوی و واقعی.

عمل، عملی، علم عملی، نظریه عملی(دکترین): کنش، کنشگری، شناخت ذهنی- عینی، علم منشاء عمل.

غیر-ضد توحیدی: یکساحتی مادی، یک بعدی ظاهری

کارامدی: بهره روی و اثربخشی.

کارگذاری: سیاستگذاری و سیاستمداری کلان راهبردی، راهبری سیاسی.

کارگزاری: سیاستگزاری و سیاستمداری خ،رد کاربردی و اجرایی، مدیریت سیاسی.

گفتمان: نگاه، نظریه و نظام.

فاسقی: توهمی، کاذب، دروغین، تنازعی.

فاضلی: فرازنگی، فرهیختگی، فلسفی، عقلانی.

فلسفه: هستی شناسی، دانایی، ارزش شناسی، علت شناسی فاعلی و غایی.

فن: کاربری، کاربرد و کاربست علم در عمل، ذهن در عین، یا ابتنای عمل و عین و راهبری بر ذهن و علم و آموزه های نظری و راهبردهای علمی.

ماده، مادی: جسمانی، ظاهری، بدنی، طبیعی.

ماهیت و ماهوی: چیستی، مبانی، محتوا، هویت، بود و بودشناسی.

مبداء، مبادی: علت، سبب، بنیاد، فاعل، فاعل علی، علت فاعلی،

مبنا، مبانی: بنیان، بینان ها، بنیان ماهوی، پایه، اساس، زیرساخت.

متدانی: نا متعادل، نا متعالی. مادی، تکساحتی و تنازعی.

متعالی: دارای تعالی، در جهت تعالی، تعالیبخش.

مدن: جمع مدینه. کشورها، همچنین انواع مدینه: مدینه فاضلی و مدیه های جاهلی

مدنی: اجتماعی و سیاسی.

مدینه: مملکت، کشور، نظام اجتماعی و سیاسی؛ ملت و دولت.

مظهر، مظاهر: ظاهر، ظواهر، عوارض نه گانه کمی و کیفی، پدیدار(ها)، چگونگی.

معنویت، معنوی: روحی، روحانی، مجرد، محسوس به احساسات برین باطنی، شهودی، حضوری.

مفرد، مفردات: جزء، اجزاء، کلمات مفرد: اسم، فعل، حرف، صفت، قید. مثل سیاست، انقلاب.

مؤله و مؤلفات: تألیف، ترکیب، متشکل از حد اقل دو مفرد. بسان: مدینه فاضلی.

نظر، نظری، نظریه: نگاه، دیدگاه، صورت ذهنی، شناخت علمی(تئوری)، عینی-ذهنی، علم حصولی، علم کسبی.

نگرش: نظر، بینش.

واقع، واقعیت و واقعی: چگونگی، مظاهر، عوارض(نه گانه)، نمود، کنش و رفتار.

هستی و هستی شناسی: حقیقت، موضوعیت، ضرورت، موجودیت، وجود و وجودشناسی.

یقین و یقینی: مطابق به واقعیت و نفس امر. غیر ظنی و ضد توهمی.

یک بعدی: یا تک بعدی؛ ظاهری.